

۱۲۷

هاد و ولی نعمت بهمان با شکر و سپاس
 چه توان که بگویم بهینان یا جزای قصبه صبی و غیر
 نیشاء و الله ذو الفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل
 ان شاء الله العزیز العظیم اما بعد فیقول العبد الضعیف الفقیر الی
 سالد بن بن محمد الله التوفیق الذی یملئ السجای فی قرآنه و صلاته و غیر
 من این محمد ص ^{توفیق} و اجوراهن و الطهر و الی معلا فی احادیث و احادیث
 و با این ساکن زاریه و غریبه و حق و اکر و الهیات صوفیه و اندانی از زانی و احمق و این مادی
 و با این ایست و مشغول با اوان مقام و مآمل و هوا که و ثمار استقام و مسائل که از آسمان و این
 و کرمت و سرور و وقت این از و چون خوان شود و احسان نازل گردانیده سر مایه عید و ایل و او را حسا عید با
 بر جمع این عزای و توبه این حوائج آنکه کتاب سفر سعاده که آن را صراط مستقیم نیز خوانند و این تفسیر
 الشیخ العالم الفاضل الکامل الامام الاوحد البارع قدوة الحقین و افضل الفقهرین صاحب التالیفات المشهور
 الفاضل الذی کورد و حیلان مائه و اعجوبة عشر و اوانه محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمرو بن ابی بکر
 احمد بن محمد بن ادریس بن ^{ابو} الله بن شیخ الاسلام ابی اسحق انکار و روق الشهیر و الشیخ محمد بن
 الشیرازی القنبر زایا فی الدروی القرشی التیمی البکری الشافعی زویل الحرم الشریف السکری زاده
 شریف و تالیفات او در بیج الاول سنة تسع و عشرين و مائة و عیدیه بکار و در و توفی بوزن اتمه العشرین من شوال
 سبع و ثمان مائة و عیدیه الله بر عیدیه و اسکنه تسبیح حننه کتابی بود شریف لطیف مثنوی حسن المسلسل
 المصحح المیزان فی المعانی که در باب عبادات و عادات و امانات و اخلاق زکوة عقل سه نهویه ^{توفیق} و عیدیه
 اسلوب و استدل طریق ترفیقه و بیاد علم و دانش داده است و لیکن چون وی درین باب بر مذهب اقصای مذهب
 از اصحاب طوایف و فتنه و در بسیاری از مواضع شیخ بر خلاف مذهب معتزله و در حقه الله علیهم اجمعین گفته
 اما فی فساد و بطلان مخالفات مذهب خود نموده و دعوی علم صحت احادیث و اراده در آن کرده و در بعضی مواضع
 در مذهب افرات از حد اعتدال و جاداة انصاف بیرون رفته است و در تالیف کتاب بانی عقل نموده که در الجادر الحق
 و تعلیل بعضی احادیث و نسبت وضع و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل جهل از مناد و
 معتزله و من مایل بین حوزی و غیر وی نموده لازم طریقه انصاف و تصدیق نموده شرح آن کرده و در بعضی مواضع
 معتزله را مورد و مواضع خطا و اشتباه بیان ساخته و این کار احادیث و اراده در مذهب اتمه اهتمام داشته
 چه مطابقه این کتاب بر معتزله و مذهب معتزله و این را موافق انصاف و عدل و راستی و شجاعت و شجاعت و شجاعت
 در ادبی توفیق و مائة خیرت الله اعنه بسوء ظن ارباب معتزله و تقلید و خطایه و انحراف و انحراف و انحراف
 گردانید و این ضرورت صحت عظیم است در اصلاح دین و احیای مذهب چه شایسته مواد اعظم اسلام و این

۱۲۵۲

و هو نور الهی باطن هر عزم و طامع
در این باب که این کتاب حکم کرده و از نشانه یا حدیث
تلمی که بدان ملک است در صورت شله الحلال بدید و علامه

ایم چندین نسبت که میگوید این را که این مذهب است که عمل بوده
توفیق در آن دال بر صلاح را از منسوخ شناخته و همچنین را از موضوع و

و ظاهر نهاد و بسط علم و نور الهی باطن و فراغت آیدانی و دلالت قرآنی و امارات تاویلات
آن معانی آن را در یافته حکم کرده اند نه به وای طبع و فطرت نفس و محض جهل و مجرد حسبان تیره و تفت
نموده این سخن در مقام شرح به بخط و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه در حقانیت این
نماز و سخن در شرح کتاب بنده قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث
و تخریج مخارج و محال آن از کتب سنی و غیرها و ذکر و احوال آنها از صحابه و اصحاب کتب دوم در معارضت
اصوات کلام وی و تقویت و تأیید مذاهب مهمه امکان علی الخصوص اثبات و تحقیق مذاهب حنفی که
صورتی و مطمح نظر اصل آنست سیوم استظهار از اشباع کلام بدگر معانی و احکام و آثار و فواید و نکات
اسبب مذهب و مقام و آنچه در هر عبارت متن و ترجمه الفاظ و بیان معانی آن از قیود و رموز و اشارات و تاویلات
احادیث بر مادت شرح نگار و فقه باشد برسانگان طریق مطالع و واقفان صناعت مد نظر از اهل عبرت
و مهارت پوشش تشریفات و هر چه در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث و غیرها آن را ترجمه کرده و شرح
و عمالات ادعیه و آثار که زمان ترجمان وقت از شرح و بیان آن کوتاه افتاد گویا مجرد الفاظ و عبارات آن
مقتضی است عدم اطلاع بر معانی و مضامین آن مورت مزید ذوق و نشاط از است ایکن مجرد الفاظ تیز به خاصیت مشی
و بیشتر است و اگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علمی الاجمال یا در حواشی یا قسری از تفصیل نوشته آید دور
باشد آنچه بالفعل بوقوع آمد اینست و سخن درین شرح طویل افتاد و حجم کتاب که هر آمل نماید که بعضی
را از اهل دعوت و کسالت که نه دماغ وقت در بحث علم قوی و ذوق سخن دین بکمال و داعیه علم است احادیث
نموده صادق بودند افعال این کتاب گران آورد و اشتغال بدان مورت سامت و ملامت کرد و الا من و نه الله
و ما التوفیق الا من الله و اگر هم بر قسم دوم که اثبات مذاهب حنفی است اقتضای کتب و به تخریج احادیث متن
بمعنی تالیف و در او ایضا بعد از مختصار و از آن کتابی آید اهداف و مختصر و در اصل مقصود کای به بیان و
التمات آن وافی و من رخصت میکنم روزی که عزیز نور دیده دانش و پیشش ثور است و را که وجود ثانی و مقصود وی
من است که اگر وقت من نمکی آورد و فرصت آن نشد وی متصدی این کار گردد و این مهم را صورت دهد و الله
التوفیق و از کتب آنچه تنم و تصحیح آن در تصویب این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر و کشاف و بیضاوی و مدارک
و جلالین و جز آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شرح آن گرامی و فقه الباری و توشیح سیوطی و مشارق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تابعی از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را از سال به سال تا به کسی گویند قال رسول الله ﷺ
 می گویند ثلث مرسل هر آید منقطع آید و اصطلاح اولی اینست نزد فقهای مسلمین و حکم
 است نزد جمهور از آنکه محل وفات تواند که تابعی باشد چه روایتی از تابعی و دیگر بسیار است و
 شایسته است که در این مورد در تابعین ضعیف و غیر ضعیف تفاوت در علت هر دو وجود است و نزد امام
 و مالکین حدیثی است که الله عالم سامع و لی است مطلقا و ایشان گویند که اگر مال بی جهت که مال و اثری است
 که کلام در آن است و اگر نزد وی صحیح نیاید در آن سال نمی شود و بقیان رسول الله ﷺ می گفت و نزد
 شافعی رحمه الله بر تقدیری که اعتقاد اهل اهل بی بی و از وجه دیگر هر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام
 و در قول است بقولی مقبول و بقولی توثیق و این همه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی از سال نمی کند
 اثبات و اگر عادت و چنان بود که ارسال می کند از ثقات از غیر ثقات حکم آن توثیق است با قضا و قسم ثالث از
 هم سهو ظاهر الالبای اسناد اگر ساقط و راوی باشد یا ثوابی بی هم آن و امثال خوانند و اگر ساقط یکی بودند
 او در آن بی هم بلکه اگر در جا و سه جا آن را منقطع نامند و نیزین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد
 می مطلق آنرا نیز منقطع گویند و این معنی آن را تقسیم ساخته آمد و علم با قطع است و سهو طراوی از آن
 است علم ملاقات میان این راوی و فردی عنه بود یا علم معاصرت یا علم اجتماع و این از وی بدکم علم
 که مقدمین بر این موالید و وفات روایت تعیین اوقات طالبان و احوال ایشان و ثبوت و معرفت و این قسم
 و مشترک میان عوام و خواص علماء و قسم دیگر است که معرفت آن خدای دارد و اثرات آنرا پس گویند
 در این آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شخصی که بالاتر از اوست روایت کند و لفظی افتاد
 و هم سماع است و با علم سماع نیز جمع می شود چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و این جاری می شود
 در معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد و امکان این حدیث را استماع نموده و دریافت این
 هم مخصوص است بخواص علماء از انهایی که علم آنها وسیع است و معرفت ایشان تمام و تدلیس مکرره
 بل موم است نزد جمهور و علماء مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمی کند مگر از ثقه و با حدیث بران بعضی
 تا بر را رتوق بصحت حدیث و اعتقاد بشهرت حال است اگر چه غیر ایشانرا اغراض دیگر نیز
 و مثل اخفای مسامح از شیخ بصفت صغیر سن و عدم جاه و امثال آن و سحر حال که سبب ظعن گردد و اینها آنرا
 تدلیس نامند و در آنکه در لغت بعضی پوشیدن و عیب سماع در این است و بعضی گفته اند بعضی اختلاط کلام و اشتباه
 است که موجب اشتباه است و فی الحقیقه حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه تدلیس کلام
 تدلیس روایت است و لفظ من فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی از شخصی که مشهور است
 تدلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط نزد بخاری اگر چند همه
 بار بود و این مرتبه عنعنه از حدیث و سماع فرود برد و این بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمد است ثلاثی

آن به شیوه و همان یک میلند و هر چند یکی در قیاس و دیگری در ادب و نحو اند اما اصطلاح مشهور اینست
 و بعضی اصطلاحی را که در این باب است شامل مضارع و موقوف نیز میگردد و بعضی مضارع را خواه متصل بود
 یا منقطع معنی را از این لایحه آید که هر فعل و مفعول را مستند گویند و المعتمد هو القول الاول و صا
 و از اسامی حدیثی است و منکر و معمل است اما شاید در ولایت فرد را گویند که این حدیثی است پس این حدیث و در
 اصطلاح حدیثی که روایت کرده شد است و مخالفی را روایت کرده اند از روایات پس اگر از این حدیثی است
 مورد را آنست و اگر نه است معنی در اینجا هیچ است بهر حال حفظ وضع با کثرت عدد و دیگر وجهی در حدیث
 حاصل آنرا که راجع است معفوظ هر آنکه و مرجوح را شاید پس حاصل معانی شاید آن آمد که راجع آن مخالف بود
 و آنکه که راجع است از وی خواه غیر ثقه در مقابل ثقه یا ثقه در برابر او و بعضی آنرا تخصیص بنظم ثانی
 و بعضی مخالفت را شرط نکنند بلکه هر چه روایت کرده اند از ثقه و منکر و شد بدان و از هیچ حدیثی حاصل
 و بعضی آن نیز آمده است و بعضی نه ثقه شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی
 گفته اند شاید آنست که ثقه مخالف جماعه ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاید راه فرد راوی و این صادق است
 بر فرد ثقه که صحیح است و معتمد است آنست که اول مل گور شد و امامی که حدیثی که روایت کند راوی ضعیف
 مخالف کسی که اهل و احب بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو
 ضعیف است و یکی از ضعیف از دیگری و شاید معفوظ هر دو قوی و یکی اقوی آرد یکی پس شاید
 راجع بود و معروف و معروف و راجع و بعضی در منکر از مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاید از
 بر تکرار این است که بعضی روایات مخالف بعضی روایات کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند راوی دیگر که حد
 او اضعاف را نمی شاید موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابع آن حدیث گویند یکسری از ضعیف اسم
 اعلی و متابعت موجب تقویت و تائید است و حدیثی را لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیثی اصل
 و اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابع و معاضد و مقوی آن گردد این است معنی آنکه محدث ثان گویند تا بعد
 لان وله متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شخصی که قوی است و اول اتم و اکمل است از ثانی و اگر آنکه
 این حدیثی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد از وی قوت گرفت اسناد و اول شد و ثانی آن کذا اقل
 از حدیثی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی است و معنی از حدیثی
 را اول اطلاق مثله است و در ثانی لغوه را لیکن لازم است که حدیث متابع از روایت ثانی همان حدیثی بود
 حدیث اصل از روایت است و اگر حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی معانی و در
 لفظ او را شاهد گویند و این حدیثی را آنچه گویند که به شواهد و بیشه حدیثی فلان و بعضی متابعت
 مخصوص بموافقت در لفظ از حدیثی است و این معنی خواه از این صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابع
 شاهد بر یک دیگر نیز کنند و لامر و لایحه همین و جمع طرق را این حدیث را بعضی معرفت و بعضی را همان اکثرین

[illegible]

و نایب دلیلت که حکم بود دفع و انحراف حکم ظن غالب است نه قطع و یقین فان الکمل و بقاء یصدق و تسمیه او
در احادیث و روایات از امام الهی و اطمن بجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که هر وای
مکرده نمودن این حدیث منکر از جانب روای و مخالف باشد مراد معلومه مخرج را و همچنین آنکه مشهور
معروف حدیث باطل و باطل در حدیث و وقوع آن در حدیث نبوی و از وی ثابت و ظاهراً
نقل شده و این در اول است و این قسم را مقبول نام کرده اند چنانچه گویند حدیث معتبر
و فلان معتبر است اما حدیث اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود و امارات صدق در حدیث
جالبه و لا ینحی و در حدیث از وی میتوان شدید و آنکه احیاناً بطریق نقل در روای و کلام و
تجربیات حدیث از وی ^{مستخرج} بوجود آید اگر چند معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بهو و بیوع و مقبول
تأثیر ندارد و اطمن بجهت ظهور و تحقیق راوی مراد بدان فسخ بعمل است نه باعتقاد که آن را داخل بدیهه
داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل نفی است ولیکن بجهت تداین حکم و شدت ظعن در وی آن را داخل کرده اند
و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز
ازیند و معنی حدیث منکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی ترا خود و تسمیه او
اقسام پنجگانه بر قول کسی است که در منکر قبیل مخالفت را بطرأ نه می کنند اقبال الشیخ فی شرح المغنیه و مان
مراد به تسمیه این اقسام بهائیکر است که ضعیف حدیث و مخالفت او مروری را اکثر بجهت همین است
می آید و از او را درین ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت دعوت راوی بود از اسم و کنیه و اولاد
و صفات و هر وقت و نهیب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود و بغیر نوعی که بدان مشهور است بجهت
نوعی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر او است و ازینجهت آنکه ایضا و لازم آید و گاهی به جهت آنکه
نست در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی احاد نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و معجز
باشد یا بهیچ آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اقتصار نام وی نموده و گفته مثلاً احسنی فلان یا شیخ یار
امثال آن و این را مهمم بخوانند و حدیث مهمم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت است و چنین نام
بهم مانده و این وی از مهمم شد پس حدیثی چون چگونگی معلوم کردند و اگر مهمم بلفظ تعین آید آن نیز مقبول
بر قول اصح چنانکه گویند احسنی ثقه مثلاً چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد شیخ و وی مجروح و در حدیث
بعضی معجون است اگر قائل امام حاذق بود هر هر ثقه بود و در حدیث راوی بجهت است اگر معقول بود و کذا گویند
راوی حدیث مسمی ^{بجهت} و یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد
شیخ و اینکس اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق نموده اند و از مجهول الحال و در
الحال گویند در مقبول روایت و اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقاً و چه در رد آن کنند و چه در توثیق آنست
و روایت معجز و مانده در حدیث که مجهول احتمال و اطمینان به حدیث توثیق است تا انکشاف حقیقت حال و معجز

که خرج کرده شده است بخرج غیر خمس و اما باین جهت که از ائمه اهل بیت که اهل بیت است
است بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر صلی الله علیه و آله بدو وجه و تائید باطل نه
در عمل است آن را داخل فسق دانسته اند و بدست و قسم است یا با اعتقاد امری است که مستلزم کفر است
یا با امری که موجب فسق است و بر هر حال بر مقتضای این صاحب و باین صحت که وجه و تائید نهان از کتاب
قسم اول قبول کرده نمی شود و در این صاحب و نزد بعضی مقبول است مطلقاً و بعضی که باین
که اگر اعتقاد در داخل کتب برای نصرت مذاهب و ممالک خود مقبول و الا مزید و در قول معتدل آنست
که هر که منکر است امری متواتر و از شرح که معلوم است بر دین آن از دین ضرورت مرود است و هر که باین
صفت مرود اگر چه مخالفان او را انکفیر کرده باشند مقبول با انضمام ضبط و ورع و تقوی و اجتناب از مظاهر
مردود نگردد چه این معنی شامل اکثر طوائف است که یکدیگر را انکفیر میکنند و قسم دوم که بدست از بعضی
تکفیر باشد بلکه تفسیق شد و طوائف اینها اختلاف کرده اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقاً و در نزد بعضی
مقبول مگر از اعتقاد داخل کتب چنانکه کتب شریعتی آنست که معتدل اگر چه اهل بیت باشد و در مقام
ترویج و تزیین آن بود قبول نمیکند زیرا که این معنی بشرا کثیرا حوال باغت بود و بر تصریف و ایستادن نمونه آن
بر مقتضای مذاهب و اگر چه چنین بود که آنچه آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی را و آنست که مقبول باشد
بود باین نقل مرود و است بر قول مخفیان و یا جماعه عامه عمل پس باینکه مخالفان در این باب از اهل بیت
و از باب مذاهب از ائمه در جامع الاصول میگردید داخل کرده اند جماعه از اینست که این از درجه ترویج و تزیینها
که مستوجب اهل بیت و شیعه و راضیه و دیگر اصحاب با رعایت مواضع و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و ترویج و تزیین
از اهل بیت از اینها و هر گز امر الیایات الهی و شک نیست که اهل بیت از این فرقهها بعد از نبی صلی
و ضوایب خواست بودند و با وجود آن احتیاط در علم اهل بیت چه بنسبت و سبب است که این جماعه وضع احادیث
برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از ترویج و رجوع از ان مذاهب اقرار باین میگردیدند که ذکر و الله اعلم
و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شد و در حدیث خرافه رود و آن هر چه و معتدل است گاهی در اسناد و گاهی
در متن و گاهی باین آوردن کلامی از اقوال صحابه یا از ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث است در حدیث آمده اند
هر چه که از حدیث است و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی
باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن
مکن است و باو لا موجب توقف بود و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن
باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن و گاهی باین و تائید در اسناد یا در متن
ان بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بر جواز آنند و قویترین شیخ ایشان آنست که استماع است
بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان با وجود معجزه و باین و چون اهل بیت دیگر

[illegible]

بر قبه صحیح فتن قلب است که ضعیف و رافق و می دانند اما که استند و کبر و متناهی است
نعم در حسن اغیره توانک که راویان و معجزان بود یاد از صفات که در جیب و صفت جان بود
داشته باشند و به طریق منجم گرد و آنکه کلام بعضی دالات بر حقا و احسان است در حسن و ارف
چنانکه ملک کور شک باید صفت محمول بر حسن و قسم بر و آنکه کلام عموم در وصف و صفت جان حسن
مضطرب و مختلف واقع ملک و طایفه که صفات حسن است که معروف به صفت منجم و مشهور به صفت جان
و بعد از آنکه صفات محمول میان صحیح و ضعیف و هاد و مهال و در وقت بودن منجم را بیان تفصیل در وقت آن
که موضوعی که بیرون آید است این عمل است از آن موضوع مشهور باشد مثل بودن آن شامل یا عرانی یا کبریا و
مثلا یعنی حدیث او را و این راوی باشد که مشهور است بر و است صفت اهل باطن و چنانکه قداد و زمانه در
بهر بین پس اگر ملک است در بین از قداده بیاید مثلا معروف باشد منجم او و خلاف غیر ایشان که اقبال است و
راوی گفته که عالم داشتن از شدت و معنی نبود راوی او یکبار و در این گفته شده باشد بطریق معقول و
حقیقی گردید که در وی ضعیف بود قریب محمول یعنی قایل از ضعف که توان برداشت و بعد از طریق شری آن کمال
و تحقیق آنست که حسن و دو قسم است چنانکه ملک کور و غیره یعنی که کرده اند و یکی از قسمین در صادق
است و طو شامل بود و قسم نه چنانکه در این احوال از این نظر صفت و قی و قسم اول است یعنی حسن و لایفه
و دو تعریف که در این است و از این است و از طریق هر طایفه در این قسم است نه در این تعریف و در این که
بر ملک می کرد و معصود و تعریف همین قسم است نه مطلق و معنی و این راوی جمع معکول در حسن و غیر است و
باو یک حدیث حسن در این و اگر تعدد طرق در طایفه در همین مطلق یا غیر است که بعضی از افراد طریق است
جمع نشود و فعل بر و باید دانست که غیر است و در این با صفت منافات ندارد و با احادیث در غیر است که
صحیح است و در کتب صحیح منجم است و صحیح را قسم کرده اند که اگر راوی او یکی است غیر است
اگر و هر از او را یاد مشهور و موسعه و این را به خطایی که شاید تعریف کرده به فرد راوی اعتبار
کرده شده است که این صادق است بر فرد نه که صحیح است با آنکه نفی شد و معجزان است در صحیح مگر آنکه
ی بعضی شواهد را از این قسم صحیح دارد و همچنین کرده اند و آنکه صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی
اعتبار او را می شد و است عمل کنند و بر این اصطلاح منافات از با صفت دارد و است عمل کنند و بر این
صحیح از آن بود و بعضی در صحیح بر شرط اعتباری است و طو شامل کرده اند و تحقیق آنست که
که در مطلق صحیح اگر طو است در صحیح بر شرط اعتباری است و طو شامل و باید دانست که مراد آنکه
از یکی روایت کند آنست که اگر در یک موضوع انچه بیان است و لیکن آن را فرد افسی خوانند
و معجزان است که در مطلق بود و نیز معجزان در فرد مطلق و خود غیر است در اصل سند که مراد
ان طریقی است که در وی صحیح است که ایت می کند بیان طریقی که در او حدیث تابعی و احادیث صحیح و

[illegible]

معیف انداده نمیکند و در این سخن ظاهر الفساد است که در * وصل * چون مراتب صحیح متفاوت است
و صلاح بعضی از آن ها اصح است از بعضی پس بد آنکه معرر نزد جمهور معتدل نیز آن است که صحیح
بخاری مقابل مقتضای کتب مصدقه و گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معارضه
ترجم کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجمه با اعتبار حسن سماعی احادیث وجودت
وضع و ترتیب است و علم اختلاف بغير احادیث نبوی از اقوال عاقلان و آثار مجتهدین و مانع از آن و گفته اند که صحیح بخاری
در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب است زیرا که نویسنده صحیح مسلم در مشکل و منسوخ و معنعن
و منکر و مهمل پس از آن ارجح است که آن را به همین مفسر و ناظر و مخرج و معین و مدبّر و مدبر و ترجمه باین
وجه بخارج میبندد است و از احادیث و علی همین پیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم است بخاری و اصح است
به ترجمه از حدیث صحیح بخاری زیرا که وی گفته است که حدیث از این کتاب مسلم و لیکن در این کتاب که در
صحیح مسلم را بر مساوی خود معارضه است مشهور و چه وی بظاهر انداد و بعضی کتب که مساوی
و یا نه اثبات اصح است و یا از آن آیه کلام بد کور و در موضع محصل احوال درین باب است که ترجمه صحیح
بخاری بر صحیح مسلم و عکس و مساوی و بخاری گفته اند که قول رابع اوفایست و مشهور نزد جمهور و قول اول
است بدلیل کمال صدق که معتبر اند و اصح است و یا که به عبارتی را که صحیح بخاری بخاری مسلم
بر بخاری آن حدیث متفق علیه خوانند و تا هر چه الشیخان گویند اما و بعضی که معنی از یک صحابی باشد چنانکه
مساوی از شریعت خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل میکند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محکمین در متنی
که فریکی از ایشان از صحابی دیگر بخاری کرده و ظاهر است و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه بیشتر
و مدخل و بیشتر و شش است و بالجمله منسوب جمهور معتدلین آن است که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه
است پس مترادف است بدان بخاری بیشتر آنچه مترادف است بدان مسلم پس مترادف بخاری و مسلم بود
جمعی مترادف بخاری بود پس مترادف است پس مترادف بخاری و مسلم بود پس مترادف بخاری و مسلم بود
و این مترادف است که التزام صحیح کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد اما بد آنکه
را بد بشرط بخاری یا بشرط مسلم یا بخاری و ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است
که هر یکی از ایشان وجود آن بکافی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و انحراف نموده و بهر حال
بشرط و علی الترتیب مصلح شد و ذوات کثرت باین تضمین و تفهیم بد که بخاری التزام کرده و پایالترو و وسیع تر از این
ام و مشک اوصی حدیثی که مثل اسناد بخاری و مسلم جمعا و افرادی در صحت بیاید و ظاهر و لفظ و موافق
بوده بین معنی است کالاتی و بخاری از نووی را بن دقیق العبد و همی نقل کرده و گفته اند مسرود بشرط
اری و مسلم رجال اسرائیل ایشانست درین دو کتاب باعنائهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان میگویند
جود یا شکی نیست این حدیث اگر بر رجال بخاری مسلم است بشرط بخاری است و اگر بر رجال مسلم

است بر شرط مسلم است و اصل این معنی این صلاح در مقابل خود گفته است و این دیگران نیست و می گویند
 اند و نیز که هر یک از این معنی مستند بر کلامی که نزد وی نقل می شود می باشد و روایتی که بخاری و مسلم
 از ایشان نقل کرده اند از آن مکتوب و مکتوب می باشد و شرط اولی شرط اولی و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن روایت
 گلا و بعضی از این احادیث نکرده اند مکتوب می باشد و شرط دومی شرط دومی و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن روایت
 این را بیان کرده اند حدیثی از آن روایت آورده اند و گفته اند صحیح است و مکتوب است این ابو عثمان حدیثی است
 و اگر حدیثی باشد که مکتوب می شود بر این حدیثی که شرط اولی و دومی است و اگر حدیثی از روایت بخاری و مسلم
 پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را مکتوب می گویند که بر حال ایشان باشد ولیکن در این معنی بحث کرده
 که ما هم در کتابی مکتوب می گویند که این بخاری و مسلم از حدیثی که روایت آنها
 اند و احتیاج کرده به مثل آن حدیثی یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است در این که مراد بر شرط بخاری و
 امثال رجال ایشان است در صفات کمال و جواب داده شده است از این بحث که مثلث عام تر است که در همان
 یا اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز و هر موضع یکی از این دو معنی قائل شده و می گویند که
 نزد شیخ آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخیر آن شخص
 را بپذیرد که این حدیثی که مکتوب می شود لا یندرم علیه شیخ چیزی مشابه و مماثل تریشی از آن
 ندیدم و گفتم که این حدیثی که مکتوب می شود معلوم شد که مثل شامل این حدیثی شد و شیخ این حدیثی
 از شرطها همین معنی را داده بود و گفته بود لایزال المراد به روایتها و سخاوای روح الفقه با آنچه ذکر کرده ایم
 تأمل آن کرده و لیکن بر این معنی لازم می آید که بویان نقل می یابند که حدیثی که بر شرطهاست یا بر شرط بخاری
 لایزال در مرتبه آن آنچه منفرد است بدین مسلم بلکه بخاری بلکه جمیع الیه و در حدیثی که هرگاه که بر حال
 باشد مثل احادیث ایشان باشد و شرطها باید که در حکم معنی عامه باشد و شرطها حدیثی که در حکم ما
 احادیث ما و اگر مراد مثل در صفات در حدیثی ادعای تأخر و تالیف موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیرا
 در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان است شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما ایمان که با
 چنانچه تفاوت است و سخاوای بخاری و جواب از این کرده و گفته که دلیل بر تأخر این قسم از مقابل تالیف عام
 هر یک از این حدیثی را بپذیرد معنی که ما بدین اگر چه به همین رجال ایشان احادیث داشته باشد به روح
 ایشان نوبت و حاصل این سخن آنست که اگر چه رجال رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت در قیاس و نحوه
 از آنرا مسلم غیر ایشان باقی است شاید که در حدیثی و حدیثی و حدیثی راه یافته باشد
 که رجال دیگر بر آن افزوده باشند و شامل و باین حدیثی که این تفاوت و ترتیب که مذکور
 بار حکمت از حیثیت اصل صحت است و یا اعتبار اکثر و اندک و الا کافی عارض می گردد و هر موقوفه
 بر این حدیثی که فایده در این حدیثی است

لغ بعد تو انور و صورت باشد و موافق شود از او را از مقلدین و مشرطین صحت لایق
و اول بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری و حدیث از متقدمین و اولیای کرام و اقسام مختلفه و له
نسبت با مالیه خصوصاً اگر از آن توجیه باشد که آنرا اصح الایمان عوادیک * تذبذبه * مالیه و غیره این تفسیرات
و احادیث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن السهام رحمه الله علیه که این کتاب که محدثین در صحت
احادیث و حدیث صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند حکم است از نویسنده در وی تقلید را که اصح است نیست
مگر از جهت اشتغال با رواقه بر غرضی که اعتماد کرد (اند) آنرا بخاری و مسلم و چون در وی
وجود آن غرض در رواقه حدیث غیر کتابی حکم با صحت است از حدیثین کتابین است عین حکم و مکابره بود
و شک نیست که بحکم بخاری و مسلم با جمیع راوی معین آن شر و طرا حزم و قاطع نه توان کرد مطابق
این حکم مبر واقع را و جایز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و حزم بدان
محل منع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواقه که سالها بعد از حوال
روح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که نگذاشته است در ایشان پس مدار کار در حضور رواقه بر اجتهاد
علماء و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شرط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتماد کرده است
شرطی را و الفا کرده است آنرا دیگری بسند باشد آنرا را است کرده است آنرا آن دیگری نه نیست در وی آن شرط
در معارضه آنچه مشتمل است بر آن شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد را و وثیق کرد را و
دیگری نعم یا کفر و مطمئن میگردد نه غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نگذاشته است امر را و این خود
تقلید یا آنچه قرار داده اند و جمیع شک اند بر آن اکثر امام مجتهد و آنکه اختیار و امتحان را وی از پیش
بود تواند کرد راجع است برای واجتهاد نفس خودش پس جایز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر
کتابین که معارضه کند مافی الکتابین را یا راجع آید بر آن انتهی و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح
بنقل ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را نقلی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند و
عترت بر ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهور و جایز باشد و التزام ایشان بحکم این جماعه حکم و
کابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقها است با محدثین قرار داد و محدثین همانست که اولاً
کورشن و اگر فقها در آن مجال مقال و صیغ است باین وجه که مل کورشن را این سخن نافع و مقید است بر غرض
خ این کتاب که اثبات و تائید مذهب ائمه مجتهدین است خصوصاً مذهب حنفی و غرض شیخ ابو امام نیز
است و الله اعلم و هو الله المصواب و وصلی و اعادیت صحاح منحصریست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان
ماب نکرده اند جمیع صحاح را که از ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطالبی صحیح و غرض تصریح کرده هر یکی
ان بعد از احاطه و استیعاب بخاری گفته است که تر نه آورده ام در این کتاب مگر آنچه صحیح است و نقل کرده ام پس
صاح را از ترس طری کتاب و مسلم گفته که هر چه در این کتاب آورده ام اما حدیث صحیح است و نقل کرده

روی صحیفه است و لابد درین کتاب بیان وجه تخصیص عوامل بود و اما در این کتاب
 مقاصد دیگر در بیان منافع و بعضی محدثین در دار قضا و این میان بخاری و مسلم باین که ایشان
 در این کتاب روایت کرده اند است از صحابه بطریق صحیح بر شرط ایشان مایه با شک و لعل احکام
 و عمل الله صاحب مسئله که گفته است که ایشان در بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث
 غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند که گفتند اند که مصر ما جماعه از مبلغه بیک آمده اند که باین طریقی
 در این کتاب که تمامه آنچه صحیح است در این کتاب از احادیث یک هزار و اندک آن نیز در کتاب
 که از مسلم در حاکم ظاهر می شود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتاب این نیز آمده اند
 از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر اینست
 که صحیح بخاری و مسلم و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست
 و هشتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و این کلام مردود شد آنچه این احزم نیشاپوری که شه
 حاکم است گفته که اندک چیزی است از احادیث صحیح که ثابت شد است بخاری و مسلم را چه ظاهر
 که ثابت بسیار است نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فایده از بخاری و مسلم بسیار است ولیکن از آن
 حدیث که صحیح است و در این است یعنی ترمذی و ابی داود و نسائی که است چه احادیث در کتاب صحیح است
 مذکور در حدیث و جواب داده شد است از این دو حدیث که مراد بخاری از بلوغ احادیث صحیح است
 باین حد و تکرار اسانید و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعد هم و فتاوی و احکام ایشان است که
 اطلاق حدیث بر آن میگردند و نیز جواب داده شد است از جانب این احزم که مراد
 ذوات احادیث است از بخاری و مسلم مطلقا نه بقیه ابواب در کتاب این یعنی احاطه بخاری و مسلم احادیث
 طریقی را بحدیث است که اندک چیزی از ایشان در حدیث باشد اگر چه در کتاب این بعضی از آنها آورده اند و
 از کتاب این بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر است که لا یخفی و بعضی گفته اند که مراد این
 ذوات صحیح مجموع علیه است و برین تفکیک و کثرت وجود احادیث صحیح در مسلم رک اعتبار
 نه اینست و وجود احادیث علی شرط ما در روی حکم است و اصل چون ثابت شد که
 منصوص در حدیث نیست و از غیر اینها نیز صحیح احکام توان کرد ماحل و مواضع آن را بیان کرده اند که بحدیث
 از امام معتبره توان احکام کرد مثل ابی داود و ترمذی و دار قضا و بعضی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب
 مشهوره یا غیر ایشان از تبعان عالم گفته اند از ایشان کتابی مشهور است و بطریق صحیح ثابت در حدیث
 و منقحات دیگر از مشایخ و ایضا حدیثی که در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 از امام الایمه گویند و هیچ این حدیث در حدیث صحیح است و گفته است که حدیثی در
 حدیث صحیح است که حدیثی در حدیث صحیح است و حدیثی در حدیث صحیح است و حدیثی در حدیث صحیح است

[illegible]

استاد وی تعلیم بود و عرفانی گفته است در بیان وی از اشیای مست در تخریب احادیث از آنها ای که مضایف بود
انکه وی گفته که متروک نمیکرد از حد من مرد مکار از که اتفاق کنند هرگز نکرده و هرگز کسی ترویج کند
و دیگر از تضعیف آنکه نمیکند و از این جهت تشریف بعضی میگویند ابوداود و دیگر را در مسلك میروند و در بعضی
مواضع که ابوداود و ترمذی احراج حدیث کرده اند از آنکه از این جهت از این جهت از این جهت از این جهت
از بعضی رجال شیعین نیز چنین میکنند و با جملة گفته اند در حدیث از این جهت از این جهت از این جهت از این جهت
بعد از این از وی ضعیف و بی جامع است میان طرفین بخاری و مسلم در تصنیف و در تصنیف با تصنیف
او فرار بیان حدیث و بعضی از شيوخ گفته اند که وضع کرده اند از اسلام مثل وی و ما را با او است که کتاب
ابوداود و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق است بر حدیث آنها از کتب سعه اما آدین نزد بعضی من
این ماحه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین است و موطا جامع امام مالک است و وی
مقال است برین ملک کورین و مانا و فضل و برکت و لادت امام مالک در سده خمس و تسعین و وفات در تسع
و صد و پنجاه و مائت و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال و بعضی نود گفته اند و وی امام است در فقه و حدیث
احل کرد عام را از قدماي تابعین و کبار ایشان و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل و یحیی بن معمر است
و بعضی بن سعد القطان گفته اند که این کتاب در قوم اصح حدیث از مالک گفته اند و از این جهت که
تضعیف کرد در حدیث او است و لیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر آن را و اول کتب که تصنیف
کرد در صحاح مجرد بخاری است و اما این ماحه ابو عبد الله محمد بن مزید القزوی است و ماحه لقب
پدر او است ثقه کبیر جمع به ثونی سده ثلث و تسعین و مائتین و گفته اند بعضی از رجال احادیث و مصنفون ازین
و منهم بکتاب و مرقه احادیث و حکم کرده شده است بر آنها بطلان و سقوط و نکات و آنها که نقل یم کرده اند
او را بر موطا یکی از کتب معتبره شمرده بجهت کثرت زوائد او است بر کتب معتبره بخلاف موطا بعضی
گفته اند که کتاب دارمنی را از او راست بگردانیدن وی صادق است بر آنکه رجال وی در ضعف کمتر اند و چون
احادیث منکره و شاذه در وی نادر است اگر چه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب این ماحه است
و دارمنی نسبت است به دارمن بن مالک که بطلی است از بی تمیم و هو العاصم ابو عبد الله بن عبد الرحمن
بن مالک بن النعمان المصری ثقی فی ثوبی يوم القرویه و دن فی يوم عرفة سده خمس و عس و مائتین و الله اعلم
بن ملک و ات مشاهیر کتب اند در احادیث و مرویات در کتاب جمع المجوامع احادیث آورده اند کتب کثیره
زین ملک کور است و غیرها و گفته است که فرجه از بخاری و مسلم و ابن حبان و حاکم در مستدرک و ضیاع ملل سی
در مختار آورده ام صحیح است و نسبت باین کتب معام است بصحت مگر آنچه تعقب کرده شد است بر سنده و از
بر آن تنبیه کرده ام و همچنین موطا مالک و صحیح ابن حزمه و ابن عوانه و ابن اسحق و منتهی الدرع
انگار و در مستخرجات و نسبت حدیث باین کتب نیز مسلم است بصحت و از آن د اود آنچه حکایت

منصب و حیانت بر وجه مذهب مبتدع مستحلت و وضع و افترا با احادیث را با یافته پس ایضا حدیث
 از امامین ملحد در این مذهب بر توفیق احادیث آفاق و تقبیح و تفضیح اهل المذنب بوده حق از باطل و قوی را از
 ضعیف جدا نموده و علم حدیث کتب تصنیف کردند و معتقدان امت بسیار بودند و آنچه از روایات و باقی
 خالد از مذهب اهل سنت است با جماعه چهار مذهب مشهور است که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی بوده اند در ذریقه و
 فردی هر یکی در اوضاع مختلف افتد و اجماع این امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است ولادت
 وی در سنه ثمانین و وفاتش در مایه و هشتصد و هشتاد و هشت است که وی از تابعین است یا تبع تابعین
 یا اتفاق بر آنکه در روزگار وی چندین بار سفر به بوده اند انس بن مالک بصره و عبد الله بن ابی اونی
 در کوفه و سهل بن سعد الساعی بملدینه و ابوالطفیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول است
 در وفاتش که در بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گویند که ملاقات ابوحنیفه
 باینها و او حدیث ایشان نزد باب نقل به ثبوت و توفیق و صاحب ابی حنیفه گویند که وی جماعه از صحابه را
 در یافته و از ایشان روایت کرده است انعمی و دیگر امندی است که احادیث و ادروی از صحابه ملد کورین
 روایت کرده است گفت بطل مسکین عبد الحق بن سیف اللین حصه الله بن یحیی العلم و الباقین و در واقع
 از حساب اصل بسی معجز نماید که صحابه مولود و روزگار وی بنا شد و وی قصید ملاقات ایشان نکردند
 ایشان را در نیاید یا آنکه وجود قل و م اودرین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شد و مدت بیست سال زندگانی کرده
 چه وجود صحابه تا آخر مایه بصحرا رسید و مدت ما تا که حق با صحابه اوست که گویند جماعه صحابه را
 در یافته اند و الله اعلم و وی جماعه کثیر از قدامای تابعین در یافته و در فتاوی و اجتهاد ذات بال ایشان مزاحمت
 کرده و مشارکت نموده است عبد الله بن مبارک و اود طائی و فضیل بن عیاض رحمه الله علیه از شاگردان و پیروان
 اویند اگر جماعه از مناقب وی نقل کنیم سخن در آگردد و کتابی دیگر تصنیف بایم کرد اهل مالوراء النهر و روم
 و هند و سمان به نام هر مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک
 اصحابی است ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و نصد و وفات او در مایه و تسع و سبعین چنانکه گذشت
 و وی از تبع تابعین است یا اتفاق و امام است در ذریقه و حدیث و شافعی از شاگردان او مت و یا ابو حنیفه ملاقات
 نموده و در زندگانی ایشان نموده است اهل دینار مغرب همه ابر مذهب اویند و خلاصه اودر بلاد دیگر مختلط با
 از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و شافعی نسبت است بیک از اجداد او که نامش شافع است و لا
 اودر مایه و هشتصد و سی سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بشموت نور میده اند
 و وفات او در اربع و مائتین و مناقب وی زیاد از شمار است احمد بن حنبل که ما کرد اوست اگر چند درجه
 و شش احادیث پیش از او بود اما تا ویل و تقسیم معانی از وی می آموخت احمد گویند شافعی مثل آفتاب
 از وی و مثل عافیت از وی بود و از امام ابو عبد الله احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع و ستم

بهت و مسامحه و حمله اندر وی نرود این طریقه متاخران است و شک نیست که این طریقه محکم تر و مضبوط تر است
 و گویند که طریقه متاخران باین بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات
 و احکام امتداد می دهند و اصل با حقیقت بود و در اصل عوام رجوع و ایشان آنکه التزام متابعت احدی کنند
 پس اگر بود یکی غایب حتی در مسایل نوشته اند که اگر مردی در امری واقع افتاد و حکم آن را از علمای بر سر می و
 بهائی از محل بحرمت حکم کرد و تحکم وی عجل بود و وقت دیگر را در دیگر همان واقعه و نمود و بهائی دیگر که نه بر
 مذهب مفتی اول است رجوع آورد و وقت دیگر از علمای اول حکم کرد اگر باین زن دیگر معامله حکم این
 مفتی دیگر کند جایز باشد هر چند واقعه یکی است این زن مثلا حکم مذهب اول دال بود و این حکم مذهب ثانی
 جز آنکه و لیکن در ماده یکون درست نبود این جهت فرقی دیگر است که یک شخص محل دل و حرمت ندارد و
 جماعه دیگر از علماء بر آنند که انتقال مذهب به شهود نفس و اتباع هوا و تمیع رخص درست نبود مگر آنکه
 اعتماد حاکم است بجانب مجتهد دیگر راجع آید و از افضل داند یا اعتماد و رجوع در مذهب دیگر به شرف
 یا بد یا بواقعه صعب و هرج عظامه مبتلا گردد و بجز رجوع به مذهب دیگر مخلصی نیابد حکم ضرورت
 در این صورت جایز بود و ایشان گویند که مجتهد را نه از مذهب که یکی از مذهب خود دعوت کند و التزام نماید
 و اتباع خود را بر وی متابعت لازم گردد اند الا آنکه چنان مذهب و تقویت دلیل و ذکر محاسن
 مذهب خود و نقصان مذهب غیر بنمایند تا هر که بدان مانع از معتقد گردد و معقول و معقول و معقول
 افضل عمل کند و نقل کرده اند که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع جرح به مذهب غیر خود
 عمل کرده اند تا می آرند که رقیب امام شافعی رحمه الله را اس کرده بود و مویدان بدن و جماعه وی
 افتاده پس همچنان امارت کرد و ظاهر این به مذهب وی و الله اعلم مانع جواز نماز یا کراهیت آن بود
 گفتند چرا چنین کردی فرمود که هر که ضرورت یافت و مضطر شوم به مذهب عراقین نیز عمل کنم مراد بغیر اقامه
 ابوحنیفه و اصحاب وی اند رحمه الله علیه و در واقعه هر جا که مذهب عراقین مملکت کورگر در مراد ایشانند
 و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت نماز کرد پس خبر دادند که موشی در جای
 که آب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند عمل کردیم
 که چون آب بر روی قلندر بود بلیغ نگردد و کلا ذکر بعض المتأخرین و حجت این طایفه اینست که
 متمسک بکتاب و سنت اند و مقتدایان دین اند و دیگر تعیین و تخصیص راجع وجه باشد و نص و فاسد
 اهل اند که ان لا تعلمون و اشارت حدیث اصحابی که گنجوم بایهم اتعلم یوم نعمت یومین است یعنی
 چیزی که شما ندانید از اهل علم بپرسید و از ایشان بپرسید و فرمود اصحاب من مثل شما گاند و همه را اینصورت اند
 علماء دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظاهر باصاف نزدیکتر نماید و بشهر و قدر در آید و لیکن
 قرار داد علماء مصلحت دید ایشان در تأخر زمان تعیین و تخصیص مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا

همین بصورت خود از اول مذهب راست هر یک امر را که اختیار نماید صورت ندارد ولیکن بعد از اعتقاد بر مذهب
 دیگری رفتن یا توبه نمودن و تفرق و تشعب در اصل و احوال اختراعات بود و قرار داد مخالفین علیه این است
 و هوالمختار و غیره و اصل و چون و حادث و غیره در مذهب در ریاضات استنبوت تابع مجتهد بر این است
 چون حدیث صحیح مخالف مذهب در نظر آیات مذهب و تفکیک و عمل به حدیث تفکیک و تفسیر و در اینجا نیز
 اعتلائی در روش پیشه منان و پیغمبران و دیگران که متوجه و معتقدای حقیقی پیغمبر راست میباشند و دیگران همه
 تابع و پیروان وی و بعد از آن که بینهین معلوم شود و آنکه در سلسله که او فرموده است گوش بسخن غیر نهادن
 و در پی دیگری رفتن معقول نبود و این طریقه معتقدان این است و ما آنکه شیخ مولف ایستاده کرده از آنچه
 در اینجا گفته است که در باب عبادات اعتماد کلی بر آن گشت یعنی بر آنچه از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله رسیده است
 رسیده است و از خلاف زید و عمر و نه اندیشد مشخس شرح حق است و آنچه در صحاح اخبار آمده از ائمه و ائمه و ائمه
 بدان موجب سعادت دنیا و آخرت است اما در این روزگار بیهوشی و کار صورت نه بدست دجه مجتهدان دین احادیث
 و آثار را جمع نموده و باسخر از منسوخ و صحیح را از سقیم جدا نموده و تحقیق و تامل آن فرموده و قلمی و تالیفی
 میان آنها داده و مذهب می قرار داده و اهل علم مسلمانان را باینکه عملی باشد از این روایت و این قوت و طاقت
 کجا است که بیکار از دست ایشان آید ایشان را از متابعت مجتهدان کردن و در پی ایشان رفتن و عمل نماید و هرگز
 نه و ائمه و ائمه و ائمه این کار معتقد بین محل آنان را اینست و بدینسان و اجتماع کار بر پیش نبرد و با خود است
 آن روز در صورت انکار و دلایل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح حاشیه کتاب معلوم گردد
 انشاء الله تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت است و آنچه در این حکم در این باب پیغمبر است
 و بصریح نه در سلوک طریق دریافت آن و وصول به مقصود که می بخاطر و توفیق می صواب از اینجا آید که المجتهدین
 بخطی و بیصیب و بیوثر نقل بر موجب اجرو ثواب گردد و مجتهدان عمل میجو و در طلب حق باینکه باینکه باینکه
 هر مجتهد مصیب است باین معنی که حق نسبت در مجتهد همان است که ائمه و ائمه و ائمه و این معنی در شرح
 فقه بودند و اصول عقاید و هر چهار مذهب در اصول عقاید متفق اند اهل علم که هست در اوقات است و تحقیق
 این در عمل دیگر کرده است و الله اعلم و اصل و در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام را
 موافق احادیث است و سلوک طریقه اعتقاد را تابع در مذهب ایشان قرار است و مذهب امام ابوحنیفه معتقد بر و ائمه
 و ائمه و ائمه و مخالف امام را بدین سخن شامل و در اصل و در اصل است آخرت در اجتهاد و حفظ کتب
 و حفظ احادیث و معرفت اقوال سلف و راست و این در سینه و چون قیاس و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
 ایشان اقلیم و امدق و در امام امام است این که در راه از نبود مانا که در سینه و در سینه و در سینه
 که بعضی محل این که در مذهب امام شافعی بودند و در این باب و در این باب و در این باب و در این باب
 و مشکلات و مانند آن دلایل مذهب شود و در جمع و تفحص نموده و جمع کرد و در این باب و در این باب و در این باب

طاعت و حج و زکات و اینها را کوفه تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشه تعصبی نداشته اند و الله اعلم
 بظن در کتب حنفیه که در قیاس و عریضه مشهور است باید از آن احتیاط داشت تا حدیقت حال منکشف گردد و مواهب الرحمن
 که ابیه است درین کتاب شارح و التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین و کتب معتبره این است که
 در قیاس مشهور و معتبرترین کتابهاست نیز درین و هم انداخته چه مصنف و چه محقق علیه در اکثر بنای کل و دلیل
 معقول نموده و اگر حدیثی آورده نزد محدثین محالی از ضعفی نه غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث که متر
 بوده است و لیکن شرح هفتم این الهام جزاه الله تعالی عندهما و لعل آن نموده و به تحقیق کار فرموده است
 و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه ضعیف و قوی بود که احادیث مسمره و عریضه و در آن ضبط کرده است و گفته اند
 که مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده و رای جمعی از صحابه که از ایشان شنیده از تابعین و صد کس
 بوده اند و آنها که از وی روایت مسند وی کرده اند با تصدیق کس از او و مجموع اسنادان و در علم چهار هزار کس
 اند و جمعی آن را بر ترتیب حروف الفبایی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اعمل کرده و تمسک
 نموده امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اعمل ذکر کرده مردم کمان کرده اند که مذکور است و مخالف احادیث است
 و حال آنکه در نیجا احادیث دیگر است صحیح و قوی و غیر از آن که وی بخود بدان اعمل کرده و تمسک نموده و به تحقیق
 آن احادیث که تمسک امام شافعی است نیز داده و اکثر متهمات او در صحیحین است و اینها به تفصیل بیان
 کرده و البتة نموده اند و اگر آنرا ذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن معارضت موجود است طالب حق را باید بداند که بدان
 رجوع کند و اقوی دلائل این مطالب آنست که مذکور است امام ابوحنیفه اگر موافق مذکور است امام احمد حنبل است
 در تمام مذکور و مواضع معلوم و خلافی باشد و اگر هست روایتی در انجائیه هست و بنای مذکور است امام احمد بن حنبل
 بر احادیث و اعمل بظواهر است و خلاف امام شافعی اکثر است از خلاف وی با این حنفیه یکصد و بیست و پنج مسئله از
 اصول مجرایل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق است در آن و با شافعی مختلف ولی حنفیه مذکور است حنفی
 جامع معقول و منقول است و ما نا که در اغلب اوقات و احوال عادت گرفته آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذکور
 هر دو جهت رعایت طایفه عامه خلق که مجبور اند بر تطابق معقول و منقول و تأیید فعل بعقل اقتضای آورد و
 معقول کردی و بقصد تعلیم و تشفیة طایفه ایشان در کشف و تبیین آن کوشید و الاصل تمسک و استدلال او یکتنام
 و سنت و اقوال صاف بود و در صورتی دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک به اس کاند و حال آنکه کثیر
 عمل بدان علم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بوم مذکور است و روشن است و این دلائل عقل
 ایشان در حقیقت برای تأیید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی موافقت و موافق را اولاً بدان احادیث
 آنچه موافق بقیاس بود ارجح است چنانکه هم در اصول فقه و آرای فقهیه نه آنکه قیاس درو نماید پس کرده باشند و
 حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متأخر بر خلاف زمان سابق است چه مینه والد که حدیثی در زمان ایشان
 صحیح باشد بمسبب اجتماع شرایط صحت و قبول در روا که واسطه بود اند میان ایشان و حضرت رسول ﷺ پس از

از جهت رواه دیگر که بعد از آن آمدند ضعیفی پیدا شد پس از حکم متأخرین محدثین بضعیف درل می
لازم نماید بضعیف و بی در میان امام ابوحنیفه و غیره مثلاً و این نیز ظاهر است و از کلامی که
پیش از این ذکر کرده اند که حکم بقوات و شهرت و حجت حدیث معتبر در حدیث اول است و الا
بسا احادیثی که در آن وقت از احادیث بوده و بعد از آن وجود کثرت طریق و رواج این علم و کثرت طالبان و جامع آن که
بعد از آن پیدا شده هر چه شهرت رسید با شد استنباط می نماید یعنی توان یافت و امام اعظم بجهت عنايت امتیاز
و وفور فضل و کمال مذهب و طور محسوسه عالم بودند و معاخرین ضعیف را چگونگی که بعضی معتقد مینمایند این را بجنباب
حسن گونه بودند در حقیقت هر که با ضعیف محسوسه شود ترا ضعیفان را این حال است اما امام شافعی را راجح به بیعت نکرد که
چه ملحد و ملاح اصحاب وی میکنند و میگویند که اناس گاه هم عیال علی فقهه ای حنیفه و در شان امام محمد بن حسن
شیعیانی که شاگرد ابوحنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری و غیره انفس امام محمد را به بیعت بیاختیار
ایمان آن را و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از آن است
و امام احمد اکثر مسایل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در آن کتب نظر میکرد و از آن استفاده مینمود
و اینچنانکه تفهیم و اتباع امام ابوحنیفه با حدیث ائمه صحابه است دیگر بر این است امام حنابل ابوحنیفه بن حزم
گفته که اصحاب ابوحنیفه همه معتمدی اند که حدیث هر چند استاد او ضعیف بود مقلد متروک و معتبر از قیاس
و اجتهد و استوی و صی الله علیه و آله تا حدیثی و روایتی در حدیث عمل فقیهان و حدیثی که از دست نداشتند
و امام شافعی قیاس را در حدیثین از انقسام حدیث عقلم دار و در بین مقام تفهیم است ملحد و کور در علم اصول
فقه آنچنانکه بایست کرد و از انقسام قیاس نیز جز قیاس مؤثر عمل نکند و قیاس قیاس شافعی و قیاس طردیده
از دین متروک و غیر معمول است و در حدیثین مواضع قیاس را با حدیث قرار داده و امام شافعی عمل
بقیاس کرده اگر آن را ذکر کنیم بدرازی کشش و ابوحنیفه راجح تقلید صحابی را بر انچه صحابی بیا قیاس خود گویند
و اجنبی دانند و شافعی گویند هم رجال و کهن رجال ما و ایشان را احتیاج بر این همه محبت است و انهم
مجتهدان را تقلید محبت و یار و رسول نقل است که امام ابوحنیفه راجح فرموده که عیسای مردم که مرا بپرویند
و یافقوی برای خود میبندند و حال آنکه من هرگز نشنیدم که ماری از انچه مازور و مرویست و امام حجت
عیسای من مجاز لغز و لیل کرده که انچه از حدیث و روایت آید بیا و العین و آنچه از حدیث و روایت
و عیسی الله علیه نیز اختیار کنیم و از گفته ایشان که انچه را که در حدیث و روایت آید بیا و العین و آنچه از حدیث و روایت
بایشان مزاحمت کنیم و در تحقیق حق بخت و انچه را که از حدیث و روایت آید بیا و العین و آنچه از حدیث و روایت
برابر حنیفه آمدی متابعت آن کردیم و اگر از صحابه و فقهائین آید و حدیث نیز بر او متابعت و انچه از حدیث و روایت
رفته و الا اجتهد به و در حدیث و روایت آنکه اگر مسئله نزد دین آید و حدیثی ملحد بیا و ان
به در آن است کردی و تحقیق و نظمتش فرموده پس از آن جواب داد و باریان او در میان ائمه دین و قبل مای

خداوند بخت و فقه و از حد و وزع بود و در رحمة الله علیه اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بپایه التوفیق
 قال المصنف فی نتیجه الکتاب ذکر احوال حضرت رسالت پناه علیه السلام پیش از نزول وحی و بپای عبادت و در آن
 ایام ولادت شریف آنحضرت علیه السلام چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه در از دهم یا دوم و جمیع الاول است
 و چون از عمر شریف و حال و چهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بجهت ائمه ارواح معراج قمر
 هدایت رفته بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود و الله اعلم و چون سال پاره
 با چهار رسید ضمیمه شریف و وفات و چون پنجاه سال رسید مادر وی آمده بنت و حب بن عبد مناف
 که بزیارت برادران وی از بنی النجار که در مدینه بودند از مدینه فرستاد و آنحضرت علیه السلام را همراه برد و در وقت مراجعت
 باز و آنکه موضوعی است قریب مدینه وفات یافت و جد وی عبد المطلب و را نشود کشید و محبت سخت با وی
 پیدا کرد و در مدینه و روزگار قضا شد و بر قریش افتاد پس آواز ماندی شنیدند که میگفت استغنا کنیم باین
 نبی آخر الزمان عبد المطلب و را برد و در مدینه گذارند و در مدینه قرار دادند و در آنجا مشهور است استغنا
 از ابوطالب بود و در این باب فصول مشهور است در وقت آنحضرت علیه السلام که دلالت دارد بر کمال محبت
 و نهایت معرفت نبوت او و مطامع ضمیمه اینست و در بعضی مستقیماً الغمام بوجهی است و الله اعلم و شیخ
 ابن حجر سفلی در فتح الباری میگوید که این اسحاق این قصید را در مدینه و بطورهای آورده و به شعران هشتاد بیت
 ذکر کرده و بعضی چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است در آن واقع است بعد از بعثت و ابوطالب
 مکران را بفرستاد در یافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را در آنوقت گفته که قریش بر آنحضرت
 بدیده بر آمد و بپایند و منع مکرر در آمدن در اسلام و این قول اظهر است و الله اعلم
 و چون سال مبارک او بهشت و بر و ایمنی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و بعد وی ابوطالب شریف
 گفت تا قریبیت وی مستحضر گشت حضرت عزت تعالی شاه اسرافیل را فرمان داد که به ملازمی تمام نماید پس امر اهل
 همیشه قریب او می بود تا سال یازدهم تمام کرد نگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمی نماید بهشت و نه سال بطریق
 موافقت و معارضت ملازم می بود لیکن بروی ظاهر می شد اما در بعضی روایات علیه السلام مروی است که اسرافیل
 در مدت ملازمیت چند بار بروی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن گفته و بهش از آنکه و
 نزول کند پانزده سال از جانب زمین و شمال و فوق آوازی می شنید که می گفتند یا حسین یا حسین و هفت
 روشنائی میلید و بان شاد می بود و چیزی دیگر نمیدید و در سال دوازدهم ابوطالب و را به شهر شام برد
 و در آنجا از راهبانی و بعلی و نبوت و شهادت و تعظیم کرد و در سال هفدهم ابو بکر بن ابی قحافه رضی الله عنه
 در مسکن محبت و صحبت وی در آمد و سال بیستم با وی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معاینه
 و نور تعالی در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خداوند را نکاح کرد و جد بیست و نه سال
 در سال سی و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها را از مدینه فرستاد و در مدینه بپای کسی که در مدینه بود و او آنحضرت

بنفس نفیس عود منك می کشید و چون چهل سال تمام شد نور نبوت ظاهر گردید و آنکه حکمت الهی در تشریح
 امر اخیل و جبرئیل و ملائمت وی ^{علیه السلام} و اسماح کلمات و اصوات و اراعت ابواب آن ^{علیه السلام} و آنکه تالیفی و تفسیری را
 بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پدید آورد و ظهور و بروز آن بناگاهان موجب ملامت بنای بشریت و اضمحلال رعب و
 انسانیت نگر در برابر او شد و این به شانه جبرئیل و وقت نزول روحی چه تغیر و ثقل که بوجود او در دنیا و
 فیض یافت ^{علیه السلام} و از آن بود که جبرئیل در درباری بصورتی که از مخلص اصحاب و در کمال محبت و جمال بود
 مینمود و اگر احوال بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی عیوض و ظهور می نمود و سبب تشبیه جبرئیل
 بصورت خوب از غیر قصد اعیناس و ایندلاف آن نیز قرائن بود که ملکوتی چون لباس ناموسی در دوش و در صورت
 انسانی جلوه گر شود لایزال و انوار ملکوت و لطافت و صفائی روحانیت در آن صورت ماطع و لامع گردد چنانچه در قرآن
 است و سخت ترین انواع روحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا چنین مبارک در سرهای سخت فرق می یافت
 و گاهی از گرانفی آن شعر سوار وی بر زمین می نشست ^{علیه السلام} که آن کشته اند که چون در افاده و آمده و آمده و آمده و آمده
 شرط است گاهی بشریت ^{علیه السلام} بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس در آن ظاهر گشتی
 و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت ^{علیه السلام} غلبه کردی و او را از وجود بشریت غایب ساختی و غیب ملکوت بر وی
 و گویند که صورت اول در وی بوجه و بشارت بودی و ثانی در و غیب و نیک ارت چون ایام و حی نزدیک و سبب خلوت
 انبیا را دوست گرفت و در کوه هرا که سه میل راه است تا کعبه و او را الا آن جبل نور گویند خلوت می یافت و در آن
 کوه غار است هر دو که درازی آن چهار گز شرعی و پهلای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و باقی از این
 که در آن غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از انچه نظر بحال کعبه روشن گردد
 و شاید که امتیار آن از برای خلوت از نیجهت بود و الله اعلم و علماء اختلاف است در آنکه آنحضرت ^{علیه السلام} پیش
 از بعثت تعمیل و امتثال بشرعی از شرایع سابقه میکرد یا نه مختم از اصولین اول است پس بعضی گویند زین
 او بهر عروج بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی موسی و بعضی عیسی صلوات الله علیه و آله و بعضی
 و بعضی گویند لایزال التعین هر چه ثابت میشد که شرعی از شرایع است تعین می نمود و در شریعت که باشد و در
 لفظ حدیث در باب خلوت هر انچه ثابت واقع شد که بعضی تعین است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 به تعنی بدانند روایت آورده و از تعنی انبیاء ملت حقیقه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شرایع
 یعنی به تعنی و آنرا بدل از آن گویند پس متعین بگشت که تعین بشریعت ابراهیم داشت و انچه چنین نزد
 زیرا که عالم قدس بیلین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی و اقرب بود چنانکه گویند که آیای آن حضرت ^{علیه السلام} بر دین
 ابراهیم بوده اند و آنرا که گویند تعین وی نه بشریعت بود گویند که بحکم عقل و استقصال وی بود یا الهام و روایی
 به آنکه که در قریب مبادی ظهور نبوت میل یک و میل امام غزالی درین مسئله توقف و تردد است از جهت علم
 دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما درین مسئله دو قول است که عبادت روح در آن خلوت بچه نوع بود یعنی گفتند

[illegible]

نامه خواندن نداشت اما خواندن کلامی بخوانانیدن دیگری از فصیح در هایت نصاحت شراست لکن در مکر
از صولت حال وصل است و هیبت مقام باشد و الله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را ^{صلوات الله علیه} در کنار گرفت و از برای تصرف
در وجود بشریت آنحضرت را در حال نور و قوت ملکوتی در آن چنان و چندان بفرستاد که در ارتباطات رسانید یعنی
بآنچه غایت وسع و طاق آنحضرت بود رسید و هر گاه در باز گفت بخوان گفت من خواندن ندا نمی دهم
نامه بار میفرستد و در همان حال که از آن میفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقرا ما هم ربك بخوان بنام پروردگار
خود یعنی تو بحول و قوت خود بخوان بنام این واسعه ذات الهی و توفیق وی عز و علا را استعمال کن
از وی کن که تعلیم تو و تعلیم امت تو با وجود اوست تو بخوان که الله خلق آن پروردگار که پس از هر چیز را
خالق الانسان خصوصاً آدمی را در آنکه اشرف را اکرم مخلوقات است و آثار صنایع و بدایع بر صفات جمال
وی اظهار و ابهر است پس آنرا در امن علق از خودت بگو در رحم اقرء بخوان و در رک الاکرم و پروردگار تو کریم
تر است از هر کریم الذي علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد بواسطه قلم که مظهر عجایب و غرائب است و
و لا تحصى اسمی و اسماء امت امور دنیا و دین و انتظام مهام عالم با رحمت صاحب کائنات که نه که اگر بود پیش منیع
و حکمت الهی و لطف و تدبیر وی تعالی در خدا دلیلی جز قلم نباشد که ثابت است چه عجایب و غرائب که از وی
زاید از هر حیطه هصر و شمار خارج بود علم انسان از آنکه آدمی را عالم بی علم چیزیکه در قوت و قدرت او نبود که
از خود تو اندانست و چون مهم و هیبت و شرافت و اعلی در دایره شد بعد از آن خواست جبرئیل که پیغمبر را ^{صلوات الله علیه}
از عالم مقام هیبت و جلالت مسرور و مطمئن القلب بر زمین بنزدگی و هدایت فرود آورده بواسطه امر حق
احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را ^{صلوات الله علیه} او گفت از این گوه فرود آید آنحضرت ^{صلوات الله علیه} یا جبرئیل
از گوه فرود آمد و او را در بای گوه بزمین مأمون رسانید و بر آن آنحضرت ^{صلوات الله علیه} ملوک و حامی نشستی فرش کرد
جبرئیل در جا ^{صلوات الله علیه} میز پوشید و یک جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت و بر او بر روی جامه نشستن فرمود و با سر
بر زمین زد و چشمه آب پیدا آمد چون تعلیم و خود را و و الله بفعل آمانه و تعلیم بقول بی د شوار و نمود جبرئیل
بقصد تعلیم پیغمبر ^{صلوات الله علیه} از آن آب وضو ساخت با مضغه و استنشاق و هر عضو را جدا جدا شست است و به بار
شست و چون وضو کردن را با وی به نه و در تعلیم فعلی کرد پس پیغمبر را ^{صلوات الله علیه} که نامزد آن وضو ساخت و چون
آنحضرت ^{صلوات الله علیه} از وضو فارغ شد جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر ^{صلوات الله علیه} بقصد تکمیل و زادت
تطهیر و تنظیف و هر دیگر که در ضمن آن باشد و الله اعلم ایشان پس بر خاکست و در رکعت ^{صلوات الله علیه} یکبار در دو سجده
^{صلوات الله علیه} ایستاد و هر دو سجده بنام آنکه او در پس جبرئیل بقصد تکمیل و تفریق رکعت نماز کند و در هر دو سجده و اول
چیزی که فرش شد از نماز در رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و در سجده نمازهای پنجگانه در هر
عراج شد چنانچه مشهور است و نماز کند از در جبرئیل آنحضرت بقصد تعلیم اوقات نماز بعد از استسقاء و
وضو و نماز و تعلیم بارغ شد جبرئیل باز گشت و پیغمبر را ^{صلوات الله علیه} بکه آمد و آنحال باشد بجهت یکدست و ویران عالم

و در بیان این مقدار مذکور شد که مضمون فقره هر حدیث و خصوصاً آنکه در حدیث است و بعد از آنکه بعد از تمهید این کلمات اینها را بر او واجب عبادات نموده و ذکر و وضو و نماز و غیره را در این اوقات واجب عبادات از صیام و زکوة و حج و اعیه مخصوص بود و غیر مخصوص بدان و غیر آن از حدیث و عبادات بدان ملحی
حق الکرم بهای در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر اوقات و نماز فرض را وضو و رختی چنانچه ظاهر آیه قرآن است که ان الصلوة فاعسلوا الایة نیز ظاهر است چنانچه ظاهر این عبارت
دلالت کند بر صمیمیت اراده قیام بنماز و غسل این اوقات چنانچه در قول و حدیث آمده و اگر اوقات این را با عمل
بله و امثال آن ولیکن اجماع امت است بر این که مراد از اتمم و اتمم معنی آنست که وضو و توجه این کلام آنست که
پیغمبر اراده قیام است ولیکن او را شرطی است که حدیث است چنانکه بیان کرد قول وی صلی الله علیه و آله و آنکه در حدیث آمده و
الایة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و حدیث ابرای پیغمبر پس در حدیث آیت ذکر صحت کرد و در آخرین
ذکر شرط داد این حدیث کرد که اگر آنرا که نماز و اعتصام از آنهاست و در حدیث الضل و احوط تجدید وضو است برای هر نماز
ولیکن در بعضی از اوقات چند فرسخه را بیک وضو گذاردی تعلیم الایة و بیانا لایة و در بعضی از اوقات
این حال از وی صلی الله علیه و آله نادر بود و مسلم از حدیث رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
وضو می کرد برای هر نماز و اگر در روز پنج چند نماز و در روزه پنج نماز بود وضو می کرد و هر یک از اینها
نه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمل اگر در نماز یا بعد از نماز یا قبل از آن که وضو
برای هر نماز فرض نمودن بعضی گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود بخاری
و ابوداود و ترمذی از این حدیث آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که وضو می کرد برای هر نماز
پس گفته شد مراد را شما چه می کردید گفت که ایست می کرد یکی از ما را وضو می داد که می نشست نمی شد و نیز
دارای از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت وضو می کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر نماز و چنانچه در روایت
احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله مامور بود وضو کردن برای هر نماز
ظاهر باشد یا غیر ظاهر و چون ثبات آمد بر وی امر کرده شد بمسوا لهد نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو نماز از
حدیث و بعضی گویند که بسم الله این آیه وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت این حدیث
گفته اند ولیکن در نسخ احکام سور که این کلام است آمده اعلام و آبی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در وضو می کرد داشت که در آن
دو سیر و زیاده از چهار سیر نبود و در بعضی اوقات مثلاً از سه سیر بودی حدیثی است که می گویند
معلوم نیست که مقدار آن چه است ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی آمده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وضو می کرد و غسل بضاع و در بعضی روایات کم و بیش نیز آمده و بضاع چهار عمل است
و یک بقری و دو رطل است و دلالت ظاهر احادیث در این است که در بعضی احادیث وضو یک رطل واقع شده و در
بعضی یک رطل و تطبیق در آنست که هر دو رطل باشد و بقیه رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل

در جملہ دیگر ائمه اعمال نعمان گرد پس زیادت از قلندر حاجت بکار بردن توضیح باشد و در نه جاری که غسل الیه هم در وی
 اگر توضیح نمود و نیز آب مسحه عدل در وی دمی مائل و لیکن مبالغه فرمود که در الجائیز و نجوار از خاک مناسبت نبود
 و اگر گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف باشد اسراف در عمر و توضیح وقت باقی است و ذکر این امر است
 و باید که هر ادب اسراف در ریختن آب است یعنی اگر در انکشار آب در ریختن اسراف و توضیح آب
 در ریختن در نجوار از قلندر شرع ائمه و علم و صانع شد که آنکه در گاه بودی که اخضای
 و صور از یکبار زیاده نشدی بجهت تعلیم امت که این قلندر گاهی است و انقضای بر منتهای عرض که وضوی آن درست
 نبود و چهار قبول نیست چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما آمده که گفت وضو کرد مره مره
 و زاده نکرد بر آن و در روایت ترمذی نیز از انجبین آمده بی زیاده مل کوره و در روایت ابی داود
 آمده که گفت ایضا هر دهم شب را وضو فرمود و چون وضو کرد مره مره وضو کرد مره مره وضو کرد مره مره
 از بخاری آمده که وضو کرد این عباس و گرفته غرقه از آب پس مضطرب و استعجاب کرد بدان پیوسته گرفت غرقه
 دیگر بدست پس اضافی وضو کرد و دست دیگر را بدان وضو کرد و وضو کرد و وضو کرد و وضو کرد و وضو کرد
 بدان دست راست را پیوسته گرفت غرقه دیگر وضو کرد بدان دست چپ را پیوسته مسح کرد پس وضو کرد و وضو کرد
 غرقه دیگر و باشد آنرا بر پای راست وضو کرد و وضو کرد آنرا پیوسته گرفت غرقه دیگر وضو کرد بدان پای چپ و
 وضو کرد و انجبین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز از انجبین آمده
 و این ماجه از ابی بن کعب آورده که عالمی رسول صلی الله علیه و آله آب را پس وضو کرد مره مره و گفت این وضو نیست
 که قبول نمیکند علی ای تعالی بخار را مگر بوی گاه هر وضوی را دو بار شستن برای مبالغه در تطهیر و آن
 را نوب علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضاف ابرداشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی
 داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرتین مرتین و ترمذی از ثابت ابن ابی ضفیه آورده
 که گفت گفتم مرا ای جعفر را صلی الله علیه و آله یعنی امام محمد باقر را ایضا حدیث کرده تو اخباری نه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وضو کرد مره مره مرتین مرتین و سه مرتبه گفت نعم و در حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
 وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتین مرتین و گفت هر دو را علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه
 در آنست و استماع وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده بر آن داخل عملی و اسراف
 بود که از آن نهی فرموده است و فرمود این وضوی من است و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض
 احادیث آمده وضوی ابراهیم علیه السلام است و مراد اشارت به نهایت مرتبه کامل است و اندک است و جامع و حسان
 درین باب بصیاری می شمار آمد و بی شک چون عزیمت وضو داشت درین است عدل آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه
 در اکثر احوال همین بود و از امیرالمومنین علی رضی الله عنه بطریق متعدده آورده اند که در آمد بر وضوی
 و آنکه نماز کند بود پس وضو کرد سه بار و فرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا

[illegible]

در احادیث ظاهر و دلالت کند بر وجه مضمضه و استنشاق اگر چند قطعی نیست و در بعضی موارد
 در حدیث شریف مضمضه کرده و استنشاق کرده و در بعضی موارد ظاهر است در فصل و در مشکوٰۃ و ابی
 از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرده بار سه مرتبه از آب و این نیز محتمل هر دو
 وجه است و ملا و ملائکین در بعضی احادیث تصریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک مرتبه کرده و گفته
 مصنف می گوید و ملائکین را امام شافعی این است بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از منسوب امام
 ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه ظاهر از آن وجوه زیرا که در حدیث و بعضی هر کدام
 عضو نیست جدا پس و قایده غسل هر یک بود جدا جدا که سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای
 ترجیح حدیث فصل است بموافقت و فم و قیاس و آنه تغافل در مقابل نص و استدلال به قیاس و دلائل معتبره
 شایع است در مذاهب ایشان و آن در واقع برای ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی نه قیاس در مقابل
 نص چنانچه در مصنف توفهم کند و این نکته چند است چنانچه در معین مراد از اشارت بآن کرده ایم و لفظ و دلیل
 ایشان حدیث است ابو داود و طبرانی است چنانکه شنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام این روایات
 تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا ﷺ وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
 و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف می گوید که اگر چه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که
 از پدر رسول پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آنحضرت فصل کرد اما آن حدیث از جهت
 اسناد ضعیفی دارد و مخالف یکبار در حدیث ثقیف بلکه مل الاطلاق خبر می دهد که روایت کرد رسول خدا ﷺ
 پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه می گوید شریف ظاهر است که در حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه
 از طلحه بن مصرف عن ابیه بن جده بن جده از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده ما این لفظ که گفت در
 آمدیم بر رسول خدا ﷺ و وی وضو میکرد و میلان میکرد آب از روی و لجمه ری بر سینه و پس دیدیم
 آنحضرت را ﷺ که فصل کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیث دیگر از وی از این ماجرا روایت کرده اند که من
 وضو کردم رسول خدا ﷺ پس مضمضه کرده بار و استنشاق کرده بار از آنکه باطل این معلوم شده که در حدیث
 طلحه بن مصرف فصل را اعمیانا آورده اند و دایم وضعی که با مفاد حدیث است و حدیث است که در حدیث ابی بنه است
 که گفته اند حدیث طلحه صحیح و مستقیم و بی باطلی و حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است و حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است
 میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و ائمه ایشان است و حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است و حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است
 گویند که در حدیث ابی بنه در شرح قایده میگوید که بیعتی در کتاب معروف است و حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است
 حدیث دیگر که از کبار ائمه محدثین در حدیث مشایخ امام احمد بن حنبل است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است
 حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است
 حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است حدیث دیگر که در حدیث ابی بنه است

کرده باشند این محبت وی مدعا ثابت شد و علم موقوف اهل بیت وی بر آن قاضی نبود و این سخن در طبقات حدیثی
 در باب مسح از حد طلعه آورده بلفظ **أثبت رسول الله** یمسح مکن ایمن ثابت شد که او را صحت است کل احوال
 الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیثی را آورده و گفته است که علمیه هو و الامن علی بعلیه و بالجملة
 معناه اینست که فعل آنحضرت **مسح** در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه مدت مستمره او بود در سبیل و مسجدها
 و عمل در مضامنه و استنشاق و کیفیت آن و ملا و فصلان نیز مختلف و بهین هیچ یکی از اینها بوجوب و فرضیت
 اهل الوجوهین قایل نشده و نزد امام ابوحنیفه نیز این است که وصل کنند مضامنه و استنشاق و اینک غرض
 سازند چنانچه شمی از دعا و افایا پیرویه نقل کرده است و نزد امام شافعی فصل ساختن مضامنه و استنشاق با آبهای
 چندان نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضامنه و استنشاق بکف واحد جایز
 بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلای در میان قائلان و انبیا علم و آنحضرت **مسح**
 استنشاق بدست راست کردی و استنشاق بدست چپ را نشان دادند و در بعضی احادیث استنشاق در مواضع اینها نشان نیز
 مکن و در بعضی با عبا را استلزام او بر آن را بدین عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث دارمی از
 حدیثی که از کبار اصحاب علی مرتضی است نه آورده که بودیم مانده شسته و نظرم کردیم بهوی ملی مرتضی نه
 هنگامی که وضو میکرد پس در آورده است راست خود را بر چپ و از آبش بر کرد با آب دهن خود را پس مضامنه
 کرد و استنشاق و به نشان بدست چپ کرد این را سه بار سه مرتبه گرفت هر که هوش دارد که نظر کند وضوی رسول
مسح پس این است وضوی **مسح** و سه مرتبه را مسح کردی این معنی علی است همان اثیمه و به و لیکن
 نزد امام ابوحنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرض و نزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه هرات و بر روایی
 عقلی از سه انگشت بقاء مار آنکه واجب الصداق بدست بر اس و اصابع اصل بدست و این واجب میشود تمام
 بدست بدست بطح آنها و سه انگشت آنهاست و الا کفر حکم الکل و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بران نام مسح توان
 نهاد اگر چه سه چهار موی یکم و یکم و یکم باشد و بدست چپ بر این سه عامه اصحاب وی موافق مله مالک
 است و بر روایتی موافق شافعی و بر روایتی موافق مله چپ بدست و بر روایتی اکثر را بر روایتی از انبیا
 و مردان زانماد و اصل معنی مسح بدست تر بر سر انگشتان است شافعی گوید این مطلق است بهر جزوی که
 قلیل یا اکثر که بدست گنجانند در دست آید که مسح سر کرد و اقل متفقین است پس فرضیت زیاد بران ثابت
 در حدیثی که روایت کردیم تمام وضو است پس چون منطبق آید معنی سر است مراد تمام مراد تمام چنانکه ظاهر
 اعضا مغسوله و دلیل امام ابوحنیفه آن است که آیه **مسح** است احتمال مسح کل و بعضی هر دو را از جهت
 صحت استعمال مثل این ترکیب در رد و معنی آن مسح کل بجهت حکم بر زیادت کلمه با و بعضی بجهت حمل وی
 بر تبعیض و حدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسام و طبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که گفت وضو
 کردیم بر حد **مسح** و مسح کرد بر ناصیه خورشید بر چپین خود را و او را حاکم از حدیث ابی معقل آورده و نقل

[illegible]

که گفت دیدم رسول خدا را که وضو کرد و بر سر مبارک وی عمامه بود پس دست دراز کرد و عمامه را
آورد و مسح کرد بمقدم راس را و شکست عمامه را و ناصیه و مقدم راس یکی از جانب اربعه راس است پس
در وضو مسح مقلد از ربع راس باشد اگر مسح تمام در وضو بودی آنکه غایب ناصیه نکردی اگر آوردی که چون
به آن آیت مسح ناصیه کردی باید که مسح جز از جانب پیش سر جایز نباشد و پیش آنست که اجماع آیت در مقدار
است و در جهت مطابق بود کذا قالوا و بهش گفته اند فرست در وقت عرب میان و امشع و انروز سگم
بصرف با و امشع و انروز سگم نه بصرف بائالی و غایب کلیت و احدی بگفتند اول و آخر آنکه قرینه از خارج بود
چنانکه در وضو امشع و انروز سگم در باب نه هم واقع شد زیرا که مسح در نیمه خلاف غسل است و اگر چه مسح خلاف
نیز خلاف غسل است ولیکن ثابت شد در وضو و جهت باجماع و تحقیق کلام این است که صرف باید دلالت بر وضو
معنی الصاق کند پس گویا که گفته اند و الصلوة المجمع بر وضو و این تقاضا آنکه استماع و اختلاف و امشع و انروز سگم
و این استماع در قیام میان قول دو مسکت المثل و یل و مسکت بالمسح و این بعضی گویند برای تعیین است
چنانکه در اول حدیث گفته شد بشارت به اعداء الله و لیکن ادل لغت استماع است بشارت به اعداء الله و لیکن
از این در حدیث و این حدیث نقل کرده و اما بشارت به اعداء الله از باب تضمین است و این حدیث در حدیث دیگر
گویی حدیث مسح علی ناصیه دلالت ندارد بر استماع ناصیه شاید که از حدیث دیگر که در حدیث دیگر که در حدیث دیگر
دلالت بر استماع است و اگر تمیز از وضو است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است از این
مناقشه زیرا که در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
و اما مسح مقلد از راس است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
است ولیکن وجهی است که در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
نعمت العمامه و مسح مقلد از راس است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
شد و در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
گرفت و آنکه در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
شاید که در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
و اما مسح مقلد از راس است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
از راس تا بحدی که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
گرفت و آنکه در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
آنست که در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است
است و در حدیث است که مسح علی راس است و مسح مقلد از راس است و مسح مقلد از راس است

بمقدم آید چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد و نیز این احادیث را
 میجویم بضعیف میل از آن امانت نیست مسیح در هیچ حدیثی صحیح نیامد مگر آنکه واقع شد که وضو کردید یک
 بار و دو بار و سه بار و در وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی ثلاثت مسح با این دلیل است و بعد از آن
 مسح بر غسل و چرا بیش آنست که توضیحاً ثلاثت آنکه در حدیث آمده محمول و محتمل است و روایات صحیحه که
 در علم تکرار مسح آمده مرا در آن تعمیم نموده و بیان کرده که ثلاثت باعتبار سبب است و مخصوص است
 باعضاء مغسوله و نه مسح بر ثلثه ثلثات پس گفتند پس وی بر غسل که مبنی بر سه بار است در اكمال و اسجاع است
 قیاس مع الفارق باشد و نیز ثلاثت مسح بآب حدیثی مفسی بغسل که حقیقت آن جریان آبست گردد و
 تفاوت وضع لازم آید و نیز بعد از آن حدیثی که مسح مرتبه در وی آمده است واقع شد که هر که زیادت کند
 باعضاء آن بدین کرده و تعبدی و ظلم نموده باشد پس زیاده بر مرتبه واحد سنت نباشد و شیخ ابن حجر در شرح
 صحیح بخاری میگوید که در هیچ طریقی از صحیحین ذکر غسل در مسح نیامد و اکثر علماء هم بر این اند که شافعی که
 ثلاثت مسح را مستحب دارد و آورد و گفته که احادیث عثمانی که صحاح ائمه در آن دلالت دارند از آنکه
 مسح را بر سه بار واجب دانست و ابو نعیم مالک و دیگران گفته که هیچ یکی از اصحاب ائمه که با سه مسح ثلاثت مسح رفتند
 نباشد مگر ابو نعیم قسیمی ولیکن درین قول نظر است چه این ابی شیمه و ابن المنذر را ائمه و عطا و غیر ایشان آنرا
 نقل کرده و این در زمره غیره در حدیث عثمان ثلاثت مسح را صحیح نموده و زیادت ثلثه مقبول است انهمی
 و در معاصم الاصول نیز و ابی از حدیث عثمان آورده که زوی مسح را من ثلاثه ذکر کرده و شیخ ابن
 الهیثم از صحیحین نقل کرده که گفته در روایت کرده شده است بر وجهی که تکرار مسح از عثمانی و لیکن آن جهت
 مخالفت با حدیث صحیح نیست لزوماً هر علم اتمی و قرطبی از وایل آن حجر آورده ثم مسح علی
 ایه ثلاثاً و مسح اذنیه ثلاثاً و مرجه از این باب آمده که بصحت رسول محمولست بر تکرار بآب واحد نه بآب چند
 کافال فی الیه و در آنکه اقتضای بر مسح بعضی از سر و مودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است
 در حدیث مغیره که مسح کرد بر ناعیه و بر عمامه کند الی فتح الباری ولیکن عذریه گویند که وظیفه بر مسح
 بعضی از سر است ابنافت و مسح بر عمامه تکمیل و اتمام است و مسح بر عمامه بی مسح بر نزد امام آبی صحیح
 است در وقت امام محمد در موطای خود می آید که مالک گفت که رسیدن با از جا بر بن عبد الله که او را بر می داشتند
 بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بر وی مکنند و باین اخیل کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه
 و قاضی میگوید که در یک من صغیه بنت ابی عیین را که مرا آید عبد الله بن عمرو که وضو میکرد و میکشید و مار
 خود را بر مسح میکرد بر سر و رویه است با که در اول مسح بر عمامه بود پس از آن مار وک و مسح بر سر و همین
 است قول ابی حنیفه و عاصه فقهای ما از قشام این عروه آمد که دید یک خود را که بر می داشت عمامه را و
 مسح بر سر و رویه و هرگز وضو بر مضمضه و استنشاق نکردی بجهت قیسم و تسبیل وضو و کسی ترک مضمضه

خدا را از مقدسین که در کرب آورده که گفت ثم مسح براسه اذنيه ظاهر معا و باطنهما و بطنه و کتفیه و کعبه
 و عمامه و ارجل اصابعه فی صباغ اذنيه و از عمر و بن عباس آورده که گفت مسح کرد بر سر خود پیش از آنکه بر سر او زهر در
 آنکشت صباغه را در هر دو گوش و مسح کرد بر دو پاهایم بر ظاهر اذنین و بر دو سبابه باطنی اذنین و از ابن عباس
 مطلق آورده که مسح براسه و اذنيه بی میان این که گفت در روایت نسائی نیز از ابن جهمین آمده در روایت ابن
 ماجه باساناد صحیح نیز بیان که گفت آمده و در روایتی دیگر و در ترمذی از ربيع بنت معوذ بن ابی ایمن
 که گفت من کور آمده و در روایت دیگر که مسح بر سر و بر اذنین و بر باطنه در مسح اذنین احادیث صحیح بسیار
 است و آن سنت است نزد هر چهار امام نزد امام ابو حنیفه و نیز و ابی ایمن از امام احمد بن حنبله آب مسح بر سر و
 نزد ایمنه ثابته بآب جلد پیدا چنانکه حاکم از حدیث همان بن واسع از ابن زید خود آورده که گفت که شعیب بن
 عبد الله بن زید را که گفت دیدم رسول خدا را که وضو کرد پس گرفت برای اذنین آب و رای آن که
 گرفته بود بر سر و بر اذنین و بر باطنه و بر کعبه و بر کتفیه و بر سبابه و بر باطنه و بر کعبه و بر کتفیه و بر سبابه و بر باطنه
 نیز باساناد صحیح از ابن عباس آورده که آن حضرت فرمود الاذان من الراس و این حدیث
 بطریق معتدل ده آمده و چون اذنین از راس باشد لا حرم مسح بر دو پیک آب بود زیرا که برای برطرف کردن
 دو آب گرفتن لیامه در غیر صورت تکرار و نیز این خبر و این همان و در مسح از این عباس آورده اند
 که گفت آیا خبر کنم شما را ابو موسی و بر وضو کرد و گرفت غریقه از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را
 و نسائی بابی عقیق کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس و نه در موطا و سنن نسائی از عبد الله بن مسعود
 در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مؤمن بیرون می آید بمطهره که او را از آن سخن و باطنه و باطنه
 از بینی و بر غسل وجه از وجه تا از پشت پاکها و بر غسل بدن از بدن تا از میان ناخنان و مسح بر راس از
 راس تا از اذنین و درین جاد لالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس گنگ اقل الشیخی و در اکثر احادیث
 مسح بر راس و اذنین واقع شده بی تعرض آب جلد پیدا و ظاهر معانی آنها در بودن ارادت بآب سر و باطنه
 گنگ شده و ما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین آب جلد پیدا محمول است در آنکه این حدیث از
 اصحاب راس در دست آمده از جهت تطهیر میان احادیث و ضرورت که چون نری منعم نم آورده اند
 نیست اگر رقیب آب جلد پیدا اگر چه در عضو واحد باشد و بجماعه روایت مسح اذنین بآب سر که در روایت
 از ابن عباس از صحابه مظام بطریق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح بر سر
 حدیثی ثبت نشد و آن نزد ما معتبر است و احتیاج بعضی از شافعیه نیز همین است و حدیثی که در
 درین باب روایت میکنند که آن حضرت فرمود پس از وضو که هر چه مسح کند بر تو ظاهر است و گنگ شده و در آن
 در قیامت المسجل بشر و در مسجل الفردوس از ابن عمر روایت کرد و راکن بعد از تعقیف و بر روایتی که در آن
 ذکره الشیخی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از ایل بن حنجر آورده ثم مسح بر راس

و در بعضی رجال و بی اختلاف است که بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بعد از غسل
 که بطریق معتدل در آن صحاح و حسان آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله از ابواب و اغیار آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب
 وی نداد پسترو زد دست مبارک خود را بر او نهاده و جواب سلام زد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام
 تو مگر این که من بر طهارت نهوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وضو می کرد مردی بروی سلام کرد
 جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد عرض خواهی آن نمود و این احادیث دلالت دارد که بی ضرر ذکر
 بعد از آنکه کس در پس دالالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و این استدلال نظرات را که این دلالت ندارد
 بر کراهت ذکر که مشروع و معهود بود در هر ع و منع نمیکنند آن را و به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه
 در اول وضو با حدیث معتدل و ظاهر آنست و الله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه و آله در این حالت از خصوص
 رد اسلام بود که تأخیر و توقف را در وی مجال مستثنی از مطابق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمی کرد او را از ذکر
 حدیثی چه از حدیث بلکه جنابت هم در بعضی روایات آمده که بعد از خروج از یارانه میزد
الحمد لله ای عرج می مایه ذی بی الخ و بعضی تمسک کرده اند بآن که در حدیث امیر المومنین علی و عثمان که
 توفیق و طریقی حضرت صلی الله علیه و آله برای مردم کردند ذکر تسمیه نه است اگر واجب میبود بآیستی کردن جواب داده شد
 آنست از این تمسک بآنکه مقصود ایشان حکایت افعال بود و پس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال است عارض
 وضو با ایشان بیان کرده باشند و راوی از ایشان اختصار کرده و جزو حدیث را نقل کرده بنا بر شهرت ابتدا
 به تسمیه در هر امری ذی حال و چندین از سنن مثل تخیل و مسوالت در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق
 حدیث بیان وضو غسل یکنین اولانیز نیامده کذا قال الشیخ ابن السام آم پوشیده نه است که این جواب
 عالی از ضعف نیست و تمسک آنجماعه بر نفی وجوب تسمیه تمام است و عدم ذکر بعضی سنن دیگر مدانات
 بآن ندارد و بعضی گفته اند که مدخل نیست در وضو و وجوب از برای که وضو شرط و تابع صلو است و اگر در وضو
 نیز واجب بود لازم آید مسارات و باصل و این استدلال سخت ضعیف است و نکته ایچو مانده است و این از وجود
 واجب در وضو از هم مساوات منوع است از جهت وجود فارق بود که در مثل عدم لزوم وضو
 بحدیث خلاف صلو و تواند که رتبه واجب و منع باشد از رتبه واجبات نماز چنانچه قرآن
 ایست بقراین از کذا قال ابن السام پس سبیل در منع وجوب تسمیه همان کلام در تسمیه
 است و آورده درین باب و عدم قطعیت دلالت آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت نه است
 میان احادیث جالبین و الله اعلم و در آخر وضو گفته اند بدان لا اله الا الله و حدیثی که را اهلان
 بعد از آنکه در وضو میزد مسلم را بی دارد و تسبیح و این ماجه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده است
 که هر که وضو کند با تسبیح بعد از وضو این کلمه تا وقت کشیده شود برای ارشست در بهشت گفته شده
 مرا از آن هر در که خواهی و جزیری در حصن حصین بر مزاین ماجه و مصنف این ابی شیمه و ابن السبی

آورده ثلث عرق و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلني من القوابين واجعلني من الباطين واجعلني من
 عمادك انما الحين اين زيادت تر ملائمت است بر شهادتین و امکن در حدیث تو مدعی کلمه اشهاد قبل ان عین
 نبشت و حاکم در مستطابک و بسالی این را نیز زیاده کرده که بسم الله الرحمن الرحيم و بحمدك اشهد ان لا اله
 الا انت استغفرک و التوب اليک و جزوی از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید بسم الله الرحمن الرحيم
 و بحمدك استغفرک و التوب اليک نوشته شود آن را در کافک پاره و مهر کرده شود بران و کشاده نشود مگر
 در روز قیامت و ابو موسی اشعری نه چنانکه نه و ابن السی روایت کرده که آب وضو آوردم پس
 به غنیمت نه وضو ساختم و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسبیح چنانکه از سیاق کلام
 جزوی در حصن حصین مفهوم میشود میگوید اللهم اغفر لی ذنبی ووسع لی فی داری و ارضی فی رزقی
 گفتیم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا میگوید فرمود مل ترکت من شیء آیا هیچ فرو گذاشت
 کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع عین و برکات دنیا و آخرت است مانا که ابو موسی نه این دعا
 را سهل و مختصر پیدا داشت پس در جواب و ما این چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میدانستی که نه
 مرا تیان فعلی که در وی ادنی ثواب بوده تمام دارم و ترک نکنم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نه اینک از جهت
 شایسته درین من بر طالب عین و احراز ثواب و تعلیم امت و الله اعلم و آن حضرت نه بعد از وضو اعمار
 بمندیل یعنی طرف دستار یا دایمانشده یعنی رویا که برای پاک کردن امضا و چیدن آب از آن ساخته
 باشند خشک نکردی و اگر حاضر کردندی دور کردی و حدیثی که از عایشه رضی الله عنها مرویست که کانت له نشأه
 و در روایتی عرقه بنشف بهایک الزمونه بود مر آن حضرت را نه جامه پاره برای چیدن آب که
 میچید بدان آب را بعد از وضو در روایتی بنشف بهایک و وجهه ای مدخل به مسح به وجهه کفانی النهایه
 و حدیث معاذ درین معنی که گفت دیدم رسول خدا را نه وقتی که وضو میکرد پاک میکرد
 روی مبارک را با طرف جامه خورد خورد و حدیثی ضعیف است بجهت بعضی رواة آن و هر دو
 در جامع تو مدعی مل کور و تلبلی فی ذلک و ضعیف کرده و گفته که آن حضرت درین باب چیزی نصحت نکرده است و
 گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دانند
 و آنرا در تمام چنان خشک شود که موجب نورانیت و نقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است
 در نه بن السی بن المسیب و هر ی از آنها و در بعضی کتب حقیقه مان کور است که اگر بقصد تنزه و تکوین و
 کرامت اندازد و در بعضی از شرح مشکاة از ما نقل کرده که نه بن السی است ترک تنشیف زیرا که آن حضرت نه
 تنشیف نکرده و اگر تنشیف کند هم مکروه نیست بر قریب اصح و نزد بعضی مکروه است و در وضو ساختن کسی آداب زیادت
 وی نه از نیت مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیره بن شعبه آمده است
 که آن حضرت نه در سفری بود و من بردمست مبارک بودی آب میخورم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث

[illegible]

صفت نزدیکی و ضعف و مستحق است عمل مختار را که ثابت در روی مختار فعل است بی مواظبت لیکن بعد از
 ثبوت فعل نیست این بهند امری در وقت و مواظبت ظاهر است و الله اعلم و ظاهر حدیث است که با عجل بدین بود
 و بعضی گفته اند که ما وجه است و وقت و نزد دستین روی است و در تمام احادیث مختار است که در وقت شستن
 روی کند بعد از وقت مسح و این بهند عمل اصابع که که کوفتی و در جامع اثر ملی و ستن این ماجه از حدیث
 این عجایب که آورده که در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وضو کند و غسل کند و بوی را در روی
 گفته حدیث حسن غریب و در حدیث حسن غریب این جمله از لفظ طین صبره آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 چون وضو کند یا غسل و تمام کن و عبور از تحلیل کن اصابع را و بمالده کن در استنشاق مگر آنکه ضایع باشد و نصیح
 کرده این حدیث را از ملی را این حدیث و احادیث و روایت کرده اند از پیغمبر و این حدیث که گفت دیدم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که تحلیل کرد انگشتان را با بیاضی و در آنها انگشت حضرت و در روی گفته حدیث غریب و معروفه
 الا من حدیث بی اهمیت و نزد امام این حدیث است تحلیل اصابع را بین و در جامع و در تمام ضایع
 و نزد امام احمد بن محمد تحلیل اصابع را حل مستحسن است بی خلاف تحلیل دست مستحسن است و در جامع این دو روایت
 است از پیغمبر و حدیث است که حدیث این حدیث و لفظ طین صبره و روایتی از پیغمبر که نصیر است از حدیث و
 مالک تحلیل مخصوص با اصابع را حل داشته و آن را این گفته که اگر در کف با کف لیست و لیکن تحلیل
 اطیب است و در حدیث است تحلیل اصابع را حل آنکه تحلیل کند مختصر یک یسری این حدیث
 از مختصر را حل یسری و حکم کند مختصر را حل یسری جهت شستن و تحلیل کند اصابع را حل را
 بدر آوردن اصابع یکی در دیگر و صحت بودن تحلیل اصابع در تحلیل یسری است که آب درون انگشتان در دست
 و مقصود از تحلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان یک دیگر چسبیده بود فحش که آب درون آنها
 ترسد تحلیل واجب بود با تماتی و و عیندی که بر ترک تحلیل اصابع در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در
 حدیث آورده است که تحلیل کند اصابع را تا تحلیل نکند از چسبندگی و صورت است که آب بهمان
 اصابع ترسد یا یقین بدان حاصل نکرد و الا ورود و عین ناظر در وجوب است پس حدیث چون باشد با آنکه
 گفته اند که این حدیث ضعیف است یعنی این میمون بن حار که از ابن الهمام و اما بعضی از اندک شری در انگشت
 در حدیث ضعیف وارد شد در حدیث این را مع که این ماجه و دار قطنی آورده اند که این حدیث از ابو حنیفه
 حاکم و در حدیث ضعیف از سنن و مستحبات و ضوابط و شری این الهمام در ادا الله را آورده که حدیث
 تمام اگر راجع بود حدیث است و اگر تمک بود و آب در آن رسد واجب * فصل * در کتاب ایست
 حدیث از کتب معتبره و غیرها بر روایات معتدل و بطریق معتدله آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفر و حضر
 مسح بر موزه کشید و در مواضع آن را وید که تشریح کرده اند جمعی از علماء ظاهر است که مسح خفین
 بقوا را ثابت شد است و شنبه را بدان راه نیست و بعضی از علماء و از آن جامع در حدیث از حدیث

در آنکه شصت و شش مورد حمل ایشانند و هیچ یکی از سلفانکاران نکرده و گویا امام مالک واری نقل کرده
که مسیح بر موزه مسالار است و در مقام امام محمد در موطای خود گفته که مالک بن انس گوید که مسیح را
مسیح بر موزه جایز بود و حال آنکه اکثر احادیث و اقاری که مالک واریت کرده در مقام حضرت و شیخ ابوال
حسن گفته که روایات صحیح از مالک صحیح آنکه بخواند طالع و بعضی گویند که توفیق مالک در مسیح حال
اقامت در خانه نفس خودش بود اما فتوای از این فتوای بود و مثل این معقول است از ابو ایوب صحابی افعلی
و گفت مالک که بخواند استخوان آن در سوز و غش و در شرح نقایه گفته مسیح بر موزه جایز است
به صحت مشهوره و از امام ابو حنیفه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم مسیح خفین نیکو بدم فروی آلت
و احیاناً مثل جوعه و از امام احمد فرمود که می و وقت نفرار صحابه و ابی می کند مسیح خفین از موزه و در
روایتی فرمود چهل کسی از صحابه ملکیت کرده اند بدان فرموده او و موزه و این ال مار که گفته مردی می آید و
می آید بر مال موالی مسیح خفین پس در شک می اندم که او اقل او را احاطه و اما آنکه بعضی فرات هر را در و از حکم
محل از مسیح که در موزه و از نصیران بر ضل عالی از عتقه لیست چه مسیح خفین معما بکند و این قبول با اتفاق و امام
احمد و مسیح خفین موده که حاکم است که در آن بر افتاد تن از اصحاب که رسول الله صلی الله علیه و آله مسیح کرد بر خفین و در خانه او
میکردند اما در مسیح خفین نه تفسیر و مشهور است و فرمود که از افتاد نکند از مصلح باشد و گویی می گوید که نبی و رحمت
که در آن آنکه مسیح خفین را اعتقاد فکند و از امام ابو حنیفه حمل این آیه و با جمله در اختیار مسیح خفین
شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مهن و حضرت مسیح بر موزه کشیدی و مدت بعضی یکشنبه روز فرمود مدت سفر سه شب و روز
چنانکه و وایت کرد و مسلم از طریق ابن ابی طالب از روایت کرده شد و است این حدیث از فرقه صحابی
که در جمع الجوامع میوطی ملک کور اند و امام احمد از عرف ابن مالک اشجعی آورده که گفت اگر کسی رسول خدا
صلی الله علیه و آله مسیح بر خفین در غزوة تبوک سه شب و روز در مسالار و یک شب و روز در مکه را و گشت امام احمد که
این اجود حمل می است در مسیح خفین اگر که در غزوة تبوک است و آن اخر غزوات است که از آن رسول خدا
و آخر فعل است و مسیح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است
و ابوداود در سنن خود از ابن اوفی می بطریق معتبره آورده که فرمود اگر کار و بار دین بر روی و حکم مثل
اودی بایمان موزه اولی بودی مسیح از بالای آن بویه تسبیح می دهم من رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیح کرد بر ظاهر موهن
و امام اسفل موزه حمل یثضعه و از شد و در حدیث صحیح چیزی ثابت نشد چنانکه از غیره این
در حدیث ابوداود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت و ضرر کند ایام پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوة تبوک پس
مسیح کرد داعی غفار او اسفلش را و فرمودی گفته که این حدیث منقول است و احوال او بخبره ثابت نشد الا و این
که کاتب غیره بود و مولای او هم ترمذی گفته بر حدیث من این روایت را از حدیث این هر دو امام
گفتند که این حدیث صحیح است و ابوداود نیز این حدیث را تضعیف کرد و در اکثر طرق حدیث غیره ظاهر

می آرند که می فرمود آن حضرت علیه السلام همیشه اذکرکت هر جا که در نماز و جلوس امی الصلوة و فرقی از آن است
من نماز یعنی هر جا و هر روز زمین که بخت نماز در رسد بخت پس ندانم آن زمین است مسجد و طاهره
جایی نماز آن در دو طاهره و بی بی همان زمین تیمم کند و هم بر آن نماز کند و اختلاف امم سالنه که نماز ایشان
در نماز تیمم و گنایس جایز بود و طهارت ایشان علیه السلام معتاد است نه و تسبیح آن مکان مسجد کنایت است
از علم این خاص مسجد و وضع کون موضع مسجد است بر مکان معین معنی برای نماز چون نماز در اینجا جایز شد
کبریا مسجد کنایت کنایت الکر مالی و این بیان معنی بزرگتر و هم مسجد است و هو الا کثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانند
این مکان مسجد و کنایت و این حدیث صحیح است در آن که جلوس زمین طاهره است و تیمم مخصوص
تخلیه و یک نیست چنانکه ملک هب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه
تیمم بعلید کردی چنانکه ملک هب امام شافعی است که میگوید که برای هر نماز فریضه تیمم چندین باید و نوافل
به اجماع آن بکار آورده میگویند که طهارت تیمم ضروریست و از برای دفع هر چه بکسر ضرورت نماز بدان جایز
داشته اند چنانکه طهارت صاحب ملک که برای هر وقت نماز و وضو بنا می کرد بلکه آن حضرت جواز تیمم را در هر
اطلاق فرمود و آن را معنی تیمم را اقام مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چنان نماز توان گذارد که تیمم نیز جایز بود و
ملک هب ابوحنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آن است * باب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
عام تر از آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز بر هاستی بدل نیست باز کردی و بعد از نیت بگفتی الله اکبر و پیش
از آنکه نیت بر زبان و لفظ مزی نیست در احادیث همین قدر مروی است که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر و
ذکر نیت نیست پس مقرر است که این الاعمال با نیت بیعتین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت
نیت همان قصد قلبی است احتیاج به لفظ نیست از قوا و اهل شرع و ضرورت عقل از معلوم شد که اگر زبان بادل جمع
شود اتم و اکمل بود و ازین جا است که گفته اند که اگر بلفظ نگوید هم می شود و ازین روایات بقیه آمده که
اگر از احتضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت است و محکم ثانی می گویند که نیت بر زبان خواندن بدعت است
و با گفتن الله اکبر دستها را در برداشتنی یعنی تکبیر و رفع یدین معهودی در اکثر احادیث و همچنین واقع شد و ملک هب
ابن قسطنطین و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی حنغان و غیر ایشان اینست و میگویند
که رفع دست تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعض احادیث تا غیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه
نیز من این را و در نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر می داشت هر دو دست خود را
بر آورد و شهادی خود را بر سر تکبیر میگذاشت و ملک هب امام ابوحنیفه و محمد بن اسماعیل نیز که در رفع یدین لفظی
در حدیث از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبر یا می آورده عاده و تعالی و لفظی مقلد است بر اثبات
چنانکه در لاله الا الله و عامه شایع برین اند و در حدیث این را طبع گفته و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث
در نفل گذارد و آن تکبیر است به رفع و گفت که بی همتی در سنن کبری از ابن عمر آورده که گفت بود در منزل خدا

چون افتاح می کرد نیاز را تکبیر گفت بستر بر می داشت و دو دست خود را بالا می برد و می گفت یا ای
الله این در اولین فصلی است در تعلیم تکبیر در رفع و گفته که رجال می باید ثبات اند و نیز گفته که در اول
اینها بیل و برآه نیز ظاهر است در این فصل مجموع سه قول آمده و هر یک از اینها در بعضی از کتب معتبره است
انتهی بود منها در برداشتن اکثر تأییدها بر این است ^{تأیید و غیره} اولی مذهب امام ابوحنیفه است و مروی از
احمد بن حنبل نیز همین است و ثانی آنکه ایشان ^{در بعضی از کتب معتبره} در این باب از امام ابوحنیفه است و مروی از
الاحضرت ^{در بعضی از کتب معتبره} چون در نیاز در آمد تکبیر گفت و بود گفت دوست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از
ای دیگر آمده که هر دست را مقابل دو گوش و مقابل گردن از ایشان خود را بپوش و در روایتی دیگر
بترمه دو گوش و در روایتی دیگر در بعضی از کتب معتبره از ایشان که در این باب از امام ابوحنیفه است و مروی از
مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن انس و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
و مالک است و از احمد بن حنبل و روایتی است و آن نیز در اول حدیث راجع شده و در حدیثی که در میان
بعضی از صحابه گفته که من حافظترین شما ام نیاز پیغمبر را ^{در بعضی از کتب معتبره} و بعضی در تطبیق این روایت که در
بعضی حدیث متکبره و راجع شده و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
بر کتبی است و حدیثی از امام ابوحنیفه است و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
شافعی و حنفی که بصر آمده و بر بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
لهادی برادرش در صحیح این حزیبه همچنین ثابت شده نهاده در دست راست چپ مذهب امام
ابوحنیفه و شافعی و احمد است و اول حدیث در این باب در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
انباری و موطاء و است کرده از سهل بن سعد که گفت مردم را مأمور نمودند که در این باب دست راست را در دست
چپ دراز و مذهب امام مالک رسال است باحوال و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
نزد آمده مالک رسال است و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
است اثنی عشری و عجیب آنکه حدیثی در کتب در این باب یافت می شود و آنکه از امام ابوحنیفه است و مروی از
مطهر و ندیم که گفت استصحاب از مال آمده از آن است که وضع بدن علامت حضور است و اگر آن در باطن نهاده
علم موافقت ظاهر و این لازم آید و آن علامت اتفاق بود و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
حدیثی است و عنوان ادب باطن و معنای نفس را ظاهر است پس علامات باطن و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
فوق هر مذهب امام شافعی است و روایتی از امام احمد بن حنبل و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
نصار که از امام ابوحنیفه است و در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
در بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از
از بعضی از کتب معتبره از امام ابوحنیفه است و مروی از

که بر چینه نهی یار بر ناف تر مدهی گوید که امر درینه مایه با وسع است نزد علما یعنی هر چه کند جایز است و متمسک
ایشان حدیث احمد و ابی داؤد و دارقطنی و بیہقی است از علی مرتضی که گفت السنۃ وضع الکف علی الکف تحت السرة و
در جامع الاصول الحدیث را بر روایت زین نیز آورده و در بعضی روایات الحدیث ضعیفی هست همچنین زین
گفته است ابن الہمام نیز در روایتی گفته که آنچه ثابت است وضع یعنی بر سینه یا است اما وضع او تحت السرة یا صلوات
تحت السرة در روی حدیثی پس واجب شد عمل بر این روایت معتاد و مجرب و از آن در حال فصل تعظیم در قیام و آن
تحت السرة است انہی و کیفیت آن وضع کف بر کف و تحت رطل هر وضع بد بر بد که در حدیث واقع شد همین است
و نیز بعضی وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آنست که قبض کند بد است راست بند دست چپ را و در
بعضی اجاد بدست قبض نیز واقع شده است چنانکہ نسائی از وایل ابن حجر روایت کرده کہ دینم رسول خدا را
چون می ایستاد در نماز قبض میکرد چپین خود و در رطلی از حدیث احمد و ابی داؤد از وایل ابن حجر وضع
بد چپین بر رطل بر کف یسری و رطل و ساعد نیز واقع شده آورده الزکشی فی شرح الشرح فی ملہب الامام احمد
بن حنبل و شیعہ گوید مختار آنست کہ بگوید بدست چپ را بختصر و ابهام چپین و وجه اختیار بردن او است
جمع میان احمد و وضع و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن یعنی بعد از دست بردن دست چپین در تمام استفتاح و غیره و بدست
چپین است ملہب ائمہ و شیعہ نقل کرده کہ نزد امام عیسیٰ وضع بد چپین بعد از خواندن دعای استفتاح است در خیال
قراعت پس وضع بد چپین قراعت است نزد امام محمد و سنن قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعای استفتاح
بر چند وجه صحیح مرویست کہ در هر وقت بوجهی از آن بوجه تنہا یا مجتمع بوجه دیگر بخواند کہ در هر وقت
ہمہ آنرا دعا بخواند و ابان ذکر هر یک ام از انہا در احادیث مختلف آمد و در هیچ حدیثی جمع نہ امام و شاک نیست
ہکذا اگر جمع کنند نیز جایز خواهد بود و جہ اول روایت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود کان بیّن اذا قام
الی الصلوۃ قال بسم اللہ و جہی اللہ فی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما ما نامن المشرکین ان صلوات و نسک و سجدای
و منیاب العالمین لا شریک لہ و بیلک امرت و انما من المسلمین اللہم انت الملک لا الہ الا انت انت ربی و اذا عمدت
ظلمت فاعترفت بل لبی فاغفر لی ذنوبی جمیعاً انہ لا یغفر الذنوب الا انت و اهلنی لاحسن الاخلاق
لا ابدی لاحسنہا الا انت و اصرف عنی شیئاً لا یصرف عنی شیئاً الا انت لہمک و سجدای و الخیر کلہ بیدایک
واللہ ایس الیک اذ انک و الایم تبارکت و تعالیت استغفرک و اتوب الیک این حدیث مسلم است کہ در مشکوۃ
آورده و در جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر رضی اللہ عنہ آورده و از حدیث عیسیٰ بن مسلمہ بر روایت نسائی
آورده و ان بیّن کان اذا قام بصلی تطوعا قال اللہ اکبر و جہی اللہ فی فطر السموات و الارض حنیفا
و مسلما ما نامن المشرکین و اذا اول المسلمین و انما من المسلمین نیز آمد و گفته اند کہ قول انما
ایہ المسلمین مخصوص بآن حضرات است و از غیرا و کتب بود نزد بعضی مفسرین یا مکر آنکہ ارادہ
تقدیر است کہ پس مفسر نبود و در کتب حنیفیہ ملک کو را است یعنی ولا یوجہ و مراد بید تنہا بیّن انک اللہم و سجدای
است چنانکہ در و حدیث سوم ما کو کرد از حدیث عیسیٰ بن مسلمہ و شیعہ میگویند متمسک ایشان در پس بناب بحدیث
انہ است کہ دارقطنی در سنن خود با سنادی کہ خیال او ثقات اند آورده کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون افتتاح

حدیث عایشه را که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا ﷺ اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را اهل بیت
 معانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك الحمد لله على ما احدث الله في ابي عبد الله عجل الله فرجه
 در آخر تم بحول الله اكبر كه ميراثم يقول اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه ونفخه ونفثه
 روایت کرده و گفته در این باب از ابو عایشه و عبد الله ابن مسعود و جابر و جابر بن مطعم و ابن عمر و غیره حدیث
 آمده و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی است در این باب و اخیل کرده اند قوم از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم
 قایل اند بانچه روایت کرده است از وی عجل الله فرجه که می گفت معانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك
 ولا اله غيرك و همچنین مرویست از عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین
 و غیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی که یکی از رواة اوست
 و گفته است اصل حدیث صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است و در بعضی از حدیث عایشه را آورده
 که در وی آن زیادت نیست و گفته اند این حدیثی است که نمی شناسم او را مگر باین وجه و حارث که یکی از رواة اوست
 تکلم کرده است در وی از جانب حافظ و صاحب مشکوٰۃ این حدیث را از ترمذی و ابی داؤد آورده از حدیث
 عایشه را و از ابن ماجه از ابی سعید و ابن طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طاعنی گفته که حق آنست که
 این حدیث حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب و اخیل کرده بوی عبد الله ابن مسعود
 و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بوی بسیاری از علما و تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته
 و اختیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علماء برای استفتاح صلوة و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را
 بطعن و ضعف و اجلة علماء حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی حنبل و
 غیرهم و هم باین که ترمذی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست بآن آنست که بعضی مردم که در کتاب
 ترمذی نظر کرده اند آن را بقره خود را اینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی بی کرده در آنجا بی حدیث که خود
 آورده اند در حدیث و جمیع اما نیکوی و چگونه چنین باشد که اعلام ایمة حدیث آنرا آورده و بدان اخیل
 کرده اند و این را بود او در جامع خود با سند ی که آورده و گفته است که این اسناد حسن است و رجال وی همه مرفعی
 و مقبول اند بآنکه حرج و تعطل امر نیست که مختلف میکرد در وی امری است که یکی تضعیف او بی کرده
 و دیگران توثیق و تصحیح کرده و لازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت
 تغایر میان حدیثین و لهذا احمد بن حنبل حدیث ابو سعید را هم بصح گفته و بحدیث عایشه را اخیل کرده از تهی
 گفت در آن تضعیف همانند الله تعالی و نیز لازم نیاید از تضعیفی که در حدیث ابی سعید باشد بجهت علم و قوت حفظ و ضبط
 حدیث از او و این که معتبران از زمان ائمه که اخیل بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد
 آن از ایشان تضعیف حدیث مطلقا و لازم نیاید از اینجا طعن و رد مذهب ائمه و این نکته مکرر گفته ایم در
 مناقب و در باب تبیین و بغایت درست و سده است و الله اعلم و سهو طی و جمع الحوامح از ابن جریر آورده که گفت
 حدیثی که در مرآت صاف است و اینک انما و از ابو بکر و عمر و ابن مسعود که چنین استفتاح میکردند میگویند معانك
 اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك و از اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب

[illegible]

[illegible]

قرائت فائده و غیر آن را از الضالین خواندن اگر تفهیم قول او شد و چون از قرائت فارغ شدی و بیان آنکه من از قرائت
 قرائت فائده است همین د و سکنه بود چنانکه فوق حدیث ناظر در آن است اما ظاهر لفظ قناده ناظر در آن است
 که این بیان سکنه دیگر میکند معوض بهین السکنتین و مراد از قرائت تمام قرائت فائده و سوره بود که اگر در
 در انما یسئل یسئل سکنه دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ایم قال بعد از آنکه و از قرائت و لا الضالین ظاهر
 تر است درین احتمال درین نقل بر سه سکنه تمام بود چنانکه مصنف میگوید و گفت در مذهب درین باب بعد از
 از این سوره نیز آمد است و حدیثی که درین است و این قول بسیاری از اهل علم است که مستحب است که از
 امام را که سکوت کند در اقامه صلوة بعد از فراغ از قرائت و باین قابل است احمل و احقی و اصحاب عاقله همی پوشیده
 نمالند که سکنه اولی که برای خواندن توجیه و ثبوت است معوض و اما سکنه دوم در حدیثیه نیست و آنکه
 شهور در وجه منع تسمیه میان فائده و سوره و سوره چهارمین سکنه که آن مستلزم سکنه است در وسط قرائت
 بعضی و آن غیر مشروح است و حال سکنه ثالثه در حدیثیه است ظاهر اهل بیت این سکنه است نزد ایشان نبوت نیافته
 و انکار هر آن بنی السهمی که در حدیثیه دلیل است بر خفاء حال آن و این میگویدند که این سکنه است جهت تصویر
 و نقل بر سوره و احمل و احمل و نفس است نه بطریق تعبد و اقرب ثابت باشد و الله اعلم و نزد شافعی این سکنه است
 ثابت است و نسبت نزد ایشان این است که مقتضای در ضلحه چهارمین سکنه است امام میگویدند که در سکنه دوم
 فائده بخواند و خرقی که از این سکنه نباید است در کتب خود گفته که نزد امام احمد بن حنبل سکنه است و گفته که مقتضای
 فائده را در سکنه امام بخواند و در کشی در شرح کلام خرقی از ابوالبرکات که از مشایخ مذهب امام احمد است
 نقل میکند که در نماز دو سکنه است در ظاهر است و سکنه یکی مخصوص باقرن رکعت برای استفتاح دوم سکنه پسیده است
 بقضای تمام قرائت و باقرن بخورد نفس و الله برای قرائت مقتضای خلف امام بن ظاهر کلام احمد و حدیث
 سوره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد بن داود و ابن ماجه و میگویدند در روایتی از ایشان آمده که یک
 سکنه چون تکبیر برآورد و دو سکنه چون فارغ شود از قرائت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و گفته که شافعی
 در این روایت اولی است که سکنه بعد از تکبیر است و ثانی است که سکنه بعد از قرائت و این سکنه در حدیثیه
 در ظاهر است و تصویر بر سوره که بعد از فائده بخواند و نفس و شیع معنی الدین نووی در انکار
 بر این که اصحاب عاقله اند که مستحب است مر امام را در نماز چهار سکنه یکی عقیب تکبیر و احرام برای
 خواندن دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فائده سکنه لطیفه در غایت لطافت میان فائده و آمین قلم معلوم
 در حدیثیه از فائده نیست سیوم پس از آمین سکنه در این مقتضای که مقتضای فائده بخواند چهارم بعد
 از فراغ از سوره که فصل کند بین آن میان قرائت و تکبیر رکوع و آن حضرت علیه السلام در حدیثیه بعد از
 فائده سوره بخواند مطول مقتضای شصت آیه ناصد آیه اخرجه النسانی عن ابی هریرة و در حدیثیه چهار
 فائده است و شصت ناصد نیز گفته اند و نقل آن را در آن کرده و گفته اند که احتیاط درین باب خلاف او قائل و احوال

[illegible]

[illegible]

با اعتبار آنکه قرب آنوقت بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل است کمالات الحقیقی و بعضی محققان
گویند هر در تطویل نماز فحش آن بوده باشد که چون در عدد رکعات نماز صحیح نقصان بود تطویل آن روا
نیست و تکمیل آن ساخت با وجود همت و وقت و اضیلت آن تا نکویند که بدینوجه بایستی که قرائت بمهر و
دراز تر بودی اوسته ندارد بگویند صاحب الزمان مختار نزد اکثر ائمه است که شقی عبارت از حرمة است
بیا سبب تطویل صلوة صحیح آن بود که بعد از استراحت و عذوبت شب واقع است و شمری در عدد رکعات واقع
شد و کلا و ری و زکلی بر آینه دل نشسته پس تطویل آن ثلاثی و عذر این تقصیر و الله اعلم کل و رت
و رت در دایره است آن بود که چون هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب دنیوی نشد و در وقت است که
دل باز یان قاری و گوش وی و مستمعان موافق و موافق بود غایب اگر چه در بعضی اوقات طریان و تبارق
فتو و کسب در احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن عظیم در بعضی مواطعات قلب و جوارح آسانتر و مجرم
اهتمام و عنایت تمام بتطویل و تکمیل آن متعین شد و کثیر حصول نعمت ایضا و احیاء روح ببدان
باعث است بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون در اول روز تکمیل و استحکام یافت پس
من اشرف ثلث اوقات است در تمام آن از هم چنین عذر مد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است
مراتب او الله اعلم فصل در کیفیت رکوع چون از قرائت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این عمل مستکنه
ثالثه است که در بعضی روایات آمده است و سابقا گفت که در غایت لطافت و اندکی بود انگاه تکبیر و گفتی و در دست
برداشتی چنانکه در تکبیر اولی بر می داشت و درین جا سخن است که در آخر محدث گفته شود و در رکوع
شدی عبارت مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی یا وقت انحطاط و عبارات متضادین
حقیقه مختلف افتاده از بعضی چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گویند پس از آن بر رکوع
روند و اکثر بر آنند که تکبیر نزد انحطاط گویند چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر
مع الانحطاط و هر وقت از امام بعد که گفت واذ الاله ان یرکم بکبر و ظاهرش در نقدیم تکبیر است
بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که در مذهب از عبد الله بن مسعود آورد و گفته حدیث حسن صحیح
کان یقول بکبری کل خفض و رفع و قیام و قعود و از این هر چه نیز آورده که کن بکبر و هر چه ظاهر
بلکه صریح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرورفتن بر رکوع است و ظاهر مد سبب حنفی و مختار نزد
ایشان نیز همین است و بعضی گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط و کمال تمام آن در رکوع و در رکف دست
را بر زانو ها است کردی ظاهر آنست که این مقتضی تفریع اصابع از دست چنانچه شنبی از حدیث ساری
در معجم از شخص آورده که آن حضرت فرمود چون رکوع شد نه دود ست و در این روز انوی خود
را کشد کن این انگشتان و در در دستار از در پیشوی خود گرفته اند که گفتن این در حایر حالت بود
نزدیک در حال رکوع و ضم در حال سجود و فعال خود کند استن بی تکلف در ضم و تفریع در حال احرام و نشسته

[illegible]

و آنچه در باب گرفتن و اتوین است بسیار آمده و متفق بر آنست میان علما و در بعض روایات
 آمده که این مساجد در بعض اوقات و بی تطبیق یکدیگر میگردند و تحقیق آنست که این در اول بوده
 بعد از آن منسوخ شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا
 که نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد بین خود و ادر رکعتین خود و چون این عمر سعد بن ابی
 وقاص را دید فرمود که اینست گفت هم چنین میگردیم پس بدان آن امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو
 و شیخ ابن الهیثم گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بآنچه در صحیحین آمده از
 مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم من در جنب یک رکعت نماز او تطبیق کردم میان
 دو رکعت است خود و نهادم آنها را میان فخلین نبود پس نهی کرد مرا پدر من از آن و گفت بودیم
 ما که میگردیم آن را پس نهی کرد که شایسته آنست که به نهیم دستها را بر زانو ها مگر
 در سجود اگر آنها را از پهلو دور کنیم و با دست بگشاییم و بر روی آید که زانو ها را بر
 آید و دست گرفته و دستها را با دستهای او از پهلو ها و ردا شتی چنانچه از حدیث افش معلوم شد
 اما سابقین را این که ایستاده دارند و احتیاجی آنهاست به قوس و شانه و آید که بکنند و
 است ذکره ابن الهیثم نقل از عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه روکی از وابسته بن
 معمر آورده که گفت دیدم رسول خدا را که چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه درضا
 اگر بخفته شدی بروی قدام آب هر آینه قرار گرفتی رواه ابن ماجه و قزوینی و ابی احمد اگر نهاده
 شدی بروی قدام آب بر پشتی و احادیث دیگرین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و
 ترمذی و نسائی و در مشکوٰۃ از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدی آورده که گفت
 گفت رسول خدا ﷺ کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در سجود
 ترمذی مسعود نیز روایت کرده و گفته که در این باب از علمای بن شهر آشوب روایت کرده
 نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه و من بعدهم
 و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر آنند که هر که اقامت نکند صلوات را در رکوع و سجود نماز وی
 فاحش است از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما آنچه زرکشی در شرح کتاب خرقی
 گفته که معتدل فرض نزد امام احمد که بر آن نماز درست نبود آنست که ایستاد بکشد و میگوید که ممکن
 باشد پس رکعتین بدانین زیرا که بی این اسم رکوع اطلاق نمیکند و گفته که اعتبار بمقام آدمیان
 است نه بدانند از دستمان و گفته که بعضی از ایشان گفته اند که بر رکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل
 و سر را بر پشت بدانینی نه فرو و ترونه برداشته چنانکه حدیث ابی حمزه که جامع است مرصفت صاوة را
 رد کران بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بحکم آن کرده اند و مسلم نیز از عاصم آورده

[illegible]

[illegible]

و اوروه گفت در تمام رسول خدا را ^ص چون افتتاح میکرد بر می داشت دو دست خود را بالا برد
و در پیش آورد و روایه کلم ترفعهما عنی الصرف و آنکه آید از گفت ایستاد یک سجده لیست احتمال
و آنکه سر از عدم صحت با این طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد
که الثبات حسن حدیث بود موافق آنچه بر مدعی گفته است و حدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه
در مقدمه معلوم شد امام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری
از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید
که صحت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع ایا رفع یدین جز در ایستادن یکبار بیش نبود
و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن عاصم بن کلثوم عزمی از پدرش
که از ثمال بن امیر المومنین علی بن ابی طالب است بعد از روایات آورده که وی در رفع یدین نمیکرد
و در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که است بر سر حدیث و در ثمال بن ابی تکبیر اولی آورده
اند که زهری نزد نخعی مرسل از وائل بن ابراهیم میگوید که حدیثی را روایت کرد که گفت کذا اردم نماز را با
رسول خدا ^ص پس در تمام که آن حضرت برداشت خود دست خود را از روی تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد می برداشتن
از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آن حضرت را ^ص در نماز مگر من در روز پس یاد گرفت این عمل را
از وی و یاد نکردند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان
بر شکی داشتند در متهای خود را جز در ایستادن و نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت
دیدم ابن عمر را که بر می داشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در متهای آن و از زهری حدیث
ابن مسعود را نیز نقل کرده است و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت
کذا اردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و خود را ایستاد
گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر می داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون در رکوع
مسعود با قرب عمل ایشان از حضرت ^ص برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدم که شصتین
میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث
دار قطنی و ابن علی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
گفت کذا اردم با رسول خدا ^ص و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند متهای خود را مگر نزد افتتاح
صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی و مکه در دار الخیاطین پس گفت اوزاعی
چرا بر نمیدانم تمام متهای خود را از رکوع و هر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت آنرا نمیبین
که بصحت نیست است از رسول خدا ^ص در این باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم
بن ابیہ ان ^ص کان یرفع یدیه اذ افتتح الصلوة و عند الركوع و عند الرقع منه پس گفت ابو حنیفه

در روایت ازین دو امر است از وی علیه السلام رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود
 و در حدیثی ازین دو وجه بیان شده است که یکی عدم رفع بطریق که به تحقیق معلوم
 شده است که در نماز ابتدا استعمال احوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
 پس در روایتی که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نمی شود خصوصا کثابت شد آنچه معارض او است
 به نمونی که لا یموت به است بخلاف عدم رفع که بطریق نمی آید و بی احتمال عدم شریعت و بر آنکه وی
 از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است
 در نماز باجماع یعنی کسریع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی
 و اهل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت
 ابراهیم رضی الله عنه بی که نکند آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی را مگر همان روزا یاری اعلم است از عبد الله و اصحاب
 روی ای او یاد گرفت و ایشان یاد نکردند و رحمتهما کردند مراجع به بیرون از حد شمار از عبد الله
 که وی بر پشت دستها را در ابتدا نماز غلط و رحمتهما کرد آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عبد الله عالم است بشرایع
 اسلام و در وی و متفق است مراجع رحمتهما و لازم است او را در سفر و حضر و کلا در نماز
 و رحمتهما مالا یعمل ولا یحصى پس احد بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره
 نیست از قول نسبت هر دو فعل و الله سبحانه اعلم الغیبه و چون هزار رکوع برداشتی تمام راست
 با ستائش و همچنین بین السجده تین تمام راست به نشستی و می گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله لا تجزئ صلوٰه
 کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نکرد اند مرد در آن نماز صلیه استخوان صلب خود را زنی
 الکرکوع و السجود و رواه اصحاب السنن الاربعه و الدارقطنی و البیهقی من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی
 حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع
 رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار درین
 اطمینان و تعلیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه و آله اسوء السمرقه انما ی
 یشر من صلوٰه بدترین در دنیا زدی کسی است که میزد از نماز خود گفتند یا رسول الله زدی در نماز
 چه کرده بود فرمود بآنکه تمام نکند رکوع و سجود او عمر بن الخطاب فرمود هر وی دین شما نماز است
 پس زینت دهید روی دین خود را رحمتهما و حدیثی مردی را دید که نماز کند و تمام نکرد رکوع
 و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حدیثی را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و
 بجهت نماز نکردی و اگر بپری نمود از مخالفت بپری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است
 پروردگار تعالی این ابرار دین رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی
 به مسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله در رکوعه مسجد نشسته بود پس بکند آن مرد دو رکعت نماز را و تمام

نكرد ركوع و سجود را بهتر آید و بر حضرت سلام كرد و آن حضرت در سلام بروی كوفه فرموده اید این كن
 نماز خود را كه نكرد و نماز را آنقدر در آن عاده كرد بار بر حضرت آمد و سلام كنید بار حضرت فرمود
 كه بر كوفه عاده كن كه توبه از نكردن سه بار هم چنین كرد پس گفت آن سرحد مؤمنان است كه هر نماز را
 بحق من به ازین كنم و آنم كنم اینها مؤمنان را رسول خدا كه بگوید كه نماز را پس آن حضرت بیان فرمود
 و احتیاج بقوله و قیام و قراءت كوفه فرمود ركوع و سجده را از كوفه هر آن پیشتر در آنجا بیاید و هر چه
 فرمود در سجده و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در ركوع و سجود در ظاهر و باطن بتخریج هر چه
 واجب است و واجب شود به نسیان آن سجده سهو و تخریج هر جایی سنت امتزجه و جمله سنت است
 و بعضی مالكیه در این باب و هر هرج ابن الهمام از فتاوی قاضی حنفی نقل میکنند كه در فصل ما یوجب
 سجود السهو میگوید كه مضای چون ركوع كرد و بركت داشت هر سجده را از ركوع و اقامت
 بسهو جائز است نماز و در قول ابوحنیفه و محمد واجب است بر وی سجده سهو و میگوید كه از اینجا معلوم
 كرد كه قومه و جلسه واجب باشد و میگوید كه ممكن است كه حاصل کرده شود قول ابی یوسف كه میگوید
 كه اینها همه قرائن اند بر فرائض جلسه و واجب را حاصل است پس مرتفع شود خلاف میگوید كه
 مقتضای دلیل در هر یکی از طائفه قومه و جلسه و جوب است اینها و نزد امام ابی یوسف تعدیل در ركوع و سجود
 و قیام میان ركوع و سجود و جلسه میان سجده تین همه فرض است و مذاهب شافعی را حمل نیز همین است و در قول
 مشهور نزد امام احمد تمیز ركوع و سجود نیز واجب است و بر روایتی فرض و بر روایتی سنت دلیل ابی یوسف
 و شافعی حدیث آنست كه امر كرد او را آنحضرت صلی الله علیه و آله با عاده نماز هر كه اطمینان و تعدیل چنانكه كذا شد
 و حدیث مذکور در متن كه از ابن مسعود آمد و امام ابوحنیفه و امام محمد كوفه و طائفه حنفیه ركوع اطمینان است
 و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجسالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت
 تعدیل را دلایلی بود و زیادت از باب تکمیل و تعمیم باشد كه بشرك آن نماز اتمام و ناقص كردن و تارك آن آثم
 و طاعت دوام است بر فعل نه نفس فعل كه مطلوب است و اگر موقوف دارند صحت را بر آن لازم نكند نسخ اطلاق
 كه بقول حق سبحانه ارکعوا و اسجدوا ثابت است بشهر واحد و آن منقطع است و امر با عاده در حدیث و عمل هم
 از این جهت جزو اولیاد و آخران حدیث بر روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شده كه فعلت هذا بعد من
 صلوتك و ما اقتضت من هذا فاما اقتضت من صلوتك و این تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فعل
 تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرموده الله میگوید بطل و از جمله معلوم شد
 كه امر با عاده از جهت آن بود تا نماز نه بر وجه كراهیت واقع شود نه از جهت بدل آن و حدیث اگر تعدیل
 فرض بود هر آینه نكند آثمی بعد از آنكه آن مرد را كه مكر را این چنین كردی و تارك نماز را و او را
 بر آن تا آخر نماز و غنی از بعضی آیه مذکور حقیقه نقل میکنند كه هر كه تارك است تعدیل را در ركوع

و در بیان کرد و بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که هر چند که بعد از آنکه طهارت کند
و اگر کسی که بعد از این نماز و از هر کسی آمد که گفت هر که ترا کند این دعا در هر نمازی است بروی اعاده و بار
بر بعضی از مشایخ گفته اند که اگر این دعا را در هر نمازی است و این دعا را می کند بعد از هر نماز
و این لازم نیست که این دعا را در هر نمازی است و این دعا را می کند بعد از هر نماز
و جلسه میگوید که اگر این دعا را در هر نمازی است و این دعا را می کند بعد از هر نماز
از آن سجود بی رفع سخن است بخلاف هر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع
هر و بر و ایمنی از او می بیند سر از رکوع برداشتن فرض است اما راحت استادن فرض نیست و با جمله فعل
الحضرت علی بن ابی طالب است که دانستی و قول وی آنکه شهادت و اختلاف این که در یک روز بعد از وضو مسامله
و اگر کسی که در هر نمازی است و این دعا را می کند بعد از هر نماز
اللهم ربنا لك الحمد بی و این مرد و لفظ صحیح است از امام جمیع میان اللهم و او ثابت نشد و این دعا وجود
و او و ثواب و او مرد و ثابت و این دعا را می کند بعد از هر نماز و در هر رکعتی در شرح رساله حرلی
میگوید که در این دعا الحمد الثابت و او حذف آن مرد و او ثابت است از امام جمیع است چنانکه در حدیث متفق علیه
احادیث از حدیث ابو هریره و جایز است ربنا لك الحمد یعنی بی و او چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث
ابی سعید و اللهم ربنا لك الحمد کما رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه ابی نعیم
و میگوید در جمیع الجوامع از عمل الرزاق جمیع و او با اللهم نیز آورده و الله اعلم بصحته ولیکن در بعض
روایات صحیح البخاری نیز اللهم ربنا لك الحمد و میگوید در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کرده
که روایت کشیده بی و او است با اللهم بدانکه مصنف او را گفت و چون سر از رکوع بر آوردی
گفتی سمع الله لمن حمده و ثابا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا لك الحمد
مقصود آنست که مرد و ذکر جمیع کردن چنانکه از ابی هریره آمده که گفتن بود پس بعد از حمد الله ربنا لك الحمد
می اعتقاد بدانند که بعد از این دعا می کنند و این دعا را می کنند و این دعا را می کنند و این دعا را می کنند
میرسد پسر می گفت سمع الله لمن حمده و می گفت که بر می داشت صلب خود را از رکوع پسر می گفت
و حال آنکه قاضی است ربنا لك الحمد پسر نمی گفت و می گفت که می افتاد برای سجده الحمد یعنی از الحمد یعنی
جمیع بین الذکرین ثابت شود و لیکن تسبیح در حال انتقال و تحمید در حال قیام موافق این ذکر کرده
در جامع ترمذی و نیز ذکر کرده که اگر تسبیح نکرد در حالت رفع نهار و او را در حالت استواء و بعض
گفته اند بیمار و مرد و او را که شرح ابن الهمام و الحمد یعنی مذکور و ایل شده امام ابو یوسف و محمد بن جمیع
امام مدائنی تسبیح و تحمید و مختار طحاوی نیز در این است و و از می از امام ابو حنیفه نیز ولیکن گوید تحمید
یا تسبیح در وقت سجده و تحمید واجب امام ابو حنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقول بی و الله الحمد

و مدح امام مالك و روايتي از احمد بن حنبل است از جهت حدیثي صحيح كه اصحاب كتب فقه الا ائمه
از ابی هريره روايت كنند كه چون گريد اللهم مع الله من حمدك بكونك ربنا لك الحمد و این تسبیح است
و قسمت منافی شركت و اهل المي آمد مقتدي تسبیح را واجبه ابو هريره روايت كرده مستحبه است بر حالت
الفراد كه منه راجع ميكنند على الاصح و كذا بتسبیح يابه تحمید نیز مروي است كذا فی الهداية و عادت و طریقه
شريف تطویل این ركن بود يعني سر از ركوع برداشتن و تسبیح و بركن اشارت است بر صحت و چنانكه
مستحب ابی یوسف و شافعی و احمد است یا بنا بر مسامحه است بمقتل از ركوع مستحب و چون حكم ركوع
و سجود و قومه و جلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه نیز مقتل از سجود خواسته بود كاهی جمع كردی
میان تسبیح و تحمید باز یاد آید كاز بگو و گفتي سبح الله من حمدك اللهم ربنا لك الحمد ملأ السموات
و ملأ الارض و ملأ ما شئت من شی من بعد اهل الثناء و السجود احق ما قل العبد و كذا لك عن الصادق علیه السلام
اعطيت ولا معطي لما منعت ولا يمنع ذا الجود منك العبد و بعض روایات خواندن این دعای جمع الله
من حمدك نیز آمده چنانكه مسلم و نسائی از ابن عباس نقل کرده اند و كاه كفتي اللهم اغسلني من خطاياي
بالماء الطالح و المردوفي رواية اللهم طهرني بالثلج و البرد و الماء البارد و فني من الذنوب و الخطايا كما
نقيت الثوب الأبيض من الدنس و باعل یبني و كمن خطاياي كما باعدت بین المشرق و المغرب و روایات
در جمع و تفریق این ادعیه مختلف آمده است چنانكه در جامع الاصول مذکور است و كاه كفتي اربی السجد
اربی السجد و تكرار كردی تا بمقتل از ركوع شدی اگر چه آن ركوع ظویل بودی و زدن يك بقیام بودی كه در وی
قراءت سوره بقره كردی چنانكه در تهجد آمده است و كاه چندان در اعتدال يعني هر برداشتن از ركوع
و اعتدال در كلام مصنف بهمين معنی واقع است تطویل كردی كه جاست كه آن بردن دي كه شكر ترايش كرده
و تسبیح سجود يعني هر برداشتن از سجود و جلسه بین السجد تین همچنین كاه چندان تطویل كردی كه
فما من امان كمان نسیان سرد ندی چنانچه در جامع الاصول درین معنی حدیث ائمه از بخاری و مسام
و ابی داؤد آورده و عادتني كه صحيح شان از حضرت علی علیه السلام در ركوع و سجود باقربايع آن از قومه و جلسه
این بود كه مل كور شد از احتیاط و مبالغه در ركوع و سجود و قیام بعد از ركوع و سجود و جلسه
بین السجد تین و تمویه میان این احوال حدیث براء بن عازب كه در صحیحین است كه سكر و ملان
ركوعه و سجوده بود ركوع آن حضرت و سجود وی بین السجد تین و جلسه وی میان
دو سجد و اذ ارفع راسه من الركوع و قیام وی چون بمیداشت سر مبارك خود را از ركوع ماحلا لایق
و القعود مكر قیام او برای قراءت و تعود وی برای تشهد قریب من السراء فزدك بر روی صوفی است
در آنكه ركوع و سجود و قومه و جلسه با هلك برك قریب بمسارات بودند كذا قیام قراءت و تعود و تشهد
كه باین ارکان نسبت قرب مساوات داشتند اما آنكه چه نسبت داشتند غیر نسبت قرب مساوات

از طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ماکت است و تصریح حدیث
چون معلوم نکردیم و اما بطور اجماع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن ^{مستوی} ~~مستوی~~ ^{مستوی} ~~مستوی~~ از یکدیگر و قیام
از طول بود از آنکه پس آنچه مستخرج میگردید که از آنکه در آنکه مستوی میفرمود میان قیام
در آنکه و قصر در طالت محل نظر است ولیکن صریح است در آنکه مستوی میفرمود میان مابین ارکان
ملاکوره در قطر ^{مستوی} ~~مستوی~~ ^{مستوی} ~~مستوی~~ و آنچه گفته شد معلوم گشت که هر آید بقیام در آنکه در قیام بعد رکوع
نیست از آنکه معنی ^{مستوی} ~~مستوی~~ ^{مستوی} ~~مستوی~~ و تقصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین السجده بین از محل ذات امرای
بنی امیه است بجهت تکامل ایشان در طاعت و عبادت و نهان با احکام سنت و احداث ایشان در دین و ملت
ولیس هذا اول فارورة کسرت فی الاسلام و از عادات نبوی نیست به هیچ وجه در هیچ وقت و الله یقول الحق
وینزل الیه السبیل * فصل فی تکبیرة السجود * چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله بسجود رفتی دستها بر لبها آشتی
چنانکه نزد رکن بر رکوع و سر برداشتن از آن برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت
شد و غیر این ثابت نشد و در حالت این هر که در ^{مستوی} ~~مستوی ^{مستوی} ~~مستوی~~ است آمدن و کان از رکن بین السجده بین و در بعض
روایات رفع یلین هر دو رکن بسجود و سر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجده بین نیز آمده است و
لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نمی آن نیز ورود یافته اما نزد قیام از نشستن برای رکعت بیوم
نیز رفع یلین آمده چنانچه بیاید و مقصود از آنکه مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشد آنست که در
یک رکعت درین سه موضع است و بس و آنچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع ید به بود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله~~ که
بر میداشت و دست خود را بی کل خفض و رفع در هر پستی و بلندی یعنی در هر جا که بجانب سفلی میرفت
چنانکه بر رکوع و سجود رفتن و هر جا که بجانب علوی میرفت چنانکه هر از رکوع و سجود برداشتن سهواست
از آری که یرفع بجای دیگر نهاده است و این صحیح اینست که کان یکبار فی کل خفض و رفع ذکر یکبار
در احادیث بسیار است بخلاف یرفع که جز در یکبار و جانیامک و میگویند که آن بصحت نرسیده
است و چون بسجود رفتی از آنرا پیش از دستهای زمین نهادی و بعد از آن دستها را به نهادی و بعد از آن
پیشانی و بینی به ترتیب بدن گنگه اعضا نسبت قرب بزمین دارند اول از آن پس از آن دست پس از آن
پیشانی و بینی و درین سه عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن روید اخلیل و نهادن
هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز همین
رفته است بعضی گویند که بینی پیش از نهال که اقرب است بزمین و در قول و یافتر ترتیب بدن اشارت است
بهذاست حدیث و ثوبیان حکمت وی و چون در باب این ترتیب ائمه حدیث اختلافی دارند محتاج شد
در تعلیل و اشغال این دو ترجیح مشتاقان بر خلاف آن بدانند که تاملی را بود و در نهانی و این مباحه و در می
از حدیث ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله~~ و روایت کرد و آنکه گفت دیدم رسول خدا را ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله ^{صلی الله علیه و آله} ~~صلی الله علیه و آله~~ چون بسجود میرفت می نهاد~~~~~~~~~~~~

[illegible]

بلك انوفايش از دستها بپيچد بر خلاف آن و ظاهر حال است بر مبلای که از ابی هریره آورده که آنحضرت
 بطریق افکار هر مودت و محبت و محبت می کند یکی از شما پس بزرگ میکند در نماز خود و بزرگ جمل همین
 می باشد که می نهد در نشستن اول و در نماز او باین تقریر احتیاج برد و خطبه آن قایل در بودن رکنه
 بعد از آن است نیست بلك مراد آن باشد که دستها پیش از آنرا نهد چنانکه بعد از حالت بزرگ
 نهد کور کعبه بین بپيچد و دست او باشد و رکنین انسان در و افواها و لیکن مقصود مصنف از رد بیان واقع
 است که رکنین بپيچد و با باشد نه در دست فافهم و همچنین التفات و بآه مکنید که حادثش نگاه کرد نیست
 به یمن و شمال و احادیث درین باب آمده و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین اقتراش صبح که
 حکمترانیدن در این امر است بر زمین و در بعض روایات اقتراش یمن مصلحتی واقع شده که اقتراش
 به چپه هفت ماه است و اقعی کلب که عادت نشستن ملک است و در میان یمن و شمال و در میان یمن و شمال
 چنانکه در مسند احمد از ابی هریره آمده که کسی که بپيچد مرار متول محلالتی از نه چیز در وقت از نظر
 مثل نظر عروس و اقعی مثل انعام و مثل التفات الثعلب و مروی است از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت
 گفته مرار متول محلالتی یا علی من دوست میدارم مرثی الحجه دوست میدارم مر خود را و مکره میدارم
 مرا بپيچد مکره میدارم مر خود را اقعی مکن در میان مسجد نبین و بآه العرمی صری جامع غایت آنکه
 اقعی در کلب به نصب یمن باشد و در آدمی بنصب رکنین کلبی بعض الشروع و ترک یمنی بلك از مسجد باب
 در کراست اقعی در مسجد را زیاد حدیث علی علیه السلام و تضعیف بعض روایاتی با بی و بگوید در غصبت
 اقعی نیز آورد و وحید یثی از ادب و یمن روایت کرده است که گفت آن سنت پیغمبر شما است و گفته که
 بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر و با کسی نمیدارند در اقعی و این قول بعض اهل مکه است از اهل فقه و علم اکثر
 اهل علم مکره و پندارند اقعی را همان مسجد نبین انتمی و این الهام گفته که بیهمی روایت کرده از ابن
 عمر و ابن الزبیر که ایشان اقعی مکره دند و گفته که اقعی بد و نوع است یکی مستحب است که به نهد
 سر نهان بر پشتها و زانوهارا بر زمین بروی از عباد له اینست و منبی آنست که به نهد سر نهان را و هر دو
 درست را بر زمین و ایستاده دند ساقین را و لغز غراب یعنی نول ردن زاغ گنایه از نول فعل یل و اطمینان
 در مسجد نبین است و در بعض احادیث نظر عروس آمده چنانکه گفتیم و رفع یمن درگاه سلام باز دادن
 تسبیح از ناب اسپان شمس که مانع آید از سواری دادن و سرکشی کنند نزد سواری و در میان را بجداتندی القاموس
 شمس الشمس شمس و شمس و شمس و شمس منع ظاهره میگذشت ازین مجموع مذکور است مختصر و مستحب
 و اشرف بدانکه در وقت نهی از رفع یمن مثل از ناب اسپان شمس را حمل کرد بر برداشتن دستها نزد سلام
 و ابروت کردن بدان چنانچه بعض مسند ثانی دیگر هم چنین گفته اند و ظاهر از تشبیه با ذناب اسپان شمس
 از همین است و بعضی این را حمل کنند بر نهی از رفع یمن در صلوة در غیر حالت اکبر احرام چنانکه

[illegible]

در این حالت اگر با قلب آنها کمال نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وجه و اما
و کتبین بود حقیقه صریح است از جهت تحقیق وجود بی آن و مزاد با صریح و خوب و دل بست
که طلب باطن و عجز از فی الیه است که مصلی چون نه نهد کتبین بر زمین کفایت نمیکند و این را
کرده است و این عمل در صورت طهارت مکان و کتبین را در نماز و معتدلی این اعتراض است کمالی شرح این
الهم و اما وضع دل همین دل و ری گفته است که فردن است در سجود کمالی الیه این را که سجود بارخ قل همین اشبه
است بتلاعب نه تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع وضع و احسن و اگر یک قل م به نهد و دیگر برانبرد از جا نرست
با کراحت کمالی شرح این الهم و آنحضرت علیه السلام در وقت سجود دستها را به جلو و ز کردی چنانچه در حدیث
بخاری و مسلم آمد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون سجد میکرد کفاده میباده و دست خود را بالا آنکه ظاهر
میشد بپاهاش اطمینان وی صلی الله علیه و آله و باز و باز او هم را از این کار باز داشت و میفرمود که اگر کسی که بر حاله
اگر سواستی از میان آن در کمال میباید که در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
آمده است و کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
که وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد کفایت میباده و دست خود را بالا آنکه ظاهر
نهادن کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که دودست نزد یکدیگر و گوش بپایند و در بعضی حواشی
شرح و قایله مد کور است که مرا به بوضع دل بین حد اء اذنین و وضع ا بهما همین است حداء
انها و این جمع میشود بچون کفایت حد اء مذکبین کالایطقی و می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
برای تعلیم سجد : ب دان و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
در این و آراء و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
داشته اند و این است مختار نزد اهل علم که دودست نزد یکدیگر و گوش بپایند و در بعضی حواشی
و دیگران و نیز آن یعنی بکفایت حد اء مذکبین کالایطقی و می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
از آن کفایتی سجدت اللهم ربنا بحمدك اللهم اغفر لي سبعين مرة و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
لا اله الا انت اللهم اني اغوذ بك من خطيئتي و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
انت كما انبت علي زرعك اللهم لك ميتات و بك آمنت ولك اسلمت سجد و جهني للذي خلقه و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
سعد و بصره ثمارك الله احسن الخالقين اللهم اغفر لي ذنبي كله دقة وجله اذله و آخره علامته و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي و اسراري و ما انت اعلم به مني اللهم اغفر لي جدي و هزلي و عظامي و اذ اسجدت وقتی که سجده کنی وضع کفایتی در سجده ای ای دای و دو مسلم و خا کم و طهرانی
و مدي و كل ذلك عندي اللهم اغفر لي ما فعلت وما اعدت وما اسررت و ما علمت انت الهي لا اله الا انت

در این پیش از کتب من برده اند عملاً بحال است ای هر پیر و پیغمبر ^{علیه السلام} بر کور یعنی برد و عمامه هر کس
 عمامه نکرده و در میان گفته که اگر مسجد بر کور عمامه کند جائز است و هیچ تنگنای است نکرده و آن را
 در باب مکر و هات نیز نه شده و گفته که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مسجد کرده است بر کور عمامه خود و شمنی آنرا در مکر و هات
 آورده و گفته و این مانع نماز نیست زیرا که اگر بر آنچه از دستار جلالتش و کشاده گفته است مسجد کند
 جائز بود با نفاق و این قیاس اگر بر آنچه متصل است بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ
 ابوالقاسم در کتاب فوائد از ابن عباس ^{رضی الله عنه} آورده که گفت مسجد میگوید آنحضرت بر کور عمامه خود
 و گفته اگر التحمل است صحیح است پس وقوع آن از حضرت ^{صلی الله علیه و آله} نیز ضرورت خواهد بود چه صل و در فعل
 مکره از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در جلیله از روایت ابراهیم بن ادهم
 از ابن عباس ^{رضی الله عنه} از سعید بن جبیر از ابن عباس ^{رضی الله عنه} آورده که گفت مسجد میگوید رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بر کور
 عمامه خود و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی ^{رضی الله عنه} آورده که گفت از یوم رسول خدا از
^{صلی الله علیه و آله} که مسجد میگوید بر کور عمامه خود و روایت کرد آنرا ابن عوفی در کامل از حدیث جا برده
 و بیستی در ضمن خود از حسن آورده که گفت مسجد میگوید از بعضی از اصحاب بر عمامه خود و بخاری در
 صغیر خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که مسجد میگویند که بر عمامه و کلاه و حدیث
 ابن عمر را که شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب با سندش آورده ولیکن از تخمین آورده که مسجد میگوید
 است والله اعلم تنبیه مسجد بر زیادتى جامه نیز جائز است و حضرت ^{صلی الله علیه و آله} و صحابه ^{رضی الله عنهم} آنرا می کردند
 بجهت گرمی و سردی زمین و احادیث صحیح در این باب در کتب معتبره آمده و احمد و اسحق و ابویعلی و طبرانی
 و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و البته حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} نزد مسجد جنبه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین
 و جنبین مبارکش حایل نبود و دیگر آنرا نیز بدان امر است که ابی هر مودی و نیز حدیث آمده یا الفلح قرب و جهنم
 رواه الترمذی عن ام سلمه و فی حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها ابکم بره و چندان مبالغه کردی در نهادن
 جنبه بر خاک که گاهی هر کل و آب مسجد کردی چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید حدیثی آورده اند که
 یکشمی بازاران بارید بود چون سقف مسجد از شاخه ای خرمابود بچکید پس دیدند و چشم من رسول خدا از
^{صلی الله علیه و آله} که بر جنبه مبارک خودی بجهت مسجد اثر آب و کل بود و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در آن شب شب قل را در خواب دید
 بود و بد خود را که مسجد میگوید در آب و کل و صیاحتش این واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم
 رمضان و مصنف باید که بپای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست آمدی قولی که گفت
 و که بر آیه از حصیر از سقف یعنی بر کس درخت خرمابا ساخته مسجد میگوید چنانکه در صحیح بخاری
 از انس آمده که روزی آنحضرت بخانه ما آمد پس کسرا نیدیم برای وی و همراهی که در خانه بود و نماز
 کرد بر آن واقع اگر دم من و بیستیم که در خانه ما بود و همراهی که در خانه ما بود و بیستیم که در خانه ما بود و بیستیم

از آنکه خبر ما را گویند و آنحضرت صلی الله علیه و آله را نیز خبر ده رخااله بود که گاهی بران نماز میکرد و گاهی نه
 نبود و صحیح بخاری رحمته الله علیه جامع ترمذی و ابن کثیر و کاه بر بیهوشی و باغت کرده و سجده میکرد و در وقت
 سجده کرد یا پیشانی و زبانی را تمام یعنی هر دو را بمالغ بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از
 روایت مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباس بن عبد المطلب آید که گفت شقی مر حول خدا را
رحمته الله علیه که گفت چون سجده میکند بدن و سجده میکند با وی و وقت حضور وی و در وقت سجده و زانو
 و در وقت موی و از حد ایشان عباس بن سواد را روایت کتب سنه الاموط آورده که امر کرد ما را پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله که سجده کنیم بر پشت و صورت و لیکن بجای روی چپه ذکر کرده و در روایتی آمده که هر مود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله امر کرده که این ماله رحمته الله علیه پشت عضو و در روایتی پشت اعتضوان و در روایتی
 آمده که بعد از ذکر پشت عضو ذکر کرد چپه را و اشارت کرد به پشت مبارک بر بینی مبارک بعد از این فرمود
 الیلین والرحمتین و اطراف القدمین و از ابی داؤد و نسائی از ابی حمیل حدیثی آورده اند که در وقت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله که بر چپه و بینی مبارک و با اثر کل بود بجهت سجده نکرده بود در مختار و گفته اند که حدیث
 باره است از حدیثی که بخاری و مسلم و موطا در ذکر لیلۃ القدر آورده اند و در حدیثی است از ابی داؤد و نسائی
 و ترمذی که چون سجده میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله نهاد انگ و چپه را و در روایت ابی یحیی و طبرانی
 آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می نهاد انگ را بر زمین با چپه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمیل عامد می آید که
 پیغمبر سجده کرد و محکم کرد انگ را و چپه را بر زمین و با سجده معلوم شد که سجده بر چپه و انگ بود معا
 و نیز معلوم شد که این هر دو انگ عضو اند از اعضای سبعة در حقیقت عضو و انگ است و چپه و انگ
 هر دو جزوی که سجده بر وجه یا آنهاست و ترمذی که یارب عمل نزد اهل علم بر آنست که سجده کنند
 بر چپه و انگ هر دو و اگر بر چپه تنها کنند بی انگ قومی از اهل علم گویند که گاهی دست و انگ بر اند
 که گفایت نکنند و جائز نیست التیمی و در بعض احادیث بر اقتضای چپه نشاندن نیز واقع شد و مذهب مذنبه
 آنست که اولی و افضل سجده چپه و انگ بود اما اگر اقتضای یکی از این دو گنگ نیز جائز است پس اگر بچپه کند تنها
 جائز است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه جمیعاً در روایتی بی کراهت و در روایتی دیگر کراهت و اگر انگ کنند
 تنها جائز نیست نزد صاحبیه و از ابوحنیفه نیز صحیحین روایت کرده اند و بر روایتی دیگر از ابوحنیفه و لیکن مکرر
 در لیلش آنست که آنچه مشهور است در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین
 و نهادن تمام روی ممکن نیست چپه و انگ بجهت بلندای آنها اند از این جهت عامه و نه نهادن جزوی از
 وجه باشد و وجه چند جزو دارد چپه و انگ و این و در قن و وضع عملین و در قن چنانکه باشد از چپه و انگ
 چپه و انگ و در قن و وضع عملین بی الحراف از قبله نباشد و وضع ذکر در عرف علم است و علم از قن است
 چپه و انگ اگر ببرد و کند بی شک اولی و افضل باشد و اگر بچپه تنها کند نزد پیغمبر و در روایتی دیگر که

یعنی پس بسیار کنیبل در سجده چهار جا آنکه کل شت و کل ام فضیلت بالا تر و غیر نفیر بود مرید و از آن روید که در
 شأنه پس سجده اظیل ارکان نماز بود و اهمیت تمام بشان وی خواص بمطویل خواص بکثیر و بیشتر و بیشتر چون در
 وی زیاده بر قیام در شرف معبود نیست لا بد بکثیر و بی کثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرمود مامن
 هیچ بند نبود بمسجد الله مسجد که سجده کند برای خدا مسجد که کردنی الاربعه الله مگر آنکه بلند کرد الله
 محل ایستای آن بند را بها درجه بآن مسجد در خط خطی و کم کند بآن مسجد که ایستای او در مشهور
 ایستاد و روایت از مسلم از معاد بن طلحه آورده باین لفظ که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله پس گفتم
 خبر ده مرا بعلی که عمل کنم آنرا تا در آن راه تعالی مراد بر پشت پس سکوت کرد ثوبان پس سر صلاه کردم او را دوم بار پس
 میگویند کرد پس گفت بر سینه من از اینچه که تو بر سینه مرا رسول خدا فرمود
 لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو مسجد نیکی مرخص ای را مسجد مگر آنکه بلند کرد الله برای ثوبان سجده در جدار
 و کم کند بدان خطی که گفت معاد بن طلحه ملاقات کردم آنرا پس دیدم از آن پس گفت مرا
 مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربه بن صهیب بن جابر بن مالک بن انس بن ابی اهل
 صفا ما کنت منه ثلث و ستمین روایت کرده که وی شهادت از وی نعمتی را امید انعامی از آنحضرت
 بتمییم آب و عوی و وی در حاضرم و در حاضرم و غیره قیام فرمودی و نعمی آنحضرت را بر وی چشم عنایمی
 باز شد و فرمود بخوابه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در پشت مرا وقت حضرت تو آرزو دارم فرمود
 چیزی دیگر بطلب یا ربیع یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان یافت و آن را قابلیت عظیم باید گفت
 همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعظمی علی مسجد کثرت را سجود گفت مرا یا ربیع ده ای ربیع ده ر
 تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قایل و متجاهل آن شوی
 و کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه مریض چون بکفته طیب رود علاج وی کار آمدن اگر چه
 شفا از جانب طیب حقیقی آید لیکن امثال امرویی مریض را شرط است پس آنحضرت کثرت سجود را عیب
 امداد و اعانت اینچنین مطلب عالی که مرا وقت اوست و رحمت ساخت بالا تر ازین چه فضیلت باشد
 دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سوره اقرآن بود
 و ختم آن سوره بسجود است و امر بشی در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است در طلب
 و اتیان آن و اینوجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرآن اول بود و تحقیق آنست که
 آنچه اول منزل شده از آن سوره اقرآن عالم بعلم است مگر استلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات
 قرآنی آن در نظم باول منزل ساخته اند پس بی جهت تاکید و مبالغه نشود که بود فتم بود و دیگر آنکه آیات
 سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سایر اثار آن که قیام یکی از آنها است اگر چه خضوع
 قیام نیز دلالت بر ذلت و استقامت بر استعلا ادا امثال دارد و لیکن حکما مقلد و نوطیه سجود است

[illegible]

الحی و انشا پس واجب است ثقل یم آن و بنا بر این بود عمل بر وی نزد اهل علم چنانچه تو مدعی گفته است
 و ابوداؤد از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد ^{پیغمبر} که اعتماد کند مرد بر دود خود و وقتی که بر خیزد
 و در رکعت اول آمده که چون بر منی است اعتماد می کرد بر فغل این و توفیق بین الاحادیث اولی است
 پس حمل کرد شد حدیث مالک بن انس و اثر ثواب حالت کبر من وضع و لعل اد و روایت
 این داؤد آمده که آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} با صحابه می فرمود مبادرت و پیشی نکنید مراد رکوع و سجود زیرا که من
 چون منبسط کنم شما را در رکوع در میان اینها قرار سجود زیرا که من من وضعیف شکام التهی و زرعشی
 میگوید که این المثل را از ابن عباس نه نیز همچنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث
 بر این است و ابو الزناد گوید همین است سنت و گفته اند که حدیث مالک این ^{الحی} و اثر ثواب است بر حالت کبر
 آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} و شمی از فتاوی ظاهر به نقل کرده است که شمس الا انه حای و ائی گفته است خلاف در
 الفضلیت است نه در اصل جوان حتی اگر کسی عمل کند بآن نوع که من صاحب ما سئل ان یاس به است نزد ائمه
 و اگر عمل کند چنانکه من است ^{صلی الله علیه و آله} است لا یاس به است نزد ما این که آنچه اینجا حمل کور شد خلاف در
 استراحت بود اما آنکه وقت بر خاستن اعتماد بر فغل این کند یا بر ارض مل کور نشد پس سنت نزد قابل
 به مسئله است تراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد هر دو سنت
 را بر رکعتین بدین و معتدل بر رکعتین بر خیزد از جهت حدیثی که ابوداؤد از و ایل بن خبیر
 آورده که گفت دیکم پیغمبر خدا از ^{صلی الله علیه و آله} که بر منی است بر رکعتین و اعتماد می کرد بر فغل این
 و هم ابوداؤد از ابن عمر آورده که ^{صلی الله علیه و آله} نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دود خود و بر خیزد
 و ذکر احمد یثین الزرعشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جمله استراحت نیست اما وقت
 از عا من اعتماد بر زمین کند و نزد ما نیز حکم ضرورت و زیاده مشقت نزد کبر من جائز باشد
 و صاحب مدایه نهوض بر وضو زقل همین را که در حدیث واقع شده است مد لیل مرد و مطالب که اهی جلسه
 استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکعتین است ساخته و لا یخلو من خفاء و نیز اعتماد بر رکعتین را بصریح
 ذکر کرده و بهمین ذکر نهوض بر قل میله اکتفا نموده و در بعض کتب جندیه هر دو بصریح مذکور شد و در
 احادیث نیز تصریح یافته که اگر نالایمیت بر و چون بعد فراغ از سجده دوم برای رکعت دوم بر خاستی بی توقف
 شروع در قرائت کردی و نکته که در رکعت اولی برای نه او ترجیه می فرمود در سایر رکعات لغز مودی و
 نزد امام ابو حنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و بر روایتی از امام احمد نیز همچنین است چه تعوذ در
 اول قرائت بود و پس قرائت صلوة اگر چه مفروق است حکم یک قرائت دارد و چون بیان کرد برق میان
 رکعت وای و سایر رکعات بوجود سکتة و عدم آن خواست که فرمای دیگر بیان کند پس گفت و رکعت دوم
 و سیوم و چهارم مانند رکعت اولی کند اردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکتة و در دعای استفتاح

و در تکبیر احرام و در تطویل قرائت این چهار چیز مخصوص بر رکعت اولی بود اما سکه مراد باین سکه اولی است که
 در قرائت دعای استفتاح می خوانند و الا ظاهر است که سکه دوم که میان قرائت فاتحه و سوره کردی و سکه
 سیم که میان قرائت و رکوع فرمودی مخصوص بر رکعت اولی نباشد و چون سکه اولی برای خواندن دعای
 استفتاح بود چنانکه سابقاً ذکر شد و لهذا اشراج گفته اند که مراد باین سکه خاصه سکه اولی است که
 خواندن آن است مقابل چهار یا سکه و از قرائت قرآن است پس فارق همان خواندن استفتاح بود و علم
 سکه مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام ظاهر است که مخصوص بر رکعت اولی خواهد بود که
 در نماز کرده و در افعال احرام در خود حرام ساخته است و پوشیدنی نیست که فارق فی الحقیقه همین
 نیت و تحریم افعال است و الا تکبیر بحکم مکان یکم فی کل خفض و رفع در جمیع رکعات است و در تکبیر
 احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی زیرا که گاه در قرائت در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه
 تطویل کردی لا یمیدار نماز صبح و از رکعت ثلثه و رابعه ظاهر است و چون در تکبیر بدشستنی پای چپ را
 در پیش گرفته و پیران بدشستنی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر ران راست نهادی بلکه هر دو دست
 را بر ران راست نهادی و بدشستنی عقل و نجار و نه انگشتان بگریختی و صورت این است که انگشتان
 را قبض کنی مگر مسجعه که او را بسط کنی و طرف ابهام را نزد اسفل مسجعه بجانب کف مسجعه بجهت تفسیر
 کرده اند علمای شافعیه عقل و نجار و نه او مندا ایشان حالت این همه راست که مسلم آورده و نزد حنفیه عقل
 تفسیر است و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسجعه و وضع ابهام است بر اصبع و این نیز در حدیث
 مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است مختار و مذهب ابی حنیفه در قول قدیم و نزد مالک قبض
 جمیع اصابع یک یمنی و بسط صحابه و مرثافیه را در کیفیت تعلیق و چپ دینار است و آن وضع انگشت و صلی
 میان عقل تین ابهام و انگشت مسجعه را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوجدانیت حق جل و علا
 و باید که انگشتان را در جهت کلمه شهادت بجهت کلمه شهادت بجهت کلمه شهادت بجهت کلمه شهادت بجهت کلمه شهادت
 و پیش بعضی نزد انصاری آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد بعضی انگشت بردارد و نزد انصاری بجهت
 و تحریر نکردی مسجعه را مراد ذکر بر تحریر است نه رفع او و این توجیه تطبیق یا بد در دو روایت
 بحر که اولی تحریر را مراد از اثبات تحریر است و رفع اصبع است و از ثانی آن عدم تحریر تحریر که چنانچه نزد بعض مالکیه
 است و آنکه عقل و ابهام یک یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسببانه در احادیث صحاح واقع شد و در جامع
 الاصول در کتب معتبره درین باب احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقل است با اشارت و در
 بعضی ذکر اشارت نه و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گذشته
 اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و معتدل بین علمای حنفیه و صاحبیه
 است و لیکن در متأخرین ایشان خلایف در میان آمده است و ما اگر احادیث را بتمام روایت کنیم سخن

با اعتبار آنکه قرب آنوقت بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل است کمالات الحقیقی و بعضی محققان
گویند هر در تطویل نماز فحش آن بوده باشد که چون در عدد رکعات نماز صحیح نقصان بود تطویل آن را
بکمال تکمیل آن ساخت با وجود همت و وقت و اضیلت آن تا نکویند که بدینوجه بایستی که قرائت بمهر و
دراز تر بودی اوسه ندارد بگویند صاحب الزمان معجزانند آنکه گفته است که شقی عبارت از حره است
بیا سبب تطویل صلوة صحیح آن بود که بعد از استراحت و غلبه شب واقع است و شمری و شریعت واقع
شد و کلا و ری و زکلی بر آینه دل نشسته پس تطویل آن ثلاثی و عدد را بین تقصیر و الاله این کل و رت
و رنگ بود بایست آن بود که چون هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب دنیوی نشد و در وقت است که
دل باز یان قاری و گوش وی و مستمعان موافق و موافق بود غما که اگر چه در بعض اوقات طریان و تبارق
فتو و کس در احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن عظیم در وقت مواظت قلب و جوارح آسانتر و جرم
اهتمام و عنایت تمام بتطویل و تکمیل آن متعین شد و کثیر حصول نعمت ایلاط و احیاء و روح بیدار
باعث است بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون در اول روز تکمیل و استحکام یافت و بکم
من اشرف ثلث اوقات است در تمام آن از هم چنین خبر میداد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است
مراتب او الله اعلم فصل در کیفیت رکوع چون از قرائت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این عملی مستکنه
ثالثه است که در بعض روایات آمده است و سابقا گفت که در غایت لطافت و اندکی بود انگاه تکبیر و گفتی و در دست
برداشتی چنانکه در تکبیر اولی بر میداشت و درین جا سخن است که در آخر محدث گفته شود و در رکوع
شدی عبارت مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی یا وقت انحطاط و عبارات متغایرین
مختلفه از افتاده از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گویند پس از آن بر رکوع
رود و یا کثیر برانند که تکبیر نزد انحطاط گویند چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر
مع الانحطاط و هو یست از امام محمد که گفت واذ الازاد ان یرکع بکبر و ظاهرش در نقدیم تکبیر است
بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که در مذهب از عبد الله بن مسعود آورد و گفته حدیث حسن صحیح
کان یسجد یسجد کل خفض و رفع و قیام و قعود و از این هر چه نیز آورده که کن بکبر و هو یسجدی ظاهر
بلکه صریح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرورفتن بر رکوع است و ظاهر مد سبب حنفی و مختار نزد
ایشان نیز همین است و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و انما آن در رکوع و در رکف دست
را بر زمین است کردی ظاهر آنست که این مقتضی تفریع اصابع از دست چنانچه شنبی از حدیث ساری
در معجم از حسن آورده که آن حضرت فرمود چون رکوع کنی نه دود ست و در این روز انوی خود
را کشد کن این انگشتان و در در دستار از در پیشوی خود گرفته اند که گفتن این در حایزه حالت بود
نفرین در حال رکوع و ضم در حال سجود و فعال خود کند استن بی تکلف در ضم و تفریع در حال احرام و نشسته

مستخرج کردی را این کیفیت نشود در جلسه اول اصلاح نمودی بلاکه در روز چهارم کردن ایام
نستین بران و نصب کردن پای را مت نمودی چنانکه گفته شد پس صبح در مصنف از فعل افتراش
افتراش است در تشهد اول و ثانی و بعد از آنکه گفتار خود را بیان کرد احوال آنرا
که در اینجا مختلف آمده نیز ذکر کرد و ما آنکه تعرض احوال علما بعد از آنکه صبح عمل آن حضرت
بارجود آنکه ملوک این طریق درین کتاب مذکور نموده از جهت علم قطعیت مختار او است یا از جهت
غریبت و ندرت اجتماع اقوال ائمه اربعه در مسئله واحد بر اربعه اقوال یا به جهت دیگر و الله اعلم
پس گفت و علم از آن صحابه و تابعین و من بعد هم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد احوال است
بعض گویند چهره در تشهد نور که کنند و این مذهب امام مالک است و صورت ثور که در روزی بران چهره
که در رساله ابن ابی زید که کتاب معتدل در مذاهب است گفته اند آنست که ایستاده کنی و جل بینی
را و بینی بطون اصابع آن بجانب ارض و دو تا کنی و جل بسری را و بینی را بینی اینرا در بعضی علماء گویند
در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد بافتراش آنست که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بران
بناشدند چنانچه مصنف در تشهد اول گفت و اینجا اعاده کرد و این مذهب امام ابوحنیفه است و بعضی
گویند هر تشهد که بعد از آن سلام است خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد اخیر بود
چنانچه در غیر نماز فجر در آن ثور که کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلثی و رباعی افتراش
و من مذهب امام شافعی است بر صورت ثور که چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفته است بر آوردن
دو پای از جانب یمن بابقای الهابر عادت افتراش و نه کین و رک نیز زمین است و ظاهر چندان باید
که این همان طریق است که مختار مصنف است ولیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کردن
اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه این معنی درست است که
در اول افتراش کردی و در ثانی ثور که اختلافی اگر باشد در تفسیر ثور که باشد و بعضی گویند هر نای
که در آن دو تشهد است در تشهد اخیر ثور که کند تا فرقی باشد میان جلوس و این مذهب امام احمد است
و طریق ثور که نرد ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ
زیر آن راست درم که مختار اندین پای چپ ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن سر از جانب
یمن زیرا که هر دو صیغه در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد اول اختیار کرد و ندرت دیگر را
در ثانی با برقی باشد بران جلوس و وجه تخصیص تشهد اخیر ثور که آنست که مصلی در غیر
در مستعمل و متهم حرکت است تا بانه ام آن بهادریت بقیام نمایند و حرکت و قیام از ایات افتراش آن بر است
و بعد از جلسه اخیر عمل نیست پس ثور که که هیئت که در و احتقرار است مناسبت آن باشد و مصنف
بقول خود که گفت این چهار عام درین مسئله چهار قول مصنف را گرفته اند با هر یکی طایفه از علماء

[illegible]

[illegible]

نشستن بود چنانکه بر وضع جلسه تشهد است چنانکه از حدیث صحیح گذار زر کشید و اینست که در وقت
معلوم نشست و بفتح نخای معجمه اصابع رجليه یعنی متوجه ساختن سرهای انگشتان مردوبای را بجای
و اینرا اصل فتح کسراست و تفسیرش بدین گونه اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را و بشکستی و زیر کردی
مفاصل انگشتان را و در تکیه بر بطن باطن قدم کل ای نهاییه للجزی و مراد اینجا ایستاده کردن
انگشتان است با اعتماد بر بطن آنها و کرد این سرهای آنها بصورت قبله و از مغرب قفل کرد و اندک
فتح اصابع رجليه ای اصل رو سالی ظاهر القلم اذا سجد چون سجد کردی و در روایتی داود ذکر
فتح اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمد و این مناصب است بفرقیب و نیز در روایتی وی اینجا یعنی در
جلسه نیز ذکر اعمدال و رجوع هر عظم بموضعش معتدل بصریح واقع شد ثم بسجد بستر سجد کردی
سجد و تا نیمه ثم یکسر بستر نکمیر کفی و مجلس و نشستی علی رجليه اليسری بر پای چپ خود حتی بر فتح
کل عظم علی موضعه این جلسه استراحت است که محل کور شد ثم يقوم بستر می ایستاده از رکعت اولی فمجلس
فی الاخری پس میگرد در رکعت دوم مقل ذلك مانند آنچه میگرد در رکعت اولی مراد اکثر آن خواهد بود
از جهت عدم سجد و استفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر فعل اولی و کیفیت آن نکرد مگر اکتفا کرد به ذکر فعل
اخیر و مناصب عکس آن بود و ظاهر آنست که گفته شود اکتفا کرد به ذکر جلسه استراحت در رکعت
اولی و چون گفت بکنند در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلسه اول
بهمان طریق است که بعد از سجد قین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر این جلسه بیلوس بر رجل یسری
گفت بی ذکر نصیحت یعنی ولا یخلو سن شی ثم اذا قام من الركعتین بستر چون می ایستاده از دو رکعتی رفع
پدیه حتی یسجدی بهما منکبیه بر می داشت دو دست را تا دوش کا صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة
نزد آغاز کردن نماز و شروع در آن ثم یصلی بستر کند از دو بقیه صلوة باقی نماز را اگر زیاده برد و رکعت
بودی بکمال استعین که گفته شد با اعتماد اکثر امور حتی اذا کان لا یجد السجدة التي فیها التسليم
سجده که در وی تسلیم است یعنی سجده اخیر بعد از رکعت اخیر که در غلب آن سجده تشهد اخیر است و بعد از وی
سلام مراد از بودن تسلیم در سجده ایستاده اخرج رجليه بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت متعل
بجانب یسری رکعتی ای داود اخرج رجليه اليسری و تحقیق اخرج رجليه اليسری است چه رجل یسری
چون بهمان جهت است در وی اخرج از تحت متعل ظاهر نمود و مجلس و نشستی علی رجليه اليسری بر جانب چپ
متمور که در جانبی که نهنگ است سر بر زمین افتاد پیشانی سجده ها علی ایست که مصنف تذکر کرد
بروایت این حدیث و مسلم و یک آنچه ماز روایتی داود و غیره در بعضی مواضع این روایات با آن ختم کردند
ظاهر شد که روایتی داود و غیره آن حدیث را اتم و کامل است و در روایتی مراد از دو رکعتی است
اینجا آنست که بستر و سجود کرد بعد از نماز و در سبب را بود و زانوی خود گویا که قبض کنند است

دوزان را و ساختن روزگاری که در داشت آنها را از د و بهلوی جویش بسفر سجد کرد پس
 از داد انصاف و جبهه را بر زمین و دوز داشت دو دست را از د و بهلوی و نهاد بر کف دست و سجده
 دو گوش و کشاده کرد میان فلج این خود از غیر آنچه به نهاده شمع را بر چیزها از الزامات باقی
 از مرد و سجد به مشرب نشست پس کشتن اید پای چپ را فرو مستقیم کرد این طاهر است را بجهت و نهاد
 کفای می را بر زمین و کف یمنی را بر زمین و یمنی را بر زمین و اشارت کرد به انگشت خود می جانب و در روایت
 دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی جلسه نشین اول نشستی بر بطن قدم چپ و ایستاد
 کرد این قدم یعنی را و چون در رکعت چهارم نشست بر زمین و کف یمنی را بر زمین و یمنی را بر زمین و کف
 بر دو قدم را از یک جانب که فاحیه می باشد و بضم این روایات حدیث ابی حمیل نه غنه کامل قرین
 و جامعترین احادیث کرده در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و الحجل لله ملی ذلک و در نماز صبح که قنوت
 می خوانند و گاه ترک میکرد بد آنکه آمده را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و عمل الله
 بن المبارک و غیر ایشان قایلند بدان بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و
 قبل آن مرد و جائز است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و نزد مدی گفت که نزد
 امام احمد آنست که اگر حادثه پیش آید شود و شدنی بمسلمانان نازل گردد و العباد بالله امام را مد که دعا
 کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکنند هم جائز است و اگر نکنند هم رواست
 و بخاری آنست که نکند و در احادیث صحیح سند گور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله نایکمه اه در قضیه بیر
 معونه در نماز صبح قنوت خوانده در بعض روایات قبل رکوع و در بعض بعد رکوع و این از جمیع است
 بعد از آن ترک داد و قضیه بیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد تن را از صحابه که ایشان را
 قرا می گفتند بسریه فرستاده بود و حی از شلم که ایشان را راعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او ابیر معونه گفتندی
 متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامد ایم بکار یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده و
 بجای که فرستاده است میر ویم و از جلی شما می نکریم کفران گفته ایشان باز رفتند ایشان را بکشتند پس پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در لباس
 صبح در عابق هر و هلاک راعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که
 وقوع این قضیه در آن روز ازین قنوت نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در نماز صبح
 و در روایت ابی داؤد آمده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله تا عشاء متصل بعد از هر نماز پنجگانه
 رقی که میگفت همع الله لمن حمده از رکعت اخیر و دعا میکرد براحمیا از سلیم رحمه ذکوان و عصیه
 و آمین میگفتند آنکه در خلف او بودند و زگرگشی در شرح خرقی گوید که قنوت در نماز صبح و در نماز احمد
 نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است آن نیز مخصوص است با امام اعظم یا امیر جمیع قدس است با امام

[illegible]

شرح خطابات یکی از خطابات بهمه است گویا خطاب جمیع ائمه ام که در لیل بر شخصیت ایشان
 نکرد و در مصنف ابی ابی شیمه آمده لا یلتفت احدکم باین جهت گفت مصنف که می فرمود بهتر است
 ایالتها را کردن در نماز جهالتفات در نماز هلاک شدن است بوقوع در ورطه اثم و عذاب و اگر ناگزیر باشد
 کسی را از التفات کردن یعنی البته میخواهد التفات کند و راضی میشود بغیرت کمال یاری در نماز نافله
 بکند که امر و روی ایشان است و نقصان در روی چندان خطرت دارد در نماز فریضه که امر و روی خطیر است و
 ضرر در روی کتب نیز اگر چه بغیرت کمال در نماز اول که مکملات فرایض اند فوات کمال فرایض نیز بوجهی لازم
 نمی آید و ترمذی این حدیث از انس بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرموده چون
 بایستد مرد در نماز اقبال کند در روی پروردگار تعالی جل و علا بر وجه کریم خود و چون التفات کند و
 بجانب غیر نکند بگوید پروردگار تعالی این آدم بجانب که می نگری ترا کسی هست بهر از من که
 بسوی او می نگری روی خود بجانب من آرد و چون بآرد و التفات کند بآن حق هر حاله صحیح گوید و
 چون بار سوم نکند بگوید ان الله حق تعالی وجه کریم خود را از روی این حدیث را احمد و ابوداؤد و
 نسائی و ترمذی و حاکم و بیهقی از ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و حاکم تصحیح آن نموده و میخ
 ابن السیام گوید حق آنست که این حدیث حسن است و در حدیث دیگر آمده لا صلوة المتفت رواه الطبرانی
 من عمل الله بن سلام ع عده اما حدیث ابن عباس ع که گفت کان یروى ان رسول الله ع یلاحظ
 بکوفه چشم میگردیست فی الصلوة در نماز میباید و شمالا راستا و چپا و لا یلتوی و نمیگردانید عطفه
 کردن خود را خلف ظهره بجانب پیش پشت مبارک خود هر چند در جامع ترمذی است و نسائی آنرا نیز
 روایت کرده اما هر یک است جدا بجهت ترمذی گفته است حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده
 آنست در اسناد این حدیث و کعب مرفعل بن موسی را که روایت کرده است مفصل الا سند قاع کرده
 من ابن عباس ان رسول الله کان یلاحظ احد یث و روایت کرد و کعب از بعض اصحاب ع که گفت ان
 الترمذی کان یلاحظ و نحو حدیث اول آورده پس حدیث و کعب مرسل باشد و حدیث فضل بن
 موسی منسند ولیکن پوشیدل نماید که مرسل چون بوجهی دیگر منسند آید حجت است بانفاق و
 نیز در مناقبات روایت با صحت معین است و قد سبق تحقیقه فی المثل و ترمذی حدیث انس را یابی
 ابانک و التفات که حدیث کور شد نیز غریب من حدیث الوجه گفته است و مصنف در اشعار ع ذکر در غایت این
 مکر از ان جهت باشد که فرقی است میان غریب بطلق و غریب من حدیث من حدیث برونظ و بوجهی
 این معنی گفت را ثبوت ضمیر سد برای تقریر و تحقیق طعن اما پوشیدل نماید که حدیث ابن عباس
 جواز لفظ میکند نه التفات و لفظ غیر التفات است چنانکه بیان کردیم و از کلام مصنف در قاموس نیز
 معنی این مفهوم میگردد پس ثبوت لفظ و جواز آن منافات ندارد بنفی التفات و گراهیست آن و گفته اند

که آنحضرت صلی الله علیه و آله ملاحظه اصحاب بکند رنماز خلف او بودند مکین در هوا به قصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که لخط مبطّل نماز نیست والله اعلم و شیخ ابن الهمام میگوید که محمد یث
ملاحظه آنحضرت صلی الله علیه و آله اصحاب را ترمیدی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس روایت کرده و حاکم تصحیح آن
نموده و ترمیدی حکم بغیر آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح است و غیر آنست و مخصوص بطریق
است که ترمیدی آورده و او را طریق دیگر نیز هست در تمسک بزار النبی و کویا مصنف از التفات مدنی
عامر شامل ملاحظه و التفات مراد داشت مجاز و لغوی هر دو کرد و لعل گفت کسی از امام احمد پرسید و گفت
بعضی از اهل حدیث روایت میکنند با سند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز ملاحظه و التفات میکرد امام احمد
بجهت عدم صحت این استناد نزد وی بروی انکار عظیم کرد و بغایت متاثر گشت بحدی که لیون روی
وی متغیر شد و بدن وی در ارتعاد و در ارتعاش افتاد و گفت ای محمد یث را اسناد صحیح نیست و لیکن
صحیح آنست که التفات منفی است و ملاحظه ثابت چنانکه گفته ام و اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز التفات
نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این ملاحظه ثابت شد که یکبار در بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام
وی لؤس بن ابی مرثد غنوی باشد بدید بانی بجانب دشمن فرستاده بود چون بدید که سنت فجر باشد
کنداردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران کلاه شده بود نظر میکرد و قصه بدید بانی
کنداشتن شخصی و نظر نکردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث
ابی داؤد از سهل بن الحنظله و در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده انچنانست که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله مشتت با سبانی ناکه میکند انس ابن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خد مت را من کنم فرمود
پس سوار شوی رفت و بر امی که داشت سوار شد و بحضرت آمد پس گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجانب
این دره رو و بر بالایی آن کوه بایست و باید که فریب ندی ترا شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون
صبح بدید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت فجر بکندارد بستر پر سیدار
مردم آیه احساس کرد بد سوار خود را مردی گفت لایا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر
نداریم که حال ری چه شد پس ثنویب کرده شد برای ما از بعضی تکرار اعلام غلبه مراد اقامت نماز فرض است
و الله اعلم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز یکبار و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام نماز را فرمود
بشارت باد مر شمارا که به تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زبرد رختان که در آن
نعم اند ایستاده است پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله رفتیم و تمام شب سربالایی این
آره انجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ نیکی را ندیدم فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیا هیچ فرود آمدی از امی گفت لایا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز اتضای حاجت
خود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله قل او جنت پس تحقیق واجب کرد ایندی تو برای خود یعنی بهشت

و الله اعلم بالصواب فان الله اعلم بما في قلوبكم و انما هذا ما روينا من بعض اهل العلم من ان
 يكون في نماز غار و شروق و كبر و تهلل و تسبیح و تهلیل مشروح و مستحسن است و خلاف ظاهر این آدا
 که بعض از ائمه علم میگویند بی آنکه عمل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیان کنند چنانکه عادت او است
 در این کتاب ناظر در آن میباشد که آن از مستحسنات هلم است بصریح در احادیث و در نشده و حال
 آنکه در احادیث صحیحیه از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله آورده اند و نیز چنانکه تهلل و تسبیح و تهلیل مذکور
 است ادعیه نیز در آن میان است و مستحسن است که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد پس مناسبت آن بود که
 در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانه بخواند تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی
 گردد و این در جمیع اوقات دعا است اگر چه هیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فضاله
 بن عقیل رضی الله عنه است که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و آله نشسته ناگاه مردی صلی الله علیه و آله نماز کند و پس گفت یعنی
 در نماز بعد از تشهد اللهم اغفر لی و ارحمی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله انقلب کن فی ایهام المصلی چون نماز
 کنی و به دشمنی یعنی در تشهد حمد و ثناء کن بر حق جل و علایک الهه و ی تعالی اهل و مراد آنست و درود
 بفرست بر من پس در دعای او را در خواست خود از وی بعد از آن نماز کند و مردی دیگر پس
 حمد گفت هر عمل از اینها که درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود آنحضرت ایها المصلی دعا کن که
 مستجاب است دعا بخور و اه القرملی و زوی ابوداؤد و النسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از
 تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود و الله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری
 و مسلم آمده است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
 یا ربی صل علی محمد و علی آل محمد یا ربی صل علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر
 فی ابراهیم نیست و کیفیت دیگر نیز آورده شد امامانین قد هم کفایت است کلماتی است که بعض المشایخ و صلوة
 بر رسول صلی الله علیه و آله در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ماسن است و بالجملة صلوة بر آنحضرت در نماز واجب است
 چنانچه اعلیه واجب است پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شعی گویند نزد کرخی بکمال در نماز واجب است
 و در طحاوی واجب است نزد ماع اسم شریف وی هر بار که ملک و کرد و و هو الضعیف کنا فی المحيط انتمی
 و شیخ ابن الهمام در زاد الدین گفته مکرر نزد اتحاد مجلس که برین ثقل یرممتجب است تکرار صلوة بتکرار
 اسم شریف فعلیک بها فصل مرفی صلی الله علیه و آله بیفیه الخروج من الصلوة بعد از تشهد یا بعد از تشهد که صلوة
 و دعاست گفتی السلام علیکم ورحمة الله و التفات بحتاج است کردی چنانچه در حساب و مبارک ایمن از از انهای
 که در بحساب بودند آن یک یل و جانب چپ همچون گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه در حساب و مبارک
 ایمن از این یک یل و جانب چپ درین باب از اصحاب سنن اربعه و غیرها از این مسعود و صحابه در یک وارد
 شده است و ترمذی با بی برای تسلیتین عقل کرده و بعد از اینرا در حدیث این مسعود گفته فی الباب عن یحیی

و این غم و جان برین سوره و الهی و سایرین یاسر و وایل بن حجر و جلی بن جابر و حبیب بن مسلم و حکم بن حسن و صحت حدیث کرده میگوید و هم بر و صحت حدیث از اهل علم از اصحاب پیغمبر و کسانی که بعد از او باشند انتہی و همین است مذکور ایمنه ثلثه الا اثم من است در حدیث یک تسلیم است مقابل وجه مشهور اینست و در رساله ابن ابی نزیل که از کتب معتبره در مذکور است ایشان ائمت کبیرت وی چنین گفته اند گوید السلام علیکم یکبار یا کرد ایدن هر اندکی بجانب یمن آوردن او در مقابل وجه مشهور اینچنین کند اما مقتدی یکسلام گوید و اندکی میلان بجانب یمن کند پس بگرداند بجانب امام و اشارت کند بوی و مسمک ایشان حدیث عایشه نه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که سلام کنی یکسلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندک به میلانی بجانب شق ایمن و ترندی ثانی دیگر برای تسلیمه واحد عقل کرده و حدیث عایشه نه را آورده و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن شیبان از آن و میگوید حدیث عایشه نه رفع وی معلوم نشد مگر باین وجه و میگوید بعد بن اسمعیل گفته که رهبر بن بعد از اهل شام که یکی از رواة ایشان حدیث است روایت کرده میشود از وی مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل شد اند بنیک تسلیم واضح روایات از حضرت صلی الله علیه و آله و سلام است و برین اند اکثر اهل عام از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و تابعین او کسانی که بعد از ایشانند و قومی از صحابه و غیرهم قائل اند بسلام واحد و شاذمی گفته اگر خواهد سلام گوید یکسلام و اگر نخواهد دو سلام یا یککلام تر مذیست و وی ترجیح جانب تسلیمین کرده و تصریح بد مذاب بعضیها به تسلیمه واحد نیز نموده است و ما نا که تسلیم واحد منسوب به شیعیان است بوده است و ابیه اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در رسوخ معجزم با حدیث ایشان و مبالغه در تأیید مختار خود میگوید و عمل دایم وی این بود یعنی دو تسلیم بر کفایت مله کور ناپا آورده صحابه آنرا روایت کرده اند و ایمنه حدیث با سائید صحاح آن را آورده و اما آنچه در حدیث علی بن عمیرة آن است که کان یسلم تسلیمه واحد تلقاء وجهه علی بن عمیرة را ترمذی در آن صحابه نموده که از ایشان احادیث در باب تسلیمین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیمه واحد در حدیث سته و جز آن لباقیم و ما نا که نزد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیمین و آن صحیح و ثابت است و دیگر در باب تسلیم واحد و آن صحیح نشد چنانکه میگوید اسناد آن قاصر نیست و نزد کمال حدیث ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور است چنانکه از منی از عایشه نه آورده مصنف میگوید امام و حدیث عایشه نه آمده کان صلی الله علیه و آله یسلم تسلیمه واحد یرفع بها صوته یعنی یوقظ الناس آنحضرت که یکسلام میگفت با و از بلند نایب ارمی کرد انیل مار ایمنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا د جامع ترمذی و جامع الاصول نسبت چنانچه آورده ایم و انتقل بدست هم چنانچه حدیث علی بن عمیرة مرسل است و اگر محلی نبودی هم بصریح دلالت بر مقصود که اقتصار بر یکسلام است نکرده چه از ابن ابی نصر و از

سلام و احسان کرد و گفتی سلام بانی نکرد بلکه از آن سبکت شد بایده که اعلام دیگر نیز باشد که بدین
 ارفع صورت کردی که مقصود از این ایضا اهل بیت بودی فافهم و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام
 السلام منقول است که وی حدیث تسلیم و احسان را تاویل کرده که معنی او آنست که جهر به تسلیم
 و احسان میگردان از برای اعلام بر سلام دوم را نامشسته میگردان و جهر در غیر قرائت از برای اعلام
 بر در آن به تسلیمه اولی حاصل شد پس حاجت ایچهر ثانی نه اشک و این قدامه گفته که معنی قول عایشه
 تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتدا با بکرم از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به من
 و بسار و اکل اذکر بعض الشارحین * فصل * فی ادعیه الصلوة جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در افتتاح و رکوع و سجود و بین السجودین میخواندند سابقا بکمال کور شد و از جمله دعواتی
 که در زمان آنحضرت این دعاها است اللهم اغفر لی ذنبی و وسیعی فی دارک و یاریک فیما رزقنی مصیبتا تعین
 موضع این دعا آنکه در بعد از تشهد است یا غیر آن و ظاهر برینه دعای لاحق آنست که بعد از تشهد بود
 و الله اعلم بر این دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرده و وقت وضو میخواندند و این دعا را میخواندند اللهم انی
 اسألك اللغات فی الامور المعروضة علی الرشد و اسألك شکر نعمتک و حسن عبادتک و اهلک قلبا سلیم و لسانا
 صادقا و اهلک من خیر ما تعلم و اعوذ بک من شر ما تعلم و استغفرک لما تعلم و اهلک من شر ما تعلم و اهلک من شر ما تعلم و اهلک من شر ما تعلم
 و روی احمد نحوه در لفظ حدیث این چنین واقع شد که ان صلی الله علیه و آله کان یقول فی صلاته و مراد بآن آخر صلوة
 تشهد است و در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر همیشه مکی در شرح مشکات گفته و فی رواية
 لا حمل فیها اونی در برها و ظاهر از حدیث برها آنست که بعد از فراغ نماز بود و بعضی از علماء ادعیه را که در
 احادیثی در برها واقع شد نیز در ادعیه تشهد ذکر کرده اند و وجهش ظاهر است و در سجود بسیار گفته
 رب اعط نفسي تقویها و زکیها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان
 ادعیه سجد ذکر میگردانند چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفته اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و
 اعوذ بک من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بک من فتنة الحیاء و الماتة اللهم اعوذ بک من المعز و المعزوم و المعزوم
 این دعا و استعاذه از این امور را بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شد است و متفق علیه است و در
 بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از معزوم نیز صحابه گفته اند یا رسول الله بسیار
 می بینم ترا که استعاذه میکنی از معزوم فرمود ای انبی بیئیل که مرد دعوات آن دروغ گوید و در خلف و عدل
 افتد و یکاد عا ابو بکر نه گفت گفتیم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعای که بخوانم در نماز خود فرمود بگو
 اللهم انی ظلمت نفسي ظلما کثیرا و ایت غفر الذنوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک و ارحم منی انت انت
 الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المومنین علی نه آمده است که گفت آخر آنچه میگفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قبلت و ما اخرت و ما اصررت و ما اعلنت و ما اسرفت

مخصوص شدک بعضی خود را حرم و بعضی گزیده باشد در حق ایشان چنانچه باند هاشمی برد است بنده
 به بندگان خود چیزی به بخشید و آن بنده آن را مخصوص کرد اند بخود و دیگران را محروم سازد بالا تر از این
 چنانی نباشد و اگر آن دعا که امام بعد از سلام میکنند و مقتدیان تائین مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر
 کردیم آن نیز محتمل الحدیث تواند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دیانت نه والله اعلم
 فصل * بدانکه شاد و مضرت و چشم پوشی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز و ذوق و شهودی که درین
 وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و ازین بحیث میفرمود جعلت کرد انیک شد است یعنی حق عز و علا
 این بحض فضل و کرم خاص خود که بمن دارد ساخته و این تجلی فرموده نه من بفعل و کسب خود پیدا
 کرده ام قره عینی قوت العین کنایت از فرج و سرور و در یافت مقصود و فوز بغیت است مشتق است از قرین فتح قاف
 بمعنی قرار و ثبات چه دید بظلمه محبوب قرار یابد و بدین راه او را نام کبر و بختی دیگر ننکند و در حالت
 سرور و خوشحالی ساکن و بر جای خود بماند و بطریق دیگر محبوب پریشان و بهر جانب بگردان و در حال غم
 و خوف گردان و لرزان باشد * صلی الله علیه و آله کالدی یغشی علیه من الموت * دلیل آنست و یا مشتق است از قر
 بضم قاف که بمعنی سردی است و سردی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سرور در
 دیدن انبیا و اولاد راقرة العین خوانند و آنکه فرمود فی الصلوة و نکفت الصلوة اشارت کرد به آنکه
 سرور و آرام وی بمشاهده حق است که بحکم کاذک تراه در نماز او حاصل است نه بنفس تمام یا ثواب
 آنچه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نمود و نماز غیر حق است اگر چه تعیمت او مستحب و فضل او و فرج بفضل
 و نعمت حق نپذیرد مقامی عالی است چنانکه گفت * قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا * اما درین مقام مشاهد
 فضل و منعم و فرج و سرور یا و سنت و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله و اعلی و ارفع است و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نکفت
 فلیفرح تا خطاب بآنحضرت صلی الله علیه و آله باشد و تواند که از این مقام بعض خاصکان است و نیز شریعی و نصیبی بود
 چه قره العین بشهود بر قدر معرفت مشهود است و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه و آله نیست هیچ شهودی
 مانند شهود وی نبود و قره العین دیگران مثل قره العین وی نباشد محسبی الله مقام خاص او است اگر چه
 دیگران نیز گویند حسینا الله اما این بدان نمائند * تذنبه * بدانکه این کلمه که من کور شد جزو الحدیث
 است که حبيب الی الطیب و النساء و جعلت قره عینی فی الصلوة صاحب مشکات گویند که این حدیث را
 احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس
 مرفوع آورده و همچنین خطیب از یارین بغداد و ابن علی فی الکامل و حاکم در مستدرک و نیز آورده
 اما باین لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی داود و
 لفظ من الدنیا آمن و باین وجه اخراج کردند او را احمد و ابی یعلی در مستدرک خود و ابی عوانه در
 مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوطا و بیهقی در سنن و غیر ایشان و این قیم گفته وایت گردان را

اجمعه در کتاب زهد بریادی از طرف دیگر آن نیست که اصل من الطاهر والشریف ولا یمس عنده من الاطعمة
مشهور است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث و قول لیاقم بر آن مکرر در دو موضع از احیاء و در تفسیر
آل عمران از کشف اولیاء یلم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق التعلیل یا وجود مزید تنقیح و تفسیرش و تصریح
در کرده باین معنی زرکشی و گفته وار دلشک است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت و بی محل است
مرمعی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فریدون معنی او و نوته کرده لفظ ثلاث را
و هیچ ابن حجر در تخریج زلفی گفته که مشهور است در عالم از زیادت لفظ ثلاث و زیادت لفظ آن را در هیچ
از تالیفات او و اول الذین عراقی در آمان خود نیز گفته که لفظ ثلاث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست
و صلوة از امور دنیا نبود انشی کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث که اتفاق ائمه بر آنست
باین لفظ است حجب الی الطیب والنساء جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعض طرق من
الذین یامن دنیا کم نیز آمده و در بعض کتب ثلاث نیز واقع شده اگر یکی ازین دو نباشد نیز اشکالی ندارد
اما اگر هر دو باشند چنانچه بر زبانها مکرر شده اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد
به بردن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در هیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مراد
چیز خوش آمدن و از آن از جمله امور طبیعی دنیا و به است و میوم امرد یعنی و گاهی گویند که میوم از امور دنیا و به را
بسمه ملائت و سامت ذکر نکرد و وصل کرد از آن با مراد بی بر طریق تکمیل و دفع تدریج آنکه ویرالت و محبت
طیب و معاشرت نسما منهنک و مشغول از حق و مناجات و فی لذت و تواند و اعه اعلم که امر ثالثی که ذکر آن
در اینجا نیست نکرده خلیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است بکن احب الیه رسول الله بعد النساء
من الخلیل و راه التماسی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عایشه نه آمده که گفت بود رسول
خدا ﷺ که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یالت از آن دو چیز زیادت یعنی
زیادت نساء و طیب را و زیادت طعام را راه احمد و میفرمود از پس ذوق و شوقی که در نماز داشت آن را
یا بلال راحت بخش ما را یا بلال بالصلوة بنماز یعنی اذان کور و تکبیر بر آن نساء کنیم و از تعب و مشغول
مشغول کارهای دیگر خلاص شویم و مناجات حق و شهودی تعالی را راحت یابیم برین معنی مضاف این است حدیث
بامضمون رجعت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان کور و نساء کنیم و یادای آن از
شغل طلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة الاحمال من ابی الجعد آورده که
گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز می کردم و استراحت می نمودم مردی که حاضر بود نزد
برین سخن او را عیب کرد پس آن مرد ایستاد و ابرایشان خجسته آورد و گفت شنیدم من
رسول خدا را ﷺ که گفت اتم الصلوة یا بلال از حجاب او این بمعنی ثانی موافق است فرق میان دو
معنی آنست که در اول راحت بوجود نماز است و شهودی و ذوقی که در رواست و در ثانی با برآورد

قال بودی عایشه را که در این روز استیمنه بودی چنانکه هم به نهادی و در این کشور چنانچه در جامع الاصول
 بر روایتی داود و ترمذی و نسائی آورده است که کسی عایشه را آمد م روزی از بیرون و رسول خدا ﷺ
 کنار میکان در درون خانه و در خانه ایستاده پس طلب کرد م از وی کشادن در را پس پیش آمد آنحضرت و کشاده
 داد بر من در را پست بر کشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داود و ترمذی است و
 گفت ترمذی که بیان کرد عایشه را که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی آنست که طلب کرد م کشادن
 در خانه را و رسول ﷺ میکان از نماز نقل کرد در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یاد دست
 راست خود پس بکشاد در را پست رجوع کرد بمضای خود و گاهی کسی در حال نماز بروی سلام کردی
 یا اشارت دست و بر اجواب گفتی باینطریق که دست را بکستردی چنانچه پشت دست یا لا بودی ابوداود و
 ترمذی و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ بسوی مسجد قبا و نماز
 کرد و روی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود این مکرر کویک گفتیم
 م بلال را چگونه دیدیم پیغمبر خدا را که در کرد برایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت
 اشارت بسط کرد بلال گفت دست خود را و کرد آنیک بطن کف بجانب اشل و پشت دست بجانب فرق و گاهی
 در اشارت آنکها بانگشت نیز میکرد چنانچه صهیب م کویک کد شتم بر رسول خدا ﷺ و حال آنکه وی
 نماز میکان در پس سلام کردم بروی پس زد کرد سلام را با اشارت اصبع واه ایضا الترمذی را بود داود
 و النسائی مصنف میگوید که کسی بسز مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا و بر هر ثقل یا
 این را ضربه ها در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث ملک کور از ابن عمر
 راقع شده کان یرداشارة اورا مکرر اشارت بر این یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که
 در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شرح اشارت بر این
 ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لابد چون مصنف تصریح بدان مکرر در حدیثی درین باب
 و اهل بود و الله اعلم و در صالوة کسوف از عایشه را آمد که نماز میکرد رسول خدا ﷺ و مردم کردند وی
 استاده بودند یکی از ان میان پر صیل که این چه حال است پس اشارت کرد بسرخود بجانب آسمان
 بقصد جواب وی و مسلم اگر محمل کلام مصنف این را دارنک نیز صورتی دارد و الله اعلم و در اوائل رد
 سلام در نماز سلام کردی پس از ان منسوخ شد در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن
 ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا ﷺ در حال نماز و رد میکردیم بر ما
 و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی ﷺ پس زد کرد بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله
 بودیم ما که سلام میکردیم پس فرمود میگردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغل او و بعض روایات
 آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بیکر و بعضی

جایز باشد و بعد از فراغ نماز و سلام کرد و در سجده ای که گفت فرستاده بود رسول
 خدا صلی الله علیه و آله مرا بخاجتی و چون باز آمدم آنحضرت نماز را کنار دادم و تشریح خود پس کلام کردم این را پس
 اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز به شایخی در آن کاری که فرستاده
 بودم ترامن در نماز بودم از آن جهت با تو کلام نکردم و بعضی از شما را که گفته اند که اگر کلام کردن
 جایز است بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر نه اینان مهم بود که او را بداند فرستاده
 بود که اشارت برای نشان دادن او بود و از اینجا معلوم شود که کلام اشارت برای رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین
 میباشد زیرا که در رد سلام اشارت بسوی زمین ها جهت نبود در روی زمین ثقیب یک ذکر دانستن ظاهر او
 حقوق و بطن با سفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بزمین کنایات از همین ثقیب باشد از جهت استلزام این مزان را
 فافهم پستتر پوشیده نمائید که لفظ گفته در بعضی از روایات مسلم واقع شد و در روی این دو احتمال که
 گفته شد چهارست اما بخاری و مسلم در روایی و بود از دو ترمذی و سلمت علیه آورده اند پس
 متعین است که مراد از تکلم همین تملیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت را دیدند که
 بعد از عصر دو رکعت میکند و با وجود آنکه نمی میکرد از آن پس صحابه این عباس را نزد عایشه فرستادند
 تا از وی استفسار و استکشاف اینحال نمایند و عایشه را و از کدام سلمه فرستاد و سلمه جاریه را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرستاد تا حقیقت حال به پرسد آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کرد
 پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت است که بعد از نماز پیشین میکند و در نماز پیشین
 اجتماع و فود نمیتوانم کنار دهم و ضاکردم آنها را و با اینحال یث محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی
 والله اعلم و در عمل قنات امام ابوحنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز است اگر عمل ابودورد سلام بخواند
 عمل اخوان سواد و فرد و صورت مفسد است و شمی نقل از فتاوی طهریه کند که اشارت برد سلام بدست
 یا بلاکشت مفسد صلوة نیست و گویند اگر یکی چیل از طلیح از مصلی پس ایما کرد بسوی بدست بلا و نعم نیز
 مفسد نبود و گویند همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعضی حنفیه رد سلام را بدست در مقسرات
 ذکر کرده اند انهمی را این احادیث که مل کورش حجت است در ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع
 الجوامع جلد بیست و نهم روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد است و این مخالف احادیث صحیح است
 ذکر کرده شده است و معارضه آنها را اجمال نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام
 بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس این منسوخ شد بقدر حق سبحانه و تعالی و مقوم و الله
 قانعین ای ساکنین و گاه چنان بودی که عایشه بعد از نماز بر سر نماز یعنی پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب جمله
 در مکان و قوع سجده و صلی الله علیه و آله حقیقت بودی و آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت آن سجود دست بر پای وی
 نهادی بلکه انگشت در پای وی نهادی تا وی خود را بشود و شایسته و مکان سجود را خالی کردی و

بخارا آوردی و بخارا بخاری و مسلم از عایشه آوردند که گفت بودم من که خواهر میکردم در
 پیش رسول خدا ﷺ و روای من در جانب قیام آنحضرت بودی چون خواستی که سجده کردی
 خمز کردی مرا و در روایتی از بخاری گفته که کردی پای را یعنی زیر کردی و خلا نیدی انگشت را در پای من
 پس تهنیت میکردم و میگردد می آوردیم پایهای خود را با چون می ایستاد دراز میکردم پایها را و گفت در خانه
 در آن روزها چراغ نبود بر آواز اینجا گفته اند جمهور علما که اگر امرأة در پیش روی مصلی بود یا از پیش
 روی بگذرد قاطع نماز نبود و این مبحث در خلاصه شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها
 شیء چیزی ثابت نشد شرح و تفصیل یابد انشاء الله تعالی و آنحضرت ﷺ گاه بر منبر بامامت نماز کردی
 و قرائت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود رسیدی از منبر پاشیدی و فرود آمدی و بر زمین سجده
 کردی بعد از آن سجده باز بر منبر برآمدی و قیام و قرائت و رکوع انجام کردی و فرود آمدی و هم بطریق اول
 فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام احوال برین هیچ بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل ابن
 سعد الساعدی حدیث این مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آنحضرت ﷺ
 فرمود یا ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و پیامواید نماز مرا و مصنف اینچنین نقل
 میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر رفتی و این
 واقعه مکرر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت
 سجده زاد نماز اعتبار کنند یا بتأویل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قائم مقام
 رکعتین است و الله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آنحضرت ﷺ
 بر پای اول یاد و م بود پس نزول و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر
 نبود و اگر بر پایه سیوم هم بودی تواند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود
 در یک زمان نیز ممکن نباشد و اگر باشد شاید که منموی شود و الله اعلم و یکبار در دست راستی عبدالمطلب
 بنا یک یک کرد و مخلصیت و مصارعت بودند و آنحضرت ﷺ در نماز بود چون نزدیک وی ﷺ شد قل ایشان را
 بهزد و دست بگرفت و از یک یک جدا کرد این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح ذات
 البین از امور غیر و لذا که قول مصنف که گفت ایشان را بهزد و دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و
 مبالغه است در آن که با وجود آن این فعل از حضرت ﷺ بوجود آمد و تحقیق آنست که بر تفلیر و تفسیر عمل
 کثیر تنها محتاج الی الیهین مراد آنست که بجز بان عادت آن عمل جز یک و دست قیامی را کرد درین صورت
 فرصا آن را بیکیست کند نیز ممکن است مثل تعم و تقمص و تسویر و رمی از قوس و آنچه محتاج بیکیست
 است قلیل است اگر چه اتفاقا بیکیست کند مثل حل سر او و یل و لمس قلنسوه و نزع آن و شک نیمه است که در کس
 را که در هم افتاده باشند از یک یک جدا ساختن محتاج بد و دست نیست و آن را بیکیست و توان کرد اگر چه

و اتفاقاً و در وقت وقوع بیافعه باشد یا آنکه تفسیر فعل کن با الیه مصلحت آن را که در این کتاب ذکر شده است
نزد بعضی آنست که سه فعل مترالی کثیر است و مادون آن قلیل و تفسیر مای دیگر نیز دارد و آنحضرت
در نماز بسیار گریستی از مطرب بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آنست که پیغمبر خدا را در وقت نماز
میکند در حروف ویرا آوازی دود میخواند و از دین مسین که بجوشان میگریه میکرد و در وقتش میخوابید
و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میکند و در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسمان و یگانگاریت کرد
روایت اول را احمد در مشند و نسائی در سنن و ابن ماجه در سنن و ابوداؤد در سنن و در وقت
خفگی ملک کور است که این و یکا اگر بیا و از نمود اصلاً مشعل نیست و اگر بیا و از باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت
باشد بلکه بعلمت در دین با صمیمی دنیاوی و بعضی مشعل بود و اگر از جهت امر آخرت بود از حروف و جا و رفتن
و رغبت آن فیروز مشعل بود بلکه دلالت بر زیادت حضور و شروع دار چنانچه در حدیث مطرقات از پدرش
آمده و امام محمدرضا از ابی یوسف روایت کرده که یکا بصورت از جهت امر آخرت اگر نگاه داشتن آن طاعت دار مفسد
بود و اگر نفوالت تکامل داشت مفسد نیست کذا ذکره الشیخ و کاه حاجت آنست که در دین ایجاب انچه تنجیح ملاعذر
و امفسد صلوة داشته اند و اگر بعد از بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مفسد بود و تنجیح احقر او
اجتناب از آن نداشته باشند و بیافعه طبع یا بعلمت مرض بود پس در حکم غطسه و آروغ بود و بر همین حد
کرده اند است قول ابی یوسف در این و یگانگاریت در علم امکان احترام از وی و اگر برای تنجیح صوت که در نیز مشعل
نیست و اگر مفسد می باشد تنجیح کند تا ابد است و تنجیح کند امام خود را یا بکنند و تنجیح آن را تا ابد نماند دیگر اگر در نماز
است فاسد تنجیح کرد و نماز او کذا ذکره الشیخ و در کتب که مراد به تنجیح آنست که بوی حروف را بیاورد و در
حدیث نیز مسجین است و کافی تفسیری پای نماز کذا و دین و غالب احوال این مورد و کاتبی با فعل از آن روایتی
چنانکه ابوداؤد از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم رسول خدا را که در نماز میگفت
پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که
گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میکرد که نعل پوشیده بود و اگر نه
این بخصص است و لیکن کافی برای اظهار شاک است بایهود امر میکردند که بپوشانند و در شریعت و سنن و اقوال
تعالیم نیاز کن از یک در تعلیمهای خود خداوند تعالی بود از برای اظهار مسلمانان و پیغمبر خدا را و از راجع
الاحوال از آن دارا و این اوس و یاسن فقط آورده که فرمود شاموا الیه و فانیهم لا یصلون الیه و غفایهم
و کافی تعالیم مخالفت میکنند بپیوند اعتقادشان که اگر نعل نماز در سوزنهای خود و به در علم ای خویش و
از مصلحتی که این سوزنهای خود را آورده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این سوزنهای خود را در نماز
تعلیم نماز آورد و بجانب یسار خود تپه داده صحابه نیز موافقت آنحضرت را بر آوردند و چون فارغ شدند
نماز فرمود چو این آوردید شاموا الیه و فانیهم لا یصلون الیه و غفایهم که بر آوردی تا نیز

و نه چهل در این در حالت نماز محدود است و نماز در ثبوت می آید که در حالتی که در نماز است و در این صورت نماز و نماز
مکروه است و آن حضرت علیه السلام قنوت در نماز صبح که در خواب است و گاه توبه کردی این حکم سابقا کمال شده است
و اعاده و تکرار آن با وجهی ظاهر نیست مگر از جهت توطئه تفصیل در باب فصل ثانی که این جا میگویند
چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است و ترک آن هم سنت است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت علیه السلام بر هر دو وجه احیاناً ناخواندن و احیاناً ترک کرد چنانکه سابقا کمال شد و مع هذا
یهدی یا و چون آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیاناً و ترک احیاناً است ایشان بر کسی که بر این مواظبت
مینماید چنانکه مالک و شافعی انکار نمیکند و آن را بدعت نمی شمارند و اهل آن را مخالف سنت نه خواندن
و نه چنین ترک آن را چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و احمد در قول مشهور است بدعت نمیدانند و تاراج
آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر
ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت نه چنین است بلکه علم مواظبت است بر احکام الهی که یا
که میگویند بر فعل یا بر ترک منع از ترک نکردن و ترک منع از فعل لغو مودع و در حدیث است پس
نمیگویند که یکی از جمیع و احسن است بلکه میگویند من قنت فقل احسن و من ترک فقل افسد در که
بخواند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و در که نخواند هم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید که مذهب
صفیان ثوری قنوت است و دلایل از طرفین بسیار اما چون مقصود این جا بیان طریقه ثبوت است
نه تحقیق مذاهب فقها بر این اقتضا کرده میشود و طریقه ثبوت چنانچه مختار مصنف است فعل احیاناً و
ترک احیاناً است پوشیده نه اند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت علیه السلام چه در نماز صبح و چه در
نوافل و دیگر جمیع از اسباب بوده که دعای دیگر در جماعت و آن در اوقات مخصوصه بود و این بنا بر اهل از آن متر و کشت
و آن حضرت علیه السلام و خلفای اربعه بعد از آن نخواندند و التزام آن مواظبت بر این بدعت است و این است
مذهب امام ابی حنیفه رحمته علیه فافهم **فصل** در نسیان علیه السلام در نماز و بدانکه شهر و نسیان بر حضرت
پیغمبر علیه السلام در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جایز نیست با مذاق اماره افعال چه در نماز
و چه در غیر آن اختلاف است که جایز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن متضمن
حکمت بالغه الهی عز شانه است و با تشبیه تشریع احکام و دریافت سعادت ابدیه پیغمبر علیه الصلوة و
السلام چنانکه میگوید از جمله من و نعم حق تعالی بر امت میدی علیه السلام یکی این بود که کسی پیغمبر علیه السلام
در نماز سهو کردی تا امت اقل آنند بوی در آنچه تشریع کند اشارت کنی بدانکه مجرد تشریع حکمت نیست
در سهو نسیان آن حضرت علیه السلام زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی در که سهو کند سهو و سهوی
لازم آید چنانکه در صورت شک بیایان و لیکن این نکته با ضمیمه در یافتن حادث اقل انعام است و که سهو
یعنی در وقت سهو میفرمود انما ابشر مثلاً کم نیستیم من مکر آدمی چنانچه شاید آید میان این نسیان میگویم

[illegible]

کلی نشسته پیش از آنکه معلوم دهی بهتر تشهد بخوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که اگر تشهد را
 معجزه نزد نبی یعنی نماز است و در اسناد مورد و ضعف است و گفته که این هر سه حدیث با اجتماع بالغ درجه
 حسن میگرد و گفته که نزد ابن ابی شیبہ از ابن مسعود بصحت رسید است بعد از آن اختلاف است در
 سند که پیش از سجده معهود و سکون و رکعت یا یک سلام مل صحت جمهر را نشان آنست که یک سلام در حد
 و فخر الاسلام گفته که این یک سلام و مقابل و جوی کوفی و بالحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل
 است و شمس الاثمه و غیر وی بر آنند که دو رکعت تشهد مختار صاحب حدایه نیز همین است زیرا که معهود
 در نماز و سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود و آورده اند که حدیث را الاسلام که برادر فخر
 الاسلام است او را در قول بسلام واحد نصبت به بدعت میگرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل
 این حدیث بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمس گفته که در محیط گفته که اصوب
 آنست که یک سلام در حد زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای نصبت و این سلام برای تحلیل است پس
 ضم ثانی بوی عبث باشد انتم و در اختلاف است که در ورود عا که در تشهد اخیر است در تشهد است
 که پیش از سجده معهود است یا در تشهد است که بعد از است اختیار هر یکی برین است که بعد از وامت و در حدایه
 گفته صحیح همین است چه محل در ورود عا تشهد اخیر است و بصحیقه تشهد اخیر همان است که بعد از
 سجده معهود است و در بعض شروح حدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در مورد و بخواند
 زیرا که هر دو در آخر نماز یک کلام قال الشیخ و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی
 قاضی خان ان هی ثانی سهواز و رکعت اخیر بعد از قاعده اولی چنانکه مصنف میگوید و یک نوبت دیگر
 در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک راویست سلام داد و سخن گفت و بدین از آن یاد کرد و انعام فرمود
 باد ای دور رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بدین از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه
 پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد و تخصیص تکبیر میان دو
 سجده بدین که چنان آن وجه اندازد و بدین از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ
 افراد بر سهو شایع است یا مراد سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر با سلام داد بدین از که
 ایحدیث است در تأویلین گویند و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابن عمر مریره
 روایت میکند که نماز کن از بهار سول خدا ﷺ یکی از دو نماز عشی را که ظهر است یا عصر و یکی از
 زوال شمس و یکی از کوفی و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شد که احدی صلواتی العشی و در
 بعض الظهر و العصر و در بعض الظهر تعیین ورود یافته و در روایت مسلم احدی صلواتی العشی از الظهر
 و اما العصر ابن سیرین گفت که ابو یزید مریره معین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که
 گفت غالب ظن آنست که نماز عصر بود یعنی کوفی که شک از این مریره است و تعیین او که در بعض روایات

آمدن با اعتبار غلبه ظن است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت نماز در میان مردم داد و بیداد می نمود و آنکه در
مقدم مسجد و در رواقی بچربی که در قباله مسجد بود و در رواقی بچربی که معروض بود یعنی بر سر
سپاده شده در مسجد و در رواقی بر چاهی که در قباله مسجد بود پس آنکه کرد بروی کوبیده در حین
است و نهاد دست راست را بر دشت چپ و در آورد انگشتان خود را بر یکدیگر و در بعضی روایات نهاده
در شماره را دست خود را بر دشت چپ و برون آمدند سر عان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که
پیشتر از مردم دیگر بر آمدن عادت داشتند بچربکاری و توقف نمی کردند برای ذکر و دعا بعد از نماز
پس مردم تا یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شده یعنی چهار رکعت منسوخ شده و در بدل آن دو رکعت
مشرع گشت و در میان این قوم ابو بکر و عمر و غیره نیز بودند هیچکس و عظمت حضرت نموت مانع ایشان نشد
به پرسیدن و انتظار آن بردند که شاید دیگری به پرسیدن مردمی بود که اورا و الی بن می گفتند حرمی عظمی
تعلم احکام دین او را برین داشت که جرأت کرد و گفت ای کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیم ان کون فی شرف
که هیچکدام از این دو که تو میگوئی نبوده نه لیسان کردم و نه کوتاه شده نماز پس آنحضرت صلی الله علیه و آله روی بفرمود آورد
و پرسید ای ایچنین است که ذوالحجین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در رواقی گفتند که ذوالحجین
بنی قلنسبت یا رسول الله بعد از آن روی بفرمود آورد و در رواقی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله قل ذلک لم یکن پس گفت
ذوالحجین بعضی ذلک قل کن پس آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش رفت و کنار نماز ایچنه ماند بود پستمر سلام داد و تکبیر
گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از آنرا از این پستمر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پستمر
تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از آنرا پستمر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند
این سیرین را که پستمر سلام داد گفت بمن از همان بن حصین چندین رسید است که گفت پستمر سلام داد این
مضمون حدیث صحیحین است بزوجهی که صاحب مشکوٰۃ و زرکشی آورده اند و شرح را در بیان
علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استنباطی آن کرده اگر آن فسر را نقل
کنیم سخن دراز گردد اما در سخن از آن مناصب است که بیاریم یکی در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمود هیچکدام
از این دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است برخلاف واقع واحد اگر نه اند
بر علم آن حضرت و یا فرمود را احوال و اخبار و خلاف در افعال است و چرا از آن نیز بر نقل نیست که مبین شود نسیمان
بوسر آن و تقریر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة
عدم استنباط آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که عدم جواز نسیمان در اقوال صحیحین که متعلق به
تبلیغ شریع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار برخلاف واقع کذب است و منقصة که
واجب است تنزیه ساحت عزت و صلی الله علیه و آله از آن معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بتصدیق اقوال و ثقت بجمیع اخبار و صلی الله علیه و آله در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مل صاحب جمهور

و اما همین استوار ایشان را در این کتب است که در وقت نماز فرموده ام یا فرمود هیچ کس از آنها نبود
 بلکه مرا جدا این است که در اعتقاد من این چنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است
 بلکه با کفایت است از عدم شعور پس گویند گفت شعور ندارم و این صادق است و بعضی گویند
 بلای نسیمان کرد نه سهواً این قول مبتنی است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیمان غفلت
 و آفت است و سهو شغل قلب است و آن حضرت علیه السلام سهو را نماز میگرداند اما از آن غافل نمیشد و مشغول
 میکرد انید و از حرکات صلوة مشغولی بصلوة نه گفتات از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست بلکه مراد
 سهو و نسیان اینجا یکی است که غفلت از شیء ذهاب قلب بصورتی غیر اوست کذا فی فتح الباری و بعد
 از تسلیم فوق این توجیه باطل است و در بطلان آن قول ذوالیدین بلی قد نسبت و تقریر آن حضرت
 از آن درین قول کافی است و نیز فرمود انما انابشر منکم انسی کانتسون و بعضی گویند که قول او
 لم انسی محمول بر ظاهر و حقیقت خود است که یا که آن حضرت علیه السلام تعمید کرد این فعل را درین صورت
 قیام شد تشریح بعمل او جهت بودن او ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول بعمل
 آن حضرت علیه السلام در ظاهر بعد است و نیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث است بلکه قول ابلغ از فعل است چنانکه
 در محل خود مقرر شد است و بعضی گویند که مراد آن حضرت علیه السلام از لم انسی آنست که من فراموش نکردم ام
 بلکه مرا فراموش میکنند مقصود احتراز است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری
 و مسلم از ابن مسعود نه آمده است که باید نگویید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گویند
 فراموش کرد انید و شد مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات است و اقرب آنست که گفته شود که نسیمان درین
 قول تابع نسیمان در فعل است و در حکم اوست و لا محال و رفیه و لزوم کذب منقطع است بالجمله گفته شد و در
 جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که انیان بصناف و تکام بطریق سهو منع جواز بنا و عدم
 احتیاط نکردن و این جواب از تکام ذوالیدین و بعضی صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه سهو و نبود و
 پوشید نمایند که این برملی متخفیه که تکلم بسهو و نسیان در نماز نزد ایشان عمل نیست جاری نکرد و ایشان
 گویند که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شد پس مقتضی بر مروت خود نباشد و رفیه مافیه و بعضی
 میگویند که قضیه ذوالیدین پیش از نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعض
 گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از آن و وی را وی حدیث ذوالیدین است پس پیش از نسخ این حدیث
 بلکه بعد از آن نباشد زیرا که تاخر اسلام را وی مقتضی تاخر حدیث است و منافات ندارد بین روایت او قضیه
 سادی را بسامع از صحابی متقدم اسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابوهریره
 در حدیث خود گفته که صلی بنی علیه السلام پس دلالت کند که ابوهریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع
 این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة و ظاهراً این را حمل بر مجاز کرده و گفته

فرمود از جهت می گویند این سخن را گفتند و اگر چه پنج رکعت گذاردی آنکه خواند و بجهت آنکه بادی
 آمد باز گفتند ایشان اعتماد نکردند در سجده کرد و سوره را سلام داد و بران دو سجده کردند
 اقتضای کرد و در آخر این عمل است که ائمه انبیا بشر مثلاً هم انسی که تنسبون بحلالت و ظاهر از لایم مصنف
 چنان فهم شود که سجده سهو در یثوبورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و روایات
 بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و من هب اینده حنفیه در یثوبورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعد
 اخیره سهو کرد و نه نشست و برای رکعت خامسه برخاست و رجوع کند بقعد مادام که سجده نکرد است رکعت
 خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه برارض نزد ابی یوسف و برفع آن ازارض نزد
 مختار و هو المختار کافال الشمنی باطل شد فرض و بی و لغو گرداند خامسه را و اگر قعد اخیره کرد و سلام نداد
 برخاست اینچنان نیز رجوع کند بقعد مادام که سجده نکرد است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
 را تمام شد فرض و بی و غم کند با وی ساد سهو از رکعتی است که سجده نکرد برای شهر که از سلام کرده و لیکن
 از حدیث مذکور معلوم میگردد که اگر در رکعت ساد سهو نکرد و بسجده سهو اکتفا نمود و
 این است که مصنف آنکه گفت و بران اقتضای کرد که مانعی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطایی
 که تاملنا که این عمل یثوبورت سید بجماعه از اهل کوفه که فرته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته
 نیاز و بی فاش است و لازم است بروی استغناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل است و لازم
 است بروی که ضم کند با وی ساد سهو رابعه از ان تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن
 تعرض است بر علماء ما با نوعی از اعتدال تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نماید که حرام است حاصل آنکه
 از حدیث مذکور معلوم میگردد که در رکعات از ظهر پنج رکعت مطلقاً سجده سهو است و نماز صحیح است
 چنانکه من هب شافعی است و درین تفصیل که در من هب حنفیه است لالتی ندارد و جوابش آنست که لفظ
 حدیث صادق می آید بآنکه قعد اخیره و یا فعل و یا حمل بر ثانی از هم و اگر با است و اگر که آنحضرت
 آنکه نمیگردد قعد اخیره را در نماز هرگز پس سوا نماز بر تفل بر ترک وی بعید باشد پس این عمل یثوبورت
 در صورت فعل قعد اخیره و سهو در سلام و اما ضم ساد سهو پس بحال یثی است که نهی کرده است در وی
 از نماز یعنی یک رکعت کل ازین فقط کافال الشیخ ابن الیهام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیره از نماز عصر
 چنانکه گفت و یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت کل دارد و بنا نه مراجعت فرمود صحابه و عقب شد پس و
 اعلام کرد ند بسجده بازگشت و یک رکعت بکند و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوبار سلام
 داد جلالت این عمل یثوبورت طایفه بن عبد الله یکی است سوا آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر
 امر آنرا با قامت نکرده و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این عمل یثوبورت در صحیح مسلم از عمران بن حصین
 آورد که رسول خدا ﷺ کل از نماز عصر را و سلام داد بر سه رکعت پسترد و آنرا منزل خود را و ایستاد پس روی

و اما بعد از اسلام باید کرد تا اگر سهواً و از جهل واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الله فی و نیز گفته
که قول سعد بن ابی وقاص و عیال الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله
علیهم اجمعین همین است و امام مالک هر سه ویرا که نقصان است بجهت پیش از اسلام میگویند و سهو ویرا که زیادت
است در نماز بعد از اسلام و میگویند که اگر هر دو سهو مجتمع شود یکی از این دو یکی ناقص میگوید و هر دو را
پیش از اسلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همین را نقل و ابن عبد البر گفته
که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العبد گفته شک نیست که جمع اولی
است از ترجیح و ادعای نسخ پوشیده نمائند که جمع بین الخبرین درین مذهب بیهین اعتبار است که هیچ
در هر دو صورت است یعنی بعد از اسلام و پیش از اسلام اما محاکمات احادیث در هیچ یک از این چنانکه
حدیث ذی الیدین که سهو در روی به نقصان است و با وجود آن بجهت بعد از اسلام است و نیز این قول در
فعلین بر نقل یزی صحیح است که حدیثی است که از ثوبان روایت کرده شک است به ثبوت ثباید و چون این مطلبی
وارد است بجهت و از جهت دیگر نقصان ساقط کرد و این توزیع که مالک کرده و لازم کرد و حمل اختلاف
فعلین بر جزا از امرین و لیکن اولی وقوع است بعد از سجد چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در
وجوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عمل است
ویرا که در نقص خبر است پس باید که داخل اصل ضلوه باشد و در زیادت بجهت ترجیح شیطان پس خارج
آن بود و تعجب کرده شک است این وجه باید که بودن سهو در زیادت بجهت ترجیح شیطان فقط ممنوع است
اینچنانچه معنی خبر در از جهت دفع عطل و زیادت در نماز و معنی نقص است اگر چه بصورت زیاده نمایند و سجد
در صورت نقص نیز مقتضی شیطان است و نیز بودن ترجیح خارج نماز چه لازم است چنانچه در نماز
به اشد ترجیح فعلی را الید بر سجد نیست و آن خود از جنس ضلوه است خطایی گفته که در حق میان زیادت و
نقصان بر پیروجه که کرده اند بنروجه صحیح نیست و ثوری گویند که ثوری مذهب قول مالک است بعد از آن
قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی است لکن در این مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و
وی کار میفرماید هر چند است از این وجه و رود یافته چنانکه گفت و امام احمد میگوید در محلی که پیغمبر
سجده سهو یعنی سجده و پیش از اسلام کرده پیش از اسلام باید کرد و در محلی که بعد از اسلام کرده بعد از اسلام
کنند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که خطایی وارد شده و عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و وقوع نیافته پیش از اسلام کنند
ویرا که این بنظر طرف موافق تر است چه سجد برای جبر نقصان نماز است و از جهت نماز است پس اگر داخل نماز
و پیش از یزید و ابن آمدن باشد بهتر است از امام احمد منقول است که گفته اگر چیزی از بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی
نمیباشد میگویم من که سجد را مطلقا پیش از اسلام باید کرد و اما پیرو شیعه که میگویند که حدیثی است قولی که کثرت

هر چه مذاهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این احکام و مسائل که در مورد و
 السلام یا بعد السلام در فضیلت و اولویت است و الا در اصل جواز پیش می آید کس سخن نیست عرواه قبل گفت یا بعد
 از جهت تعارض ادله فعلا و قولاً پس هر دو وجه جائز باشد صریح به فی کتب الاثمه الاربعه و داوود ظاهر می آید یکی از
 اصحاب ظاهر است یعنی آنرا که عمل بظواهر نص و کتب و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را مندر
 باشند چنانکه در مقابل مذکرات این اشارت گردیدیم بظاهریست مورد فتنه میگردانند سجد سه و نیکند کسی الا درین پنج
 محل که پیش می آید سجد کرده و در غیر این محل اگر سه و نیکند سجد سه و نیکند اما مجتهدین که اصحاب رای
 و قیاس اند ماعدا این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آن را که سجد است آنرا انجام ندهند اگر گوئی که
 شیخ مؤلف درین کتاب در صحت بیان عمل حضرت مصطفی است از غیر نظر باختلاف علما چنانچه
 در بیاضه گفت پس چه عرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعض
 مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان واحد است اما شرایط احادیث مختلفه دارد نیز می نماید
 لایحه در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجا نمی رفته چنانکه سابقاً در بعضی از مواضع بیان
 مذاهب اربعه گردیده اند که احتمال دارد که بعضی باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استسکان و توطئه
 بیان مذاهب با عمل که موافق ظاهر حدیث و مقصود بالیهان است چنانکه در مالحین فی مذاهب امام
 احمد بلکه قول داوود است فتدبر و از آنچه گفت معلوم شد که سه و نسیان از آن حضرت رضی الله عنه وقوع داشت
 اما شک در غار آن حضرت رضی الله عنه را هرگز نموده و باین طریق که در رد افتاد و در نیاید که چند رکعت از نماز گزارده ام
 و بهیچ جانب جزم نتوان نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگر چه خلاف واقع است اما
 او را بران مقرر نمیدانند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میدادند و در صورت شک متردد و
 متحیر است و با کجمله بجهت غلبه استغراق و توجه بجا نمی نسیان از حضرت رضی الله عنه و عین خروج آمده اما شک
 بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سیاق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده
 است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را غیظی پس نسیان و غلیظ می کند
 بروی و در التماس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نسیان باشد که چند گذارده است و اگر چه آن حضرت رضی الله عنه را شک
 در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مراعات را میفرمود که اگر کسی شک کند بنبی در شک افتاد و در
 نیاید که سه رکعت گذارده یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرود
 و قرار دهد درین صورت مثلاً بران که سه گذارده است چه گذاردن سه یا چهار است اگر چه چهار گذارده باشد
 و پیش از سلام سجد سه و نیکند در حدیث بخاری و مسلم بسجده سجد تین ملحق واقع شده بی تحقیق بقبول
 السلام او بعد و در روایت موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا
 و ابوداؤد و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری

از این جهت که این زیادت مجموع این طرق نازل از درجه حسن که احتیاج بدان معنایند کرد
 نبود و امام ابوحنیفه علیه السلام میگوید اگر بعد از تحریر ظن غالب دارد بیک جانی بدان بر آن کند
 خواه لال بود یا اکثر زیرا که بنابر ظن غالب اصلی مقرر است در شرح چنانکه در قیله و جز آن و نیز در
 حسن از این مسعود آمده که پیغمبر فرمود إذا شك أحدكم فليتحجج الصواب بولیم علیه السلام آورده
 الشیخی و در جامع الاصول هم از این مسعود بروایت نسائی می آید من اوهم فی صحت من غیر الصواب ثم
 یسجد سبعین سجدة و تری و تری و تری که گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گردید اعاده کند
 نماز را و منتهی و منتهی امام ابوحنیفه علیه السلام آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده
 کند و الا تحریر نماید و اگر بعد از تحریر غلبه بیک جانب دست نداند بنابر اقل نماید و سجده سهو کند و امام حسن در
 موطا میگوید که آثار در باب تحریر غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکند بکرات از
 میوه و شک دشوار است و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتقاد آن حرجی نیامد است و حاصل آن است
 که سه حدیث درین باب تحریر یافته یکی قول آن حضرت إذا شك أحدكم فليتحجج الصواب که فرمود چون شک کند یکی از شما
 در نماز هر دو سجده کند و گفته اند که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح آمده که
 چون شک کند یکی از شما باید که تحریر کند صواب را و تمام کند بروی و تری و این ماحه از این
 عرف آمده که گفت شنیدم پیغمبر را ﷺ که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز بخود و در نماز باید
 که بیک رکعت کند از ده یاد و بندها بیکری و اگر در نماز کند که در و کلا از ده یا نه بندها بیکری و اگر در نماز
 که سه کلا از ده یا چهار بندها بیکری و در سجده کند پیش از سلام و تری که گفته شد حدیث حسن صحیح
 و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها بجمعی اول بر صورت عروض شک در
 اول با حروف الفی و فو و تحریر بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحریر بران و این کال جامعیت
 است که بنای مذکور امام ابوحنیفه بران است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند
 مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهاد گفته نشود
 که صورت غلبه ظن داخل شک و تردد الخواهل بود چه شک مساوی طرفین را گویند و ظن جانب
 غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که
 میگوئیم که این اصطلاح حادث است و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن بر وجهی را شامل و بیکریه ان الظن
 لا یغنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت **فصل در کشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت ﷺ**
 در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرو نکریدی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند که باز اینجا است
 که فقها تغمیض عین را مکروه دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال
 با احادیث میکند و میگوید و در حدیث آنست که بخاری در صحیح آورده چنان است که گفت عایشه را

پرده بود و فکین و مناش که جانب خانه را با آن پوشید و فرمود الحضور بفرستادن حله آن بود که
 در آن کن که منجه تصاویر این پرده یعنی نقش روی کلانی شرح المشکوة للشیخ ابن العجمی المصنف المکی
 مرا بخارین میشود و لفظ حدیث این است که بود مرعا بشه راقرا که پوشیده بود جانب بیت هر دو را
 بدین این اقرارام با کسر قاف پزده و فیک را کویند و بعض گفته اند صفتی از صوفی را کهین بود بعض گفته
 پرده و فیک در صوفی پزده و فیک و گفته اند که فرمود بعضی جانب بیت بدین آنست که مناجی در جانب
 بیت داشت که بدین پوشید بود و الا از ستر حدیثی واقع شده است که اقال الا بهی می شرح المشکوة
 و فیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حبله عرض جریا کرد و بود مزین و معش و الله اعلم و فیک
 در حدیثی که از امامان است و نیست که آنحضرت علیه السلام جامه با علم پوشید و آن جامه بود از
 خز یا صوف سیاه علم در آن را خمیصه گویند کسی برای آنحضرت علیه السلام که به آورده بود و برای
 نماز طری پوشید و در نماز با علمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این
 جامه را برای من بپوشان مشهور است که نیت او ابو حمید و نامش عامر بن حلیمه در حدیثی و ابی هریر
 شرح مشکوة میگوید که فیک این جامه که فرمود پس فرمود که این جامه را بر روی بپوش
 و از برای آنکه آنست نماز طری و آن جامه از آنرا که فرمود کلیم النجاشی بوی بکسوزمزه و فتح آن رسکن
 نون و کسره و یعی بفتح ثانی و آیات کنند منسوب است بانجمن که نام موضوعی است و بعض گویند منج
 موضوعی است بشامونست بوی و النجاشی نیز گویند به فیک بل میم بهسه و ابو جهم این کلیم را برای
 خود گذاشته و آن خمیصه را برای آنحضرت علیه السلام که فرمود پس فرمود این کلیم را از روی برای من بپوش
 که علمهای این جامه در نماز مشغول عاظر کرد انیک و از علو مقام شروع و حضور و فرود آورد و در
 حقیقت این برای تعلیم است بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نماز با علم این جامه در
 نماز کرد پس ترخیم که مباد امرادر فقه اند از دو جمله مقصود مصنف از ابراد این دو حدیث
 آنست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده و شمی و پوشید اما پوشید نمائند که
 استمرار و ام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که دایم در نماز چشم بسته نموزی
 تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که دایم چشم کشاده بودی و اصلانه بستن را به علم باز با حدیث
 دیگر استدلال میکنند و میگویند و حدیث مشاهد جنت و ناز و در نماز کرد بدست ناکشاده از میوه
 بهشت تناول کنند و یا متراشند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که
 روزی آنحضرت علیه السلام در نماز مت خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز
 چه بود فرمود دیدم جنت و ناز را و خواستم که خورده از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمود ندیدم
 منظری زشت تر از منظر نار و فیه میظری بهتر از منظر جنت و حدیث در اسلام باشارت دست چنانکه گذشت

[illegible]

خانه نمودند چون آمدند بر شمعند که فاطمه بنت من برای خانه آمد و دید که خانه را بر آتش نهاده
 بودند پس رفت آنحضرت ^{علیه السلام} به خانه فاطمه و به نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خدا را بخوانم خود را بخوانم
 ما نیست چون از جانی بیاید خبر کن تا بدم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محبت و شفقت و نیامه است
 طریق میگردان و فاطمه را گفت کن خدا را بخوانم خدا را بخوانم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محبت و شفقت و نیامه است
 بهتر است از خدا و آنرا بخوانم تا بدم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محبت و شفقت و نیامه است
 تعالی را حمد النور در خواب رفتن ثلاثا و ثلثین می و سه بار و الحمد لله و در آن روایت دیگر الحمد لله ثلاثا
 و ثلثین و حمد کوی اوزامی و سه بار و ثلثین و در آن روایت دیگر الحمد لله ثلاثا و ثلثین و حمد کوی اوزامی و سه بار و ثلثین
 مذکور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آنست که تکبیر اربع و ثلثین فرمود
 و در بعض روایات آمده که یکی از آنها لای الثعین اربع و ثلثین فرمود و عدد مائة بدان تمام شود اما آنکه
 مصنف این مرصعه را ثلاثا و ثلثین فرمود مکرر فرمودی ثابت شده باشد و الله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین
 از علی و فاطمه آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است و آمده است که بغل از آن
 علی و فاطمه نه این و در هر کس از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از نگاه که این را از آنحضرت
^{علیه السلام} شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیله صمدین تا در آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و یک
 این تعلیم کرد که را ذاتکیت الصبیح و چون بگداری نماز صبح را آن تقوی بگویی این کلیه را که لا اله الا الله
 و لا شریک له الحمد لله و سر علی کل شیء قل در عشر مراتب ده بار و بعد صلوة المغرب و یکوی پس
 از نماز مغرب عشر مراتب و آنحضرت ^{علیه السلام} در عقب نماز با آمداد می گفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة
 امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة و اصلح لی دنیا الذی جعلت فیها معاشی و اصلح لی
 آخرتی الذی فیها معادی و اصلح لی الآخرة الذی فیها عاقبتی و اصلح لی الموت الذی جعلت فیها عاقبتی و اصلح لی
 برضاک من سخطک و اعمد بعقودک من نقمتک و اعمد بک منک لا مانع لنا منک و لا معطي لنا منک و لا یرفع
 ذالک منک الحمد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب بن عجره آورده که گفت هر کس بخواند این
 ده گدازد بار را برای موی دهه مایه بابیم در تربیت کد او و به غیر خدا چون بر میگشت از نماز خود
 میخواند این دعا را و کعب از صمیمیت نه روایت کرد که می بینم ^{علیه السلام} میخواند این کلمات نزد سرگشتن از نماز
 خود یا یارب انصاری و گفت هرگاه نماز میگذارد از پی پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} و هیچ وقت نمرد که بعد از
 سلام گفت اللهم انصرنی و ذنبی کلها اللهم انصرنی و احبی برار زنی و امدی لصالح الاعمال
 و لا تشلق فی الله لا یلدی لیسألها الا انت و اصرف عی سیتها فانه لا یصرف سیتها الا انت و فرمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 اذا صليت الصبح و چون بگداری نماز صبح را فقل پس بگو قبل از آن که بگویی اللهم انصرنی و احبی برار زنی و امدی لصالح الاعمال
 پس من النار صبح مراتب هفت بار فانه ان ست پس بدستی که اگر بگیری فی یومک در آن روز کتب

معین که محاکم رجال است و این قوم است در تنبیل روایت نیز نقل کرده و این در معجل بهر حال
و بحکم این معین کافی است که بعد از طریقی و در معجم طبرانی آمده است که قرآن آیه
فی دبر النجم المکتوبه کان فی ذمه الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز
فرض باشد در آن روز عجل و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند
از النجمه امیر المؤمنین علی است که و کرم الله وجهه و در مشکات حدیث امیر المؤمنین را این چنین آورده که
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که گفت بر چو بهای این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از نماز
منع نکند و راز در آمدن نهشت مکر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن کرد اند او را
خدا ایستاد بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که کرد او بند رواه البیهقی فی شعب
الایمان و قال اسناد ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله
بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه است و چون این حدیث به پنجین طرق مختلفه
و مخارج متعدد مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه
این حدیث را اصلی صحیح است و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضایل آیه الکرسی احادیث
فی الاطلاق بی تعلیل به خرداندن آن عقیب سلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصت ضعیفی نزد محدثین نیست
میوپی در جمع التبراع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو
الحی القیوم است و فرمود هیچ مرد یراندانم که زائیده شده در اسلام و بر تبه عقل رسید که
در خواب رود و این آیت را بخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبرش داد و از کنجی که زیر عرش
عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشد و من شب نگویم مگر آنکه آن راه بار بخوانم درد و رکت
سنت که بعد از عشا بگزارم و در رختخوانم و چون بخوابم روم نیز بخوانم و از آنکه که از حضرت زین العابدین
علیه السلام شنیدم ام هرگز آن را ترک نکرده ام و فرمود شنیدم ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله که گفت سید پیغمبران
آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است صلی الله علیه و آله و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه
بلال و سید درختان مدینه و سید اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید پلام قرآن و سید قرآن بقره و
سید بقره آیه الکرسی در وی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت
و این حدیث بی نوم و ضعی نیست و الله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا را رسول خدا را و انا تراست
بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله به بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم است آنحضرت صلی الله علیه و آله دستش بر سینه وی زد و گفت کورا را باد ترا این علم ای بابا مندر
و حدیث بخاری از ابی هریره رضی الله عنه در فضیلت آیه الکرسی که در وی طلق و دو کذوب مذکور شد معروف است

و در این باب حاشیه که بیان این اشعار الهی تعالی و گفته بن عام و روایت کرد و گفت که امری را رسول الله امر کرد
تا این که هر حدیثی که از آن آید تا عوذات بخواند معوذات فی دهر کل صلوٰۃ یعنی از هر نماز فرض رواه احمد
و ابوداؤد و النسائی و الترمذی معوذات بکسر و او مشدده از تعویذ کرمائی گفته که مراد بآن معوذتین است
یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایضاً صیغه جمع بمنزله اقل الجميع از آنکه الله یا مراد معوذتین
با سوره اخلاص است تعلیم یا مراد آیات که در مضمون معنی استعاذه است و توضیح و تکرار شامل معوذتین
و امثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الایة و قوله عز وجل انی توکلت علی الله
ربی و ربکم و قول وی سبحانه * و ان یکاد الدل بن کفروا * الایات یا مراد کلمات معوذۀ است و بعضی گفته اند
یا معوذتین و سوره اخلاص و الکافرون مراد است زیرا که درینها براءت است از شرک که در معنی استعاذه است و در
روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت است و در درجه اعلا است از صحت
و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که در هر نماز که بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و ذکرک
و حسن عبادتک و فرمود و الله من در وقت میعاد مرا ترا می معاذ پس اگر ممکن بخواند این دعا را عقب
هر نماز روایت کرده اند و این حدیث را ابوداؤد و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلمین
است بنو الله ای لا حبلک و طارق کثیره صحیح است و در معجم طبرانی است از حدیث جا بر که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود ثلاث سه خصیلت است من جاء بهن کسبی که بیمار دانهار او عمل کند بدان معنی ایمان با ایمان
چه عمل خیر یا ایمانی فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد با ایمان یقین و حسیه بود و عمل من
ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از
حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای معنی داد از آنکه یعنی
هر چه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق است بمعنی اگر چند من حیث اللفظ بمعنی دارد و خصیلت
اول این است که من عذاب قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادی ملائسه است
و مراد قاتل و این اوست که حق تضایض بروی دارد و خصیلت دوم آنکه ادی دین یا خفیا داد آنگاه دین مخفی
را که کسی نداند مکر او و این یعنی گواه بران ندارد یا دین نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مروت
و داده باشد بی علم و بی وایوم آنکه قرآنی در کل صلوٰۃ مکتوبه بخواند درین هر نماز فرض عشر
مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر غرہ بطریق التماس و احد یعنی یا یکی ازین سه خصیلت بسیار
یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله التماس صدیق را داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال و احد یعنی
پس فرمود یا یکی ازین سه خصیلت بسیار و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح گفت اللهم انی اصبحت
لا استطیع دفع ما کره و لا املك نفع ما ارجو و اصبحت الامر و بعض روایات امری بید غیر ی را صحبت مرده
بعملي فلا فقیز افقر مني اللهم لا تشمت بی عدوی و لا تسخر بی یقی علی و صلیق هو دشمن و دوست را شامل

است از جن و انس دینی و دنیوی اما دنیای که می داند که در این دنیا نیست و از آن پس در دنیا و آخرت
حاضر و لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر از مصیبت دنیا
در مصیبت دنیا و در دنیا و آخرت نظر بر الطاف حقیه الهی تعالی دارد و اب صبر و ملاحظه آن الطاف بعد از آن که
کنند و باید سعی نمود و لا تجعل الدنيا أكبر همی و در تعقیب با کبر اشارت است بآنکه آدمی ناچار
فیل حیات است بی هم دنیای خود را نداند بود و همچنین در قولش و لا مبلغ علمی و لا تسلط علی من لا یرحمنی
از جبابرة و ظلمة جن و انس و اشد آن نفس است که از تسلط آن عدل انکاف اورد اللهم بک أصبحت و بک أمسیت و بک
و بک نعیمی و بک نموت اللهم ما أصبح بی من نعمة أو بأحد من خلقك فمنك وحدك لا شریک لك فلك الحمد
و لك الشکر أصبحنا و أصبح النکاح رب العالمین اللهم الی اسألك خیرک الیوم فتحة و نصرة و ذیلة و بركة و
هداه و اعوذ بک من شر ما فیہ و در بعض روایات من شره و شر ما فیہ و شر ما بعد الیه عافی فی الدنیا و الاخره
عافی فی سمعی اللهم عافی فی بصری اللهم رحمتک ارحم ذلک الی الی دهمی طرقة تعین و در بعض روایات
و لا اقل من ذلک لیز آمن و اصلح فی شأنه کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و العجز و العوز بک
من العجز و الکسل و العوز بک من الخسل و العجز و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الریح اللهم انی اعوذ بک
من سرک و نسی بفضلك ممن سر الدنیا و الاخره تعین معنی بعد صلوة دانسته شد که در دست و پیر
باید دانست که ادعیه بعد صلوة بعبادت هر چه از آنها خواند شود کلا از بعضا باعث احراز فضیلت و اتعاف
منت کرد و به مثل این معنی تصریح کرده امام محیی الدین نووی در کتب معتبره در صلوة چنانکه
کذا شد و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله لیر معجز من تسبیح بود و آنکه بر جمیع دعوات در جمیع
اوقات مواظبت نموده و نیز گفته اند که از تکبیر و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله در خواندن اذکار عمل آنحضرت
بدان لازم نیاید و الا فرقی نمائند میان منت و مندوب * فصل * در سنن و روایات از نیاز و احتیاج
روایت نمازها منت غیر فرائض که در روز و شب بطریق واجب و تطبیق میکند از نمازها و این را
جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت غمی در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز
بر آن مواظبت میشود صریح منافاتی بآن دارد مگر آنها را احتیاج از سبب ما و الله علیه و موکلات دارند هر چند
در مرتبه کمتر از دیگران باشند و موکلات همه در یکسریه هستند چنانکه معلوم شود با عواظت را حمل
بر اعم از معنی تاکیل کنند و لیکن در معنی را تبه معنی دوام معسر است و بخود است از رتوب که بمعنی
دوام و نموت است کما فی بعض شروح الشکوة و گفته اند هر جا که مواظبت بطلب مذکور کرد و مراد مع
الترک احياناً بود چنانکه معنی سنت است و آنجا که مقید بعلم ترک کرد و امارت اجیب است کما فی بعض
شروح الهدایة و اگر مقید بترک مذکور کرد و خود ظاهر است فافهم اما در حضرت و رکعت شریف و در
مشرقی و مروی است که هیچ راتبه گذارد باطل بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید و در رکعت

مروا ایت آنحضرت علیه السلام بر آن لازم نیاید تا نسبت آن ثابت شود باینکه آن علیه السلام را مستحب و واجب است
در اوقات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار رکعت
چهار رکعت شریف میگردد و عایشه نه آن را دیده این عمر و روی دو رکعت میگردد در مسجد آن
میگردد از تحبیه علیه السلام دید و این عمر آنرا استظهر بنداشت با آنکه اعتقاد این عمر آن بود که سه رکعت ظهر
همان دو رکعت است و چهار رکعت در روی دیگر است که در وقت زوال شمس میگردد از جهت فتح در مای
آسمان در وقت و اشارت باین مورد وجه در کلام مصنف بیاید و مستطعم علیه و آله آنحضرت علیه السلام دو رکعت بعد
از ظهر و قیامت شد بعد از عصر آن را قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آنحضرت علیه السلام را
دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگردد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از آن به پرسید فرمود
این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع و نزد قوت شده بود آن را قضا کردم و تمام حدیث در
باب اشارت نماز است کثرت و همیشه آنحضرت علیه السلام بعد از هر عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در
جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عایشه نه آورده که گفت در نماز بود که آنحضرت علیه السلام
آن را در هر روز و هر وقت و هر جایی دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگردد اگر
قائم لای شد پروردگار خود را عزوجل و احادیث درین باب بطریق متعدد آمده است صحیح در آنکه آن را نه
عصر بود و قاطع آن تاویل که بعضی میگویند که آن قضا میگردید ظهر بود که مشغول شدن بفرمان بجهت اشتغال
بود عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میگردد و علیه السلام دو رکعت پیش از عصر و روزی کسی مال
از آن شاعل آمد پس بگذاشت آن را بعد از عصر بعد از آن ملاوت نمود بر آن و عادت هر یک وی بر آن
بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر وی ملاوت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت
در خانه میگذاشتند در مسجد بمصلح تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخیف امت را و از جهت
میگردد مصلح را این معنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از عیاض آنحضرت علیه السلام بود و در حق
عمر و ی مکرر چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگردد در مول علیه السلام دو رکعت بعد از عصر
و نهی میگرد از آن و میداشت عموم وصال و نهی میگرد از آن و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور
است ولیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که هر یک شد این عصر از
رکعتین قبل المغرب پس گفت فلان م هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه و آله میگردد آن را و در عصمت کرد
آنحضرت علیه السلام دو رکعت بعد از عصر منافات ندارد باینکه آن از عیاض آنحضرت علیه السلام و نهی مردم از آن و در
به علیه السلام تا آنکه امام احمد را دیده اند که در وقت نماز میگردد گفتند چرا اینان میگردد از جهت
از پیش مردم و بنا بصله احادیث را و از نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر علیه السلام قوی است
و مختار جمهور علمای این امت است من حق آن می دانم که آن از عیاض آنحضرت علیه السلام بود و در حق غیر

روایت کرده است که در وقت نماز و آنکه علم و آنکه چون مختار نزد مصنف است که در پیش از ظهر و اتحاد است
 محبت در چهار رکعت نیز وارد شده است و گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخار و رانی
 در آنجا که از مایه نه روایت کرده اند اینست که کان لا بدع از بقا قبل الظهر و رکعتین قبل
 الفلک آن بود پیغمبر خدا ﷺ که تزلزل نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد و
 شیخ ابن الهمام از منین معین بن منصور از ابراهیم بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ که بی
 که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت کویا که نه رکعت کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا کویا
 که در شب گذارد و بیبیهی این را از قول عایشه نه و نسائی و دارقطنی از قول کعب زوایت کرده اند
 و مؤثر در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقدار ثواب جز بمعا از حضرت رسول ﷺ نمیتوان دانست
 و قول صحابی در آنچه بقیاس نمیتوان یافت محمول است بر صاع چنانچه در مقدمه کلمات و لیکن علما
 که قائل اند به دو رکعت این حدیث را بر این معنی است که در چهار رکعت پیش از ظهر و تاویل کرده
 اند یکی آنکه چون سنت ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عایشه نه از حال درون خانه
 است که قبل از آنکه در مسجد بودی دو رکعت گذاردی و این عمر از یثقال عبودیت و چون زوایتی
 صریح با اختلاف حالتین وارد نشده است لا حرم حمل بروی تاویل و صرف از ظاهر بود اگرچه از قول
 عایشه نه که گفت کان یصلی بیته قبل الظهر اربعاً استیعانی یا یستغنی میثاق یافت و دوم تاویل آنکه
 چهار رکعت بخاری بنوعی محمول بر صاع است را ثمة ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود
 که مذهب یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعة تفتح فیها ساعتی است که کشاده میشود در وی
 ابواب السماء درهای آسمان و احب و دوست میدارم آن یصعل فی که سعود کند بجانب حق و برود
 گهر آبی من نهیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز اینوقت
 حضور نیاز است فعل نماز در آن افضل و احب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار
 رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ این حدیث است که گفت چهار رکعت
 میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این است که هر دو را ثمة ظهر باشد و چهار رکعت
 فی الزوال نیز میگذارد باشد یا صیون و ثمة ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعضی علما گفته اند که
 مراد از حدیث تفتح یا بنوعی محمول نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بصحیث ندارد با وجود
 ثبوت مواظمت و حدیث عایشه نه که مسلم را بی داف و از عبد الله بن شقیق روایت کرده است
 در آنکه آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت را ثمة ظهر بود که امر و الله اعلم و عبد الله بن مسعود
 نه بعد از زوال شمس رکعت میگذارد احتمال دارد که این شمس رکعت مستقل بوده باشد و برین
 سنت ظهر است ظاهر آن بود و میگوید این مسعود این رکعت بعد از این برابری

میکنند مثلین هشت رکعت را این تمام اللیل از لیل قبل آنکه در رکعت اول نماز است
و نماز هر یک از این باب منقطع بوده بود یا از ده یا هجده یا بیست و یک رکعت
از آن و اگر نماز این قول این معهود می بود و است نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز است
معهود همین است که هشت رکعت هر یک از این هشت رکعت در آن وقت است و فلان ظاهر و بعضی از
مشایخ در توجیه لیل هشت رکعت بعد از زوال با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست
که این دو وقت یکی وقت زوال و وقت اینجاست و آن نزول رحمت است چه در رهای رحمت چنانچه در حین نماز
معلوم شد بعد از زوال می شود و آن بعد از انقضاء نماز است و نزول رحمت الهی در شب بعد از
انقضاء شب است و وقت لیل که در احادیث فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث
اواخر است از شب تا وقت صبح ظاهر البتة این آن از بعد از انقضاء است و کمال آن در ثلث اواخر که وسط است
میان میان او و منتهی و چون در وقت محل قرب و رحمت است مناسبت ظاهر حاصل بود میان هر دو وقت و
نماز هر یکی از این دو وقت علی دل دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت اول و ظاهر
بود نماز وقت زوال را بعد از آن ساخت و تشبیه بوی کرده که عکس فایده در آن و از قریب می بود
مشکوة از قریب و بیسوی آورده که امیر المؤمنین عمر خ کثرت شنیدم رسول خدا را که هفت رکعت چهار
رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود همانند آن در نماز و هیچ شکی نیست مگر آنکه چون
سیکند پروردگار تعالی را در آن ساعت بیشتر خواند این آیه را بتقدیر ظلاله عن شجرة من الجنة
لله الاية و در مسند امام احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه و ترمذی و ابن عساکر
بن ابی شیبان شنیدم از عواصر و دام حبیبیة روجه رسول الله که گفت شنیدم رسول خدا را که
که میگفت من حالتی کسی که محالظت کند و نماز او متناهی از پنج رکعت قبل از ظهر بر چهار رکعت و بعد از ظهر
و از پنج رکعت و بعد از ظهر چهار رکعت بعد از ظهر هر چه الله علی النار حرام کرد آنکه این معانی او را این است
و رکعت ترمذی فلان احدیست حسن و صبیح هر اب من هذا الوجه و این چهار رکعت که بعد از ظهر میخوانند و بعد از
سلام و اگر از معلوم نشد که این چهار رکعت بر او دو رکعت است یا آنکه است و احتیاط در آوردن آن و اگر در
اول است و شیخ ابن الهیثم میگوید که اختلاف میکنند اهل این عهد و رکعت اینها غیر از آنکه اینها است و بر
نعمت بر آنرا میتوان کرد به سلیقه و احکام یا نه جماعت که نماز که نمیتوان کرد و در نماز و این واقع شد که اگر در کوفه
چهار رکعت بعد از ظهر یک سلام باید و سلام حاصل شود و عمل می گوید و خواهی گویا کرده شود از وی و این
و اگر که بعد از نماز است همین ایضا چهار رکعت بعد از ظهر است و این حاشی است و این از آنکه از آنها
در این و این و این علی و کثرت آن الهی و بعضی قبل از ظهر و این رکعت و غسل بعد از این فرق می کرد
مردان آن چهار رکعت و این سلام که من بل از آنکه در نماز بر سر هر مکان مقرب و من قیام و کسانیکه

و در هر رکعت طهر قبل و بعد و غسل اول و دوم بر پا کنند و در هر رکعت قبل از نماز است و
 در هر رکعت بعد از نماز و رکعت بر پا کنند این عباس آمده بود رکعت بیست و نهم در هر رکعت
 طهر است و احتمال دارد و الله اعلم بکمال شش بار رکعتین باشد و شش رکعت بعد از
 عصر یک رکعت است که کور از بخاری آورده و در هر رکعت چهار رکعت را بعد از عشاء صبیح شمرده و اگر چه روی در بیان
 صبیح صبح کرده و پیش از عصر چهار رکعت باشد و از این زمان تا شام شمرده و با وجود آنکه این مستحبات اند ولیکن
 در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر اوست بودن آنها است سنت است ثبوت مواظبت بر آنها
 چنانکه آمده بود از شریع بن فانی آورده که گفت پرسیدم عایشه را که از نماز رسول خدا ﷺ گفت نکالارد
 آنحضرت ﷺ نماز عشاء هرگز در آمد در خانه مگر آنکه کند در روی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت
 شمی بار آن بود و نطعی بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ
 میبار آمد و آنحضرت ﷺ جامه های خود را از زمین در نماز نکالید و این نص است در مواظبت الهی و
 چون از کواحد سن فارغ شد شریع در بیان بعضی احکام آن کرده و رکعت مجموع رواتب و صیغرات و خانه
 خورشید است از مسجد نبوی ﷺ و فرمود که محبوبتر بین نماز مرد بعد از صلوٰه مکتوبه نمازی است
 که در خانه خود بکند و گفته اند که نماز نفل در خانه که از آن افضل است اگر چند در حرم یا در رون
 خانه که عجب باشد علی الخصوص در رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نکالارد و قرأت درین
 دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ترمذی از عبد الله ابن مسعود
 آورد که گفت احصا نموانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول ﷺ که میخواند در رکعتین بعد المغرب
 و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر روایت نیز آمده
 و گفته که در هر رکعت از این مسعود غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عبد الملك بن معدان از عاصم
 و این بود از ابن عباس روایت کرده که گاهی تطویل میکرد روی ﷺ قرأت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه
 متفرق میشدند از اهل مسجد و چون در نماز حدیث نوع اشعاری بکند آنرا در این دو رکعت در مسجد بود شیخ
 ابن حجر عسقلانی در شرح مشکوٰه میگوید احتمال دارد که در بعضی اوقات در مسجد میکشید و بجهت عدلی
 که منع آورد رسول بیست میکرد و احتمال که در خانه بود و این عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانه
 آنحضرت ﷺ متصل مسجد بود و جز در بیرونی در میان نه رد یواردی بود و بجانب مسجد و اگر
 یکی را خانه نورد یک مسجد نمورد و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بعد از آن فرموده اند چنانکه
 درین روایتها از حدیث آورده که گفت میفرمود آنحضرت ﷺ تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب
 را زیرا که آنها نزد الله میباشند و سوره قمریه قوت شود یا این معنی ندارد رکعتی که در مسجد کرد
 یا نه محل نظر است قبل بر او الله اعلم و از جهت که آنحضرت ﷺ در کمال این دو رکعت در خانه

تأکید بسیار کرده و در هیچ وقت بی غلبه در مسجد نکند از آن جهت که علمای آن درین محل خلاصه است و کسی این دو رکعت را در مسجد بکند از مجوزی و مکلفی از جهت باطل یا باطله بعضی از علما میگویند که مجوز نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مستثنی و نام مرز بین کوفه و کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بغل المغرب فی المسجد کسی که بکند از دو رکعت بغل از مغرب را در مسجد بکند یا صیبا و بوئور و کما از اصحاب شافعی راجع است و میگویند که چنین بکند از بی در فقه مذکور است و او داشت میگوید هرگاه کذا را در این دو رکعت در مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد بکند آن در بیوت و فرمود اجعلوا فی بیوتکم و اصل در آن و وجوب است و تارک واجب چاقی و نزد بیشتر علما در این اصل صحیح است و لیکن کلمه آن در آن در مسجد تارک آنرا و فضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و امری که کرده برای آنهاست که در وجوب و مختار از اکثر علما همین قول است و در سنت مغرب و چیز سنت است یکی آنکه میان وی و غریبه منکر جز بکند کرد و آنکه بگوید چه در حدیث را این آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بطریق ارشاد از پیغمبر صلی الله علیه و آله من صلی که من بغل المغرب قال مکحول گفت مکحول که راوی حدیث است در بیان مرا که حدیث یعنی قبل از آن که علم رفعت صلواته علیهم صلی الله علیه و آله فرمود آمده شود نماز وی در مقام اولین که محل کتاب انصاف برار است و عبارت مصنف ندارد آنست که حفظ اول آن یک کلمه من راجع است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول و غیر آن آنست که این لفظ هم از اصل حدیث است و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله منیت دروم آید که در خانه بکند از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن جحوف روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیلۀ است از انصار درآمد و نماز شام بکند از چون فارغ شد دید که اهل آنخانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود فلان نماز صلوة البیوت نماز است که در خانه باید بکند از دو نماز آنست که اشارت به آن مخصوص سنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد که بطلان نماز نفل که در ضمن این معین مفهوم و مستحضر است بود و از آن جهت مصنف ناانید مطلوب بعمل بی دیگر کرد و گفته که در لفظ ابن ماجه که وی نیز از این حدیث را روایت کرده است همچنین واقع شده است که اگر کسی امانین بی بر یکم بکند از این دو رکعت را در رختنهای خود و این صریح است که مراد رکعتین مغرب است نه مطلق نفل و نیز بصیغه امر واقع شده و در روایت ثرمذی و نسائی آمده که علیکم بهل و الصلوة فی البیوت ولیکن ثرمذی گفته که این حدیث هر یک است نه بی شناسیم او را مگر به همین وجه و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن صبره که پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که در رکعتین بغل المغرب را در بیت خود و گفت که به تحقیق روایت کرده شده است از حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله کذا از مغرب را و کرد بغل از وی در مسجد نماز را الوقت عاشقان با بطل حدیث معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله

رکعتین بعد از نماز در مسجد نبی کریم (ص) آمده است حاصل آنکه بنیاد حضرت رسالت (ص) آن بود که مجموع
 سنن و تراویح را مخصوصاً جهت مغرب از آن در خانه کلا از دی مکر برای سببی و عذر و آنکه موجب توقف در
 مسجد و مانع در آمدن در خانه بود و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه و انبیا و ان از میگذرد
 و نیز مودا ایها الناس صلواتی بیواتکم بکل از بد نماز نافله در خانه یا خود فان افضل صلوة الموعودین
 بعد از صبح که فیاضترین نماز مردمان و استیفا بیته در خانه خود الا المكتوبة مکر نماز فرض که آن در مسجد
 میباشد بکل از آنجا که در صحیح بخاری آمده که صلواتی بیواتکم و لا تتخذوها قبورا و لا تشبهوا
 که امر در عموم تراویح برای استیفا بیست با اتفاق بد لالت هیاق حدیث و امر در خصوص جهت مغرب نیز
 صحیحین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه
 بودن کافی است دیگر بد آنکه اقوی سنن و رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت
 بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر
 مثل سنتی بعد از ظهر است در این بعد از آنکه فجر ذکره الشمی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت
 فجر بسیار است که رکعت الفجر خیر من الدنيا وما فیها و عایشه گفته است که نه خود
 و نه پدر خود و نه هیچ چیز از تراویح سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و محافظت و تاکید وی (ص)
 بر نماز سنت باطله ای بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بر آن مواظبت نمودی و مرفوعی نیست
 که در سفر هیچ سنت را ترک نکردی و آمده باشد بجز سنت فجر و نماز و قرآن عبارت دالت دارد بر آنکه نماز و ترسنت
 است چنانچه ملحدی بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابوحنیفه و ترواجب است و رکعتین
 فجر سنت و حق آنست که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر و روایات و لیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید
 که در و تراویح تاکید در سنت فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در و تراویحی که مشغراست
 به تکمیل و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی
 مرتضی (ع) واقع شد صلوة خمس بکتم کصلواتکم المكتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی حتم ماثل حتم صلوة
 مكتوبة است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب و تراویح که آن الله زادکم صلوة الحدیث
 از جماعه صحابه بطریق متصل آمده آنکه اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین گفته شیخ
 ابن الهمام و گفته اولی تنسک بعد یث ابی داؤد است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی
 سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آن را انتمی و در بعضی احادیث اطلاق
 سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقه مسلمو که در دین است و قوله
 مصنف مرفوعی نیست که در سفر هیچ سنت را ترک نکردی و آمده باشد بجز سنت فجر و عجب است ترمذی و ابی داؤد
 از جرأ بن عازب روایت کرده اند که گفت گفتم با رسول الله (ص) در و تراویح و فرمود یسلم او را که ترک

لا بد من اعتدال و ایضا هم بدانند که در صورتی که بنا کنند بر دو رکعت و این بجهت تدریس در دو رکعت و در اخلاص
که در این حدیث در حدیث سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث صحیحین آمده که آنحضرت
در سوره بقره میخواند و در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیة سوره اخلاص
و در سوره بقره در رکعت ثانیة و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر* قولوا
آمین یا ایها الذین آمنوا و ما انزل الینا الا یة* که در سوره بقره است و در ثانیة قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
سواء بیننا و بینکم الا یة که در سوره آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و
در ثانیة رجعنا الینا بقره انزلت و اینها از قول فاکتبه مع الشاهدین یا انار سلیمانک بالحق بشیرا و نذر
لا تسال عن اصحاب الجحیم میخواند اما غالب احوال قرائت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع
الکمال و توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و فصل را چنانکه در کتاب حاصل
سوره البقره فی فضائل سوره الاخلاص بیان میگرداند که این هر دو سوره در حدیث صحیحین ازین معانی
مذکور است و این بیان و حدیث این دو سوره در سنت مغرب که آخر عصر روز است چنانکه در
احادیث و این حدیث در مسلم توان کرد و الله اعلم* فصل* الاضطجاع بعد منة الفجر* عادت
در حدیث صحیحین آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر زمین نهاده و یک
سجده بجهت قبله بخاری و مسلم از عایشه عه آورده اند که گفت چون میگذاشتند آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
و گنجهین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن و الا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام
کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الا یمن و از یمن یث معلوم شود که تکلم بعد از
سنت فجر واقع شد است و ثمر منی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر علق کرده و از عایشه عه آورده که
گفت بود پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون میگذاشتند در رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد بمن و
الا بیرون می آمد بر روی نماز و گفته شد احدی است صحیح و گفته شد بیهوشی از آن سلام از آن کتاب نمی
خواند و غیر هم کلام بخاری در سوره فجر تا فراغ از صلوٰه مکر و داشته اند مکر آنچه از جنس ذکر الهی باشد
یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته همین است قول احدی و استحقاق التیمی و تکلم حضرت ^{صلی الله علیه و آله} هم ازین
قبیل بود چنانچه قول عایشه عه فانکانت له الی حاجه کلمتی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و
مالا بلد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مکر بجهت گراحت تکلم در بنوق احتیاطا
بر تکمیل اعاده کنند و در جامع ترمذی در یمن ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که
فرموده اذ اصلی احدکم الرکعتین قبل صلوٰه الصبح چون بگذاشت یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح
فلیضطجع پس گویند پسند علی جنبه الا یمن بر پهلوی راست و گفته شد احدی است صحیح غریب و چو را
کرد اضطجاع ظاهر آن چون قرینه بر خلاف آن نباشد و خوب و فریضیت است از اینها است که این حرم

ظاهری میگوید در حق این اضطجاع بر مصلحتی تا اگر این خفتن میان دست و درین کمال نماز فرض و بی
باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب یک مجمل تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت
باین قول قایل هستند شیخ معنی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیروی و الله اعلم لایزالیم در بیان
این مطالب چنانکه باشد و الا پوشیده نمائند که اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آن
کرد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و جماعتی از علماء بکراهت آن
قایل و آنرا بدعت می شمردند در جامع الاصول از نافع می آید که این عمر مردی را دید که گذارد رکعتین
خیر و اضطجاع کرد در مورد چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت: خواستم تا فصل کنم
میان سنت و فرض فرمود که ام فصل بالاتر از حلام باشد گفت: فانهما سنة فرمود بیل می بدو و در سنن
ابوداؤد آمد که چون ابوهریره سه حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث باین عمر رسید گفت که اگر
ابوهریره آثار و افراط میکند در نقل احادیث گفته اند یا انکار میکنند چیزی را از آنچه وی میگوید گفت
انکار ندارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت را ابوهریره روایت کرد گفت گناه من
چیزست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان در آموزش کردند و بالجمله حکم بدعت بود و این عمل بدعت است
بعید است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت را میگویند
و گفتند دعوی فرضیت نیز خالی از تعلی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیح
آمد که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز جماعت آمد که
اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع در خاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت است که
جاء در علماء طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و استصحاب قایل شد و امام مالک میگوید اگر از در
استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندید و موجب انشراح و
تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز بقصد
استراحت بودند نه بدو الله اعلم و در حقیقت بر بیداری است که عادت شرعیست و نوم بود سر آنست که
نوم خواب غلبه کند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چنانکه مضغه صنوبری است در جانب چپ معلق
است اگر بوجده نمیداد خفتند دل قرار گیرد و راست و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام
خواب کردن بیل آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند
و در قیام و بی آسایش و چون سکون و آرام که باعث وجود طوالت و مانع از تعطیل قوی است کمتر بود
خواب در آید و چون بیل آید و از بجهت که بجانب راست خفتن باعث قیام و دیر آمدن و بعد
درین خواب است اطباء خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب راست راحت و هضم طعام را که بجهت توجه
حرارت عزیزی دل اغیل باشد در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالبتر راحت کاملتر و هضم طعام

[illegible]

برای این ادراک هم کشادگی باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و اگر بیدار بود و در حالت واهی و غافل
در نیافتن گوئیم این فعل با ریتعالی است اگر در آنوقت و حی و کشف الیکرد چه توان کرد و اینها
حکمی بود که نظم و قضا و قیامت و ادراک شرف انعام است و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار نیست
خواب را در روی ناخوشی نه ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی و سبت دهد که در آن مستغرق گردد و از
ما سواي آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه در بعضی احوال در حالت واهی مثل
اینمعی روزی میکاد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریبان حالتی عظیم که کینه آن را جز خدا
کسی نداند یا آنکه باز خود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریح حکمی از احکام
و در یافتن غرض و متابعت کرد چنانچه از سیاق حدیث لایح گردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که
این خواب و فراموشی از انحضرت صلی الله علیه و آله ابتلائی الهی بود بر اهل دل و بر آنکه تفویض بتقلید را اگر چه تمسک
باسباب مرتبه تحقیق و تکمیل است اما درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی
از جزأت و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی صلی الله علیه و آله و الله اعلم فصل ۵ در قیام شب مراد باین نماز که بعد
است بدانکه عمل را با اختلاف است قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرض بوده یا سنت مراد
مطابق روایات و بعضی است و آن آیت لیل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شب قیام به شرا
خواب کن یعنی بر خیز برای نماز و نهج در لغت بمعنی نزل و مجود است و مجود بمعنی خواب نا فله
لک در حال که زاید است این نهج بر صلوات خمس بر اینها فضیلت است چرا که جهت اختصاص فرضیت
آن بتوجهی که قائل اند بمردن نهج سنت میگوید این آیت فصل ۵ در علم و جواب زیرا که نافله
بمعنی صلوة نفل است که زیادت است بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت
نهج میگویند قول وی فصل ۵ مراد است صریح بقیام لیل و نهج چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمعون
خواب نکنند فصل ۵ و شب جامه بپوشید فصل ۵ لیل بر خیز و شب و نماز کن و ادل مدلول امر و جواب
و فرضیت است مادام که قرینه بر خلاف آن پیدا نشود و ناخشی صریح بر این ایجاب نیامده پس وجوبی که
مستفاد است ازین امر بر حال خود باشد و قول مولف و ناخشی صریح نیامده و کونا اشارت است بر آنکه
بعضی گفته اند که قول حق صلی الله علیه و آله و تعالی علم ان لن نخسره لغاب علیکم الا یندنا سخ این وجوب است
چنانچه بعضی مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات
ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از آن منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود
مراد بقرآن قرائت نه از داشته اند پستمر این نیز منسوخ شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث
مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن دشام از عایشه غه پرسید از قیام لیل صلی الله علیه و آله عایشه غه گفت
اذا قرأت قرآن فاعوذ فیها یا ایها المزمعون فصل ۵ تعالی فرض کرد نیک بروی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود

حضرت علی (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) و کمال اولیاد ایشان و متغایان جماعه این صوره را نادیده نماندند و آسمان
 را از آنکه در مقام در آنجا این صوره را تخفیف پس کشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود در روضه پیش مصطفی
 که آنکه در آنجا صریح نیست در نسخ تجمیع از آن حضرت (ع) از جهت احتمال آنکه وی (ع)
 در این خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغير آن حضرت (ع) مآل آنکه کسی گوید امر برای وجوب است
 اگر قریبه بر خلاف آن نباشد و اینجمله نافلة قریبه است بر آن چه معنی نافلة تطوع بود جواب میگوید و اما
 لفظ نافلة اگر مراد بدان تطوع بودی مخصوص نشانی با آنکه نافلة لك یعنی حاجت بلد كرك كه مفید
 اعضاض حضرت رسالت (ع) است نبودی چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد
 بنافلة تطوع نیست بلکه مراد بنافلة زیادت است چنانکه معنی لغوی اوست و مطلق زیادت بی آنکه
 مقید بچیزی شود که افاده معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمی کند و فرضی مخصوص را که زیادت
 است بر فرائض دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لك آن با نافلة كرك كه تجمیع فرائض را اید
 است مگر بر فرائض مخصوص مقرر و منه و مخصوص است و چون در فرضیت نماز نفع مضایع است و بلازم
 بتبعین جهت درستی باقی آنکه ظاهر بر تقدیر وجوب علیه بود اینچنین تفسیر کرده اند این آیت را در
 لغوی و مصنف میگوید مراد زیادت که مدلول نافلة لك است زیادت درجات است از جهت
 مخصوص شد بوی (ع) چه قیام شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب
 و مقرر حیثیات است و اماره حق وی که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است
 مجامع که از کبار ائمه تفسیر است میگوید که غیر و غیرا نوافل نیست بلکه مکفرات است و نوافل خاص است
 بوی و این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافلة معتبر است بمعنی زیادت درجات است نه بمعنی
 زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت (ع) در هیچ حال قیام شب را فر و نیکاشی و در حضور و مقرر بر آن محافظت
 نبودی و اگر بی الجملة فرضی و کسلی و کوفتی داشی نشسته کل از دی و ترک نکردی کاجاء فی العبدیت و اگر کاهی
 بسبب مرضی قوی یا بسبب غلبه نومی ثنوا لیه ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز و زاده رکعت نماز بدل
 آن نماز فوت شد آنرا در چنانچه ترمذی از عایشه عه آورده و گفته اند اهل بیت حسن و حسین و این نیز بظاهر
 دلالتی دارد بر وجوب تجمیع بر آن حضرت (ع) و با الجملة تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت (ع)
 بر آن فعل و قول بسیار بود در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چند ان ایستاد که پایهای مبارک
 و صبر کرد و از عایشه عه آمده که بشکایت دل منهای او گفتند قیام مولی الله چنانکه بین تعب برای چه کشی
 و قد غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر فرمود آیا پس بنگاه شاکر نداشتم یعنی چون لمولای مرا این مرتبه
 آمرزید من شکر و نیکویم و محبت وی نور زرم و چون در آخر هر ضعیفی و تنگداری بیدار گردید چنانکه
 در روایت پیروی عادت است نشسته میکلاردی و قراءت نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی

و باز اسناد به خود نماند پس بر کعبه رفت و نیز در حاکم بن مسلم را از این خبر آگاه کرد و چون در کعبه رسید
 نزول میگفت ای محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 با آسمان در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 که سواران کعبه از من تا خطا کنم او را و کعبه است که طاعت آمرزش گناهان کند تا بیامرم او را و کعبه ایستاده
 صبح من سلام از کعبه آورده که شنیدیم رسول خدا از کعبه که گفت در شب سماعی آفریده از کعبه در کعبه
 در آن شاعت یافتند و کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 آنچه بروردگان از کعبه یافته اند در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 آنکه در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 معاینه آن اولی و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 زیاده از سیزده رکعت چهار رکعتی و کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 و این در جانب زیادت است و لا در جانب قلت که بیشتر از این نیز آمده است چنانچه معلوم میگردد در کعبه ایستاده
 عبارت اینست که در این میان جلسه کردی ولیکن سلام در آخر ادق و این کن از روایات
 آورده کلام بهمان معنی در این میان جلسی نمودی و در کلام مصنف نیز بیاید که بکلامی که در کعبه ایستاده
 و این که شهادت در میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و چهار رکعت است که در کعبه ایستاده
 بر دو رکعت کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 با از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک نمریسه جائز است بخلاف رکعتی که زیاده
 بر چهار رکعت در روز و بر هفت رکعت در شب سلام واحد خلای مشهور است و صحیح در کعبه ایستاده
 آنست که در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 که او و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 زیاده بر سیزده رکعت در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 که زیاده بر سیزده رکعت در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 نیز است یعنی نماز زیاده است و سیزده رکعت است و صحیح است امامان بدو رکعت سنت
 این توجیه و نوافل هر کور که در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده و در کعبه ایستاده
 بن عباس و ابن عمر هر دو از امامان عظام و این هر دو از عن سلفه از رسول خدا

کبریٰ: سلام لیل چون نیمه شب یکن شی برخاستی و گاهی پیشتر از نیمه شب برخاستی و گاه چون خورشید

آیت کریمه یا ایها المزمّل است که از آن تخمیر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی

و رو د یافته است بخواند و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیده و لفظ حدیث است که

بهاری آمد که در میان دو عالم کوفتن آوازها و در روایتی آخ آمدی و نیز آمد که چندان مهاله در

علاوه بر وحایت که از این هجاس نقل کنید بیاید و از بعض احادیث معلوم کرد که بعد از استیغاث پیش

أَرَأَيْتَ فِي عِلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ تَأْمُرُ سُورَةُ الْحُجُرَاتِ وَدُرِّ

۸. تحفہ المعیاد میں امام و افتاح نماز اچانک در حدیث مسلم از عائشہ رضی اللہ عنہا بن خالد جیے ام ولد و رعیت

مستعمل الموهوبين في اورب في سنة ١٩٥٠م

وَرَدِ بِاِصْبَاحِهِ اَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَرَبِيٌّ يَتْلُو عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَكَانَ مِنْهُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وهذا بدوره قد يفسد حياة الإنسان، فالسموات والأرض، والجنات والنهار لا يات إلا بال

در شب که رسول الله ﷺ گفتند ابن عباس را این هجرت ثلاث عشره نماز آن حضرت ﷺ در شب
 هفت بود منها نماز از جمله سیزده هجرت رکعت بود که دو رکعت میکند از دو رکعت ثلاث و ترک میکند
 و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این
 علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده که سیزده رکعت خارج سنت باشد
 نیز روایت آمده که سیزده رکعت کنار که سنت فجر است اخل آن بود و لیکن قطع
 باین که یارده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعضی علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس
 مرویست از ابن عباس آنکه که این عباس بات شب کردی بیت خالته میمونه در خانه خاله خود که
 نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از اراج مظهره بود مرویست از ابن عباس که گفت شب کردم
 در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا ﷺ با اهل خود شاعی بسم
 انداختند برای وی و ساءه و خواب کرد رسول خدا ﷺ و اهل او بر طویل و ساءه و خواب کردند من هر هر
 وی و چون ثلاث اخیر از شب خواب کردند و به نصیحت و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود برداشت
 و نظر کرد بجهان آسمان و بخواند آیت از آخر سورة آل عمران از ان فی خلق السموات و الارض نا آخر
 سورة بعد از آن برخاست بموی مشک که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از آن مشک بین بوی
 مزاج کرد بی تغییر و تصیر و اکثر نکرد در ریختن آب و لیکن همه جاز سائید و در روایی کشاد بند
 همان مشک را و ریخت آب را در طغاری و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسر لجه شد پس بیدار کردند
 بر این برخاستیم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت ﷺ پس ایستاد آن حضرت ﷺ به نماز و ایستادم
 من در بملوی چپ آن حضرت ﷺ پس نهاد آن حضرت ﷺ دست راست خود را بر هرمن و گرفت گوش
 مرا و تافت و بجانب بملوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود
 پیغمبر خدا ﷺ من اللیل یاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش
 بار و رکعتین کنار دو این سوره رکعت شد ثم او تر بستر و ترک کرد رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد
 ثم اضطجع بستر اضطجاع کرد حتی جاءه الموفن تا آمد بر روی موفن برای اعلام نماز فجر فقام پس
 برخاست فصلی رکعتین خفیفتمین پس بنگارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح
 بستر بر آمد بمسجد و بنگارد نماز فرض صبح و او در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلاث
 عشره رکعة کنار آن حضرت ﷺ سیزده رکعت را ثم نام بستر خواب کرد حتی نفع تا دم کرد و عادت شریف
 وی بود که چون خواب کردی نفع کردی و نفعی که از نایم بر آمدی و از وی تعبیر بخطیط و خطیط که هر دو سبک
 معنی است نیز در احادیث و قروح یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است
 از شک و غیر آن فلما بین له الشجر و شجره که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتمین کنار

در رکعت خفیف آنکه هفت رکن باشد درین افعال صریح ذکر نموده است که در هر رکعت
چهار رکعت ذکر کرد و او را مصنف نامعلوم کرده که لفظ رکعتین در روایات معتبره در هر رکعت
صریح شد که نماز شب آنحضرت ^{علیه السلام} در هر رکعت بود و رکعتین صریح آن پس تاویل
سیزده رکعتین صریح گفته اند باطل باشد و باجمعه از اتفاق شد علیار ابرازده رکعت و اختلاف است
در رکعت اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمارند چنانچه مختار اکثر علماء است و بعضی داخل رکعتین
فجر داشتند و حق آنست که هر دو در ذلالت و اطمینان و اطمینان ازین دو طریق باطل و چون این عدد
رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است و یا از ده تا عید و فرض و سنن و وقت جمع کوی مجموع عدد
که آن نماز شب در هر روزی چهار رکعت شود که آنحضرت ^{علیه السلام} بر آن مواظبت و عافیت می نمود
هفت رکعت فرض و ده رکعت یازده رکعت راتبه اول بمکه می که راتبه قبل الظهر را
دو رکعت کربلا چنانچه کلاشت و دوم بمکه می که چهار رکعت دارالحدیثه بمکه می که
است و یازده رکعت قیام شب که مجموع چهار رکعت باشد اگر عدد ده است اعتبار آنست
اعتبار باید کرد و اگر سیزده است و یا این اعتبار مجموع عدد نماز شب آنست
بر آن کلام آنکه در این مورد سببی و عارضی بود همچون مشقت نماز شکوفا فتح که در روز پنجشنبه
خانه ام هانیه کلام امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت کلیار و لیل احوال
مبعده الفصحی رابع شامه اصناف دلالت دارد بر محبت وقت ضعیفی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر
و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف و همچنین نماز چاشت که چون از سفر برمیگردد بکلیاردی و منی آن
بدان وقت سبب قلوم سفر بودند از جهت اینوقت و اکثر اوقات قلوم آنحضرت ^{علیه السلام} در وقت چاشت بود محل نظر
است و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال است بر آنکه مختار نزد وی آنست که آن نماز بی است و این
غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون در رکعت تسبیح که در رکعت دخول مسجد و
مخصوص بدان بود چون در رکعتی که در خانه کسی کلامی که بزارت وی فصحی باشد شریف چنان بود که چون
در خانه یکی از اصحاب رفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز کردی و برای وی و خانواده وی و آنکه
و برکت کردی و آنکس آنجا را در خانه خود مسجد کردی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بودند
آنحضرت ^{علیه السلام} را آنجا بردند و در آنجا در گوشه خانه را بنام خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصاً آنی
که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کجاء فی الا حادیت و امثال این اسباب که گاه کاهی عاقل
شدنی پس باید که طالب حق متانت وی ^{علیه السلام} کند و این در رکعت را که بعد از آن بدانی تمام است
مجموع کرده در هیچ وقت با اعتبار وقت نکرد و در جمیع عماران و اطمینان و ملائ و کسل و انحراف اندک
که آن و طبعه سبب پنج انواب سادات و نیل مرادات جارد شد و در دنیا و آخرت بود و چراغین نباشد و بر که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حنفیه جمع بینهما است و شیعی از ابوالملیث آورده که مخشار بن زید می گفت که من بار تکوید اللهم اغفر لی و بعض
 ائمه و بنا آئینی الدنیا حسنة الآیه نیز آورده اند و گفته اند آن را که دعای قنوت اند اندک
 یا اللهم اغفر لی یا ربنا آئینا در مت یا شکر گفته اند که اگر چه اللهم اننا نسئعینک در ~~سجده~~ ~~سجده~~ و سنن
 معروفه واقع نشد و لیکن ائمه حنفیه آن را از طریق صحیح از طبرانی و غیره اثبات کرده اند و شیخ
 ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ و
 تعلیم کرد قنوت را اللهم اننا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک
 نعبد و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نسجد و نرجو رحمتک و نخشى عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
 و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت و شیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در
 حمل الیوم و اللیلة آن را بعد از رکوع آورده با این طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اننا نستعینک و نستغفرک
 و نؤمن علیک الخیر و لا نکفرک و نخلع و نترک من یکفرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد و لک
 نصلي و نسجد و الیک نسعی و نسجد و نرجو رحمتک و نخشى عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهد لی
 فیمن هد الیک و لا یهد الیک غیرک صیغه درود و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم و بعضی از فقهای مالکی
 ما یلهن کتبت ذکر کرده اللهم اذا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخلع و نترک من یکفرک الخیر و نکفرک
 و لا نکفرک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نسجد و نرجو رحمتک
 و نخشى عذابک ان عذابک بالکفار ملحق و بعضی گفته اند که در اول
 این هفت کلمه نؤمن نشکرک و نخلع نسجد نسجد نرجو و آوردن حاجت نیست و گفته اند که اولی
 آنست که بیارد و اورا چه اتیان و او هطف موجب زیادت ثناء و بعد از آنست چنانچه در تشهد و قل حقیق
 فی موضعه و یا لجملة اصل قنوت و نرود عا در آن با حدیث صحیح ثابت شده و چگونگی ~~صحیح~~ ~~صحیح~~ نباشد و
 حال آنکه اصحاب کتب حدیث آنرا روایت کرده و حاکم بر شرط شریفین آورده با وجود طرق صحیح دیگر
 که ائمه مالکی از بعد از آنکه از این آنچه متصف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشد که در
 نماز و قنوت خواندن آن از غریبی نیست و غیر بی ثمر آن که از امام احمد نقل کرده و گفته که امام احمد
 میگوید هر چه در قنوت ثواب است مجموع در نماز صحیح است اما در و ترا صلا هیچ حدیث ثابت نشد بلکه
 هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه را تو است با وجود حدیث علی و حسن نه که روایت کرده
 اند و بعد از آنکه امام احمد میگوید است و ثبوت معروف روایت را چگونه منع توان کرد و ظاهر
 در حدیث امام احمد قنوت است در و ترکه ~~صحیح~~ چنانکه در کثیری در شرح عرقی گفته است و تفصیل حال
 قنوت در غرر و تریقه نماز صحیح و چه در دعای دیگر در ما حقی معلوم شد گفتگروا اگر چه غرض مصنف
 قنوت قنوت قنوت است از فعل آن حضرت ~~صحیح~~ چنانچه در اول و اما جماعتی از صحابه در و ترکه قنوت خواندند

بر این دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروطیت و ضمیمه آن فعل است و جواب این سؤال
که بایست دارد در آن خصوصاً که آن فعل به تعلیم و امر آن حضرت علیه السلام باشد چنانچه میگوید عن الصادق علیه السلام
که در مسجد امام احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن علی بن حسن بن علی بن رسول الله علیه السلام بود
و رسول الله صلی الله علیه و آله کلمات چند گفته دعا که آنرا میگویند آن کلمات این قنوت القنوت و تو اللهم اهمل فی قنوت
و عافی فیمن عافیت و تولی فیمن تولیت و بارک فیما اهلک و بقی ما قضیت فاذک تلیس و لا یقضی علیه
الله لا یدان من و البیت و لا یغفر من عادیته تبارک من یبارک تعالی و صل علی النبی المکرر و یصلک الله اوصیه این حدیث
آی میگویم حدیث که تعلیم کلمات آنجا آنجا بود که امر کرده که آنرا در و تر بخواند میفرماید که بنفیس
حدیث عن الصادق علیه السلام مر العظیم دهائی کرد و من آن را در قنوت و قری میخوانم پس اینجا امر بخواندن آن در و تر معلوم
نکرد که گویم که ظاهر آنست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و آنکه بی امر حضرت عیسی بن موسی
بخواند بعید است مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد که خواندن در عاقبت قنوت و تر مشروط و
مستنون است هر دعا که خواند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این نیز مستلزم به شرطی است
قنوت و تر است و این دعا را که شیعیان آورده که عن الصادق علیه السلام فی قنوتی و تر
اللهم اهمل فی حریج است در آن که امر بخواندن آن در و تر بود پس خواندن این دعا در قنوت و تر از
حضرت سالت ثابت کرده و فعلاً و قولاً و اهلاً و ترمذی میگوید بهترین حدیثی که در باب قنوت و تر
روایت کرده اند این حدیث است عبارت ترمذی در جامعش این است که عن الصادق علیه السلام فی
القنوت فی الوتر شیخا احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و بجهت ثبوت از امام
حسن بن علی دعوی به ثبوت نه پیروند گفت و از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المومنین با جناب
ناس در رمضان قنوت در و تر خواند و از عبد الله بن مسعود ثابت شد که قنوت در و تر خواند و تر
برای نفعی فعل آن حضرت علیه السلام در قنوت که اصل مدعاست گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه و آله قطعاً میروید باشد و
بشهرت ترمذی و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دار قطنی از سید بن غفله و طبرانی از اس عمر و نسائی را پس
ما چه از ابی بن کعب که آن حضرت علیه السلام خواند قنوت در و تر و مصنف میگوید این و امثال این هر چه روایت
کرده شود مطعون و مفترون بود و الله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المومنین علیه السلام بود که ناظر
قنوت و تر بود و الله ذریع ابی تمیم بد آن نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود و در ترمذی و نسائی
لکن در کتب ختمه چنانچه از کتب گفته و یاد رسن اربعه چنانچه شیعی آورده مرویست که عن الصادق علیه السلام
یقول فی آخر و تر اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بعافاک من عتوینک و اعوذ بک منك لا حصی
ثناء علیک انت کما انیت علی نفسك لیکن این عبارت یعنی فی آخر و تر منتهی آنست نه این دعا را در
تشریح گفته باشد که آخر از صلو است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز

خوانند در هیچ جامروی و ماثور نیست و میگویند که در بعضی روایات گفته اند که این کلام را
و این سلام را در هیچ جامروی و ماثور نیست و میگویند که در بعضی روایات گفته اند که این کلام را
حروف خوانند و بعد از آن یعنی در کتب معتبره که در باب الملائكة والروح بدانکه در مسجد
که بعد از ترکند و در میان آنها به نشینند و ایة الکرسی بخوانند و عمل آنها در این دین بار مشهور
شده گفته اند که آن را اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نهی و روایتی که معقول و مختار
بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لایح و در بلاد
عرب اصلا بدان عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آن را حرام دانند چنانچه در بیان سجده
منفرد بیانند و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را نه شناسند و ندانند و بعضی گرامت آن را نیز نقل میکنند
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله قرآن را همیشه مخصوصا در نماز شب بخواند و تبیین حروف و ادای آن
بجستجویی که ما مع آن را تواند شمر و ضبط کرد خوانند و در وقت دیند آنها را کشاد و روشن هموار
را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خوانند و بحکم نص و در دل القرآن ترتیلا که بعد از آن امر به علم
لیل فرموده است و در آخر آیه النعمه وقف کرد و ای و اگر چه متعلق بمابعد بودی چنانچه روایت کرده
شده است بطرق کثیره از ام سلمه رضی الله عنها که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون قراءت میکرد میخواند
آیت آیت هکذا بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از ائمه علیهم السلام بلکه همه ایشان میگویند وقف
بر جای که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بمابعد نبود اول و افضل برادر
در اینجا وصل اولی و افضل بمقتضای آنچه معلوم شد و است بنقل قراءه از صحابه از قراءت تجزیه و
تابعین و من بعد هم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تمام و کانی و حسم اگر کلام تمام شد و یا اندک
حسم کرد و متعلق بمابعد خود لفظا و معنی و وقف تمام گویند چنانکه اولی هم السالمون و الله
بکل شیء علیم و امثال آن در اینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بمابعد نبود و اگر کلام تمام نبود و متعلق
و مرتبط بود بمابعد از جهت معنی نه لفظا آن را وقف کانی خوانند چنانچه حرمت علیه السلام از پیروان
ناظران نبوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق بمابعد خود لفظا و معنی آن را حسم و یا تمام خوانند و الله
اینها و وقف حسن است اما آیت الیرب العالمین حسن نباشد و اگر در این قسم را این آیت بود حسم است ابتدا اما
بعد از آنکه وقف بر این آیت و آیت الیرب العالمین است مطلقا این کلام احلیل است و آنرا تفصیل است که در اینجا
باید و انشیلانی علم التجزیه بیان کرده ایم و ما سئلنا از کلام چنان مشهور خود که وقف در این قسم
حسن است اما در اصل احسن و مستحب میگوید که این سخن از قراءه پسندیده نیست زیرا که چنانچه ثابت شد
که آنحضرت صلی الله علیه و آله در اینجا و وقف کرد اولی و احسن همان نباشد و ما را نیز همچنین باید که در این معارضت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرو به خدای عز و جل که گفته میشود و را با ابی الصمعی فاذلکان یوم النبیامه پس چون پیکان شود روز
قیامت نادیدنی اند آنگاه منادند آنگاه از فرشتگان این الذی کجاند آنکسانی که کانواید او مون مد او من
و محظوظ میگردند علی صلوٰۃ الصمعی بر نماز صمعی و چون حاضر آیند آنکسان خطاب کنند بایشان و بگویند
ایها یا بکم این در مخصوص شماست فاذ خلوه پس در آید آن را بر حمة الله بفضل و رحمت حق اشارت
دست بآنکه در آمدن به بهشت بعض فضل و رحمت حق است و بند را و جوی و استحقاقی نیست چنانکه
بصورتی در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحکیم و عن ابن عمر و روایت
است از ابن عمر آنه قال که وی گفت لای ذر مرا بودن را اوصی یا عم وصیت کن مرا ای عم چیزی عادت
عرب است که در خطاب بر زکتر از خود را بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بی قال
گفت ابوذر است و الله پرسیدم پیغمبر خدا را ^{عن ابی الصمعی} که سالتی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز
طلب و سوال وصیت کردم از آنحضرت ^{عن ابی الصمعی} و در ^{عن ابی الصمعی} و در ^{عن ابی الصمعی} خطاب جمیع باین عمر و حاضران
مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا ^{عن ابی الصمعی} من صلی الصمعی کسی که بکمال ارضی را رکعتین دو رکعت
لم یکتب من الحسنات ^{عن ابی الصمعی} نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز صمعی دو رکعت
است ^{عن ابی الصمعی} تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و کسی که بکمال نماز صمعی را بر چهار رکعت
گفت من ^{عن ابی الصمعی} نوشته شود از جمله مایلان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد
ملقب شد و داخل ایشان گردید و من صلی و هر که بکمال دستاش رکعت لم یلحقه لرسد آنکس را ذلک
الوم و ان روز ذنب هیچ گناهی یعنی نورانیست و صفای و طهارتی از ابی الله رسد که گناه کرد و
نکرد و با ^{عن ابی الصمعی} هر که گناه ^{عن ابی الصمعی} معذور و معفو کرد و من صلی ثمانیا و هر که بکمال ارضی
رکعت کتب من الحسنات ^{عن ابی الصمعی} نوشته میشود از جمله خاشعان و مقرران و من صلی عشر ابی الله له بیاتی الجنة
و آنکه حق تعالی بر او و بی شانه در بهشت در جوار رحمت خود ^{عن ابی الصمعی} و ابونعیم
و نیز از این در اختلاف بعض الفاظ روایت کرده است ذکر طلب وصیت و طهارتی از ابی الله رسد و در بعض
طریق در آخر حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی بر او روی صدقه نیست
که منت میبهد بد آن هر که میخواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند
این بند را ذکر خود را و قال و گفت میبهد که مولای عبد الله اس السائب السخرومی و از طایفه ثانیة
نا مین است و از قبای مکه و قرای ارض و از مشاهیر و اعلام آن بلاد معظمه است و این عمر خود در وقت
مرویت رکعتین میگرد و چون سار میشد جامه وی کرد میکرد و ابو عمر و قاری ^{عن ابی الصمعی} کرده
سات صد و نهم و قبل صد و نهم و ما ^{عن ابی الصمعی} رسول الله کذا در پیغمبر خدا ^{عن ابی الصمعی} و ما ^{عن ابی الصمعی} و ما ^{عن ابی الصمعی}
صمعی ^{عن ابی الصمعی} رکعت ^{عن ابی الصمعی} پس در روزی دیگر از دعاها رکعت ^{عن ابی الصمعی} و ما ^{عن ابی الصمعی} و ما ^{عن ابی الصمعی}

روزی شش رکعت ثم يوم ثمانية بستر کنگار در روز هشت رکعت ثم ترك بستر تركه داد کنگار در روز شش رکعت
 بقصد از بستر بخت اثبات اصل صلوة ضعیفی است نه دوام وی و ترك نیز ایمنی نخواهد بود و احاطه علم
 راوی بدان بحکم عادت متعارف است و سبوطی بستر بخت و از این خبر آورده که از روایت مجاهد
 آورده است و در روایت وی آمده که ترک بستر بخت و روایت است از ابی امامه باهلی که از مشاهیر صحابه
 است یزید که گفت که تپیغ بستر بخت از من مشی هر که بر پای رفتن الی صلوة مکتوبه و یزید مسجد
 برای صلوة مفروضه و هو متطهر و حال آنکه آنکس با طهارت است و در بعض روایات همچنین آمده که
 و هو متطهر صلوة اخیری یعنی بنماز برود و در فصل ولایت و آن باشد که تانمازی دیگر انتظار صلوة
 برود و منتظر آن در مسجد خواهد نشست گان له باشد مرا آنکس را کاجر الحاج الحرم اجر کسی که فصل
 حج دارد و احرام برای آن بسته است و من مشی و هر که برود الی مسجد الضعیفی یعنی بصوی مسجد برای نماز
 ضعیفی گان له باشد مرا و اگر کاجر العتیم مثل اجر کسی که فصل عمره دارد و محتمل که مشی بصوی مسجد ضعیفی
 کنایت از کنگار در آن باشد یا ثقل بر کند و صلی بر بین ثقل بر معتبر یعنی داخل عمره بود فانه هم و صلوة
 و نماز کنگار در آن می افتد و صلوة برای نماز دیگر لاغرینهما که نیست سخن یاوه میان آن دو نماز کتاب نوشته می شود
 آن نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز فی علمین در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز
 احتمال دارد که هر دو نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز ضعیفی بود بعد از فرض صبح چه صبح و چه عصر و روایت
 دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت و عن ابی امامه یزید من صلی الصبح لی جماعة هر که بکند
 نماز بامداد در جماعت ثم ثبت فیه بستر صبر کند و نشسته ماند و رجای نماز خود مشغول بد کرد و تلاوت
 حق سبح فیه برای آنکه بکند و در اینجا مسجد الضعیفی نماز ضعیفی را ثم یصلی بستر بخت و این نیت را و
 بکند و نماز ضعیفی را گان له باشد مرا و اگر کاجر حاج او معتبر مثل اجر شخص حج کنگار نک با عمره یا نماز تمام
 له حجت و عمره که تمام و کامل شده است مرا و اگر کاجر و عمره وی و عن ابی هریره و روایت است از ابو هریره
 قال قلت لابی هریره بعث النبی بر انک یغت و یفرستاد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} حیثما لشکر را بجای نیمی فاعظموا پس
 عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمه غنیمت را را اسرعوا و شتاب کردند الی کرة کرت را کرت سعی
 اقدام بر حرب و حمله بر حمله آوردن و رجوع و ظفر و لیت آید لقب امیر المؤمنین علی که کرا کرد و بد
 با بد سعی است فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب رسول الله ما رأینا ان ید به ما بعنا لشکر بر آنکه
 فرستاده شود اسراع شتابتر کرة از روی کیت و لا اعظم غنیمه و لا عظیم تر و برز کتراز روی غنیمت من
 بعثت از این لشکر که تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر علی ^{رضی الله عنه} بقلص تحقیر
 در و لکن نه او تکمیل متاع وی و تعظیم ثواب آخرت و تحریر و تر و لب بر احراز این فضیلت الاخری و تعظیم
 به حرد هم شتاب با صرع کرة و اعظم غنیمه بشتابتر ز روی کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجوع تو و اء

[illegible]

و جهت این وقت که آمده بلکه قصد این زمانی خبر داد نیست بآنکه نماز در این وقت بود
 بود و بعضی گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد ضایع است و بود که در آن شب امام بهیمن
 فتح از آن شغل شد و امام معی الله بن ثور بن ابی نفیل را در کرده بآنچه ابوداؤد از طریق کرب از ام هانی
 آورده که ضعیف است و مسلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که ضعیف است و کما
 الضعیف و اضافت بضعی دلالت دارد بر ضعیف و وقت چنانچه صلوة الظهر و العصر در مواضع دلالت
 میگرداند که این عبد الله در تفسیر از طریق مکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت که اگر آن حضرت
 در این وقت که در این کتب من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضعیف بود و در مدنی
 میگوید که امام احمد گفت ضعیف ترین چیزی که درین باب است ضعیف است و این حدیث
 ام هانیست و عبد الرحمن بن ابی لیلی گفته که خبر داد مرا هیچ یکی که در این تفسیر حدیث را که
 میگوید که نماز ضعیف را اگر ام هانی و مصنف میگوید که صواب آنست که نماز ضعیف مستحب است و
 مکروه است و بدعت و مواظبت بر آن نیز مستحب است از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارد بر
 ضعیف است و این حدیث را در کتاب اول که معتبر است و راجع است و آنکه گویند که
 مستحب است که آن وقت احیانا تا توهم قرینیت نشود جوابش آنست که خوف توهم در ضعیف است
 چه آن در زمان حضرت علیه السلام است و مواظبت آن حضرت علیه السلام بر آن و چون آن حضرت علیه السلام مواظبت
 نفرمود معلوم شد که در ضعیف نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت نمائیم آن توهم را راه نمائیم چنانچه
 ما بر سندن و ثواب اگر گویند که در این آن حضرت علیه السلام بر آن مواظبت نکرد الباع در ترک مواظبت بود
 جوابش آنکه آن حضرت علیه السلام خود مواظبت نکرد اما این را در حدیث و مواظبت آن
 نمود و امر استحباب نکرد بدان لاجرم الباع در مواظبت بود تا فهم و در این حدیث آن
 بضمی حدیث مثل آنکه در رفع مثل است از جهت ثبوت دلالت الهی بر اطلاق و تصریح ام هانی
 از جهت وقت ضعیف چنانچه معلوم شد و در مواضع دلالت میبخشد که ضعیف است و مواظبت
 است بعد از روائب نزد شافعی و لیکن ثور بن خالد هم در صلوة فرمود و در این حدیث آورده
 میان روائب و ضعیف و در حاکم و در معتز به نقل از ام هانی و این حدیث را در بعضی
 گویند که آن حضرت علیه السلام مواظبت نمود بر آن نماز از فتح و بعضی گویند که آن حضرت علیه السلام
علیه السلام و از حماد بن اوست علیه السلام و بعضی درین باب نیز گفته اند و این حدیث را در بعضی
 نسخا جلد خوب نیست بلکه اول آنست که در حدیث که در این حدیث است که
 امام مالک روایت کرد از عابد که میگوید که گفت لوط را اگر از این حدیث روایت کردی
 برای من آن را بیاور و بدین من مانده که اگر آنکه ضعیف است و این حدیث را در بعضی

من در من ذلک از برای تبعیض و یا برای تفصیل اجمال و مراد بسجده معنی جنس بود یعنی در سجده
 هر نور تطویل کردی باین مقدار که اقال الطهیمی و تصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی
 سجده سهواست و آن خود در حکم سجده نماز است دیگر سجده تلاوت است و در اینها خلافت است دیگر
 سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آئمست که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است در
 حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و
 ابی یوسف و محمد بن زهیر است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه مذکور کرد و نزد امام
 ابو حنیفه و مالک و شافعی و حنبل است بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی است چه
 در نفس که میرسد نعمتی است متضمن نعم کثیره و وراي آن نعمتهاست که در حضور و احسانیا
 و بند و عاجز است از اندای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مورد
 بتکلیف مالا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است
 که تعبیر از آن بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن آنها می گویند که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند
 که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف
 ظاهر است و چون از بعضی خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله فعل این سجده مالتور است قول
 بنسخ نیز در سنت نمود و یک قسم دیگر است که آن را سجده تحیت گویند و در بعضی روایات گفته اند که
 در آن واقع شد و گویند که مختار است و حرمت آنست و باجمعه چون مختار نزد مصنف مسئولیت
 سجده شکر است ثانی و اثبات آن باحادیث و آثار کرد و گفت عادت و طریقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن
 بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب متجدد شد یا ناقص و بلیقی کذلک متناهی کشتی
 شکر آن را سجده کردی بدلیل آنکه در مسند امام احمد و همچنین در سنن ابی داود و جامع ترمذی
 ثابت است عن ابی بکره ان النبی صلی الله علیه و آله کان یسجد اذا اناه و فی کماله او را میسر چیزی که ضررهای
 میساخت او را خرمی افتاد الله ساجد ادر حالی که سجده کند است مرخلای را شکر الله بجهت شکر کردن
 مرخلای را تبارک و تعالی و عن افس و روایت است از انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و آله بشر بشارت داده شد بحاجه
 به برآمدن حاجتی که داشت فخر ساجد ابع افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم و د و ام این فعل معلوم
 شد بغضیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اناه چنانچه اذ اقمتم الی الله و توالوا و ایت از این خصوص
 حاجتی که بدان بشارت داده شد و بر هر نقلی است استحباب آن ثابت شد و بییه قی و ایت کرد باسناد صحیح
 که در مکتوب امیر المومنین علی بن ابی طالب بر سید القاسم آنکه سجده صدان بسکون من عجله است که
 آن را همان بن قنوج بن سام بن نوح بن اکر دکن فی القاموس السلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر
 سجده شکر این نعمت کرد و دعا کرد مر آن قیله او مکرر فرمود السلام علی صدان السلام علی صدان

در جواب آنکه می آید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد طی این ای طالب به را بجانب یمن در شهر رمضان
سنه ۱۰ هجرت و عقل کرد برای وی لوایی و دستار بست مبارک خود بر سر وی و از حدیث ای داد
و احسن و تر وی آورد که گفت طی به فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرمی
مرا بر قومی که در من و سال بزرگتر از من اند و من خرد سال و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاده
دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند اثابت کرد از زبان او و هدایت کن قلب او را و گفت
یا طی چون به نشینند نزد تو و کس که بیکان یگر محصورت دارند حکم مکن میان ایشان نافش روی سخن
از یگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد طی مرتضی به با سه صل سوار و عوت کرد ایشان را با سلام و ایشان
بچنگ و گیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان
بکشت و آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز در میان ایشان با راجات کردند و بیعت اسلام
بردست وی به نمودند پس در همین سال صلی الله علیه و آله با ایشان که در موسم حج بمکه رفت شریف مصطفی
رسید القصة بآخرها و صلی الله علیه و آله بن عوف به روایت میکند که چون بشارت رانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسید که هر که یکبار صلوٰه بر تو فرستد خدا ای تعالی بروی ده صلوٰه فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند
خدا ای تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد
و بغایت عجله طویل کرد و در تاریخ مدینه می آید که یکی از صحابه بطالب سعادت ملازمت حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلج که جانب غربی
مدینه مطهره است برآمد چون این صحابی با آنجانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله
بشجده رفتاریست زمانی طویل با دستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی کان برد که مکرر روح
باله وی صلی الله علیه و آله با سکن رفت و از بدن انسلاخی پدید رفت است عینه وی بترقیل و بی طاقت گشت و بی
اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا
میگری عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و من بی با دستادم سر از سجده برداشتمی کان بردم
که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد درود همین ساعت
جبریل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمیشا و ترا ای محمد
اینکه در که یکبار بر تو درود فرستند من ده بار بروی درود بفرستم بر سیدان این مژده به چاک رستم و شکرانه
این که از دم بداند که اینجا اشکالی آورده اند که چرا سزد وجه صورت دارد که درود بر حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله یکبار بود و در دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله است جوابش آنکه
درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سنه است لایحرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها باند
بدان مستحبی ده درود کرد و حقیقت جواب آنکه صلوٰه از بند ده در خواستن رحمت است از حق بر جانب

کردم یکی را دیدم بر سوتلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت بنا دم تو را ای کعب بن مالک که توبه
 تو قبول آمد و بعل از ان یاران من پیامی د وید آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده
 که توبه من باین قبول شد پس روی بخانه نهادم و همچون شکر بجای آوردم و بعل مت و از آن آمد
 بامهاجرین و انصار نشسته بودند مهاجران مرا آهسته کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم
 روی مبارک رسول خدا را دیدم همچون ماه شب چهاردهم ابرو خسته و تابان شد و عادت شریف وی بود که
 چون خوشی و شادی بوی رسیدنی روی مبارک وی تابان و ابرو خسته گشتی و چنان شدی که همه کس
 بدانشی و گفت ای کعب بشارت توبه بهترین روزی که بر تو کشف شده از ان روز باز که از مادر برادی
 بد آنکه هیچ روی به ازین روز بر تو کشف شده باشد بیا که توبه تو بدرگاه عزت قبول افتاد و به الحکم و المنة
 شهره شکر ایزد که میان من و اوصالح فناد * حور بان رقص کنان دهت بشکرانه و دل * و امیر المومنین ابو بکر
 صدیق هر چون خبر قتل مسیلمه کلاب لعدا به علیه که در صوفی اموت کرده و جماعه از اهل بامه را کنه
 ساخته و در ورطه ارتداد انداخته بودند و قصه او مشهور است بشنید سجد و شکر کرد و امیر المومنین علی
 نه چون ذوالثقل به را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشته گان بد بد سجد و شکر کرد بدیه
 تصغیر ثلثی است بمعنی پستان زن و او را ذوالثقل به از ان گویند که در جانب یک است و بی جزمانند پستان
 که از او بخوان بازوی او بر آمده بودند داشت و موی چند بر او و نیم و بی سیمای بود رشت روی ناقص
 انید غائر العینین ناتی الوجهین مشرف الجبهة محلق الراس و او را مخدج و مخدجی نیز گویند بجهت
 نقصان دست و این ذوالثقل به بر قوم ذوی الخو بصره است و ذوی الخو بصره مردی بود از بی تمیم و در زمان
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود آورده اند که یکباری آنحضرت صلی الله علیه و آله قسمت مالی میکرد این ذوالخو بصره گفت
 چگونه قسمت میکنی علی کن و روابی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود وای بر تو
 اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد صحابه خواستند که ویرا بگیرند و یکشکل فرمود که او را اصحاب اند
 کل او کل الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود که ذوالثقل به و ذوالخو بصره یکی
 است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بکن از بدش که کفایت شروی دیگران خواهد کرد جز شما که بهترین مردمان
 خواهد بود در زمان خود و ما نا که مراد بشروی شرمه بوی و قوم وی است و مصلوق این خبر مخبر
 صادق آن بود که امیر المومنین علی رضی الله عنه چون از حرب صفین برگشته رجوع آورده جماعه خوارج از اهل
 نهروان که بعل از قصه تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام برآمده بودند هر چند که ایشان را بهمع و طاعت
 دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نه و دافینند داشت گفتند الامر به فرمود اینکلمه حق است که بدان باطل
 زاده نموده اند یعنی مقصود ایشان زنی طاعت امام و سر و عنان از دایره احکام اوست و این باطل است و امر امام در
 حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیدم صلی الله علیه و آله که در وقت اختلاف مردم طایفه

[illegible]

توبه سق بنویسید سجده شکر کرد کعب ابن مالک انصاری عمر زحی از کبار صحابه و یکی از صحابه ای اسلام
 است و یکی از آن سه تن است که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع بر خیمت کردند و در کار
 تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
 بما رحمت وضاقت علیهم انفسهم الا یتوفات وی سنة خمسین و قیل ثلث و خمسین عمروی هفتاد و هشت
 سال بود و قصه توبه او را از است و با وجود آن نقل کنیم که از احاسن قصص است در باب عود بن آنکه
 زهری روایت میکند از عبد الرحمن ابن عبد الله ابن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که
 گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد که قصه تخلف تو از غزوه تبوک
 چه گزید نمود گفت تخلف من ازین غزوه ابتلائی محض بود و مرا قطعاد را ن قصدا و اختیار ظاهر نمود و
 هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اما با جمله مرتب بود و راحلهای نیکو و با ایستاده و لیکن
 موا بخت کرم بود و در طب مدینه و سبکه و سفری بعد از آن پیش آمده و مردم را از روی طبع دل
 نمیداد که از سایه با نقاب در میان من استظهار آنکه استیجاب و راحل میباش است هیچ اعتدال اند نمیکردم
 و نمیکشتم آن روز که بر آمدم من نیز بر آمدم و چون بر آمدم با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر
 بر آمدم و سه روز در دکل شت تا آنکه لشکر اسلام در روزت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
 عظیم نگران و اندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون شدم می دانستم که والد و عهده داده
 شدی از آنکه اکثر جزا هل اتفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعف که ایشان را معذور داشته بود ندانم مدینه
 نه اندک بودند پشیمانی میخوردم و در آنش حسرت و اندوه میسوختم که جزا رفتم تا آنکه از غزوه با فتح
 و نصرت باز آمدم حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریقی از چشم خدا و رسول خدا اینز و آنیم سخنان
 دروغ در خطا آمدی که بگویم و خویشاوندان من هر یکی را یزدانی که چنین کن و چنان گوی تا آن
 روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله بمدینه مطهره آمد آن اندیشه های باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من بر رفت و
 گفتم مرا انجات ندید الا صلیق و منافقان سوگند های دروغ خوردند و عذر های باطل آوردند رسول خدا
صلی الله علیه و آله بظاهر علی را نشان قبول میکرد و بیاطن بخدا امیکل امنت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد
 چشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب جزا تخلف نمودی آخر نه ترا اصحاب مهیا بود گفتم یا رسول الله پیشک
 آنچه بگو می بایست مرا جمله مدینه بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل در من غالب آمد و مرا در ورطه
 حرم ان و خل لان افکن از مود بر خیز و بر و ناحق ههخانه و تعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا
 سر زدن کردند که جزا چون دیگران عذری نیارودی و دروغی نه بر بستی گفتم از نزول وحی ترسمیلم تا بر دروغ
 من گزاهمی ندانم پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است
 گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع و انیز همین واقعه افتاده است آنکه من خود را باز یافتم و کشتم این

هر دو مسئله آن سالج اند تاجه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن
 با ما پس همه از ما عزا من کردند و حال ما متغیر شد به چهار روز گذشت که احوال برین صفت بود تا اوایل
 خود میر آمدیم و جهان بر ما تلافی داد و درین پنجاه روز مرار این الربیع و هلال این امیه قیام از خانه
 بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلبری می نمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان
 و لرزان در گوشه مجلس شریف می نشستم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و یارانش در یکاه صبح و باده بجانب من میکرد و
 عجز و شکسته گویی مرا مشاهده می نمود چون من بجانب وی نگاه می کردم قیافه میزد و اعراس می نمود
 و آنرا گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمی کرد و جواب سلام من نمیدادند و از
 طاقتم فرساید و دلخیزانند و او را بدیده بیرون آمدم و ابو کثاده که پسر عم من بود و مرایه ای در دست
 داشی بیرون می دیند با غمی داشت و در آن عمارت می کرد نزد یک او شکم و سلام می کردم جواب نداد و روحی
 از من بگریه الید گرفته بود یا ابا قتاده و می دانستی که من خدا و رسول خدا را دوست می دارم و دل من فدای
 و شرف نیست چرا این سخن نگوئی هیچ جواب نداد تا سه مرتبه که صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله
 پس گریه بر من زور کرد و یستبان بگریستم و مدینه آمدم چون بازار را دیدم که آنجا تمام جمع از جانب
 شام آمده بود و همه من از مردم می پرسیدند مردم چون مزاد بیدند که تنهایی آنرا دوست می دارند یا نه
 آنفاصل پیش من آمد و نامه بمن شد و در هریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه عثمان بجانب من آورده بود
 مضمون نامه آنکه ای کعب این مالک بدانکه ما شنیدیم ایتم که صاحب تو یعنی صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله بر تو گران
 کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو حمله میکنند و میگویند که خانی باقی که
 بر تو جفا رود و ترا محجور و مطرود سازند چون بر مضمون این نامه و افتخار شوی بخود نزدیک و از او گذشت و
 چهار داشت مایه بیهی چون این نامه بر خواندم با خود گفتم این هم از جمله آن بلا است که بر من افتاده است
 و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافر برادر من و در دین من طمع افتاده است و مرا بکفر دعوت میکند و او
 من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسو ختم و قاصد را از پیش خود مراندم و گفتم برو و مایه باد خود
 بگویی که بی عنایه و بی التفاتی این صاحب نزد من بدتر و بدتر از صندل و زعفران است و از تمام ثبات
 شهر که روضه التوفیق باشد بفرای تو خوشم هم فراق تو مرا به که وصال دیگران پس اسامه و غیره و آنکه رسول
 خدا صلی الله علیه و آله کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله
 است که صحبت مرا بر پس زن را در خانه پدرش فرستادم و آن مرد و شش روز بعد هلال این امیه مرا
 این الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشی و در بعضی روایات آمده که رفیقان بر من را
 حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت نه نمایند که بگفتند من سال می نمودم تا شاه
 روز شام گذشت شبی بر بام غایت افتاده بودم بغایت دلخیزان و غیورانه که در آن حال آوازی شنیدم و گفتم

[illegible]

که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان غنی و هوالمعتمد و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجد ه من ثانیه حج است و در ص سجد نیست و در روایتی از احمد در هر دو جا است پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک یازده است در ثانیه حج والنجم والشقاق و اقرا باسم ربك نزد وی سجده نبود و در ثانیه سجد ه حج احمد و ابوداؤد و ترمذی حدیث از عقیقه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتیم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سوره حج یا نکه در وی دو سجد است و در روایتی گفتیم یا رسول الله آیا دو سجد است در سوره حج فرمود نعم هر که نكند آن دو سجد را کونیان خوانند آن دو و آیت را و حنفیه گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجد ه تلاوت است و ثانیه سجد ه صلوة بقربنده اقرا ان او هر کوع و هر جا که ذکر سجد مقرون بر کوع آمد مراد بدان سجد ه صلوة بود و در بعضی شروح هدایه گفته که مراد آنست که فضیلت داده شد هر چه بد و سجد یعنی یکی سجد ه تلاوت و دیگر سجد ه صلوة اما این توجیه منافات دارد بر روایت دیگر که هر که نكند آن دو سجد را کونیان خوانند آن دو و آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که هر و این هم نه خوانند نكند سوره حج را و سجد کردند در وی دو سجد غالباً این مشهور نزد حنفیه بصحت در سیده است و در اینجا حدیث دیگر است که ابوداؤد و ابن ماجه از عبد الله ابن عمر و ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا ﷺ خواند نكند مراد از نكند سجد ه در قرآن در سوره حج از الهاد و سجد ه و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن مبین بضم میم و نون که راوی این حدیث است از عبد الله ابن عمر و صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول است و معلوم نیست حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجد ه من در روایات صحیح آمده که آنحضرت ﷺ سجد کرد در ص و مله با امام ابوحنیفه و مالک و احمد در روایتی همین است و اشهر روایتین از احمد آنست که وی از عزییم سجد نبود بلکه شکر قبول نوبه داؤد علیه السلام است و آنحضرت ﷺ نیز همین وجه در وی سجد کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بر روایت اول سجد نكند نزد وی در نماز و خارج نماز و بر روایت ثانیه سجد نكند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب می آورد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجد ه من مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا است که تو سجد می کنی در ص و در روایتی آیا سجد ه کنیم در ص پس خوانند ابن عباس این آیت را ومن ذرینہ داؤد و سلیمان ان فیہم لھم اقلند و گفت که پیغمبر شما ﷺ ما مورا است که اقلند اقلند بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجد کرد داؤد علیه السلام اقلند ابوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس روایت کرد که گفت سجد ه من از عزییم سجد نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که سجد کرد در وی رواء البخاری و الترمذی و ابوداؤد در روایت نسائی آمده که آنحضرت

سجده کرد درین و فرمود سجده کرد و آید بجهت توبه خود و سجده می کنیم ما برای شکر قبول
 توبه وی و ابوداؤد از ابی سعید نقل می آورد که آنحضرت صلی الله علیه و آله خواند روزی بر منبر سورۃ سوره
 بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند و روز دیگر بخواند و مردم
 متوجهی سجده شدن فرمود که این توبه پیغمبر است یعنی از عزایم سجده تر آنی نیست و لیکن چون
 شناسم آن شد بدینیکند پس از منبر فرود آمد و سجده کرد و سجده کردیم ما با وی و در شرح این الصام
 میگوید که درین احادیث چیزی که منافی و جوی باشد نیست غایت آنچه در وقت آنست که حسب
 سجده در حق داؤد و سجده در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی و جوی نیست تمامه
 فرایض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر توبه نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مسند
 خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد درین
 و امام احمد از یکر بن عبد الله مزی از ابی سعید نقل کرده که گفت دیدم من در خواب که میبویسم
 سورۃ سوره چون بآیت سجده رسیدم دیدم دو است و قلم و هر چه حاد بود که افتادند در سجده پس
 این قصه خواب را آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد درین پس از آنجا
 معلوم شد که در آخر الامر سجده درین سورۃ بمواظبت کشید چنانچه در سورۃ دیگری ترک راستوار
 یافت بعد از آن که گاهی عزم نمیکرد بر آن و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر نقل و تسلیم
 دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود یعنی و اما سورۃ النجم بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابن مسعود
 آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سورۃ النجم را و سجده کرد و هر که با وی بود الا
 پیغمبر و وی از قریش که گرفت منکر یزید چند با خدا و در میان بجهت خود و گفت بسند است روا
 میگرداند و عبد الله ابن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد و یکی از اشیای قریش
 بود که بردند آنحضرت صلی الله علیه و آله کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله سجده کرد در سورۃ النجم و سجده کردند با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و ازای هر یکه نیز از جنین
 آمد و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است و عمل برینعت نزد بعضی از اهل علم و فقه
 بعض در متصل سجده نیست و قول مالک ابن انس همین است و قول او صلی الله علیه و آله از علمایین همین
 است و اما سورۃ انشعقت بخاری و مسلم از ابوسلمه آورده اند که ابوهریره رضی الله عنه گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 سجده کرد و گفت یا اباهریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من در سجده خاتم صلی الله علیه و آله دیدم که سجده نمود
 درین سورۃ سجده نمیکردم در وی و روایت دیگر آمده که از هر سورۃ که از آن شایسته است در وی
 ادا انشاء انشعقت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی صلی الله علیه و آله پس
 بران سجده میکنم تا آن روز که بلا فائز کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابوداؤد و ترمذی و غیره

که ابوهریره گفت سجد کرد رسول خدا ﷺ در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و در روايت نسائي
 آمده که سجد کرد ابوهریره و عمر و کسی که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و
 بالجمله در سجده ثانيه حج و النجم و انشقت و اقرأ خلای مست و در ماورای آن اتفاق و صحیح و مختار
 در انها نیز اول و ثانیه حج نبوت سجد است از جهت گفت مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در النجم
 و در اذا السماء انشقت و اقرأ پیغمبر خدا ﷺ سجد کرده و عمر و ابن عباس چنانکه در سنن ابو داود آورده
 که پیغمبر خدا ﷺ پانزده سجد در قرآن مرأمرز انید و بخوانید سه سجد در مفضل النجم و انشقت
 و اقرأ و سجد در سورة حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیه حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم
 شد باقی مانده چهارده و ابوالکریاء گفت نه آنچه ابو داود و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر ﷺ سجد
 کردم در ریاضه موضع هیچ از آن در مفضل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رکعت و فعل و بی اسرائیل و در رسم
 روح یک سجد و فرقان و نمل و الم سجد و وض و خم سجد و انشقت و انشقت امام مالک است ولیکن صحیح عن
 ابی هریره بروایة الجماعة الا لاجل و ایة سجد و ایة انا سجد نامع النبی ﷺ فی اقرأ باسم ربك و فی
 اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهریره متأخر بود در سنته سبع از هجرت در غزوہ خیبر علمای آن محل پیش را
 حجیت صالحین و حدیث ابن عباس را که ابو داود در روایت کرده ام سجد رسول الله ﷺ نکرد پیغمبر خدا
 ﷺ مفضل منک نجون از آن باز که کرد یک و آمد و فی ﷺ الی اللہ ینتھز که بنسبت مدینه اگر چه پیش
 از تجول مدینه در مکه در و النجم سجد کرده بود و این حدیث ابن عباس که نه فی سجد در مفضل میکند
 منافی و معارض است قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ و مفضل سجد کردم بار رسول خدا ﷺ و
 اما انشقت پیش را اسقاط کرد و از آن جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست از ابن عباس البرکه
 از شاهی علمای حدیث است که بگوید که این حدیث منکر است و عبد الحق که از علمای ایتلافه است گفته
 اسناد و بی قوی نیست کذا قال الشیخی و نیز ابوهریره مثبت است زیرا که وی اثبات سجد میکند در مفضل
 و او یعنی ابن عباس نافی است که نه فی سجد از آن میکند و خبر مثبت مقلد است بر خبر نافی چه با مثبت
 از یاد علم است که با نافی نیست نافی خبر از علم اصل میکند و در حدیث اظهار علم اطلاع خود میکند
 و مثبت از امر حادث اعلام میکند و آگاهی میداند از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است
 اگر کوئی که شیخ ترجیح حدیث ابوهریره بر حدیث ابن عباس بآن گذرد که اسناد حدیث ابن عباس
 ضعیفی دارد و خبر نهی است از آنکه در اثناي کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متأخر بود عرض از آن
 چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام است بلکه آن اشارت است بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس
 یعنی چون اسلام ابی هریره متأخر است آنچه وی روایت کند نیز متأخر باشد از آنچه صحابی متقدم
 الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مرآن را اگر کوئی که اگر چه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند ولیکن

اصل الله صلی الجمعه کمره کرد انبیل خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدین ریاضت او قبول وی و قبول حکم
 الهی تعالی بتعمیل در وی من کان قبلنا کسانى را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی اهل ملل
 و کتب سابقه ایشان اند و کان للیه وراثت و مقرر شد مریدان یوم السبت روز شنبه و نصاری یوم الاحد
 و نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد کمره کرد انبیل ایشان از روز جمعه چیست بعضی گویند
 فرض کرد انبیل پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز بعباده و امر کرد باجماع در آن برای
 عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و هر دو روز یکند و ابا آوردند و اختیار کردند یهود در بدین وی
 شنبه را و تعلل نمودند بآنکه این روز انبیای آفرینش است و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش است
 و اکثر بر آنند که فرض نکرد انبیل بر ایشان روز جمعه ملى التعیین بلکه امر کرد باختیلاج و تعیین آن باجتهاد
 پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند یوم السبت روز فراغ و قطع عمل است و خالق تعالی
 فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل و صنایع اعراف نموده و فارغ شده و هر که
 همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که وید روزی
 است که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و اعجاب
 عبادت و آنچه در حدیث بخاری آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگر چه بظاهر مدعی اول نماید اما اورانیز
 بر هر دو مدعی حمل کرده اند یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تعیین آن باجتهاد بر هر
 نقل بر روز جمعه نصیب ایشان نشد قیاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را قبل انبیل راه
 نمود ما را الیوم الجمعه باصا بید روز جمعه دریافت آن و توفیق عمل در آن این نیز محمول بر هر دو مدعی است
 یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز بنص یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من یوم الجمعه
 و هذا ابت محمد و کمره نکرد ایشان را به ابا و هر دو تعلل یا راه نمود ایشان را بدین یافت و اصابت این روز و تعیین
 آن بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است
 پس عبادت در وی اولی و انتم با شد و نیز در سایر پیام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان و در
 روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر بر ذات و نعمت و جود او و وحی بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات
 و نیز چون در روز جمعه خلق موجودات اکال و تمام یافت و انسان که منتفع بدان کرد در وی مخلوق
 شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت و نسب و رفیق بود و شاهد بر آنکه تعیین روز جمعه از این امت
 باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق را آورده اند که یاسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده و شیخ ابن
 حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار مدینه پیش از قیوم حضرت رسالت
 ﷺ و پیش از نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی است که مجتمع می شوند در وی در هفته
 و نصاری را نیز روزی است مانند آن ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی

را و باز بگذاریم در وی و بجا آریم و طایفه شکر و عبادت را پس یوم العزوبه را که نام قلیم روز جمعه است
 برای آن تعیین کردند ویرا شعب بن زراره که از رؤه های انصار بود و پیش از قلیم حضرت علیه السلام بیدار شدند و بشارت علیه السلام
 مشرف شد بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که اذان بود می
 للصلاة من يوم الجمعة الاية پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جهته تعیین و اعتبار
 کردند و التمی بد آنکه اقامت اعمل بن زراره جمعه را پیش از قلیم حضرت علیه السلام بیدار شدند و اجتماع صحابه
 برای آن صحیح است و انهم را بیدار داد و این ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که
 کنایه با ما جمعه را پیش از قلیم علیه السلام در مکینه اعمل بن زراره بود و اکثر بزرگان که در ضیعت جمعه
 در مکینه و اول قلیم حضرت علیه السلام و آنحضرت علیه السلام بعد از اقامت سه روز بقمار و جمعه تعلق در آمدن
 مکینه مطهره کرد و هم در میان راه همان جمعه گذارد برین تعلق در اجتماع صحابه در روز جمعه با اعمل
 بن زراره با جهته صورت اشکالی پیدا نکند و بقول که گویند که در ضیعت جمعه در مکینه بود حایه از اشکالی نیست
 شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت علیه السلام جمعه را در مکینه روحی دانسته باشند و لیکن بر اقامت و
 اجتماع مردم برای آن در مکینه قدرت و تکیه نیافته چنانچه نزد دار قطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب
 آمده و صحابه از اهل مکینه آن را نشنیدند و زنیافته و آن را با جهته خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر عبادت
 و نماز کرده و لازم نیست که بجمیع خصوصیهائی که در جمعه وارد است بوده و این نقل در مقصود کافی است و
 الله اعلم و کذلک چنانکه یهود و نصاری تابع و مغضول مالک در وقت عبادت که روز جمعه باشند بر آنکه
 جمعه چون مهمل اذ و انسان را اول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متعبد و فاضل بود از متعبد در
 د و روز دیگر یا مغضول اند در قبول جمعه و علم ابا از امر الهی و احکامات آن بگویند و اجتماع و بعضی گفته اند
 روز جمعه اگر چه مسجود است بهمت واحد که پیش از وقت لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بقول
 مکرر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیرطی فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه
 اول اجموع است شرعاً دلالت میکند بر آن تسمیه اجموع بجمعه چنانچه تسمیه کنند بیهود
 اجموع است و در باب استسقاء حدیث آنست تسمیه اجموع بسمت نیز واقع شده بر آن طایفه اجموع بجهت
 مجاورت یهود و مجاورت ایشان هم تبع نباشان تابع اند ما را یوم الطیامه در روز قیامت در حساب و دخول
 جنت و دفع درجات چه بنجوت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را
 نبود ازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه ام و تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی امر ساقط در
 زمان حضرت علیه السلام این دو طایفه بود و نحن الاخرون و ما مسلمانان متاخر و پسینانیم من اهل الدار الاخری
 در وجود دین و شریعت الا و لون مقلد و پیشینانیم بحسب شرف و مرتبه یوم النبیامه در روز قیامت و در
 ردای السابقون المقضی لهم انجماع ایم ما که حکم کرده میشود ایشان را بحدیث جنت قبل جنت و بقیع پیش

از تمامه خلق و فضایل و کمال و رفیع تکالیف شایسته که در دنیا این امت را حاصل است چون ظهور تکالیف و ثمرات
 آن در آخرت است آن را داخل تقدیم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخیر در دنیا همین وجود و شریعت
 اراده نمود و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلائق بیان عجلت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضایل
 و کالات و رفیع تکالیف شایسته را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند و فهم و روی عن اوس بن اوس بر رفعه قال
 قال رسول الله ان من افضل ايامکم يوم الجمعة بعد رسی که از جمله فاضلترین روزهای شمار روز جمعه است
 از این جهت معلوم شود که داخل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از
 جمله آنها است و اختلاف است علیه از روز و جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر
 جمعه یکی از افضل ایام است زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه درین روز فیض
 میرزا لیک شد آدم و فیه النسخه و درین روز است نسخه صور که برای بعث و تشویر است و میل آنها ثانیه است
 و فیه الصلوة و درین روز است صلیه مراد بدان نسخه اولی است که برای موت و ملائکه اهل سموات و ارض باشد
 و صلیه صوفی هایل را گویند که درین روز است اولی و قیامت را و نسخه است یکی برای الطاف و املاک
 چنانچه فرمود * و ارفع فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض * دیگر برای بعث و احیاء که * ثم نفخ
 فیهم اخرجهم فقام ينظرون * و جای دیگر فرمود * فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون * و نسخه دیگر بود
 که بدان مولود تر من در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و يوم نفخ فی الصور فخرج من
 فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نسخه باشد و غالباً آنها که در نسخه گویند این را مقلد نسخه
 اولی دارند یا در میل آن نسخه اولی فزع شود و در منتهای اوصاف و الله اعلم و بعضی از شرح حکایت کورین
 که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت
 است و الا در اصل قبض آدم و قیام است چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب است
 بحوار قلب و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة
 من الرب الجلیل امانت را و احیاء از نعم الهی شمر در قول عود و الذي یحیی ثم یحیی و چون روز جمعه
 فضیلت دارد فاکثر و اعلی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلواتکم زیرا که
 بپدر می درود شما عرض علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصاً درین روز شریف و آن موجب
 بر و در رضای من است از شما و انکم ام فضیلت و نعمت بالا ترا در رضای من است از شما و ذکر این دو بینان خواص
 جمعه بیاید و حال باد و درستان مولان تعالی بر مصلی که در حالت جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله
 واقع شده است اثر همین رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله است از ایشان و در حقیقت اثر آنکه کاش اشعه رحمتی الهی است
 از جوهر متقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله به مصلی بجهت حصول محاذات و مقابلهت مراد و وقت صلوة اللهم صل
 وسلم علیه کانحب و نرضی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعرض صلوة بروی عید داد بجهت علم اطلاع بر سر

[illegible]

صحابه کشت فعل ثقه پس بخال یث کوندم عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب با این مجلس و گفت که
 مرا با کعب احبار کل شته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قل علمت تحقیق دانسته ام از این امام
 حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} یا بنظر در تویت که الان ^{اعلم} کلام ساعت است آن در روز جمعه قلت کفتم فاعوذنی به این
 چون میدانی تو خبر ده مرا بدان و مبرش از من علم را قال گفت عبد الله بن سلام می آن ساعت آخر ساعتی
 یوم الجمعة آخر ساعتی است در روز جمعه قلت کفتم ^{بما سمعته من ابي} ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و
 قل قال و تحقیق گفته است ^{بما سمعته من ابي} لا یصادفها قبل مسلم در نیاید او را بنید و میباید و هو یصلی و حال
 آنکه نماز می کند و معنی آن ساعتی در وقت غایت تعیین کرده و آخر ساعتی در عصر می باشد و بنظر آن ساعتی و
 آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است لایه ای در میان آن که از آن نه شود در روی چه نماز بعد از نماز
 عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جزایب اشکال ابوهریره و توحیه بلام
 خود الم یقل آیا گفته است ^{بما سمعته من ابي} من جلس کسی که به نشیمن میست و انتظار الصلوة مجلسی را که انتظار
 برد در روی نماز و او پس آنکس فی صلوة گوید و نماز است حتی بدلی نماند آنکه بکند از نماز را بعد از آن
 حقیقه یعنی مراد حضرت ^{صلی الله علیه و آله} از نماز گذاردن در قول او و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست مگر
 اینجا بجهان و ناول آمد است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل و فصل آمده در بیان خاصیت این
 روز جمعه بیاید و مانا که عبد الله ابن سلام از قراین مقام با از استماع از حضرت سید انام علیه
 الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت ^{صلی الله علیه و آله} همین است چنانکه در روایتی بصریح نیز آمده است
 نه آنکه من عند نفسه نایل کرده باشد بجز حدیثی که الان چنان بنظر در آمده که نایل کرد و صرف
 از ظاهر و در همین است حکم نایل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و باین مراد از آن در عالم
 چه ایشان را که از حاضر اند اعلاهی بود بر موارد و محلی میگردند و مراد و مقصود را از قراین احوال
 که دیگران را نیست و در محملات و مهمات معنی که بفهم ایشان در آمد و هر وجهی که ایشان تعیین
 کردند و نایل بر همان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصلی عظیم است در ابواب دین خصوصاً در مقتضات
 اسلامیه اگر چه در خصوص محمل نایل اما چون ایشان اینچنین است و مراد و مقصود از آنست که این
 است فافهم و عند الشکی لی الله ان یزد شادی شد و در آمد و است در همین روی که این خبر نایل شد
 آمد خبر نایل پیغمبر را ^{صلی الله علیه و آله} بر آیه ^{سورة البقره} ^{آیه ۱۷۷} ^{و انما یصلی الله علی من یشاء} ^{سورة البقره} ^{آیه ۱۷۷} ^{و انما یصلی الله علی من یشاء} ^{سورة البقره} ^{آیه ۱۷۷} ^{و انما یصلی الله علی من یشاء}
 پس گفت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} و رسید از خبر نایل ما که ^{سورة البقره} ^{آیه ۱۷۷} ^{و انما یصلی الله علی من یشاء} ^{سورة البقره} ^{آیه ۱۷۷} ^{و انما یصلی الله علی من یشاء}
 چه از مزو اشارت است فقال پس گفت خبر نایل شد و الجمعة این اثبتة سفید روشن حقیقت و نشان
 در جمعه است که از سایر ايام بصفا و نور است مخصوص و ممتاز است و همچنین هر چه زود در عالم
 منالی و خلقی است چنانچه حقیقت و مثال او ان ظلمه و مثال علم این و مثال موت کشت است و این نشان

سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز روی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی در
 میان اینها تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر هر چه
 والوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک است ولیکن در حدیثی که بیابان نصر بحسب آنکه
 نقطه سیاه مثال روز جمعه است و این نیز باعتبار امتیاز و افراد او خواهد بود از سایر اجزای زمان پس
 واجب است عمل معنی این حدیث نیز بر آن اذلا حدیثی شرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب
 هر حرف در آن بود بعد از نظر در حدیث آینه و چو می از آن در ذهن نشسته و بعد از آن در جمع الحوام
 سیوطی نظر کرده و دریافت که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بروایت انس آورد که از وی ظاهر
 میشود که آینه مثال روز جمعه است و نکته سودا مثال ساعت و لغزش اینست انا لى جبرئیل وى ین
 کالراة البیضاء فیها کالنکته السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد
 فقلت یا جبرئیل ما هذه النکته فیها قال هي الساعة الخلد یث والله اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث
 عرضت لی الايام فعرض لی یوم الجمعة فاذا هی کمرأة بیضاء و اذا لی وسطها نکته سوداء فقلت ما هذه فیل
 الساعة فقلت فیها و امتک تفضل داده شده و مخصوص کرد انیده شده و تو امت توبت بعد
 و اجتماع برائی عبادت در آن و الناس لکم فیها تبع و مردم مر شمارا در آن جمعه تابع و منضول اند الیه و د
 و انصاری آن مردم کدا مند یهود و نصاری و لکم فیها خیر و مر شمارا در جمعه نیکی بسیار است از ثواب
 عمل و فدا و رجعت الیه و استجاب دعا و فیها و در جمعه ساعة سعته و زمانیست که لا یوافیها
 موافق نشود و در دنیا بد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که یدعوا لله دعا کند خدا یتعالی را بخیر به نیکی
 در دنیا و آخرت الا استجب الیه مکرراً که قبول کرده شود دعا برای وی و هو و گفت جبرئیل نام روز جمعه
 عندنا یوم المزیل نزد ما یوم المزیل است فقال النبی پس گفت پیغمبر ﷺ یا جبرئیل و ما یوم المزیل
 و چیست و چه تسمیه جمعه یوم المزیل فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه یوم المزیل آن
 ربك انی سمی که پروردگار تو آنرا گفت و پیدا کردی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت
 است در حدیث صحیح آمده است که در بهشتی صد درجه است مابین هر دو درجه مثل مابین زمین
 و آسمان است و فردوس بالاترین بهشتها است از روی درجه و چون بهشت طلسمید از خدا فردوس طلسمید
 و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادی یا فینج وادی کشفه را فیه که در آن وادی کثیب بوده و یک
 است و در آن مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه در آن عالم انزل الله میفرستد خدا ای
 تعالی انا انزل که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور
 منبرها است از نور علیها بر آن منبرها مقاعد النبیین جاهلای نشست پیغمبرانست صلوات الله و سلامه
 علیهم و حفت و گرد کرده شده است تلك المنابر ان منبرهای نور منابر پیغمبرهای دیگر من ذهب از طلا مملکه

آراسته شده است این منابر از طلا با لیاقت و الزیر جلیه الشهداء و الصل یقون برین منابر نهاد
اند که بدل از واج و اموال در راه خدا کرده اند و صل یقون یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت و محراب
قبح و قلع آثار نفس کرده بمراتب علیّه صدق و معرفت و حیکه تلومرتبه نبوت شده اند فجلسوا پس می
نشینند شهداء و صل یقون من و رانهم پس انبیاء طی تلك الکثیر بران تلهای مشک فیقول الله پس
میگوید خدای عزوجل برای اظهار منت و توطئه من بکرم و جود حقان بکم من پروردگار شما ام که تربیت
کرده ام شمار با انواع فضل و نعمت و قد صدقتم و علی به تحقیق راست گردید اشد اولی و خرد را و ادام السیه
و عده کرده بودم با شما و در آوردم حقان را در بهشت برین فاستلونی پس سوال کنید از من آنچه خواستید
اعطکم بد هم شمارا فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألك سوال میکنم ترارضواک رضای
ترا که بهترین مطالب و مقامات و نعم است فیقول پس بگویند پروردگار تعالی قلای صیت عکم بتحقیق
راضی شدیم از شما و لکم و مر شما راست ما تمیتیم مرجه آر ز و کنید شما و لدی المولد و نزد من است زیادت
در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت و بی نهایت و بی انداز است اول که در بهشت
شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاید رضای ویرا طمئینند که مبادا انبیای این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که بد خدا کرم مقرون بر رضای وی نباشد در معنی نعمت است اصل رضای مولی است
تعالی و چون مقرر شد که رضای است بعد از آن هر نعمت که اضافه کند مبارک است بهم پس اهل بهشت بچگون
الجمعه دوست دارند روز جمعه را لما یعطهم از جهت آنکه میل هدیه درین روز بهم من الخیر پروردگار
ایشان از نیکی و مخصوص می گرداند روی با اینچنین فضل و کرامت و اینحال در هر روز جمعه بود زیرا که
چون ایشان دوست دارند جمعه را که در روی باین نعمت مخصوص شدند لابد آر ز در آنکه در هر جمعه
اینچنین شود و کثرت پروردگار تعالی که هر چه آر ز و کنید بد هم از اینجا لازم آید که تا ابد همچین روز و فسیحان
من لا احصاء لنعمائه و لا انتهاء لآله سبحانه و هو الیوم الذی بر آن روز جمعه روزیست که استغوی فیروزان
طی العرش برآمد در روی پروردگار و ثواب و ثواب و ثواب بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار بفرمود
بر عرش برآمد و اجرای احکام و امر بر خلق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و نشیند ازین
سلطنت بر تخت به نشینند و بر رها یا حکم رانند این ظاهر معنی کلام است و مراد از بهشت جادوی سبحانه از مکان و
نشستن منزله است و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است بر دنیا و عالم و حاکم و آمر
است و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خوانند یکی را وصف بملك و سلطنت کنند که و لدی بر عرش
نشست اگر چند ویرا تعالی بود و نشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملك و سلطنت است و
همچنین اگر شعرا و ادیبان را بحدود وصف کنند که و لدی پادشاه منصور و طغان و دست و پا در آن است اگر چند
ویرا دست نمود در اصل خلقت یا برین باشد و کونند بند شمشیر وی در آن است و کنایه از درازی نامت

دارند و در این روز و بنام شمشیر نه قرآن نازل جز زبان عرب است و زویش عربی و بیان
 معنی این چنین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیداکرده شد آدم و در وی برپا
 میشود قیامت این حدیث را امام شافعی بعد از مستند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داؤد طرق
 آن را جمع کرده و با شانیب متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجملة
 بهر طریق که باشد خلاصی عظیم الشان است صحیح و مشتمل است بر فواید شریفة علمی و عملی و بشارات
 عظیمه بر مومنان و بنماز جمعه حاضر شوند کان و او بر کشف حقایق بسیار از تمثیل جمعه و شاعت وی بآئینه
 موصوفه و تسمیه و روزی بیوم المزیل و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب
 و استوائی پروردگار تعالی و نقل من بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره نه مرویست
 که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص و آنکه جمعه میگویند سبب
 تسمیه آن جمعه چیست فرمود لان فیها ازیرا که در جمعه مجتمع شد عظامهم امور و جلائل هیون که اصل مجله
 و معاد ازل یکی آنکه در این روز ~~طبیعت جمعه~~ طبعه جمعه ایست که آدم خلقت بد و توای مخاطب که آدم است
 یعنی تسویه کرده شد امور و خصوصه و شکل مبدع و طبعی از طبع طینت آدم جعل او صلصال فجار
 داشته ای الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش در لغت اهل بقوت و عطف و مراد
 بطشه در اهل بهشت روز قیامت دارند چنانچه حق سبحانه فرمود بطش البطشة الکبری و ذکر آن بعد از صغره
 و بعثه برای تاکید کویات و اگر اهل بطش الهی بندگان را بعد از بعث و حشر در روز جزا مراد دارند
 نیز در نیست و بعضی گفته اند که مراد بدان اهل مشرکان قریش است و روز یک روزی آخر ثلث ساعات منها
 ساعة و در سه ساعت اخیر این روز ساعی و وقعی است که من دعاء الله فیها استجیب لدهر که هر چه خواهان از
 خدا و دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او
 و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست و چرا نکفت در آخر او ساعی است چه ساعی که در آخر سه ساعت از وی
 باشد همان ساعت اخیر خواهد بود چرا بش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلامه
 فی که در اینجا واقع شده است آن را تجزیه کرده گویند چنانکه اشارت بطرفی کنند که از آن ساخته
 شده است و گویند که درین ظاهر فیه مثقال آهن است و حال آنکه انظر فیه و ده مثقال آهن است چه وی
 ساخته شده است از آهن کذل قال الطیبری و افهم و در کتاب صفت بهشت نصیف ابی بکر بن ابی الدینار مرویست
 باسناد ثابت از روایت حل یقه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انالی آدم مرا حمر ثیل و فی کفه مرآة و در دست
 وی آئینه بود که حسن انرا فی واضر و ما ~~خوبتر~~ و روشن ترین آنها و اذافی وسطها و ناگاه در میان
 آئینه لمعة بود و لمعة را اصل موضعی از بدن که بدن آب درمید و در وضو و غسل و لمیع در اسب آن را
 گویند که در رجس و جزوی باشد مخالف نیک تمام جسد و مراد در اینجا قطعه میاه است که در آن آئینه

بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر میفرماید مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا پس گفتیم من با جبرئیل در
 مامله اللعنه التی اری فیها و حیثیت این لعه که می بینم درین آئینه قال گفت جبرئیل منزه الجمیع من لعه
 حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که حیثیت این آئینه با این لعه چنانچه
 در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیمه ناقل آن آوردیم باز رسول خدا میگوید مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا قلت گفتیم
 و ما الجمعه حیثیت وجه صفت دارد قال گفت جبرئیل يَوْمَ مِنْ أَمَامِ رَبِّكَ عَظِيمٌ جمعه روزی است ازین روزهای
 که پروردگار تعالی و تقدس بیدار کرده و بس عظیم است این روز و ما خبر کن امر انجام است که خبر دهم ترا ای خدا
 بشرفه و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز در دنیا شرفی با اعتبار ذات بت و فضل نسبت بغیر و ما خبری
 فیها لاهله و خبر دهم بالچه امید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز مرا مل این روز را که در وی
 بطاعت و عبادت مشغول باشند و با سعه فی الآخرة و خبر دهم به شرف و فضل او و نام وی که در آخرت
 دارد از اینجا معلوم شود که آنحضرت مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و فضل او را در دنیا و آخرت بر وی
 دریافت اگر چه این روز را که یکی از روزهای قدره است میدانست اما این صفات و نام او را که
 در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این منافات ندارد بالچه گذشت که صدایه در مدینه
 با جهاد و قیام بر سمت واحد یهود و نصاری و عبادت ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت
 تعیین نمودند همین قدر دریافتند اما خصوصیت این صفات و حقایق لعه در بیان حدیث مذکور است
 کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا بیان میکند و میگوید مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا فی الدنیا
 فان الله عزوجل جمع فیها امر الخلق پس بفرستی که پروردگار تعالی جمع کرد درین روز و نام جماعت
 کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و ابامایر جی مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و ما خبر دهم ترا ای خدا
 میشود از خیر و ثواب مرا مل جمعه را فان فیها ساعة پس بفرستی ای نسبت درین روز ساعتی است
 که لا یراقها در دنیا بد و موافق نیستند او را عبد مسلم او امة مسلمة مرد مسلمان یارن مسلم که در
 غلام و راه حضرت پروردگار اند یسال الله فیها الخیر الخیر اهل آن عبد با امة از عبادی تعالی در امتاعت دلی
 را الا اعطاهما ایه مگر آنکه بد بد عبد ای تعالی آن عبد و امة را آن کن و ما شرفه و فضله فی الآخرة و ما خبر
 و ما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد بدانش اند مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و ما خبر
 اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بفرستد اهل سست را سست را سست
 و اهل دوزخ را دوزخ حرت علیهم السلام الا یام و دله اللیالی میسر و وی گذارد بر آید این زمان و مقسم
 و متهین است زمان بهمین نوع قسمت و اجزا و نامهای آن شب و روز و شب و روز و شب و روز
 هفته دنیا است و با وجود آن لیس فیها لیل و لا نهار نیست در بیست و شب و روز و متهین و این نام و
 بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمده است که مثل کفر و جبری دنیا و روزی

بود و شك بر کرد و نشان شد آن با شد یا پرده در و بلند شب شود و بر دارنگ و زیند آید و الله اعلم انشاء
 الله تعالى حق تعالی حال در احوال معلوم کرد که چیست و چگونه است فَاعْلَمْ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَقْدَرُ ذَلِكَ
وَمَا عَاتَهُ چون روز و شب متعارف در آنجا بود داناید حق تعالی در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم
 بدان آن را آنچه در روزهای این عالم و ساعات او است فاذا كان يوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حين
 يخرج اهل الجمعة منكم که بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اقامت است بآنکه
این فضیلت و نعمت که ملوک کرد و آنچه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند نادانی اهل الجمعة
نکند میکنند در کار تعالی و توفیق پس بهشتیان را مانند باند آکنده با این طریق و باین عبارت یا اهل الجمعة
ای بهشتیان اخرجوا الی وادی الزبد بر آید بسوی مقامی که نام وی وادی مزید است و در وصف
 وادی مزید میفرماید وادی الزبد لا يعلم سعة طوله و عرضه الا الله وادی مزید وادی نیست که غیر از این باشد
 و درازی و پهناقی وی را مگر عداوی عز و جل فیه کتبنا ان المصطفی در آن وادی تلها وادی است از مشك و سبانی
السماء و سبانی آن تلها از عادت بلندنی با سبانی و این کتاب است از بلندنی آن تلها قال کنت جبرئیل
فخرج غلمان الانبياء من بیرون آن غلمان جنت که عدا مان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای
نور را و بخروج غلمان المؤمنین و بیرون آن عدا مان مومنان بکراسی من با قوت گرهنهارا از با قوت
فاظلمت یمن چون نهاده شود آن منبرها و کبر سبانی لهم برای پیغمبران و مؤمنان و اهل القوم مجالسهم
و کبر سبانی لهم و مؤمنان جاها نشدت خود را بر منابر و کراسی بعث الله بفرستاد خدا این عالم
علیهم بر ایشان را و این که تل عی المثیرة خوانند میشود آن باد با هم مشهور یعنی بر آن کینند از جهت
 که تیز میزند کینند آن باد ذلک المسک آن مشك را که مثل تل ریك استاده و سربا همان کشیده است
و تل عله و میل آرند آن مشك را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان و تخرجه زمی بر آرد مشك را فی
وجوههم در رویهای ایشان و اشعارهم در رویهای ایشان تلك الريح آن باد اعلم دانایان است بآنکه کیف
نمیشد بکار کند بل لك المسك بآن مشك و چگونه بکار برد آن را من امرأة احد کم از آن یکی از شما بود فع
الیها اگر مهرده شد بی آن امرأة و حواله کرده شد بی بوی کل طیب علی وجه الارض هر خوشبوی که
بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبوی بسجده و پیشمار بزن خود مهرده و آن زن دانا است بآنکه
حکایتی است از خداوند عز و جل و استعمال کند آن باد دانا را است از آن زن در افشاندن آن مشك برین قوم
و فرستادن آن بجهت ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلها بی مشك مثال آنها
است بران وجه که میخواستند و فضل و رحمت حکمتی است اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و
مستور است درین بکار قال کنت جبرئیل و انما دارد که ضمیر را جمع بر رسول بود یعنی گفت رسول
خدا انما حکایتی عن جبرئیل ثم یوحی الله بستر و حی میکند خدا التبارک و تعالی الی حمله عرشه

بمشغول فرستادگان بکند بر دارنده عرش و بی اندوآن نشست فرستاده اندو عظیم آبرو لشیر در کتاب اعظم
 می آرد که مجامعت از کوشش تا پیش از ایشان شدت مزاج و حاله را داشت پس هر روز کار تعالی خانه حکم
 می کرد تا باینکه به ظهور به نهیل جوش و این اظهار هم میان پشتمانی ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهار
 معنی و از این میگوید چون هر جا که آدم میان مجمع باشند و در هم نشینند پیشها بجانب یکدیگر دارند
 اهتمام این لفظ در عبارت حادث شده است و کلام ظاهر اینست که در کوشش و پشتمانی ایشان
 نیز تمیل و کفایت است از ظهور جناب عزت و عظمت الهی و حضور او در بارگاه سلطنت چنانکه باد شده
 و تبارک و تعالی عزت حکم کند که تحت بنهید تا بران بر آید و حکم را از این خطاب حکم همین طریقی
 و تبارک و تعالی عزت حکم کند که بر مغان تحت بادشاهی است به نهیل و حضرت رب العزت جل
 شانه بران بر آید و به بندگان خود خطاب کند فی کون پس میباید اول مشاهده منه اول کلامی که بخیرند
 بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبادی بجانب من بیائید و رجوع نماید بندگان من الی بن
 اطاعتی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در محبت و لم بروی و قد بیده اند مرا و صل قوا بر سلی
 و ایمان آورده اند به پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و انبوا امری و مقابعت و فرمان برداری کرده اند
 امر مرا این تلافی و تهنیتی را اظهار لطف و کرم است بایشان پیش از خطاب مقلد و توطئه است بر آنکه
 حکمی عوامد فرمود و خطابی که عوامد کرد در نهایت لطف و احسان عوامد بود تا بدل و جان بخت
 ثوق و معروفه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا اموالکم و انما الله غنی عما یسلون و این خطاب
 فیهلایوم الزید پس امروز روز مزید که موانع است از جمع کردن و متفرق میشوند بندگان
 منه علی کلمة واحدة برین یک سخن که رضیما عنک راضی و عود میکند بهم ما از توای و عبادت ایشان
 دنیا را آخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل میبخشی و مقصود ما رضای توست فی ریح الله انهم پس
 رجوع می کنند خدا ایشان بمشغول و مکر و کلام می کند با ایشان و تا کمال و تعریف و عار میبندد
 ایشان کرده میگوید ان یا اهل الجنة ای اینکده بهشتیان ظاهر است که من را هم از شما انی یا اهل الجنة
 عنکم که من اگر راضی نیستم از شما هم از شما دارم ساکن نیاید اندام شما در سرای خود که بهشت
 است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات که مرا سوال کنید از من هر چه عوامد بیدارم
 الزید پس این روز مزید است فجمعهم علی کلمة واحدة پس در آنوقت میفرماید سلوا اموالکم و انما الله غنی عما یسلون
 و جهک پروردگار اینها ما را راجه کریم خود ننظر الیه ناظر کنیم بسوی او و پیش از آنکه عوامد از این مقاصد
 و منتهای مطالب این است که بالا تر از این مطلوب نیست و بعد از این عوامد از این وقت سوال از این اندازد
 ان فود موسی علیه السلام پیش از وقت طلوع لاجرم مجروح بود از آن شد و در وقت در آمد
 بعد تلافی و مهربانی خود بر سوال آورد و عوامد که تا عوامد شده که اصل و صواب در جدول و مایل

وقت آمدن هر کس پیش از وقت طلوع و پیش از غروب و پیش از طلوع و پیش از غروب *
 و اذا جاء الايمان نجى فيه كشف پس دور کند حق سبحانه و تعالی تلك العجب آن حجابها را که مانع دیگر از دیدن
 تجلی لهم پس تجلی کند عزوجل مرا ایشان را و بپایند خود را پس پرده قیضها هم من نوره پس بپوشد ایشان
 را از نور جلال و جمال و بی سبحانه تعالی شیء چیزی که لولا الله قضی ان لا یحرقوا اگر تسیرت قضای
 و بتعالی ازین که تسوونک ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لا خسر قوا هر آینده می
 سوختند و مستهلک میشدند لا یغشاهم من نوره از جهت آنچه بپوشد و در کبریا ایشان را از نور عظمت
 و جلال و بی سبحانه ثم یقال لهم یعلی انکه مشرف بپایند ایشان و منور بنور جمال و بی کشفند گفته میشود
 مرا ایشان را از جمیع الی منازلکم اکنون باز کردید بمنزل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی است به بندگان
 چه داریم در درگاه عزت و شرف و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان است بر وزن و زمانی بحال
 خود باز آید و بیاید و در پرده های صفات که محال و مزایای آن نعیم است و صفات آن بپایند و مستحق و مستعمل
 تجلی دیگر شوند مشهود و صورت یکمی است و تفاوت در کیفیت ظهور است و غیر جمیع الی منازلهم پس
 باز آید بسوی منازل خود و قل اعلی و حال آنکه به تحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در
 وقت این تجلی الضعف علی ما کتوفیه و چون و زاید بر آنچه بود که ایشان در آن از حسن و جمال و فورانیت
 در بهشت چه آن انوار صفات است و این نور ذات غیر جمیع الی از واجهم پس باز می آید بر از واج و زمان خود و قل
 حکموا علیهم و حال آنکه به تحقیق پوشیده اند این مردان برین زنان و حفرین علیهم و پوشیده اند از این زنان
 برین مردان یعنی نمیتوانند دید یکدیگر و بر او نموده میباشند بیکدیگر ماضیهم من قوره او بهشت آنکه پوشیده است
 ایشان را از نور و تافته است آن نور بر ایشان فاعل جمیع الی از واجهم پس بران بپایند و زمانی بران بپایند
 نور انوار و می نشینند آن نور و می رود و غلبه و بی حتی یرجعوا الی صورهم التي کافوا علیها و آله که
 باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را می بینند
 و حی شالین فتقول له از واجهم پس میگویند مرا ایشان را از زنان ایشان لغت خبر جتم بتحقیق بیرون
 آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورتهای بران صورتی و هیأتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید
 علی غیره ابر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود یکدست از کجا آوردید
 و بیرون پس بپوشید و بیرون از ذلك آن حسن و جمال که پدید آمده است ما را و دور است از
 بیرون و از آن و بیهم ان الله بهت آنست که پروردگار عزوجل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای
 ما فنظر نامنه پس در این فیم ما از ذاتش و بی آنچه دیدی است قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس می
 که و بی تعالی و الله سوزند بپایند و بی ما احاط به خلق احاطه و ادراک کرده است و نرسیده است به گفته
 ذات و بی هیچ مخلوق و لکن و بی جل جلاله قل انهم بتحقیق نموده است ایشان را من عظمه و

جلاله چیزی از عظمت و جلال خود مشاهده آن پرسم آنچه خواست که بنمایند ایشان را اقبال حضرت
 علیه السلام فرمود که بگویند نظر زامنه پس این معنی است مقصود و مراد جبرئیل از قول نبی که گفته است که در این
 از بندگان نظر زامنه که دلالت دارد بر آن که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که ناشی از جلال و
 وی تعالی و تقدس نکوئی که از اینجا ظاهر شد که ذات حق مرئی شد بدینکه عظمت و جلال وی و آن
 صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که در این احاطه از انبیا کردند و در این احوال در دنیا
 مشاهده عظمت و جلال پدید بود نه چشم و با جمله چیزی بنمایند که حقیقه و مرئوسان گفت که
 وی حق است و احاطه و دریافت کند آن مرئی دیگر است و اگر این معنی که در دنیا حاصل شود و در آخرت
 که پدید بود و مشاهده عظمت و جلال که الهیه مرئی است از جسم صوم و شکل و لون است که در این
 جسم و اینها همه صفات است و با وجود آن در معرفت میگوید که آن را در این عالم مشاهده باید کرد که در این
 خلایق را جل جلاله در آخرت ببینند و از کیفیت آن ساکت ماند این قدر پس است که جبرئیل علیه السلام
 بامصطفی علیه السلام فرمود که پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی معنی که الهیه در مشیت بهشت و رادی
 از که تلهای مشیت در راستی کل سمعه ایام در هر هفته و هر روز جمعه الضعیف ما کنوا فی در چند بر الهیه
 بود که در وی قال علیه السلام قل لک قوله پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف آورد هر جمعه معنی
 قول حق تعالی است که فرمود لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره أعین جزاء ما کانوا یعملون پس
 نمیدانند هیچ چیزی که چه پنهان داشته شده است از مومنان را در هر روز جمعه و در هر روز جمعه
 و مسرت ایشان است از نعم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و این همه جزای اعمال
 ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لفظ در روایتی مضمون اینست که با این لفظ در این است که گفته
 فاذا کان يوم الجمعة من ایام الاخرة پس چون باشد روز جمعه از روزهای آخرت عیسی الرّب من عرشه
 الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بموی کرسی که تحت عرش است تا ریل مربوطه آن
 خواهد بود که در نزول ربانی در وقت معرکته المذ و نصف الکرمی و گرد کرده میشود کرسی ایشان
 من نور من نور فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بر آن منابر نور بهشتیان و نصف المناظر کرامی
 من ذهب و گرد کرده میشود آن منابر کرسیها از طلا فیجلس علیها الملائکة و الشهداء پس می نشینند
 بر آن کرسیهای طلا صد یقین و شهادت و بهر اهل الغرف و فرود می آید و از کرسیها و در این
 که در بهشت اند من عرفهم از عرفهای خود فیجلسون پس می نشینند بر کرسیهای نور و در این
 بر تلهای مشیت لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرف لاهل المناظر الکرامی و کرسیها و کرسیها
 نشانی از مجلس زیاده نمی بر خود و مجالس و منابر اهل منابر و کرسیها و کرسیها و کرسیها
 اهل هر یک که بر تلهای نشسته اند و با وجود از مقام و مرتبه خود چندان معلوم و رانی اند که بر عاقلان

دیگران حضرت منصور را غسل نمیدادند و این از خواص بهشت است که با وجود تفاوت
 درجات و تمایز این مقامات همه کس به مقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبندند و حضرت
 غورند و محتالم نکرند و الاصل اب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود و بیم یلتم ی لهم ذوالجلال یستمر
 ظاهر و متجلی میشود بی کم و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگویند
 سلو فی سوال کنید ای امر هر چه خواهید فیقولون یا چه هم پس بگویند همه باجماع و اتفاق نسألك الرضاء
 سوال میکنیم ترا که راضی باشی از مایار یا پروردگار فیشهد لهم علی الرضاء پس گواهی دهد
 خدا این تعالی فرمایشان را بر علو بنا کند و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول یسترو بگوید
 سلو فی سوال کنید مرافسأ لوه پس سوال میکنند و راضی نیستیم همه کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد
 حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد و تا آنجا که همت او میرسد منظور اهل قال ثم یسعی
 علیهم یسترو سعی میکنند و قصد میکنند را مداد و فاضله میکنند پس ایشان پروردگار تعالی
 بسلا عین رأیت بنعمتهای که در هیچ ان زاده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش و صف
 آن را شنیده و لا خطر علی قلب بشر خطور نکرده حصول آن با ماهیت آن بر دل هیچ بشری
 و نه در آید و در خیال وی و احتمال که باول صورتهای خوب و بشای آراهای مرغوب و شالط خاطرهای
 خوب مراد دارند ثم یرفع الجمار یستر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس من کریمه از کریمی
 نمودن آن عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بکریمی و بر قع اهل العرف و بالا میرود اهل عرفها
 الی غرفهم بسوی غرفهای خود که درود آمده بودند از آن بر تلهای مشک و منی و آن غرفها انواع اند در تفاوت
 غرفه من و غرفه بیضاء غرفه است از آن و آن ملک سفید و صف لولو سفیدی برای ملج و بیان لغامت و اظهار
 خوبی است یا مراد کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یا قوته حمراء یا غرفه است از
 یا قوت مرغ او زمرده خضراء یا غرفه است از زمرده سبز لیس فیها نیست در آن غرفها قضم شکستگی و لا صم
 و نه هیچ جنب مسار و نه آنها را و نیست در جنات جنوبهای وی مستدلیه و در بعض نسخ مثل لیه فیها ثمارها
 او وزن است در وی میوههای او فیها در وی از و اجها و خد میوهها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت ﷺ
 فاهل الجنة پس بهشتیان بنماشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستمشر میشوند در بهشت بر روز جمعه کما ینماشرون
 فی الدنیا فی الدنیا بنظر جناتچه بشارت می یابند اهل دنیا در دنیا بهاران با امید خیرات و برکات * فصل *
 در بهشت و بهشت قوریم حضرت نبوی ﷺ آن بود که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و بنا انواع
 نیک و فشریف مخصوص و مشرف است و معجانات کونا کون از ذکر و نماز و دعا و تصدیق و غسل و اعمال
 آن تعریف کرده اند بنظر جناتچه بیان میروند شد الشاه ایزد تعالی و علما را در قول است در فضیلت روز جمعه
 و روز عرفه بعضی مگویند روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث صحیح در فضل آن روایت

است او عایشه زهر که گفت ز رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کند بنده را
در بندگان از آتش دوزخ و نزد یک میشود هر روز کار تعالی از بندگان و مباحات میکند با ملائکه و ایشان
و گواه میکند پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که در یله نمیشود شیطان
در بخوار تر و زانکه تر و خصه عورله و در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی در روز
که ایمان بندگان فکر آنچه دیده شد در روز و بداند که روز یوم النحر و حرکت اسلام و قوتش عزت الهی آن بود و در
آنکه که افضل الدعاء دعاء یوم عرفه و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث
و آنچه حواضلیت آن مثل قوله صلی الله علیه و آله ما طلعت الشمس ولا غابت علی یوم جمعة و قوله علیه السلام
یوم الجمعة سید الايام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است اطلاق متعلق به و
نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد گردند و نیز آمده که شصت و
جمعه بیست و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد گردند و در بعض احادیث آمده که
هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و آنهایی که قاتل اهل بافتند عرقله تخصیص میکند
ایام زاد را احادیث روز جمعه بغير روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الايام
یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر و الفطر استیفا می باین معنی می توان یافت بجهت علم ذکر
روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بر روز نحر و الله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام
منته است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز و جمعه است که حوائج
افتاده بار و روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث
محدثن را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم النحر که در
قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عسره است و با وجود
آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبیه لغواست بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع
که سرور انبیا کرده صلی الله علیه و آله نیز در روز جمعه بود و لیل او در حدیث صحیح آمده که چون کسی در روز
آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد پیوسته گفت عجب است از مسلمانان که این روز را
روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت که عید چه بود در آن روز و عید است یعنی عرفه
و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه بفسیر توبه سورة الم سجد و هل انی سجد سوره یوسف و در حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند و
از آن حضرت صلی الله علیه و آله دایمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و آنست که اگر کسی در روز جمعه نماز کند
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آن بزرگان این دو سوره هر صبح روز جمعه نیکو است بود و آنکه این دو سوره
مشتمل است بر آن از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و سوره یوسف و سوره النحل

تا در چنانچه در فصل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شرح بجهت اشغال سوره الم تبارک و تعالی
 برده اند که مکرر ادا از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود به سبب زیادت آن در روز
 جموع و درین روز که محل ظهور قیامت و ظهور سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبوله
 نموده و میگوید که تخصیص این روز نبود به سبب چنانچه بعضی کان برده اند و اگر گویند که
 با وجود تکبیر و تکبیر سبب نیز منصوص است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا
 و میسر نشود بعرض آن یعنی سوره الم تبارک و تعالی سوره دیگر خوانند که مشتمل بر سبب بود یاد رکعت
 اولی اقتصار باول سوره الم تبارک و تعالی تا آیت سبب و اینست مراد بقول وی که کثرت اقتصار به سبب کنند
 از سوره سبب و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد آن و دلالت کند که منصوص بود مجرد
 محاذات بر سبب است نه تکبیر و ازین جهت میگویند که این مجموع تا فی الشیء اعلیٰ مطلق است
 چنانکه این دو سوره درین روز و ما ناکه تعیین این سوره درین روز منصوص است از سبب آنکه این
 ایشان به از این معتبر است و نیز درین روز و اقرب است از آنچه آن بعضی کان برده با وجود
 از کتاب قرائت بعضی سوره و با جملة قرائت این دو سوره در نماز جمعه از خواص روز جمعه است پس خاصیت
 اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوات بر حضرت
 و صلوات بیشتر فرستند صلوة بر این حضرت همیشه مستحب و مستحسن و مقربترین
 اعمال است بعد از قرآن و لیکن در شب و روز جمعه امر بتکبیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است
 اکثر و امن الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثر و الصلوة علی فی الیلة الزمراء و الیوم
 الا زمر لیلة الجمعة و یوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة و اکثر و الصلوة علی فی یوم
 الجمعة فانه لیس یضلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوة رواه العاکم فی المستدرک و البیهقی
 فی شعب الایمان عن ابی سعید الانصاری اذا کان یوم الجمعة و لیلة الجمعة فاکثر و الصلوة علی رواه
 الشیخ فی المعرفة واحاد بی درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود
 بران حضرت و اگر چه صلوة امت بر وی و فی همیشه معروف است و حق سبحانه و تعالی ملائکه سیاحین
 آفریده که صلوة و سلام امت را در الجباب میرسانند و لیکن درین شب و روز البته بنقام وصول و قبول
 میرسد و بیان کتب صلوات بر حضرت و احوال و اوقات و صیغهای آن باین علاحد است که
 سأل میطلب و در علم تفصیل مذکور است و ما نیز جملة ازان در آخر کتاب جذب القلوب
 ذکر کرده ایم جاء المقبول و بعد از وی و ما له جل افیز معمول و منقول کشته است و خاصیت پیروم
 نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از میان نمازها اعظم نماز جمعه
 اگر چه در بعضی احاد بی واقع شده که هیچ صلواتی فاضلتر از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود

اگر چه در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است مگر جمعه را غالباً به نسبت نماز روز جمعه است اما بعضی
 ظاهر عظمی و دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظمی و موعظه تراست و مسلمانی را این عظمی
 آورده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود مرقومی را که تخلف کنند از جمعه تحقیق قصد کردم که از
 موردی را که نماز گذارد با مردم بستر بسوزم من بر جماعتی که تخلف کنند از جمعه عاقلان ایشانی
 و گفته اند که هرگز اذیت شود جمعه بپایان نرسد که کسی کند نماز یا نصف نماز یا در هر نصف
 در هر یا صاع جنطه یا نصف صاع جنطه و هر که در یک روز آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا بر دوازده فرمودی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جحله مرسل است از صفوان بن سلمه و احمد
 از ابن قتاده آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت تهارین جمعه مهر نهاده شد ایتعالی بر دل وی
 و ابن هریمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را از احمد بن حنبل و در زین در روای آورده بری بود
 خدا ایتعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را ایشانی و روت نوشته شود از
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاده کرده شده و از
 ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتجدد انداخته اسلام را پس پشت می زند و قلندر
 کسان بحضرت کثیری در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معی و مدارت بود بآن چنانچه از میاق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مله امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب احمد
 نیز استحباب است و بر وایتی و خوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل و خوب چنانچه
 مله مالک و بعضی از هنادیله است دلیل قائلین بر خوب و روز جمعه نماز است چنانچه مختار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ من جانم که هر روز از جمعه
 نلیغتم در موطا از ابن السبکی آورده که آنحضرت ﷺ در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ و خوب و از احمد و جلاله و ابی یوسف و احمد و اند
 استحباب کتب منه الا ترمذی از ابی سعید که گفت ﷺ غسل و از ابی یوسف است و از ابی یوسف و ابی یوسف
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میابد و گفت عمره امام مسلم و شافعی میابد و از ابی یوسف و استحباب است
 و اما مسواک و طیب و الله اعلم واجب است یا نه ولیکن اینها نیز آید و در حدیث کمالی
 و در موطا از ابی مرزبان آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی غسل چنانکه در روز از ابی مرزبان
 آمده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود که غسل کنید در هر هفته و از هر هفته سه غسل که
 گفت لازم است بر هر مسلمانی رفتن جمعه و لازم است بر هر روزی که جمعه غسل و ترمذی گفته که در روز

باب از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عایشه و ابوالدرداء و غیره نیز آمده و حدیث ابی هریرة
و صحیح است لیکن آنهایی که قائلند با استحباب غسل کوبند که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل
بعد از روزه یافته احادیث دیگر در حوازا گفته بوضوء نیز واقع شده چنانکه در حدیث ابی هریرة
و سنانی از مسنده ابن جریب آورده اند و کشتی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا
ﷺ هر که وضوء کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت
ترمذی که درین باب از ابی هریرة و عایشه و انس و غیره آمده و گفت حدیث صحیح است و عمل
برین است نزد اهل علم از اصحاب کبار و غیره و انهایی که بعد از ایشان اند اختیار کرده اند
غسل روز جمعه و وضوء نیز کاتبی و اندک انهمی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن
عمر و ابی هریرة آورده اند که عمر بن الخطاب به خطبه میخواند در روز جمعه که ناکاه در آمدن
مردی از اصحاب کبار که از مهاجرین اولین بود و در روایت ابی هریرة آمده که در آمد عثمان بن
عمران به پسنداد او را عمر بن خطاب و گفت این چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشتم امروز
بکاری و بخانه رفتم ناکاه و تنگ ای جمعه شنیدم و هم ازین راه بمسجد در آمدم و هیچ توقف نکردم مگر برای
وضوء پس گفت عمر بن خطاب ایضا یعنی این اکتفا بوضوء کردن نیز تقصیری دیگر است و گفت پیغمبر خدا
ﷺ مرا امر کرد بگسل و تو وضوء کردی از اینجا معلوم گردد که ضیغه امر و لغظ و جوب که در احادیث واقع
شده است برای لغت و استحباب است نه وجوب و لا عثمان نه چون اکتفا میکرد بوضوء و عمر نه چرا تقوی میکرد
او را بران و همچنین صحابه دیگر پس گویا این اجماع شد بر حوازا و وضوء و احادیث دیگر نیز درین باب
آیه و اتمام حجت موطا گفته که غسل روز جمعه افضل است نه واجب و در روی آثار کثیره آمده پس در
جایی که فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر ناکید و مبالغه بود چنانکه یکی در استعمالات خاطر
دیکری مبالغه کنند و گویند حق تبارک و تعالی واجب است بر من جمعه بین الادلة و اقتران آن بمضواء و طیب نیز
قرینه ادیان بران چه آنها با اتفاق واجب نیست و باجمعه قوم را از انجا که استحباب و ضمیمه غسل جمعه
به طریق است یکی ادعای تسع و جوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت ندارد بران پس از آن مستحب
گشت بدلائل داله بران ولیکن ادعای تسع بمجرد استعمال بی علم بتاریخ درست نمود دوم انتهای حکم بانهایی
دلت آن چنانچه از حدیث ابی هریرة که از عمر بن الخطاب آورده معلوم نمیکرد که مردم در اول حال فقیر
و صرف پوش و عیال داشتند و مسجد تنگ و بیست بود در روزهای گرم عرق میکردند و بویهای ناخوش
می آمد و ایل امیکشیدند پس تسع را امر کرد باغتمال و نظیف بدن و تطیب آن حتی
الامکان پس چون وضوء در حال بیدار آمد و پس صرف بر افتاد از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسوده
گشتن و مسجد و تسع و بیدار شدن و از این اکتشیدن خلاص یافتن حکم بوجوب هر دفعه کشتن و از قهای

حکم بانهای علم در شرح آمده است چنانکه ارتفاع هم مولد القلوب از غلبه این نوران است و این نور
 سیوم حمل امر بر نیت و در جواب بر ثبوت بقدری دلالت بر آن دارد که سیما این است که لایق
 و این مسائل در وقت و مستقیم قرار است کالایق و مصدق در اثبات مله و جواب حمل جمیع الزام
 قائلین بمل و جواب میگوید که دلیل وجوب آن قریب است از دلیل وجوب و در جواب مله مله است و
 دلیل وجوب وضو آنست که مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب
 رعا و حجاب و قیاس و مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب
 غایت کار درین امور و در جواب مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب
 چنانکه خلاف و این مورد مله در ماده و جواب مله مله است و در جواب مله مله است و در جواب
 این را وید آنچه تقریر کرده شد و شاید که مولد القلوب در صورتی بلد یرینه باشد و الله اعلم
 خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگر چه تطیب و جامع ایام فاضل و مستحسن است
 و این که درین روز فاضل را چنین است از تنه بدم و سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه
 مسواک نیز بکر چه موکل است در سایر ایام ولیکن درین روز فاضل و موجب است بر سایر ایام
 خاصیت هفتم تمکیر از برای نیاز جمعه تمکیر بقیه ایام با هر کاند در اهل لغت در وقت بامداد آمدن
 و به معنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید که ای القاموس و تمکیر از برای جمعه
 به معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس ع کتابکرمیا الجمعة و نقیل بعد
 الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلولة و گفته تمکیر کردن بود در وقت
 و در نهایت جزیری میگوید بکر و بکرا ای ای الصلوة اول وقتها و هر که امرا و جمعی کرمیا بکر و بکرا
 اول هر چیز را با کرمیا آن چیز کوید چنانچه نوباره را با کرمیا و در حدیث آمده است لا تزال
 امم علی صبی ما بکرو الصلوة المغرب و نیز آمده بکر و الصلوة ای دوم اللهم پس حقیقت مراد از تمکیر
 مبادرت و مبادرت بدان بود و آن و امرا نیز متفاوت است و اگر آن در اول روز بود و در اول
 و الفاضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که غسل کرد روز جمعه
 غسل جنابت و ستر رفت یعنی به نیاز جمعه کوباکه قربان گردیدند و این شتر را هر که رفت در ساعت ثلثیه
 کوباکه قربان کرد گوی را هر که رفت دو ساعت ثالثه کوباکه قربان کرد کوباکه رفت در ساعت رابعة
 کوباکه قربان کرد یعنی صدق نمود و حاجه را هر که رفت در ساعت خامسه کوباکه قربان کرد و بقیه ایام
 برآمد ایام برای عطیه حاضر میشوند ملائکه برای استماع ذکر و تلاوت و اینست که در حدیث دیگر
 آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و میخوانند مردم را اول الا و تارقیه کوباکه
 بختیله بر آید بعد از آن می ایستند صحیفه را حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیث آمده است

و استنشاق را بکند و در این بین میگوید و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابوهریره که وی
وضو میکردی مضغه و استنشاق و گفت اینها بین دیدم رسول خدا را و در جامع الاصول نیز روایتی از
ابوداود آورده که در وضو مضغه و استنشاق ذکر نموده است و در بعضی شروح حدیثی نیز حدیثی
آورده اند از عایشه که آنها که آنحضرت را وضو میکردی مضغه و استنشاق نکردی و فرمود این وضوئی
است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را مگر بوقت و بعد از آن و لهذا ایسه ثلثه مضغه و استنشاق
را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل احمد بن حنبل در کتاب مشهور از وی مضغه و استنشاق
واجب است در وضو و غسل و دلیل ایشان آنست که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقاً و تنصیر کرد آن را
بدیغیر محل آنرا بفعل و تعلیم خود و همچنین نقل نموده از آن حضرت که مضغه و استنشاق نکردی با وضو
اقتضای وضو بقدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را
مگر بوقت و نیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابوداود و ترمذی و صحیح مسلم آمده است و حدیثی از
روایت کاتبی از ابی هریره که گفت امر کرد رسول خدا ^ص مضغه و استنشاق و نیز فرمود و انب دوحکم ظاهر
الذولها اگر یکی طعامی در اینها باشد موجب طهارت نکند و اگر زنی شیر در دهان بوی طعمی در آن بگذرد
حکم وضو و در متون ضاع ثابت نگرد و همچنین بنهادن عطر در آنها واجب نگردد و بروج نجاست
در آنها آفتن واجب شود و در روایاتی از وی استنشاق واجب است نه مضغه از جهت وضو و حدیث صحیح
که اندک وضو ایست که فلیجعل فی الفه عاء لم یستعمل فی وضو و این من توضأ لم یستشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی
است که ترمذی آن را تحسین کرده و هرگاه که تصحیح نموده که گفت رسول خدا ^ص مرا امر کرد که طلب تعلیم
وضو کرد و وضو نکن چنانچه امر کرده است حدیثی از ابی هریره که در وضو و وجه کرد و وجه چوبیست که بوی موافقت را تم
شود و داخل فم و الف نه اینچنین است و از عدم تکرار آنحضرت مضغه و استنشاق و مواظبت وی بر آن
لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت نبوی و وجوب آنکه در بعضی ترمذی آن را نیز آمده است و گفته اند که در حدیث
چندین روایتی برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر بر او واجب نیست و در فم و انب چنانکه در حکم
ظاهر آنست حکم باطن نیز دارد و لهذا با ابتلاع رقیق و شام روز باطل نکرد و بجهت تمام وضو و وجه و روج
و دعوی در غسل فرض شد و ان جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل بطلان وضو که در بعضی مباحل اعتقاد
است و در روایتی از امام احمد بن حنبل که در وضو و غسل نه در وضو و در سجده مبالغه در مضغه و استنشاق و روج
صایم را سنت است و مبالغه در مضغه و استنشاق و روج است و در استنشاق از ساقیدن آب تا شقی بیفتد و اگر بخورد
آب از آن در دهان که آیت مزین و در بعضی گفته اند اگر کسی که وضو کند و در دهان آب بماند یا قاتی و آنحضرت ^ص
و خور و در بعضی چنانچه اول دو کف دست است و در بعضی گفته اند استنشاق اگر چه بیشتر وی شستن
بیشتر و در دست شستن نامزدان را بیشتر و بیشتر و در بعضی چنانکه در احادیث آمده است که در وضو

بظن بعضی استماعی و امام شافعی از ایشان است و در موافقت با آن میگوید که از شایع در وقت استماع و از احکام
در وقت استماع و آنرا گویند که این همه را جماع نقل کرده و در جواب انصاف مکرر از قلیل از تابعین و این سخن
محرمان است از تعنی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمودند که هر که گوید مردی مرا
خود را در روز جمعه در خالیکه امام خطبه متواتر خاموش باش پس بتجسس لغو گفت یعنی اگر مرا میگویند بگو
اگر گفت بسکوت بایست که با قناریت کند و الا مسکوت ماند که از این منع میکرد و این سخن لغو در کلام بود
و چون از امر معروف و نهی که اهل و اهل است از حدیث و حدیث استماع منع نمود منع از آنها بطریق اولی بود
چنانچه شرح ابن الهمام و ذکر انصاف در وقت خطبه واجب است و از روی در کلام
مصنف نیز در فصل خطبه مجریه بیاورد و گفت که از روی این باب حدیث از ابن ابی و جابر نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر و است از حدیث علم که مکرر و مکرر است و کلام در وقت
خطبه و اختلاف کرده اند در رد ملام و تشبهت عاقل بعضی مکرر و مکرر و بعضی رخصت کنند انهمی
و مذاهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برام خطبه تا شروع و بی در صلوة از
کلام مرد و حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کرد از نماز و اگر بعد از نماز
صاحبیه بعد از شروع پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا بأس
به است چه کرامت از جهت اخلاص بفرض استماع بود و نیست در این دو وقت استماع و در حاکم و ترمذی و
تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که اعتقاد می دارد نماید بقیه قطع آن نیز شروع
خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که تمام آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت شروع
امام حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طایفه از اصحاب کلام است و در بعضی از کلام ماکت در موطا
آورده که اذاعرج الا امام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در وقت استماع استماع
و معروف آنست که این از کلام مری است و میگوید که این ای عیبه در مصنف است و این حدیث
را بن عمر گفته آورده که ایشان مکرر می بیند اعتقاد صلوة و کلام را بعد از شروع امام و ترمذی و حاکم
حجت است و واجب است تعلیم و بی در نماز انهمی گفته اند که مراد بنماز نماز فائده است و الا تعالی دایمه در
وقت خطبه درست بود بیکر اذیت و نیز اختلاف است که آنرا در وقت خطبه نیست بود و حکومت آنرا بانه
مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفته اند که در وقت خطبه در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه
در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن مسام گفته که حرام است در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه
باشد یا نه صحیح و ترمذی و حاکم است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است
ای توصیف مکرر و ترمذی و حاکم است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است
مکن است تحریر وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است و در وقت خطبه سکوت است

جمعه عید ی است امت را که در هر هفته مکرر میشود تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع شده است جدا از
 بهیمن از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ای گروه مسلمانان این روزی است که گردانید
 است الله تعالی او را عید مر شمار پس غسل کنید و لازم کنید مسواک را و انجمن بخت بظن حق در بخت نیز آمده
 بود و حدیث دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس بکند انجمن روز عید خود را و روز صیام
 و بکند بکند انجمن او را روزی که مکرر آنکه خلط کنید تا نام دیگر است بکند بکند روز جمعه عید انجمن لال
 میکند و میگوید که در مین این ماهه مرویست از ابی لایله بن عبد الله بن ابی لایله که در جمعه و احادیثی
 از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن معاذ روایت آورده است که جمعه عید الايام واعظها
 عند الله وهو اعظم عند الله من يوم الاضحی و يوم الفطر یعنی چون روز اعظم از روز اضحی و فطر که تلازم
 او نیز عیدی باشد اعظم از این عیدین و دلیل اعظمت اینست که گفته اند روز جمعه خمس حلال پنج
 حصص است و خلق الله فی آدم و اهبط الله فی آدم الارض و نهی فی آدم و فی ساعة لا یسأل الله فی
 العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما و فیها تقرم الساعة ما من ما من مقرب الا ساءه و لا ارضی و لا ریح و لا
 جهال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان یشفق من یوم الجمعة مکرر آنکه میسر سند این اشیا از روز
 جمعه که بناگاه قائم نشود قیامت بجهت پیداکردن حق تعالی علم و ادراکشان بوقوع او و درین روز بی تعیین
 آن پس ایشان در جمعه مقرر قبورها افازانند و در انجمن بخت و ابی طایور و غیره بکند و عیدانه بهیمن این
 اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون بتر سند و ابی طایور و کدی الحمله علم و شعور و در فطر و غیره
 اولی و حسن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاشد ابتلا و تکلیف چه نگذشت قاصد بجهت بجهت
 آنست که بهترین جامها و فیکوثرین لباسها که قدرت بآن میرسد در روز عید و در روز عید و در روز عید
 که لباس نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید مخصوص واقع شده و در روز عید و در روز عید
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و این خاصیت که بجهت تفریح است بجهت سابق که تسمیه او عید است اگر گفته شود عید این
 مرد و عاصیت معصیه نیست بجهت عید و غیر وی که روز عیدین است نیز تسمیه عید است و مستثنی است
 در وی پوشیدن احباب لباس جزا بش آنکه مراد از تفریح چیده است بآن در ایام هفته و در روز عید و در روز عید
 بقول خود عید ی است که در هر هفته مکرر میشود و چون این ماهه است در روز عید و در روز عید
 مقید و اهل خود در منزل امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث و در روز عید و در روز عید
 جمعه صحابه مثبت است من الغسل يوم الجمعة که غسل کنید و روز جمعه و در روز عید و در روز عید
 و معنی وی نزد آخرین آنست که مراد غسل کامل است جمیع ارکان و در روز عید و در روز عید
 گویند که این اشارت است با مستحب جامع درین روز برای تخلیه طایف و بجهت تفریح و در روز عید و در روز عید
 نظر بر ایشان و مویک اینست و رایت غسل بخت در حدیث او و در روز عید و در روز عید

و مسکن کند از بری عیوش آنکه در داشته باشد یعنی تکلیف و سزاوار که در آن مسکن من احسن ثیابه و پیرش از نیکو
 ترین جامه ای که دارد و در آن مسکن بیرون آید برای نماز جمعه و میجی کند برای آن و علیه السکینه و حال آنکه
 غالب بود بر وی سکون و آرام و از بی اضطراب و بر یقینی ظاهر و باطن حتی باقی مسجد تا آنکه بیاید مسجد
 جامع را و هر کجی پس بکشد نماز آن بد اله اکبر و نماید و عیوش آید و در رانی او به نشیند یعنی نمازی پیش
 از جمعه واجب نیست نافله است اگر عیوش آید بکند و بطوری که مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست
 چنانچه بیاید و ظاهر این عمل در علم و در تربیت کعبه تین تحسین مسجد است مگر آنکه آن را مستثنی دارند
 بقرینه احادیثی که در آن آمده و اینها را باید که در آن صف نماز هیچ یکی را بخطی رقاب
 چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در اینجا اشارت است که اگر بی اینها و تشویش بخطی رقاب و بر عیوشانیدن
 کیس را از مجلس و پایمال کردن جامه کهی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که
 افضل است ثم انصت پستبر عیوشی که بکند اذاعرج امامه حی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
 تا کند نماز این مویک مله امام ابوحنیفه است در انصاف بعد از عروج امام چنانکه کمال است کائنات
 کفایت اما بینهما باشد این عمل که در آن کفایت مرگ نامان صغیر و را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر
 واقع شود و فی سنن ابی داؤد و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام مع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا
 را که یقول علی المنبر فی يوم الجمعة میکفت بر منبر در روز جمعه مایلی احد کم نیست هیچ باکی و انبی
 بر یکی از ایشان شتری اگر میخرد و ظاهر آنست که بومی آن است یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که
 رد از آن یا تمیص و از آن باشد و در روا یعنی آن مختل ثوبین یعنی بکشد و نگاهدارد دو جامه را لیوم الجمعة
 برای روز جمعه سویی ثوبی مینهد و رای دو جامه مینهد و مینهد بیکه و انیم و فتحها و سکون الهاء و از این
 آنکار کسر میم نقل است بمعنی علم است یعنی جامه ای که میندول است در سایر ایام و در بعضی روایات آمده که
 آنحضرت فرمودند که اگر در روز جمعه مخصوص روز جمعه می پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامه
 زاید بر حاجت برای مصلحتی که بایک بکمال دینی کرد و نگاهدارد مختل بزه نیست و لهذا نماز را در ثوب
 مهله مکرره داشته اند خاصیت پانزدهم استعجاب تحمیر مسجد است یعنی عرد سوختن و این مبنی بر صرف
 و عادت است و اصل مراد عیوشی که در آن مسجد است بهر بوی عیوش که باشد از جهت حضور ملائکه
 و اجتماع ایشان نزد بوی عیوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجامع ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز
 برای دفع بوی بای ناخوش که از جامه و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنن و مشروعیات غسل و تطهیر
 و تنظیف گفته اند و امیرال و عیوشی عیوشی هر روز جمعه میخرد که مسجد را تحمیر میکند و این خاصیت شانزدهم
 آنکه اشای عیوش و احتیاج آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه بکند بعد از زوال است
 حرام است بر کسی که جمعه بر وی لازم است که خود را بالغ مقیم صحیح غیر اعنی و اعرج و مسجون

باشد و این ملک جماعتی علمای است و اما نزد امام ابوحنیفه رواست از جهت تحقیق سفر و وقت در
 اسفار بقوت فرصت و مراقبت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب ادا کردن ایشان جزو
 مقارن اوست نه اول وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است
 جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر در بین وقت باعث اعراض نماید از طاعت است
 با وجود ورود و عید بعلم برکت و محل آن پیش از این نبود چنانچه بروی در شرح مذکور نقل
 میکنند که ملک سبب ای حنیفه بعد از زوال کراهت است و اما محل سبب شافعی آنست که سفر در روز
 جمعه اگر چه پیش از وقت زوال و در وقت صبح بود حرام است بحدیثی که در قطعی روایت کرده
 که پیغمبر ﷺ فرمود من سافر من دارنا فانه يوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعوت
 علیه الصلاة دعای بد میکنند بروی فرشتگان آن لایصحب فی سفره که مصحوب برکت و اعانت الهی
 نشود درین سفر گویند که اشارت است بقول ما ثوره که آمده است اللهم انت صاحب فی السور و الخلیفة
 فی الامر قال و گفت و روایت کرد حسن بن عطیة اذا سافر الرجل يوم الجمعة چون مسافر کند مرد روز
 جمعه دعا علیه الله دعا بد میکنند بروی روز جمعه را هر روز آن لایصحب فی سفره که حاجت که اعانت کرده
 نشود از درگاه حق بجهان بر آوردن حاجتی که درین سفر دارد و لایصحب فی سفره و مصحوب و پیغمبر
 و برکت کرد آنیک و نشود آنکس در سفرش و پیغمبر در جمع الجوامع از این عسره بر روایت عبد الرزاق
 و ابن ابی شیبہ آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت و بی واسطه قفل هم حرکت
 پیاده بنماز جمعه برود بهر یک کام ثواب یکساله روزه یا بد و در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق
 و جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسله تشک یا
 و تخفیف هر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن غیر بر این معنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع
 امرأه است که موجب برکات شہوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف چنین گفته اند که غسل راسه
 بالخطمی و غیره و اغتسل يوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و تسکین تشک یا بد است یعنی آید بنماز بصورت
 در اول وقت و اگر معنی دریافت اول خطبه را و اگر او را در بعض روایات بزیادت و مشی و رکب
 نیز آمده و در نام او امام و نزد یک نشست از امام فاطمت پس شاموشی گویند و فی روایت و استمع ولم یبلغ
 که آن که بکل خطره بخطوما باشد مراوا بهر گامی که نزدیک صیام شد و قیامها روزه و نماز و شب یکسال
 و ذلك علی الله یسیر و دادن ثواب صیام آنها روزه یکساله در مقابل آملن جمعه باین صفت اگر چه
 عمل قلیل است اما انتم بر غسل و تشک و عطای او را مانعی نیست و در فضیلت مشی بمشیت برای نماز
 میطلق احادیث واقع شده بهر خطره که زند رفع کرده شود در رجه و نوشته شود بیک خطره بر آن وی
 حسنه و محو کرده شود بخطره دیگر میثبه و بر آن یک را از خانه بمشیت برای نماز در ضاخره و برای

صلوة عظمیٰ جزعمره است و نهارت است مردار و لذت کان راد و تار یکی بمسجد بنور نام روز قیامت اما
 نبوت آخر قیام لیل و صیام قهار همدان از خصوصیات مشی به جمعه است خاصیت مزد هم آنکه این روز
 مکفر سیئات است سلمان در روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا گفت اتل ری ما یوم الجمعة آباد می یابی
 ای سلمان که چه چیز است و چه صفات و فضایل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه
 روزی است که جمع الله فیہ اباکم جمع کرده است پروردگار تعالی در وی آفرینش پندار آید میان را که آدم
 علیه السلام است سلمان این قول را از صفات روز جمعه که می دانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 لکنی در فی لیکن من می دانم و بکنه می دانم که ما یوم الجمعة چه چیز است صفات روز جمعه لا یتطهر
 الرجل طهارت نکند مرد فیمحسن طهروه پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پستور
 بیاید در مسجد برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی یقضی الامام
 صلواته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة مکر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مایکوره کفارت
 لما رکنا هائی را که واقع شوند بین و بین الجمعة الصلوة میان و میان جمعه آید و بیوطی در جمع الجوامع
 این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بر روایت ثمالی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما رکنا من الجمعة
 و احادیث بسیار دین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد است چنانکه احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذی
 و ابن ماجه از ابی هریره آورده اند و از غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده اند که تکمیل سیئات
 مخصوص بتماز ~~بجست~~ نیست بلکه وضو و وضو و وضو دیگر و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر
 مکفر است مرکنا هان را که میان مرد و ازین ها واقع شود چنانچه در احادیث ~~جمعه~~ آمده مکر آنکه
 این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبادت مصنف دال است بران و شک نیست که هیچ
 روزی دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این
 خاصیت روز جمعه است باین افعالی که در واسطه یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او
 در شرح خاصیت کفارت ذنوب وارد یافته الا روز جمعه فافهم خاصیت نوزد هم دوزخ را در نیمروز
 تابش میل هند الا روز جمعه از آن رو که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت است چنانچه آمده است که
 ان جہنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و تسحب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظایف و اواراد
 جمعه عبادات و طاعات درین روز زیاد از سایر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عبادت
 چنانست که بسیاری از اهل فجور و مفرغان در ایام دیگر روز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی محتنب
 میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی حدیث است که تابش دوزخ درین روز
 نمیکند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث درآمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن وی میشود قلت
 و لذت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی و مناسبی است که در بیان معنی حدیث کرده والا

حقیقت همان است که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیکند و ظاهر آن بود که علم تابش دوزخ را
 درین روز خاصیتی میساعت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علم عباد و یکی
 ساختن با جمعه را همین تاویل و علاقه است که مذکور شد و الله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت
 اجابت است و هر بندگی که در آن ساعت حاجتی بخواند مقبول گردد مدام که دعا بصحبت نکند و در صحنه
 و موطاؤین نسائی ثابت است آن بی لجمعه لسانه ^{در این روز} ایضا ^{در این روز} قول مسلم و در تائید این شیء الا اعطاء
 ایاه و قال و در روایتی اشارت به یقینها و معنی قال نیز اشارت به قول مسلم باعضایه می اشارت به آن اعضا
 در احادیث بسیار آمده چنانچه قال وید اشارت به کثرت عبادت در وقت آن بعد از اشارت شکوه چشم خود و قال
 در جمله اشارت گردیده بود یعنی اشارت کرد آنحضرت ^{در این روز} که از آن کسی آن ساعت مفیوم شد
 یعنی ساعت خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت عکالات است بر دو قول بعض
 میگویند که باقی نیست و هم در زمان ^{در این روز} باینکه از این آنحضرت ^{در این روز} عظم مرفوع شد و وجود و تاثیر
 آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و نیز یف بود
 است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر تائیدش کرده اند و از ابو هریره و سید بن جابر
 قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره گفت دروغ گفت
 هر که این را گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه و صاحب السیاق میگوید اگر مراد لائل آنست
 که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت
 دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقه مرود است این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح است که چنانچه
 در زمان آنحضرت ^{در این روز} بود همچنان درین وقت نیز باقی است ^{در این روز} بعضی گویند موجود است در جمعه و احدی از
 هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار را ابو هریره را گفت ولیکن چون ابو هریره بروی رد
 نکرد و بی از آن رجوع نمود این قول باطل و منقطع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است
 ولیکن در تعیین وقت آن خلاف است که در وقت معین است از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست در جمعا
 نیز در قول است یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر هب لیل در عشره
 اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزمه و حاکم و ابی نعیم و ابی حاتم و ابی یوسف و ابی داود و ابی
 ابی سعید و از ساعت جمعه گفت پر میلام از رسول الله ^{در این روز} فرمود ^{در این روز} که ^{در این روز} سلام من آن ساعت را بخور
 فراموش کرد انید سلام آن را چنانکه فراموش کرد انید سلام شب قدر از وی گفت معن چنانچه درین باب فرمود
 هر آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی نعمت کند جمعه را بر جمعه ای متعلق هر آنچه بیاید آن ساعت را یعنی
 در هر جمعه از اول روز یک عابد را کند تا وقت معین پس در جمعه دیگر از این وقت بعد تا وقت معین
 دیگر و در جمعه ثالث از بنو ثعلب تا وقت دیگر تا بنو سید با آخر نماز و منسوب شود تمامه در این روز

در باید آن ساعت را و اگر تمامه روز يك جمعه متصل بد عام مشغول شود چنانچه از این عصر موقوف است که
 گفت طلب حاجت در يكروز تمام آسان است نیز این ساعت را در باید ولیکن آنچه که عجب اختیار گفته
 آسان تر است و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی اینست که گفته اند مستحب است اکتان
 در هر روز جمعه با میل آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در آنست که آن همان تواند بود که
 در آنجا شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد طلب و امتیاع وقت بعبادت کرد و قول دیگر آنکه
 آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی در اول روز می باشد گاهی در وسط
 گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشد و درین روز البته اینچنین ساعتی پیدا
 میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین رانده ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که این اشمه اقوال است
 و جزم کرده بدان این عساکر و غیره و محبت طبری گفت ظاهر همین است و برین نقلی را آنچه از کعب
 احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فایده نکند و بدان جزم بدیانت آن
 حاصل نشود مگر قول این عصر که تمامه روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین است
 اختلاف کرده اند و باین آن بر بازده قول بلکه بر زیاده از آن قول اول از ابی هریره مرویست که آن ساعت
 بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب جمعی از علما که فضیل بن عیاض
 از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیست که از روایه این اثر است ضعیف است و ایضا قولی
 دیگر است که از طلوع فجر است تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و این عساکر این را از
 ابی هریره هم از طریق که لیث در آن داخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قوطی و غیرهم نیز آن را
 حکایت کرده و عیاض بعضی از ایشان مابین طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت
 اول است و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف است که مشعراست بدو عیاض از بنی بذب و اضطراب
 و از ابی هریره تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تکبیر احرام نیز آنکه گفت التماس کنید
 ساعت اجابت را این مع وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن بن یونس و ابوالعالیه منقول است روایت
 کرد عبد الرزاق که حسن آن را از زوال شمس میچشم و این المنک را از ابوالعالیه نیز مانند آن آورده
 و روایت کرد این عساکر از قنده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت
 اجابت را و جمعه در وقت زوال بود ماحل ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابی ای
 دخول وقت جمعه و ابی ای ای از آن و مانند آنست قول سیموم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمعه
 و این از عایشه نه مرویست این المنک را از عایشه نه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز عرفة است که
 کشاده میشود در روی در قیام آسان و در روی ساعتی است که سوال نکنند در روی بنده از پروردگار تعالی چه بزی
 متر آنکه بدید او را که تمام کلام ساعت است آن یام المؤمنین گفت وقتی که اذان گوید مؤذن مرغزارت و این

غیر قول سابق است چه گاهی باشد که اذان منقصر شود از زوال قول چهارم ساعتی است که امام بومشکر ششین
 تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابوداؤد این را از ابوبزرگه بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که
 رابن عمر از وی پرسید که چنانچه شنیدی قوال پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که می گفت شنیدم
 رسول خدا را ^ص که می گفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا ما بین جلوس امام است بر منبر تا
 فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمان است که نماز ^ص که از وی روایت می شود ما بعد از شریقی کثیر بن عبد الله
 ابن عمر و ابن عرف از پدر از جد مرزوعار و ابی که گفت آن کلام ها ساعت است یا رسول الله فرمود
 وقتی که کلام از ده می شود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله را هم می بیند از وی روایت و شیخی این قول را در
 شعب الایمان روایت کرده به همین وجه بلفظ ما بین آن بنزل الامام من التبرائی ان تفتی الصلوة و ابن
 ابی شیمه روایت کرده از ابوبزرگه و اسناد وی قویست و در روایت وی آمده که ابن عمر استعجابان کرد این روایت را
 از وی و دعا بکوت کرد او او مسجی کرد سر او را و ابی را از ابن - بر من نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال
 آفتاب و وقت نماز در جمعه است ابن المنذر این را از ابی السواری و ابن عمر روایت من الزوال الی ان یصل
 الرجل لی الصلوة و ابن الصماغ بلفظ الی ان یصل الی الامام روایت کرده قول دهم چون آفتاب بگردد وقت واجب
 قاضی آن را بگنجد و روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر با سند وی و ابن ابی ذر و ابن کثیر و ابن
 سوال کرد او را از ساعت جمعه و جواب داد وی باین کلام قول دهم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت
 کرد ابن قول را ابن جریر از ابن عباس مرفوعا و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابی نعیم در حدیث از قول
 ابن عباس و ثرمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعتی است از روز و ابی یحیی
 صحابه و تابعین است روایت کرد ابن قول را ابوداؤد و نسائی و حاکم با سند حسن از ابی یحیی از جابر مرفوعا
 و روایت کرد او را مالک و ابن عساکر و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن
 سلام قول دهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فارغ وی از نماز این هر سه روایت را از شعبی و از ابی یحیی و ابن ابی
 موسی آورد و گفت ابن عمر است و ابی آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم است از آخر روز جمعه صاحب
 مغنی این قول را کاتب کرده و در مستدرک امام احمد از ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه
 طمعت علی ان یوم لی آخر ثلاث ساعات منه ساعة الخ یست و اسناد این حدیث ضعیف است و در اتصال وی
 سخن است و علی بن طلحه که از ابی هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره ساعت نیمه و عبارت
 آخر ثلاث ساعات و اتصال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود تا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود
 آنکه قبل و بعد از آن و نیز مو معنی او را حمل کرده اند و مرفوعا از ابی هریره و قول است که حضرت ذکر
 کرده و اینها اقوال دیگرند و است قول دوازدهم وقتی است که اذان گوید مؤذن برای نماز بعد از ذکر
 کرد این را بعضی معاصرین و نسبت کرده و تخریج آن را ابن ابی شیمه از عایشه بنه سیزدهم اول ساعت بعد

طالع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهارم
 نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء بآنرودهم بعد از زوال تا کشتن سایه نصف ذراع حکاه الحسب
 الطبري فی الاحکام و قبله الزکی المنذري شآنرودهم نیز بعد از زوال و لکن تا کشتن سایه یک ذراع حکاه
 عیاض بن ابی حمزه و المنووی هفتادهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابوالطیب الطبري هفتادهم
 از زوال تا غروب شمس حکاه الروماني عن الحسن و ذکر بعض المتأخرین فی شرح البخاري هفتادهم نزد
 خروج امام بخطبه روایت کنند این را احمد بن رنجویه در کتاب درغیب از حسن بصری و گفته که وی
 بمردی گفت که می غنود در وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز
 منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنکه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی
 از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده
 و حمید بن رنجویه و یغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد قاضی بن و نزدیک کبر امام و نزد
 اقامت روایت کرده اند این قول را بعضی علما از طرف بن مالک و شعبی صحابی بیست و هیوم نزد اذان و نیز
 آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبہ و ابن المنذر از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود
 و افتتاح خطبه تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست
 و پنجم تا هشتاد بن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین
 الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد
 این را ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با اسناد صحیح از ابی بکر و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اقام الناس
 إلى الصلاة بیست و هشتم هنگام قیام ناس و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل
 کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با اسناد ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر رحلت فرمود در وی نماز
 گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله گذارده افضل اوقات و هر چه پیش
 از دست از اذان و خطبه و غیرهما همه وسائل است و مقصود نماز جمعه است بیست و دهم از عصر سنی و یکم بعد از عصر
 می و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سنی و سوم در وقت شیب و بت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف
 وی شایب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و تار قطنی در حلال و حرام بیست و یکم در وقت از طریق زید بن
 حماد بن الحسین ابن علی سلام الله علیه جمیع گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولای فاطمه ع بنت رسول الله صلی الله علیه و آله
 گفت حدیث کرد مرا فاطمه ع گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه و آله که کدام ساعت است آن یار رسول الله فرمود وقتی که فرود
 آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه ع که میخواست داشت روز جمعه غلام بخود را که نام او زید
 بود تا نماز کند با آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه ع بد آن اقبال میکرد برای دعا تا آنکه
 شایب میشد آفتاب و در بعض روایات این حدیث کیسه است که معلوم نیست حلال او و این اقوال است که شیخ

این حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و گفته که
 و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در طایفه این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که
 این اقوال همه چنان نیست که بجمع جهات معغایر و مخالف باشند بلکه بسیاری از آن بصحیح است که
 معتدل است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مسترعی و شامل است تمامه آن وقت را که تکیه خود
 شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بل اهل الحجه و اهل شافعی است در حدیث یقولون و در حدیث
 دیگر و نه حاجه عقیقه چنانچه او وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و یا بعد از ذکر این وقت آنست
 که آنست که آنست که در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای طایفه باشد و انتهایی او انتهای صلوة مثلاً
 به بخاری از ائلهان تعبیه کرده اند الحجه خود یافته و آن برده و طرح آنست و در آن وقت به ظهور آفتاب و امارات
 اجابت در آن بقیاس و احتیاط خود را برین تقرب تا اهل می باید انظار و اختلاف قطع و از همه و از هر یک این اقوال
 مذکور دو قولست اول آنکه از طریق امام است بر منبر تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث است امی موسی
 اشعری که صحیح است و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر فرمود: ان یجلس الایمان این مجلس الا امام الین
 تقبضی الصلوة چنانچه هر قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است تا امر ارتد مضاعف مؤمن است
 که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر صاعقه است از
 زوال آفتاب که تصریح کرده اند که از جمیع اقوال حدیث ابو موسی و حدیث ابن سلام است و قول هفتم این
 سلام آخر صاعقه از ساعات چهار است چنانچه در او فصل گذشت و آنچه نیز میگویند و تمام ادله که در این حدیث قول
 اخیر ازین دو قول میگویند صریح است درین و سرجه ما و ابی ابی دو قول است یا موافق است بر هر دو
 را یا یکی ازین را و در فتح البخاری نیز میگوید که از جمیع اقوال این دو قول است و درین دو قول است
 یا ضعیف الا سند است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن با جهاد خود بی صدا و زود و معارضه است و در
 این واحد حدیث امی سعید که گفت گفت آنحضرت ان یجلس الایمان از امویان کرد الحجه شدم آنست را بعد از الحجه
 دافعه شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و امی سعید پیش ازین دو قول باشد و با اختلاف است
 سلف را که ازین دو قول را چه نیکام است بهیچ وجهی و جماعه از جمله قول اول را چه گفته اند بهیچ وجهی
 که مسلم گفت حدیث امی موسی صحیح ترین و حدیث ابن سلام درین با سواد امی سعید است و در
 صریح است در موضع خلاف پس الذناب کرده نشود بجانب غیر وی و امام قوی و قول دوم است و اول است و اول
 الذی لا یجوز غیره و نیز آنست که مراد است و در حدیث و در حدیث از صحیحین و جامع و در حدیث دیگر
 خود جمیع قول عمل آورده پس سلام رفته اند ترمذی کوی که امام احمد گفته اکثر احادیث در حدیث است
 و این عمل التبرکات که اثبت چیزی درین باب حدیث عمل الله من سلام است و اکثر اشیا آن را ترجیح
 کرده اند و شافعی تصریح کرده و بران را کرده حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن از ائله

امتداد وی فقال است و این از جمله آتعامی است که در بعض احادیث مسلم احیا دار قروح بالذکر بعضی
 از حفاظ آنها را انعقاد نموده اند چنانکه در متن هر یک ثبوت و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت
 و این قول از جمیع اقوال است دلیل اینکه این جمیع است آن فی يوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم
 یسأل الله فیها شیئاً الا أعطاه ایه و هی بعد العصور و یبعد یث بعد از عصر بودن وی ثابت شده
 و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحدہ ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص و صریح
 آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته و در متن ابوداؤد و نسائی از جا بر سر روایت میکنند که
 پیغمبر ﷺ فرمود يوم الجمعة اثنا عشر ساعة و الجمعة دو ازده ساعت است فیها ساعة درین دوازده
 ساعت ماعتی است که لا یوجد مسلم که یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئاً سوال کند خدا را و این را
 در این ساعت چیزی الا اعطاه ایه و مگر آنکه بد خدا را بگوید یا آن مسلم را فالتسبیحها آخر ساعة بعد
 العصر پس طلب کند آن ساعت را و آن آخر ساعت از روز و بعد از عصر و نیز در بعضی بن منصور با بیان
 صحیح ثابته بن عجلان از حسن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت
 بحث کردند و در این مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد و آن ساعت آخر است از
 روز و پیغمبر ﷺ این حاجه من عبد الله بن سلام قال گفت قلت و رسول الله جالس کفتم و جان آنکه
 رسول خدا ﷺ فرمود انما یجدنی کتاب الله ما کور و اهل کتاب می یابیم در نوریت فی يوم الجمعة ساعة
 که در روز جمعه ماعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیا بد او را بد مؤمن که نماز میکند او را
 یسأل الله عز وجل فیها شیئاً الا وقضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشارانی رسول الله بعض
 ساعة پس اشار و کرد پیغمبر ﷺ ایجاب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آنحضرت ﷺ
 آنست که بپرسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت غرض تعلیل آن ساعت است فقلت صدقت یا رسول الله
 او بعض ساعة پس گفتیم را است گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت ایه ساعة
 می گفتم کذا ام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا ﷺ آخر ماعتی است
 از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر است
 در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی بد مؤمن در حالیکه نماز میکند و آن ساعت خود وقت
 نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتیم آنها این ساعت آخر نیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بخی
 گفت حضرت پیغمبر ﷺ آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن را بر آنکه بد مؤمن را اصلی چون یکبار نماز
 بکند ارد ثم جلس یستقر به فثبتت و جای نماز خود را بچسبید الا الصلوة له نشاند او را مگر نماز یعنی برای کاری
 دیگر نه نشست الا محض برای انتظار نماز فیرونی الصلوة پس آنکس گوید در نماز است اگر چه نماز نمیکند این همان
 معنی است که عبد الله بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من ليالي شهر ربيع الاول سنة ثمان مائة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طاعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت بدن توای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعده ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که بالبحرین است اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز جمعه است که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از فتح الباری این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الباری مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر در ادعای بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة احمد است
 این حدیث قوی نیست نزد متقدمان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

اگر در وطن نبود و استیطان اگر چه نیست اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی فراید بی جهت اقامت
نکند و در جهرت قراعت اگر چه صلوة نهایی است و صلوة النهار جماع و غیر آن از شرایط جمعه و جمعه
و اداء که معلوم است خاصیت بیست و هوم آنکه روز جمعه روزی است مستحب و مختار از برای
تفرغ و تفریح و عبادات و تعمیلی و ترک اشغال دنیوی از بیع و شرا و مزیت او بر سایر ایام در فضل و عبادت
چون مزیت شهر صیام است بر سایر شهر و عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الايام کفضل
رمضان علی الشهور و راه الک یتمی فی مسئل الفردوس عن جابر و مخصوصست بعبادات واجبه مثل نماز
و خطابه و مستحبه مثل غسل و تطهیر و تنظیف و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوصست بعبادات واجبه
و مستحبه و چنانکه هر اهل ملت را روزی متعین شده مثل صیوم یهود را و یکشنبه نصاری را که در آن روز
مرعیاد است و واجبه و مستحبه را متفرغ شوند و از اشغال دنیوی متخلی و معهود بکار دارند
روز جمعه این امت مرحومه معصومه از اجتماع هر عظام صلاوات و امانات و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات
متعین شده چنانکه رمضان در بدال عام و چون روز جمعه را شبیهه تمام ادب بر رمضان نموده شب
قدر را نیز پیدا کرد و کفایت ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در روز قدر رحمت و اجابت و ایهام و عسر در یافتن آن و از این جهت که این روز فضل و مزیت دارد بر سایر
جمععه در اشغال بعبادات چنانکه رمضان علمای بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
و وظایف آن فایز گردد و از اقامت و مخالفت ملامت مانند جمیع هفته و بر احاد صل آید و انوار و برکات که درین
روز تحصیل کرده به تمام هفته عاید گردد و توفیق تعمیری یابد و آنچه واقع شود از سیئات مکنه گردد و روزی
البارقطنی عن عایده که اذا سلمت الجمعة سلمت الايام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
و بر احاصل آید بوقوفی صیام و قیام و کسب خیرات بقیه شهر و بر احاصل شود و برکات و سلامت بکند و بوقوفی
و تکفیر و همچنین مثل این معنی گفته اند هر که حج بیت الله زاد ما الله تطهیر و شریفا و احاصل شود و از
مخالفات و مناهی و فسوق که در حج اجتناب از آن فرموده اند سال مانند جمیع سدهین عمر و بر اسلامت و برکات
حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در روز آینه میزان و معیار و مناسبت حال هفته است و ماه
رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند
عید است در سال چنانچه احادیث آن کثرت و عین و عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی مشتمل است بر
نماز و عید اضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صلوة روز جمعه مشتمل است بر
و حق جلشانه که بکبر و تعجیل در رفتن به مسجد و ابدال قربان و ضلوة ساعت و ایام مقام آن گردانید و
در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعة الاولى کسی که برود به مسجد جمعه در ساعت نخستین
نیکان اقرب باند پس چنانست که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة الثانية نیکان اقرب بقره و کسی که برود

کرده است بعد از آمدن او بنعم بهشت و دیدار خود مر مومنان را و ایوم المشهود یوم عرفه و روز نهم
 مشهور و عرفه که حاضر می آیند در روزی مومنان اتفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در روزی با قاضی
 رحمت و مغفرت اهل آن را و الشاهل یوم الجمعة و مراد بشاهل روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان
 چون مشهور است و روز عرفه بسرقات میروند و در آنجا حاضر میشوند او را مشهود خوانند بمعنی مشهود فیه
 و روز جمعه بجای خود آنکه و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را شاهل گفت یا شاهل بمعنی گواهی
 دهنده است و زیارت با ایمان و طاعت مرا هل خود او مشهود و نیز تواند بمعنی گواهی داده شده در روزی به غفرت
 خلق باشد ما طلعت شمس و قمر و ایتة الشمس و تکبیر بار اده شهر و فصل و است با عتبار تعدد و اختلاف یعنی
 طلوع ندارد هیچ آفتابی در هیچ وقتی و آخرت و نه غروب کرد علی افضل ولی روائه علی یوم فضل من یوم
 الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعه زیرا که در روز جمعه ساعتی است
 که لا یوافقه احد من مومنین در نیاید آن ساعت را بندگان مومنین که یک خزانة فیها تغییر در آنکه محل ای را غر و جلشانه
 در روزی به نیکی الا استخفاف به مکر آنکه محول کیلک علی الله تعالی آن دعا مر آن بند را از یستغفیر من شر ما یبانه
 جوید آن بند مومنین را و یک فی الا اعاذ من مکر آنکه پناه دهند آن بند را از آن بدی در اول حدیث مساوات
 آمد مکر آن روز عرفه و جمعه با عتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهر دو آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا
 غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بدان نفی افضلیت روز دیگر است از روز جمعه چنانچه
 ظاهر عبارات است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام
 چنانچه مفهوم متعارف از بین حبارت است و قد جقی فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگر چه در قسم
 یاد کردن بهر دو برابر آمده اند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در مساوی اوقیست و
 آن وجود ساعت مذکور است در روزی و کلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیدگی نمائند
 که شاهل و مشهود را که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهایی دیگر نیز کرده اند و این حدیث را که شاهل را
 بر روز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته که این حدیث غریب است
 شناخته نمیشود مکر از طریق موسی بن عبید و ویر الضعیف می دانند خاصیت بیستم و هفتم آنکه آسمانها
 و زمینها و کوه ها و دریاها و مجموع مخلای غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میترسند بجهت علمی که حق
 موقوع قیامت در روز جمعه ایشان را خشک است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال بنا که همان آمدن
 قیامت در آن حاصل است چنانچه کل شدت قال کعب الاحبار الا احد ثم ایا احد یثکنم شمارا عن یوم الجمعة
 از حال مخصوص روز جمعه آنکه اندکان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعته له میترسند بجهت
 این روز السموات والارض والجمال والحدور والعلاء یق کلها اذ ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست و هشتم
 آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته

تا ایشان پیدا شوند و آن را در یابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری از آن محروم شدند
 و راه بد این نیافتند و قابل آن نشدند قال عنه ذخیره الله لذکر و جمعه ذخیره است که خدا برای تعالی
 نهاده بود برای ما قال عنه ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هذا فی الله راه نمود
 ما را خدا تعالی بدان و اصل الناس عنه و کمره گردانید و راه بد و یافت آن نمود مردم در این روز و
 الناس لذایه تبع و مردم ما درین روز تابع اند عنه تا آخر حدیث که در اول فصل گذشت است
 خاصیت بیست و نهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جملة ایام و معظم است نزد وی و
 ممتاز است بمضایل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جملة شهر
 و شب قدر از جملة شبها و که از جملة شهرها قال کعب گفت کعب اخبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان
 و اختار الايام فاختار یوم الجمعة و اختار الالیام فاختار لیلة القدر و جمعة از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار
 کرد شهر را پس اختیار کرد رمضان را اختیار کرد و در نظر آورد جملة شهر را پس برگزید از میان آنها
 رمضان را و کل لك المواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مؤمنان بقیه و خودیش نزد یک
 میشوند نزد یک شدنی معدنی و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه انصالی که بدن دارد و اثران
 را که نزد یک بقیه و آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند نیز شایسته
 زیاده بر شناخت سایر ایام از جهت نزد یک شدن بقیه و لا بد شناخت از نزد یک بیشتر و قویتر باشد
 از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز پیشتر است از آخر آن و لهذا
 زیارت قبور در وقت مستحب قرائت و عادت در همین شریفین هم بر نیست خاصیت سی و یکم آنکه
 روزه در روز جمعه علی انفراد بی آنکه روزه نجشیده باشد نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکرر و
 است تکرار است تکرار روز و روایت است از امام ابر حنیفه و مالک که مکروه نیست و استلال
 ایشان حمل است این مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزه می داشت از هر ماه سه روز
 و کم بودی که اظفار میکرد در روز جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم عمل اظفار است بر نقل بر وقوع وی
 در ایامی که روزه می داشت در آن بعید است و بعضی گویند که آن از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و آله
 و از شایعی نیز در رات آنکه و مصنف استدلال کرد بر کراهت بقول خود که گفت قال عنه
 بن عماد ما لک جابر انی رسول الله ایا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله عن یوم یوم الجمعة
 از روزه داشت در روز جمعه قال گفت جابر نعم ووب فله انیة قاری منع نکرد منو که مکروه و نه
 پروردگار این بنا یعنی شانه کعبه و این لفظ بخاری است و در آخر است یعنی آن متفرد و وی حدیث مسلم
 سالت جابر بن عبد الله و هر طرف بالیست و در آخر گفت ووب فله العیت و در روایت نسائی آمده ووب
 کعبه و الصالحین قال صلی الله علیه و آله و یوم احد کم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شایع و جمعه الا یوما

مگر آنکه روزه دارد و روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بحد یا بعد از وی که
روز شنبه بود للفظ البخاری یعنی این لفظ حدیث که مل کور شد بخاری را است و لمسلم و لفظ حدیث
مسلم را اینست لا تخصوا يوم الجمعة مخصوص نکر دانید و جمعه را بصیام هر روزه من بین الایام از میان
سایر روزها لا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مکر آنکه باشد و اتفاق افتد و روزه جمعه در روزه که میبارد
او را یکی از شما یعنی عادت است چنانچه ایام بعضی مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا ایلة الجمعة
بقیام من بین الایام ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام الحدیث و مصنف جزو اول الحدیث نقل نکرد از جهت
عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که بعد از تخصیص ایلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشود باز رود آن
در صحیح مکر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصایص روزه است و پس اما این تخصیص وجهی موجه
ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز فرد و کرد و ایضا جاء فی صحیح البخاری و من جویریة بنت
الکاهن که یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بر وی و روز
جمعه و هی صائمه و حال آنکه جویریة روزه نداشت و قال پس گفت آنحضرت ما صمت امس ایا روزه
داردی؟ و در روزی که گفت جویریة روزه دار نبودم دیروز قال گفت آنحضرت فلا تریدن ان تصومی غدا
میخواهی که فردا روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین است
ملیهب اکثر علما که روزه جمعه تنها روزه ندارد اگر داشته باشد بشکند و قال لا تصوموا یوم الجمعة روزه
ندارید روز جمعه تنها و قال و نیز گفت آنحضرت یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید
است فلا تجعلوا یوم عیدکم پس نکر دانید روز عید خود را یوم منیا مگر روز روزه خود چه روزه داشتن
در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم روز عید است در وی لایق نباشد و اکثر باشد
باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد و شراح در وجه نهی از روزه
روز جمعه تنها اختلاف دارند بعضی گویند بجهت آنست که ناروزه داشتن سبب ضعف بدن و کسرت ثبوت
نکردن و از اقامت وظائف و اواد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مرضعه را گفته اند
و این وجه ضعیف است و بار روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبی ندارد چه آن مضعف ثبوت شکند
تراست و جواب ازین بآنکه روزه پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع مکرر میکند
تیز ضعیف است چه جبر نقصان تکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب کرد و
و لا تأمل به و نیز برین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف کرد و حال آنکه مطلق اینست و جوابش
آنکه چون مظنه ضعف بود قایم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و جود مشغول و بعضی گفته اند که
اگرچه این روزه را اعظم و فاضل گردانید الی با وجود آن مقتصر بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع
وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود مبالغه نکنند تا مرم فاضل بهمین وجهه نکرده و موجب تجاوز از

والله اعلم * فصل * در خطابه نبویه ص در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزین شوق و مبالغه
 و اسما و خاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمه آن مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بزارق انوار عظمت
 و جلال و لطمه اضرای ابلاغ و انداز و غضب و بی سخت کشتی نا آنکه گویا وی ص مندر جیش است که
 میگوید صبحم و مسا کم یعنی آنکه خمومیر ساند و می را میسر ساند ایشان را از لشکری که برایشان ناله می
 آرد و اعلام می کند که آن در وقت صبح بر شما می نازد و غارت می کند یا در وقت شام می آید و شمعون
 میزند و ذکر ثلث عشر و تشبیه بمندر جیش در مظهر صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیثی ثابت است
 و مصنف آن را ذکر کرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در آنجا نیست بلکه گفته و بقول بعثت
 انا و الساعة برا لکه خطه شده و فرستاده شده ام من با قیامت که این ها و آنکشت و برای بیان این
 اشارت میان آنکشت تشبه و آنکشت میانه خود جمع فرمودی و مقرون کرد انبیای و گفته اند که اقتران سیما به
 بوسطی اشارت است باقتران ساعت ببعثت آنحضرت ص که در آنجا که وجود سیما به و بعثت معضل اندک و
 زمان فاصل در میان نیست باین معنی که در زمان نه چنانچه درین دو آنکشت آنکشتی دیگر در میان نیست
 و بعضی گفته که اشارت است بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سرائین دو آنکشت
 که صحیح اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسید
 می آید و ظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در
 مشکوٰۃ در باب ترب الساعه بر روایت بخاری و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم
 قتاده را که گفت که فضل احدی بهما علی الاخری و گفت ثلث انستم که قتاده این را از انس گفت یا از خرد انتهی
 برقرار از ثمری از حدیث مشهور درین شهاد آورده که بعثت فی نفس الساعه فسیلتها کما سبقت هذه هذه
 صریحست در معنی ثانی و بعضی گفته که احتمال دارد که مراد از تمام عورت و لموت آنحضرت بود ص
 بقیام قیامت چنانچه در سیما به و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است و بعد
 از آن گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمل و ثلثاد خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن حمل کرده
 و در فتح الباری گفته اند که الف است در آنکه اول کسی که این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع
 از ابی موسی اشعری آورده که د اود است علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف است و در حدیث
 مؤلف از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند چنانکه در قرآن میفرماید و آئیناه الحکمة
 فصل الشیخاد ابی کلین است و بعضی گفته اند که اول کسی که تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان است و قیل کعب بن
 لوی و قیل مسیمان بن وائل و قیل تس بن ساعد و قول اول اشبه و ثابت است و جمع کرد و چنانکه است میان این اقوال
 با آنکه اول است در اول حقیقی است و در بروای اضافی فان خیر العلم یت کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
 و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نهضت کتاب خداست که قایلیم است و صفت خدای عزوجل و منزلت

این کلمات خود را که خواندی باز بخوان. بر من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سه بار این کلمات را بر خواند
آورد که ت و الله شتید ه ام من سخنان کائنات و صاحبان و شاعران را و نشنید ه ام مرکز مانی این کلمات
و بتجسس و تحقیق است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه در یار آنکه عمیق تر و عظیم تر است و گفت بد
دست خود را بمن تابیدم که مرا بر اسلام بمن ضیاع بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از این عباس این کلمات
را درین قصه ناعبد ه و رسول ه و ایستار کرده و مصنف درین خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالعق بشیرا
و نیکو یار این صلی الله علیه و آله من یطاع الله و رسول الله فقد رشح و من یعصی الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله
شیئا و فی روایة و من یعصی الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا و من یطاع الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا
و یقتضی سخطه انما یمن به و له روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از ابن مسعود و روایت کرد وی و ترمذی
و نسائی این معنی را باز یاد ت و بد آنکه در صحیح مسلم حدیثی از علی بن حاتم آورده که مردی در حضرت
صلی الله علیه و آله خطبه خواند من یطاع الله و رسول الله فقد رشح و من یعصی الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا
بعض الخطیب انت قل و من یعصی الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا و من یطاع الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا
را در قول وی و من یعصی الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا و من یطاع الله و رسول الله فانه لا یضره و لا یضر الله شیئا
سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تنذیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را به نقلیم
بسم الله و عطف رسول بر و که مفید جمعیت و فرجه است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف از جهت
تجمل اقتضای جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله
در حدیث صحیح که اینجمله کور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کامل ایمان واقع شد است آن یگونی الله
و رسول احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعضی گفته اند که همیشه آن بود که آن خطیب
وقف کرد بر و بعضی که موهوم عطف است بر من یطاع الله و رسول الله و وقوع فعل رشح جزای وی و این
سخن چیزی نیست و مخالف است مرساق حدیث را که لا یغنی و اقرب آنست که این ذم
و انکار بجهت آن بود که لا یبقی بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل
است و علم کلال و ملال از آن چنانچه عبارت حدیث است که ملک کور شد نه اقتضای بر همین دو کلمه
با هلوک طریقه اختصار و اجمال و الله اعلم بحقیقه الحال و آنحضرت صلی الله علیه و آله سوره ق بنسب بر من خواندی
از جهت اشتغال وی بر مواظبت شدید بر زواج و کماله و ظاهر لغز دلالت دارد بر خواندن تمامه سوره
و در بعضی خواهی نوشته اند که مراد بعضی سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخفیر
مفهوم میشود در قراءت کل و بعضی و قرأت بعضی اوفی است بحدیث که خطبه قاتل عظیم هشام بنت العجارت
بن النعمان که صحابی انصاریه مشهور است گفت بوزن شور ما و زور رسول خدا یکی تاد و سان یا یکسان
و کسری اشارت میکند بثلث معرفت خود باحوال آنحضرت و رفیق قرب جوار وی صلی الله علیه و آله و گفت ماحفظه

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من ليالي شهر ربيع الاول سنة ثمان مائة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طاعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت بدن توای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المطشة وروى است
 ضعفه وبعده ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که بالبحرین است اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز جمعه است که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از فتح الباری این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد یکی اختلاف
 مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الباری مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصلی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة احمد است
 این حدیث قوی نیست نزد متقدمان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

بدان روز است اشارت است بتأیید فرضیت نماز جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر قول اوستی مقامی هذا
 الخ استطرافی است و مقام احتمال دارد که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اسم مکان هم بود مراد
 قیام در آن وقت دارند فافهم من وجد الیه سبیل جمعه فرض است بر هر که راه یابد سویی و ی و تواند
 و باید بروی و واجب کرد بروی با اجتماع شرایط آن و شرایط وجوب جمعه در رکعت و فقه مذکور است و شاید
 که تو کوفی حواله بکند دور است اگر هم اینجا بیان کنی نزد یکتر بود بد آنکه شرط وجوب جمعه بعد از
 وجود مضر است این بار غ و غلط و ذکر توجیه و اقامت و صحت و سلامت همین روز چنین است پس جمعه
 بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بنده و بر مقیمان نه بر مسافران و بر قنبرستان نه بر بیماران
 و نه بر کوران و نه کنکان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بتواند بمنزل خود رسید و شب کرد جمعه
 بروی واجب بود و بنا قال الامام ابوحنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال عن ابی هریرة الجمعة طی من
 آواه الليل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیل همین بیان مسافری است که امکان
 وصول به جمعه داشته باشد و ما آن را اشارت به جمیع شرایط داشتیم تعمیم الیها انک فی ترکهای حیاتی پس
 کسی که ترک کند جمعه در حیاتی من الی بعد یا ترک کند آن را بعد از حیاتی من و بعدا بها بعثت انکار کردن
آنرا و مستحقا فبها یا بجهت سجد کند اینها و همل انگاه تن آن را و له امام جاثرا و عادل و او را یاد شای باشد
 و ترک کند یا عمل روز ندیده یعنی بهر وجه هر مرتبه بر اقامت جمعه از دست نهد یا در اینجای راه اعتل از
 دست نهد در تصحیح شرط عدالت و اقامت حد و اجرای احکام در حد مصر معتبر است گنبد بسته شود
 شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای است آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملك
 بن مروان که پادشاه وقت بود و حجاج که امیرا لامریا بود میگردند که با لا ترا زوی ظالمی بود و
 صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نمی کرد و یکر چه توان گفت و نگویند که مگوت صحابه
 از جهت ظلم و ترس وی بودند و از اینجاست باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه بر باطل هر چند مقام
 خوف بود جایز نبود و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جاثرا ظالم
 اگر چه در چیزهای دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عمل الحدود و یل این نقل پس است و رعایت عدالت
در تمامه امور مشکل است و گفته اند که در آن بلاد که ولایه آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت
 جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکی افاضی سازند قاضی میشود به ترا ضی مسلمانان و با جمله فرمود هر که ترک
 کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شامل از ضداد است هم بمعنی
 جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی را اینجا بمعنی اخیر است و لا یرک له فی امره و یرک له هاد خدا بیتال در
 کار وی الا آگاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مرتکب جمعه را نماز الا و لا صوم له و
 نه روزه است مرا و الا و لا زکوة له و نه زکوة است مرا و الا و لا حج له و نه حج است مرا و الا و لا بر نه

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من ليالي شهر ربيع الاول سنة ثمان مائة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طاعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت بدن توای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المطشة وروى است
 ضعفه وبعده ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که بالبحرین است اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز جمعه است که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از فتح الباری این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد یکی اختلاف
 مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الباری مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتادان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال با اوقات

موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم امت بود و این معنی را به تعلیم فعلی پس نگردد بقول
 نیز آن را موقوف ساخت و طبعی در توحید آن گفته که نماز اصل و خطبه فرع است و از قضایای فقهیه است این اصل
 بر فرع برزاد و تفضیل و نزد امام ابو حنیفه در خطبه مقلد از الحمد لله یا لا اله الا الله یا الله یا الله در فرع
 کافی است و زیاد تیه است و استصحاب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الى ذکر الله و مراد بذكر الله
 خطبه است و ذکر الله بقرآن صادق است و مسلم از این و ابل آورده که گفت خطبه خواندن مایه اعمار و الحلال
 کرد و بلیغ خواندن آن بر هر فردی واجب گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواندن است اما متوجز خواندن
 اگر اندکی طویل باشد خواندن آن بر هر فردی واجب گفتیم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت ان طول
 صلاة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطموا الصلوة واقصروا الخطبة وان من النبیان لسبحا و امام نووی
 در اینجا اهل کمال کرده و گفته که امر با طاعت صلوة با حدیث تخفیف صلوة و حدیث کانت صلوة قصدا
 مخالف است و جواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت به خطبه نه تطویل آن که شایع بود نزد مردم پس
 وی اقتصاد است در طول التیمی و ان من النبیان لسبحا و هم یقنم وی یعنی بیان مشابه
 است در امانه قلب و صرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانت حق کند ممدوح بود و اگر بطرف باطل
 ممدوح بود و هر دو معنی در موارد استعمال این حدیث مقصود و مراد افتاده است لا یخفی علی المتبحر
 و اصل آنست که خطبه بزبان عربی باشد و نزد امام ابو حنیفه بغیر عربی نیز جائز است بهر زبانی که
 در قرات قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی در آخر خروج کرد به قولها و هو الصبح و غلبه الصبح
 و هر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی و مهمات دینی را تعلیم کردی و یک کر موت و توبه بین در دنیا و ترغیب در آخرت
 نل کیر نه وی و اگر در اندای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عاجز شدی یا سائلی سوال کردی از مسئله
 دین قطع کردی سخن را و حاجت را بکلاردی و سائل را جواب دادی و انگاه خطبه را تمام کردی اما اول
 چنانکه ابوداؤد و ترمذی و نسائی از بریده آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه میخواند پس
 حسن و حسین نه آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و راه میرفتند افتان و عزیزان پس فرود آمد رسول خدا
 منبر و برداشت هر دو را از زمین و بنهاد هر دو را پیش خود و فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم
 دنته دیدم این دو صبی را که میرفتند و می لغزیدند و می افتادند پس صبر فرمودت و انستم کرد تا آنکه قطع کردم
 سخن را و برداشتم این دو را و او را و او را و او را نهادن هر دو را در پیش ذکر کرده و نیز ابوداؤد و نسائی از انس
 بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرود می آمد از منبر و می گفت آنکه پیش می آمد
 او را مردی بحاجت پس می ایستاد با وی ناقضا میکرد حاجت او را و اما ثانی چنانکه مسلم و نسائی از
 ابوداؤد و عذری آورده که گفت رسیدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت خطبه میخواند پس گفتم

یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود و در نمی یابد که چیست دین وی پس اقبال
 کرد بر من رسول خدا ﷺ و تراد داد خطبه را تا فرود آمد و رسید نزد من و فرمودی آوردند چنان که این بر من
 که پاهای او را این بود و نشیبت بر روی رسول خدا ﷺ و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است
 او را بیرون دکان او عزوجل بستر و رفت بخطبه خود و تمام کرد آن را ﷺ و امام نووی گفت از این حدیث
 معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند باید تعلیم وی را فوراً از جهت بیرون
 وی از امور و اگر در پیشی با محتاجی را در میان جمع بداند و حاضران اجل است و در وقت بتصدق
 و بعد از آن بداند چیزی از ثواب و در راه و جز آن چنانکه اصحاب هانی و غیره است که بر سعید بن جری
 نه آورده اند که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند مردی آمد و جامه های کهنه و خوراک شکسته پس فرمود
 مرا و ایایا کن از ده نه از ایایا که گفت نه فرمود بکن از در رکعت و در غیب کرد مردم را و در بعضی روایات
 آمد که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیم است بصیغه تصغیر و نه بین حدیث است
 که مقیمشک شافعیه است در و حوب حکمت المسجد اگر چه در وقت خطبه باشد و در اینجا است کلام طویل
 از طرفین که بجهت عطف اطال و ملالت متروک شد چنانکه در خصایص جمعه در الصلوات نزد خطبه اشارت
 بدان کرده شد و در هر ج این الهمام گفته که مکر و است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مکر در امر
 معروف چنانچه قصه عمر با عثمان نه در وضو برای جمعه معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی با آنکه
 شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عماره ابن رویه آورده اند
 که وی دین بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست بر میداشت پس گفت قبح الله ما بین الیمن بین
 بد رسانند خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا ﷺ که زبانه نمیگرد بر اشارت کردن
 با آنکه شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صف اگر در مسجد
 بودی تنها و خادمی و حاجتی پیش روی نبود چنانکه الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه
 و عین در حرمین و غیرهما که با جاساعه که با علمها بوضع غریب و طعطر اقی بر آید و پیش آنحضرت ﷺ هرگز
 طر قوا الیک که چارشان و خادمان کنند نه نه نه خنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسانست
 چنانچه در قاموس گفته و برین نقل یر عطف تشبیری لیل ان باشد اما خالی از چیزی نیست مگر آنکه
 نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامه سیاه و امثال این ملابیس معتاد نموده این عبارت احتمال دارد
 که ملابیس بکسر سین خوانند و معتاد نیست و بی معنی این ملابیس که الآن معتاد خطیب است در اینجا بودی
 برین وجه افاده نفی مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بر رایت عمرو بن حریت آورده که پیغمبر خدا
 ﷺ خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که فرو گذاشته بودند و طرف او را میان کتفین خود و روز
 جمعه و محتمل که موقوفش خوانند و نفی بمعنی از خود برین نقل بر موقوف بعضی از آنها است یا فاما فی ذلک و این

از حال طرفین عمامه بین الکوفین که بعضی از آن تعبیر بتکویر صامه کرده اند احیاناً فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بود و مخصوص جمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله بیاید انشاء الله تعالی فافهم و چون
 در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون به منبر بر آمدی روی روی کسان آوردی و دیگر بار سلام
 کردی آنکه به نشستند و او این ماجه عن ابن عمر و از هر جبهه نقل کرده اند که سلام نکردی خطیب بر
 قوم آن را مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله داشته اند یاد رحمت روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام
 نوشته اند که نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام
 نکردی بر آنکه هر چه برای قطع کلام است پس جایز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی
 که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مکر احادیث
 ضعیف که احتیاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر محال است ابا حنیف کلام میکنند و بلال شروع در اذان کردی
 در پیش دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و در زمان شریف غیر از این اذان نه بود و در مدینه گفته اند که نزد بعضی معتبر همین
 اذان است در حق و خوب معنی و حرمت بیج و واضح آنست که معتبر اول آنست اگر در وقتش که بعد از
 زوال است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بری حاصل شد انتهای و همچنین در زمان ابوبکر
 و عمر و چون در خلافت عثمان بن عفان نه رسید و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان
 دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و آن مکان
 را احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در آنجا گویا آن را بروغن زیت طلا کرده اند
 از اینجا آن را احجار الزیت گویند و این اذان دیگر را در بعضی احادیث ثانی گفته اند
 باعتبار احادیث اگر چه اول آنست باعتبار فعل و لعل بعضی علما استغراب در عبارت نهوده گفته اند که اول
 ثانی است و ثانی اول و بعضی ثانی نیز گفته اند با اعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل
 اذانین صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهمین اعتبار در بعضی روایات واقع شده که در زمان مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و آله دو اذان بود بدانکه اذان مستحبات در زمان عثمان نه اذان اول بود و اما این اذان
 دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان
 و نیست عمل بروی در اکثر بار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شد در حواشی مدینه گفته اند که
 این اذان در زمان حجاج رضی الله عنه یا فتنه پس باید که سنت را هم بعد از آن اول بگذارند و اگر خواهند
 بدانند اسلام الصلوة نیز گویند و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مستحبات ثانی است
 است و غالباً این با اعتبار آنست که بعضی محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان نه بر زوراء
 امر فرموده بود هشام بن عبد الملك آن را به مسجد نقل کرده و الله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان
 اول در زمان عمر بن الخطاب بود نه و تا عهد عثمان نه استمرار برین وقت بعضی گفته اند که در زمان

عمر بن الخطاب بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت بوی کرد و
 بر مرتفعی بر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آن را بدست نمایند گفت و اگر بعضی از اصحاب اهل حق بدست
 بر آن کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نبود و مقصود نال میم و تعلیم آن نخواهد بود
 گفت اقال العلماء چون بلال از اذان فارغ شد بی آن حضرت صلی الله علیه و آله بر ماستی و خطبه کرد بی فاصله بعملی
 و سخن دیگری میان اذان و خطبه و در ایستاد و خطبه خواندن ایستاد و بعد از آن خطبه بسیار آمد و کرد
 امام ابوحنیفه و مالک و احمد قیام سنت است بر آنکه مقصود ذکر استخوان آن است و آنکه
 گویند که خطبه بجای رکعتین است تحقیق نیست مراد آنست که قصوری که در رکعتین ظاهر
 واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب می کند و لعل استخوان قبله و حرمت تکلم که شرط اذان در نماز
 در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آن ثابت شده سنت باشد و ترک آن بی
 ضرورت مکروه کلامی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمد و در
 صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن سمرة آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله خطبه میخواند قایما بعد از آن
 می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگری میخواند و هر که تورا میبرد همان که نشسته خطبه میخواند در روض
 کواست و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن امیر الحکم
 یکی از مروافقه و اتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این چیست را که نشسته خطبه
 میخواند و حال آنکه حق تعالی فرموده است * و اذا راوا تجارة اولهوا و انفسوا الیه و ترکوا قایما * و سبیل اول
 این گرفته آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه میخواند و اهل مدینه را خط و کرایه می داد و بعد از آنکه
 درین میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آنحضرت
صلی الله علیه و آله را نهاد و خطبه ایستاد و کلاهش را برداشته و از من از صحابه که ابوبکر و عمر را ایشان بودند
 نشسته ماندند و چون فرمودن و ترک قایما معلوم شد خطبه در حال قیام بود و از معاویه نیز نقل
 کرده اند که خطبه نشسته میخواند و ~~و بعد از آن~~ که وی در آن معمل و بود که پنهان حکم وی بسیار شده
 بود و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کلامی قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت
 کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند و روز جمعه
 ایستاد و چون بر عثمان رسید شاق شد قیام در آنمائی خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت میبود و
 بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه او نشسته میخواند
 و ثابته ایستاده ولیکن ابی ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کلامی فتح الباری انتهای و در شرح
 ابن الهمام گفته که قصه عثمان بن عفان که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر برآمد و
 گفت ای کمال من در حضورش بلی کور نیست نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه و نه در علم و شمشیر و نیز

بدست گرفته و بلی که اعتماد بر کانی یا عصبائی کردی و گفته اند که اعتماد بر سینه و مانی یا این امارت است
 یا آنکه قوام این ذهن به شمشیر و شمشیر حسبت و این قیام گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این ذهن
 بدان روحی است که الی المواهب و در بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اگر کسی بر قوس یا عصاره مکره است و
 صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتماد بر عجز
 میکرد که با وی میمود و از او نه اجداء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح و یا بغلبه و محاربه است
 چنانکه منته بود بصلاح و آنجا که بصلح است چنانکه مدینه مطهره و بعضی از اینها فاعیه در خرم
 شریف اعتماد بر صلح بود که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و نزد حنفیه بعضی که نزد ایشان بصلح
 است که باین فی موضعه و مصحف میگوید که این یعنی اعتماد بر کانی یا عصاره پیش از آن بود که منبر مساجد اما
 بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کردی عصاره کانی و نه غیر آن و قضاة ما نحن منبر آنست
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل بجانب غربی ایستاده و خطبه مشغول اند و کلامی
 بسبب طول قیام و عجز و ملال بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود و در مدینه ابراهه
 بر آن انصار که غلامی داشت آنجا پس آنحضرت صلی الله علیه و آله کمی را نزد آن امرأه فرستاد که اگر امری آن غلام
 آنجا خود را ناچوبی چند را بهم آورده منبری برای من بسازد تا بر آن برآمده خطبه بخوانم بهتر باشد
 آن زن بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله غلام بخود امر کرد و وی را چوبی که منبری ساخت به درجه پس در موضعی
 آن منبر شریف است به نهادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوبی که پیش
 از این بر آن تکیه زده خطبه میخواند از قرائت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله فریاد آمد و او را کرد چنانکه ناگاه او را کباب
 بر تخته صحابه از میاهل دانه و فریاد وی تکریمه در آمدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و او را
 در کنار خود گرفت تا از کوبیده و فریاد باز آمد و این چهره چنین جلع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور است
 و بعضی گفته اند که بمرحله تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقدر آنست که در عرض او یک رابع
 و عرض هر درجه شمیری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود
 اول کسی که او را بجای قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و بقول اول کسی که کسوت کرد معاویه بود
 و هم در زمان امارت خود وقتی که در شام بود قدم آورد و خواست که منبر آنحضرت صلی الله علیه و آله را بشام ببرد
 چون از جای خودش بچندمان نهان ساعت آفتاب گرفته شد بحالی که ستاره های آسمان نمودن گرفتند
 پس معاویه از این خیال برگشت و اعتقاد آن را با صاحب کت که مقصود من شخص و تحقیق حال آن بود تا او را
 زمین نخریده باشد بعد از آن شش پایه دیگر بر آن افزود و منبر نه وی را بالای آن گذاشت و در بعضی روایات
 این حکایت نسبت بسروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی فرستاده
 بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد و الله اعلم و وضع منبر در مدینه سابق بود و قبلی صحیح در زمان و چون که

شد مردم بجهت تکرار ازان شانه اساختند و صحیح آنست که آن منبر باریادنی که معاویه ساخته بود
حریقی که در صحنه اربع و خمسمین و شصتی در مسجد شریف شد و وقت بعد از آن علقا و ملوک هر کدام منبری
ساختند و در صحنه ثمان و تسعین و تسعمایه که کاتب حروف باقامت مدینه الطهره مشرف بود سلطان مراد
منبری از هفت جوش ساخته بدست داد و عبارت منبر امیر سلطان مراد نیز اینست و در باقیه وضع منبر و اسم
صالح آن اختلاف روایات است که در عمل خود ملوک و حاکمان و الله اعلم و آنحضرت علیه السلام در مسجد
مود و خطبه لخطبه به ششمین چنانچه در حدیث جلیس بن عمر آمده و خطرش بود علیه السلام
در وقت حضرت نوسیده است ولیکن یکی از اقوال که در بعضی جایز است و در بعضی جایز است دعا در این آمده
قرنی هست که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی آن را از بعضی سراج مصابیح نقل کرده است
و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در مثل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بد و ن و ی و ز رکشی از مغیره بن شعبه آورد که گفت دیدم فلان
ای طالب را که خطبه خواند و نه نشست تا آنکه فارغ شد و او را از آنجا احضار کردند و در آنجا
رفته از جهت مد او و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بران و چون از خطبه دوم فارغ شد و در آنجا
گفتی و آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمدی و نماز کردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالت خطبه مردم را
بزد یک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آئید ذکر را و قرین شوید از امام و بسا که مردم را از آنجا
غیر نرفته پس افتاد و موعود کرد و در آنجا آمدن بهشت اگر چه در آنجا در وی اصرار بود و مردم
همراه بن خنداب و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل یدر سبی بکمه مرد اذا قال لصاحبه چون
گویند هم نشین خود را در وقت خطبه انصت خاموش باش تا آنکه از آنجا بر آید و من اینها را در آنجا و هر که
کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد خود از آنجا بر آید و من اینها را در آنجا و هر که
لغو گفت او را جمعه و ثواب آن هر وجه کمال نبود و لغو کلام هر مهر و ع و ع و ع را گویند و حدیث ایشان در آنجا
در بعضی در کتب سنده باین لفظ ملوک است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت
والامام یخطب فقل لغوث و لفظ ترجمانی و تسعین و تسعین آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
در خاصیت نهم ذکر الفصاحت و افعال در آن بتفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که
گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن گفت و جمعه را امام
یخطب در حالی که امام خطبه میخواند فهو پس آنمرد یعنی حال او و حال او و حال او و حال او و حال او و حال او
قصه خردست که بحمل شفا بر میآید کتابها را یعنی بار آن میسر و شفاست در برداشتن آن میبکنند اسامع
بدان نیست این مثل عالمی عمل است و ما نا که در اینجا تعریض است بدست نهود که این آیت نازل در
شان ایشان نیست و ایشان در وقت خطبه لغو میگویند و الله یقول انصت و آنکس که بگوید و بگوید بگوید

در وقت خطبه انصت نیست به جمعه نیست مرا و راجعه این رجوع و نشانی است برین قول و فرمود حضرت
 الجمعة ثلثه نفر حاضر می آیند جمعه راهه کس و نفر در اصل جمعه را گویند میان سه و ده رجل حاضر ها
 بلغو یکی از این سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغوفند الحفظه منها پس آن لغواست نصیب وی
 از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حاضر هاید عاء و مردی دیگر است که حاضر شد
 به رابعه و سوال طلب حاجات و رجوع پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدا ایشعانی را و خدا ایتعانی
 مختار است این خطبه اگر چه او را آنچه خواسته است بدعا اگر چه شرایط و آداب آن مفقود
 بود و ان شاء منعه و اگر چه او را منع کند و ندانند با وجود استیجاب شرایط و آداب آن از جهت اختیار
 وی و وجود مصلحت در نادان و اجابت دعا و دادن حاجت بنده بروی واجب و لازم نیست بلکه
 محض فصل و کرم است و هیچ چیز بر وی واجب نبود و رجل حاضر ها و مردی دیگر است که حاضر شده است
 جمعه را با نصات و سکوت بحضور و عا موشی در ظاهر و باطن و لم يتخط رقبة مسلم و کام نزد و یا مال نکرد
 کردن مسلمان را و لم یؤذ احدًا و ایل اند کردن به یا ایل کردن و از جابر عیز انیدن و جایی تنگ ساختن هیچ
 یکی را فی الجمله پس آن جمعه مرا و اگر کفارت است الی الجمعة التي تليها از کناهان صغیره که کرده است
 راجعه دیگر که متصل می آید او را و زیاده ثلثة ايام و سه روز دیگر با لای آن و ذلك و این ثابت است
 ان الله از جهت آنکه خدا ای عزوجل يقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر
 سو صد است ده چند ان پس یکصد و سه روز با لای آن جزای یکروز جمعه باشد ذکره ا بود او دهن عبد الله
 ابن عمر و ازین حدیث معلوم شد که مرتبه عضو و عشوع و سکوت و نصات و عدم ایل ای مردم بلند
 قرار د عا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال قال رسول الله من خطب لي رقاب
 الناس يوم الجمعة اخل جسرًا الى جهنم و احاديث درین باب بسیار است و چون بلال از اذان فارغ
 شد پیغمبر ﷺ شروع در خطبه کرد و اینها هم سابق معلوم شد است تا آنکه در اعاده آن نیست و اگر
 مقصود از ذکر آن توطئة این قول است که گفته و گاهی بسنت گذاردن بر نجاتی وارد شود که مراد مصنف
 از قول او کس بسنت گذاردن بر نجاتی مشروعت است است پیش از جمعه چنانکه از میاق کلام وی
 واضح است که وقت بر حاشتن بر ای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ
 شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه کنشی سنت نکند اردی یا گوید
 پیش از نماز جمعه سنت را تمه نیست چنانچه در ظاهر پس این قول را داخل تحت جز اند اریم بلکه کلامی
 مستثناست و با وجود آن حالی از حشون نیست و بالجمله مقصود وی انکار هت است پیش از جمعه میگوید
 که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت ﷺ نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند
 قیاس بر ظاهر میکنند و ثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از ان مهالغه و تا کید و نفی آن میکنند و میگویند و

ائمه و علما که در سنن صلوة نصاب کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتقاد نموده اند در سنت پیش از
 جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بکند و اگر
 در مسجد کتاردی دو رکعت کتاردی و میفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هر کجا باشد از شما
 نماز کند آنکه بعد از جمعه فلیصل بعد هاربعایس کو که بکند بعد از چهار رکعت این حدیث را مسلم
 و ابوداؤد و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند و ترمذی این حدیث را صحیح است و عمل بر اینست
 نزد بعضی از اهل علم و مذهب اشعاعی آنست که اگر در مسجد بکند چهار رکعت و اگر بیرون خانه بکند
 دو رکعت بر عکس آنچه در متن مذکور است اکنون ما آنچه در کتب و نقل پیش از جمعه و بعد از
 وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه بعد از جمعه هم چهار
 رکعت آمده هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در
 روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بکند دو رکعت در مسجد و دو رکعت
 و قتی که برگردد و در روایت ابی داؤد اگر کند دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید بمنزل را
 یا بیست را بکند دو رکعت دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت
 بود پیغمبر خدا ﷺ که میبکند بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که در این باب
 حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل بر اینست نزد بعضی از اهل علم و باین
 قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ است
 که گفت بود عبدالله بن عمر که میبکند در روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون در یکست
 از جمعه میبکند در خانه خود دو رکعت و میگوید اینچنین کرده است رسول خدا ﷺ و در روایتی آمده که
 ابن عمر میبکند بعد از جمعه دو رکعت و اطالت میکرد در آنها و میگوید بود رسول خدا ﷺ که میکرد این را
 و اما شش رکعت ابوداؤد و ترمذی از عطاء آورده که دید ابن عمر را که بکند بعد از جمعه در مسجد دو
 رکعت بستر کند بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میبکند در جمعه را بکند
 بیشتر میرفت از جای نماز پس میبکند دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میبکند در چهار رکعت و چون
 بمکینه میامد میبکند در جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میبکند در دو رکعت و نمیبکند در مسجد
 پس پرسید هاشم او را از این حال گفت بود رسول خدا ﷺ که میکرد آن را و گفته اند که این بیشتر رفتن
 ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نه ای بعد از نمازی دیگر
 نکند از نائکام نکند یا بیرون نرود و اینست که در جمیع نمازها جاریست و فصل کردن بمکان بمنزله عز و ج است
 یا ناکام و فرق میان مکه و مدینه بتقلیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانه
 ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و بمنزل بعید پس شرف

بمكان را قایم مقام زجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوٰۃ گفته اند که کذا اردن بیکه در مسجد بیت
 تعظیم مکه است که جایز است در وی آنچه مکروه است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات
 کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترمیمی گویند که روایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب علیه
 که وی امر میکرد بکذا اردن دو رکعت بعد از جمعه پستتر چهار رکعت اتمی و سنت بعد از جمعه چهار رکعت
 نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه پیش اول چهار پستتر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمیمی
 در جامع خود باین عقیده کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعد ها و گفته است که روایت کرده
 شک است از ابن مسعود که میگفت بکذا اردن پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری
 و عبد الله بن المبارک بمثل همگی این مسعود گفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک القرطبی
 می آید که گفت در زمان عمر بن الخطاب علیه السلام نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمدند و چون بیرون می آمد
 عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحمد لله و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان
 علیه السلام است که ثم ینخرج فلا یفرق بین اذانین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که
 من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قل له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی
 در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مضلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها ان دعا و بعد ما ان دعا رواه
 ابن الجارود و مواهب لدنیة میگوید که روایت که بعضی گفته اند که آن دو رکعت که حضرت ﷺ و ابی هریره
 علیه السلام را امر کرد بکذا اردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید
 که روایت کرد ابوداؤد و ابن حبان از طریق ابی یزید که گفت بود این عمر که اظالت میکرد در نماز پیش
 از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که صحیحین میگرد پیغمبر رحمت ﷺ و باین حدیث
 احتیاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی را اعتراض کرده شک است برین
 قول ابن عمر که گفت اینچنین میگرد پیغمبر رحمت ﷺ زاحج بفعل اخیر است که کذا اردن دو رکعت است
 بعد از نماز جمعه در خانه نه مجموع کذا اردن قبل الجمعة و بعد ها هرینه احادیث دیگر و نیز کذا اردن نماز
 پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت ﷺ خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول
 بخطبه میشد و بعد از وی بنماز جمعه پس کذا اردن نماز پیش از جمعه کشایدش لد از پس آن تفضل مطلق
 باشد نه سنت جمعه اتمی پوشید نماز که حصول یقین بر آمدن آنحضرت ﷺ معضل زوال و اثبات
 آن بعدی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل است و در شرح ابن الهمام میگوید که خروج
 آنحضرت ﷺ بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از کذا اردن اربع رکعات بایستد و میگوید واجب است
 حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه کثرت در بلب نوافل از عموم آنکه آنحضرت ﷺ میگرد
 بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که کشاده میشود در قوی در های آسمان الحمد لله

و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه ویرا که ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه مؤذن بلکه
اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و او را بدخول وقت جدا نگذاشتند در حدیث
ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بدخول وقت تا ندان می گفت انهمی اکو کوبند مقصود
این بعضی که نهی سنت قبل الجمعة میکنند نهی نماز نیست که رانیه جمعه باشد گوئیم که مقصود اصلی
اثبات نماز است پیش از جمعه و در رکعت اول چهار رکعت وقت نماز است و حال آنکه گفته اند که مراد
باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب
کفنه باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از آن حدیث آورده و در رکعت بعد از الجمعة را گفته و در صلوة
قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن المذنب آورده که گفت کوفه بخاری از عدم تعرض
بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل اعتوای ظهر و جمعه است تا دلیلی بر خلاف آن
دلالت نکند ویرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت وی بدگر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود
بجهت ورود صریح حدیث در آن تعرض بدان مخصص داشت و اهل نقل هم نکردند که بعد از
بر قبل در ترجمه بر خلاف حدیث و رعایت مباحث انتهای و این سخن نزد بک نیست که مصنف
گفته که بعضی از علماء که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده همانند که این طریق
که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کلا یخفی و بالجمله
جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که در این
باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تشکیف کند و در فتح
الباری میگوید که قویترین آنچه تمسک کرده میشود بوی در مشروعبت رکعت دوم پیش از جمعه عموم
حدیثی است که تصحیح کرده است آن را ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود
«ما من صلوة مفرضة الا و بین یل چهار رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با و هوذا آنچه ذکر
کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجیب است از مصنف که گفت علماء در سنت پیش
از جمعه چیز را روایت نکرده اند والله اعلم ^{فائل} * از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود
در شرایط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بکنند و بدست کار احتیاطا تا اگر
جمعه صحیح نیستند از عهد فرض وقت با دای ظهر بقیه بپیر و ن آیند و از فتاوی الهیجا آورد اند که
احتیاط در قرائت کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بکنند و بعد از وی چهار رکعت بدست
سنت و وقت بیشتر ظهر بشنود و رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا بیشک از عهد و بیرون
آید و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا به نیت ظهر میکنند بدست است که
پیش از جمعه بکنند ویرا که چون جمعه را با جماعت کمال آورد و پس از آن به نیت ظهر بکنند در اینجا

اشیاء ظنی بنحلیمان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در رکعت اخیر این
 چهار رکعت بعد از فاتحه مغوذ تین بخواند به نیت قرینه و استعاذه نه به نیت قراءت هوره در رکعت
 اخیر ضروری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در رکعت اخیر فرض اربع هوره قصر
 میخواند و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سبب سهو واجب گردد
 و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعضی گفته اند که گوید فیضة آخر ظهر الله علی فی ذمتی و
 بعضی گفته اند این چنین نیت کنند آخر فرض در رکعت و گفته و لم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست
 که احتیاج باین تعیینات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه
 صحیح نیست پس این فرق باقی است به یقین و الا بطوع به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه
 صحیح است اگر چه سلطان جائز باشد و تفهیم جمیع احکام بالغفل صورت نه بنزد ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن
 الهدی والله اعلم * فصل * در نماز عید روز عید از آن روید که گویند که وی عود میکند و معکوره می آید در وقتش
 و این وجه هام است بر مواسم دیگر نیز صحت آن آید از این جهت بعضی قیدی زیاده کرده اند مخطوون
 بدان و گفتند عود میکند به فرخ و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است
 و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که همه ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که
 عید هر هفته است شکرانه تمامی نعمای هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عین فی که باغت
 اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم * ثمن شکرتم لازینکم *
 هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة چون ادای آن را وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانه تمامی
 آن را عید مناسبت نیست و بعضی گفته اند آنرا عید محبت تفاعل بعود وی گفتند یعنی بتباد و سال دیگر
 برسد چنانکه قافل را در ابتدای خروج قافله گفتند که بقول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا تفاعل
 است بآنکه برود و سلامت باز گردد و صلوة عیدین بدل صیام است چنانچه فرض است چنانچه جمعه و
 بروایتی واجب و گویند که تسبیح او بنسبت بحمت ثبوت اوست بنسبت به کثرت و نزد صاحبیه سنت و
 شافعیه نفل گفته اند و آن را افضل ثواب داشته اند و بقول بنسبت موکده و مالک گفته سنت واجب و وجوب
 اینجا مکرر معنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذمت صیام امام ابوحنیفه ملک کور شد نیز دارد و نزد
 امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایت است و بروایتی
 از امام ابوحنیفه رحمه الله بنحین آمده است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن بود که نماز عید را خواه عید فطر
 خواه عید اضحی در مضایک آن روزی رواه البخاری و مسلم و آن مکانی است بیرون ملک یمنه جانب غربی
 مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه بواسطه آنجا می آید و میان وی و مسجد شریف هزار
 ذراع است کل افی تاریخ المملین و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون برآمدن پیرای نماز عید بهتر از افضل

ووی مفید نفوذ است بصراحت که صوم مضرب آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که الفی من حلوی و اگر
یکمی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب
است و لهذا بعضی علما گفته اند که افطار بخیزی شیرین افضل است چنانکه غسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبہ
عن ابن عباس و غیره و روایت عد و تردر همه چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و فرمودی ان الله
ولی حب البئر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مرا جمع کردی چنانچه در حدیث ثرمذی و حاکم
از بریده آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیروی نمی آید و افطار نمیکند و نه بخورند و روز عید
اضحی تا بخار میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد از
وجوب صوم است و وقت داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با امتثال امر الهی تعالی و اگر نه میبرد امتثال
وصلی بر وی بقدر سهری خوردی و الله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله در هر دو عید در وقت
مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص آنست به هر یک نام چون اخراج صدقه فطر پیش از نماز آمدن
بمصلی بود صدقه نیز آوردن و اکی کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از دهم بود که وقت آن
بعد از نماز است و دهم بخورد و صدقه داد بعد از آن بخورد و از برای عید غسل کردی بدانکه فقها غسل
عیدین را وقت گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس و است بر جمعه بعثت اجتماع و بطریق
نقل چنانکه فی است از فاکه بن سعد که صحبت او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بصحبت رسید بلکه بحضرت کثیره
است اما غیر این یک حدیث از زین شاذلیه نشد است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که غسل میکرد يوم
الفطر و يوم النحر و يوم عرفة رواه ابن ماجه فی سننه و الطبرانی فی معجمه و البیاض فی مسنده کل اقال الشمی و شیخ
طائی الهمام گفته که این حدیث ضعیف است کل اندک الوونی و غیره و از ریشی این حدیث نقل کرده و گفته
بود فاکه ابن سعد که امر میگرد اهل و عیال خود را بغسل درین ایام و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی
المسند و ابن ماجه دیگر حدیثی که سیوطی در جمع الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آید که
گفت مریم امی اصر فعلی را که دین آم از بیم غم صلی الله علیه و آله از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکند در عیدین رواه ابن مند
و ابن مساکر و گفته صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید درین باب دو حدیث
وارد است و هر دو از صحیفه غالی نیست مگر همه در دو حدیث را میخواند یا غیر آن را و اما غیر این دو حدیث در کتب
درین باب تنها فقیه و در کتب سته اصلاح حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر این همه که در جامع
الاصول از موطن آورده که بود عبد الله ابن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعید و در روایتی
غسل میکرد يوم الفطر پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر رضی الله عنهما صحیح شده
که برای عید غسل کردی و شدت مخالفت وی در متابعت سنت اقتضای آن میباید که حدیث درین باب
یعنی غسل عید صحیح است نقل است که یکباری وی غه و ذکر کرده در زیر نهال درختی پس برخواست و بقیه

آمی که در طرف مانده بود برگرد آن ریخت میریخت و گرد آن میگردید و گفت ایچنین دیلم رسول خدا را
 میگردید که کرد و هرگاه در امثال این امور کندن از باب طاعت و قدرت است رعایت اقتدا و اجتماع میگردید باشد
 درین باب بطریق اولی و آنحضرت صلی الله علیه و آله بمصلی پیاده رفتی ترمی از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت میکنند که فرمود
 سنت آنست که پیرون روید بعید پیاده و بخورند چیزی پیش از پیرون آمدن بعید و گفت ترمی
 ایچند یث حسن است و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مسجد است پیرون آمدن بعید پیاده و دیوار
 نشوند مگر بعلی و این حاجه از عمل فرط آورده که می آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعید پیاده و امام شافعی در ام
 گفته که ما را از هر ری است که گفت سوار بشد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه در عید و نه در جنازه هرگز و هرگاه
 در پیش روی او برداشتند و چون بمصلی رسیدی عنقه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنقه بعین مهمله
 ولون و زلی مفتوحات لیره عورده که پیکان دارد آن را حربه نیز گویند و آن میان عصا و رمح است و رمح
 بلند تر از همه و عصا عورده تر و عنقه بین و آنحضرت صلی الله علیه و آله را عنقه بود که نهاد مان همراه وی برداشتند و
 و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و ستمه در نماز و مانند آن بکار بردند و در عید آن را ستمه ساختند
 زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود و دیوار و محرابی نداشت عورده صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نبود و در اواخر زمان صحابه پیداشد و الآن در موضع مصلی چهار دیواری کشیدند و تیرک
 اما نماز در مسجد شریف میکنارند و برداشتن عنقه پیش روی امام و نصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند
 زیرا که جمانه یعنی مصلاهی عید در صحرا باشد و در بنای جمانه نیز سخن است نزد بعض مکره است
 واضح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی جایز نه و نماز عید فطر را تا تخیر نکردی و تیار عید
 شخصی زود ترک کردی همانا که حکمت در تاخیر رفتار آن باشد که چون صلتی بطراد یافته و طعام فطر
 بکار برده شک است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعیفی بجهت صیام
 رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف شخصی و الله اعلم و عید الله بن عمر که
 در متابعت سنت دقیقه سهل نمیکند داشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلای روان شدی ظاهر کلام آنست
 که در هر دو عید چنین کردی پس غرض از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است
 ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد و در سید و مبادرت بامتثال کرد و تشخیص کلام بعید شخصی
 بعید است از میثاق و بخاری باب آورده در تبکیر عید یعنی بکار رفتن بمصلی چنانچه نه کبیر در جمعه
 مذکور شد و گفته که عید الله بن عمر که صحابی مشهور است می گفت بودیم ما که فطر می شدیم یعنی
 در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت و آن وقت تسبیح است و اشارت می کرد بوقت شخصی بعد از خروج
 وقت گرامت و تسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصودش انگار بر امام وقت بود در استخوان تاخیر و اول وقت
 نماز عید بعد از طلوع آفتاب است ممتد تا وقت زوال و بعضی بذاهر آنست یث رفته منع جواز آمدن اذکنا

امداد روی سه پرت. ر منع آن نیست که لا یخفی وعادات اهل حرمین شریفین نیز بر تعجیل است و در وقت
 اشراق بکند از نل و در جمیع راه تکبیر گفتنی بیاییم بجهت این تئمه بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه
 زرکشی از ارقطی و غیر روی از بیهقی آورده که بود این عمر که چون غلوه میکرد بوم فطر و بوم اضحی
 بسوی مصلی جهرا میکرد به تکبیر تا میر رسید بمصلی و مقصود اصلی از نقل فعل روی همان اول است که تکبیر و
 تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که جهرا بنکبیر است نیز با وی در یک حدیث مروی بود این را نیز
 ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادات لمروی علیه السلام چنانچه درین باب اگر چه احتمال دارد که این کلام اخیر جدا
 باشد از سابق برای ذکر عادات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانچه در این آفت و لکن الاوجه هو الاول
 فعل برد یکرین لکه بجهت به تکبیر در طریق مصلی در عهد اضحی با اتفاق است اما در عهد فطر خلاف امام
 ابوحنیفه است ایشان گویند که اصل در ذکر احکام است لقوله تعالی * واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و
 دون الجهر من القول * ولیکن وارد شد جهرا در عهد اضحی برخلاف قیاس و نیست فطر جمیع وجوه در
 معنی وی تا آنکه الحاق کرده بود بوی و قیاس کرده شود بروی از جهت اختصاص اضحی بر کئی از ارکان
 حج که بشروع و صحبت بروی تکبیر و علم است بر افعال وی و این دلیل ردابی یوسف و محمد را شاید که اثبات
 جهرا بر تکبیر در عهد فطر بقیاس بر عهد اضحی کنند و در شرح ابن الهمام ملکی است که اختلاف در جهرا بر تکبیر
 است در روز فطر نه در اصل آن و بر آن که در محل است در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب است و
 مطلوب از خلاصه مفهوم میکرد که خلاف در اصل تکبیر است و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست
 ذکر جهرا بهر لفظی که گویند در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت است پس
 امام ابوحنیفه گویند که رفع صوت بلند کرد بدعت است و مخالف قول حقی رحمته الله و تعالی و ذکر ربک فی نفسک
 الا یتدبر مقتضی باشد بر مورد آن و روایتی از ابوحنیفه نیز در جهرا آمده است انتمی اما ائمه دیگر در
 باب جهرا بنکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است دارقطنی که گفت ابن عمر بود در رسول خدا
صلی الله علیه و آله که تکبیر میکردت روز فطر از انگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را و شنید میگوید
 که در رفع این حدیث سخن است و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بظاهر ناظر
 است در آن ولیکن اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت دلیقه
 سهل نسکاشت و شیخ ابن الهمام گفته اند بحدیث ابن عمر ضعیف است بجهت موسی بن محمد بن عطاء که
 یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جهرا بنکبیر که محل نزاع است و حاکم این را مردوخ روایت
 کرده و ذکر نکرد جهرا را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول صحابی رض
 نشود بعوم آیت قطعی که میفرماید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که خیر الله کر الخفی
 و حال آنکه وی معارض است بقول صحابی دیگر چنانچه در روایت کرده شد است از ابن عباس که وقتی

هندی مردم را که تکبیر میگفتند پس بر سرید از شخصی که میکشید هتروا آیا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود
 در یافتیم امام این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبوده هیچ یکی از آن که میگفت تکبیر پیش از امام و ابو جعفر
 گفت که نمی بایست که منع کنند ما را از آن جهت قلت رغبت ایشان در غیرات انتمی و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون
 بمصلی رفتند بی در زمان غروب در نماز کردی الله ان بودی و نه اقامت و نه المصلوة جامعه مسلم و بود آورد
 و زم می از جابر این سوره آورد الله اعلم گفت که با مردم این سوره را می خوانند و بعد از آن تکبیر می خوانند و بار می
 اذان و اقامت می گفتند و می گفتند که در این باب حدیث از جابر این عمل الله و این عمل ما نیز آمده و حدیث
 جابر این سوره حسن صحیح است و عمل هر یک نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
 که اذان گفته نشود نه مرعیه بین را و نه مزه هیچ یکی از نوادگان و اوصای از ابی عیاس و جابر این
 عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه در موطأ که در
 یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطاء آورده که گفت خبر از جابر این عمل الله که نیست
 اذان مصلوة را و روز فطار و نه اقامت و نه اوله چیزی و روایت نکرد نسائی از ابی عمر که گفت
 بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید پس بگفت اذان و اقامت و مالک در موطأ گفته که
 شنیدم بسیاری از علمای که گفتند نبود در موطأ و در بعضی از آن که اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 تا امروز و بالجمله علم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فقه ائمه اربعی گفته نه اهمل لال
 کرده میشود بقول جابر که گفت و نه اوله چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل المصلوة
 یا المصلوة جامعه و مانند آن ولیکن روایت کرد شافعی از زهري که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله امر
 میکرد مؤذن را در عید بن بقول المصلوة جامعه و اگر چه این حدیث مرسل است ولیکن معاندات میکند از را
 قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محسوب است نزد من که بگوید المصلوة یا
 المصلوة جامعه و اگر گوید علموا الی المصلوة مکروه نمی دارم آن را اما اگر گوید حی علی المصلوة یا غیر آن از
 الفاظ اذان مکروه میدانم آن را و ابی شیمه بامناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث
 کرد اذان را معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند هجاج و بعضی زیاد و صحیح آنست که معاویه
 بود و بعد از وی اینها نیز احداث کرده الله و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از آنها نباشد
 و کیفیت کند از دن نماز عید آن بود که در رکعت اولی گفت تکبیر گفتی پیاپی میان هر دو تکبیر یک ساعت
 خفیف یعنی زمانی لطیف عدا موش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر روایت نیست و نزد امام
 احمد رحمه الله و ثنای الهی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر
 گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کمبر الله و الحمد لله کثیرا
 و سبحان الله بکرة و اصد و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواست جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله

ولا اله الا الله والله اعلم و... علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکر
 معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست
 و بدانکه در تکبیرات عمل روایات مختلف آمده بود از عایشه و عبد الله بن عمر و ابن العاص و ثمر مزی
 از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابن عمر و ابی هریره و ابی است کرده اند هفت در رکعت اول و پنج در رکعت ثانیه
 و باین قائل شد مالک و شافعی و احمد و لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است از سبع و تکبیر قیام
 معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکی از آن دو معدود نیست از آن دو و در اقطاف از عایشه و ابی است کرده
 که رسول خدا ﷺ دو بار در تکبیر میگفت و رای تکبیر افتتاح و ابوداؤد از سعید بن العاص آورده که گفت
 بر سیدم ابو موسی رحلی یقه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا ﷺ در اقصی و فطریس گفت ابو موسی
 چهار تکبیر مثل تکبیرات جنائز و گفت حل یقه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسی این چنین میکردم من در بصره
 در وقتی که عامل بودم برایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود که گفت تکبیر و تکبیر یک چهار بار و بعد
 قرائت کنند پس هر کوع و در دو رکعت یا سه رکعت ثانیه پس قرائت کنند پس هر تکبیر کو یک چهار بار
 بعد از قرائت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نحو ان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده
 و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اول و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه
 اینست و این قول ابن مسعود و ابی هریره و شافعی است قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات
 روایات مختلف آمده ما اهل بابل گردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود است در شرع پس
 اهل بابل اولی باشد کلا فی الهدایه و گفته اند که چون دولت به بی عباس انفقان کرد امر کردن حکام
 و ولاه روی زمین را که عمل کنند بقول اهل ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نه نمایند و در بعض بلاد در
 حنفیه نیز همین عمل باقی و مستمر ماند حتی که از فتاوی السجده نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه
 بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جایز است زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زکشی از امام احمد نقل میکند که
 گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول ﷺ در تکبیرات عمل و لکن جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عمل
 نیامده مگر آنکه از جهت عدم ورود آن است بشرط تصحیح ایشان و الله اعلم و حضرت ﷺ در عمل اقصی و فطری
 در رکعت اولی سورۃ ق و القرآن السجده و اندکی و در دوم اقتربت الساعة واه مسلم و الموطا و ابوداؤد و العربی
 و النسائی و کاهن و سورۃ در آن خواندی و اقتصار بر صحیح اسم ربك الاطی و هل اتیک حدیث الغاشیه
 در مودی چنانچه در جمعه و گاهی که عمل و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سورۃ را خواندی
 رواه الجماعة المککوره ایضا و بعض خوائد این دو سورۃ مستحب ترک و این را شهر روایات
 دانند و در خواندن غیر این دو سورۃ مذکور چیزی صحیح نشده اگر چه بحکم فاقروا ما تبسم من القرآن هر چه
 خوانند درست بود و لعل در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است گفته که یقرأ فی کل رکعت

می آرد که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از روی عثمان بن عفان نیز کرده بود نه چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی که خطبه خواند پیش از نماز عثمان ابن عفان بود در اوایل نماز که از روی پیغمبر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را نقل یم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علی است که مروان بجهت آن نقل یم میکرد علت در نقل یم روی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در روی منبر بنا سازانست بجماعه که نه مستحق آن بودند مدح و ثنای عمومی که نه لایق آن بودند نک میکرد بشنوید چنانکه در حدیث ابی سعید بصری آمده است که گفت نقل یم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار سیاح خطبه مانمی برند و احتمال دارد که عثمان را در احیا نامکنند و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شد من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان نماز می کردند ایشان پیش از خطبه و هنگام نزول از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسی که نقل یم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که یاد آن را بصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتدای آن از معاویه بود و اینها اجماع آن کردند و الله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن حجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نبود چنانکه در روایت ابن عوفیه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و در دو پای خود چنانکه کف شد در حدیث ابی سعید و مة ضای و ی آنست که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدینه امام مالک واقع شد که اول کسی که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الضلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید اعتماد هم برانست و احتمال دارد که عثمان نه یکبارگی کرده باشد پس از آن تریاده و مروان آن را عاده کرده و ابو سعید را از آن اطلاع نشد کذا فی فتح الباری و در فتح القلب بر شرح ابن الهمام بر مدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجهت بعضی گفته اند مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ماکه مرویست از امام احمد بن حنبله که لا باص به و چون در صحیح بخاری از حدیث جابر بن عبد الله رضی الله عنه که گفت ابتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنماز پیغمبر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول فرمود و بجانب نساء رفت و تلک کبر کرد الحمد لله و ظاهر نزول از منبر است منصفان آن جواب میدهند و میگویند امداد بعض احادیث صحیح وارد شد که فنزل لم ی ایله اگر چه در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اثنی النساء و امثال آن واقع شده است همانا دکائی یا ثانی یا مکانی عالی بوده که قایم مقام منبر میشد و امثال

نزول بجهت آن بود و این مجرد اجمال است و این سخن چون در احادیث صحیحه ثابت شد که منبر نبود
 ناچار است از تکلیف آن و در بعض احادیث علی را حلقه مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل حمصی آورد که
 گفت دیدم رسول خدا را ^ص که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود جمعی زمام ناقه او را پس مراد نزول از
 ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیره عن جابر بن عبد الله قال کنت جابر شهیدت مع رسول الله حاضر
 شدیم با رسول خدا ^ص و الصلوة يوم العید قال را روز عید قبل از الصلوة پس ایستاد و نماز قبل الصلوة
 بلا اذان و اقامه پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکل علی بلال یستتر استناد و در حالی که تکیه کند
 است بر بلال پس این استناد و اعلان خطبه است چنانچه ابن جریر بصری ترازی میگوید معلوم کرد که
 گفته شد ^ص خطب الناس لما فرغ نزل فی النساء فل کرم و مروی و کاهل علی بدیل بود خطبه
 تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است ^ص فرموی الله پس امر کرد مردم را بتقوی
 و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیختن و ترغیب کرد بر طاعت و بتعالی و وعظ الناس و ذکرهم و
 وعظ کرد مردم را و قل کیر کرد ایشان را ثم مضی پسر بکنشت از ایشان حتی ان النساء تا آمدن نان را
 و آنحضرت ^ص از نان را نیز حاضر آمدن بمصلای عمل فرمودی اگر چه حاضر بودندی و فرمودی حاضر شوید
 د عای مسلمة آنان را و مواقع خیرات را و اجتناب کنید از نساء و اگر چه بکرو و جوان و مغلسه نیز بودندی و اگر
 چادر پوشیدن ندا شتندی فرمودی باید که امتعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز
 فرمودی که حاضر شوند و وعظهای و ذکرهای پس وعظ و قل کیر کرد زنان را و فرمود تصدق کنید ای جماعه
 نساء زیرا که بیشترین شما فرمود و از عید بود و روایتی دیگر آمده دیدم من در روز عید را و اکثر اهل آن
 شمار از بیانی از این میان برخاست و فریاد کرد ایچه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان
 می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار کنید و ندیدم
 من از ناصات عقل و دین بزرگ تر از شما عقل مرد عاقل و هوشیار را ولی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده
 بقول می گفت آنحضرت ^ص بمردم از مردان روزان تصدقوا صدقه دهید و می کنید تا کفر من بتصدق
 النساء پس بیشترین مردم که تصدق می کردند زنان بودند و بی بالقسط بضم قاف و سکن اکو شوره
 و الخاتم و الکشتی و الشی و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد تا نماند حاجه پس
 اگر میمود آنحضرت ^ص را کاری برید که میخواست آن بیعت جیشا بفرستد لشکر را و فوجی را بجای نمی
 بد کردیم ذکر می کرد آن را برای این و میفرموده والا انصرف و اگر نمی بود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان
 بجائی بر میگشت و بغاله می آمد و آنحضرت ^ص معوج خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن
 افتتاح بحمد و ثنای حق می کرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظ مخصوص از حمد و ثنای تکیه بر و غیره نمی فرمود
 و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید مخصوصه امید اضعی بتکبیر کنند مصنفان آن کرد و گفت و در حدیثی

وارد نشده که افتتاح خطبه غیب بتکمیل نمیکرد و میگوید در ضمن این ماجه این مقدار مروریست عن سعد
مردن النبی ﷺ ابن النبی ﷺ کان یكثر التکبیر بین اصغاف الخطبة یعنی آنحضرت ﷺ تکبیر بسیار
میکفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایی دیگر از سعد واقع شده است یكثر التکبیر فی خطبة العیدین
بسیار میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بر این که
افتتاح خطبه بتکمیل کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در ثانی آن و الله اعلم و از
همان راه که بعید گاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه براه دیگر بازگشتی چنانچه بخازی از جا برین
عبد الله روایت کرده و در مکی ازانی هر پوره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمرو بن ابی رافع
نیز آمده و گفته مستحب داشتند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای
دیگر از جهت اتباع اهل بیت و باین قائل است شافعی النبی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب
ام گفته مستحب است مر امام را در موم را و اکثر شافعیه برین اندک و لیکن در بعضی نسخ نگزیده مکرر امام
را و بنعمین قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت ﷺ بسبب آن کرد
مثلا باقی است حکم فی باب نیست و الا منتفی میشود حکم یا تنفای علت و اکثر علما بر اینند که حکم باقی
است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتہی پوشیدن نماز که تعیین علت
در مانعین فیہ منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلالت و شہادت بود بمشركان اما انجام معانی
و ظلال که پدید آید میگرداند بمشركان و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایجابی بدان کرده است
پس ایضا نظر بعلم نماید کاشت و لو ای اتباع و اقتداء و طریق سنت باین برافراشت با احتمال وجود
بعض آن معانی که در شان آنحضرت ﷺ استنباط کرده اند در تفسیر و بیرون آن که آنحضرت ﷺ در
راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگوید آن بود که نا اهل مرد و راه بروی ﷺ سلام کنند
و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فایز گردند و حصول سعادت بشرف برد سلام از آنحضرت ﷺ بر مرد و
طایفه که مشید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست یا آنکه شروی آن بود که برکت وی ﷺ
مرد و راه و اهل آن را شامل شود و مرد و در مرتبت فضل و برکت مرد و شریف مشارک و مساوی شوند یا آن
بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از علم و امتیاز و اسرار و صلوة و ذوق و سرور بمشاهده جمال
جان افزای وی و مانند آن قضا کند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در مرد و راه حاصل آید یا اظهار
ذکر الله و برکات آن در مرد و حصول پیوند یا آنکه اهل کفر و نفاق را از پیوند و غیر هم بمشاهده عزت
اسلام و رفعت اعلام دین بعمک لایغیظهم الکفار و موثوابی بظلم ضعیفان و انکین نکردند یا بکثرت و عزت لشکر
اسلام در دل های ایشان رعب اندازد و برساند یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنرا ملائکه
و جن و انس کواه طاعات و شوق یا آنکه راه آنحضرت ﷺ بجانب مصلی بر جهت زمین بود و اکثر

رجوع نیز بهمان راه میگردید جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه میگردید آن نیز
 به جهت همین واقع شود بدین آنکه قبل از آنکه بدین جهت جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از این جهت لازم آنکه در این
 بمصلی از جهت همین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلی بر جهت شمال پس اگر همین راه
 رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای
 دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و این وجه مشهور است و در روی نظر است بر آنکه اگر
 چنین بودی این روش را میگردید و عادت شماختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر
 آید و نایستند و جواب داده اند از این نظر با آنکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر
 طریق معین لازم نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و زعیله بمصلی از
 طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر و برین نقد بر وجه نظر قدس قوت بدید تا مل یا آنکه آن را
 به جهت تخفیف از دحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرات تصدی کردی چنانکه در
 وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس بدیهه دیگر که اجتماع فقرات و اعلان نبود و رجوع کردی نارد و منع
 سایل لازم نیاید یا آنکه تغافل میکردت بتغییر طریق بر تغیر و حال بمنفرت رضا و ترقی بمقام قرب و وصول
 یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و اینوجه خالی از حفاقی نیست یا آنکه راهی که بدان
 متوجه بمصلی میشد دور تر بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواهی که نکثیرا چرکند بتکثیر
 خطرات در وقت رفتن بعبادت و امداد و وقت رجوع چون بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که در اینجا قصد
 عبادت نیست و درین وجه سخن کردم اند با آنکه اگر خطرات در وقت رجوع نیز ثابت است تا آنکه
 گفته اند که هر که به حج رود تا بوقت وصول بر طریق اجرو ثواب این سفر را حاصل است چنانکه در حدیث
 ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز کوبند صورتی دارد یعنی راه رفتن
 کوتاه تر و نزد یکتر بود خواست که مبادرت ببطاعت کند و فضیلت اول وقت در یابد بخلاف وقت برگشتن که
 اگر در تر بمنزل برسد چیزی فوت نکرد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله برای این مجروح
 و جوه مذکوره بود که اقال صاحب الهدی بادیکر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خالق از ادراک آن اسرار
 قاصر بود و اینوجه احق و اولی است چه اسرار و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بود خلاصی را مجال درک
 و حصر آن تنگ است و وصول بدان متعذر و الله اعلم * تذکره * در صلوة عید پیش از روی و بعد از وی نمازی نیست
 و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و زعیل پس
 یکبار در دو رکعت و یکبار در پیش از وی و بعد از وی الحمد یث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و
 عبد الله ابن عمر و ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
 و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دانند و قول اول صحیح تر است از آنکه در رکعت می آید

که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مستحود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد و روز عید رکعت
 ایها الناس نیست از طاعتی که نماز کند شود پیش از امام رواه النعمانی و روایت است از ابن شریک که
 ابن مسعود و عقیل یغی با استادند و نمی کردند مردم را که بکند نماز و روز عید پیش از خروج امام
 رواه معین و زهری گفت نشدیم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز کند
 پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است
 بمصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بکند فلا بأس به و روایت کرده شده است از ابن شریک
 عنده که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از عید نماز نمیکناد و چون رجوع بمنزل میگردید میگفت
 رواه ابن ماجه و احمد و انعمی و در حدیث میگویند تنفل نکنند و مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی
 است خاصه و اگر نماز اشراق و صبحی را پیش از خروج بجای نهد کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته
 در مصلی و غیر مصلی و در شرح حدیث میگویند این نفی باطل است متنازل است امام را و قوم را حسیع
 شافعی میگویند امام را مکروه است نه عموم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مستحب نیست
 نه آنکه مکروه است فی حدیث در فتح الباری میگویند منع صلوة قبل العید و بعد ما احق بالدار که مراد از آن
 منع تنفل باشد یا نه و بر تنفل بر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت است یا عا ممترازان و بر تنفل بر
 مخصوص با امام است یا شامل است امام را و ما عوم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیست را
 اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بکند از آن بعد از عید نه قبل آن و ثعلبی و زهری و ثوری
 و حنفیه اینست و بصریان میگویند بکند از آن قبل نه بعد و ثعلبی و حنفیه اینست و ثعلبی و حنفیه
 میگویند نه قبل نه بعد و ثعلبی و حنفیه اینست و ثعلبی و حنفیه اینست و ثعلبی و حنفیه اینست
 تنفل امام در مصلی و هر که تنفل کرده است میگویند که آنوقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگویند
 که هر صلواتی که صلی الله علیه و آله نکرده و من اقتدی فقلد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را منتهی ثابت نشده است
 نه قبل نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق تنفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر
 در وقت کراهت که در سایر ایام است انتمی دیگر بدانکه اختلاف است در نماز کردن بغایت فوت نه از عید
 و ظاهر ثعلبی حنفی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز با این
 صفت خاص نیامده و لیکن در بعضی شروح حدیث گفته است که اگر عواهد بکند از دو رکعت یا چهار
 رکعت مثل صلوة صبح که در سایر ایام بکند از دو رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت
 نماز با امام در نیافت اگر عواهد بر عود بخواند عود و اگر عواهد نماز بکند از دو رکعت یا چهار رکعت
 بکند از چهار رکعت فاصلة صبح برای بی باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود یا مناد صبح
 که گفت هر که فوت شود و از عید بکند از چهار رکعت کذا فی فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی

سبع اهرامك الا على ودر ثانیة والشمس وضحیها ودر ثالثة واللیل ودر رابعة والضیة وروایت کرده است ابن مسعود
 درین باب از حضرت رسالت ﷺ وعلی جمیل واجر جمیل ودر مذہب امام احمد نیرا اگر نماز عید فوت
 شود چهار رکعت بکند و در مثل نماز تطوع بیک سلام یا بک و سلام و ایشان نیز از ابن مسعود را که مذکور شد
 آورده اند و امام احمد گفته که تقریب می کند آن را حدیثی می نه که امر کرد مردی را که بکند آن بضعه ای و در چهار
 رکعت بی تکبیر و خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که انس به جمع کرد اهل و ولد خود را در روزه
 که موعده ای است بر دو فرسخ از چتره و بکند آن را بعد از عید را و نیز می گوید که اهل سواد جمع شوند و بکند آن را
 در رکعت بطریق نماز عید و کزمانی می گوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی می گویند بکند آن را
 در رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابو حنیفه محض است که بکند آن را در ثانی و بر تقدیر کند آن را در
 مخیر است میان چهار و دو و الله اعلم * فصل در استسقا در عبادت حضرت رسالت پناه ﷺ بوقت استسقا
 بل آنکه بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت ﷺ استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه
 در آئین خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا چنانکه بخاری و مسلم و موطا
 و ابوداؤد و نسائی از انس به روایات متنوعه آورده اند که گفت رسیدن مرد مرا تحلی در عید و در روز جمعه
 بود آنحضرت ﷺ که خطبه میخواند و روز جمعه ناگاه اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله هلك المال و
 جاء العيال فادع لنا و در روایتی فخط المطر واحمرت الشجر و هلكت البهائم و در روایتی هلكت المواشي
 هلك العيال هلك الناس پس برداشت رسول خدا ﷺ و دست خود را بر سر گفت اللهم اغثنا چهار گزرت
 و در روایتی سه گزرت و در روایتی اللهم استنداد و بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که نمیدیدم خدا را آسمان
 قطعه ای از وی و هنوز فرو نیاورده بود آنحضرت ﷺ ده بار نا آنکه برخاست ابرو مثل کوهها و ببارید آن
 روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آید پس پیامدها همان اعرابی یاد یگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و
 هرق المال و در روایتی هلكت الاموال و انقطعت السبل دعا کن ما را تا بکشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت
 دستهای مبارک را و در روایتی تمسّم کرد آنحضرت ﷺ و در روایتی تمسّم کرد از جهت سرعت ملال بنی
 آدم اللهم حوالینا و لاعلینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآلام و الظراب و بطون الاودية و منابت الشجر و
 بهر سویی که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جدوبه و روان شد وادی
 و قنایه نایکماه و نیامد هیچ یک از قبیله ناهیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید
 کرد بر کرد و می و نمی بارید در روی قطره و این قضیه در مستحیل شریف بود و در جمعه در آئین خطبه و در دوم
 آن بود که روایت کرد ابوداؤد و ترمذی و غیره از عایشه که شکایت کردند مردم بر رسول خدا ﷺ و عوط
 مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی و جمع کرد صحابه را برای روزی معین که بعصی بیرون آیند
 و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب بلفظ حدیث در جامع الاصول و غیره اینست که بیرون آمد در

و تکی که پیل اشک بر روی آفتاب و این عمارت ظاهر در بیست که پیر و ن آمدن در وقت طلوع بوده بعد از طلوع
و چون تفاوت در یک روز و وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر و خشوع در باطن و
تبدیل در لباس ثياب بل له بکمر با وسکون ذال جامه که نه را کویند و لفظ تمام متعلق است به رسته و ذکر تشخیر
و تبدل در حدیث ترمذی است نه این داود ذکر باقی مقلدات در ابی داود است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع
کرده است در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر نضر ع نیز کرده و چون به صلی رسید
به منبر بر آمد و تکبیر و تحمید که مت و فرمود شکایت کردید شما از قحط سال و تاخیر باران از وقت و به تحقیق امر
کرده است خدا این تعالی که دعا کنی او را و وعده کرده است و بی تعالی که استجابت کند د های شمار او در حدیث
ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقیله که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد
او را از کیفیت استغاثی عنه پس گفت ابن عباس پیر و ن آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و متواضع و متضرع
به صلی و بر آمد بمنبر و خطبه بخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عمارت نفی خواندن خطبه
میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین است چنانچه
مصنف میگوید و خطبه خواندن و این مقلد از آن خطبه معفو ظاهر است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا
انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغاً الی حین ثم رفع یدیه و پشتر برداشت
هر دو دست خود را و اخل فی التضرع و لا یتها و الدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و یا لغ فی
الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بد آبیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شک سفیدی هر دو بغل اگر لباس
شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن زمان رد افتاد بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقه خواهل افتاد و
اگر قیص بود مراد موضع ابطین است و بر هر تفرق ظهور بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن
دستها و گفته اند که هر چند واقعه صعب تر و مسئله و مطلب قویتر برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوة
از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب
آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله علیه و آله در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و
ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در وایت ابی داود نیز مافند این آمده
و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعم باشد مستحب است که کرد انبیک شود کفهای
دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود کرد انبیک شود پشتها یا دست بسوی آسمان بجهت
اشارت با طغای نا ثرة فتنه و بلا و پست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حاد ثه را و طبعی گفته که نیز تفاوت است
بتقلب حال چنانکه در تحویل رد و اشارت است بتر آکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و رختن
آنها بران پس روی سوی قیام نکرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نکردن کرد چنانکه طرف راست را بجانب چپ

شد و طرف چپ بجانب راست و اندرون ردایم و بیرون ردایم و طرف راست و چپ را از جانب چپ و چپ را از جانب راست و
 که بگوید با دست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و با دست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و
 تظلم کند مرد و دست خود را پس پشت خود تابا شد طرف مقبوض بید یمین بر کتف اعلی از جانب یمین و
 طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این بحویل و تظلم تفاوت بود
 برای تغییر حال و تبدل میل امساله با مطار و تدکی بهر اشیاء و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امر نیست که کرده
 شد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفته اند که هیچکس نکران بحویل یا بد حال نه مجرد تفاوت چه شرط تفاوت آنست که
 نه بقتضی و احتیاج بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاوت بگیرد تا اقبل ورد آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله در وقت پوشیده بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن ربه و ابی لاری
 آمده که استسقاء کرد در محل صلی الله علیه و آله و بود بروی خمیصه مرد ایمنی ردای سیاه و همچنان که پشت بجانب
 حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود و اگر دست بر روی بجانب مردم کرد و قزول فرمود و شروع
 در نماز کرد و دو رکعت بیک ارد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعضی روایات تکبیرات
 مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت و بی نیز وقت عید گفته و از آنجهت گفته اند که افضل آنست که در اول
 نهار بگذارند مثل صلوٰه عید اگر چه در هر وقت جایز است ولیکن خطبه پیشتر از نماز خوانند چنانچه در
 نماز جمعه و زکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای استسقاء پس گذارد
 دو رکعت بی اذان و اقامت پیشتر خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهت خواند جهر بقراءت در استسقاء در
 روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در
 روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوٰه آورده ولیکن آنچه مصنف میگوید که خواند
 دو رکعت اولی بعد از فاتحه سبع اسم و یک الاطی و در رکعت دوم هل اله حدیث الغاشیه نه در جامع
 الاصول که احادیث کتب هت آورده و نه در غیر او از کتب دینیم ولیکن چون گذاردن نماز استسقاء مثل
 نه از عید و جمعه آمد و در آنها این قراءت آمده است از پنجاه استسقاء بی باین معنی توان کرد و الله اعلم
 و خواندن سورۃ واقتریت الساعة نیز آمده که نقل عن النوری فی المسائله فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث
 ابی داؤد از عایشه رضی الله عنها آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بید کرد الله تعالی ابر بر او پیداشد
 رعد و برق و باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی را خطر آب مردم
 مشاهده کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجیل وی صلی الله علیه و آله و فرمود گواهی میدهم که خلیل الله تعالی قادر
 است بر هر چیزی و گواهی میدهم که من بندۀ و بی و رسول وی و چه سیوم از شش وجهه که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 استسقاء کرد آن بود که بر منبر می نشست در مسجد استسقاء کرد در غیر و جمعه چنانکه بعضی در لایزال
 از طریق مزید بن عبید الله السملی آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک آمد او را

و کلماتی هزاره و شکایت نکردند از خط و عرض کردند که دعا کن ای رسول خدا! پروردگار خود را
تا باران بفرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تا ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود
محمّد ان الله و یلکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا
هو العلی العظیم و فرمود چندی میکنند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان امتداد
بود گفت آیا خند میکند پروردگار ما فرمود نعم خند میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از
پروردگاری که خند کند و خوشحال باشد رسول خدا ﷺ ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد
و دستها بلند عابد داشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید احدی نکشید ای المواب اللد نیه و درین وجه
استسقا بلکه در سایر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا
منقولست و بعضی گویند که در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قایم ساخت آن را مقام صلوة استسقا و در وجه
دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعا است و بعضی چنانکه معلوم کرد وجه چهارم در مسجد مدینه
استسقا کردند نشسته نه قیام بودند و نه صعود بر منبر این وجوه را در کتب تالیفاتیم و ظاهر آنست که مصنف این را در کتب
صحاح دیگر غیر این کتب یا فیه یا فیه کاش اشاری بدان نمیکرد تا معلوم میشد وارد علی آن روز همین
مقاله محفوظ است اللهم استسقا غیما و عاطفا عاجلا غیر را نث و در روایتی غیر آجل تا فعا غیر ضار وجه پنجم
در مدینه مکانی است بیرون مسجد حضرت رسالت پناه ﷺ نزدیک زوراء و بر وزن حمراء مولد ازور
و ازور کسی را گویند که یکجانب سینه و بی بلند و برآرد باشد و آنجایی بلند است جانب غربی مسجد شریف
در میان بازار مدینه آنجا که عثمان ریز فرموده بود که اذان جمعه گویند چنانکه در باب جمعه گذشت
و آن مکان را احتیاج الزیت میخوانند و این احتیاج الزیت نزد یک دری است از درهای مسجد که آن را باب السلام
خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب
دست راست منعطف و مایل شود و مقابل یک سنگ اندازد ست نه سنگ اندازد فلاخ و مانند آن برود باین مکان
رسد که آن را احتیاج الزیت خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه
از سر مبارک بکشانند اینچنین آمده است در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای ابی اللحم
بود و گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض
ابطین ظاهر گشتی چنانکه نکشت وجه ششم چنانکه در مواهب لد نیه می آرد در بعضی از غزوات بود و مشرکان
پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بمائند نکشیدند و همه غلبه کرد و حال خود
بر حضرت رسالت ﷺ عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بود نکشیدند مشرکان گفتند اگر بحد پیغمبر
خبر از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نسود پیغمبر چنانکه موسی عم برای قوم خرد استسقا کرد و
درمان آمد و پیر از جانب الهی که بنزد بعضی حجر راپس درازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جل

ثبات که خط افتاد در عهد رسول خدا ﷺ پس بیزون آمد بفتح عرق بل صغار مینا و که کلمه اشته بود
 هرد و طرف او را یکی در پیش و دیگری در میان دو کتف متکی بقوس غربی بمن مستقبل شد قبله را و یکبار در
 با صاحب خود دور کعبه را الحمد لله اعلم این قضیه دیگر اهدت و رای استسقا که بمای کرد یا اختلاف
 روایت است در همان قضیه بل کر بفتح مکان مصلی فتل بر و آنحضرت ﷺ در هر وقت که بجهت استسقا
 دعا کرد اجابت شد و فی الحال باران باریدن گرفت و آنکس بجهت استسقا میگردید در یکی از همین شش ثوبت که
 ملک کور شد یا ثوبتی دیگر و رای آن چون ظاهر از کلام مصنف حضور و جوه استسقا است درین شش وجه
 ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و با الجملة ثوبتی استسقا میگردید ابو لیمابه بن عبد المنذر انصاری
 یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لیمابه را در وجه هیوم آورده که از
 حدیث بی همتی از زید بن عقیل الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخواست و گفت
 یا رسول الله خرماد مرید است یکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که جرما کرد کنند و خشک هارند
 در آب باران خراب خواهد شد بر هم ابی لیمابه فرمود اللهم استسقا عند اولنا آب دبه ما را حتی تقوم ابو لیمابه
 نا آنکه بر خیزد ابو لیمابه صریحاً تا برهنه فیست ثعلب مرید بنار از پس به بند دنا و دان و جایی در آمدن آب را در
 مرید باران خود فامطرت پس بارید باران و هنوز ابو لیمابه با انتظار فرو نشستن باران برای بستن جای در آمد
 آب بر نخواست بود فاجتمعوا الی ابی لیمابه پس جمع شد ند و کرد آمدند صحابه بسوی ابی لیمابه فقالوا پس
 که عدل صحابه مراد ابو لیمابه را انما لن نطلع این ابراهیم که خواست کشاد حتی تقوم عرباناً تا آنکه بر خیزد ثوبیر هه
 فیست ثعلب مرید که باران پس به بند فی ثعلب مرید خود را باران خود کا قال ﷺ چنانکه گفته است
 و رسول خدا ﷺ و در حضور اشته است آن را بعد عا لایم آن بوقع آمد نی است ففعل پس کرد آن را ابو لیمابه و
 بزهنه شد و بر بست آن جای را باران خود فاستهات السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بد جای آنحضرت
 ﷺ باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از آن ملائت پیدا آمدی یا از حضرت
 رسالت ﷺ طلب محو و کشاده شدن باران کردند یی در راسته صحاب و طلب صحابین دعا فرمودی اللهم
 حوالینا ولا علینا اللهم علی الا کام والظراب والجمال و بطون الاودیه و منابت الشجر چنانکه کل شت
 و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک
 دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که فحس رسول الله ﷺ ثوبیه و تفسیر کرده او را ثوبی
 بکشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسرت متضمن این معنی است بمعنی ازاله واسقاط مطلق
 نیست و چون سمیع آن می پرسید ند میفرمود لانه حدیث عهد بر به بسج آن میگویم زیرا که این
 باران نوا آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا شده و از عدم بوجود آمده و لایم آنکه
 از نزد محبوب ناز به برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی ناز از وی بیاید و گفته اند

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سبیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از نادوست داشتنی و آنجا برفی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان کن
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محفل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از او دیده مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویر پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه بکعبه و این معنی
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب و بی و نحمد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا ابوادی عقیق باشد که احادیث بطلهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که ککشی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرفها و شر ما ارمیت به و در بعض ادعیه استسقا ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عینا مغنینا عن الماء
و غلنا عما طمنا سعادتنا اللهم اسقنا العین و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علیه نامد را را شافعی این دعا را السلام بن عبد الله عن ابی هریرة روایت
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنست که
است که لازم کنید استغفار را بدو و را بعلی یتعالی از هر تنگی فراخی را زایل کند و در آنست که
رساند او را از آنجا که گمان ند کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود عجب از

مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کمال مایه رزق در دست ایشان است و آن استغفار است
و نیز آمده است که بندۀ مؤمن چون کناهی کند نکته سیاه بر دل وی به نشیند و چون
استغفار کند سیاه شود دل وی و چون زیاده شود کناه زیاده شود سیاهی دل تا در کبر دل را و تمام
کرد آن میا می و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار کناه کند و هر بار استغفار کند آمرزیدن و بخشیدن
کرد آنک را و او آنحضرت صلی الله علیه و آله هفتاد بار و در بعضی روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردی و تحقیق
معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرجع البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است و وصیت
است مشایخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اثوب الیه و بعضی بصیغه دعا گویند و این نیز در بعضی احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی و تب
علی الذنوب الغرور و روائی القواب الغفور و اسبه الموفق و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا می استغفار کردی
دستهای مبارک را سوی آسمان برداشتی برداشتی بسم الله چنانکه کلمات و میفرمودی استجاب دعا را
طلب کنی در چند محل یکی وقت ملاقات عبدودین و اصطفا لشکر و در برابر کفایت استاد در غزاه
این وقت نزول رحمت و نصرت و ثواب دین و شکست کارخانه کفر است پس دعا در وی مستجاب باشد و دم
وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی زاین نیز افضل اوقات است و چهار داکبر است با شیطان و جنود وی میوم
وقت باریدن باران که باین وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگان تو سمیع
رزق است برایشان پس طلب مزید رحمت در این وقت اقرب بود با حاجت و قبول و نیز میفرمود قفح ابواب
السماء کشاده میشود در های آسمان و مستجاب الدعا قبول کرده میشود عالی اربعه مواطن در چهار محل
عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف معلما یا ن در جنگ با کافران و عند نزول الغيث و نزد فرود آمدن
باران و عند اقامة الصلاة و نزد یاد داشتن نماز و عند روية الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زاد الله تعظما
و نشر بها و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائی که کند مستجاب است و گفته اند که چه
دعا در این وقت باید کرد که الهی مستجاب است بعضی گفته اند که ربنا آتانی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قبا علی اب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات دنیا و آخرت است و بعضی گویند که این دعا کن
اللهم ادخلنی الجنة یعنی حساب و بعضی گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد از این مرد دعائی
که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اما کن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث مذکور از انجا
باید طلب داشت و الله المجیب * تنذیه * نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه استغفار نمازی مسنون نیست همین
دعا و استغفار است بموجب قول حق تعالی * استغفروا لکم انه کان غفارا یرسل السحاب علیکم مدرارا * فرمود
استغفار کنید و آمرزش خواهد از پروردگار آن که می آمرزند کناهان است و چون استغفار کردید
میفرستد بار رحمتی بر شما آسمان را یعنی باران را در آنجا که ریزند و باران است و نیز در اکثر احادیث

و جوزه استسقا که معلوم شد ذکر ضلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت کذا در خطبه
 حرالد و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بمرحله صحت نرسیده است یا مخصوص است بجمهرت و حالت نماز
 و نیز سنت آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بران مواظبت نموده باشد مع التردد احوالاً و انجائاً و صلوة اکثر
 است و فعل آن جز یکبار نه و بوضاحت رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلام استسقا کرد و در وی همین دعا
 استسقا رفود و پس و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا علم هر یک بدان با عموم بلوی و قریب عهد
 بزمان نبوت با تزلزل و بی آن را صورت نمیداشت و مراد آنکه در استسقا نماز بی نیست یعنی نماز بجماعت
 و خصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها نمازی بکنند و نضرع و زاری نمایند و طریق
 دعا و استغفار را با این وجه در یاد دارند دست راست بر سر است و با جمله احادیث ضروریه در باب استسقا
 حالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات نمی صحت نه پس
 اخل کرد ابوحنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اجماع نمود
 جماعت و خطبه و امثال آن را اخل ابوالخیر و الله اعلم و نزد صاحبیه و ایضا المثلثه در استسقا ساز
 است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابوحنیفه است و نزد
 امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات
 نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در مقام اذان و اقامت است
 نه در جمیع خصوصیات و در مله امام احمد روایات است مشهورتر آنچه از وی نقل کنند علم خطبه
 است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعد ها و بعد مختار است یک خطبه یا دو و در
 تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آلهائی که قائل اند بنماز قرائت بجمهر است و تعویل بدانها امام را بقوم
 و الیزد و قول است و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند
 و اکنون فتوی در مله امام ابی حنیفه و نیز عمل بمله صاحبیه است بعد از آن بد آنکه اختلاف است علمای را
 در آن که اهل ذمه با استسقا بر و نل و حاضر شوند یا نه مله امام آنتست که حاضر نشوند چه مقصود استسقا
 لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ائمه ائمه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر بر آیند
 منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و رزق مؤمن و کافر همه در یکند و دعای کافر را مورد نیازی
 احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه بر آیند یا روزی و بعضی گویند اگر
 با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و علی ابی برایشان نازل کرد که مسلمانان را بجز در حکم و ان تقوا فتنه
 لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و بعضی گویند که اگر روزی بر آیند شاید که نذر را بپایان همان
 روز اتفاق افتد و بگویند که بد عای ما آمد نه شما و مله حنفی ظاهر است چه اگر ساحت محل دعا از
 لوث شرع و ظلمت کفر مزده باشد بهر و بقیه و اجابت نزد بکفر است و فی دعاء المسلمین کفایه و گفته اند

که مقصود آنست که مطمح نظر در استسقا باشد و انزال مطر و استجابات
 دعا فضل اوست و الله اعلم بالصواب **فصل** * در عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بدانکه اینها را پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبود یا سفر هجرت بود از مکرم ببلدینه و این یکبار پیش
 نمود و این اول سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره
 بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد اول در عام حله بمیه آمد و بقیه مشرکان مکه بتمام قصد محاربه
 و مقاتله وی صلی الله علیه و آله برآمد داد و ستد و شقاوت دادند و نکل داشتند که هکذا در آید و عمره بجای آورد و آخر
 بصلح انجامید و هم در حله بمیه از احرام برآمد و بعد از آنکه باز کشت و قرار یافت که سال دیگر بادی عمره بمکه
 بنیاید پس آمد و عمره را گذرد و بر کشت و این قضیه بطول آمد و کتب احادیث و سیرت مذکور است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله در عمره دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نمود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر
 بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یکم حله از مکه معظمه آمد و با جمعه سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله هجرت
 بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فریضت حج سال دیگر آمد و حج کل آورد و بر کشت یا سفر
 جهاد و این سفر غالب بود و مجموع غزوات آنحضرت صلی الله علیه و آله که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و
 آنکه مقاتله کرد در وی نه و سفر فتح مکه داخل اینست و مرا یا که جماعت از صحابه را میفرستاد چهل و هفت و
 چون آنحضرت صلی الله علیه و آله را سفر پیش آمدی قرعه زد و میبایست که مهاجرت میبایست که هرگز اقرعه آمدی یا خود بسفر
 بردی اگر چه بمکه بمختار قسم و رعایت نوبت میان مسافران آنحضرت صلی الله علیه و آله واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی
 مخیر بود هرگز احوال نزد خود بطلب و هرگز احوال بطلب و رعایت نوبت که نکامید داشت محض کرم
 و تفضل بود از وی در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت عادت تفضل و تکریم تا باین حد کردی که قرعه زد
 میان ایشان صلی الله علیه و آله و امارت سفر حج مجموع مسافران برابر خود بردی تا باین حد که مناسک حج و اقامت این عبادات
 عظمی فاخر و بهره مند گردند و عادت شریفه آن بود که سفر در اول بهار کردی تا مردم با سایش و فراغ
 بنزول رسند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در سنت میلاد است که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از
 ابی داؤد از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آمد به سفر مدکر
 روز پنجشنبه و در مشکوه از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه
 تبوک و در سنت میلاد است که بیرون آمد روز پنجشنبه و در بعض روایات آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون
 آمد روز پنجشنبه و در بعض روایات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله روز دوشنبه نیز آمده و عام میگرد که حد اول
 امت مرا بر کشتن در با مداد روز پنجشنبه و در عابری کت در شان شنبه نیز مر و همت باین لفظ که فرمود
 باری که الله لی ممتکم و خمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون
 این حدیث بخصوص که در متن مذکور است در شان با مداد است مطلقا چنانکه حدیث صحیحین و ادعیه

الغامی در جامع الاصول و مشکوٰۃ آمد اللهم بارک فی کما فی بکورها انما یجاء من یأمن من یجاء
 ملک کور نیست و حدیث دعای بکوریوم عیسیٰ مکرر دیگر باشد مادر یجاء نیست و آنرا علم بدانکه اله
 مشهور و متعارف است در بین ملک کور و منسطور است در کتب معتبره احادیث همین است ولیکن در بعض
 کتب روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر ماه باران سقری آمد و دفاع کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهی که زبان کنل صفت تو و نقصان کنل بیع تو کنل لا یار سول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 پیش صبر کن قاضی تو کنی بستم تو را غیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهک خدا ایتعالی در بیع تو رسود کند
 صفت تو و فرستد چون صفر کنی یک روز دوشنبه کنی و این مشهور است در مردم که در حدیث آمد ولیکن
 تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی است و لا تسافر و الا یغری العقر بایحاجا بعض محمد ثانی میگوید
 که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و فقر بلام قریه در طریق و بعضی این را
 بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد کند داشته و مویک ایست لفظی که شیخ جلال الدین سیوطی
 در مجمع البحار از علی رضی الله عنه آورده که لا تسافر و الا یغری العقر و لا یغری العقر و لیکن اثری دیگر
 هم از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امر و زیاید رفت فلان روز بر و نل فرمود هلا
 اگر ششیزد و دست من بودی بهمان شمشیر کردات زد می چندین عدد در حضرت ابوالقاسم
صلی الله علیه و آله بودیم و هرگز در آنحضرت نشینیم که کعبه کور شد بافتند فلان روز باید رفت نه فلان
 و با جمله اجماع احکام نجوم در سعادت و فقر است ایام نه عادت ساف و بیخه اهل دین است الهجه در سنت
 واقع شد اعتیاد کرده و توکل بر روزگار رب العزة جل جلاله نموده و بد الهجه از آداب مشراست از استخاره
 و ادعیه ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه کردند در روز شنبه بدان ناحیه نمایند رفت و روز
 یک شنبه در فلان چیز نیست و اصلی نداد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت کتب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ایام همه از آن حد است لیکن بعضی از آنها را اسعده آفریده و بعضی را نحوس چنانکه همه
 خلق بندگان اویند لیکن بعضی را برای بهشت آفرید و بعضی را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت
 روز نحس است پس از آن بشمارد آن هفت روز را سویم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
 و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلا یا که بر انبیاء و ائم سابقه نازل شد ذکر کرده و بصحت رسیده که
 مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کنند
 که ما قتل را باید که در این ایام ملک کور شرای بهائم و وحش و دجول بر فسا و کفری از ایشان بر سر افتد و
 لیس قیاب جلد و نکاح و تزویج و سفر نکند اینچنین نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب و در این کتاب
 فرستاده در اول نهار ایشان را روان کردی چنانچه ابوداؤد در ترمذی از صدیق صحیحین و داعیه آورده اند
 کان اذا بعث سریه او جیشا بهمهم فی اول النهار الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را بر کار که

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة منور الليلة الاولى شئ من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئنا است وفي آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز نولان کرد که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در تجلیات
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مستدل را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا م چنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد متقدمان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

که آنحضرت چون سفرخواستنی کرد و وضو کردی و دو رکعت کذا ردی و از انس رضه آورده اند که چون
سفر را در حرکت آمدی و از نشستن که بخود بر خاستی این دعا بخواندی اللهم الیک توجهت و بک اعتمدت
اللهم اکفنی ما اهتمی و ما لا اهتم له اللهم زدنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهی للنعیم ایما توجهت و
مالک فی موطا آورده که چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابوداؤد و ترمذی از ابن
عمیر می آورند که چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی سبحان اللهی سحر لنا هکذا و ما کماله مقررین
و اما الی ربنا المقلمون و کفی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک الی ظلمت
نفسی فاعفر لی الله لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسألك فی سفرنا هکذا البز و التقوی و من العمل ما ترصی
اللهم هون علینا سفرنا هکذا و اطوعنا بعدک اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الادل و المال اللهم
الهی اعوذ بک من و عداء السفر و کآبة المنقلب و سوء المظنی الی اهل و المال و چون از سفر باز گشتی همین
دعا خواندی و در آخر این کلمات زیاده کردی آیمون تا ائمن عابد و نلربنا حامدون این روایت آبی
داؤد و ترمذی است و در روایت ترمذی بعد قوله فی الی اهل این زیاده است که اللهم اجعلنا فی
سفرنا و اهلنا فی امنک و بعد آیمون انشاء الله و همچنین است در روایت مسلم الا قوله سبحانک الی ظلمت
نفسی تا الا انقلب و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نسائی از کردن انگشت نزد خواندن این دعا نیز آمده و
ترمذی و ابوداؤد از علی بن ربیعہ می آورند که گفت حاضر شدیم علی مرتضی را بر در خانی که آورده شد مرکب
و بی تا سوار شدیم پس چون به نهاد پای خود را در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت و بی گفت
الحمد لله سبحان اللهی سحر لنا هکذا و ما کماله مقررین و اما الی ربنا المقلمون پستتر گفت الحمد لله سه بار پستتر گفت
سبحانک اللهم الی ظلمت نفسی فاعفر لی الله لا یغفر الذنوب الا انت پستتر بخندید علی مرتضی رضه
علی بن ربیعہ میگوید گفت از چه خندیدید یا امیر المؤمنین فرمودید من ز شول خندار الله که
کرد ما لک الله من کردم پس گفتیم بنام مول الله از چه خندیدید علی فرمود تعجب میکند پروردگار
تعالی از بندۀ خود چون میگوید فاعفر لی ذنوبی الله لا یغفر الذنوب الا انت و غیره که کذا فی جاح مع الارصول
و چون در راه بر مکالی بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتی و چون از بلندای فرود آمدی
تسبیح گفتی اخرجک الخاری عن جابرو ابوداؤد و النسائی عن ابن عمر کزید نهادم من
در و در ابوالای آن را بنی است مستمره آنحضرت بود ^{در وقت} قول و فعلا و گفته اند که وجه تکبیر در وقت
صعود آن باشد که چون درین وقت در نفس آدمی ملری و رفعتی پیدا میشود یاد کند کبر یا حق
را جل و علا تا آنجا طر و آن حالت فر و نشیند و پست کرد و در وجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و تقلیس
و بتغالی است از تغیر و تنزل و دوام و بقای او بر علم و کبریا سبحانه و در حصن حصین در
کتب سه آورده که و اذا استشرف علی و ادهل و کم و چون بر دبی یا شهر یا متراف شای و خواستی

که در آن موضع در آید این دعا خواند **اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضين السبع وما اظللن ورب الشياطين وما اظللن ورب الرياح وما ذرين فاننا نسألك خيرا هذه القرية وخيرا اهلها ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها** از وایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نمائی و ابن حبان و مستدرک حاکم و کاه کتبی **اللهم انی اسألك من خیر هذه و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بك من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم** از زنگنه ها را عکس نام و باها و حبیبنا الی اهلها و حبیب صالحی اهلها الینا این را نیز در حصن حصین و طبرانی در معجم او سطر وایت کرده با دینی تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشا است نه نماز ثنائی را که فجر است و ثلثی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف کتاردی و ثابت نشد که وقتی نماز رباعی را در سفری با تمام گذارده و حل یثی که مرویست از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنہا که کان یقصر فی السفر و یتیم بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه و آله** که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکرد در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکرد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر و احدی قصر میکرد و در بعض اوقات چنانچه در روز رمضان در سفر فرمود **صلی الله علیه و آله** و بطور مضموم گاهی افطار میکرد و گاه روزه میداد و این حدیث را از ائمه قطنی از عایشه رضی الله عنہا آورده و دعوی صحت آن کرده و حل یثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا **صلی الله علیه و آله** برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت **صلی الله علیه و آله** و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتیم یا بنی انت و امی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشه و صاحب مشکوٰۃ جزو این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام است از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آن حدیث که از عایشه رضی الله عنہا مرویست و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته و الله اعلم بانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچ کس را خلای نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت همین است و اگر چه آن را رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وی بر رخصت مجاز است نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر مسافر چهار رکعت گذارد جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعد اولی بجای آورده باشد که آن در حقیقت قعد اخیره است اگر چند بعمره سلام آثم گردد و اگر قعد اولی نکرده نماز جایز نیست و اعاده آن لازم گردد در مذاهب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن ابی زید که در مذاهب ایشان است مفهومی کرده همین است زیرا که گفته است و من ما فرار بعه برد و منی ثمانیه و اربعون میلا فعلمه ان یقصر الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذاهب ایشان موافق مذاهب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت است و مصیبتی مخیر است که قصر کنند یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی است **واذا ضربتم فی الارض فلیصل علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة** و ظاهر این اذاد لالت بر تخفیف و رخصت کنند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند

نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر و غیره است و افطار رکعت حکم نماز همچنین باشد و حال پیش عایشه را روزه که ملک کور شد نه ز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد از امیر المؤمنین عثمان و در منقول است که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارند و صحابه در اینجا حاضر بودند و با وی یکبار از دین و از عایشه و در نیز آمد که در تمام منبر دو حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در آنچه غیر از میان این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان را در آن وقت داشتند بر طاعت و عبادت و تکثیر و انجام آن که بگوید و قصر تقصیر یا و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی بر کداهی و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام ندارد بلا قصر چنانکه بعضی علما که قائلند بر حرجی این الصفا والرواء قبول میکنند و لا جناح علیه ان يطوف بهما مثل این گفته اند و تیسار بر صوم واجب است زیرا که قضای لازم است و این علامت و حرجیست بودن او و صحت بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر العمل است نه قصر العمل چنانکه در صلوة خرف است که استغفار و التزام مکان و حران را اینجا ساقط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بطریق شهرت مرویست که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نکند اردی و مسلم از عایشه و در بطریق معتدیه روایت کرده که گفت فرض نماز را اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حاضر از اینجا معلوم گردد که نماز دو رکعتی در سفر بخصت نیست که بعد از فرضیت چهارگانه واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین عمر و در آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت است و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان صلی الله علیه و آله و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا یا شعیان نماز را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و در نایب یک رکعت طهرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت لا احاد یا شعیان این الهمام و نیز مسلم روایت کرد از عمر و در که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این معنی قصور صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنیند صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قیاس نبود اسقاط محض است و نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشبیه بر نفس و اختیار اشد حراقی بود که لایق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وقت نیز بموافقت مسلمین آسان نیست چنانکه در افطار و اول امام شافعی واحد با وجود تعدد نیز قصر تمام قصر را احب دانند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد و آنکه گفتند که غایت آن در منی چهار رکعت گذارند و صحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر و در می آید که کثرت کلام مردم

با پیغمبر ﷺ بمنی دو رکعت و با بی بکر و عمرو دو رکعت و با عثمان بن عفان را و ایل خلافت دو رکعت
 کذا اردم و من از ان اتمام میکرد عثمان رفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود
 طی خلاف فیما و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت ﷺ دو رکعت کذا اردم در منی با وجود آنکه
 امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان روزه چهار رکعت کذا اردم عبد الله ابن
 مسعود روزه استخراج کرد یعنی گفت انا لله وانا اليه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفتوات سنت در دین
 پست رکعت کذا اردم بار رسول خدا ﷺ بمنی دو رکعت و کذا اردم با ابو بکر صدیق و با هم بر بن الخطاب روزه هم
 در منی دو رکعت کاشکی ازین چهار رکعت دو رکعت متغیله نصیب من بودی تعریض عثمان روزه کرد و اظهار
 کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند با ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود
 الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکنند خوب نیست و از اینجا احتمال جواز برای اتمام معلوم
 گردد چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انمود اکنون در توجیه اتمام عثمان روزه و جواز
 آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی ناهل کرد بمکه و روزه گرفت و وی امیر المومنین بود و
 با دشمن چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
 و روزه شده است و وجه اول آنکه آنحضرت ﷺ باز و جات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد
 خصوصاً در سفر حج که با مجموع و جات تشریف آورده بود و ثانی آنکه وی ﷺ اهل و اولی بود بدان
 و ثالث آنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت روزه است از عثمان روزه که
 مساعت میکرد در خروج از مکه مباد آنکه ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات
 است غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان روزه قایل باشد با آنکه قصر چنانچه از ظاهر
 آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
 ازینوجه بعد از عمر روزه که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید
 از کافران و ما امروز ایمنیم از ایشان فرمود صدقه تصدیق آنه تعالی بها فاقبلوا صدقه و نیز
 آنحضرت ﷺ آمن تر از عثمان بود بمنی و قصر کرد و قیل مذکور در آیت انفاقی است و معنی برواقع و
 اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که کذا اردن عثمان روزه چهار رکعت را بسبب آن بود
 که در آن سال اعراب و اهل بدو که بمقتضی احکام عام بدان بروج کمال و تمام نمیرسید بسیار حاضر آمده
 بودند پس بترسید داشت و بی که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بی بی حدیثی نیز
 از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان روزه بعد از کذا اردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتقاد
 کرد که قصر سنت رسول خدا ﷺ است و صاحبیه روزه و ایکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم
 که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعضی گویند من صاحب امیر المومنین عثمان روزه آن بود که قصر

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة منور الليلة الاولى شئ من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئنا است وفي آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز نولان کرد که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت ملاک و هیچ یکی ازین دو وقت ملاک نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانده آنکه در این اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه که مانده
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و مانده که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا مچنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیر سید شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث ملاک را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرر و مخطمه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مقرر نیست مثل اختراعات افادت

از ابن عمر و امام محمد در موطا می نمود آثار کثیره از ابن عمر و غیره و از صحابه و تابعین آورده شده از برای
و ترازی که در موطا آمده و نیز می آید که مجهول گفت صحبت داشتم این عمر را از مکه تا بدمینه و
میکنم از همه نمازها بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میبرد بر کعبه و سجود و سجود را بستاند و از رکوع
میگردد مگر نماز فرض را و و تر را که از برای فریضه و توفیر و می آید و بر سید ام من او را ازین گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله که میبرد همچنین و این ثابت است که صلی الله علیه و آله در حالتی که نماز را قصر کرد و آن حالتی که
است نماز شب را ترک نکرد و یکبار در آن راهی بر زمین و گاهی بر پشت را حله ایستیم معلوم شد از آنکه گفت
نماز شب را که از برای ما که مقصود تا کین است و چون نفی کل ازین سنت در سفر کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله
استند و آنکه کرد آن را بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میکنند و در چنانچه
از آثار می که در موطا آمده است معلوم کرد و در الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله
بودند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یسافرون سفر میگردند فی تطوعون قبل المكتوبة و بعد ها پس
نفل میکنند از پیش از نماز فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم روایت و غیره و واجب و تخصیص بغیر
روایت هر دو دارد اما این هم نکلی از وی سنت را و از وی نیز در بعض روایات کل ازین سنت آمده است و نیز
آمده است که اگر کسی بیکبار در می منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله
و طریقه وی بود در راه بسمت و متابعت و کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بیکبار در و ابود و
تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر نقل پیری که آثار در کل ازین آن طریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف
آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند و اگر در حدیثی هم از حضرت صلی الله علیه و آله
آمده باشد آن نیز به همین طریق است و الله اعلم و از برای بن عازب چنانچه ابود و و ترمذی آورده اند
منقول است که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ثمانی عشر سفر اهزده سفر قلم آره
بترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند بیغ الشمس قبل الظهر نزد یک میل آفتاب
وزوال وی پیش از ده از پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث برای بن عازب
حدیث غریب است وضعی دارد از جهت ابی بصره غفاری که راوی است از برای بن عازب و نام او معروف نیست
بدانکه غریب است منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بشعبه جهاالت آن وضعی بوی راه یابد
و اگر غریب بمعنی شل و بود چنانکه بعض بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقلد
کل شد فتل کرد و هم ترمذی میگوید که و ما لث عنه محمد او سوال کردم از یحیی بن محمد ابن اسماعیل بخاری را
فاهم بعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا من حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیس بن سعد و آه
حسن و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند که این دو رکعت صلوٰه فی زوال بود
اما معلوم شد که صلوٰه فی زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و از اینجا قصر

نماز سنت استنباطی توان یافت و نیز در مذهب میگوید که از این هم آمل که تطوع نه میگذرد و نیز آمل که میگذرد و میگوید
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز کرده اند از اینجا است اختلاف اهل علم از صحابه و غیر هم اگر نکنند رخصت است یا اگر نکنند
 الفضل انتمی و این قول ترمذی قولی فصل است و مجمل این مبحث است ما نا که حق فیض همین باشد و الله
 اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشت است فتاوی عبادت حضرت نموی رحمته الله علیه در شرح چنان
 بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگر چه بر جانب قبله نمودی و در رکوع و سجود
 ایما کردی اول خود مصنف نفی کل اردن سنت از آنحضرت صلی الله علیه و آله کردد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت
 غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد کل اردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرایض بر پشت مرکب باید
 از حدیث این هم معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست مگر آنکه از برای توطی و تمهید قول او باشد که
 گفت و در مستعمل که امام احمد و سنن ابی داؤد ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی
 قبله کردی و باقی نماز بر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی گذاردی و بالجمله کلام مصنف در مقام محالی
 از تکراری نیست و چون سبب کل اردن سنت را بر پشت مرکب بیان نکرد بجز از گذاردن فریضه نیز بجهت
 حدیث مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی مستقیم الا سناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یا غبار
 بر پشت مرکب نماز فرض گذارده و صحابه همه سواره افتاد کردند و لفظ حدیث اینست و چون حکم
 این حدیث محالی از ترمذی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتمی النبی
 رحیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره کوهی یا غیر آن و الله اعلم هو و صحابه
 او و اصحاب او رضی الله عنهم و وسطی را حلقه و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران بالای ایشان می
 بارید و البلة من اسفل منهم و قری و کل و لای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نه از
 گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمل وقت نماز فامر المودن پس امر کرد مودن را فاذن و اقام پس اذان
 و اقامت گفت مودن ثم تقل رسول الله پشتر رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را حلقه سواره بر شتر فصلی بهم
 یومی ایماء پس نماز گذارد با ایشان و امامت کرد با شارت فجعل السجود اخفض من الركوع پس گردانید
 سجود را پست تر از رکوع * تمهید * نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مله است در جواز صلوة
 نافله بر ظاهر دابه مسافرت شرط نیست بلك شرط خارج مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از وی
 و از ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله با نافله منقطع نکردد
 واضح آنست که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت
 و احادیث که درین باب وارد است بعضی مطلق است و مقید بسفر نه و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را
 بر اطلاق بکنند چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض
 تر این و دلایل مثلاً لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ما نا که وجه

ورود دور وایت و اصحیح روایات اطلاق از اینجا است و اگر مسافر درون شهر بود جایز نیست مراوراء تنفل
 بردا به لرد ابوحنیفه و امام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا بأس به و امام ابوحنیفه
 فرماید که چنانچه آن جهت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس معتصم باشد بر مورد خود باز اختلافی
 است در مقدار بعد مسافت خارج مصر مر غیر مسافر را بعضی گویند مقدار اردو فرسخ باشد و بعضی
 مقدار ارمیل و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در مصر مسافر و سنین و اواب
 و دوافل مطلقه برابر است در حوازی و روستای عریضه است که برای سنت فخر نزول کند که اگر کسی
 و بر وایتی واجب است و لهذا باید بعد از ششصد کد اردن آن در وایتی جایز نیست و برای ویرالبتنه نزول کند
 چنانکه کل شت و اما فریضه جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله
 بخوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود و مرکب بعد از نزول میسر نه باشد که بجز عریض
 بود که ممکن نبود و اگر مرکب کسی که اعادت کند و سوار گرداند موجوده یا زمین کل بود که نهان بران ممکن
 نبود و بعد از مطر و خوف عک و وضع دیگر جایز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع کل ای بعضی
 شروح الهی ایه قبول یشی که مصنف از کرمی آورد نمسک درین باب توان کرد دلالت او قیاسا و صلوٰه جنازه
 و صلوٰه منک و روضه تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود کل اقال الشمی و الحضرت علی عادت
 داشت که چون رحیل ویر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تا خیر کردی تا در وقت عصر
 چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر بیکل اردی
 انگاه سوار شدی و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را بیکل اردی در این صورت جمع واقع شدی
 و در مغرب و عشاء پیچیدنی بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی و رحیل پیش از غروب واقع شدی تا خیر
 کردی نماز مغرب را تا در وقت غنفتن مغرب و عشاء را با یکل بیکل اردی بخفی نماد که ظاهر از قول
 مصنف در مغرب و عشاء پیچیدنی بودی بعد از وی و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز بیکل اردی انگاه
 سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدی نماز مغرب بیکل اردی انگاه سوار شدی و جمع
 نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث مل کور نیست و همین قدر مل کور است که جمع میان مغرب
 و عشاء میکرد و در ظهر مل کور است چنانچه در صحیح بخاری آمده از امامت الشمس قبل از نزول یا اذ انحل
 بعد از امامت صلی الظهر ثم رکب پیستر بد آنکه ظاهر از حدیث است که ظهر فقط مل کور شد و محفوظ در کتب
 مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت
 زایل شدن عصر که آن را جمع تا خیر گویند حتی احتیاج کرده با این حدیث کسی که منع کرده جمع بقدریم
 را که نلاردن عصر باشد در وقت ظهر و لیکن هم در فتح الباری گفته که ای ق بن رافریه الحدیث را اینچنین
 روایت کرده اذ اکان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جميعا ثم ارسل و همچنین واقع شده در ابوعین خاکم

الحلی الظاهر والعصر ثم ركبوا السجود صحیح است واسم غلبی که از روایت بخاری است زیاده کرده لفظ
 العصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از
 در آمدن وقت ظهر جمع انقضای آن زمان است که مصنف گفت و در بعض اوقات اگر وقت ظهر پیش از رحیل
 در آمدن ظاهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بیک از دی الکاه سوار شوی و در مغرب و عشاء جمع کردی
 یعنی در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدن در مغرب را با عشاء جمع کردی و هر دو را بیک از دی
 آنکه سوار شوی و جمع بین المغرب والعشاء که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع
 است و در جمیع ترتیبی و سدن این داود هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا
 در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد قبل از یغ شمس تاخیر می کرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را بعصر
 و می کند و هر دو را جمع می نمود و چون ارتحال میکرد بعد از یغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسجود ظهر و می کند
 ظهر را و عصر را جمع می نمود و چون ارتحال میکرد قبل از یغ شمس تاخیر می کرد مغرب را تا آنکه
 می کند و او را با عشاء و چون ارتحال میکرد بعد از یغ شمس تعجیل می کرد عشاء را پس می کند او را و با جمعه
 در احادیث صحاح جمع بین الصلواتین وارد است در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر
 در بعض مقید بحال در سیر و در بعض بتعجیل سیر و از اینجا است اختلاف علماء که قائل اند بجواز جمع
 بعض قائلند علی الاطلاق و شافعی از ایشانست و بعض مخصوص بحالت سیر نه نزول و حق نزد
 مصنف نیز نه بین است که گفت اما جمع در سفر غایتی نداشت بلکه چون سیر تعجیل بودی جمع کردی
 اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعض در صورت اجل در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده
 و در فتح الباری میگویند که مشهور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص بحالت سیر است و زیاده بر سفر
 و نیز بعض جابر و الثبت جمع تاخیر نه تعجیل و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر
 و مشهور از مالک و ابی حنبله و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی یوسف
 است نه تعجیل و نزد امام ابو حنیفه جابر نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نه زطلعی است
 و ثابت بقدر آنکه هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تعجیل بی بران از کما یشرده
 اند امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکم خود در افاق و نهی
 گرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلواتین در وقت واحد و اخبار گرد ایشان را که جمع صلواتین در وقت
 واحد کمیر است از کما ترومی آرد که روایت کردند ما را این خبر ثقات از علاء بن الحارث و یحیی روایت
 گردان مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و اخبار ثقات بخلاف انظار و تعجیل
 در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود که گفت
 ندیدم من رسول خدا را ^ص که کذا و ده باشد هیچ نماز برادر غیر وقت خود مگرد و نماز مغرب و عشاء را

که جمع کرد میان آنها بمزد لقمه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسبت
 حج بود لقمه سفر و نیز وقوع فعل جمع از حضرت صلی الله علیه و آله ادائیجی نموده بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث
 واقع شده در بخروده نموده است و ثابت نیست که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلامه کان دلاله
 بر دوام و استمرار ندارد که تحقیق فی موضعه و در جامع الاصول بر روایتی داوود از ابن عمر آورده که گفتند
 جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز میان مغرب و عشاء هیچ هفت روزی مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی
 بعد جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جانی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی دیگر در آنجا و یا
 در میان روز نرملی آورده که سالم بن بهیل الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله بن عمر در سفر
 در سفر گفت لا مکر بمزد لقمه و احادیث در جمع ثقلیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری
 اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نمائند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تا ویش
 آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و کلامه آنست که تاخیر و تاخیر
 و تعجیل کرده شود تا نیت را و کلامه آنست که در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری قاضی اند که بظاهر
 و صورت جمع است نه حقیقه و معنی با اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه در این جمع سفر تصویر
 میکنند در حال بیست در باب استحاضه آنکه در حال بیست بجمعه بدست حبش فتن بر و اگر چه لفظ حد بیست در
 بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگردارد در وقت عصر محمول بر همین است
 از جهت دلالی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که
 جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را با آنست که در وی توبه جمع است که اگر یکی را فراغ و در فامیت
 حال وسعت میجان در کنان زمان در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نه باشد تاخیر کند
 و در آخر وقت بکمال آرد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریق
 ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است
 خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناختن وقت پس و آرد
 نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریق حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول
 خواص را اشکال است چه جانی هوام فتن برویه تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المؤمنین علی بن
 که چون مسافرت میکرد سیو میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول
 میکرد و میخوابید مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میخوابید و عشاء را و حال میکرد و میگفت
 اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام حسن در موطنی خود میگوید که رسیده است بمکانی که در مغرب
 را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
 ابو داود از نافع و عبد بن وائل می آید که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سه و کن تا قبل غروب شفق پس

نزول کرد و بکنار مغرب راس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بکند و عشار است و گفت که بود رسول خدا
 چون در تعجیل می آورد و امری میگردید چنانکه من کردم و در روایتی از ثمالی آمده حتمی اندک آن حضرت
 و روایات است که ناظر است بر جمع بطریق که ملک هب ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات
 در جمع جمع در وقت واحد و جمع به معنی قانع با آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه
 اصل معلوم جمع با جمع به معنی اختیار کرد احتیاطا آنجا که در روایتی است که این آنحضرت در فتح الهباری گفته
 که شایسته گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت
 محض از برای بیان جواز بود والله اعلم * تنبییه * آنچه گذشت در جمع بین الصلواتین مرمسا را بود اما
 جمع مزمع را ترمذی گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین مرمض را رفته اند و باین قایل
 است شافعی و احمد و اسحاق و بعضی رفته اند جمع در مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحاق
 و قائل نیست شافعی جمع مرمض را باین عبارت ترمذی است و از این عباس می آید که گفت من جمع بین
 الصلواتین من غیر عمل و فعل ای بابا من ابواب الکما یرو عمل برین است نزد جسد و رامت که جمع کرده نشود بین
 الصلواتین مکر در سفر یا در هر چه التیم و مسلم بطریق متعدده از این عباس آورده که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} جمع کرد میان
 ظهر و عصر و مغرب و عشاء بحدی که بیخوف و مطر و روایی بیخوف در سفر پرسیدند از این عباس که چرا چنین
 کرد فرمود که قادر رحیم و مشقت نیک از دامت را و ترمذی نیز از این حدیث را از این عباس
 در در جامع خود آورده و امام قزوینی از ترمذی می آید که گفت نیت در کتاب من حدیثی که
 انجم کرده اند اما متبرک و مکر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مکر حدیث قتل شارب خمر در مره رابعه
 و ترویی میگوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی و منسوخ است باجماع و
 متروک است عمل بدان مرتما اما متبرک را و اما حدیث جمع بی خوف و مطر خود قایل اند بعضی بعد از مرض و
 جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مگر کسی که عادت نکیرد آنرا اولیا انعام
 بعد از حج کردند بمرض و مانند آن البته و این نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل ثوابی که گذشت در باب سفر
 با آنکه گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از آن قبیل
 باشد و الله سبحانه و تعالی اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین نیک اندر موده و درین باب چیزی
 صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود و همچنین در تیمم سفری محال و مروی نیست شک
 نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست و آنچه واقع است مطلقا در مسافت
 است و از آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} نیز سفرهایی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه
 بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار است و آنچه
 ما اسباب ائمه اربعه است اینست که امام شافعی رحمه الله نقل کرده در قولی بیوم و لیل و در قولی دیگر بیومین

در راه ایله و شروع اوست امام رضا و بی که ملک ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که
 شبت میل باشد و این چهار بر یک است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حد یثی می آرند
 باین حد و این حد هر که گفتند گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا اهل مکة قصر نکنید در کعبه
 و یک مثل مسافتی که از مکه است تا عسقلان رواه احمد و در روایت موطن نیز چنین آمده از ابن عباس
 یعنی از مکه تا طائف و روایتی از مکه تا جده و در حدیث این احادیث سخت است و نزد امام
 مسافت سه روزه معتبر است بمسیر ابل و مشی اقل امام شمس الاثمه در حدیثی گفته است که
 یکصد مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نمایند و بپنجاه کنت دروی
 برود و مابعد از زوال و پیروز روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مقرب
 دروی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است
 و هوای صحیح و بعضی اعتبار فراموش کرده ثقل بر نموده اند به بیعت و یک فرسخ و بعضی به هفت فرسخ
 بالزده و اولی ثقل بر نموده است که و مطاعت و علیه الفتوی کدانی بعضی شروح الهدایة و هر که
 رده بهمین اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف رحمته دور روز و اکثر
 معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر ملک امام ابوحنیفه رحمته بعضی این حدیث
 است که در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که آن حضرت فرمود لا تسافر المرأة لثلاثة ايام
 محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز است
 از این است تصدیق و لا یعتد به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام
 نیز در بعضی طرق این حدیث مسیره یوم نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث
 فرموده است یوم و ما و اما فر ثلثة ایام ولی الیهما زیرا که لام و الف در مسافر برای استغراق
 یعنی ایستادن شود هر مسافر مسیح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند
 افری باشد که ممکن نباشد او را مسیح ثلثة ایام و ارادۀ این معنی که مسافر مسیح میکند اگر مستوعب
 سه روز را خلاف ظاهر عبارتست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافری نه مسیح کذا ذکر و
 لجمله بعضی احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعضی کمتر از آن و بعضی چهار روز و در
 حدیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس رضی الله عنه آمده است که بود رسول خدا
 بیرون می آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ را شک راوی است قصر میگرد نماز را رواه مسلم
 گفته اند که این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و بعضی گفته اند مراد باین مسافتی
 ندایی قصر از اینجا است نه غایت سفر کدانی فتح الباری و ملک صاحب ظواهر آنست که سفر خواص
 یا قصر صلوٰه دروی مباح است زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق

مشتمل است قریب را و بعد از آن نیز اختلاف است امتیاز این و آن که در بعضی
 قول در اینجا است پس رجوع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شاید نیست که ملک امام این حدیث
 با کتب طریقی است کما لا یخفی * فائده * در یک سال زده فرسخ را کویت و فرسخ سه میل و میل ارض
 قشای ملک بصر را کویت را که بصر میل میکند جزو فرسخ فائده فانی میشود و ادراک و فی
 و باین معنی حرم کرده است جوهری و بعضی گویند ملک و اینست نظر کنند بشخص در ارض
 مستوی و در نیابند که مزد امت یازن و آینه امت یاز و لایه و بعضی ملک را طریده اند و را بیش هزار ذراع
 و ذراع نیست و چهار انگشت به پهنای این قول شهر است و بعضی در ذراع هزار قدم است و بعضی چهار
 هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند کمالی فتح الباری و الله اعلم * فصل * در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 در قراءت قرآن و اسماع آن و کمال خشوع و خضوع و ذکر بستن در حالت قراءت قرآن از خود یا از غیر آ و زدن
 مصنف این فصل را چندان در اینجا در موقع نیفتاد این را متضیل فصل قراءت یا الجاه که در آخر فصل قیام لیل
 و در تقریب ذکر بعض مسائل قراءت قرآن تقریب ساخته بود بایست ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از
 فصل عبادت مقرر صلوة الخوف از ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله هر روز و صلی الله علیه و آله
 و ردی معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل الدعاء و تلاوت آن هرگز نکردی
 مگر در حال ضرورت و اشتغال بمهمات دین و عزا و روز و در وقت جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مضمون بودی
 و تلاوت بخواند قرآن را کویت بطریق تغایع و ثوابی مثل دور و ملائمت و زود و وظیفه که در اوقات معین
 قرار دهند و قراءت عامتر از آن است و تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور
 و آیات قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله مداریست
 می نمود و اوقات دیگر آنجا انجامی آمد پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث
 مسلم از هایشه رضی الله عنه که گفت نبی امیر محمد صلی الله علیه و آله را از آنکه هر روز تمام قرآن در یک شب مفهموم میکرد
 و بعضی از صحابه نیز که بعد از آنهاد رکعت سیر ملک کور است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله محفوظ داشتند و بعد از آن
 در صحیفه ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود ملک کور است و از آنچه دلالت دارد
 بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داود است که از عبد الله بن عمرو
 بن العاص آورده اند که گفت گفت مرار رسول الله صلی الله علیه و آله که چنین روایت است بمن که نوصوم در هر
 میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله همین است فرمود روزی در منزل زود و بود که وی
 همه الناس بود یکروز و زود و یکروز افطار و بخوان قرآن را در یکجا و در روایتی چهل روز و در
 یا رسول الله من بیشتر از این میخوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفت یا رسول الله زیاده از آن
 میتوانم فرمود پس در ده روز و در کمتر از این تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواست بطریق وظیفه

کمالی جامع الاصول و در بعض اوقات قرآن بتغنی خوانند و در آن ترجیع و تردید صوت کرد و چنانچه
 لحاظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح مکه سورۃ فتح را همچنین خوانند یعنی بحر جمع صوت
 و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را در روز
 فتح مکه بر ناله میخواند سورۃ فتح را و ترجیع میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبد الله بن مغفل
 و ترجیع کرد تا بنمایند مردم را صورت آن در روایتی او بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل
 اأشبهه بأربع کفته اند که سبب حرکت ترجیع حرکت ناله بود که نیز میراند نه بقصد و اختیار و الله
 اعلم و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بیارایید قراءت قرآن را با و ازهای خوش در جامع الاصول از این داود
 و نسائی از برای بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید قرآن را با و ازهای خود
 و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی دارمی آورده حسن
 قرآن را با و ازهای خود را که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و از اینها معلوم شد
 که لفظ قراءت که مصنف زیاده کرده از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادبست یعنی مراد
 تسخیم قراءت است که فعل بلند است نه تسخیم ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند آنکس
 از انبیاست و لفظ حدیث این است که لیس منامن لم یتغن بالقرآن راوی الحدیث را که این ملایکه است
 گفتند اگر کسی خوش آواز نبود چگونه خوش آوازی کند گفت هر مقلد را که توانائی داشته باشد تسخیم
 قراءت کند الحدیث و در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابوداؤد از عبد الله بن یزید آورده
 و الحدیث بت طریق متعدد دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث زیاده
 کرد بجهت بل آنکه اصح آنست که تغنی در الحدیث از غنا است بمل نه از غنی بقصر بمعنی ثوکر
 و بی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از الجهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سباق حدیث
 ملایم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد بتغنی اینجا جهر بقراءت است که در حدیث بطریق عطف
 تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تسخیم و طایب صوت و تزئین و تجزین اوست بطوری که موزون
 خشیت و جمع هم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب گردد و باین طریق
 و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله که ام یکی از آدمیان احسن است از روی صوت و قراءت مرقرآن را فرمود آنکه چون بتسوی قراءت
 او را ظاهر شود از روی اثر حشمت و تحزن نه رعایت و آوازه موسیقی و تکلفات در تغنی زیرا که هر گاه است
 و حرمت آن و منع و نهی از آن اجادیت و رود یافته چنانکه بی همتی در شعب الایمان و زین در الحدیث
 از حدیث یقه آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلعون عرب و اصوات ایشان و در دار
 خود را از لعون اهل عشق و لعون اهل کتابین و سر انجام است که بیایند بعد از من قومی که ترجیع کنند

قرآن مثل توجیع غنا و نوحه در نکل و در آن از حنجره های ایشان یعنی فرساده بمصعد قبول در فتنه است
 دالهای ایندوم و دالهای آنکسانی که محوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز نشد یک و نیکو بران بعد از
 واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان بر میز کار امثال حرآت و از کتاب آن تذکره آید و گفته اند که در
 خواندن قرآن بر ضرب دگ و قضیمت بیم کفر بود و بالجمله افراد در لغتی بعد از آنکه موجب تغییر حروف
 و صفات آن و اشباع حرکات و ملات که مفوت رعایت قوانین تجرید کرد و حرام و مکروه است و بخوانند
 و مستمع و اضعی بدان آئم و قول فصل درین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب
 و بغنی برد و ذوق است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف نزد طریبان شوق و طرب طبع و آن سماحت میکند
 و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی با طبع باز کند و تکلف و تحمل بخصوص
 ایشان محدود و موسیقیه بنفس ویرا نهیابد آن تعاریف و المعین از وی صادر شود بی عروج از دایره تجرید
 و مراد بلحون عرب نیز همین است چه قراءت ایشان بلحون طبیعی طبعه و اصوات لطیفه لینه است
 که تکلف را بدان راه نیست و این نوع با جماع جایز است و اگر چه طبیعت بزیادت تحسینی و
 تزئینی حالت کند چنانچه در مواهب لد نیه آورده است که شیعی ابو موسی اشعری قرآن
 میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در کودتاه استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه و آله او را بداند خبر کرد و تحسین نمود
 ابو موسی اشعری گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لو علمت انک تسمع لخمیر ته لک تحمیر یعنی اگر دانستی
 که تو مستمع بودی قراءت مرا مرآینه می آراستم خزانند خود را آراستی تمام با این حدیث معلوم شد که بعض
 مردم که حدیث زید و القرآن باصرا تکمرا محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
 یعنی لذت و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شیء حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت و نوع
 دوم از تطریب و بغنی آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف
 محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که با انواع العنان موسیقیه ایقاع میکنند و با وزان و ایقاعات مخصوص
 میخوانند و این نوع اجماعت سلف مکروه داشته اند و قراءت برین نوع امع کرده اند و بعض علما
 بغنی را در حدیث لیس منامن لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی تو نکر فی و بی نیازی داشته اند یعنی هرگز
 حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بی نیازی نکرد و غنائی قلب حاصل وقت و بی نشود و توکل
 بر مولای بخود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد و بی ازمان نیست و بر طریقه مانده چنانکه در حدیث
 آمد ما است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا الا غطی افضل مما انطی فظن غلط و نیز فرمود من قرأ
 القرآن یتأکل به الناس جاء یوم القیمه و وجهه عظیم لیس عایه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرآن
 و علما که ملازم ملوک و امرا کنند و علم و قرآن را وسیله آن سازند و رود یافته است و بعض کویند که
 بغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطا است اضعی عیاض مالکی که از مقتضایان شرح حدیث و

مختلفان ایشا نیست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیست و در قاموس نیز گفته که تغنیت بمعنی استغنیست و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن میباید حدیثی را حمل بر این معنی آنی است چنانکه گفتیم والله اعلم فصل در عادت نموی در پیشش بیمار از آن مقصود در بین فعل بیان نشان جنازه است و این فصل عبادت و احکام دیگر را در ملامات او است و بعد از آنکه عبادت از جمله عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که چندی جل و ملا روز قیامت به بندگ گوید ای بنده من بزرگوار تو ام بیمار شدی مرا عبادت نکردی بنده گوید خدایا تو هر روز کار خجالتی عبادت تو چگونگی بود فرماید که بنده من بیمه ارشد و عبادت وی نکردی اگر تو عبادت او میکردی میبافتی مرا نزد وی ربطا مرا از کتب معتبره آنست که عبادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب عبادت را در حقوق صحبت آورده و در اجماع العلوم از حقوق اسلام دانسته و حدیث بخاری و مسلم که از ابوهریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است و سلام بر عبادت مریض و انعام جنازه و اجابت دعوت و شهادت عاقل منوب آنست و در روایتی از مسلم شش گفته در نصیحت مسلمان در وقت طلب و نصیحت را زیاده کرده و ظاهر از عبادت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت نبود چنانچه گفت هر که از یاران وی بیمار شد یا آنحضرت صلی الله علیه و آله عبادت فرمودی اگر از یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصیبت و کثیر المجالسة باشد مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در آن اکثفا بجهت در ویت آمد خود تمامه مسامه اذان آن عهد یاران آنحضرت صلی الله علیه و آله بوده اند فافهم و چون در آمدی نزد یک بیمه ارشدی و پیش سر بیمار نشستی و از حال وی سوال کردی و گفتی کیف فعلی یعنی خود بیشتر را چگونه می بینی و بسیار سوال کردی و چه میخواهی و طبیعت چه چیز مشتبه و خوارهان است اگر چیزی را مشتبه بودی و آن چیز مضر فرمودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه باینها ناطق است و صاحب مشکوٰۃ حدیث این ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت کرد مردی را فرمود چه میخواهی و آنچه میل داری از طعام گفت نان بکنم و میخواهم فرمود هر که نزد وی نان بکند مباشد بهر ستنه ای برای برادر خود بستر فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواد و بطلبید بدید مرا و او در حدیثی دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواد بچشاند او را خدا یتعالی از میوه های بهشت طیبی میگوید که این بنابر توکل است بخدا ای رب العزت که شای اوست بهر وجه که خردان یا بنابر آنست که آن مریض مشرف به موت بود و از حیات او و میباید دست داده و در لطف احدیست چنانچه نقل کرده است مصنف و آمده است در کتاب الهامی نیز اشارت بشوخیه آن شده است که گفت و مضر فرمودی چنانکه دان بکنم در اغلب احوال اینچنین است و نیز اگر مراد اشتباهی صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج است نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که گواه بکنیک و بزرگه یک بیمار از خود را طعام

شراب از آنکه طعام و شراب مریدان را بخشد و این را بخشد بی میل و اشتها بی ضائق و الله اعلم و دست
 راست بر آنکه از بیمار و زخمی و بی هوش و شکم و بیادست فرود آوردی و این دعا بخوانی اللهم رب
 الناس اذهب الباس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءك لا شفاء الا بفضلك لا یغادر سقما حیة نعمة در حدیث بخاری و
 مسلم آمده و در روایتی اذهب الباس رب الناس اذهب الباس یذهب الباس یذهب الباس لا شفاء الا شفاءك لا شفاء الا بفضلك لا یغادر سقما
 کردی چنانچه ادب دعا است و چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری گداز داشت پرسید گفت اللهم اشف
 سعد اللهم اشف سعد اللهم اشف سعد ایه بار و در جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصیحة
 حدیث بخاری را می آورد از عایشه زینت سعد بن مالک می آید که گفت بیمار شد پدر من بمکه و در روایتی
 امام حجة الوداع بیماری شد پدر از شکم پس آمد رسول خدا ﷺ بعیادت و بی پس گفت پدر من یا نبی الله
 بن فردی مالدا و ام و جز این یک نفر کسی نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو و ثلث مال
 خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بدو و ثلث فرمود لا گفت پس وصیت کنم بشما و ثلث فرمود و ثلث و ثلث
 بیمار است برای وصیت بیشتر بندگان و من مبارک خود را بر همه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف
 سعد او انتم له بجزیه گفت سعد پس بودم که من همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر و ﷺ
 بر حکم خود تا درین ساعت که این حکایت می کنم و درین روایت تکرار این کلامه نیست و آنچه آورده در
 اسباب و صیحة از حرف و او و ایات تفصیل آورده و در بعضی از آنها این کلامه مکرر آمده و چون آنحضرت
 ﷺ در آمدی بر بیمار گفتی لا یاس طهو ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکوٰۃ از حدیث بخاری
 آمده و مصنف میگوید که گفتی کما رآه و طهر و مراد کدارت ذنوب و طهارت از آثام است و در فضل مؤمن
 هم و مخصوصا و تکفیر و تطهیر و بی از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در
 حدیث آمده است که بخاری که در پانی مسلمان بخشد نیز صیحة کدارت ذنوب و رفع درجات است و این
 مسئله در رساله تسلیم المصاب لنیل الاخر و الثواب بتفصیل شرح و معین شده است و از عایشه زینت
 بروایت بخاری و مسلم آورده اند که اگر بر کسی ریشی و جراحتی بودی آن را قیحه یعنی افسون کردی با این
 قیحه که آنکشت مسجده خود را بر خاک نهادی پس برداشتی و گفتی بسم الله قریة ارضنا بر یقة بعضنا بقیة
 سهیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ با صیحة واقع شده بی تعلیل و مسجده و یا صیحة و در بعضی حصین بر مر
 مسلم با صیحة السیابة آورده و ابهری در شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکنند که گفت بود
 رسول خدا ﷺ که میگرفت از لعاب دهن مبارک بر آنکشت مسجده خود پس می نهاد آنکشت را
 بر سینه یا چیزی از آن بانکشت مبارک پس سپیدی بعد از آن مخرج میکرد بانکشت بر موضع قرچه و
 جراحت و بمکه تا این کلام در حالت مسح طیبی از تور بشتی نقل میکنند که گفت آنچه صیحة میکند بفهم
 ازین صیغه حضرت رسالت ﷺ آنست که قریة ارض اشارت بفطرت آدم باشد و یقة بعضنا اشارت بنطفه

که پیدا کرده شده است از وی آید که گویا تضرع کرده و درخواست بلبلان حال و فحوا می کند که علی بن ابی طالب
 قادر است که اختراع کردی و ایجاد نمودی آدم را از طین و ابلع کردی و او را از ماء مبین آسان است بر تو که شهادت می
 کسی را که نشأ و ی این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بشعشع کواهی داده اند مجامعت طایفه
 که لعاب دهن را تا ثیری و مدخلی در رطوبت و بختنه شدن و تبدیل مزاج و روح و جراحات است و قراب
 و این را نیز تا ثیری است در حفظ مزاج اصابت دفع نکات مضرات و این را نیز تا ثیری است در مسافر در سحر مزاج گفته اند
 سحر اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید با خود خاک از زمین مالوف بردارد و با آبهای که در دیار
 غریب بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا این شهر را از تغییر مزاج و وقتی و عزایم را آثار عجیبه است که عقول
 از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتمی و حق آنست که افعال و اعمال آنحضرت را اسرار و غوامض
 است که مفوض و موکول بعلم اوست و آلهای که در مضیق جامعیت و فلسفه کشف آثار اند دست و پای مؤلف و
 قاضی بیضاوی سامحه الله بس گرفتار است باید بطریق وسلا مت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعض
 شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است چنانچه در راجعنا بعضهم در جهات گفته اند و مراد
 بارض ارض مدینه است که او را خاصیتی در شفای مریض با هادیت ثابت شده است و بالجمله رقیه بقرآن
 و اسماء الهی و آنچه از محرمات مثل سحر و کلمات که فراموش است و آنچه معنی او معلوم نباشد و بر زبان
 معبود نبود جایز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسرین نیش کردم در حدیث آمده
 است بسم الله شجوة قرنیة ملحمة بحر قضا و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر
 بیاید انشاء الله تعالی و بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی آورده اند که عایشه رده گفت عادت شریف
 حضرت نبوی آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جایی گرفتی هر دو دست مبارک خود
 کردی و پیش دهن بردی و در آن لغت کردی یعنی با دهن در آن دمیدی و سوره اخلاص و معوذتین
 یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایعی معوذات و قل هو الله احد بخواندی و مراد
 بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان
 آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خواندی کرده شده مانند آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر
 هفت مقدم است بر قرائت و ظاهر آنست که قرائت مقدم باشد بر لغت تا برکت قرآن بدم همراه به بشره
 برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده و بحرف او واقع شده توجیهی ندارد چه عطف بر او
 دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلاً اگر یکی گوید آمد زید و عمر و این ترکیب دلالت بر آنکه
 نخست زید آمد و عمر بعد از وی آمد و معنی وی حزاین نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در
 واقع عمر پیشتر از زید آمده باشد و این معنی را علم لغوی مقرر شده است و ذکر هر چیزی پیشتر نیز دلالت
 بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت است که لغت فقرأ بحرف فاء مذکور است چه دایره

ترک می نمود و معنی ترک کتب الهی باطل است چنانکه پس از آن عروا که بعضی گویند که وقوع فاسد است
 یا مهور و این است و این وجه بعید است و بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد گفت را پس از آن عروا که
 و بیشک اراده گفت محکم بود بر قرائت و بعضی گویند ثقلیم ثقل بر قرائت از جهت مخالفت با حیران
 و منطال است که قرائت قبل از ثقل کلک والله اعلم و بالجمله این سوره را بخواند و هر روز است مبارک
 در بدن طیب شود و در روایتی روزی رحمت مبارک خود را در روز و این سوره و روایتش چشم شریف
 را با لیدی آن ملک از یعنی نا آلتها که دست رسیدی به بار و همچنین کردی یعنی خواند و بدن میل و
 بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل این است اینجا و مناسب این مقام که زقیه کردن و بدن میل و بمالیدن ادویه
 است بزندان بیمار است که همیشه که است چون آن حضرت علیه السلام بیمار شد بهر خود دامن همچنین کردم یعنی
 عروا که و در میان و دستهای مبارک و بر امیکز فتم و بر بدن و میمالیدم در جامع الاضواء همچنین است
 و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی به تفصیل گفت
 که من میخواندم و بدن و دست و میگویم و بر لیدی از عروا که و بدن از همیشه بود و مصنف میگوید
 که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود گفت میکرد و خود قرآن میخواند و عایشه روز دستهای مبارک
 و بر گرفته بر بدن و میمالید زیرا که غایت ضعف و رخ مانع بود آن حضرت صلی الله علیه و آله از تحریر یک یل برین
 روایت میل و عروا که از حضرت صلی الله علیه و آله بود و دست مالیدن از عایشه و آن حضرت صلی الله علیه و آله از این روایت عبادت روزی
 معین نمودی بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عبادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف است که عبادت
 در شب نماید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عبادت کردن مبارک نیست و در مؤامبات لایه
 میگویند که توبه عبادت و روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدن عقی است که طمینی یهودی آن را
 پیدا کرد و بعد از آن در مردم شهرت گرفته و شنب و آنست که پادشاهی بیمار شد و این طمینی را الزام
 بهلازمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین
 یهود است از سنت ملک و اگر برود کرد بش و زند عروا کرد که روز شنبه بر هر بیمار نباید آمد که در روزی
 خوف هلاکت بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از آن این رسم شایع شد
 و اکثر مردم بر آن اعتقاد کردند و نیز میگویند این صلاح قوی غریب از فرادی نقل کرد که عبادت مستحب
 است در شنبه و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی آن باشد که محنت و کلفت بیمار در شنبه رازی
 شب است و در صیف بل و رازی و زود عبادت تنه میس و استرواح و است است و میفرمود که چون کسی برادر
 مستحکم آن عبادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار به نشیند و چون به نشیند رحمت بروی
 فرود آید تا غریق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عبادت در جانب صباح بود که آن را شد و گویند
 هفتاد هزار ملک بروی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آن را عقیه خوانند هفتاد هزار ملک

بروی دزد فرستند تا صبح و در جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثریان همین نقل کرده که
 عیادت کنند مریض و در روایتی هر که عیادت کند بزرگ مسلمان را یا یزید در بستان بهشت است و روایتی
 در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند و باز گردد از عیادت و حدیثی در آنست که علی بن ابی طالب
 آورده از قول ابو جعفر بن فضال بود الخ و در بعضی روایات در آنست که این حدیث آورده و در آنست که
 در بهشت در روایتی آمده که ابو موسی اشعری عیادت امام المسلمین حسین بن علی را آمد و حسین
 این حدیث از علی روایت کرد و با این حدیث را احمد و ابویعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از
 حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقلدین در مختار حدیث دیگر آورده که کسی که میرود
 به عیادت مریض عرض میکند در ردیای رحمت و در روایتی عرض می کند تا بند از نا به نشیند پیش
 بیمار و چون بنشست شرفی کرد در رحمت و ظاهر از لام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهر از
 مقصودش بیان مضمون این احادیث پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله بهشت دزد چشم
 نیز کسان را عیادت فرمود و احمد و ابوداؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله از دزد چشمی که دهم و گفته اند حدیث صحیح است و در این حدیث است ثبوتم
 که قال است که عیادت از مله یعنی کسی که در چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی
 و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در روی عیادت نمودن در چشم و ملود ردندان و گریختن که
 این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر بعضی بن کثیر و این حدیث بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره
 نیز آمده و الله اعلم و یک جوانی از یهود که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری
 و ابوداؤد از انس رو آورده اند که یهودی بود از یهود که حدیث میکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله پس بیمار شد
 پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله به عیادت تو و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد به عیادت تو و دیده اشمت
 نزد سروی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد همچنان پس یهودی که حاضر بود پلنگ گفت اطاعت کن ای
 پسرک اهل القاهره پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و فرمود شکر مر خدا را که خلاص
 کرد انید او را از آتش دوزخ و از این حدیث معلوم شود که استعمال کافر در عیادت و عیادت کافر جائز
 است مخصوصا بقصص آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و این باب است که مصنف حکایت
 ابوطالب را آورد و با این حدیث جمع کرد و گفت و چون هم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک
 بود او را عیادت فرمود و در هر دو اسلام عرض کرد ابوطالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
 لهذا آنکه مشایخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پل یزید و در صحاح احادیث
 است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت وفات تو بر روی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله گفت من والله استغفار کنم مرترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این آیت نازل شد * ما کان للذمی

والله یمن آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآية * و آنچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب وی که در حالت حیات خود کرده و دلالت بر ریاضت و معرفت و معرفت و نبوت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و در بعض روایات آمده که ابوطالب گفت و الله یا ابن اخي اگر خوف آن نمی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع و جزم موت گفته هر آینه می گفتیم آن را و آن را بنده ان با تو بگویم و چون نزد یک سید موت وی دیدن عباس بجانب وی که می جنبانند لبهای خود را گوش نزد یک دهان ری برد و شنید که کلمه ایمان می گویند گفت یا ابن اخي و الله گفت برادر من کلمه را که مرا کردی و او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحق که وی اهلایم آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در فتح الباری می گوید که معرفت ابوطالب به نبوت صلی الله علیه و آله در بهیاری از اخبار آمده و تمسک کرده بدان شیعه بر اسلام وی راست دل کرده اند بر دعوی خود بجهیزی که دلالت ندارد بران و گفته که ما بیان کرده ایم آن را در ترجمه ای طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهى مخفی نمائید که صحابا اسلام ابوین بلکه ما یزای وی صلی الله علیه و آله مشهور است و متاخرین بر اثبات و تفهیم آنند و درین باب ابوالغده دارند بر خلاف طریقه متقل مین و شیعه اسلام باوطالب را نیز از این قبیل دانند و الله اعلم * فأئله * از آداب عبادت آنست که وضو کند و حسیه سه رود و چهار تسلی دهد و صبر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و تدفیس و تقوی و نماید و امیدوار حیات گرداند و با جر و ثوابی که بر مرض در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت نماز آمدن بگوید لا بأس طهور انشاء الله تعالی و دست بر بدن بیمار نهاده و عیبه ما ثوره بخواند و بیمار را دعا کند و از برای خود از وی دعا خواهد و در نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و غوغا نهان و سخنج بسیار که او را ناخوش آید نکوید و نزد بیمار چیزی نخورد و بپاید که در عیادت شتابی نکند و بعد از دوسه روز از بیماری بعبادت برود که عادت شریف مصطفویه صلی الله علیه و آله چنین بود و هر روز بعبادت نرود بلکه یک روز در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل ذلك و زده الا حادیث والآثار و الله الموفق * فصل * در عادت نبوی صلی الله علیه و آله در احوال مهت و ادای حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مشتمل بود بر احسان عظیم به میت و معامله وی با موری که ویرادر قبر و قیامت نافع بود مثل تلقین و تقبیت و دعا و نماز و قضای دین و مانند آن و مشتمل بود بر احسان باقارب و اهل بیت وی بتمیزیت و اطعام و تفقّل احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم که فرمود که هر که مرد مالی بکشد یا بکشد او را اهل او است و هر که دینی بکشد یا عیالی عهد آن بر من است و بپراقت عیود میت احیاء و تعلیم احکام در آنچه بامیت بان معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و منع از ترحه و دیگر مراسم جاهلیت اول احسان به میت کردی و همچنین وساخته کمی وی بسوی آخرت بر احسان احوال و افضل صفات ظاهر و باطن فرمودی و تفصیل آنچه بطریق اجمال ذکر کردیم آنست که حضرت پیغمبر

و جميع صحابه صف کشيدند و برای ميث استغفار کردند و بروي نماز کمال کردند و دعا کردند و از حضرت غزواته طلب رحمت و آرزو کردند و در احاديث صحابه آمده است که هر ميثي که بروي صد کس و بروايتي چهل کس نماز کند البته آمرزیده ميشود و در روايتي سه صد و در روايتي اعمي از مسلمانان واقع شده و در آخرين حد و بعد از آن همراه شده و بشماره ميث نوي حضرت عزت رفته و از اين دين رسانيدند و واقعه تکریم و تکریم مسلمانان و در صحابه اين حبان از حدیث ابن سعید آمده که آنحضرت ﷺ فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بخواند نوشته شود او از اهل جنت خواهد بود و حضور جنان و نگاه داشتن روز و رفته و مسجد آزاد کردن رفته کفای المصاب اللب فيه و در مشکوة بروایت ابی هريره از اهل بیت مسلم آورده که وروي آنحضرت ﷺ از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار بر خاسته باشد ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده باشد هم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم ووي گفت منم یا رسول الله فرمود جمع نشود اين چهار چیز در مردی مگر آنکه در آید بهشت را و حضرت رسالت ﷺ فرمود پنج صحابه که حاضر بودند در بالاي قبر و بي نايستاد دعيه و او را دعا کردی و تثنيت و بي بر کلمه ایمان و خواب و سوال منکر و تکبیر خواستني و در محتاج ترين وقتی که وقت غربت و تنهائی در قبر است او را از حق در خواستني در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از عثمان رفته آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ چون فارغ ميشد از قن ميث مي ايستاد بروي و ميگفت استغفار کنيد مراد از خود را و سوال کنيد براي ووي تثنيت را پس بد رشتي که الان سوال کرده ميشود از ووي و از طی رفته آورده که بود آنحضرت ﷺ که ميگفت بعد از فراغ از دفن ميث اللهم هذا عبدك ذل بك و انت خير منزول به فاغفر له ووسع له خله و در تلقين ميث بعد از دفن حدیثي آمده که نزد شافعيه معمول است سيوطي در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و بلخي از ابی امامه رفته می آورد که گفت رسول خدا ﷺ چون مردی یکی از برادران شما و دفن کردید او را و رختيد خدا که بروی بایستد بایستد بر او ای شما دفن بروي و تکوید با فلان ابن فلان و ووي یعنی ميث مي شود آن را و ليکن جواب غيب حدیثي بگوید يا فلان بن فلان چون اين بار ميشود برمي نشيند در قبر بستر بگوید يا فلان بن فلان درين نوبت ميگويد ارشاد کن مرا رحمت کند خدا اين تعالی ترا و ليکن شامي شنويد بستر بگوید اي فلان يا دکن آن را که برآمد تو بران از دنيا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضي شده که خداي پروردگار تست و محمدا پیغمبر تست و اسلام دين تست و قرآن امام تو چون اين را گفت ميگردد یکی از منکر و تکبیر دست ديگر بر او ميگردد بريد بيرون آنيک از پيش اين بنده چکار داريم اکنون ما با ووي که حق سمعانه تلقين کرد حجت او را مردی در مجلس شريف حاضر بود گفت يا رسول الله اگر نام مادر ميث ندانيم بکه نسبت كنيم فرمود نسبت كن بحواکه

مادر فریده است و همیشه اول آنست که کوبیدگاه گاهی رطایب مراد آنست که این فعل از آنحضرت منقطع
 نبود که در میان روزها و یا در یک روز و بعد از این میگذشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستمره
 داشت که گاهی قهر و عداوت و نفقار کردی و بسلام و عا که موجب حصول روح و راحت و لزول رحمت
 و مغفرت بود مخصوص مکتوبی این فعل از آنحضرت علیه السلام در حق بعضی از اصحاب بخصوص بودی و در
 زیارت امور علی العموم تمامه اهل قمر را باین تشریف مشرف و مستمع گردانید و کلام در زیارت نمود در
 آخر فصل بتفصیل بیان و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه کثرت و آخرت را یاد و یاد بی
 و بر صیبت و توبه فرمودی تا موت و محبت موت و لقای الهی حل و علا کرد و بحکم من احب لقاء الله احب
 الله لقاءه برضا و محبت و بتعالی فایز گشته کثرت از محبت آباد دنیا و تعلقات و آسان یابد و حاضران
 را امر کردی تا مرغ مشرف بر موت را که او را مختصر خوانند تلقین شهادت بوحده الیت حق و رسالت
 رسول کردی و میفرمودی لا اله الا الله تا آخر کلام و میگویند توحید بود و بحکم من کان آخر
 کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن عاقبت از عالم برود و لیکن در تلقین باید که
 تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازل است تا چگونه بر آید و ترمیمی از عبد الله بن امار که
 می آید که تلقین کرد او را مردی چون اکتفا کرد فرمود چرن من یکبار لا اله الا الله گفتهم همراهم تا تکلم
 بکلام دیگر نکنم چندین اکتفا چیست و از عادات اتم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعث و نشر ندادند منع
 و زجر کردی و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کرد بعضی از آنها را که اهل
 ملت اسلامیة بسبب غلبه و جمع و دردمصیبت و جهل و بی طاعتی بدان گرفتارند ذکر کرد و گفت و از لطم خوردن
 طایفه ایچن بر رخسارها و شق جیوب پاره کردن کمریها و حلق روع تراشیدن هر ها و امثال آن
 از جزع و نزاع و نوحه نهی و ردع و منع و زجر بلیغ فرمودی و احتمال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال
 آن تصیل عادات ام ضلال بود چه اینها را اگر چه اهل ملت اسلامیة کنند ولیکن از عادات آنها است و بحکم
 و استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی و صحیح بخاری و مسلم
 از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایس منما من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی
 الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند و یا از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری
 آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله انا بری من خلق و مرق خلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت در
 مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب و نوحه نیز تفسیر کرده اند و خرتی پاره کردن کمریها و از انس روایت
 آمده که بکشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنی که میگریست نزد قبر پی پس فرمود بپرهیز خدا را و صبر کن ای
 زن گفت دور شو از من که تو نمیدانی و ترا این مصیبت که بمن رسیده است ترمیده پس گفتند بآن زن که
 این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود و پند میداد پس آن زن پیشیمان شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و اعتنا را

نمود که یار رسول الله من نشناختم ترا معلوم ورد از مرافق نمود اکنون اعتقاد چه میکنند اما الصمد عند
 الصلوة الاولى یعنی صبر نزد اول معصیت و زور آن اعتبار دارد اگر خود خواهی یا خواهی صبر کنی است
 و بود او از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ لعنت کند خدا را بعتالی نوحه که انرا او شنیده
 را یعنی بسمع و شاور اجدیت صحابه آمده ان المیت یعذب بمکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر
 بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن ایشان بر و در روزی کسی که نوحه کرده بود بروی عذاب
 کرده شود روز قیامت ان عذاب بطرق متعدد آمده و عایشه رضی الله عنها را عذاب یثرب را بران وجهی که معنی
 او بظاهر در فهم در آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته که آنحضرت ﷺ هرگز اینچنین نکویید کسی
 چرا معلوم شود بکنایه که دیگری کرده باشد و فرمود پس است شمارا قرآن مجید درین باب بخوانید و
 لا تزر وازرة وزر اخرى * و چون گفته شد عایشه رضی الله عنها را که ابن عمر میگوید و روایت از پدر خود میکنند که میت
 عذاب کردند میشود بکنایه حی گفت پیامبر ز خدا بعتالی با عبد الرحمن را و این گفت این عمر است و بی
 دروغ نمیکویید و لیکن نسیان شده او را یا عطا کرد و آنحضرت ﷺ کشت بر یهودیه یا یهودی که گریسته
 میشود و نوحه کرده میشود بروی فرمود که ایشان میگویند بروی و بروی عذاب کرده میشود در قبرش و در روایت
 دیگر آمده که عایشه رضی الله عنها گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود بجهت بکنایه اهل
 وی بروی بلکه خدا بعتالی زیاده میکند عذاب مرا فرار بکنایه اهل وی بروی یعنی این مخصوص بکافر
 است که معتدب است و بکنایه اهل وی بروی سبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده
 باشد و بعضی گفته اند که تعذیب میت بکنایه اهل بر تنگنیز نیست که او در حالت حیات راضی باشد بدان
 یا رصیت کرده بآن چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بران اجرتی قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از
 مغیره بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ کسی که نوحه کرده شود بروی عذاب کرده
 میشود بالجهه نوحه کرده میشود بروی یعنی همان چه نوحه کران او را بدان می ستاینند بروی و بی بطریق
 است و از آنکه میگویند که وی مثالی نمیکرد اینچنین همان اشکالی که بر تعذیب وارد شود و می یابد که
 چرا بفعل دیگری مثالی کرد اندک برین از ان جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متمصف بدین
 صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد و الله اعلم و اگر چه آنحضرت ﷺ از گریستن و نوحه
 کردن و جزع و فزع کردن نهی کردی اما از ریحتن اشک و حزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی
 چنانکه ابوداؤد و ترمذی از عایشه رضی الله عنها آورده اند که رسول خدا ﷺ بوسه داد در میان دو چشم عثمان
 بن مظعون که اول من مات من المهاجرین فی المالدینه بود بعد از موت وی و گریه کرد و فرود چشم مبارک
 وی اشک میریختند و بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آورده اند که محزون شد و بعد از قتل قراء اشک حزن
 نه نلید بودم او را هرگز که اینچنین شده باشد و از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میل خبر قتل زید بن

حازنه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه به نشست رسول خدا ﷺ مسجد مجزون و شناخته میشد
 اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی در آمد و شدات بکای نسای جعفر را بیان کرد آنحضرت ﷺ او را
 فرستاد تا منع همان کذب ممتنع نشاند تا سه بار آمد و رفت کرد و فایده نداشت پس نزد آنحضرت ﷺ
 آمد و گفت ها اب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممتنع نشاند بکفته من فرمود بکذا و بحال
 در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت ﷺ بر میت گریه و حزن اوست بموت
 ابراهیم و ولد شریف وی چنانکه میگوید و با وجود آنکه آنحضرت ﷺ راضی ترین خاق به ضایع حق بود و
 شاگرد ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسرد و ساله وی بود و بر وای شایسته ماه
 و هشت روز و بر وای یکسال و دوماه و شش روز و بر وای هفتاد روز و بر وای نشتاد روز و بر وای نشتاد روز و بر وای نشتاد روز
 رضاع از عالم رفت و لهلاد بعض روایات آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا
 کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بر وای روزها شورا
 بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم یا بیست و نهم است مردم گفتند که این
 گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آنحضرت ﷺ فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی
 و ادراجاد خلق نمود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا یعنی اگر
 میزیست ابراهیم هر آینه پیغمبری میبود و پیغمبر بودن جایزه و چون بعد از محمد ﷺ پیغمبر نبود لاجرم
 نه است و در علم معجزات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقول نیست و ملازمه ظانی است
 لیکن انحال پیش از تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نبی بجهت چیست مگر بنا بر پیغمبر پیغمبر
 می باشد اینچنین خود نیست پس ملازمه تمام نمود و سند انحال پیش از این سخن است فافهم والله اعلم
 و با جمله آنحضرت ﷺ بموت ابراهیم گریه کرد و فرمودند مع العین اشک میریزد چشم و حزن القلب
 و اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوییم مگر چیز را که راضی است از آن پروردگار
 و انا و بدرستی که ما بفراقک یا ابراهیم بفراق تو ای ابراهیم محزون و نون اند و هکینیم بخاری و مسلم و ابوداؤد
 از انس منی آرند که گفت آمدیم ما بار سؤل خدا برای سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله بود
 و ابراهیم بیمار بود مشرف بموت پس گرفت رسول خدا ﷺ ابراهیم را و بوس کرد و بموئید او را و این
 عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم ببارد بیکر بار رسول الله بر وی در حالی که
 جان میباده ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا ﷺ پس گفت عبد الرحمن بن عوف ر
 میگری تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جزع و غم صبر است بلکه
 رحمت و رقت است بر مقبوض ببارد بیکر باز اشک ریخت و گفت ان العین تد مع القلب بحزن و لا نقول الا ما یرضی
 الرب و انا بفراقک یا ابراهیم محزون و نون و از اسامه بن زید منی آرند که زینب بنت رسول الله کس فرستاد

نزد آنحضرت علیه السلام که پسرکی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر مرا حضرت علیه السلام نیکو کس نزد
 زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مرخص دارا ست آنچه گرفت و مرا و راست آنچه داد و هر چیزی را
 از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی ملتی معین است و صبر کن و امیدوار تو باش زینب باز کس فرستاد و سوگند
 عیاد کرد بر آنحضرت علیه السلام که البته بیا یک حضرت علیه السلام بر عیادت و بر زینب آمد و با وی بود سعد
 ابن عباد و معاذ بن جمل و ابی بن کعب و ابی بن ثابت و مردان دیگر و جمعی پس بر دانه آوردند
 صبی را بر حضرت علیه السلام بگرفت و در کنار خود بنشاند و جان صبی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب
 ریختند و چشم آنحضرت علیه السلام سعد بن عباد که گفت این چیست یارسول الله فرمود این رحمتی است که
 الهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم نمیکند خدا بر کسی مگر رحم کند آن را و نسیانی از این عباس
 می آرد که دخترکی از آنحضرت علیه السلام جان می داد و آنحضرت علیه السلام او را بسمینه مبارک خود فرود سپارید و بود
 و میگریست ام ایمن رفر چون این حال مشاهده کرد نیز گریه در آمد آنحضرت علیه السلام فرمود نزد رسول خدا گریه
 میکنی یا ام ایمن گفت یارسول الله چون گریه و ترا می بینم که گریه میکنی پس گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله این گریه
 نیست که من میکنم این رحمتی است از خدا یعنی گریه من از جز عوی صبری نیست بلکه رحمتی
 است نازل از جناب الهی بر من میت و یرحمه حاضران و چون در صل و گریه از آنحضرت علیه السلام با وجود
 آن کال که داشت در فهم ظاهر است بعد از آنکه چنانچه صحابه نیز از آن سوال کردند
 مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کال علی الاطلاق که شامل جمیع لطایف و مراتب و قوای ظاهر
 و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف خلق ملائکه اینست که
 هر چیز بر احق خویش باشد و آثار جمیع حواس و قوای از روی بظاهر آید و آنچه مقلد است بقل و اختیار
 و در آنچه نه عقل و راست بحکم طبیعت و اضطراب و الا لقصان در خلقت لازم آید ولیکن موافق حکمت و
 حق باشد یکی از وجوه وجود سکران موت در حق آنحضرت علیه السلام همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی
 و لازم مهارت روح از بدن است و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک است و منشأ صل و آثار طبیعت و جبلت
 از آنحضرت علیه السلام اینست که در جمیع مراتب تمام کال داشت علیه السلام و مقتضای صوفیه قلوس الله اسرار هم
 میگویند که جمیع لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در آید تا کین چند اجد ابکار اند سر بلات
 حق متصل است و روح در محبت وی مستغرق و قلب بل کروی مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود
 بخند مت در کار در ایشان مزج و خلط این لطایف نبرد و خلط و پیر مردگی شان بر اهل سکر و ثلوه بن است نه
 او بای صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که در سحر و طبیعت و تنظیف و دفن وی تعجیل
 فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن و حوخ آورده که گفت چون بیمار شد طلحه بن البراء
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفت و فرمود کان نمی برم او را مگر که حادث شده است بوی موت چون بمیرد

خبر کنیک مرا و تعجیل کنیده و ثوابی که جیفه مسلمان محروس و موقوف کرده شود میان اهل وصال وی در
 جامه ای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشیدن جامه های سفید را که آن بهترین جامه های شما است و تکفین
 کنید در آن مردی خود را راه ایودا و دیوالتر ملی و این ماحه و ظاهر جامه های سفید مطابق راست نبود
 یا شسته و اجادت در نجیب و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد اسراف کشت و مراد بتحصین کفن
 نظایف و نظایر اوست نه اسراف در ثمن وی ابو داؤد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ کران به انگنیل در کفن که وی سلب کرده میشود سلب سزیم یعنی زود کرده و بوسیله میشود در گور
 پس کرانی در وی اسراف بود و در صحیح آمده که آنحضرت ﷺ را در مه ثوب محولیه تکفین کردند و تفسیر
 کرده اند محولیه را بثوب ابیض و بعضی گفته جامه قصارت کرده و گفته اند که محول قریبه است پس
 که نسبت کرده میشود بوی اثواب و در موطا از عایشه رضی الله عنها می آید که گفت در آمدن برای بگردنیماری وی پس
 پرسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا ﷺ گفتیم روز دوشنبه پس گفت امروز و فلان است گفتیم روز
 دوشنبه گفت امید میباید ام موت خود را از نظر اینجا ملاحظه کرد که پوشیده بود و کشیده
 بود مرص در وی و آن جامه بود که در وی روغن و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را
 و زیاده بکنید و جامه دیگر و تکفین کنید مراد از آن عایشه رضی الله عنها میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفتند
 زدن کان سزاوارترند بجای آنکه نو این کفن نیست مگر برای عجل شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت
 وی رضی الله عنه قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده
 که چون حاضر شد مرا و را مرث بطلمی جامه های نو و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا ﷺ را که گفت میت
 بعث کرده میشود در جامه های که مرده است در آن یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وی بعد موت است
 نه آنکه موت در وی باشد مانند آنکه در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم
 برهنه محسور میشوند و این حدیث منافات دارد بآن وجواب داده اند که بعث دیگر است و حشر دیگر پس
 تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نمیشد میان این دو حدیث و این توحیه خالی
 از بعدی نیست و بعضی ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون
 خواهند که یکی را بطهارت نفس و براهت از عین و صف کنند گویند فلان طاهر الثیاب است و تحقیق آمده است
 در تفسیر کریمه * و ثیابك فطیر * ای عملك فاضل و میگوید فلان دنس الثیاب ای عیبت الفعل و المذهب پس
 مؤلف این حدیث مضمون آن حدیث بود که بر آن گفته میشود بندگان بران حالتی که مرده است کذا قال الطیومی
 و این توحیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست و از توراتی نقل میکنند که بعضی از اصحاب بودند
 که در بعضی احیان بتاویل نصوص و اصول بحقیقت مراد نمیرسیدند و در ظاهر حمل میکردند و آدمیان
 متغافلند در مراتب آن چنانچه علی بن حاتم چون شنید کریمه * حتی یتمین لکم الخیظ الا بیض من الخیظ

الاسود * در عقاب سیاه و سفید را در قنطاری و ساد * خود نگاه می داشت احدی ث و در حدیث و احادیث و اخبار و روایات
 یحیی که گفته که اعلام کرد آنحضرت علیه السلام اصحاب را که من تفضل و ترجیح ذکرده ام در محبت آنچه
 و حی کرده شده است بسوی من هیچ یکی را از امت خود بزرگتری بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ
 و عدل کرده ام در قسمت و تقاضای که هست در فهم و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و
 تحقیق بوده اند بغضی از اصحاب که می شنیدند که در این راه و در این مقام نمی گردیدند از آن مگر ظاهر جلی را و
 می شنیدند آن را بعضی دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و تابع تابعین
 و استنباط کردند از آن مسائل کثیره را * و ذلك فضل الله یزید من یشاء * انتهى و ممکن است
 که گفته شود ابو سعید * جامها پوشیده بعضی نظافت و طهارت بعد از آن این حدیث بخاطر طریقی
 رسید که شنیده بود از حضرت علیه السلام و باعث شد کار او شد و تاویل آن نزد وی همان باشد که کبر در اندک
 ولیکن بظاهر حال این حدیث را بر خواننده بقصد بیان سبب پوشیدن جامها یا جامه نو پوشیدن
 وی از جهت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظاهر بود اگر چه حقیقه مراد دیگر است چنانچه در
 حدیث سائر علی السبعین که در وقت نزول کریمه * ان تستغفر لهم سبعین مرة * فرمود و گفته اند که
 حقیقه مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین ولیکن آنحضرت علیه السلام از برای اظهار غایت
 رحمت و رافت حمل بظاهر کرد و فرمود سائر علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند
 و من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیمار زد ایشان را فافهم و بالله التوفیق و مدنی در این
 حال عادت صحابه نه آن بود که چون شخصی مختصر شدی و بر موت مشرف گشتی حضرت
 رسالت و علیه السلام دعوت کردندی و حضور شریف او را در خواستندی و آنحضرت علیه السلام حاضر شدی تا در
 حضور وی وفات کردی و بدای آنحضرت علیه السلام مشرف گشتی و ویرانجهیز و تکفین کردی و در
 وی نماز کردی و تشییع جنازه تا به قبر کردی و دفن کردی و بدای غایت تکریم و مغفرت
 مشرف ساعی چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد و در آخر چون صحابه دیدند که
 درین استماع و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آنحضرت علیه السلام مشغول تمام است بر آن اختصار کردند
 که چون شخصی وفات کردی بعد از وفات وی اعلام کردندندی تا بهجهیز و نماز و دفن حاضر شدی و چون
 باز دیدند که اینهم خالی از مشغول نیست میت را بجهیز کردندندی و حضرت علیه السلام آوردندی تا بروی نماز کردی
 و در اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر و در طلوعیدن آنحضرت علیه السلام مشغول گان می بردندی برای نماز
 نیز خبر نمیگردد و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت علیه السلام میرفت و بر قبر او نماز
 میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید و نماز کلاردن آنحضرت علیه السلام بر جنازه کاه بیر و ن مسجد
 بودی و کاه اندرون مسجد و مرد و جایز است و ملقب شافعی همین است و دلیل ایشان حدیثی است که در

جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص رفر
گفت عایشه رفر در آن جنازه او را نماز کنیم بروی پس انکار کرده شد بروی پس گفت والله بتحقیق نماز
کندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و بیضا میزد و برادرش در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند
بر عایشه رفر این فعل را گفت این چه بلا زد فرا موش کردند مردم این را که نکندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر سهیل بن بیضا مکردر مسجد و در روایتی امر کردند از واج پیغمبر صلی الله علیه و آله که بیارند او را در مسجد پس آوردند
و نهاده او را برد و حجرهای ایشان و کنداردند بروی نماز و چون رسید بایشان که مردم عیب گرفتند که
هرگز نبود عیله در آورده شود چنانکه در مسجد پس رسید این سخن بعایشه رفر گفت که چه شتابند مردم
در عیب گرفتن چیزی که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر مابعد آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نکندارد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر سهیل بن ابیضا مکردر مسجد این روایات مسلم است و موطا نیز همین آورده
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی همین مقدار آورده اند گفت عایشه رفر نکندارد آنحضرت صلی الله علیه و آله بر سهیل بن
بیضا مکردر مسجد و نیز میگوید امام شافعی که نماز جنازه در مسجد اولی است بآن
و ملکی امام ابوحنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمی باتنزیهی دور روایت است
نزد ما و ظاهر ثانی است و ظاهر از کلام مالک که گفت لا اجماع نیز همین است و دلیل ایشان حدیثی است که
آبی داؤد از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
کسی که بکندارد نماز جنازه در مسجد نیست مرا و را چیزی یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کرده اند
که گفت این حدیث اولی است از حدیث عایشه رفر زیرا که حدیثی است از اجماع است از فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت
اباحت که نهی از آن متعلق نشد و حدیثی بی هریره اجماع است از نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله که متعلق است او را اباحت
پس حدیثی بی هریره اولی باشد از حدیث عایشه رفر زیرا که فاسخ است مرا و را کذا قال الشمی و نیز در
انکار صحابه بر عایشه رفر دلیل است بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا
چرا انکار میکردند بروی و نسبت عایشه رفر ایشان را بنسبان و عدم علم محل کلام است بلکه تواند که
عایشه رفر بنسخ عالم نباشد و ظاهر اینست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند که کنداردن نماز
بر این بیضا در مسجد بجهت آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله معتکف بودند از بیجهت بیرون نیامد و جنازه بیرون
مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز بر لجامی آمده که چون
جبرئیل خبر موت او را رسانید آنحضرت صلی الله علیه و آله در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز
بر روی بکنم پس بیرون آمد بمصلی و نماز بکندارد و اگر در مسجد جایز بودی بیرون آمدن برای چه بودی
و بعضی گویند که مصلای جنازه مکانی بود متصل بمسجد شریف و برین نقل نیز اکثر اشکالات منحل گردد
با احتمال آنکه شاید که روایت صریحه در مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این

است مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجدی بود معدّ از برای نماز جنازه جایز است در وی بیکراهت و الله اعلم
و اختلاف است میان حنفیه که گراشتن از جهت خوف تلوث مسجد است و این مناسب است بقول کسی که قائل
است که مرده نجس است یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز پنجگانه و پس و برین
نقل بر اگر جنازه بیرون مسجد نبود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابو هریره را برده که مستحب حنیه و مالکیه
است و میگوید که حدیث ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من صلی علی جنازه فی المسجد فلا
شیء له و این را غلط است و هو است از راوی جواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که
لفظ جنایت در اصل فلا شیء علیه است یعنی هر که بکند از نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی
بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیء آورده است و گفته که در یک نسخه چنین واقع شده است
که فلا شیء علیه و از اینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و در حدیث ابو هریره را بلفظ فلا اجر له نقل
کرده و در جمیع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده و نقل بر و میگوید که بعضی از
ائم حدیث میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صالح مولی الترمذی است و وی
ضعیف است در حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که مولی ترمذی ثقة است لیکن مختلط گشته در آخر عمر و در
نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقة است لیکن مختلط گشته در آخر عمر پس هر که شنید از وی چیزی را
اختلاف ثابت است و حجت است و همه برین اند که این حدیث کذب که راوی این حدیث است از وی شنیده است پیش
از اختلاف پس واجب است قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از اختلاف انهمی
و الله اعلم و میگوید و نماز بر او بیکر و عمره در مسجد کند از آن چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که
کند از عمره نماز را بر ابی بکر در مسجد و کند از صهیب بر عمره در مسجد اما درین روایت
ابن زیاده نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار و کاندل و از کسی انکار
صادر نشد و جواب از این آنست که هر نقل بر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون
مسجد بود و حق آنست که اگر کومد عای شافعیه مستونیت نماز جنازه است در مسجد باطل است
و الا می در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله جنازه تمامه صحابه را در آن و متواتر می شد در میان ایشان و اگر
خو از است مالیز قائلیم بآن و مکروه میباریم آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بکند از دل
و قیام نش از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد با مساوات طرفین کند ای شرح ابن الهمام نقل بر آنحضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ میفرمود تمامه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب مقتضای رای غسل و احتیاط و اطمینان و بی
در طهارت و نظافت بی تعین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه بار عایت کند و تشریف بکند و غسل
آخرین قدری کافور بکند از آن بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند
گفت چون وفات یافت دینت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بر آن آمد

[illegible]

[illegible]

بسوی خود آن من داده شد و ام کلیدهای عز این ارض و الله من نمیتوانم بر شما که مشرک و مشرکین بعد
 از من ولیکن این میسر است که نماز و تضرع کنید در آن عز این و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر حرمه
 روزه هفتاد یکمین روز آورده و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از این عباس آمده که نماز کند بر کشتگان احد و
 بکشد بر حرمه روزه و شش کوی که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بر سر حرمه آمد و دید حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد و دو بگریست و مردی از انصار
 که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز کند بر وی و شمع این الهام زیاده کرده که پستیز
 نماز کند از در شهر آنها که همیشه در ایشان در جانب حرمه و نماز کند از دره میشک بر ایشان پستیز برداشته
 میشکند و بجای خود کند داشته شد حرمه تا بکشد از دره از همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت
 کرد از جابر و وی صحیح الاسناد است و ششین آن را اخرج نکرده اند و اگر چه در بعضی از رجال اسناد
 این حدیث بعضی سخن کرده اند ولیکن مختار توفیق آنها است و بر هر نقل هر حدیث نازل از درجه حسن
 نخواهد بود و آن حجت است استقلالاً لا خصوصاً از درجه احادیث با حاکم است و بکر و نیز حدیثی دیگر آورده
 از ابن مسعود که نماز کند از آنحضرت صلی الله علیه و آله نبوت بنو است بر شهدای احد و کند بر حرمه هفتاد نماز
 و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از در تطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده
 که نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر نقل هر حدیث که همه ضعیف باشند مجموع آن خود و اصل بر ترمه
 حسن خواهد بود و نیز آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده
 بود و در آنجا صلواتی مسلمانان کشته شدند و نماز کند بر ایشان عمر و بن العاص و بودند با عمر و
 بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و کوی که حدیث جابر که بخاری و ترمذی آورده اند نافی است
 و این احادیث مثبت و خبر مثبت مقلد است بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است
 و در بعضی شروح هدایه مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود با آنکه پدر و حال وی کشته شده بودند
 و بمنینه آمدن بود تا تل بیری بکنند و ایشان را برداشته بمنینه آورد و حاضر نمود در وقتی که نماز کند از در
 رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرد و آنها که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند و فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند در روایت اثبات آورده اند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نه از بر شهدای
 احد در همان روز در همان وقت بود اما واضح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز حدیثی روایت جابر
 نفی صلوة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت وی با روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر
 میکرد اند و آنکه کوی که این مخصوص است بقتلای احد از جهت تودیع احیاء و اموات بعید است و ایشان
 کویند السیف مخاء الله لوی و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور است در کتب فقه بعنوان حدیث و
 همچنین است که ذکر کرده اند و راه ابن حبان فی صحیح حدیثی یعنی شرف شهادتی که ایشان را حاصل شده

نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جنایه احرام
 که از او در دنیا است دفن کنند و بوی خوش بگذارند از آن جهت منع استماع طیب بر محرم را در جنایات
 همچنین بعد از ممات و سر او را نهوشند چنانکه حال محرم است در جامع الاصول از کتب معتبره غیر مرطا
 با اختلاف الفاظ آورده است که مردی یا اسعاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و محرم بود ناکاه پیغمبر
 بر زمین از راحله خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در رد و جامه وی
 و بوی خوش بگذارید و سر و روی او را نهوشید که وی معصوم میگردد همچنین محرم و لمیمه کوپان و ذکر
 آن در باب حج بیاید و مله شب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر
 مؤمنان است و این را مخصوص به همین شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشد و وضع شریعت
 نموده و گویند که با وی جز این دو جامه نبود از این جهت فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنید و الله اعلم
 و چون گفتن قاصد را پس سر نهوشند و بر پایهای قفاری گیاه بنهند یعنی چون گفتن مسنون که سه جامه است و قدر
 کفایت که دو جامه باشد یا فتنه نباشد بحکم خبر و در هر چه یافتنه شود نهوشند و وقوع اینحال یعنی
 پایهای را بگیاه پوشانیدن در عهد ای احکام بر دو عادت شریف صلی الله علیه و آله آن بود که چون میت را بیاوردند ندی
 سوال کردی که بروی دیر است یا نه اگر دین نمودی بروی نماز کن اگر دی والا فرمودی صحابه که بروی
 نماز کن اگر ندی و خود نکلاردی از جهت حر و تنبیه بر کرامت از تکاپ دین که از این سعادت محروم داشت
 و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت صلی الله علیه و آله چون
 ترک کردی و احادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری و نسائی از سلمه بن الاکوع آورده که گفت بودیم
 ملتشدین نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله ناکاه آورده شد جنازه تا نماز بکند بروی فرمود بروی دینی است گفتند لا
 یا رسول الله پس بکند نماز را بروی پسر آورده شد جنازه دیگر فرمود هیچ چیزی کن آشته گفتند لا فرمود
 آید اینی هست بروی گفتند سه دینا فرمود بکند از یک شهاب بر پا خود را بوقشاده بر خاست و عرض کرد بکند از
 یا رسول الله نماز را آن سه دینا را و بر من پس بکند نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون
 گفت ابوقشاده رفردین وی بر من فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته و بر وی دین است پس سوال میکرد
 ایا چیزی کن آشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی کن آشته است نماز میبکند از و الا میگفت مرمسلما نالرا
 بکند از نماز بر پا نمود و چون فتح کرد خدا این تعالی بر رسول خود میبکند از و می پرسیک از دین و میفرمود
 من قریب تر و دوستم بمسلمان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بکند از دین یا عیال بر من است
 قضای دین او و هم بخواری عیال وی و اگر بکند از مال آن برای وارثان اوست و جزو نشد بکند در باب از تکاپ
 دین و تاخیر ادای آن بسیار واقع شده ای داؤد از ابی موسی اشعری رفرد آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

عظیمترین گناهان نزد خدا بعد از کفاری که نهی کرده است از آن اینست که بهیچ مردی و بر وی این باشد
و نیک ارد چیزی که بتوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابوهریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بگوید
اموال مردم به نیت آنکه ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگوید بقصد اطلاق تلف کند یا را بحد اطلاق
و نهائی از حد بن جحش آورده که نزدیم مالشسته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس برداشت سرمایه خود را و بجانب
آسمان پستریه نهاد دست خود را بر جنبه شریف خود و گفت **یا الله** چه بسیار دین میشد از سستی
پس بجا موش مالک نیم و تو سیم ما که چه عواقل بود فردای آن روز آنحضرت رو فتیم و رسیدیم
بیارسول الله چه بود این سستی که نازل شد فرمود سوگند بخدا ای که بهیچ ذات من در دست قدرت اوست
که اگر مردی کشته شود در راه خدا پس از آن بار دیگر زندگیا کند انبیا شود و باز کشته شود و باز زندگیا کند
شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده نشود دین وی و چون در نیاز شروع کردی
بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند در شرح ابن الهمام گفته که قراءت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و آله
به ثبوت بر سینه ائمه و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی
بعض قولاً و فعلاً مروی شده و در بعض روایات قراءت فاتحه الکتاب و سوره چهار از وی ماثور گشته و لیکن
گفته اند که چهار بقصد تعلیم بود تا بداند که سنت است چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث
وی آمده و مله شافعی و احمد و حاکم اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی گشته
مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی بطریق ثنا و دعاء بودند به بر وجه قراءت
ابوحنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است
که شاید عوائد بن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعاء بودند به بر وجه قراءت
و از کلام شنی ظاهراً شود که اگر به نیت ثنا بخواند نزد مانیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان
مفهوم میشود که مراد قائلین بقراءت آن مشروط به نیت است و لیکن کرمانی گوید که واجب
است و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه
و مالک واجب نیست و الله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز میت میسرود
اینست اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اكرم نذله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه
من الاعطایا کما نقیم الثوب الا بیض من اللبس و ابد له دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا
خیرا من زوجته و ادخله الجنة و اعف عنه من عذاب القبر و من عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی
است که از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه مردی پس
یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعاء را که رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر آن جنازه بخواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بود می و گاهی میگفت اللهم اغفر له

و میبختنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و اثنا و شانهنا اللهم من احببتنا منا فاحبه علی الاسلام و من
توفیتنا منا فتوفه علی الايمان اللهم لا تسخر منا اجره ولا تضلنا بخله و در روایتی و لا تفتننا بعله این دعا بود آورد
از حدیثی هر چه روایت کرده و در روایتی فتوفه علی الاسلام آمد و نسائی از واقله بن الاسود نقل کرده
و اثنا و روایت کرده و بس و قمری نیز این حدیث کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از
ابو هریره از پیغمبر ﷺ و زیادت کرده در وی توفیتنا علی الايمان انتهى و روایت ابوداؤد اتم و اکمل
است و باین است عمل اکثر حنفیه و در بعض روایات زیادت اللهم انک ان محسننا فزدنی احسانه و ان کان منیبنا
فتمحنا و ان عنه سیأتة نیز آمده اخرجہ الخوطا عن ابی هریره و در بعض اوقات می گفت اللهم ان فلان بن فلان و
فلان آن میت و نام پدر وی میبرد می ذممت و حمل جوار که فقه من فتنه القبر و علم اب النار و انت اهل الوفاء
و العیق فاعف عنه و ارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا ابوداؤد از واقله بن الاسود آورده و در روایتی
و حمل جوار که نیست و گاه گفتی انت ربها و انت خلقها و انت رزقها و انت قضاها الاسلام و انت قضاها
رحمنا بعلم سره و علانیة ما جئنا به فاعف عنا این دعا از جامع الاصول از علی بن شامخ آورده که گفت
حاضر شد ام مروان را که می پرسید از ابو هریره چگونه شنید می پرسید رسول خدا را ﷺ که دعا میکرد در جنازه
گفت ابو هریره ایبا تصل یقی می کنی بالچه من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که می گفت
اللهم انت ربها الی آخره اخرجہ ابو داؤد و ظاهر این است که صغیر تا میت برای جنازه یا نفس یا نسمة باشد
والله اعلم و بر طفل این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا ذکره البخاری فی ترجمه باب
در بعض روایات شافعا و مشفعان نیز آمده آمد و بعضی از علما گفته که تعیین دعا مزید رقت طلب است
در هر چه ذکر و حضور و خشوع و سخت دهن بخواند و لابد آنکه عای ما ثور او بی و افضل خواهل
بود و وجود ذوق و حضور و روایتی اتم و اکمل مکرر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار و تردد ملائی
طریقیان یافته باشد والله اعلم و گاه چهار تکبیر گفته و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائمه و در احادیث صحیح که از کتب متعه و قوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بر آن نیز واقع شده
و در فتح الباری میگوید که سلف را اختلافی بود در آن روایت کرد مسلم از زید ابن ارقم که وی پنج تکبیر
میگفت و رفع میکرد این را حضرت رسالت ﷺ و از ابن مسعود نقل روایت کرده شده است که وی نماز
بکند از هر جنازه مردی از بنی امل و پنج تکبیر گفت و از علی بن مؤثقی نقل آمده که وی میگفت بر اهل بدر
شش تکبیر و بر سایر صحابه پنج و بر مهاجران سه و بر انبی شصت از جامع آورده که گفت نماز کن از پیغمبر
ﷺ بر او صحنه بهشت تکبیر و این عسا کرا و ی آورده که اگر مردی بودی که بدن را و شجره را حاضر شده
بودی بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدن را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدن را گفت
میگفت و اگر هیچکدام یکی از این دو را حاضر نشد چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آید که سه تکبیر گفت و از

النس نیز همچنین می آرند و در روایتی آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر
گفتی صیب چیست بر کشت و صف بست و تکبیر اربع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که ثوابی که راوی
تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند
که تکبیرات چهاره چهار است و این عبدالمکرکه گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای اوصار را که زیاده گفته
باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلی و میگوید که در مذهب حنفیه مالک و اشعری است که ابرو یوسف پنج تکبیر می گفت و از
احمد نیز روایتی هست در آن و بکر بن عبد الله مزنی بر آن رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر هفت
اثمهی کلام فتح الباری و شنبی میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آورد
صحابه تکبیر میگفتند بر چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان رحلت حضرت
صلوات الله علیه و همچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت عمر فاروق رسید همچنین میکرد پس گفت عمر چه کرد
شما ای اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیایند نیز در اعتلا فافعل و مردم
قریب العهد الله بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق و مجتمع باشند پس ثلث
برگشتند اصحاب که در یابند که در آخر چهاره که آنحضرت صلوات الله علیه تکبیر گفت چند بود و در واقع در آخر
چهار بود پس اجماع کردند بر آن و این است معنی قول مصنف که گفت و گسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار
میگویند که ثابت شده است که آخر نه از چهاره که گذارد پیغمبر صلوات الله علیه چهار تکبیر گفت و بییهی و طبرانی
ابن حبان را از ابن عباس روایت می آرند و بییهی گفت که روایت کرده شک است این حدیث بر وجه معتدله که بدان
ضعیف اندلیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بر آن اما قصه جمع عمر و بر چهار صحیح
است از همد بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار در باب اربع تکبیرات مستفیض است و روایت کثیره
و طرق معتدله ثابت گشته و از ابن عباس روایت مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و آیه الصلوة
والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هل منتمکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرک و ابودنعیم فی
العلیة و بییهی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام
و خواندن درین چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناء است و بعد از ثانی در و در پیغمبر صلوات الله علیه و در
ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعض آنست که بخواند * ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیة * و نزد بعض * ربنا لا تزغ قلوبنا الایة * و بد و سلام از نماز بیرون آمدی
رواه الخطیب و ابن عساکر عی عثمان روایت و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب شافعی نیز همین است و کاهن
بیک سلام اقتضای کردی و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه
در سنن صلیة و نزد بعضی از اصحاب و بی دو سلام برای استحب است و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که در آن قاضی روایت کرده که پیغمبر صلوات الله علیه نماز گذارد بر چهاره چهار تکبیر

و يك سلام بجا نهد دست راست را بجلد يکش نزد امام احمد صحيح نيست و عمل در تمسك او در يك سلام
فعل اصحاب است كذا اقال الزركشي و در جمع الجوامع از فعل مل مرتضى رر آورده كه يك سلام مياد و دستها
در هر تكبير بر دشتي و مل صلب شافعي و احمد اينست و مروي است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زيد
بن ثابت و از امام مالك سه روايت است رفع در كل و عدم رفع در كل و رفع در اول و عدم رفع در بواقعي
و مل صلب امام ابوحنيفه همين است از جهت حد يث ترمذي از ابني هريره كه گفت بود رسول خدا ﷺ
چون ميكلارد نماز جنازه را رفع ميكردد و دست خود را در اول تكبير بستر مي نهاد دست راست بر دست
چپ و احاديث مختلفه در بين بابا آمده شايه كه گاهي اينچنين بود و گاهي آنچه ان و مصنف در خانه آورده
كه در ثاب رفع يك يمين در تكبيرات نماز جنازه چيزي صحيح نشده و الله اعلم و چون نماز جنازه از وی ﷺ
فوت شد ي بر قبر وي نماز كند ي يكبار بعد از يكشنبه و روز بر قبر كسي نماز كند او و يكبار بعد از سه روز
و يكبار بعد از يكماه بلكه بعد از هشت سال چنانچه در عهد اي احكام است در آخر عمر شريف كه بقصد
توديع كرد و حد يث نماز بر قبر از هشت طريق و اسناد صحيح ثابت شد و زركشي از امام احمد نقل كرده كه
گفت روايت كرده شد است نماز بر قبر از حضرت پيغمبر ﷺ در شش وجه يا هشت وجه كه آنحضرت ﷺ
نماز كنند بر قبر انتهی و از الجملة آنچه مذکور است در جامع الاصول از كتب سنه اينست كه بخاري
از ابني هريره آورده كه هياهي بود رجل يا امراه كه مسجدا شريف نموي را جاروب مياد پس بمرد و آنحضرت
ﷺ از مورت وي خبردار نشد ناگاه روزي بياد وي آمد فرمود آن آدمي چه شد گفتند بمرد يا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نكرديد گفتند كه وي چنين و چنين بوده است گويان كه تعمير شان وي كردند
فرمود راه بنده مرا بمردوي پس آيد بمردوي و نماز كرد بر وي و در صحيح مسلم اين زيادت آورده
كه آنحضرت ﷺ كه است كه اين قمر مملو است بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور ميگرداند آن
را بنهار من و نیز موطا و نهائي از ابني امامه بن سهل بن حنيف آورده كه امراه مسكينه بود كه آنحضرت ﷺ
را از بيماري وي خبر دادند و بر رسول خدا ﷺ كه عيادت ميكردد مستاكين را و مي پرسيد احوال ایشان را
فرمود چون بميرد خبر كنيد مرا تا كاه جنازه او شب بر آوردند و يك ار ساجدين آنحضرت ﷺ را در آن وقت
مكروه داشتند و چون صبح شد با نچه كاه شده بود خبر كردند فرمود من نگفته بودم كه خبر كنيد مرا
عرض داشتند خوش لك اشعیم يا رسول الله كه بيدار كنيم ترا و بپروان آريم ترا در شب پس بپروان آمد
آنحضرت ﷺ و صف است بامردم بر قبر وي و تكبير بر آورد چهار تكبير و بخاري و مسلم و ابوداؤد و ترمذي
و نسائي از شعبی آورده اند از ابن عباس كه گفت خبر داد مرا كسي كه كاه شدت بارهول الله ﷺ بر قبر مي منبوت
پس امامت كرد آنحضرت ﷺ و صف بستند صبا به خاف او و يكبار نماز را و ايضاً يث بروايات متعدده
آمده و در بعض روايات آمده است كه دوشب بردن وي كاه شده بود و در بعض سه شب واضح آنست كه

در عرف آن را امیت شیکویند و اثبات حیات برای او نمیکنند و هر کسی که جویشتن را ملاک کردی نماز نکند از دی و نه
بر کسی که در غنیمت خیمالت کردی اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمرة آورده اند که مردی را آوردند پیش
حضرت علیه السلام که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نکند آنحضرت علیه السلام بروی و در روایت
ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که علی احل یث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
و بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس الهی و مدعی جبهه و
ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد
وی بکند از آن و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت علیه السلام بروی در احمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز
کند از آن باشد مطلقا چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت
علیه السلام بنفس نفس خود فکر کرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حقیق من یون کرده و ظاهر همین
است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که گفته امام باین که نماز نکند بر قاتل نفس
و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابو داود و نسائی از یزید بن خالد آورده اند و زکشی گفته راه الخمسة
الا لعمری که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت روز عیدین پس گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله خبر او را
تا نماز کند بروی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بکند از یک شهابی از خود پس متغیر شد بروی مردم از جهت
این سخن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود این بار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تحقیق کن در این معراج او را
و یافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش یک و در هم لمیر سنبل و وعید بر خیانت در غنیمت بشمار
و قوع یافته است و این حدیث نیز قریب است به آنکه نماز بر قاتل نفس بهمین معنی است که خود نکند از وی
و دیگران را منع نکند کسیکه بحد شرعی کشته شد بروی نماز نکند از وی یکی از آنها ما عزمین مالک اسماعیلی است
که بشنیده از امامتلا شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و طلب نظیر و اقامت حد کرد و هر چند که آنحضرت صلی الله علیه و آله
روی از وی کرد انید و تغافل از وی بحد تشریف و فرمود مکرر دیوانه است گفتند لایزال رسول الله عاقل است
فرمود مکرر شرایب خورده است عرض کردند اینچنین نیز نیست و چون بحد گفت و چهار بار بر نفس خود اقرار
کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از هر سو بر آمدند و همه کسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه
استخوان کله شتر از دهنش بیرون افتاد و بر سر وی رسید و کوبید که در آن وقت اضطرابی و تغییر رویی را
یافت این قصه را آنحضرت صلی الله علیه و آله آموخت باز گفتند فرمود هنوز بایستی که بازمی آوردید و از سر وی میکشیدند
و بعد از رجیم وی مردم مختلف افتادند بعضی گفتند در کار بد رفت و بشنیده زنا جانی او و بعضی
گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود استغفار کنید مرا و این معنی
بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرده که اگر تسلیمت کرده شود آن توبه میان ائمه مرآتیه
کنجا پیش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز نکند از وی بزوی کذا جاء فی الصحیح و در

روایت ابوداؤد آمد که لم یصل علیه واین و بعضی بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصل
بر روی نماز کند آمده باشد نه آنحضرت صلی الله علیه و آله که اگر در و نه صحابه و صحیح است که بصیغه معلوم است یعنی
آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز کند بلکه مرد یکران را فرمود تا نماز کند و نه بعضی روایات دیگر که میرونی
در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحاب و قوم وی امر کرد که نماز بکنند بر روی و ما ناگاه از
ناکند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تحقیر وی چنانکه از مخالفه روایتنا و استغفار وی
معلوم میگردد و قوائد که با وجود آن مصلحت در ناکند اردن نماز بر روی بنفس نفیس خود
دیدند و یکران را امر کردند از یحیاست اختلاف ائمه در شان محمد و امام بک مکروه میدانند امام احمد
میگوید که امام واریا ب فضل نکل اولاد و سایر نسل بکنند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که
همه بکنند و نماز جنازه بر هر که اهل لاله الا الله است و روی بجمعه مسلمانی دارد باید که بکنند هر چند
ناسق و عاصی و محمد و د بود و در روایتی از امام احمد هم چنین است دیگر امرأه شاملیه است که وی نیز
آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیه ما عز و هر چند حضرت صلی الله علیه و آله تغافل را در اخصی نشد الا
با قامت حد و چون وی حامل نبود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض
نمود تا امر با قامت حل بکنند فرمود بجهه وی صغیر است و کسی که او را تربیت کند و شیر دهد کیست مردی
از انصار بر خاصیت و متکفل رضاع وی شد و بر و ابی آنحضرت صلی الله علیه و آله او را هم بوی بکاشت تا شیر دهد چون
مدت رضاع بکاشت باز آمد و در اقامت حل نمود پس امر کرد بر جم وی و ناسینه او را در زمین دفن
کردند و سنکما رکود نک سنکی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و غریب روان شد و رشعی از آن بر روی
خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود صلی الله علیه و آله بکن از با خالد و دشنامش منع سر کند بخدا ای
که بقای ذات من در دست قدرت اوست بحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب مکس میگردد آمرزیده میشود
و صاحب مکس او را کویند که عشر و عراج از مردم بظلم میبختند و مظالم ایشان بر گردن خود میگیرند
و این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان است و در آخر حدیث واقع شد که ثم امر به افضلی علیها قاضی
عیاض مالکی میگوید لفظ افضلی علیها نزد جماعه میر رواه صحیح مسلم بفتح صا دو لام است یعنی بر صیغه
معلوم که دلالت کند بر نماز کند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود بر روی و گفته که نزد طبری بضم
صاد و کسر لام است یعنی نماز کند آمده شد بر روی و امر کرد بمردم تا نماز بکنند بر روی اما خود نکلارد و
گفته که هم چنین نهج است الحجه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع است و الله اهلیم دیگر قضیه امرأه
جهنمیة است که منسوب بجهنمیة بضم جیم و فتح هاء و سکون یای تحتانیة نام قبیله است و در ایجاد نفس
حدیث تصریح است بکناردن نماز از آنحضرت صلی الله علیه و آله بر روی چنانکه مصنف آورده و کثرت و ثابت شد و
بر جهنمیة که رجم کرده شد بود بزنا نماز کند ارد و عمره رفته گفت نماز بر کسی میباشد که زنا کرده فرمود

توبه کرد که اگر آن توبه را نپذیرد گنبد در هفتاد نفر از اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه از این فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم و الترمذی و ابو داؤد و النسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که نامت رضاع او را میباید دادند آورده اند که جامعه که بر تن داشت این را میگوید او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی، پیاده رفتی تا بمید فن وی رفتی و در مودی شتاب کنی که در بریدن و تاجنازه را فرود نهادندی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنائز فلا تجلسوا حتی یروح چون پیروی کنید جنازه را و بر وی همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابو داؤد از ثوبان نقل آورده اند که گفت پیروان آمدیم ما با پیغمبر ﷺ هر جنازه پس دید آنحضرت ﷺ جماعه سواران را همراه فرمود شرم داشتند این جماعه که فرشتگان خدا این جماعه را بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مرابو داؤد را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت ﷺ دابة تاسوار شود پس ابا آورد آنحضرت ﷺ از سواری و چون برگشت سوار گشت از جنب آن بر سید فلک فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از آن جهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متعدده آمده که رفت آنحضرت ﷺ بر جنازه ابی الدحداح پیاده و آمد وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب سنی از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت ﷺ اسراع کنید و نیز بر وی جنازه را زبراکه اگر صالح است بخیر است که او را بوی زود میزنند و اگر غیر صالح است شریست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بر گردن نهادن اگر صالح است میگویند زود برسانید مرا و اگر غیر صالح است میگویند ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز او را هر چیز مکر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک کرد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع از آن آمده است و اما نه نشستن تاجنازه نهادن ابو داؤد و ترمذی از عباد بن الصامت آورده که بود رسول خدا ﷺ و قعی که اتباع میگردید جنازه را نمی نشستند تا آنکه نهاده میشد در احد و احدی که مصنف آورده حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری می آید که حاضر بودند اصحاب ﷺ در جنازه مروان که حاکم مدینه بود نیز در انجا بود پس بگرفت ابو هریره دست مروان را و نه نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابو سعید خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که بمحقق نهی کرده است رسول خدا ﷺ از این * تنجیه * اختلاف است میان ائمه در آنکه مصعب مشی در نهال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابو حنیفه مشی است خلف جنازه و مذهب او را عی نیز همین است و ثوری و طائفة دیگر گویند هر دو بر ابراست و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشافعی و میگویند دلیل ما حدیث ابو هریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت ﷺ کسی که بکند از نماز جنازه مرا و را قیاطی است از اجر و کسی که اتباع وی میکنند تا آنکه نهاده شود در قبر او را و قیاطی از عمر الرزاق در مصنف

خود می آرد که مشی نمی کرد رسول خدا ﷺ مگر خلف جنازه در شرح هدایه ملک کور است از این مسعودی
 که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی مثل فضل نماز در بیضا است برنا فله و نیز مشی خلف وی
 در انعاظ و تفکیر اظهار و ادخل ام و بمعنا و نیت نزد احتیاج اقرب و تر ملحد و ابوداؤد از ابن مسعود آورد که
 جنازه متبوع است هر که پیش وی رود کویا که همراه وی نیست و آنکه دیگر میگوید که در حدیثی که در حدیث
 از انس آمده است که آنحضرت ﷺ را ابو بکر و عمر و یحیی و ابی بنی و غیره از پیغمبر و نیز قوم شافعاند و شافع متقدم
 می باشد در رعایت و تقیید از عبد الرزاق و ابن ابی شیمه از عبد الرحمن بن ابی بکر می آرد که
 بودم من همراه جنازه و ابو بکر و عمر و یحیی و ابی بنی و غیره پیش میرفتند و علی و زید از پس گفته می بعلی که می بینم
 ترا که پس می روی و ایشان یعنی ابو بکر و عمر و یحیی و ابی بنی و غیره در جمع کنند حدایتعالی ایشان
 را به تحقیق میدانند که از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد و لیکن
 ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول
 از روایتی از انس می آرد که گفت شافعاند پس بروی پیش وی و پس و پیش و شمال و نزدیک بوی و ابوداؤد
 و ترمذی و نسائی از غیره بن شیمه می آرد که هر مود آنحضرت ﷺ که اکابر خلف روید و پیاده
 هر طور که خواهد مشی کنند از پس و از پیش و از میان و از پسار و آنحضرت ﷺ را هر غایبی نماز کند از پی اما صحیح
 شده که بر نجاشی که ملک همیشه بود و نصرانی بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت ﷺ بموجب علمی
 که بعلا مات و دلائل نبوت آنحضرت ﷺ داشت مسلمان شد و صحابه آنحضرت ﷺ از مکه بروی
 هجرت می کردند و وی طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت با ایشان بجای آورد و آنحضرت ﷺ نیز که
 گاهی طریقه اهل اسلوله می داشت چون در حبشه مرد نماز کبارد و امر کرد صحابه را بآن و گفت برادری
 از ان شما مرد بروی نماز بیکارید پس بمصلی برآمد و نماز بیکارید بروی با صحابه و نگه کرد چنانکه میر
 و حدیث صلوة بر نجاشی ملک کور است در صحیحین از جابر بن عبد الله و با اتفاق حدیثین نماز بروی در میان
 روز بود که مرد و همان وقت بمود آنحضرت ﷺ حضرت با ایشان از موت و عید بر معویه بن معویه مزنی و
 بعضی گفتند آنکه لیلی نیز نماز را بیکارید و قصه وی آنست که چون آنحضرت ﷺ در غزوة تبوک بود
 نازل شد بروی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن معویه مزنی بحدیثه وفات یافته آیاد و ست
 میداری که طی کنم بزیعزمین را و بیکارید بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل باز وی خود را و برانداخت
 مرد رخت و هر تل که در میان بود و برادشت حجاب از میان و در روایتی برداشت هر پیرا و پس بیکارید
 آنحضرت ﷺ نماز بروی و در وصف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس برسد از
 جبرئیل که بچه چیز در ریافت وی یا جبرئیل این در جهرا گفت بد و ست داشتن وی قل هو الله احد او خواندن
 وی آن را در آمد و رفت و نشست و خاست و آیت کرد انعم الله علیک یا ابا مامه و ابن سعد در طمعات

از حضرت انس که اندک از شیخ ابن الهمام ذکر السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد من انس
و ذکر فتح الباری میگوید اگر چه خبر نماز که از بدن بر معاویه یعنی ضعیفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق
و تعدد آن قبول یک برفته است چنانکه در ترجمه او در ذکر صحابه آن را بیان کرده ایم و فقهاء درین خلاف
کرده اند شافعی و احمد و یحیی بن یزید نماز بر غایب مطلقا است است و ابوحنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی
از محققان تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نکال آید آن نمازها بیکبار و یک
جنازه حال نجاشی بودن بر آن که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بکند و اگر بروی نماز نکال آید
آنند و غرض بجهت بودن وی بطریق کفایت بکند آن جماعه از همه ها قاطب شده کاندن حاجت نیست
و خطابی این قول را اختیار کرده اگر چه از ظاهر عبارت مصنف جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن
ظاهر آنست که جنازه نیست و علم ما احتیاج کنایه از علم جواز است که بی حاجت گذاردن آن جائز نبود
و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استصحابان نموده و بعضی میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تنگ بر طول علم و این علم الجواختیار کرده است
این قول را بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است و الا فلا و این قول منافی نماز بر نجاشی است
چه نماز بروی بجانب حبشه بود و راه الطبرانی عن حل یقه ابن اسبیل و حذیفه و مالکیه که قائل اند به منع
مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف کشت بر آن حضرت علیه السلام جنازه نجاشی و بر دشته شد
پرده از آن جنازه برداشته شد روزی که مرده که مروه که جمعرا بن ابی طالب و علم الله بن رواحه و زید بن
حارثه و زید بن نجاشی کشتند یا آورده شد جنازه وی در حضرت علیه السلام بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی
و روی بدین و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که اما مش می بینند و قوم نمی بینند
و در این صورت که خود جائز است با اتفاق این نیز آنچنان باشد و این دقیق العید میگوید که این قول محتاج
بثقل است و به مجرد الحوقال ثابت نشود و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این
مقام یعنی بحکم ظاهر شرح معلوم شدن است که جنازه حاضر میباید متنازه از بوی بکند آنند و آن حضرت
علیه السلام که بر غایب بکند آید شاید که مکشوف شدن بروی یا حاضرا ورده شد جنازه وی و هذا القول یکفی
و گویند که و احوال بدی درین باب از این همایش نیز آورده اگر چه اینها ذکر نکرده است که
کنند این همایش کشف کرده شد حضرت علیه السلام و اسیر نجاشی وید آن حضرت علیه السلام و او بکند نماز
بر روی و ابن عباس بی سماع از حضرت علیه السلام اینچنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور هر بر
نجاشی نزد حضرت علیه السلام اگر چه مدنی بر احتمال است و لیکن در آنچه روایت کرده است این همان در
صحب صحیح خود از عمران بن حصین ایمانی بد آن هست که گفت آن حضرت علیه السلام برادر شما نجاشی وفات یافت
پس برخیزید و نماز کنید بروی پس برخاست آن حضرت علیه السلام و صف بستند صحابه خلف وی و لمید اندک

و الله اعلم بالصواب و اما بعد از این که قبور اهل بیت را دیدم و در آنجا چه عبادت نموی
 آن بود که در آنجا از زیارت میکردم از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آنحضرت
 زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان
 بود و احادیثی در این باب است بلکه آنحضرت در این باب الهی کرده بود از زیارت قبور در آخر رخصت
 کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث
 تیر غمی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان را است اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نهی
 سابق و ایشان را بیرون آمدن از زیارت مقابر جایز نیست الا زیارت حضرت رسالت پناه و در
 احادیثی که در این باب است و در آنجا که زیارت قبور بر آید و بعضی بر آنند که این منع و لعنت در اول بود
 و بعد از آنکه زنان نیز داخلند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت حزن و فزع ایشان است و در حدیث
 است که آنحضرت زیارت مادر خود را در خود آورده و میگوید که زیارت مادر را نیز بگویند و در آورد
 و فرمود که اگر کسی مادر خود را اذن نداند و طلب زیارت کرد و مادرش را نداند و فرمود که
 زیارت کنید قبور را که مذکور است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده
 کرد زینب مادر و پدر آنحضرت را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را صحیح
 نموده اند و گفته که زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متأخرین علماء منع کرده اند از اطلاق
 کفر بر والدین آنحضرت بلکه بر جمیع آبای و بی آنکه تا آدم علیه السلام و در مشکوٰۃ از بیعتی مزمل
 آورده که آنحضرت فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود
 و او را و فرمود او را بار و استغفار و تعلق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را
 به بنده نکر و بیک سلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انما ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا
 و لکم العافیة و در این عباس روایت می آید که گذشت پیغمبر خدا بفرمودی که در من پند بود
 پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثار
 و مسلم از عایشه روایت کرده که آنحضرت در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم
 و ارحمهم رحمة و انماکم ما توعدون و انما امرجلون و انما ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار
 و انتم سلفنا و المسلمین و یغفر الله المستغفرین منا و المستغفرین و انما ان شاء الله بکم لاحقون و در حدیثی که
 ایه الکربی و سوره انفلاص بازده بار و غزواتین و فاتحه و تسبیح و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت
 زیارت از این نوع دعا که در نماز میت کرد و پیش ازین یاد کرده ایم خوانند چه حکم جنازه و قبر در دعا
 و طلب مغفرت یکی است عبادت آن بوده اهل میت را تعزیت کردی و ایشانرا بصر فرمودی و عبادت

نمود که برای میت در غیر روز و غیر مکان خجسته و در آن روز و آن مکان خجسته خوانند که بر سر کوفه و در
 و این مجامع به عادت است و مکرر و در آن روز و آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 اجتماع مخصوص و روز و آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 و حد تعزیت میت تا سه روز و آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 تعزیت میت حدیقه و روز و آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 کل آری عن ای حدیقه و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 جافینت و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 در مسجد و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 نبود و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 نشینند و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 نشانند قاریان قاریان و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 که بتعزیت بیایند طعام کنند و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 از راه دور بیایند و مکث طویل کنند حاضر است بلکه دیگران را از اقران میت و سایر اهل بیت و
 تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی است و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 و تهیه آن دشوار است و آنحضرت علیه السلام نزد نعی جعفر بن ابی طالب مردم خانه خود فرمود یسازیل برای
 آل جعفر طعامی را از راه که پیش آمد است ایشان را چیزی که شایع و مانع است از آن و بعضی گفته اند
 که در روز اول مکرر و نیست از جهت شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر نوحه کران جمع اند مکرر و است
 زیرا که احانت است و ایشان را عزیم و آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته و در آن مکان خجسته
 و گفته اند آنها را که مشغولند بتجهیز میت حاضر است و این مسائل و احکام در بحسب فقه بتفصیل توان
 یافت و الله اعلم * فصل * در بیان صلوة خوف * صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق
 سبحان الله و تعالی * و اذا كنت فيهم فاقم لهم الصلوة فلتقم طائفة الآية * و اما آیت سابقه که * و اذا ضربتم
 فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة * اکثر برانند که در قصر رباعی است بجز رکعت و بعض
 او را بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترك بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر
 قصر است در عمل و کمیت و بعض عامر و شامل هر دو مراد داشته اند و امام ابو یوسف بر و ابی و حسن
 بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان قیامت است بجهت احراز فضیلت
 نماز خلف علیه السلام و ظاهر مفهوم آیت کریمه و اذا كنت فيهم همین است و مختار از دجهم و را ائمه جواز است بعد از
 زمان قیامت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین

با اتفاق و کمیزه احرام بر آوردن و بعد از قیام بجماعتی و رکوع شد و بعد از آن رکوع شد و بعد از آن رکوع شد و بعد از آن رکوع شد
 برداشتنی اما چون بعد از این حضرت علیه السلام در سجود شد و بر روی صف اول در سجود شد و بعد از آن رکوع شد و بعد از آن رکوع شد
 با ر پسین بر آوردن همین با ر پسین بر آوردن همین با ر پسین بر آوردن همین با ر پسین بر آوردن همین با ر پسین بر آوردن همین
 و بر این حضرت علیه السلام سجود فرمودی تا چون پنجمین رکعت با صف اول از رکعت دوم بر داشتند و بعد از آن رکوع شد و بعد از آن رکوع شد
 سجده کردی و بر رکعت دوم بر خاستی و نگاه صف بال پسین همانجا که ایستاده بودند در سجود و بعد از آن رکوع شد و بعد از آن رکوع شد
 و هر دو سجده کردی و بر خاستی و نگاه صف اول آمدند و با صف اول بجای اهل صف بار
 پسین رفتند و پس آن حضرت علیه السلام رکعت دوم میگذارد و وی و صحابه هر دو وصف بجماعتی در رکوع رفتند و
 و بجماعتی سران رکوع برداشتنی چنانچه در رکعت اول بود و چون سجود شدی صف پیشین که در
 رکعت اول پسین بود درین رکعت پیش آمدی با وی بسجود رفتی و صف پسین که در رکعت اول
 بودند درین رکعت پسین شدی چنانچه سران رکوع برداشته بودند همچنان در مقابل عدل و ایستاده
 و این ثقلیم و ثامن و تغیر و مکان در اصطفا برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه حاصل
 شدی و اهل صف دوم که اهل صف بال پسین آمدند و دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در یا غنم چنانکه
 اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی در یا غنم پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت
صلی الله علیه و آله همه مساوی باشند و این غایت عدل است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و غایت محبت و حرص بر رعایت
 شرف و متابعت و موافقت وی از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ از دو سجده با این صف در
 تشهد به نشستی صف موخر که در رکعت اول مقدم بودند سجده کردند و در تشهد بوی ملحق شدند و
 و جمیع صفین با اتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام باز دادند و در صورت هم مقابلت عدل و احسان
 بودند و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه و آله بودند و میگردید و چون در رکعت که تنها کردند و با این عدل
 مسلم است که از جا بر نرفته و در نماز هر دو و جا بر میگویند که غزل گویم برای بر صلی الله علیه و آله و می
 از همین پس قتال کردند با ما قتال پس سخت و چون گفتم ما نماز ظهر را با هم شرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم
 در نماز یکبارگی بر ایشان می افتادیم باره باره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب
 تر است نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان
 بایزد و جبرئیل این خبر را حضرت صلی الله علیه و آله رسانید و حضرت صلی الله علیه و آله با صحابه به گفت پس بنگارند نماز خوف را
 با بنو جده که ملک کور شده و بودند دشمن در میان ما و قبله و گفت جا بردن آخر حدیث چنانچه میگذاردند
 امرای شما در حدیث ای دادند و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمده که گفت بودیم ما بار سول خدا صلی الله علیه و آله
 بعسفان و بود سر کرده مشرکان خالد ابن الولید پس گفتم از دیدم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تسبیح یا الله
 بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالی که در نماز بودند پس نازل شد آیت

نص و چون حاضر شد عرض است که در هر نماز چهار رکعت مستقل قبله و مشرکان در پیش او بودند وصف
بسمند خلفا ^{علیهم السلام} و صفی دیگر خلف این حدیث یک تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد آورده و همین وجه
بخاری نیز از ابن عباس نقل کرده اند و این بر نقل یروی بود که دشمن برا بر قبله بودی اما اگر دشمن
برابر قبله نبودی صاحب را بگو که روزه کردی یک گروه برابر دشمن و در مواجهه و بازاری روی یا بستادی
و اگر روزه نکردی نماز را با پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بکنار دندی پس بجای آن گروه شدنی که برابر دشمن است
و آن گروه بیامدند ی و رکعت دوم را با پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} دریافتندی و پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} سلام باز دادی و هر گروه
یک رکعت را قضا کردند ی بعد از سلام پیغمبر علیه السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب معتبه
با اختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانچه کتبت و درین حدیث ذکر آنکه این بر نقل یرویست که
دشمنی برابر قبله نبودی نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی برابر قبله موضح است مگر آنکه گفته شود که
لفظ زبان عدو یاد در مواجهه و فی که در الحدیث واقع است دلالت دارد بر آنچه طریق زنی که دشمن در
جانب کلاه است همه مواجهه و مقابل عدو ایستاده اند کلاً بخدی و در بعض اوقات آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} دو رکعت
را با یک رکعت میکشید و یک گروه را مقابل عدو و برای محافظت ایستاده میکرد و ما مؤمان سلام میدادند
و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} در تشهد توقف نمیکرد و سلام تمیز ادنا کرده و دم که مقابل
عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میکشیدند و این گروه اخیراً آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
با اتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} چهار رکعت کل کرده بودی و ایشان دو رکعت اینوجه در
جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که بودیم ما بار رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بلذات رفیع و افتادیم نیم روزی
در جنگی بدر رخسار امتداد هر کدام از مالیز در غمی و بود در میان در غمی که سایه خوب داشت
پس گذشتیم تا کن درخت را برای آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} پس آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در زیر آن درخت خواب رفت
و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} را از شاخ برآورد
و برگشید آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بیدار گشت و شمشیر را از دست وی گرفت و او را براند و هیچ نکفت چون وقت
نماز درآمد بکشد بطایفه دور رکعت پسر رفتند اینطایفه و بکشد ارد با طایفه دیگر دور رکعت دیگر پس
حاصل شد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} را چهار رکعت و مرقوم در رکعت و روایی از نسائی نیز از جابر آورده باین لفظ
که کلارد رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} باصحاب خود صلوة الخوف پس بکلارد با وی طایفه و طایفه دیگر روی ایشان
بجانب دشمن بود پس بکلارد بآن طایفه دور رکعت پسر بایستادند بجای آن طایفه دیگر و آمدند
آنطایفه دیگر پس بکلارد با ایشان دور رکعت پسر سلام داد و نگاه با هر طایفه دور رکعت مستقل
گذار دی و سلام باز دادی معنی استقلال همین است که با هر طایفه سلام جدا باز دادی چنانچه هم
در روایی از نسائی از جابر برآمد که کلارد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بطایفه از اصحاب خود دور رکعت و سلام

داد و بیشتر کلمات با طایفه دیگر در رکعت و سلام داد و در بعضی از آن حضرت چهار رکعت کلمات بود و ایشان دو رکعت و گاه با هر طایفه یک رکعت کلمات داد و با طایفه بعد از یک رکعت کلمات می شد تا آنکه با طایفه دیگر بمال کلمات و دیگر رکعت بکلمات داد و با طایفه دیگر کلمات می شد چنانکه هر گروهی یک رکعت کلمات بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت این روایت را بود و در بعضی از حدیث آمده است و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردند که رکعت دیگر را آوردند گفته که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کلماتی جامع الاصول و وجهی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهل بن ابی حنيفة آورده که طایفه صف بستند با حضرت صلی الله علیه و آله و طایفه ایستادند در مواجهه دشمن پس کلمات آنحضرت صلی الله علیه و آله با طایفه که با او بودند یک رکعت را بنشاند و مانند او ایستادند ایشان رکعت دیگر را برای خود پس برکشیدند و رفتند در مواجهه دشمن باز طایفه دیگر آمدند پس کلمات آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان رکعتی را که باقی ماند از نماز و بنشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود تنها پیغمبر سلام داد آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان در بنصورت هر گروهی را یک رکعت داد با حضرت صلی الله علیه و آله و دیگر رکعت تنها امام در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه و آله نه قضای رکعت باقیه بعد از آنکه نماز حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن بر او بر قبله بود یا نه و در الشاظر احادیث نیز مطلق آمده و معتقد به هیچ یکی ازین دو صورت نه در یک رکعت کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار فرد و بی تخصیص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذکور است امام مالک است پس کلمات آن حضرت صلی الله علیه و آله چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رعیت است چنانچه مختار بعضی گفته اند و اگر چه صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله مرکز در سفر چهار رکعت بکلمات و لیکن این از خصایص صلوة بحالت خوف باشد ظاهر طایفه نماز را عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله بنیام بکلمات یا بجهت جواز تکرار ادای نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و این روایت مختار است شافعیه واقع است که می باشد قوم را و آنحضرت صلی الله علیه و آله را چهار رکعت در مغرب شد و احتمال دارد که در بنصورت این نماز در حضر بوده باشد و نیزین نقد بر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصایص بحالت ضرورت خوف بود چنانکه کلمات آن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث جا بر آنست که آن در غزوه ذات الرقاع بود و الله اعلم و حق آنست که صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شافعی میگوید که صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و آله در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسبان و ذی قرد و آنچه بر آن در حضر است فقیه بطریق قیاس است و الله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه در روایت از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و نبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله بران و مله امام احمد همین است چنانچه قاعده اوست در ادغام آوردن اگر چه بعضی از اهل و بی ترجیح وجه اخیر که مذکور کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حنيفة کرده اند

و مختار امام مالک نیز همین وجه است ولیکن میگویند که امام در رکعت دیگر که بطایفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند و سلام میبندد و اینطایفه قضا میکند رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده توقف میکند تا اینطایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکند پسر سلام میبندد با ایشان و در حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین است که مصنف ذکر کرد ولیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار فرض نزد شافعی جائز است در غیر ضرورت خوف نیز اگر چه آنچه از فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در هر دو باینیت فرض میکند پس در رکعت ثانیه واقع میشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را صلی الله علیه و آله از منت واقعت ای موقوفی معتدل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز است و چون محل اختلاف علماست گفته اند که اولی آنست که بگذارد با هر دو فرقه دیگر رکعت کذا فی الجاه و هر چه مصنف میگوید که بعضی از علمای حدیث این بخارا بر پا نژده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما اصح وجوه این بوده که بیان کرد بربوب الله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیدن آن یارب مکرر بصحبت اینها نزد مصنف و جماعه که وی اتباع و تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیدن باشد و الله اعلم تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نموی را درین باب تصحیح نه نموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وی اختلاف است میان ائمه فقه که بیک رکوع بود یا دو و همچنین صلوة خسوف یارب مکرر از آن نسبیان شد یا از نسخه اصل افتاده و دیگر نسخها بر آن متفرع شده و الله اعلم * فصل در زکوة و صدقات * زکوة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکیزگی است زکا الزرع اذا غما و قال الله تعالی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرح ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر آن حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفیس مال واجب نیز کنند که موجب نمایی مال و طیب طهارت وی و نمایی اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند که وی تزکیه صاحب میکند و شهادت میداد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصلقه از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان ظاهر او یا طنا و بد آنکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت است یا بعد از وی این خزینه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتیاج کرده بحمل یشی که از ام سلمه در قصه هجرت همیشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت من نجا شی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله امر میکنند ما را بصلوة و زکوة و ضیام و هجرت همیشه بیشک پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنه ثانیه و این قول جزم کرده ابن اثیر ولیکن بغض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بل لیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزيمة

و حاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس ابن سعد بن عباد که گفت امر کرد ما را از مولی خدا ^{صلوات الله علیه}
 بصلاته فطر پیش از نزول زکوة پسترنازل شد فربه زکوة پس نه امر کرد ما را بصلاته فطر نه نهی کرد
 از آن و ما میگویم آن را و این دلالت دارد بر تأخر او از رمضان عادت حضرت نهوی ^{صلوات الله علیه} بر زکوة و صدقات دیگر
 چنانچه عفو و مانند آن مراعات فقر بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
 بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و من و اذی و ایجاب الهی در اهل که منفعت انشی در روی بیشتر
 از ذکر بود نیز ازین بابست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال و اعمال بایشان ظلم نهی و تجاوز
 از حد نکنند و از اموال حیاد انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هلا یا وضیافات نسشانند و شرط نما
 و در آن حول و امورد دیگر که ناظر در سرور فقر است داخل نیست و بالجمله مصلحت در دو جانب بعضی
 الغایه نکاح اخفی چنانچه عادت شریفی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای محنت
 و احکام و روحیه و احکامی که بعد از بن مذکور کرد ده مه تفصیل و برهان این معنی است و از رعایت حکمت
 و عدالت است ^{صلوات الله علیه} که زکوة را در چهار صنف مال که در آن وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان
 در آن فراوان تر است واجب کرد تا در آن باسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یا صنف
 زرع و ثمر چنانکه محبوب و خرم و انگور و مانند آن نه مثل بقول و حضرات که در اندک زمانی تمایه گردد
 و دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و کوسه و غله به شرایطی و تقاضایی که در فقه مذکور است سیوم صنف ز
 و سیم که قوام معاش عوامیان باعتبار تقویم اشیاء است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل
 ظروف و فروش و هائرا قشقه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرومورد و در زرع و ثمار
 در که حشاد و در و گردن و کال آن که وقت حاصل شدن غله است فرومورد و این نیز رعایت عدالت است
 در رعایت اصحاب اموال که بعد از یک شش سال و حصول منفعت مال و نمایی آن باختلاف نرخ و قیمت که
 نمیدانند و تغییر آن در سال متیقن است و وقت حصول غله و ثمار بحد و کال آن واجب گردانید و هم در رعایت
 جانب فقرا از اموال اینها و از سال و از وقت حصاد با دای زکوة تاخیر و اموال راه باید و متعسر گردد و نیز از رعایت
 عدالت است که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در
 مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست
 آید و چون کنجی که بیاید از کان یا د فینه و چون بی مشقت بدست آمده آید در سال و گذشتن آن را چنانکه
 در اموال تجارت اعتبار گردد در این اعتبار نکرد بلکه در حال که بیاید بر روی واجب شود که اخراج خاص
 بضم و ابعنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لایست فزاید مشقت و کلفت
 نیمه آن یعنی ده را یکی واجب کرد چنانکه در زرع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست
 را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی محتاج بود از دولا بی که بآن از حوضها و جوها آب بکشند یا از

چاهی که بگاوشتر و خرکشیک آب دهند یا خریدن آبی یا مانند آن سیراب کردن و نیمه آن که چهل را
یک است واجب کرد در آن چه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بخار در رفتن
به بلاد و اکناف عالم که رنج آرد و ترقب و انتظار قیام و اسعار و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که
در هر نوعی از مال بمصنعت مصالح حال و حکمی که جز علم شارع بدان نرسد نصاب تعیین فرمود و نصاب
در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیزی آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری خاص
و حکمی مخصوص بر آن مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد
و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصاب تعیین یافته چنانکه در نقره دو بیست درم که مبلغ آن بحساب
دیار ما پنجاه دو توبچه است و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم توبچه بود و در غلات و ثمار
شش صاع شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد در حد پست و فقه در زروع و ثمار خمسة
اوسق گفته اند غالباً خمسة اوسق بهین مقدار میرسد که مصنف گفته است والله اعلم و نصاب در کوس سفند
چهل و در کاوهی و در شتر پنج که در کمتر از این نصابها چیزی واجب نبود و اصل در باب تعیین مقلد از نصاب
و زکوة کتاب رسول الله است و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت بر آن بعد از آن
بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر صاحب اموال کران نهایین
و از آن زیاده ضرری بایشان لاحق نکرد چنانکه از سی کا و کوساله یکساله و از چهل کوس سفند کوس سفندی کند آن
و از نقره چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرادر جنس وی بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال کران آید و ضرری
بوی لاحق کرد چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن کرانی دارد ازین جهت رعایت عدالت
اقتضای آن کرد که یک کوس سفند در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار کوس سفند فرمود اما چون
عد و شتران نه بیست و پنج برسد احتمال آن باشد که از جنس آن بد هد و کران نهایین لاجرم مشیر باشد
میان پنج کوس سفند و یک شتر خواسته پنج کوس سفند که پس هر پنج شتر کوس سفندی افتد و خواسته یک شتر یکساله
تمام که در قیمت نزد یک به پنج کوس سفند است بد هد و این تخمین در مله هب حنفیه نیست در مله هب
ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق رفر که اندس رفر روایت کرد که اصل است در باب صدقات
چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا بدنت مخاض کو بدند و این تخمین
که مصنف ذکر کرده نیست و هر گز این استی که اهل و مستحق زکوة است یعنی فقیر است یا قسمی دیگر از آن
انقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلب داشی و حال وی در اهلیت و استحقاق آن
بالبهل معلوم نمودی نظر بظواهر حال و اعتقاد بر صدق قول وی نموده و بر زکوة بدادی اما بعد از آنکه
غذای و علم اهلیت وی معلوم شدی و بر اخیر کردی که تو کران را در زکوة خطی و نصیبی نیست شرعا

و نه توانایان را که بر اکتساب توانائی دارند مروت و مروت و ان اکر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است
اعاده زکوة واجب نبود و عادت آن بود که زکوة را در شهرهای و دهها که همان بسندندی هم در آن موضع
بسیک آنحضرت علیه السلام بر فقرای آنجا صرف کردند بی جهت قرب و توقع نظرا بقرب آن از آن موجب آزار و انکسار
خواطر ایشان نکرد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را پنهان فرستاده بودند آمد که آن غنیایی
ایشان بکیر و بر فقرای ایشان رد کن و اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شد بی آنحضرت
رسالت علیه السلام آوردندی و آنحضرت علیه السلام بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابوحنیفه نیز نقل
زکوة از شهر به شهری مکر و هاست مکر آنکه نقل کند بقربایت خود یا فقرای موضوع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند
برین نقل بر نقل زکوة بسوی آنها جایز بلکه مستحب است و از عادات نبوی صلی الله علیه و آله نموده که از اسپ و برده
و استرود و از گوش و بقول و خر بزه و خیار و عسل و ذرا که که در کیل نسبی آید و ذخیره کردن را نمی شایند
زکوة بستانند مکرر طب و انگور که از آن زکوة می ستند و فرق نمی کرد میان تر و خشک اما اسپ و برده
در جامع الاصول از کتب سنده از ابی هریره رضی الله عنه آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم صدقه
در عسل و بی و نه در فرس و بی و نه در صاع آمله نیست در عسل صدقه مگر صدقه قطار و در سنن
ابوداؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة قطار هست و در حدیث دیگر نیز آمده
که حق تعالی در رکعت از صدقه اسپ و برده رواه ابن عساکر عن جابر و امام احمد در
مسند خود از علی رضی الله عنه و طبرانی در او معطی از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله به تحقیق عفو کردم
شمار از صدقه اسپ و برده و مراد اسپ و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت
بود منظر در روی مال است و واجب است در روی زکوة قطار بقیمت بی و نه و همچنین واجب است زکوة
در هر مالی که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که امر
میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه می یابیم از برای بیع و نذر امام ابوحنیفه و زکرا اسپان
بیرون می پریدند باشند و در خانه علوفه نشورند اگر چه برای تجارت نباشند واجب است در آن زکوة و مخیر
است صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بد صد یا قیمت کند و در هر دو بیست درهم پنجاه درهم صد
بد لیل آنکه در حدیث دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دينار و صد ایه
الحدیث را اینچنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دينار و عشرة دراهم و در شرح صد ایه گفته که رواه
جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در صد ایه تاویل آن احادیث که در روی نفی و عفو زکوة از اسپان واقع شده
آن کرده که مراد بآن اسپان غازیانست که هر چند بیرون بچرند زکوة در آن واجب نبود و همچنین منقول
است از زید بن ثابت رضی الله عنه در وقتی که مروان بن عبد الملك مشاورت کرد با صحابه در زکوة اسپ که
چه میفرمائید پس روایت کرد ابوهریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم در اسپ و برده

و بی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چکونی ابوهریره گفت عجب از مروان که من
 حدیث از پیغمبر ﷺ روایت میکنم یا زید بن ثابت گفت صدق
 ﷺ مراد بلد آن فرس غازیست و نمود در زمان نموت فرسی مکر برای غزاکلانی الهلایه و شرحه و هم در
 هلایه میگوید که تخمیر میان دینار و ثقیف ما ثور است از عمره و مرویست که ابوعمیل بن الجراح امیر
 شام بود اهل شام بروی عرض کردند که اسپان ما بسیار شلک در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابوعمیل
 ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس بنوشت به امیر المومنین عمر پس در جواب بروی بنوشت که مخیر
 کردن از باب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دو بیست
 درهم پنجعلی هم و جا بر هر همان یک شق را روایت کرد که اهل دینار است کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول
 از موطنی آورد که اهل شام گفتند به ابی عمیل بن الجراح که بگیر از اسپان و پردهای ماصدقه پس وی ابا آورد
 از آن پست بنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی عمیل درین باب گفتند و وی باز بنوشت
 بعمر پس بنوشت و وی در که اگر ایشان دوست میکنند از دینار که راه را اسپان بگیر از ایشان و رد کن هم برای ایشان
 و پردش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن برای ایشان یعنی بد و بفقرای ایشان که
 مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمره آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بیمود نمود
 در مالی که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت روه این جریر
 و زکوة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه است بر تقلیر نیست که نرومانه مختلط باشند و نسلی از ایشان
 پیدا میشوند باشد اما اگر تنها ذکر و بود یا اثاث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و غناء و در روایتی از
 اثاث تنها بدند که تناسل در این بفعل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة
 است با اتفاق و در اسپان غازیان که برای هواری است نیست و در غیر آن اگر ساهیم باشد نزد امام ابوحنیفه
 هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و در از گوش یا اتفاق در آنها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند
 دار قنای از حدیث امیر المومنین علی رض آورده که در جمیع صدقه نیست و تفسیر جبهه با سپ و استر و برده
 کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمز چیست فرمود که فرو دنیا ملک است بر من
 در حمز چیزی مگر این آیت مفردة جامعه * فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن يعمل مثقال ذرة شرا یراه *
 یعنی در خصوص حمز چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است
 که صدقه و زکوة نیز فرد آن است اگر یکی خیری بکند و چیزی در آن بدند لکن ثواب آن را در نیابد
 مقصود نفی وجوب قدری معین است از زکوة در آن و در هلایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمز و بداند
 هر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت به حمز خاصه یافته میشود و الله اعلم اما بقول یعنی ترها و غیر بزها
 و خیار و فوا که مثل انار و سیب و امرو و مانند آن احادیث در نا گرفتن زکوة از آن بطرق متعدد وارد شده

بییهی از طی زهر آورده که لیس فی الخضراوات والمقول صدقة ودر اقطی از عمر والس آورده که لیس
 فی الخضراوات صدقة واین هریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفا که تر و خشک
 زکوة ودر تفاح وکثری مخصوص نیز حدیث آمدن که زکوة نیست و من سبب صاحبیه نیز همین است که
 آنچه ثمره باقیه نداد در روی عبد الله زکوة که مراد بوی در الجماعه است واجب نبود و از محیط نقل کرده اند
 که مراد به بقا صلا حین تا ذخرا است تا سال تمام یا زیاده چنانکه حموی و غیره و انکور و در بحر ما و انکور
 اگر بخمسه اوسق برسد واجب بود در آن و در کثیر از آن نه و احادیث درین باب نیز آمده و نزد امام ابوحنیفه
 در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که
 فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در و عشر است و این مطلق است شامل قلیل و کثیر و قصب و خطب
 و حشیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی محله و قول مضاف که گفت و فرق نمیکرد میان تر و خشک
 متعلق است به رد و قسم یعنی بمر که و بقول که در روی زکوة نیست و بر طب و انکور که در روی هست و اما
 غسل نزد شافعی زکوة در روی نیست و بییهی از طی زهر آورده که لیس فی الغسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه
 در روی عشر است اگر در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در روی معتبر نیست چنانکه
 در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حدیث ما اخرجه الارض ففیها العشر که مل کور شد حجت ایشان است
 و نزد ابی یوسف در روایی معتبر است در روی قیمت و در روایی ده قریه و ترمذی از ابن عمر زهر آورده
 در هر ده زق از غسل یک زق است و در روایی در ده قریه یک قریه ولیکن گفته اند که در اسناد این حدیث
 سخن است و صحیح نشد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب چیزی انتهی و اما غسلی که از کوه بر آید در روی
 نیز عشر است نزد امام و نزد ابی یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود در جبال
 و بریه و ارض موات از غسل و فواکه که اگر کردنیار او را امام پس آن حکم صید دارد که مجاح است بر هر که یا بد
 و اگر کرد آرد در روی عشر است و نزد ابی یوسف و حنبل و غیره باقی است بر ابا حبت انتهی و این موافق است
 بآنکه در جامع الاصول از ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد
 هلال که یکی از بنی متعان بود عشر و نعل را که مر او را بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواست کرد که
 کرد آرد و دی را که او داشت پس کرد آرد در مول خدا برای وی آن وادی را چون عهد ولایت بعمر بن الخطاب بر
 رسول الله صلی الله علیه و آله و در آن وقت که عامل او بود در باب زکوة غسل بجانب وی بنوش و پیوسته از آن پس بنوش
 عشر که اگر دادند چیز را که ایدامیکرد حضرت صلی الله علیه و آله از عشر نعل کرد آرد برای وی وادی او را و الا آنها
 سکسان و آنرا نعل میخواند او را هر که میخواهد و معنی کرد آردن وادی آنست که آن سکسان را نعل آرد
 که بر ایشان گردانند و در وادی مختلف و نعل که موجب انشقاق غسل است و چون گرد کرده شد برای ایشان
 و آنرا بر زمین انداختند و در وادی باغ و مظهر و غسل میدادند بیشتر از آنکه بر نقل بر ایشان

کشتن دهند و بیشتر میشود منصف است صاحب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا نذر از کرد آوردن وادی
 آنکه غسل ویرا محافظت نماید و مردم بیگانه را نکند که اینان تعرض کنند و مخصوص گردد به قومی
 خاص و واجب گردد بر ایشان هشر کفانی شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بخضرت رسالت
 ﷺ آوردی ویرا دعا کردی بحکم نص قرآن که فرمود: * وصل علیهم * و مراد بصلوة معنی دعاء است و اگر هم
 بلفظ صلوة بودا نسب و اوفق باشد بلفظ مخصوص و لهذا اکاه کفنی اللهم بارک فیہ و فی اهلہ و کاه کفنی
 اللهم صل علیہ و در صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آنحضرت ﷺ وقتی که می آورد
 او را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد و زی پدر من صدقه خود را فرمود
 اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیہ
 و اللهم صل علی عمر و بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت است که صدقه آورد و آنحضرت ﷺ
 او را برین عادت کریمه خود این دعا کرد و آنحضرت ﷺ را غنی بود از وی درین باب یعنی صدقه آوردن که
 در وجه مرغوب می آورد و آنحضرت ﷺ معصی را منع کردی که صدقه خود را باز بخرد بخاری و مسلم
 از عمر ابن الخطاب ر.ه آورده اند که سوار کردم بر اسبی در راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسبی
 برای یکی از مجاهدان که اسبنداشت پس آن شخص ضایع گرد آن اسب را و خوب نکرد و میاست
 او را در علف و نگاهداشت و آب دادن و بهرگاه که داشتند پس خواستم که بخرم آن اسب را از وی
 بکمان آنکه از آن خواهم فروخت و بهر میل از حضرت رسول ﷺ درین باب تا چه فرمایند فرمود باز بخرد
 او را اگر چه بیکل هم دهند و عود ممکن در صدقه خود و فرمود عود کنند و در صدقه خود حکم کنی دارد که باز بخورد
 فی خود را و در روایتی آمده که عاید در صدقه خود همچون عاید است در قبی خود یعنی اگر چه بحسب ظاهر فتوای
 شرع این خیرین جایز بود چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست و ذوات
 و خروج از مروت در دست نباشد و این کرامت بر نقد بر ملک اختیار می است چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد
 کرامت ندارد زیرا که وراثت در ملک اثر اختیار ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده از دریل که زنی نزد حضرت
 ﷺ آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه را اکنون مادر مرده چه کار
 کنم آنجاریه را فرمود اجز و ثواب تو بتصدقی که کردی ثابت شد و آنجاریه بهر باز میگردد بمیراث یعنی
 اینصورت از عود در صدقه نبود و مکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت ﷺ شمران صدقه را باین سنت مبارک
 خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات غلما را اختلاف است صحیح
 آنست که اگر در آن مصیحتی باشد مثل علامت نهادن و تمییز کردن تا مختلط نشود جایز است و فعل آنحضرت
 ﷺ در داغ کردن شمران صدقه حجت است ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از آن نهی آمده
 و لهذا ادغ نهادن آنحضرت ﷺ بر شمران صدقه اکثر بر گوش بود و اگر در آن کار و شکر کنند نیز جایز است

کتابی کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله حصار براد بد که بر روی او داغ کرده بود
 بود لذا در مورد لعن الله الذی وسم و نیز در داغ کردن حصار مصلحتی ظاهر نیست و اما داغ کردن آدمی در
 بسیاری از احادیث نهی از آن واقع شده که آن منافی توکل است و نیز واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی از
 اصحاب را داغ کردن فرموده و سوانجام است که بیایم این مبحث در آخر کتاب ان شاء الله تعالی و گاه از
 برای مصالح اسلام قرض کردی و در مال صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که
 مصارف زکوة الجماعه اند که در کرمه انما الصدقات للفقراء والمساکین الآية ملک و انب و صرف آن بمصالح
 دیگر مثل صد لغور و کرب الهار و نجهیز جیش و امثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال
 خراج و خزینه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواصات فقرا و اعانت مسکینین
 و انفاق عمال و امثال آن بود که از صفات مصارف زکوة است یا مراد از صدقات غیر زکوة بود از صدقات
 نافلة و مانند آن با آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود و الله اعلم و در حدیثی آمده است
 که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشد در صدقات نه بحکم
 پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در آن وقت سمت کرد صدقات را در هشت صنف اگر توان آنها باشی
 بد هم ترا و ما حدیث درین باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیثی آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله صد شتر را از شتران صدقه در دیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و این خود
 در حکم ادای قرض است از معسر و نیز آمده که وی صلی الله علیه و آله سوار شد بر ابل صدقه در راه حج و الله اعلم
 و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلب داشتی چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی
 رفر آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله از عباس صدقه دو ساله را آورده العیوطی لی جمع الجوامع
 و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله عمر را
 رفر بر صدقه فرستاده بود پس بحضرت صلی الله علیه و آله چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس
 زکوة نمیدهند پس در مورد آنحضرت صلی الله علیه و آله ابن جمیل و امیر همین بد آمده که فقیر بود پس غنی گردانید
 او را خدا ایتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنند شما در حق وی و قل را و انمی شناسید وی مردیست
 که زره مای خود را و دواب و سازهای خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس این چنین کسی که خیر
 و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق واجب است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وی بر من
 است و مثل آن با آن نیز بستر گفت با عمر بن النعمان تو که عم مرد مثل پدر او است اکنون در توجیه این که
 فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز یکی همین گفتند که آنحضرت صلی الله علیه و آله زکوة دو ساله
 را از وی بیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی از همین سال که می طلبیدند از وی و دیگر از سال آینه پس
 قول آنحضرت صلی الله علیه و آله زکوة او بر منست با اعتبار امسال و مثل آن با آن با اعتبار سال آینه و بعضی گفته اند

که معنیش اینست که من کفیل زکوة او یم باز یاد می و من خواهم داد او را این انگیند یا مهلت داد او را
 و سالها رحمت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد و الله علم * فصل * در
 زکوة فطر ^{فطر} یکی از عمومین شعیب عن ابیه عن جدّه آورده که حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} منادی را
 فرستاد بی تا در بازارها و محلهها و کوچههای مکه ندا کرد بی پوشیده نمالند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت
 رمضان است که با اتفاق بعد از هجرت است و آیه نازل در آن در مدینه است بی خلاف پس فرستاد ن منادی
 در مکه چه معنی داشته باشد یارب مکر از مدینه بکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال
 دوم از هجرت است آن نیز بعد از هجرت است که مکه آن زمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در اینجا چه غرض
 باشد مگر در سال فتح مکه باعام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر است مسلمانیان بخود پیش ازین آنرا
 دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نیز نزول
 شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شدند و بقصد اشاعت و اظهار شریعت
 اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و الله اعلم و بالجملة ندانم که آلا دادا و آگاه باشند آن صدقه
 الفطر واجبه بد رستنی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر را و انشی مرد یارن حر
 او بعد از آزادی یا بنده صغیر و کبیر گردد باشد یا بزرگ و عویس بر بند و صغیر بمعنی وجوب بر سبیل و ولد او است
 و مراد بند است که برای خدمت است و آنکه برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة
 که در عید تجارت بود نه خدمت و نه ثوری و شخصی نیز همین است زیرا که در عید تجارت زکوة مال واجب
 است و در یک نفس دو زکوة واجب نمود و در وجوب صدقه فطر در مال صدق حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت
 اصلیه شرط است اگر چند نامی نبود بقوله عم لا صدقة الا عن ظهري و در حدیث ثعلبیه بصریع آمده
 لا یجب الا علی من ملک نصابا و نزل شافعی فرض است بر هر که مالک است ثبوت یوم برای نفس خود و برای
 هر که لازم است بر وی نفقه او و فاضل است از جامه و مسکن و خادم و این کل الی الحار و لیکن نصاب شرط نیست
 و گریز این که صدقه فطر از عباد الله این نیه است نه مالیه و تسمیه او بزرگ زکوة فطر منالی این قول نیست و صدقه فطر واجب
 است نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه و قریب نزد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک
 که سنت موکد گوید هکذا من قمح و مد از کنکم که نصف صاع است او شوال یا از غیر کنکم صاعین طعام بدست
 یک صاع از طعام که شعیر یا تمر است و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
 آمده که گفت پیرو من می آوردیم مادر رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود
 طعام ما یعنی در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف البخاری و بیهقی آن آورد تا معلوم گردد که
 تخمیر میان نصف صاع از بر و صاع از شعیر مثلا در زمان نبوت بودند چنانکه بعضی ائمه گفته و در بعض
 احادیث نیز آمده که در آن زمان همین صاع بود از شعیر و تمر یا از کنکم نیز بدست از آن مردم نصف صاع از

کنند م گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را مویک ساخت بحدی که در سنن نسائی ثابت است که چون از بیت خلافت بامیران و منین علی بن ربیع رسیدند فرمودند فاصل واجب نمود در صدقه فطر نصف صاع است از هر صاع از تمر و شعیر و حزان اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراغ کردند از زانق و املاک را صدقه فطر معادل هر شش غار و شعیرا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه فطر و آنچه را بگردانید آن صدقه را صاعان هر و شعیره صاع از کند م حزان را لفظ لایبی داد و در لفظی دیگر از این حدیث که در روایات بسیاری آمده است این چنین آمده فاقدم علی پس هرگاه که نک و م کرد علی مرتضی بنده و بان آمد از شهری که در آن رفته بودند از رخص الشعیر و یک از زانی جور افعال پس گفت قد اوسع الله علیکم بجمعیت فراخ کردانید خدا ایتعالی بر شما کفر جعله صاعان کلشی پس اگر بگردانید صدقه را صاع از هر چیز یا خوراک جو باشد یا کنده افضل باشد در لواب و داخل در شکر نعمت و در جمیع احتمالات است که چون از صاع گرفتند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند و میگویند هم بر صاع از بر باشد یا شعیر قرار دادند که در هر صاع زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیثی داور و نسائی را از حسن صریح در این لفظ آورده که گفت خطبه عموالد ابن عباس بعد از آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم بآن را و بودند مردم که نمیدانستند آن را یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست که اینجا حاضر از اهل مدینه بر خیزد و بخورد هیچ به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند پس گفت فرض کرد رسول خدا ﷺ این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از کند م بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا الشریع صغیر یا کبیر پس چون نک و م آورد علی مرتضی بنزد و یک از زانی شعیر را گفت بسم الله فی فراخ کردانید خدا ایتعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز گردانید بهتر باشد انتمی و شک نیست که اخراج صاع از کند م که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواست بودند نه فرض و اصل واجب همان نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکثرین بعض روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر روشن تر گردد و باینه التوفیق از بخاری و مسلم از ابن عمر می آید که فرض کرد رسول خدا ﷺ از زکوة فطر صاعی از تمر یا صاع از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که پس برابر کردند مردم بآن نصف صاع از بر و بود این عذر که از تمر میلاد و چون تمر کمتر شد در مدینه از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا ﷺ بزکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله ابن عمر پس گردانیدند مردم برابر آن دوم از حدیثه و از موطن نرملی و ابو داود و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطن آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر بر آورد و نیز از نسائی آورده که بودند مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا ﷺ صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا ز بیت پس چون شد زمان عمر

و بسیار شد کند م کرد این و بی نصف صاع خنطه را بجای صاع از آن اشیا پس کرد اینک این بعد از آن
مردم نصف صاع را از بر بزرگان و هم در کتب شده از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردم
مازکوة فطر را تا صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از اقطار یا صاعی از ربیب و زیاده کرد
در روایت دیگر این را که چون معاوذه آمد و کندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برآورد و مد از
شعیر میله اند و علی دو چند است پس نصف صاع این برادر صاع از آن باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام
اینجا خنطه باشد از جهت تعداد و بی هم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم خنطه است خاصه و بیرون
مقابل آن با آن اشیا دیگر اگر چه هر روایت دیگر ابوسعید گفت که بود طعام ما شعیر و ربیب و اقطار
و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر خنطه است و گفته
که احتمال دارد که مراد بدین ذره باشد که معروف نزد اهل حجاز در آن وقت و غالب قوت ایشان
آن بود و گر مالی گفته که آن از غنیمت خاص بر عام است ولیکن درین عطف باینکه که حساب اشراف افراد
باینکه و اینجاست چنین است و روایت دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع از بر و صاع تمام
از شعیر و تمر معاوذه کرده و تواند که وی از عمر بر بیا داشته باشد و مردم چون الآن از وی شنیده نسبت
بآن مگردند و گفت ابوسعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن از آن اشیا
که در حدیث و بی ملک و است و بالجمله در بعض احادیث از حضرت علی علیه السلام نصف صاع از خنطه آمده
و در بعض صاع از وی از صدقه دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن
محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مروی از امیر المومنین علی علیه السلام است نیز همین حکم دارد و آنچه از
امیر المومنین علیه السلام مروی است حکم سلیق است که در وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب
در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه ملک حنفیه است و ملک شافعیان قوی و
ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و ربیب حکم کندم و نزد صاحبیه و ربیب نیز
در حکم شعیر است و از احادیثی که ملک کور شد نیز ظاهر همین است و بحال آن باعتبار اختلاف زمان
است در قیمت و آنرا علم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در حدیث آمده که ملک شافعی
مامل ملک حنفیه از صدقه است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیادی محمول آن بر تطوع و ثقیل *
تذبیله صاع عراقی هشت رطل و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ماضی
صاع عراقی است و آن دو من است و من پهل است و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا
قال شارح الوقایه و از کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف
صاع بوزن اکبر شاهی که سیری سی سیر شاهی بود و نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال
جها نکیر شاهی ابد الله ملکه و سلطان که سیری سی و شش سیر شاهی بود و دو سیر و یک چهارم میشود و یک

میر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال است از آنکه صاع چهار من است و من چهل
 استار و هر استار چهار ولیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون میر شاهی هم چهار ولیم
 مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد میر شاهی باشد و هشتاد میر شاهی در ولیم میر و پنج میر شاهی
 شود بوزن قدیم و سیریکها و یک سیر شاهی کم بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت شطرنوی رحمته الله آن
 بود که زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را داد امیکرد بعد از آن بنظر بیرون می آمد
 چنانچه سنن دیگر از اغتسال و استیماک و تطایب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من آداما قبل الصلوة
 کسی که ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید فیهی صدقه مقبولة پس آق صدقه است مقبول از فطر و مرتب
 میشود بروی ثواب صدقه فطر و من آداما بعد الصلوة و کسی که ادا کند او را بعد از نماز فیهی صدقه
 من الصلوات پس وی صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست از فطر این خبر و حدیثی است
 که ابو داؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورد و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوة
 فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من آداما قبل الصلوة العمل یثودر صحیحین از ابن
 عمر و روایت کرده که امر رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بزکوة الفطر بصدقه فطر آن بودی که
 ادا کرده شود قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد
 و نسائی نیز از ابن عمر مانتند این آمله و مصنفین میگویند که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلاوة
 دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از صدقه فطر ولیکن ائمه از بیعه و غیر هم متفق اند بر آنکه ادا پیش از
 نماز مستحب است تا اغنای فقر از سوال بحکم اغنایهم عن المسئلة فی هذا اليوم در نماز این روز حاصل شود و
 شافل وی نکردد سوال از صلاوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز عید مکروه است و نزد بعض
 مشایخ مکروه ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم کردد و قضا است البته اما نقلیم بر
 روز فطر نیز جائز است نزد ما و ظاهر مله ب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال بود و سال
 و زیاده از آن باشد جائز است و نزد بعض جایز است بیک روز یا دو روز زیرا که امر با غنای فقیر در روز
 فطر افضای آن کند که در غیر روز فطر جایز نباشد ولیکن بکروز و دو روز چون قریب بر روز فطر است
 حکم آن دارد و منافات ندارد با غنا در آن روز و بعض گویند جایز است در عشره اخیر و نزد بعض در
 نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه پیش از آن زیرا که حد این عباس که کشت دلاست
 دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود
 و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از آن و در مله ب امام احمد نیز امثال این اقوال آمده اما آنچه
 در احادیث آمده یوم و بومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوی
 کسی که جمع میشد نزد وی پیش از فطر یک روز یا سه روز در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا

میگرد آن را پیش از فطر و روز و در مساکین از وی آمده که گفت بودند بعضی صحابه که
 میدادند پیش از عید بیکروز و زیاد و روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند و الله اعلم
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله مساکین را بتخصیص میفرمود با این صلوة و بر باقی اصناف ثمنیه که در مضارف
 زکوة ملک و آنرا قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صلوة فطر از جهت طهر و صیام
 و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اغنیاء فقراء کم من المسئلة ظاهر در آنست و با وجود این در هیچ
 حدیث بصریحی آنرا بی هم بدان یعنی بتخصیص مساکین صلوة فطر وارد نشده که از این عدم
 جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید ولیکن اتفاقاً بر همین صنف مساکین خاصه تقسیم میکرد و بعضی
 از علما بجهت تمسک بظاهر فعل نبوی صلی الله علیه و آله بان قائل شده که صرف آن با صنف ثمنیه یعنی بغیر مساکین
 از آنها جایز نیست بلکه خاص است بمساکین و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مضارف و بی همان مضارف
 زکوة است و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است تصریح است بآن و گفته اند که صلی الله علیه و آله صلوة فطر را
 بجز آن بعطی صلوة الا موال و و کشتی در شرح وی میگوید زیرا که وی صلوة است پس در آید تحت
 قول حق سبحانه انما الصدقات للفقراء والمساكين الآية و با وجود آن شك نیست که افضل و احوط بجهت مقتضای
 اتباع فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و یک آنکه صلوة
 در نوعست صلوة واجب و صلوة فطر و اما صلوة واجب پس کدشت بیان آن و چون واجب است امر میکرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صلوة تطوع اگر چه امر و وجوب بدان نکردی
 و بر ترک آن وعید نفرمودی اما از این غایت دوست داشتی و بدان آن چند آن شاد شدی که بخلاف مستحقین
 آن شاد شوند چه شادی و غرضی هر کس بحسب اوست و لعل اشوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
 و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و معصیان بگرد آید پس صلوة از جهت وجود فسدت و نورانیت و انشراح قلب
 در آن و رسیدن آن تکلی و ظلمت و انقباض درین یارب مکرر آیهائی که بدین آیمان منتهی شده باشد
 از اراضی قلوب آن نعوذ بالله من ذلك و فرموده اند که در راه حق صرف گردی آن را بسیار بشمردی و اگر چه
 بسیار بشمردی از جهت عبادت و شاکست آن را اندک هم اندک اندکی و جهت نشمردی اگر چه اندک چیزی
 بود فی از جهت تعظیم طاعت و تقرب بدو و راه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر با مر الهی و وعده وی و یقین
 بمرتبت جزای بر وی که قرب و رضای اوست لازم است تابا عت بزرگ و جهل و تقرب کرد و خوار داشت
 عمل در نظر اعیان و محجربطالبت و تقاع از خاک مت کردن شود و احتمال دارد که معنی عبارت مصنف این بود
 که بسیار بشمردن چه باشد بلکه اندک هم ندان الهی و در جنب عظمت و کبریای حق و غلبه و قوت خود
 و سخاوت آن فعل در نظر شهود و همت و فی صلی الله علیه و آله محو و ساقطی اعتبار بودی فافهم و هیچکس از وی صلی الله علیه و آله
 در هیچ وقتی چیزی را نخواستی که در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح و وقت و مصلحت آن کس بودی

الا اجابت کردی و بنا بر این در روایت مسلم از انس رضی الله عنه که سوال کرده همیشه رسول خدا ﷺ هیچ
چیز را مکرر آنکه میل ادب چیز را بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال کرده لشکر رسول خدا
ﷺ از هیچ چیز مکرر که در برابران لا گفته باشد و قال الفرزدق فی نعتہ رضی الله عنه ما قال لا تطالانی تشبهه *
لولا الله لهلك كانيت لا و نه نعم * ترجمه اش این بیت است که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته است
* نرفت لا بزبان مبارکش مکرر * مگر با شهدا ن لا اله الا الله * و تعلیم با آنکه چیز حاضر بودی بجهت
آنست که اگر در بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی حکوت کردی یا بقول معروف دل جوئی و
کردی و اعتنا بر نبودی اما بصریح رد و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا اله الا الله بجهت
منع عطا نمودی و از اینجا لازم نیاید که بقصد اعتنا بر نیز نگفتی و لهذا اندر اعتنا بر آن جماعه که از آن حضرت
ﷺ طلب سوار می نمودند تا با وی بغزار و در فرمود لا احد ما احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر است میان
لا احد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر نبود یا هایل را با استقراض فرمودی و بقضای
آن وعده کردی و بضمانت او در آمدی روزی مردی آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بخیر
اگر چیزی آید ما قضای آن خواهیم کرد عمر بن الخطاب گفت یارسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا یا بتعالی
بچیزی که قادر نیستی بران آنحضرت ﷺ را این سخن از عمر ناخوش آمد و منع شد مردی از انصار
ایستاده بود گفت بده یارسول الله و مژس از خدا فقر و نیستی را پس آنحضرت ﷺ تبسم کرد و اثر خوشی
و ناز و روئی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهلذا امرت با این امر کرده شما ام من و آنکه گفتیم که
اگر زادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزی از آنحضرت ﷺ طلبیدی و ندادی
چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی قادر انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آنشخص خللی راه
نیاید و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطة طمع و حرص نیستد و باین دایل گرفتار نکردد حکیم بن
حزام که یکی از اقربای ام المومنین علی علیه السلام بود چیزی را از آنحضرت ﷺ طلبید فرمود یا سکیم من
میل هم بتوان را و لیکن گرافتی با وی همراه خواهد بود و نصیحت کرد او را که قانونی سوال میکنی از کسی که بگوید
که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بجهت آنی رسیده بود که اگر ناز و زبانه از دست وی بیفتادی از کسی لطافتی و نکستی
که بردار و بن مراد و صحیح بخاری آمده است یکبار آنحضرت ﷺ مال کثیر بخش میکرد غنایین و در آمد و ده طلبید
و آنها را احتیاج و قرض داری خود کرد فرمود بردار یا عباس هر چه خود توانی برداشت بهر گشت یارسول الله بفرما
مردم را تا بردارند برای من و بجهت آنکه بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن ببرد بگرد بگرد
هر چند عباس درخواست کرد قبول نیتاد پس برداشت عباس برد و ش خود آنچه توانست و آنحضرت ﷺ
بجانب وی می نگریمت و تعجب میکرد از وی و ما ناگاه قرضی یا حاجتی دیگر پیش آمده بود مر عباس را
کذا جاء و بالجملة آنحضرت ﷺ احوال اس برده که هر چه خواستی بده و دادی از اندک و بسیار و چنان

بی ملاحظه و بی صرفه دادنی که کسی از فقر و تنگدستی نیندیشد و درین معنی گفته است * هر چه آمدت
 بدست یزدادی تو بیش از آن * این جور آنکس است که از فقر غافل نیست * و چون محتاجی را بدی طعام
 و شراب خورد که احتیاج بان اشد و ضروری است بزوی ایشان کردی و خود بکار نمودی و تشنه و گرسنه ماندی
 و در عطا و تصدق تنوع نمودی و با انواع کوناگون انعام و احسان کردی گاهی چیزی به بخشیدی یعنی هدیه کردی
 بازار حقی بود بی کسی که بر کسی داشی در کدشی و برای ذمه وی کردی گاه صدقه دادی گاه هدیه کردی فرق میان
 صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقر دارند و هدیه عامه از آن و صدقه بطریق تعطف و مهربانی
 و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخردی و ثمن ادا کردی و باز کار با صاحب
 کالا بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر بن عبد الله حضرت صلی الله علیه و آله را شمری پیشکش
 کرد تا هواری کند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بفروش شمر خود را گفت این شتر از آن تست یا رسول الله پلر
 و مادر من فدایتو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابری حساب فرمود صلی الله علیه و آله آنحضرت
صلی الله علیه و آله بفروخت و بفرومود بلال را که ثمن او را نقد کرده ببری بد هدیه بلال ثمن را نقد ساخت
 پشتر گشت تا وی رسول خدا صلی الله علیه و آله ثمن را و جمل را بر جابری بگوید که صدقه دادی یا رسول الله ترا هم
 در جمل و هم در ثمن و این همه بمکافات قول جابری بود که گفت شتر از آن تست یا رسول الله پس هم ثمن
 داد و هم جمل و دعا بفرمود و بخیر علا و ده آن صاحب صلی الله علیه و آله و گاه از کسی چیزی قرض کردی و در وقت ادای
 قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی
 شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم
 درین شهران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست
 در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه کالائی بخردی و زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد
 و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی از سید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم مال از جانب
 هجو حامه را بیکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و بخردید سراویل را و آنجا مردی بود که بر می کشید
 ثمن را با جرت پس گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله برکش و جرب برکش و گاه هدیه قبول کردی و اضعاف
 آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ
 بن عمار بطبعمی از طب که بود بروی عمارهای نرم پشم دار و آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت عمار را
 پس آوردم آن را بحضرت صلی الله علیه و آله و بود نزد وی حلیه که آورده بودند از بحرین پس بر کرد دست مبارک
 خود را و عطا کرد مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی
 و خود و خود را بر رفاه و رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیایوی بود و نعمتهای اخروی را
 چه گویند که همه را بکرم و راست خود از ورطه هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بد عورت و وضع شریعت و چه

بدعا و شفاعت جزاه الله عن امير الجاه و صلى الله عليه و سلم و ما رواه صاحب مسلم و مردمان را بصله امر کردند
 و تحریص و ترغیب نمودی و فرمودی اگر مثل کوه احد مرا زبانه خوش ندارم که سه شب بر این بگذرد
 و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای دین نگاه دارم و رواه البخاری و فرمود هر روز
 دو در شقه از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوند این را برای آنکه اتفاق کند عطف ده و دیگری
 گوید خداوند آن را که امسال ورز د تلف کن و رواه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند که با سماع
 بنت ابي بکر فرمودند و شمار تلخ را نیز بر تو شمارد و نگاه من از تلخ نیز از تو نگاه ندارد و تلخ آنچه
 توافی و نیز آورده اند از ابی ذر غفاری رضی الله عنه که گفت نزد آنحضرت ﷺ آمدم و آنحضرت ﷺ در سایه
 خانه کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زبانکار اندک ایشان سوگند برب الکعبه که تم مادر و پدر من
 ندا اینتر باد یا رسول الله چه کسان اند ایشان در مرد آنها که مال بجمع کردند کو بر بزند آن اموال را
 از پیش و پس و راستا و چپا و بسیار کم اند آنها که این چنین کنند و ترندی از ابی هریره آورده که فرمود
 آنحضرت ﷺ جاهل مخی دوست است نزد خداوند تعالی از عابد بخجل و ابی سعید آورده که فرمود
 آنحضرت ﷺ دو خصلت جمع نشود در مؤمن بخجل و رب خلقی و رزین از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده
 که گفت گفت رسول خدا ﷺ مبادرت و شتابی کنی بتصدقی که در نمیکند بدلا از وی یعنی هر که تصدق
 کند نرسد بوی بدلا و سرایت نکند در وی و تصدق مهر وی گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که
 فرمود پیغمبر خدا ﷺ آنکه سایه کند بر سر مؤمن صدقه وی خواهد بود و احادیث گویا فضل
 تصدق رزم امسال بسیار است و آنحضرت ﷺ بحال و مقال کسان را بسخاوت و سخاوت دعوت کردی تا
 چون بخجل شمع بخجل و شمع در معنی نزدیک بهم اند ضل جود و سخا و میگویند که سخا صفت غریزه
 است و شمع مقابل اوست و شمع صفت نفس است و جبلت اوست که ضنت و امسال و انقباض شامیم است
 قال الله تعالی * و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون * و صلاح صدقی است جامع بر سعادت دین و دنی
 از آدمی عجب نیست که جبلت اوست و عجز و جود و سخا است در جبلت و میگویند که سخا اتم و اکمل
 است از جود و در مقابل او بخجل است و مقابل سخا است و در جود و بخجل اکتساب و اعتیاد در امل خلی هست
 بخلاف شمع و سخا که آن از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میخوانند گفت امام جواد را سخی نمودن
 خوانند و جود را و توقع زنا و غیره از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابد نه بسخا و بر آنکه وی
 پیدا میکند از نفس زکیه هر تفعه از اغراض کدانی المواب اللذنه فلا عن العوارف اگر گفته شود که
 سخاوت صفت بند است و جود صفت الهی تعالی و لا بد من صفت الهی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت
 بند است جرایش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی از آن نکند که سخاوت غریزه است و وی تعالی
 غریزه است از آن و در آدمی کمال است که نورانیت انبیاء از باطن وی سر بر میزند و از آلودگی غرض

و عرض معرایی آید بخلاف خود که گاهی مشوب بغرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صلور
آن از آدمی نمی آید این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیاد و قبری قانون
درمانده که بهین نوع غرض بوی راه ندارد و طبع صیت دلایند در نظر نبرد احسان میکند الحاح نیز آلی از انبساط
جسیت و بر بانی در باطن وی عارض میگردد که بد آن رفع و از آله آن الم میکند از خود و حقیقت خود
کمال آن فخر است در ذات اقدس بار تعالی که بی شایسته غرض و غایت افاضت نعمت و خیرات میکند پس
الجه صفت بار تعالی است اکمل است از آنچه صفت بند است فانی و بالجملة اگر بخیل شیخ حال مبارک
و بر مشاهده کردی در وی انوکردی و نکرم و بدل وجود و سخاوت منخلق کشتی و هر که با وی ^{مخالطت} مخالطت
و مصاحبت کردی چند آن تاثیر صحبت کرامی و غلبه کردی تا در خود و سخاوت و سائر صفات حمیده
بی اختیار کشتی و ملک نفس خود نشی تا احسان و دهنش و گرم بروی غالب نکشتی و احتمال دارد که
ضمیمه وی در قول وی هر که با وی مخالطت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک او را مشاهده کردی یعنی
بخیل شیخ بتاثير مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
مباد و خشن شدی و در ضمن این کویا احوال کرامت مآل صحابه آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و رسیدن ایشان بسقام کمال
و تکمیل بیان میگردد و با بنو حه اغلب و احسن و اعذب و ادخل است در مبالغه بعد از شائبه نکوار کلا بخی
و از ^{آنحضرت} آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} محل انوار کرامت صفات و حمایده اخلاق و جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیها
و متاع آن بود و اما منشرح القلب و شادان نفس و مبسوط الخاطر و طیب النفس بودی ^{صلی الله علیه و آله} چه همه انقباض
و غم و کینه و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلقی بدنیها و ماسوی الله پیداکرد
بد آنکه جوهر پاک حضرت ^{صلی الله علیه و آله} جامع جمیع انوار و اسرار کالات و حفا بق بود زیرا که نفس پاک
و اشرف نفوس و مزاج شریف و بی اعلال مزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل
و بی املج اشکال و خلق وی احسن اخلاق و حمایده صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد
خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار شجاعت و یاز کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم
کرد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت و بی مبرهن و روشن است چون اینجاست
در سخاوت و رفت چند حدیث از این باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انیس می آید که آمده
بود نزد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مال کثیر از ^{بصره} بصره فرمود بر بزدان مال را در ^{مکه} مکه پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد بر سر مال بنشینست و پیریشان
کرد آن مال را بر مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال و از مجلس مرخص است قانما مة آن مال
قسمت نکرد و مرد اشتر عباس ^{رضی الله عنه} مال را برد و ش خود در بن آفیه بود چنانکه کذبت و هیوطی در شرح
صحیح بخاری از ابن ابی شیبہ می آید که آن مال که از بصره بن آمد بود و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} قسمت کرد صد هزار

در هم بود و آن اول عمرایی بود که آمده بود در دولت اسلام انهمی و در مواهب ملک نیکه از ابن فارس
نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسماء النبی ﷺ جمع کرده میگوید که در روز حنین وی آمد
و شمری عموالیکه با نام رضاع آن حضرت ﷺ را که در هرازان بود بیداد داد و از ایشان گرفته بود همه
را بلبایشان داد و عطاهای کثیره تا مصوره کرد که چون آنها را قیمت کرد دلتا بالصلب هزار هزار آمد
این دحیه گفت که این نهایت جردی است که شنبه نشاء است مثل او در هر خواسته علم و در حدیث مسلم
انس آمده که مردی بحضرت ﷺ وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آن حضرت ﷺ او را
کوسنده آن که پر کرده بود فلک میان د و جمل را پس باز کشت آمد مردی صوفی قرم خود و کعبه اسلام آرید ای
قوم که بعد عطا کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم امت از صفوان بن امیه که
گفت والله به تحقیق داد مرا رسول خدا ﷺ آنچه داد و بدوی در وقتی میفرمودن قرم مردم نزد من ناگاه
عطا کرد مرا آنکه کشت نزد من محب و بتر بین آدمیان ﷺ ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم
پسند داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب ملک نیکه از مغازی واقعی می آورد که عطا فرمود
در روز حنین و آنجا بیست و شتر و غنم پس گفت صفوان کواهی میدهم که مسامحت نکنی با این محبتش
مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه از مؤلفه القلوب بود و انعام آن حضرت ﷺ بر مؤلفه القلوب در
روز حنین که متصل فتح مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفه القلوب آنجماعه را گویند که صدق ایمانی
هنوز ردل ایشان نه در آمده و قوت نه پل پرفته بود آن حضرت ﷺ میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان
و انعام دلای ایشان را با ایمان الفت و بخود محبت بخشند زیرا که محبت محسن جملی است و اینجماعه
از مسلمانان را در اوائل اسلام در زکوة نیز حق میبرد چنانچه منطوق آیت مصارف است بعد از آنکه شوکت
اسلام قوت پل پرفت و احسانهای بتالیف ایشان نمایانند باجماع صحابه بر طرف شد و اینجماعه اند که در فتح مکه
اسلام آوردند و غنائم روز حنین دو کشته متجاوز از حد انجمای بودند و اکثر آنرا بقصد تلافی باهل
مکه داد و قسمت ایشان زیاد کرد بخاری و مسلم و ثرمادی از انفس بر آورده اند که چون
آن حضرت ﷺ اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در اینجا گفت و گوی کردند
و گفتند که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را با ایشان میدهند و در وقت
شدت ما را میخوانند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت ﷺ رسید پس انصار را اجل امر حیمه
خود بطلبید و گفت از شما اینچنین سخنان بمارسانید فلک آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از
هموایان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از ماساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود
اینقوم من نوعی اند باسلام و هنوز ایمان در دل ایشان نه در آمد و ایشان ها دله هارفته و نهیب و
تاراج یافته اند خواستم که بدنیای و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث

تقویت ایمان گردد و متاع دنیا سهل است من با شما ام و شما بامین آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و
شتر و گوسفند بخانه بزرگ و شما خدا و رسول خدا را بزرگتر از خود دانستید و با رسول الله را ضمیمه انجمن
* باب * صیام الهی ص بدانکه مقصود از صیام امتناع از خوراک و عادات و حبس از شهوات
و مالمات و هوس کامل آنست که جوایز و اعضا را از معاصی و حرکات شهوانه باز دارند و اختلاف است علمای را
که صوم افضل است یا صلوة مشهور میان جمهور تفصیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث و علموان
خیر اما حکم الصلوة را واه ابوداؤد و غیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از
ابن امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را ص و گفتم یا رسول الله بشر ما را کاری که اخلاص کنیم آن کار را
از تو فرمود لازم که هر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و غالباً مراد از بی مماثلت در وجه مخصوص
که از فواید و ثمرات صوم است خواهد بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری از پی هریره آمده
که الصیام لی وانا اجزی به و الحسنه بعشر امثالها و در مسلم آمده که کل عمل این آدمی له الا الصیام هو لی
واینا اجزی به و در موطا آمده که هر حسنه که این آدم کند یک چند است تا هفتصد مکرر و زه که آن
مر است و من جزا میدهم بروی یک آنچه قلل و کیفیت آن را جز من کسی نداند و بعضی گفته اند که اضافت
و نیمیت و بی بدلت باید حق برای نکریم است چنانچه ثاقه الله گفته و الا همه چیز و هر چه در عالم است از آن
اوست و برای اوست عمل و صلوات و گفته اند که ضیافت کرده و تنبیه شود و تشنگی است بصوم غیر حق و محاله و تعالی
و هیچ کاری تر هیچ عصری از اخصار معبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت ننموده بصوم اگر چه بصورت
نماز و سجده و ثنای اموال و تصدق و از راه دور و زیارت کردن و گردن و کشتن تعظیم می کنند و نیز گفته اند
که روزه برای من است بجهت آن گفته که در وی ریا که شرک اصغر است نمیرود و حال من برای اوست تعالی
و هیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوة و زکوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی عدم ریا در صوم
آنست که بمجرد فعل وی ریا را بدان راه نیست و اگر بگوید که من روزه دارم و اظهار آن کند ریا راه میباید
اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بمجرد فعل
است بیهیچیک از شد ادب او آورده که فرمود آنحضرت ص هر که روزه برپا داشت پس بتحقیق مشرک
شد و بعضی گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صایم را در حقیقت روزه حظی نیست چنانکه
در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک می کنند بدن طعام و شهوت و شراب خود را از جهت من پس از آن
فرمود الصیام لی وانا اجزی به و بعضی از محققین گفته اند که امتناع از طعام و غیره از صفات ربوبیت است
و چون تقرب جست بدن بدین راه عزت بدینچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کردن آن را بخود یعنی سائر
اعمال عبادت مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی است از صفات حق و متعلق
بدانست بیا از جهت آن گفت الصوم لی که مقلد از ثواب و مضاعفت اجر آن را جزوی تعالی نداند و جز سعت

علم وی سبحانه بدان که هر چه در وجود جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آنست و فرموده من
میدهم جزای آن لایله تمامای سعت عطا و عظم جزا کند و این معنی اوفق و انطباق است بسیاری حدیث
فرمود الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف الحدیث و یا یجبت در اول شرح حدیث بدان اهان
نمودیم و با جملة عبادت صیام را ثانی عظیم است میان عبادات خصوصاً صوم رمضان را که فرض است
و در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی ﷺ اجود الناس واجود ما یکن فی رمضان یغفر خطیئة
کریستین و جوادترین خلق بود دایماً و در ماه رمضان سخاوت و بخشش او بر مردم و امیر و بی ایشان
بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان بر همه بسیار و ایام
مضاعف گشتی و یک عمر نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را مستغرق داشتی و این ماه عظیم را
بعبادات کونا کون مخصوص کرد انیدی و درین فقرة اشارت کردیم بآنکه چون این ماه عظیم است و موسم
خیرات و منبع برکات و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم است شکرانه آن نیز بانواع عبادات
و رمزیات اکثر و او فرمود و چون جود حضرت و اصب البرکات در وی مضاعف بود جود حضرت
سید السادات نیز متکثر می شد چه بار تعالی او را عظمی از اوصاف و صفات و عمل آثار کالات خود کرده انیده
بود و بر آنچه محبوب و یقیناً است او را میسر و سادته و عادت او کرد انیده و آنچه ملک گور شد خبر و
حدیث است و تمام وی این است و جود ما یکن فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جواد تر بود
در رمضان لا یماد ان هنگام که ملاقات میکرد آنحضرت ﷺ را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلۃ فی
رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی یسلخ فاملح رمضان و آخر وی بعرض
علیه التبی القرآن عرض میکرد و میگردانید آنحضرت ﷺ بر جبرئیل علیه السلام قرآن را و در روایتی
فیما رواه القرآن پس ملاقات میکرد آنحضرت ﷺ با جبرئیل علیه السلام قرآن را و ملاقات بهمدیگر
خواندن چنانچه حفاظ بطریق در صحاح و کتب و از آنجا که ملاقات میکرد او را جبرئیل
کان جود بالغیر بود جواد تر و نیز تر خیرات من الریح الرسالة از بادی که فرستاده میشود و مطلق
کن اشتد میشود تا برسد و شامل شود هر چیز را که بران میوزد همچنین اثر جود و کرم وی بهمه کس و همه
جا میرسد و نزد امام احمد و آخر این حدیث آمده که لا یسأل شیاً الا اعطاه سوال کرده غیبی شد آنحضرت
ﷺ هیچ چیزی را مگر آنکه میداد آن را چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت و از این حدیث استنباط کرده اند
که آدمی ایابد که در ایام شریف و مواعیم خیر و حضور و صمیمت صلوات و کسب خیرات و احوال و جود و مبرات
برخیزد و بعد تر ماعی باشد و بالله التوفیق و آنحضرت ﷺ در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی در روز یا زیاده بران پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و
دستار بکنند و بگردان را که بقصد متابعت آنحضرت ﷺ شروع در صوم وصال کردند

بجهت رحمت و شفقت و کرامت تعمق و توکل چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است از وصال نهی فرمودی
 صحابه گفتند یا رسول الله چو نترو وصال میکنی سبب نهی ما از وصال چیست با آنکه دایم ما را بابتاعت
 خود میخوانی و از خود دست برداشته نمیکنی پس من همچو هیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال
 و صفت شما هست و در روایتی نیست مثلاً و در روایتی نیست کاحدکم و معنی همه یکیست و در روایتی
 آمده ای که مثلاً کلام یکی از شما مثل من است ای ایبت عند ربی بد رسی که من شب میکنم نزد پروردگار خود
 که پرورنده و تر بیت کننده من است و فی لفظ و در لفظ دیگر از حدیث اینچنین آمده اهل عند ربی
 یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود کویند اصل معنی وی همین است و مراد اینجا مطلق کون
 است چنانچه افعی فلان کلام میگویند و تخصیص وقت ضعیفی بدان مراد نه بود و در آیت کریمه * و اذا
 بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسوداً * نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجع از روایات
 لفظ آیت است نه اهل یطعمنی و یسقینی طعام میفهم و آب میفهم مرا پروردگار من و در روایتی
 ای اطعم و اسقی من طعام داده میشود و آب داده میشود و در لفظی آمده ای یطعم یسقی
 و ساقی یسقی مرا طعام داده است که طعام میفهم مرا و آب داده است که آب میفهم مرا
 و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیرهما مذکور است و علما را در بیان طعام
 و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب مخصوص بود یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله هر شب از نزد پروردگار
 طعام و شراب می آمد و می خورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله
 چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وی اینست و عدول از حقیقت موجب ظاهرند از پس
 حمل بر حقیقت متعین بود و این مبنای وصال و موجب بطلان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز قرض
 کنند چنانچه حقیقت لفظ اهل است زیرا که این از طعام جنت و شراب وی بود که احکام تکلیفیه بران
 جاری گماشد چنانکه در غسل صلیب شریف در طشت ذهب و فضه که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه
 استعمال وانی ذهب و فضه دنیوییه حرام است و این منیر گفته آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد است
 اما آنکه خارق عادت است از بهشت از پیش پروردگار آمده و تناول و تعاطی وی از جنس اعیان نیست بلکه از جنس
 ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت نکنند و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت نیست
 که لازم است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شراب می بخشد و افاضه می کند چیزی که
 قایم مقام شراب و طعام میکند و در این قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی ضعف و تقوی و شمار این حالت
 نیست یا مراد بعام و شراب سیری و میرایی است بکه بی طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله را حاصل میشد
 و الم جوع و عطش احساس نمی کرد و این غیر مدنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت
 با وجود کرمه و تشنگی و تشنگی نیز بشنند و درین معنی قوت در ضمن سیری و میرایی است و گفته اند معنی

اول را چه تر است چه شیرین و غیر این منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه روح
 این عمل کرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت صلی الله علیه و آله در اکثر جوع بود و شمع نبود تا آنکه سبک
 بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب هدای و از ابن رجب
 در لطایف نقل کرده اند آنکه مراد طعام و شراب محسوب نیست و نه لازم و نه از قوت شمع بلکه مراد
 غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطایف الهی که بر دل شریف و خویشتن
 وارد میگشت و آنچه توانع آنست از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روغنایی
 چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید
 بگذرد که احتیاج بغذانی فتنه بلکه یاد از آن نیاید و این در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری
 تجربه است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند * لها احادیث من ذکر الـ
 تشغیلا * خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها و حدیثها استمعونی از
 یاد تو که باز میخوانند آنهارا * عن الشراپ و تلها عن الزاد * از آب و باز میدانند آنها را از نوشه و طعام
 یعنی چندان بیاد تو مشغول و بیکر تو مملو اند که از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدانان در
 * لها بوجه نور تستغنی به * و مرایشان را از پر نور و نور نور است که روشن میشوند بدان نور و راه
 میروند در روشنائی آن * و من حال یثک فی اعقابها احاد * و از حدیث تو و سخن که در یاد تو میکنند
 در پس آنها عبادی است یعنی حدی گویند و هر بد و روقی که شتران از سیر مانده شوند حکمی میکنند
 و بضوق که در اند اشعار میخوانند که شتران بوی تازه و قوی میشوند و در میریز و نند میروند * و اذا
 اشتکت من لال السیر و اعداها * چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و مستی میر و عده میکنند آنها
 را * روح القلوب فی عین معاده * عوشتی و شادی دلها پس زند و میشود دلها نزد و عده یا نزد وقتی
 که قرار داده شده است برای وصال و مصطفی میگویند که این قول دوم که مراد غذای روحانی نیست
 مختار است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود زیرا که معنی وصال آنست که
 در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر نقایس روایت اطل که بمعنی روز است و قل
 عرفت جرابه والله اعلم * فرع * اختلاف است علمای از صوم وصال مرغیر آنحضرت صلی الله علیه و آله که جایز است
 یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جایز است مر کسی را که قادر است بر آن و مر ویست از عمل الله بن زبیر
 و غیره و از سلف و گویند که وی هر صل میکرد چند روز و در روایت صحیح آمده که پانزده روز وصال
 میکرد و جماعه دیگر از صحابه و تابعین بر آنند که صحابه بعد از نبی وصال کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله مقرر داشت
 پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عایشه و مر آمده
 نه برای تحریم و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیص

احمد بن ابی هريرة قال كُنت ابي هريرة قيل للذي كُفِّه شئ من ليلة من ليالي شهر ربيع الثاني يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شوال کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهوده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصلی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن را میبیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

این روایت ولیکن نزد حنفیه صحیح و مراد بود یا بکسر و دون و این چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر منسوب
 امام احمد بن حنبل است که در مورد می بایک و مسموع را اشتراط شاهدین در احوطان حدیث عبد الرحمن بن
 زید بن الخطاب است که خطابه عنوان در روز شنبه و کتب که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را
 و سوال کردم ایشان را و ایشان تعادل یث کردین مرا بکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود و رواه دارین
 سورت هلال و افطار کدیل بر ویت آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دار یک سی روز و اگر کواهی
 دهند و شاهدان پس روزه دار یک و افطار کنین رواه النبیانی و لیکن این حدیث در روزه معارض
 است احادیثی که در قبول شهادت و احلی آمه و در افطار باقی و معمول است بی معارضه و نیز متعلق است بفطر نفع
 عین پس مشابه سائر حقوق او را و نیز احتیاطا طهرین است و نزد امام ابوحنیفه این بر تعلق نیست
 که در مطلع علم بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید و جمع
 کثیرند که حاصل شود علم طری یا قطع علی اختلاف الروایات بخیر ایشان این که تقریر شد در بعضی در صورت مؤمن
 ضابط است چه مطلع صاف و همه اهل بصر و همه طالع و حیوان در بصورت ظاهر اشتراک جمیع است در روزه
 نه انفراد یکی بدان اختلاف آن صورت که ابری و غباری باشد که می دوز میگرد دغلت از موضع هلال
 اتفاقاً نظر یکی بدان افتاد و دیگران را نظر بر مواضع دیگر است از امیر المؤمنین علیه السلام که شخصی
 در بصورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند و روی او را شستن فرمودند و پرسیدند که
 اکنون می بینتی گفت نمی بینم فرمود موی پلک جدا شده مقابل با صره روی افتاده بنزد آن را بصورت هلال
 بخیال کرده اکنون که روی او را شستند آن بابت وهم و خیال بدل بخت مانده آنکه حد کثرت چیست نزد
 بعضی اهل مجله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی است که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبر در روی حد
 تراست که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت ضیق مطلع شهادت
 واحد معتبر است احتیاطا از آنکه یکروزه داشتن از شعبان بهتر است از افطار روز و رمضان اما روایت قبول
 شهادت اثنین در فطر در بصورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
 او نکرد لازم است بروی نگاه داشتن روزه و نیز آنکه چون روی بخاک غلتیده است داخل خطاب بنحو مؤثر و الهلال
 بود و اگر رمضان بخیر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شک عید کردن بموجب این
 در حد نباشد تا دو کس بر تعلق بر علت و جماعة کثیر بر تعلق بر صفا کواهی ند هلال چه عید بقول یکی
 ثابت شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن است را بر آن ترغیب نمودی
 بخاری و مسلم و موطا و ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همیشه اند مردم
 بشیر ما را که تعجیل کنند فطر را و نیز در حد یث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله قوی و غالب است دین مادام که
 تعجیل کنند فطر را و نیز آنکه یهود و نصاری تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حد یث قل می آمده که فرمود

رب العزة جل جلاله که مخیر و مخریان بعد کان من نزد من شفاعتی کنند است فطر را زکوة الترمذی عن
 ابی هریره و نیز ترمذی از ابی هریره آورده که گفت در آمدن من و مسروق بر عایشه بعد از آن که هم با هم
 المؤمنین دو مورد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند بخار را
 و دیگری تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند بخار را که عایشه در کدام یک است که تعجیل میکند افطار را و تعجیل
 میکند بخار را گفتیم عبد الله بن مسعود است گفت همچنین میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن دیگر این است
 و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان خازن مغرب است
 و در مؤلف آمده که این عمل نهی شده است تعجیل فطر و تاخیر سجور و در سجور مواظبت نمودن و تاخیر فرمودن
 و است را بر سجور و تاخیر آن تعجیل نمودن در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که
 فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح و اذان تسبیح و برکت تسبیح که در سجور است و ترمذی
 گفت که درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو
 بن العاص و غیر این ساریه و غنیه بن عبد الوابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی
 از عمرو بن العاص آورده اند که فرقی میان روزه یا روزة اهل کتاب اكله سحر است و در احادیث آن را حدیثی
 میآورند که و فرمودیم سجور المؤمن التماره اوده اوده عن ابی هریره و احادیثی که متفقند
 آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله صیام به تسبیح میکردند و متصل آن بنماز فجر میبردند و فاصله مقرر آنرا
 پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود منع نکنم شمارا از
 خوردن و در شپ اذان ببلال زیرا که وی اذان میکشید و شب و بیک بخورید و بنوشید تا اذان این ام فکرم
 و این ام حکموم نیز از مؤلفان حضرت صلی الله علیه و آله بود و اعمی بود تا صبح مشخص نمیشد مردم او را خبر نمیکردند
 اذان نمیگفت و برای فرمودی که ضایع افطار به رطب یعنی خرمای ترکند و اگر نیاب باشد به خرما یعنی تیر
 که خرمای خشک است و اگر نیاب باشد آب انار که انار را میگویند و در روایتی که در باب افطار کند
 بروی و کسی که نیابد افطار کند با آب و ابوداؤد همین روایت ثانی آورده و در بعضی روایات آمده که چون
 افطار کند بگویی نعم ما کرکه افطار کند بر قمر زیرا که در وی برکت است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب
 و دیگر که بعضی علما گفته اند نقل میکنند و میگویند و این یعنی تشریف و تعلیم افطار بر رطب و تمر و غایت شگفت بود
 بر امت چه طبیعت کاه کاه و معلوم است بجهت سبب طلب و اشتیاق طعام را با تمام قبول کند و چون اول چیز
 که با تمام تمام به عمل رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت متفتح شود و تمامه خواص و قوی بشیرینی
 انتفاع پیدا کرد علی الخصوص قوت با صره که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و
 چون شیرینی حجاز خرمای است رطب یا یا پس و طماح اهل آن بد آن پرورده شده انتفاع ایشان
 از آن زیاد و او را بکوشش و اینها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طلب و ملاحظه

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شي من ليلة من لاي شي من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شنبان کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهوده شک باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه که مانده
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا م چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی دیگر یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال با اوقات

برون قول است و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم نظیر عسک است و اما
در بعضی کتب نیز این است قطعا فصل آن حضرت علیه السلام اگر در رمضان سفر کرد بی گناه افطار کردی و گاه روزه
دارد و چون حال شریفی این چنین بود یکران زانیر مخیر میکرد میان افطار و روزه بد آنکه در افطار و صیام
مطلوبه بود و روزه یافته بعضی را با احتیاطا چنانچه بخاری و مسلم و مؤید و نسائی
از این عمارت آورده اند که آن حضرت علیه السلام بیرون آمدن از من یمنه در رمضان بسوی مکه در عزوه فتح
و نایب ده هزار حاجی بودند و روزه میداشت آن حضرت علیه السلام و روزه میداشتند صحابه به نارسیدن یکدیگر که آی
است میان عسکان روزه پس افطار کرد آن حضرت علیه السلام و افطار کردند صحابه این لفظ بخاری است و در روایت
مسلم افطار میکرد تمام مسلمان شهر و برآمدن از من یمنه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بکعبه سیزدهم
یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که هر چه از من یمنه دارغاه رمضان بود و فتح در عسکرین
و هواد رعایت گرمی بود و در احادیث بطریق متعدد آمده که صحابه از من یمنه از من یمنه صوم و از من یمنه نهار را
و بعضی احادیث در نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار
الغیام بوده و بعضی از آن آمده که هر که از من یمنه نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار
و در روایتی آمده که گفت حمزه بن عمرو واسطی یا رسول الله من سوار شد و قوتی در خود می یابم
و هوالم و روزه دارم و بعضی از آن آمده که هر که از من یمنه نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار و نهار صوم و افطار
از من و اگر خود را عظیم کرد انم یا افطار کنم چه منقر مائی فرموده که خواهم بکن اگر عوامی روزه دار و اگر
عظمی افطار کن و در روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی میباشد بر روزه آید و روزه دارم گناهی بر من
خود نیست فرمود افطار از عسکان است تا علی هر که آن را بگیرد و بران عمل کند حسن است و هر که دوست
دارد که روزه گیرد گناهی نیست بر وی و نیز از انس بطریق متعدد آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله
در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار کردند بعضی پس نه صایم بر من یمنه و بعضی دیگر گفت
روژه افطار بر ما ییم و نیز از بخاری و مسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در
سفر و افطار میکرد پس هر که خواست روزه دارد و هر که خواست افطار کند و هر که خواست روزه دارد و هر که خواست
آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بعضی از ما صایم بودند و بعضی افطار
پس نه صایم بر من یمنه و بعضی دیگر گفت و نه مفسر بر ما ییم و بودند صحابه که اعتقاد میکردند که هر که در
سفر قوت یا بدن روزه نداشت و او را هر که ضعف یا بدن افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار آمده
و بعضی احادیث در باب احتیاط روزه صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رفته آورده که بیرون آمد
آن حضرت علیه السلام از عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند
مردم بستر بطنه آن حضرت علیه السلام فلحی از آب و بلند کرد انیل نادیدند مردم و بخورد و گفته شد

و معاصی آن را بخش گویند و من جملة قبیحة را فاحشه گویند از افعال و افعال او در آن است
و مزاد در اینجا همان معنی اول است و غیبت و سیمه و عیبت داخل آنست و غیبت در صوم اشک و افعال
است و نزد بعض فقها و سقمان نوزی از ایشان است غیبت مفصل صوم است و بخاری از ابو هریره از رسول
که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که نکل از قول زور و عمل باغ و زیاد کرد و یا باغ و چهل پس نیست مرخص است متعلق
و حاجتی در آنکه بکل از طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در رعایت و ترک قمار و معاصی
و تهلیم و نادیدن نفس است بر ریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نکرد در صوم ترک طعام و شراب
چه کار آید مگر برای ابرای ذمه و عدم و جبر قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الصوامع آورده
که پنج چیز تقطیر میکند صوم را و نقطه میکند آن را کذب و غیبت و سیمه و نظر بشهوت و عین کاذب
رواه الازدی فی الضعفاء و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله صایم
در عبادت خداست مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده
مادام که غیبت نکند و اینک کند مسلمانی را و نزد جنهور این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر
و تشکیک است و امام احمد گفته که اگر بغیبت روزه شکند کلام یکی از ما را روزه باقی ماند و نهی فرمود
صایم را از چند کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقبل شدن ظاهر آنست که مراد بخصاصم کمین است شده
بنعصب و کابره و غیر حق خصوصیت میکند و بچند و جدال در افتادن در صوم شرعی که تفسیر حق باشد
بی آنکه بچند و جدال و بخشش کشد چنانچه گفت و پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله که اگر کسی ترا بد گوید و بدنام
دهد تو در جواب بگو ای صایم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریره آمده که آن فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله الصیام حنة روزه مهر است یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح است یعنی باید که
مانع آید از معاصی و قیام چنانکه فرمود فلا یزق ولا یجھل پس فحش نکوین و جهل نکنند و این را در
قائله و اگر کسی از روزه قائله بکند یعنی بداند که آن قائله یاد تمام صلی الله علیه و آله قائله قائله بکند و بگوید هر چه
وی ای صایم و در روایت نسائی از عایشه رضی الله عنها اگر مردی جهل گفت صلی الله علیه و آله ای صایم و بگوید او بگوید
ای صایم و یا قائله جمیع روایات متفق اند بر گفتن ای صایم و در بعض روایات میگویند و نیز آئین و علما را
در این مسئله سه قولست بعض گفته اند سنت آنست که در جواب این صلی الله علیه و آله و این اظهار احوال
است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان است و در فتح الباری گفته که باین قول جزم کرده مقبول و نقل کرده ابو
رائعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگویند و نفس خود را یاد ده که من روزه دارم تا بجواب
مشغول نشود و فرمودی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مطلب گفته هر دو قول نیک است و گفتن بزیان
اقرب است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزیان بگویند و اگر روزه سنت
بود بدل بگویند تا از زیان و افتاد و فرض را نباشد چه آن البته کردنی است و معلوم است نزد شیعه و روایان

[illegible]

[illegible]

در آن عمل می کند و میگوید که حدیث از ایشان در باب آمده و این حدیث را رفع بنی حدیث صحیح ترین
است و بعضی حدیث ثوبان و حدیث ادین اوس را صحیح ترین آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم
از صحابه و غیرهم حج تمتع را مکروه داشته اند و قائل است باین عبد الله ابن المبارک و احمد
و محقق و کوفی که واجب است بر وی قضاء از حجه بن محمد و عفرانی نقل میکنند که شافعی میگوید که روایت کرده
شافعی از یحیی بن یزید که حج تمتع کرد و حال آنکه وی ضایع بود و نیز روایت کرده شد که فرمود افطر الحاجم
و المحجوم و من هیچ یکی از این دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی نزد من ثابت نشده پس اگر از حج تمتع
بر میزکنند ضایع محسوب است نزد من و اگر حج تمتع کند ضایع گردیم که افطار کرد و میگوید که چون
شافعی در یحیی بن یزید روایت میکند و چون بمصر آمد میل بر خصصت کرد و در حج تمتع کردن با کسی ذلالت
و احتیاج کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله حج تمتع کرد در حجة الوداع و حال آنکه وی ضایع بود تا اینجا کلام ثومانی
است و در فتح الباری میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگوید که حدیث ابن عباس که
در احجام آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده و امثال و از حج است از روی اسناد و با وجود آن اگر میزکنند یکی از حج تمتع
محسوب است نزد من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه به
حج تمتع چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بیرون می رود و قیاس صوم اینست و نیز حج تمتع
و حجب در حدیث و شریعت و موافق مصلحت است و اگر حج تمتع را از این جهت از آن ثابت کرد و در حج
علیه است و آنچه محفوط است از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار است حج تمتع و بخاری
در ترجمه باب میگوید که حطین بصری کفایت افطار الحاجم و المحجوم هر سینه نیک عن النبی صلی الله علیه و آله یعنی این
را از پیغمبر میگوئی گفت نعم پیغمبر گفت و الله اعلم و علمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطار الحاجم
و المحجوم و تأکید و نصرت مذهب خود پیغمبر و منقول کلام مسوط دارند و گویند که دوازده صحابه این را بطریق
متمنع ده و ابی بن کثیر عزیزی که او را امام الاثمه در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله افطار الحاجم و المحجوم و آنچه بصحت رسیده است از ابن عباس است که حج تمتع کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و وی ضایع محسوب بود چون محرم بود مسافر بود زیرا که احرام در آن وقت از او ساقط بود و در آن وقت
مروی نشده است و مسافر را افطار جایز است حج تمتع بجهت آن بود و بخاری که حدیثی دیگر در افطار
داشته باشد و تحقیق در بعضی روایات از ابن عباس آمده که حج تمتع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از دردی
که یافته بود و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی را بطلب ابی طیمه و حج تمتع فرستاد که در وقت غیبت
دل پس ظاهر آنست که حج تمتع در شب بود و تاویل قول ابن عباس که کفایت و مضاف یعنی و هو فی شهر
نیز از این احتمالات اگر چه بعید اند احتمال لای تمام نشود و دلالت بر نفی احتمال لای روایات
حدیث افطار اکثر است از روایات احتجام و بر نقل یزید و ابن عباس فعل است و این حدیث

قول و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال خطا و سهو و در فعل و بر فعل بر عموم لا بد است از قول
بنسخ اصل العمل یعنی و چون خلفه نیست این عباس بر موانع حکم اصل است لازم می آید از نسخ بی مثال
اصل از قیاس است و یکبار و نافع افطار الحاکم و الحاکم مستلزم مخالفت اصل است در بار و یک وجهی است که
این قول مخالف اصل است و در حال تمام العمل الحاکم در طایف و اما بعد حکم در بار و یک وجهی است که
موقوف نیست و در قصد و وایت است انتهى و نزد ائمه ثلثه العمل بر موقوف است با آنچه حاکم افطار
معرفی با فطار و قرب وقوع در روزه از است اما حاکم از جهت آنکه روی این است از وضو چیزی از هم
در حاکم و بی شک نیست و کشف آن و اما مستلزم از جهت عدم این از طریق آنست و لا قیاسی و چون
افطار بغالب ظن موقوف الوجود بود آن حکم موقوف الوجود بود و اما کتب حاکم و مستلزم
اینست که نزد یک است که افطار کنند و نیز چون حکمت امر مکرر و بود و لا کتاب و لا حکم و در حدیث مرصع
در بیان اجر و ثواب است کویا که فعل بار کتاب است حکم عدم و فساد دارد پس معنی افطار کویا معنی از کتاب
مکرر و بود فافهم و این حزم گفته است که افطار الحاکم و الحاکم مستلزم مخالفت اصل است در بار و یک وجهی است که
معنی فافهم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و حضرت کرد در حکمت مرصع این واجب شد اصل بدان و اگر حضرت
بعد از روزه میباید پس نه لالت کرد در نسخ فطر حکمت مرصع حاکم بود حاکم و مستلزم مخالفت اصل است در بار و یک وجهی است که
مکرر است که خلفه است این معنی را نسائی و ابن خزيمة و از قطی روایت کرده اند و این روی ثقات است
و اول که مکرر و بنا شده شد حکمت برای ضایع آن بود که حضرت این طالب حکمت میگوید در حال
ضایع پس بنگرند آنحضرت صلی الله علیه و آله و بر روی و فرمود افطار کرد این دو شخص را حدیث ائمه است
کل شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت و فسخ حرمت و کراهت آن فرمود انتهى و بعضی گفته اند که
قول آنحضرت صلی الله علیه و آله افطار الحاکم و الحاکم مستلزم مخالفت اصل است در بار و یک وجهی است که
شاید مراد از جهت حاکم است و این حکم که در این حدیث مرصع است که افطار کرد این دو شخص را حدیث ائمه است
و بعضی گفته اند که حکمت میگوید که در فطر حکمت مرصع و کراهت آن فرمود احادیث را جمع شده است اینجا این حدیث
و این حدیث مرصع است که لا غنی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و در فطر حکمت مرصع و کراهت آن فرمود احادیث را جمع شده است اینجا این حدیث
ابو سنان و در بخاری و ترجمه باب از عازمین ربيعة آورد و آنکه گفت دیدم من رسول خدا را
در آنکه مسواک میکرد در حالت صوم چند الکه از حد احصای بیرون آورد و نیز فضایل مسواک که در احادیث
واقع شده است و این حدیث مرصع را از این عمر و ترجمه بابی آورد که گفت مسواک کند
صایم در اول نماز و آخر آن و این حدیث مرصع است و اما من آنکه در این حدیث مرصع و کراهت آن فرمود احادیث را جمع شده است اینجا این حدیث
مسواک بعد از زوال مکرر است و این حدیث مرصع است و اما من آنکه در این حدیث مرصع و کراهت آن فرمود احادیث را جمع شده است اینجا این حدیث
گوید که فلان شافعی عدم کراهت است در اول نماز و آخر آن و این حدیث مرصع است و اما من آنکه در این حدیث مرصع و کراهت آن فرمود احادیث را جمع شده است اینجا این حدیث

بهار خواه خشك بود یا تر و خواه آب بود یا سوزن بر آب است و نزد بعض مسواك بچوب تر صائم را مكر و است
 در بعض مضغه و استنشاقی مبالغه نكرد و در وضو و غسل با وجود استیجاب آن در غیر حالات صوم و در فقه
 گفته اند كه اگر غسل جنابت بود باید كه وقت افطار مضغه و استنشاق و غرغره كه سنت است در غسل بمبالغه
 نكند و در نهی از مسواك كردن و سرمه كشیدن در رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت
 نشده و سنت و استیجاب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواك خود
 معلوم شد و در اكنحال نیز ترمیمی از انس آورده كه مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
 چشم من درد میکند آیا سرمه بكنم و حال آنكه من صائم ام فرمود نعم مباحست بكن و میگوید كه درین باب
 حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از حدیث
 پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب چیزی را اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه كشیدن صایم بعض مكر و داشته اند
 و قول عثمان و ابن المار ك و احمد و صحیح نیست و بعضی گفته اند كه قول شافعی اینست انتهی
 و مله ما امام ابوحنیفه نیز همین است و مصنف نیز میگوید كه درین باب یعنی در باب اكنحال و حدیث
 وارد شده یکی در روایات آن كه اكنحال صلی الله علیه و آله و موصاتم سرمه كشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و حال آنكه روزه
 در این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالك بر وایت ابی داؤد بلفظ كان یكثرت آورد و الحقیق
 چون ثابت شده است كه سنت مسمره آنحضرت صلی الله علیه و آله آن بود كه سرمه در شب وقت نوم میکرد و فعل آن در
 روزه مخصوصاً در رمضان استماعاً دی دارد مكر آنكه برای بیان جواز کرده باشد و الله اعلم و یکی حدیث آنكه
 در باب نهی از سرمه كشیدن فرمود لیثقه الصائم یعنی باید كه پیر هیزد از آن یعنی از سرمه كشیدن
 روزه دار این جزو حدیث است و تمام حدیث اینچنین است كه ابو داؤد از عبد الرحمن بن نعمان بن
 عبد الله بن موفه از پدر از جد آورده كه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر میکرد با ثمد نود نوم و گفت لیثقه
 الصائم و گفته اند در حدیث این معین مرا گفت این حدیث منك است و مصنف میگوید كه این هر دو
 حدیثی ضعیف است استیجابی انمی شاید در باب اكنحال لا یكثروا ولا یكثروا تأخیری صحیح نشده و الله اعلم
 فصل در روزه و عادات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزه نفل یكسان نبود و هیچ كدام از صوم
 و افطار ایمن نبود گاه چندان پیاپی روزه داشتی كه صحابه كان بردند یكی كه دیگر افطار نخواهد كرد و گاه
 چندان پیاپی افطار كردی كه كان بردند و یكی دیگر روزه سنت كه داشتن آن عادات بود و در بعض نسخ
 لیثقه سنت فیهست و هو افطار موافق للفظ الحدیث نخواهد داشت ولیكن هیچ ماه از روزه خالی نكند اشقی
 و آنچه ان نمود كه تمام ماه افطار كنند چنانچه آن نیز نموده كه تمام ماه روزه دار دالا ماه رمضان و در
 بعضی و درین باب احادیث بطرق متعدده بلفظ آمده و در حدیث انس آمده كه
 نمیخواست کسی كه به پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله در ماه صایم مكر آنكه میباید او را صایم و نمیخواست كه به

بهینک مفطر مکر آنکه میان یک مفطر و دیگری است که به بهینک از رات شب مصلی مکر آنکه مصلی میان یک و
 دیگری است که به بهینک نایم مکر آنکه میان یک و نایم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه نه
 و بی در بیندازی و خواب می کنی شش آنکه گاه چند شب بپای نماز کردی و چند شب بیدار بگردی که بپای
 در خواب بودی چنانچه در روزه که چند روز بپای روزه دار بودی و چند روز دیگر بپای افطار کردی
 و این سه ماه یعنی و چند شعبان و رمضان که عزم که عالم به حکم مرقی به تمتع و اتباع آن نمیکند بپای
 روزه دارند در آن چنانچه از فعل و قول آنحضرت علیه السلام و صحابه و تابعین وارد شده است بلکه در جمیع از
 عایشه رضی الله عنه که ندیدم آنحضرت را علیه السلام که روزه داشته باشد ماه تمام از آن بار که در مدینه
 آمده مکر ماه رمضان و رجب را روزه داشتند نهی فرمود آنچه در صحیحین در صوم رجب آمده است
 که عباد بن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزه میداشت تا آنکه میگذشت مرکز افطار نخواستند کرد و افطار نمیکرد چنانکه میگویم
 هرگز روزه نخواستند داشت و از این حدیث چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی
 حکم او حکم ما بر اینها مشهور است هر روزه میداشت و هم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ شهریزا
 از روزه عالی نداشتی این را فیز میگردانده باشد و حکم خاص بوی معلوم نیست و در مواهب لایه میگوید
 که بعضی شافعیه گفته اند که وی افضل است از سایر شهریز یعنی برای صیام ثقل و تضعیف خاکردا اینقول
 را نوی و غیر وی از محققین مدعی شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی علیه السلام روزه داشته
 آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه ولیکن در متن
 این ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت صوم در شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز این
 صریح نیست و در حرم که یکی از شهر حرم است صریح آمده که صوم من الحرم و ترک هم ابوداؤد از
 عبد الله بن عمر رور آورده که پرسید و علیه السلام او را که آیا روزه میخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله در رجب گفت
 نعم و شریف میگردان و رابعی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قحطه آمده که در
 بهشت قصری است برای روزه داران رجب و پیشی گفته که ابوقحطه از کبار را در بهشت بی آنکه بوی
 از حضرت صلی الله علیه و آله رسید و ثبوت یافته اینچنین نگویید انهمی و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد
 حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عایشه رضی الله عنه میگوید که ندیدم من آنحضرت را صلی الله علیه و آله بیشتر روزه
 دارند در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان
 مکر آنکه از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی داؤد آمده که محبوبترین ماه ها نزد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله که در آن روزه میداشت شعبان بود پس متصل میساخت او را بر رمضان و در روایت که اثبات
 آمد که روزه میداشت شعبان را با اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و بر مدی

از ام سلمه رو آورده که گفت صدای من پیغمبر خدا را شنیدم که روزی میباید که ماه پیاپی مکر شعبان و
 رمضان و میگوید که این امارت گفته که جایز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد
 بگوید فلان تمام ماه روزه میباید چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و حال
 آنکه در شب طعام خورد و بکار و بکسر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت
 عریض است و معایرت آنست میان لغه با وجود تفسیر روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مران را و صحیح
 همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیدانند مگر رمضان را و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شعبان
 از آنست که بعضی گفته اند که کاهن کاهنی از صیام سه روزه که در ماه میباید که ما ندانیم از سفر و غیره
 بپاک امیشت پس آن را جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موهوم صیام است نگاه میداشت و
 در این معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در او سطر وایت کرده اند و بعضی گویند که آن را از جهت تعظیم و مطهر
 نمیکرد و در این باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف است و اول آنست که در حدیث دیگر آمده
 که صحیحتر از این احادیث است و آن را بشانی را بود او دو این نیز به از این ماه بهین را بدست کرده اند
 که گفت گفت من یا رسول الله نمی بینم چرا که روزه میباید در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود
 این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال دل را
 و ثواب عالمین پس در حدیث دیگر آمده که در روزه و شب و روز و صوم و روزه و شب و روز و صوم و روزه و شب و روز و صوم
 حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماهی دیگر یعنی وی ماهی معروف است بهین و ماه رجب که
 شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میبرند که صیام رجب فاضل تر
 از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهر نیست که نرفته میشود در وی آجال
 و اعمال گناه که درین ماه از آنکه خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که
 نرفته شود نام من و روزه دار باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان
 است از آنست که در تمام شعبان میکرد و بعضی گفته اند که کثرت صیام که شعبان به جهت ترمیم و اعتیاد
 و استعداد صیام رمضان را در آمدن رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و پیشتر از آن که تلاوت و تلاوت صوم
 یافته باشد و الله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود به نهی که واقع شده است از تقدیر رمضان
 بصوم یوم از یومین و همچنین نهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان؛ و آنکه نهی در حق کسی
 است که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نماید مسلم از بی هر چه آورده که تقدیر نیم شعبان را
 بر روزه یکروز یا دو روز مکر مردی که عادت او بود که روزه میباید است پس گویند آن روز را و
 ترمیمی نیز از بی هر چه آورده که تقدیر نیم شعبان را بصیام مکر آنکه
 قرائت صومی باشد که عادت دارد یکی از شایع پس نهی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه

نمیدارد و چون رمضان نزدیک شد شروع در صوم کرد و از بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان
 مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در سینه شوال میفرمود که تمام این فتن و روز را رمضان بر او صیام
 دهر است و راه مسلم را ترمیزی و ابوداؤد عن ابی ایوب الانصاری ^{رضی الله عنه} وجه آن ظاهر و مشهور
 است ولیکن پوشیده نیست که بپای بر صوم دهر بنوعی صیام است که تمام عمر بدان وفا کند و
 الا در هر سالی که دارد بپای بر صوم تمام آن سال کرد و در پیوسته آن را از تو بپای بر صوم است که گفت کسی
 که روزه داشت رمضان را و هشت روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال ^{در} من جا بجا الحسنة
 فله عشر امثالها ^{رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر}
 است و در تراز کرامت و تشبیه به نصاری چنانکه در فقه مذکور است و روز عاشورا را بهتر روزه داشی
 چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رضی الله عنه آمده که چهار چیز بود که آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} از آنها را صیام
 عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا است افضل
 و اکمل آنست که سه روز بعد از دهم و یکروز پیش از آن و یکروز بعد از آن مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را
 بداند و مرتبه سیم آنکه دهم و یازدهم را بداند و یکروز پیش از آن و یکروز بعد از آن مرتبه چهارم آنکه نهم و دهم را
 از ماه محرم است و بعضی هم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسخیر روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند
 و از اطعمی ابل اعلان نموده اند زیرا که عرب شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را ورده خوانند
 و یوم ثالث را از ایام وردی خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد و منشأ این و هم حدیث ابن عباس
 است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر این عباس و پرسیدم از وی که چگونه مرا از صوم
 عاشورا پس گفت ابن عباس چون هلال محرم را به بینی شمار کن و صبح کن و روز نهم در حالتی که روزه
 داری کفعم آید و روزه میباشی ^{در این روز که نهم است} در این روز که نهم است امام نووی میگوید که این قصر نخست
 از ابن عباس که مذکور است که عاشورا نام روز نهم است و این سخن منظر است زیرا که
 آنچه بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم ناسخ است و آن در حدیث آمده بار و یوما شر
 و نهم ^{روز عاشورا بر قمری روز نهم است} و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشورا است یا ارشاد کرد سائل را
 بصیام یوم ناسخ یا وی و خبر داد بفعل رسول به تنزیر عزم وی ^{در سال آنکه بران به منزله فعل}
 چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و مؤطا و ابی داؤد و ترمذی از عایشه رضی الله عنه که قریش در جاهلیت
 روزه عاشورا میباشید ^{در حدیثی که نیز میباشد} و گفته اند که تکفیل داشتن قریش صوم عاشورا
 را تا آنکه بتلفی از شریع کسالت میگرداند و از او کسوت می پوشانیدند در وی کعبه
 معظمه را و از آن آیه آید ^{در حدیثی که گفت کما می کرده بودند} قریش در جاهلیت و عظیم شدن ترس آن
 در دلای ایشان پس گفته اند ^{در حدیثی که میباشد} و در روز عاشورا تا که آن شود تا فی فتح الباری و در حدیثی

از این حد من آمد که چون آن حضرت علیه السلام آمد یهود را دید که در قیام روز و روزه و غیره از خدا
 میترسید که این چیست که روزی عظیم و صالح است که نجات داد پروردگار تعالی در روزی موعود و بی اشتغال
 از پیش کرد در قیام و روزه و غیره از این شکر الهی نعمت روز و روزه داشت موشی در وی و امر کرد بدین آن پیش ما نیز روزه
 داشت از این پیش گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما نیز او را برادر دیکتریم بموشی علیه السلام از شما پیش روزه داشت
 آن حضرت علیه السلام و امر کرد بدین آن در او اهل اشتیاق و موافقت یهود محسوب میداشت در آنچه نهی کرده
 نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند که مکر علم آن حضرت علیه السلام یضدق
 این سخن از یهود بود یا بتواتر بود یا خبر داد بدین جماعت که با سلام در آمدند از علمای ایشان مثل
 عبد الله بن سلام و امثال وی و الا خبر یهود در دیانات و شرائع مقبول نبود و بعد از امر کردن بنصیام
 عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که عوامان روزه عاشورا بداند و هر که عوامان آن را در کسی را
 فرمود ناند اگر در حوالی مدینه بداند و این ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از
 نزول صیام رمضان فرضیت آن با قطعه ای که در آنست که بعضی شایعه است و بعضی از ایشان
 گویند که صوم عاشورا همیشه سنت و مستحب محاکم بود و بنزول فرضیت رمضان تا که استحباب رفت و اصل
 استحباب کمتر از درجه اول باقی ماند و این قول بغیر و محض تاویل است با آنکه تأکید آن حضرت علیه السلام درین
 صوم است و بعد از آنکه چون شوکت اسلام فروش گرفت و امر آن ایشان یافت مخالفت اهل کتاب
 محسوب داشت و خواست که اظهار مخالفت ایشان کند و ترک تشبیه با ایشان نمایند در افراد و تخصیص یوم
 عاشورا صیام و فرمود که اگر سال آیند در این روز در ارم یوم تاسع را یعنی غنم کنیم او را با صوم یوم عاشور
 و حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله این روزی است که یهود و نصاری آن را تعظیم
 می کنند فرمود ما آن آینه انشاء الله تعالی روزه دازیم و روز نهم دلالت کند بر آن که عزم و قیام روزه تاسع
 از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعضی توهم کرده اند که جهت احتیاط در یافت یوم
 عاشورا است چه این سخن مبني بر احتمال تسبیح یوم تاسع است بعاشورا و محقق شد که آن صحیح نیست
 و در روایت احمد بن حنبل و نیز از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده روزه دارید و عاشورا
 و مخالفت کنید در روزی یهود را و روزه دارید پیش از وی روزی را و بعد از وی روزی را و اینست دلالت
 کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا با شد چنانچه مصنف گفت ولیکن
 در صیام تاسع و عاشورا حدیث بسیار است و آنکه اصناف صیام عاشورا و حدیثی عشر را و حدیثی درین صورت نیز
 مخالفت با یهود ظاهر شود از جمله مراتب تسبیح و قول وی که گفت و اما داشتن روز نهم علی انفراد مجزی
 از سنت نبود است مرقون بعضی از علما را گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و این حاصل
 نمیشود بیکبار ازین دو امر یا بتقل عاشورا یا بتسبیح یا بتسبیح با عاشور که فی المواقف یعنی اگر چند غرض مخالفت

اینان است اما اصل روز عاشر را با عید اید و نیز اشارت است بر دخول کسی که عاشر را
 نام روز نیم گوید که لا یجی و اما روز عرفه را که نام روز نهم است از دی الحجه روزه در وی افضل تمام
 دارد بلکه با علم است از صوم یوم عاشر چنانچه در صحیح از ابی نعاده آمده که گفت صوم یوم عاشر
 میبکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشر را منسوب به موسی علیه السلام است و صوم آن روز اصل
 از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب به محمد ص و یوم و یی از شریعت مطهره از است ولیکن عادت
 شریف این بود که اگر در حج بود یی افطار کرد یی چه افطار کردن اقوی بود برای دعا و اجتهاد و کوشش در آن
 و دیگران را نیز نهی از صوم کرد یی چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و میمونیه آورده که
 مردم شکایت کردند نزد وی از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونیه شهری دوشنبه بر آنحضرت
 و آنحضرت واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بموسی و یی بخاری و مسلم و موطا
 و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر ص افطار کرد بعرفه و فرستاد بموسی و یی ام الفضل شیر
 پس بنوشید آن را و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر و نیز آیه وحی است این ضمای
 حسن صحیح است و تحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت هیچ کردم با پیغمبر ص و روز نهم است
 آنحضرت یعنی عرفه را و ابابکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و من نیز نه دارم و امر بدان
 نسیم کنم و نهی نیز نکنم و میگویید که عمل بر اینست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت
 یابد بدان مرد بزد عا و بعضی از اهل علم زوزه نیز داشتند انتهی و دیگر وجه در افطار آنحضرت
 روز عرفه در حج آنکه آنحضرت در حج مسافر بود و از مدینه آید و افطار در سفر افضل است
 مطلقا نزد بعضی و نزد جمود مشقت نزد جمود مشقت در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه
 آنکه حج حضرت در روز جمعه بود و از صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد که و است
 و دیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را یعنی حجاج اروز عید است از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز
 همچون اجتماع دیگر کسانست در عید کاه و در حدیث حضرت نبوی ص چنانچه روایت کرده است آن را
 ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر وارد شد یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عید نا اهل الاسلام
 در یوم که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی و روز های منی که هر روز یاد و روز
 دیگر بعد از روز عید اضحی است روز های عید ما است که مسلمانانیم و در فصل جمعه گذشت که چون
 در عرفات کربسه الیوم اکملت لکم الایة و نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
 بهیست سرور بنزد این آیت عید نکردند امیر المؤمنین عمر رضی در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه
 و روز حج بود یعنی یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز

عید است و صوم در روز عید اگر چه حکماً باشد بکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه
داشتی و غرض از این مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند
از وی ای ایام کان رسول الله کلام روزها است که بود رسول خدا ﷺ اکثرها صیاما بیشتر از روزه دارند
قال گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت
بر و این را یکر و یقول و میگفت آنحضرت ﷺ در سبب روزه داشتن روز شنبه و یکشنبه
انها یوم ما عید للمشرقین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یهود است و یکشنبه
عید نصاری فانما احببنا ان احالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید
ایشان و هر روز که مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواهب الله نیه این حدیث از گریب مولای
ابن عباس بر روایت احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیشین
ﷺ نزد ام سلمه تا برهم آورای ایام الحلیت و گفته که در اسناد این حدیث بن عمر است
و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی عید الله بن محمد بن عمرو و نیز مجهول الحال است
و شاید که مصنف آن را یا سناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم و حدیث دیگر از احمد و قرطبی
و ابی داود و غیر هم از عید الله بن بسر از اخیست وی که صمانام دارد آمده که فرمود آنحضرت ﷺ روزه
نهار یک روز شنبه مکر در ضمن چیزی که فرض کرده شد واجب بر شما یعنی واجب است اگر چه بیک روز باشد
و اگر نیابد یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کنند مکر پوست انکوری یا چوب درختی یا یک نخاید آن را
یعنی بیک آن افطار کنند و روزه خود را بشکنند و قرطبی گفت هکذا حدیث حسن و معنی گراهیت در وی
آنست که افراد کنند یوم السبت را بصوم یعنی روز شنبه تنهار روزه دارد زیرا که یهود تعظیم این روز
میکند و الا اگر جمع کنند با روز دیگر چنانچه جمعه یا یکشنبه مکروه نبود و لهذا ابوداؤد
ترجمه کرده بباب التشیی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نمود این حدیث با حدیث
ام سلمه که گفت کلامی المواهب الله نیه اگر گفته شود که یهود که تعظیم این روز میکنند
بدانست که او را عید گرفته اند و در روز و روزه داشتن خود مخالفت ایشان است نه تعظیم چنانکه
در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد باشد خواه منضم با روزه دیگر جوابش میتوان گفت که در
افراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست بوجهی متضمن نوعی از تعظیم نیز هست پس
ضم کنند بوی روزه دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد یا آنکه در ضم
روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد فلیفهم والله اعلم و عادات حضرت نموی ﷺ نبود که دایم
روزه دار و نوصیام در نهی میفرمود و در حق صائم الله هر گفته لا صام و لا افطر یعنی آنکه همیشه
روزه دارد و روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت

است از وفوت شود مقصد نفی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نهی و انکار صیام ده راجع است به کثرت و بطریق
متعدد ده در نهایت کثرت و تعدد آمده که با وجود اطلاع بر آن اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در
حدیث عهد اخلاص بن عمر را بن العاص است که بنیاد مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون عمر گفت
و تو ام صیام وی حضرت ع را حید او را بطله بیل و زجر و منع کرد و فرمود چشم ترا بر توحی است و نفس
ترا بر توحی است و زوجه ترا بر توحی است هر روز دوازدهم افطار کن و هر نهم نهار کن و هر پنجشنبه روز
وی هر چند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول فرمود که ترا بیک روز پس است در هر ماهی گفت
یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهد دارد پس وی الحاح
نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر از آن طاقت دارم پس آنحضرت ص زیادت نمیگفتند و گفتند
نه و ده در هر ماهی و وی هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار
بآن رسید که یکروز صوم دارد و یکروز افطار کند که صوم داؤد علیه السلام این است و زیادت بران قطعاً قبول
نکرد و تجویز ننمود و فرمود هر که صوم دهد دارد و در روایی صوم ابد دارد نه او را صوم است نه افطار
و این را مکرر فرمود و آورده اند که عجل الله بن عمر و چون پیش شد میگفت ای کاش عمل بر حضرت
پیغمبر میکردم ع و مختار از نه دائمی از بعد از آنچه ظاهر مانع است از صوم است غایت تا ویل و توجیه
ایست که ترمیمی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم در هر روز یکبار ترمیمی ترمیمی یکبار یکروز
عید افطار و عید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم
در هر روز اشعه باشد و میگویند که صحیحین سر و نیست از مالک بن انس و اینقول شافعی است و احمد و اشقی
نیز مانند آن گفته اند انتمی پوشیده نمایند که نظر بسیاری احادیث وارد در نهی از صیام در هر روز شود
که علت آن نه صیام ایام منیه است بلکه سبب آن تجاوز و اعتدال از حد اعتدال و وفات حق نفس و اهل و عیال
و اعتیاد بصیام و وفات وجود مشفق و ریاضت است و مختار آنست که افضل الصیام صوم داؤد که یکروز
روزه دارد و یکروز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بر ریاضت نفس نود یکصد است و معلول طریقه
اقباع و امتثال اعلی و ارفع است از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی ص آن بود که بسیمایار روزها
در خانه در آمدی و پرسید که هیچ ندور نی هست اگر گفتنک چیزی حاضر نیست اگر چه قدرت
احضار و تحصیل آن برده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریه در
حدیث نیست ولیکن از آن مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزه تطوع کرده بودی و روزه تمام
نکرده در میان روز افطار کردی این هر دو جزو یک عمل است که مسلم و ابوداؤد و ترمیمی و نسائی از
عایشه رضی روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما ع روزی و فرمود آیا چیزی هست بیتی از طعام نزد
تسا گفتیم لا یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من اکنون صایم بستر آمد روزی یکروز پرسید آیا

قا

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من لاي شي من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شوال کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

که معاذة عن ویه از عایشه رضی الله عنہا بود رسول خدا ﷺ که روزه می داشت سه روز از هر ماه گفت
 نعم پس از کلام ایام شهر می داشت گفت باک داشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که علم
 مواظبت بر ایام معین از حضرت ﷺ بجهت آن بود تا وجوب تعیین کمان بوده نشود و روایت کرده اند
 اصحاب شنیدن و تصحیح کرده آن را این خبری که از حدیث ابن مسعود که بود آن حضرت ﷺ که روزه می داشت
 سه روز از هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است اینست و استوفی از مسند کاتب
 کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست و هفتم و دوازدهم و بیست و
 نهم و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیح و بجهت آنکه میانه شهر است و غیر الامور
 اوساطها و زمانه در آن ایام نورانی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف و کسوف در آن
 درین ایام شود و ما مأموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعضی ترجیح ایام اول
 ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و کوفت مختار طبعی
 این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء رضی الله عنه که روزه مالک
 ابن انس این بود و نزد بعضی اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست و یکم بود و این منقول است
 از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید
 و در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و شنبه و این منقول است از عایشه رضی الله عنها و نزد بعضی
 از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه و نزد بعضی از اول دوشنبه که در ماه آید و از
 اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید و بر آنکه در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از آن حضرت ﷺ
 ثابت شده پس ابتدا کردن آن از افضل باشد و نزد بعضی سه روز را یعنی و با جماعه سه روز در هر
 ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مرفوع و ماثور گشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری
 که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویت الهیافته و ترجیح کرده است و لیکن ظاهر
 اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است و اکثر علمای اندک و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره
 ورود یافته است و با الله التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه واجب آن نیز فضیلت واقع شده و شک
 نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و بزرگوار و ولسا از بعضی ازواج
 مطهره نه آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه می داشت نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه
 روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روز و از دیگر آمده روزه
 می داشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترکانی زای با و از
 عایشه رضی الله عنها آورده که گفت نه یکم من آن حضرت را ﷺ که روزه می داشت ده روز از ذی الحجه
 و مناجات بدانند که چه عایشه نه نفی روایت خود کردند نه نفی صوم شاید که ده روز باشد و

عایشه بر آن را اندیده و ندانسته و با آنکه از این ایام عشره که عایشه به بر آنحوال شریف مطلع
 و واقف بود آنحضرت صلی الله علیه و آله را مایل به انصاف بود و میفرمود و مانند آن و تو اند که مراد از این صوم تمام
 عشره باشد که عرقة از این خارج بود و حال صوم یوم عرقة معلوم شد که در وی افطار نیز بود و الله اعلم
 و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه و رود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح
 بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود صوم یوم عرقة نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضلتر بود از عمل کردن
 در این ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عروانه و صحیح ابن حبان از جابر بر آمده که
 هیچ ایام فاضلتر از ایام عشره ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر یکی نذر کند صیام افضل ایام منه را منصرف
 کرد یا این ایام و اگر نذر روزی از ایام کند بعرقة و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد روز جمعه
 باشد و وجه در فضیلت ایام این عشره است که در این ایام اتمام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه
 و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حجاج ظاهر است و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام
 این حیثیت دارند لا بد فضیلتی بر آنها ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره ذی الحجه فاضلتر
 است از جهت وجود روز عرقة و مجرد دان و شبهای عشره اخیره رمضان از جهت وجود لایله القدر در آن
 پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز
 فضیلتی واقع شده و از ایام هفته دو شنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار در آن واقع شده و در بعض احادیث
 آمد که اعمال بندگان بحضرت رب العالمین جل جلاله در این روز یعنی روز و شنبه عرض کرده
 میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که
 پسینک شد از حضرت صلی الله علیه و آله از روز و شنبه فرمود در این روز متولد شده ام و در این روز مبعوث شده ام و
 لطائف از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله من می بینم ترا که گاهی چندان روزی میداری که
 گويا افطار نخواهی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نشوایی داشت مگر دو روز که اگر در ایام
 صیام نبود اهل آید در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری در آن فرمود کدام دور و دور اند آنها گفتیم
 روز و شنبه و پنجشنبه فرمود این دور و روز و روزهای آنکه عرض کرده میشود در آنها اعمال برب العالمین
 پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم باشم و الله الموفق * فصل در بیان اعتکاف
 اعتکاف در لغت بمعنی حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شیء آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه
 مخصوص و آن در ظاهر ملحق حنفیه و شافعی و مالکی است از جهت مواظبت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی تا زمان
 وفات چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه بر آمده که هر گاه کسی بگفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند
 و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله عبادات دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که مرکز
 آن را ترک نکرد و لیکن واجب نکشت بجهت آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه و آله در واجب آن بود که با وجود

مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میگذرد و در اعتکاف ایستادن و بیرون کردن بلکه گفتن من اعتکاف میکنم آن معتکف
 علیه فعل جامع فی الصحیحین فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گویند و حق آنست که ترک اعتکاف
 از آن حضرت علیه السلام در بعضی از مضامین نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم کرد در بعضی گفته اند
 که مستحب است استسحاب نماز و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف منزل و راست و سست
 در عشر اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند اعتکاف را اشتراط مسجد در اعتکاف مکرر یعنی در هر
 بن لمایه مالکی که جائز است آن را در هر مکان و روا داشته اند چنانچه در زبان را در مسجد خانه
 نه در مسجد جماعت و مراد مسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جماعت ایستادن و آن احکم
 مسجدی است که آن را قول قلیم از شافعی نیز نه نیست و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرأه
 در مسجد بار و ج خود در مسجست و با این قائل است امام احمد و از آن حضرت علیه السلام از واج مطهره را
 باعث اعتکاف در مسجد دلالت دارد بر آن و لیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید بان امام ابوحنیفه
 و امام احمد مخصوص داشته اند اعتکاف مرد را مسجدی که اقامت کرده میشود در وی صدوات خمس
 تا اعتکاف سبب ترک جماعت نکرد در باعث خروج از اعتکاف هر روز به نوبت با امکان احتراز از آن نشود
 و در شرح ابن الهمام گفته که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است
 اگر چه کلا در وی صدوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست
 در غیر مسجد جماعت و اهل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قوی از شافعی نیز همچنین
 آمده و در خاوری گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعضی مخصوص بسا جلد
 ثلثه که مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس است و بعضی مسجد مکه و مدینه و بعضی مسجد مدینه
 داشته اند این اقوال معتمد نیست چه تمامه علمای امت در بلاد اسلام در مساجد خود اعتکاف
 مینمودند و هیچ یکی را بر آن انکار نمی نمود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و شرفی خواهد بود که مساجد
 دیگر نیستند بکرا کثرت اعتکاف را حدیث معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل
 مدت است نزد بعضی یک ساعت بم است و لیکن گفته اند که هرگاه که در مسجد در آیت باید که نیت اعتکاف
 کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قایل نبود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر
 نیست و نزد بعضی یک روز و مختار در مدت حد فیه ایست و گفته اند که این اختلاف در اختلاف در
 اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق
 آنست که با وجود اشتراط صوم جزا آن در که متر از یوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک ساعت
 نشیند اعتکاف بود و در اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نبود که آن محل صوم
 نیست و مصنف در مقام تأیید و تصریح اشتراط صوم آمده در توطیه و تسهیل آن میگوید چون اعتکاف

سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت است و موجب دوری از خلق و واسطه زوال
 اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و تنیه اسباب
 آن و حصول صفای باطن مخصوصا در آخر رمضان اکمل و افضل است لاجرم تشریح اعتکاف در
 افضل ایام صیام در مورد که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان و مزی نیست که آنحضرت
^{علیه السلام} بی روزه معتکف شدی در وقتی و عایشه رضی الله عنها روایت کرده از وی ابوداؤد می گفت
 لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث اینست که عایشه گفت رضی الله عنها
 اینست که عیادت نکرد بریض را و حاضر نشود جنازه را و من نکرد یعنی مجامعت نکرد امرأه را و مباشرت
 نکرد او را و بیرون نماند مگر چیزی را که اجازه نیست ازین و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع
 و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی است که هر وی غایت بیکانه اجتماعت اقامت می یابد و امام
 ابوحنیفه و مالک قایل اند با اشتراط صوم و حجت ایشان اینست که اشتراط صوم در حدیث
 بنان و لیکن اشتراط صوم مزاحمت با تهاقی روایات است و اعتکاف افضل را در روایت حسن
 از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام و دل روا از امام احمد دور روایت است مشهور
 حدیث امام اشتراط مکرر بنابر استند لال ایشان بحدیث عمر است رضی الله عنه که بخاری و مسلم آورده اند که آنحضرت
^{علیه السلام} عرض کرده من در جاهلیت نکر کرده بودم که یکشب در مسجد خرام اعتکاف بکنم بخلاف حکم چیست
 در مؤذ و اگر کن بدل خود و اگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نکر نکردی و درین استند لال
 نظر است زیرا که در روایت صحیح آنکه گفت عمر رضی الله عنه نکر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث
 این دار و دینا می آمده که آنحضرت ^{علیه السلام} فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت
 آنست که مراد لیله باینوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز
 استند لال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنه آورده اند که گفت آنحضرت
^{علیه السلام} نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
 عبد الله بن عبد ربیع است و وی مجهول است و با وجود آن که صحیح آنست که این حدیث متوقف است
 بر این عباس و مل صواب است نه مرفوع به پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} نهالی نیست از معارض زیرا که بهیچ از این هم
 و ابن عباس روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و یزید عبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت
 هر که اعتکاف کند لازم است بر وی صوم و لیکن معارضه مد فوعیست از ابن عباس بآنکه مراد از قول
 او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس من صوم و بی اشتراط
 صوم است در اعتکاف من و نه نفل و حدیث عبد الرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات
 متعارضه است در اشتراط صوم مطلقا همراه اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه

و در روایت اصل و آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعی است پس بیصوم بود و بعضی علمای معتزله
 در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام احمد بن حنبله کرده اند و این را معتکف در سنت پیدا نمی شود مگر روایت
 اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روایت اول شوال که روز فطر است کل اقاله الشیخ
 ابن الهمام و در مواهب لدنیة همدین روایت را دلیل آورده اند بر آنکه بی صوم شرط نیست
 مگر بالشرام و لیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است و الله اعلم و در مجموع مضامین
 اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر در یک عشر رمضان که اعتکاف از روی قوت شد و در ماه شوال قضا
 فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و نسائی بالغای مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میکرد میزدن در آمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار از آن
 طلبید از روی عایشه رفر که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را و زد عایشه رفر خیمه را در مسجد پس حفصه
 شنید که عایشه رفر برای اعتکاف خیمه در مسجد زد و بی اذن عالمی و خیمه زد و زینب شنید و بی نیز
 خیمه زد چون از نماز آمد ادبر کشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه و آله بود
 که پیش از همه زده بود و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که
 این خیمه های عایشه و حفصه و زینب رفر است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا
 نیکی خواسته اند ازین و در روایتی مکرر فرمود این کلامه را و فرمود بردارید این خیمه ها و خیمه بخور و نیز فرمود
 که بردارید پس در آن ماه با اعتکاف نه نشست تا آنکه به شش در عشر از شوال و در روایتی عشر اخیر در روایتی
 عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از شوال متیقن بود مصنف همان نقل کرد و یکی از فضایل و عیاض سنت
 اعتکاف اینست که بر نفل یروفات آن اضا کرد با آنکه قضای من و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث
 استفاده کرده که قضای من و نوافل مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و آله یکبار در عشر اول از رمضان
 اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر و چون معلوم شد در آن عشر فتنه شب قدر درین
 عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود تا آخر حال و ابی حمزه در جامع الاصول
 از ابی سعید خدری روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه
 عشر اول و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری رفر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف فرمود عشر
 اول از رمضان پسترا اعتکاف فرمود عشر اوسط رقبه ترکیه پستری بیرون آورد و مر مبارک خود را از قبه
 و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پسترا اعتکاف کردم عشر اوسط
 را پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود بامن باید که
 اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پسترا فراموش کرد اندک شد مرا و
 به تهنیت می دادم خود را که سید می کنم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر

و طلب كنيد او را در هر روز از عشره بيستم و يكم و بيست و سيوم و بيست و پنجم و بيست و هفتم و بيست و نهم
راوي ميگويد پس بماريد در آن شب باران و معتكف مسجد نموي از شاخهاي خرما بود پس بچكيد و ديد و
چشم من رسول الله ﷺ و ترجمه مبارك و در روايتي بر بيني او آب و گل بود و در روايت بخاري و مسلم آمده
كه نرود و وي مبارك او را آب و گل در صبيحه بيست و يكم و صاحب مشكوة ميگويد كه در روايت عبد الله ابن ابي
شيبه بيست و سوم آمده و چون اعتكاف در آي نماز صبح بگذازي و در معتكف در آمد و معتكف خيمه
بود كه در مسجد نصيب ميگرداند و در الحاح عورت ميگرداند اين حديث را در مشكوة از ابني د او د و ابن ماجه
از حديث عايشه زهر آورده و در صحيحين نيز هست داخل حديث طويل كه در باب ضرب قباب از اوج مطهره
و برداشتن آنها و ترك آن حضرت ﷺ اعتكاف در آن رمضان مل كور شد و با جمله در وقت در آمدن
بمعتكف علما را اختلاف است و زاعي و غوري و ليث بر روايتي كويند كه وقت در آمدن بعد از نماز
صبح است از تاريخ بيست و يكم و احتياج ايشان با اين حديث است و ائمه مالك و ابى حنبله و طحاوي و غير ايشان نيز
ميگويند كه وقت در آمدن پيش از غروب آفتاب است چون اراده اعتكاف ماه يا عشره كند و هر مدتي قول
احمد با طحاوي اول ذكر كرده و ميگويند كه معني اين حديث آنست كه در آمدن بمعتكف و انقطاع و خلوت
گرفتن در وي بعد از نماز يا ملاك بوده آنكه وقت ابتدايي اعتكاف و در آمدن بمعتكف به نيت آن
در وقت بود بلكه آن پيش از مغرب بود و شب بيش در مسجد ميدهد چون نماز صبح ميگذازد در خلوت
ميرفت و در خيمه كه براي وي ميوزند نك ميد و آمد و در نيمه و او شك است حديث صحيح كه چون
نماز صبح كرد بگرفت حجره از حصير كذا قال الطبري و شك فيست كه اين تاويل از ظاهر لفظ حديث كه
در وي واقع شده است كه چون ميخواهد كه اعتكاف كند ميگذازد نماز فجر و ميدهد آمد در معتكف عالي
از بعد نيت نيمت وليكن چون در اكثر احاديث عشر او اخر واقع شده بلفظ مل كور مراد بدان ليالي خواهد
بود و عشر ليالي جز در صورت اعتكاف در شب بيست و يكم احتمال نهد بر و نك آمدن در وقت صبح
يا هشت شب بود يانه كالا يخفي و نيز اول محتملات وجود شب قل در شب بيست و يكم است و جمله مصالح
در اعتكاف ادراك شب قل راست پس بايد كه ابتدايي اعتكاف از اين شب بود و آن حضرت ﷺ در خانه
موجود نيامدي الا براي قضاي حاجت در حال نيت بخاري حاجت مطلق آمده و در بعضي از روايات
مقبول ساخته اند حاجت انما در چنانچه در كتب معتكف از عايشه زهر آمده كه چون با عتكاف مي نشست
آن حضرت ﷺ نزد يك ميگزد سر مبارك خود را بمن پس شانه ميگردد و در نيمي آمد در خانه مگر براي
حاجت انسان و مشابه حال نيت عايشه زهر از ابني داود كل شت كه مشكل است بر تفصيل آنچه فكنك معتكف
در حالت اعتكاف و تفسير كرده اند حاجت انساني را بمول و غايط و غسل جنابت و طهارت نيز در حكم آنست
و عمارت هدايه كه گفته است مكث فكنك بعد فراغ از طهارت بدن مشعر است و نزد بعض طعام و شراب

اگر کسی نداشته باشد که برای وی بیمار دوزخ حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع
 شرط نمیکند نیز داخل جا حجت است چه وی اهم حوائج دینی است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف
 در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توفیقی در مسجد جامع رود ضرر ندارد اما
 ضرورت توفیق نکند و باید آنکه در مشی بوقار بوده شتابی کند و نه بستی و احادیث در عیادت مریض
 و شهید جنازه مغفلف آمده و بعض جوار را حمل بر اعتکاف نفل و عذر جوار را بر غیر آن حمل کرده اند
 و نزد امام ابوحنیفه اگر یکساعت بیعت بر آید اعتکاف فاسد گردد و در غیره گفته که این در اعتکاف
 واجب است که نذر کرده در اعتکاف نفل و نذر واجبیه مؤبد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار بود
 و گاهی در مبارک از مسجد در حجره عایشه رفران کردی و ناشانه کردی و بشمی اگر چه عایض بودی چنانکه
 در کتب سنی می آید که گفت عایشه رفر برد پیغمبر صلی الله علیه و آله که مائل میکرد اندک بسوی من هر خود را
 وارد مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم در مبارک او را اگر هم در مسجد
 در طریقی بشوید چنانکه ملوث نشود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نکرد اعتکاف و اگر ممکن
 باشد احتسالی در مسجد بی تلویض هم در مسجد کند و الا بیرون آید کافی شرح ابن الهمام و در
 حالت اعتکاف از امورات مؤمنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید و چون بوقت رفتن برگشایی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز برخاستی و او را معانقه کردی و بوسه دادی حدیث ثقیل و معانقه یافته نمیشود
 جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده و علی آباءه
 الکرام آورده که عمر داد او را صفیه که از ازاوج مطهره است که آنحضرت صلی الله علیه و آله معتکف بود و وی زیارت
 هر یک در مسجد رفت و ساعی با آنحضرت صلی الله علیه و آله در سخن بود پست بر خاصیت تابخانه باز کرد و آنحضرت
صلی الله علیه و آله نیز با وی بایستاد تا باز کرد اندک و بر سایند او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزد یک باب
 ام سلمه دو مرد از انصار از الحامیکن شدند چون حضرت صلی الله علیه و آله را با صفیه ایستاده دیدند رود ترک شدند
 آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان گفت این صفیه است زوجه من تا بخاطر شما و سواس نرود که این زن کیست
 که با حضرت صلی الله علیه و آله ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و کرانست
 بتو این مجال و سواس است فرمود که سرایت میکند شیطان در وجود بنی آدم چنانچه بدون در رکعت
 و من ترسیم که در دل شما بی راه یا بی معنی بسبب آن خاطر در ورطه کفر نیفتید و ملاک نشوید
 و در روایتی آمده که از ازاوج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من می رسانم
 بخانه تو و حاله او در دار اسامه بود و در بنحایت در هیچ طریق که دیدن شد ذکر تقمیل او معانقه نیست
 مگر مصنف آن را یافته باشد و الله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام الندی صلی الله علیه و آله معها
 یقبلها و او را جمیع شراح بفتح یا و سکون قاف و نقل یم لام بر باز قلب تصحیح کرده اند یعنی بر خاصیت

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سبیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از وادی و بهشت داشتی و آنجا برفی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محلل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از ویدی مدینه مطهره و ران شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویر پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید گفته و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کثرت این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدی که کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقاء ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عیننا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل تا مجللا عاماطیقا سعادا انما اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم
انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدمارا اشافعی این دعا را رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی هرایت
کرده کذا فی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنرا
است که لازم کنید استغفار را بد خدا و را بخلایق تعالی از هر تنگی فراخی را از هر اندوه و آفت و آسایش
رساند او را از انجا که گمان ند کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

دو بار عرض کرد رواه البخاری و مسلم و لیکن از بعض روایات عرض ^{و روایت} بر جریر بن عجله السلام معلوم
 کرد در از بعض عرض جریر بن عجله بروی مضمون شود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق
 مد از است بود نسبت عرض بهر دو جانب در است آید والله اعلم * تنبیه * در شب قدر روایات متعدده
 و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیاده بر چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان
 مخصوصا در اواخر عشره و آخر رمضان آمده لا سیما در شب بیست و یکم و بقول آن شب دایره است در تمام
 سال و منتقل و منقول گردید و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داده و گفته که قاضی بخان
 و ابوبکر رازی که از علما ی حنیفه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شک است مثل این از
 ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان آنهمی بود در شرح ابن الهمام گفته که روایت است از ابی حنیفه
 که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافته نمیشود که کدام شب است گاهی بیست و یکم و گاهی بیست و دو
 و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن معین است بیشتر و بیشتر و بیشتر و در فتاوی قاضی بخان گفته که
 روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب
 داده است ابو حنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر یا نکه مراد در آن مضایق است
 که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} شب قدر در آن طلعه و سیاق احادیث دلالت میکنند نزد کسی که تاویل کند بطریق
 احادیث و الفاظ آن را برین معنی آنهمی و این قول اقرب است بجمع و تطبیق اقوال و الله اعلم و آنحضرت فرمود ^{صلی الله علیه و آله}
 که بهل النانیل لدی بمن شب قدر را پس فراموش گردانید شد و فرمود شاید که خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر
 جنگ و اجتماع و عمل در لیالی کثیره با حتمال و باعث نکرد در ترک عمل با اعتماد و انکال و نیز در خدایی
 دیگر آمده که دانیله شد مرا شب قدر و خواستم که بشما بگویم تا گاه دو کس بخصومت و جدال نبرد من
 بیا من ندانم و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانید شد من آن را بشومی جدال ایشان
 و بعضی از علما آنشب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث
 ورود یافته و بعضی از آنها را از باب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده
 آنست که آفتاب در صبح و ی طلوع کند بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در
 روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد و صباحش نیز همچونین بود و در آن شب هیچ
 کوکبی دیده نشود که منبض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان گردد و چشمهای شور
 شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که در خندان در آن شب بر زمین افتند و سجده کنند بیشتر
 بر گردن بماند خورشید و سرجیز روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
 خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در روایات آنشب مشاهد این امور شرط نیست و
 بسا کس که آن را در نفس الامر یا بدو ازین امور چیزی مکشوف و مشهودی نکرد و نیز و کس

باطل در یکجا بر یکی چیز از آن که شرف کند نه برد یکی و عادی درین شب مستجاب است و قیوم مقدس قطعا و
 بهر حال این شب حاصل گردد توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق و حضور
 و اخلاص که بی شبهه از کرامات است و مشاهدات و عوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و راجع به
 توفیق بر احیای آن شب و جلد و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اکثر
 نیمه شب بیدار باشد و منجر بر مرض و ملال و اختلال در فرائض و عین موکده ذکر و داخل و اتم است و مراد
 با احیای لیل بیداری و بیدار شدن در شب عموما با این معنی که شب را زنده کرد انبیا و عبادت در روی چه
 از آنکه درین است که معمور بیک کس کرد یا با آن معنی که نفس خود را زنده کرد انبیا و بیداری
 و طاعت که النوم از الموت چنانچه در حدیث آمده که بیست و چهار ساریک یعنی تمام شب مثل مرد ها
 افتاده نماز شب و هیچ طاعت و عبادت نکنید و الله اعلم * باب * حج النبوی ص و عمره * حج در لغت بمعنی
 قصد آید در شرح قصد بیت الله و وجه مخصوص و معنی حاکم و کسر و لغت است و در کتب و در کتب و در کتب
 حج النبوی * مراد و بر آن آمده که بعضی گفته اند که حج اسم است و کسر مضمر و بعضی گفته اند که حج در
 لغت بمعنی زیارت و زلف از آنکه بعضی گفته اند که حج اسم است و کسر مضمر و بعضی گفته اند که حج در
 است و عمره و زیاده است بر حج و در روی تعظیم و تعمير است مر مسجد حرام را و در شرح اهم است بر افعال
 مخصوصه که احرام است و طواف و سعی و غیره و عرفه که آن مخصوص حج است و عمره و عرفه و عرفه
 است است و مستحب و نزد بعضی واجب است و بر هر تقدیر اختلاف علما است در طعم و عمره آنحضرت ص
 که چنان بود مصنف میگوید که چنانچه علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج کذا در آن حج بود اسمیه
 و حج النبوی از حج است که آنحضرت ص بمکه نم تغلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال
 آید و مراد رفیقا و یاران ایشان را به سفر آخرت و داع مینمود و خلافت نیست و مراد حجی از علما را که این حج در
 سال دوم بود از هجرت که آخر سالهای عمر کرامی آنحضرت بود ص و همچنانکه درین حکم خلافت نیست
 در حکم سالی که آنحضرت ص بعد از هجرت یک حج کذا در آن حج بود و آنکه مصنف چنانچه علما
 گفته که مشعر بخلاف است نظر با این حکم که گفت که میان کرم و یونان مراد و اعلا پیش از هجرت و حج کذا در
 چنان در اینجا خلایق نیست پس مجموع این دو حکم قول چنانچه علما میگویند که کل جزیی برین اند که دو
 حج کذا در دو وقت در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر ص هده سه
 حج کرده و دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت از حدیث جابر بن عبد الله که ثبوت این حدیث
 احکم کرد و خلافت ترمذی در روی مقابل دارد و جمع معنی بر آنست که زیاده مراد و حج کذا در دو وقت
 لکن نبیله از این عیاش بر روایت این ماچه و حکم آنرا که گفت که حج کذا آنحضرت ص پیش از آنکه هجرت
 کند یک حج و این را موهبی بر لیل و وفود انصار در بیعت عقبه داشته الله که دو بود یا سه چنانچه

[illegible]

سال فتح مکه است از جعراله که در یک مرحله است از مکه بعد از قسمت شدیم چنین شد آمد و عمره
 کثرت و مردم در شب بجزعاله باز رفت بعد از نماز عشا که مردم در منازل خود در آمدند سوار شدند و به سوی
 صبح بجزعاله باز رفت و برای نماز از منزل بر آمد مردم عیال کردند که مکرر آمدند به هم در منزل بود چهارم
 عشر که با هیچ در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند با اعتبار آنکه در حاکم یمنیه حجة الوداع
 نمودن بر آنکه بکمال نیامد و هم از انجام از احرام بر آمد و بعد از آنکه در کثرت چنانچه ملک کور شد و لیکن حضور
 آن را به حکم عمره داده اند و در بعضی احادیث در عمره و حج و احادیث عبادت و احادیث عیال و عمره
 حاکم یمنیه و علم ذکر عمره هیچ کس یا مقصود را و بیان عمره نهایی حج بود در این عمره جعراله در اکثر
 مردم بوییکه مانده بود و تواند که بعضی آن را را و است نکرد و با شد و هم علی آن حضرت است و در
 ذی القعد بود مکرر عمره حج که در ذی الحجة بود و این عمره در صحاح آمده که آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} چهار عمره کرد
 یکی از آنها در رجب بود چون اینفقون او را بعایشه در زمان صلوات خطبه این عمره کرد و گفت در هر یک
 حاکم یمنیه عالی ابا عبد الرحمن را نبود که عمره کرد آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} مکرر آنکه و بیان و مرکز حج عمره
 در رجب نمود این سه و خطابی است که او را شد و در تخفیه معالقه کرد و فصل در سباق و بیان حج
 پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} که آن را حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلاها ارکان دین و بلندترین نیایان
 ترین شعائر اسلام است و حج پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنها است و احادیث صحاح
 در سباق از اصحاب مزوی کشته و حدیث جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنها است در این آن حدیث
 امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آباءه الکرام که گفت در
 آمدیم با جماعه بر جابر بن عبد الله در و بی اغنی شانه بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که چه کسانید
 شما قنوت بمن رسید گفتیم من محمد بن علی بن الحسین در پس دست خود را بر من در و آورده بسوی منید
 من کشید و نگه پای پیراهن من بکشاد و دست در جنب من در آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس گفت
 در حبابا این ای پیر من از من احادیث پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} الهی خواهمی گفتم چهارده بار از حج رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 که چگونه بود پس عقل کرد بدست خود حد دسج را و گفت مکث کرد رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} در مدینه سه سال و
 نه بر آمد به حج پسترا اعلام کردند و داد در مردم که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} میسر آید و قدیم آورد آن در
 مدینه مردم بسیار به طالب آنکه اقتدا کنند بر رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} و عمل کنند مثل عمل و پس بیرون آمدیم
 با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن
 ابی شیمه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در سباق این قصه و روایات حدیث جابر و ابی رباب
 احادیث در حج جمع کرده و انساق نموده میگوید که چون حضرت زکریا ^{علیه السلام} اعزم حج کرد صحابه و
 اعلام کرد حج و میخواستیم فرج کرد و این عمر بقری و میباید که در اطراف و نواشی مدینه است و این

[illegible]

بود و یونان و سر مبارک و یی مالک و ملائکه اثر مشک بر فرق و مجامع مبارک آنحضرت ^{علیه السلام} و باده منهد
 و در صحیحین آمده که عقیقه عقیقه نیز مطیب است آنحضرت ^{علیه السلام} را بذر بره و در روایتی آمده که
 کویا که منی بینم هتیل ی و در فاش طیب زاد و مارق ^{علیه السلام} و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث در لایق
 دیگر در استحباب استعمال طیب نزد ائمه احرام و بر آنکه بقا و ام رنگ و یوی آن بعد از احرام خبری
 ندارد و آنچه حرام است بر محرم اهل ای استعمال طیب است در حالت احرام و محرم استعمال طیب است اما
 ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و محکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علما و سلف و خلف
 الا امام مالک که منع کرده تطیب قبل الا حرام با آنچه باقی مانده از ائمه و یی بعد از احرام و با وجود آن
 جائز است و فلان نیست بروی و این حدیث صحیح است بروی بعد از آن از ورود ای احرام بیوشید و نیاز
 ظاهر بقصر بکل ارد و احرام نیست در مصافحائی که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از احرام
 جز نماز فرض ظهر نماز یی خاص بروی احرام گذارد ملک صاحب امام ابوحنیفه ^{علیه السلام} شافعی استحباب رکعتین نفل
 است پیش از احرام و اگر هم هر رکعتین فرض آنکه کاندنیز جائز است و اگر هم مالک و احمد و ابوحنیفه است که
 بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه ظاهر ملک صاحب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض اول است و اگر
 نماز نفل کل ارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه طریقه است و مستحب و امام نووی در حدیث این حرکت که
 کل ارد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بنوی الحلیفه دو رکعت و چون برداشت و زانقه او از بر آورد بثلثه گفته که
 در بعد از استحباب صلوۃ رکعتین نافله است نزد ائمه احرام و گفته که این ملک صاحب ما است و ملک کافه
 علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
 که پیغمبر بر آنند و همین است ظاهر حدیث کافعی المرافع و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر
 همین قل و واقع شد که نماز گذارد آنحضرت ^{علیه السلام} در مسجد ذی الحلیفه و احرام نیست بی آنکه ذکر عدی
 مخصوص بکند و لیکن معلوم از این خبر آورده که گفت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} و رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} هیچ و بکند در
 مسجد خود که بنوی الحلیفه است رکعتین و بعد از احرام و روایت کرده آنحدیث را حاکم و تصحیح نموده و
 گفته باینکه در وقت مکرره نکل ارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض و تحمیه المسجد نیز کفایت کند
 و پیش از احرام بد نکل در گردن آورد و بخت و بر جانب راست کوهان آن بشکافت و خون بر سر او که
 بدنه به نحاس نام شتر یا کاه است که بمکه بر نکل و بنوی بفتح ما و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از نکل
 بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوصست بیشتر زیرا که در حدیث تعبیل لجمعه بدنه مقابل بقرة افتاده چنانچه
 در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اولی بر نکل و یا بدنه فرستاد بدنه را هر که در ساعت ثانیه بیاید کویا
 بدنه کرد بقرة راپس بدنه غیر بقرة یا نکل و حنیفه کویا بدنه شامل بقرة است یا بمعنی آنکه مردوز
 بدنه کویا از جهت افترا در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقرة در حکم ابل است چه مرد و کفایت

احمد عن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة من لای شیء منی يوم الجمعة
از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فیها طاعت طینة ایهک آدم از جهت آنکه در روز جمعه
ساخته شد طینت بدن توای مخاطب که آدم است و فیها الضعفة والبعثة و فیها المطفة و فیها
ضعفه و بعده و بطشه معانی این الفاظ کذا شته است و فی آخر ثلاث ساعات فیها سبعة مائة و فیها
استجیبه له بر شیک نماید که باطل نیست استدلال بر این است از روایت آنکه آخر ساعت
اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال اینست و قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد یکی اختلاف
مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الباری مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
منحصراست در یکی ازین دو وقت ملاک و هیچ یکی ازین دو وقت ملاک نیست دیگر را با احتمال آنکه
حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلث ساعت عین است اگر چه
آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا چنانکه در حدیث آمد
بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
بد یکی را یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا آنکه در مای
حدیث ملاک را تضعیف کرد و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
امانت چندان قوی نیست نزد معتادان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوصست باوقات
که مقرر و مخطمه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اختراعات افادت

بمالغه میکردند و از خید تجاوز نمیدوختند از پنج جهت مکروه و نهی است و الله اعلم بذلك لکنه الحرام بهتر است از مکروه
نوع است اول افراد و صاحب آن را مفرد گویند بکسر و اولاد آن بر دو گونه احرام بحج بند و احرام بقران
تدبیر دوم تمتع و فاعل آن را تمتع گویند و تمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بند و فاعل آن
را تمام کنند و فاعل اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش از آن احرام بحج بند و اگر تمتع سوق هندی
باعد نکرده باشد از احرام عمره بر آید و جامه بیوشد و منجه بسبب احرام حرام هندی بود حلال
شمارد و احرام بحج بند و اگر هوق هندی بکرده باشد از احرام عمره که بر آید و احرام بحج بند و سوم
قران است و صاحب آن را قارن گویند و ضرورت قران آنست که در احرام حجت و عمره حج و عمره کند
و هر دو را معاً احرام بند و این شخص طواف و سعی و عمره میکنند بند از آن حج میکند و میان آنه
اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابوحنیفه قران افضل است بعد از وی تمتع
بعد از وی افراد و قول جماعه از صحابه و تابعین و ائمه ذی کبر و جمعی از عظامای شافعیه برین است
و نزد امام شافعی و مالک و کثیری از علماء افراد افضل است ثم التمتع ثم القران و جماعه عظاماء از
صحابه و تابعین و من بعدهم تمتع افضل و این اختلاف در ع اختلاف صحابه و روایات ایشانست در فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله که قارن بود یا مفرد یا تمتع چنانکه میگوید و در احرام وی صلی الله علیه و آله خلاف است که
تلمیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح و معتبر است بر آنکه احرام بحج
و عمره بود معاً که معی قران است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله انالی آیت من رجا آتیا مرا آینده از پروردگار
من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینه صل فی هذا الوادی المبارک فجاز بکل از زمین وادی مبارک که
همان وادی ذوالحلیفه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وی نزول کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و
برکت وی احادیث ورود یافته است از پنجاه میگرد و قبل عمره فی حجه و بکوابی بعد احرام من عمره است
در حجه یعنی جمع است حج و عمره و تنها حج نیست و از هیاتی صلی الله علیه و آله که فرمود صل استیفا سی توان
یافت بآنکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه در رکعت است نزد امام ابوحنیفه کلاً مطلق
و مصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث است و رواة آن صلی الله علیه و آله از صحابه
عظام شمرده اند که بعضی نطق احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله را بقران و بعضی اهدار آنحضرت صلی الله علیه و آله را بر افراد
بدان روایت کرده و همچنین احادیث صحیح بسیار آمده در مرتبه اول در بسیار روایت شده و آنکه
احرام وی صلی الله علیه و آله با افراد بودی صحیح مسلم عن عائشه ریان رسول الله صلی الله علیه و آله اهل الصحیح مفرد تلمیه
کرده بحج تنها و در روایتی آمده افراد بالصحیح و احادیث متعدد در صحیحین از عائشه و ابن عمر و غیره
نایب است خبر جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و لا ینکر الا بالصحیح بیرون آمدن ما با رسول خدا و ذکر نکردن
یعنی ما و رسول الله صلی الله علیه و آله مگر حج را و عند مسلم عن ابن عمر و ابن عباس انما لنا مع رسول الله

رسالت صلی الله علیه و آله بمنزله امر و تعلیم الانصوت است آن را با صاحب و معنی تمنع بخود آن حضرت
 است که امر بدان کرد و به فرمود آن را و این تسبیح فعل یا امر معارف است که در کتب
 آمده است که هر چه کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله ما عزا یعنی امر کرد بدان آن که خود وی حضرت
 صاحب صلی الله علیه و آله و مثل آنست که کتب باد شاه شهری بنا کرد و فلان را یکشت و در حقیقت امر کرد به بنا
 و کشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگر آنست تسبیح صلی الله علیه و آله است و این تاویل از امام
 شافعی منقول است و نیز غیاثی است فتح المبین است که تسبیح صلی الله علیه و آله و این عبارت مبادیات
 بصورت قرآن صلی الله علیه و آله یعنی احرام بیست برای عمره مقرون و مضموم بحج و این یکی از دو صورت قرآن است
 و قرآن یک و صورت تحقیق یک است یکی آنکه التلباء فیه یک کند و یکری احرامت للحج و الحمره یا اول نیت
 احرام حج یک کند و بعد از آن نیت احرام عمره را با آن مقرون کرد اندک و اینچنین نیت آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 اول احرام عمره و انعال او را کرد بعد از آن احرام حج بیست و در کتب صلی الله علیه و آله گفته بنا بر توفیق و اعتقاد است
 تسبیح را حقیقت چنانکه بیاید و با این وجوه مقرر شد که حج آنحضرت صلی الله علیه و آله بود نه اولاد و تسبیح
 و ثابت شد که قرآن افضل است از تسبیح و افراد چنانکه مذکور است امام ابوحنیفه است و در بعضی نسخ حج احادیث
 قرآن بکثرت آن نیز کرده اند و نیز گفته اند که از روایان افراد که عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر و دیگران
 روایت قرآن نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطرابی باشد و این معنی یکی از علل حدیث است که بدان
 بحکم اذاعه رضا قضا عمل به یکجا لب متعل رکود بخلاف روایه احادیث قرآن که به یکجا نیت آمده
 فقط و نیز احادیث افراد و تسبیح احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قرآن نص و صریح اند در آن
 و الله اعلم و اما حال صحابه در چنانچه در صحیحین از عایشه و دیگر آمده آن بود که بعضی احرام بعمره کرده
 بودند و بعضی بحج و عمره و بعضی تسبیح و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسببه بودند تنها یا باعمره و گفت
 و اما صحابه در سه قسم بودند قسمی احرام بحج و عمره تسبیح یا بحج مجرد و با ایشان هدی بود و قول
 وی و احرام بحج مفرد مستند است و حرف او نیز که هر قول او است و قرآن احرام بیایه مالکند و نفس است
 که کوی قسمی احرام بحج و عمره تسبیح یا بحج مفرد مستند و با ایشان هدی بود بر آن احرام بیایه مانند دل ناز و
 بحر حلال شد و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام بحج بسببه و پیغمبر صلی الله علیه و آله این را نیت کرده
 حج را عمره سازید یعنی قلب کتیک احرام بحج را با احرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از آن
 عرفه و باز احرام بنیدل بحج از مکه و عرفات روید و میگویند که این از جهت آن فرمود که تالله
 و انواع حج بشمام معمول آید و هیچ یکی از آنها متروک نکرد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که عایشه
 آن نیت داشت که همه را بجای آورد بعضی را خود کرده و بعضی امر کرد صحابه را تا دیکران که بنیدل از ایشان
 بیایند در بعضی انواع اقل با عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله بکنند و در بعضی امثال یا مرسوم نمایند قسم سیوم

همه بودند که با ایشان ملاقات نمود و عوام حج بسته بودند و بیخبر از ایشان را فرمود که قلب
 کنیزان را بعمرة یعنی احرامی که برای حج بسته بودند و او را عمرة کرد و بیخبر از وی افعال عمرة
 بجای آید و اینست معنی فسخ حج بعمرة در حق میان این قسم و قسم دوم آنست که در این قسم در وقت
 احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمرة به بندند چنانکه از عبارت مصنف
 که گفت احرام حج بستند و ایشان را فرمود حج را عمرة سازند و از قسمی وی این را بقول خود یعنی قلب
 کنند احرام حج را با احرام عمرة ظاهر میشود و در این قسم ثالث احرام حج بسته بودند و بهمان احرام بکنه
 آمده ایشان را فرمود حج را عمرة سازند و فسخ کنند حج را بعمرة و اگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان
 را فرمود که قلب کنند حج را بعمرة ظاهر تر و واضح تر میبود و مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بمکه آمد و طواف کرد و معی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود با یستاد و بهمان احرام حج کند از
 و بعد از حج روز نحر از احرام برآمد چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما
 ساقی شد که در میان احرام اول بایستد و از آن که بر آید و هر که ساقی شد با یک که از احرام
 بر آید و حج خود را عمرة سازد چون یوم النحر و به آید یعنی روز هشتم از ذی الحجة که از مکه بمنار روند
 احرام نذر برای حج به بندند و بدان افعال حج ادا کنند این معنی بر صحابه کران آمد یا از جهت کمال خرم
 ایشان در متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چون وی از احرام نحر آمد مالیز بران بود می و نیز شاق
 آمد بر ایشان که درین ایام که از حج بجز روز پیش مانده از احرام بر آید و بر زنان بکبران و بهمان
 حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا باید و مزد که ما بعرفه در آئیم و از مکه آید
 ما منی میچکند باشد یعنی قریب العید به جماع باشیم یا بجبهت آنکه در جاهلیت عمرة را در شهر حج
 مکرر و میبنداشتند و داخل فجور و فسوق می شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بشنیدن این حکایت
 و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لرائی استقامت
 من امری ما استقامت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای
 و مصلحتی که شمارا با آن بدان فرمودم و امر کردم مرا آید من نیز چنین میکردم و قطع
 میکردم و حرمی نمیدادم و او را تقلید و اشعار نمیدادم و چون ساقی شدی کردم حلال
 شدن پیش از نحر و روان بود و نحر نمود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمرة از
 من و از شما نیز هر که ساقی شدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید
 و خطایی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله باین سخن تطبیق قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک
 افتاد و اتعاج آنحضرت صلی الله علیه و آله شاق آمد که اقال الطیعی و شیخ نور بشی میگوید حکمت آنست که تا یکی از آنها که
 در انواع حج که متمم است مهمل و متروک نماند و میگوید که این امر بیست که محضوض اند صحابه

[illegible]

يك طرف و يك طرفي آن يك طرف بعد از آن حج بگذارد با طواف دوم كه ميست مزا فائدي را تا آخر
 اعمال حج و اگر در اول و طواف بود و يعني كند نيز كفایت كند وليكن اساعتي دارد بجهت تاخير سعي
 عمره و طواف نكند كه طواف دوم است اما در حج چيزي لازم نيست طوافه پنجم آنرا كه ميگویند
 مفرد بود از آندي كه بعد از قضای حج بعمره احرام بست از تعميم و اين غلط است و هيچ يكی از صحابه و
 تابعين طائفه اول و اهل حدیث بر آن نرفته كذا في المواهب الملائمة و حق و ملك صلب مختار آنست
 كه عمار بن يونس يك طواف و يك سعي كرد بعد از آن حج گذارد و احرام پيغمبر ﷺ و حج پيغمبر ﷺ طائفه
 اول و طائفه اول آنرا كه ميگویند طائفه اول و بي بعمره مجرد بود و بر آن مستمر شد طائفه دوم آنرا كه
 ميگویند طائفه اول و بي حج مفرد بود و بر آن مستمر شد سيوم آنرا كه ميگویند طائفه اول و بي بعمره مجرد بود و ثانی الحال
 ادخال حج در بعمره كرد طائفه چهارم آنرا كه ميگویند طائفه اول و بي حج مفرد بود و بعد از آن
 ادخال بعمره كرد در حج اين مخصوص است بپيغمبر و علي بن ابي طالب و علي بن ابي طالب و علي بن ابي طالب
 بنگاه ادخال بعمره كرد پس بني نهد اين كلام و حكم بخطاي اين قول يا آنچه در وجه تطهير ميان
 قرآن و طواف كه گفت آنرا كه اينچنين بود بلكه احرام مفرد و بست در وقت احرام بقرآن و اهل كند
 بهر دو طريق فائده طائفه پنجم آنرا كه ميگویند كه احرام و احرام بود مطلق و بي سعي را تعميم نكرد بعد
 از آن يعني بعد از احرام مطلق بپيغمبر و علي آمد و تعميم كرد حج و عمره را بر قول بقرآن
 يا تعميم حج بر قول باقراد و حق آنست كه هم در وقت احرام تعميم كرد و قرآن فرمود و الله اعلم و آنحضرت ﷺ
 چون نماز ظهر بگذارد احرام بست و لميك گفت انگاه بر فائده خود كه قصدا نام داشت بجهت سعي و نيز
 زينتاري و كوي كه نزد وي اقصی سير و نهايت جري بود و بعض گفته اند كه قصدا ناله را كوي كه قطع
 كرده شده است طرف اذن وي ابو عبيد كه گفت هي مقطوعة الاذن عرضا و گفته اند كه قصدا و عضا
 و جل عا نام يك ناله است كه مر حضرت پيغمبر را بود ﷺ بروي سوار شد و چون ناله برخاست
 ديگر بار تلبیه گفت باز همين كه بر پشته كه برابر بيد است كه موضعی است نزد يك بلي الحلیفه
 الا برآمد ديگر بار تلبیه گفت مصنف در بين كلام اشارت كرد بجمع و تطهير روایات كه در وقت
 اي بپاي تلبیه آنحضرت ﷺ آمد و در بعض روایات آمده كه بعد از نماز كه گفت نزد شجره كه در آن
 وقت آنجا بود و آن مسجدي است كه آنرا مسجد شجره كويند و در بعض بعد از استوا بر ناله و در بعض بعد از
 بر آمدن بر پشته بيد يعني هر كس هر وقت كه شنید كه پیش از وي نشنیده بود همانرا روايت كرد و بحقیقت
 وقت اين تلبیه بعد از نماز بود و مست ثواب امام ابو حنیفه و امام مالك رحمود روایت مشهوره از
 امام احمد بن حنبل است و صحيح از مل صبا فني و روایتي از احمد آنست كه افضل احرام در وقت
 برخاستن ناله است و كاه ميگفت لبيك بحجّه و عمره زيرا كه قارن بود و كاه ميگفت لبيك بحجّه و اين

منافات بقرآن ندارد چه قرآن نوحی از حج و مشعل بز و ست و چون در ابتدا نیت هر دو را کرد و بعد در
 در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلافی در کتب
 احرام که بعضی و عمره معا بود یا نه اتواند بود یکی آن را شنید و دیگری این را و می گفت تمام تلبیه را باین
 عبارت اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملك لا شریک لک و در صحیحین تلبیه
 باین تعاریفات است تلبیک اللهم لبیک وسعک لبیک والخیر فی یدیک لبیک والبر بما علیک والعمل و در عبارات زیادتی
 نیز مائوراهت و در سایل مناسک ملک کو رو آواز بلند میکرد تا صبح صحابه می شنیدند و می فرمود
 آواز بلند کنید که خبر نیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز ما را
 با حرام و در روایتی آمده که رفع اصوات کنید که آن از شعائر حجست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس
 تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هر چه در یمن و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از
 هر طرف و بعد از تلبیه دعا می کرد و میخواست از خدا رضای او را و خود خول جنت را و استعاذه میکرد از نار
 رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران بالایی بود که نه که نیست و می شنای چهاردهم بود که رواه
 الترمذی فی الشماثل و بالایی ششونه شغل بود و نه چهارده و نه محمل و نه هودج و نه محفله و همیشه برین
 قاعده و بهمین روش تلبیه می گفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش می گفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کرمی
 انکار نمی کرد و در مکات احرام موی سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر عین معجمه و مگون همین مهمله
 که عبارت است از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ و خطمی و غیر آن و بعضی روایت می کنند که غسل یعنی
 شستن کرد آورده بود و گفته اند این تصحیف است و قطع نظر از آن بعدی نیز دارد که موی هر مبارک را
 بعسل کود آرد که در کرمی آفتاب و مانند آن بچکد و بتراود و گرد آلود شود و الله اعلم و بر هر نقلی که کرد
 آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام هر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار
 کرد آرد تا از در آمدن گرد و وقوع هوا در آن مصون ماند و چون بمنزل رواج که موضعی است میان
 حرمین سی و شش میل از مدینه برسد حمار و حشی را بدین خم خورده فرمود بکنداری که بزودی زخم کنند
 او بکند آید در زمان مردی پیل آمد از قبیله بهر و گفت یا رسول الله این صید را بشما گد رانیدم شما دانید
 هر چه خواهید آن کنید باین صید من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ابو بکر را فرمود تا بر رفاقت صحت کرد و گوشتش
 دهین حلیت است قول او که گفت و چون بمنزل اثابه بالضم و یثلت و ثای مثلثه رسید که موضعی است
 میان وینه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک آهوارادین
 در شبانه درخت خفتاد رجامع الاصول از موطن و نسائی آورده که در آن آهوتیری بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 شخصی را تعیین فرمود که نزد وی ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وی نشوند و او بود آورد
 از اساء بنت ابی بکر رض آورده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعرج رسید و درین منزل نزل واقع شد نشست

در بهلولی رسول خدا ﷺ و نشستم من در بهلولی ابو بکر رضی و غلامی از آن ابو بکر رضی در عقب
 ماله بود و شعری که زامله پیغمبر ﷺ را ابو بکر رضی بود و یکی بود و سرد مستوی بود ز مانی انتظار کردند
 که بر ماله چون رسید شمر با خود دل داشت ابو بکر گفت شمر کجا است گفت کم کردم دی شب ابو بکر رضی بر حاضرت
 و او را بر سمیل نادیدم میزد و می گفت یک شمر در عهده تو کردیم آن را نیز کم کردی ماله که باعث برزدن ابو بکر
 او را به شمر بجهت کم کردن زامله آنحضرت ﷺ بود و دفع رمندگی که غلام وی رضی کم کرد و پیغمبر
 ﷺ نمیدانست که کم کرد و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت ﷺ این است که می فرمود انظروا
 الی صلی الله علیه و آله ما یمنع از زدن ابو بکر آن غلام را در اهرام تعجب نمود و برین چیزی زیاده نفرمود از
 زجر و توبیخ از فساد اهرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آنحضرت ﷺ
 با بواشع همزه و مل یا بودن به شمر و او تشدید دال ممله که نام دوموضع است میان مکه و مدینه رسید صعب
 بن جشامه لیثی بفتح جیم و تشدید یاء ثانی مثلثه که در دنان و ابواجای گرفته بود صحابه بیست و چند بی بی در حجاز این
 اصحاب مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی و حمار وحشی را بهای به آوردند و این روایت بخاری و مسلم است
 و در روایتی از مسلم بهی به آورد و حمار وحشی را که میچکید از وی خرن و در روایتی شق حمار
 وحشی را و در روایتی عضو پرا از گوشت صید و در روایتی پایی حمار وحشی را پس آنحضرت ﷺ آن را
 از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت
 دارد گراحتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنم اما از جهت آن رد میکنم که ما
 محرم انیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل ر و حمار وحشی را بر رفا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین
 اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل اولحم صید را مختلف آمده و در کتب هتیه باختلاف الفاظ آمده که رواست
 که در عام حد یبیه که آنحضرت ﷺ با دای عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگران صحابه
 از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم ناکاه حمار وحشی پهل اش
 صحابه آن را میدیدند و میان یکدیگر خند می کردند و لیکن او را بران اشارت و دلالت نمیکردند
 ابو قتاده سوط خود را از ایشان بخواستند و دلی و رمح طلسمی دادند و به هیچ نوع او را در اصطیاد اعانت
 نه نمودند ابو قتاده از اسب فرود آمد سوط و رمح خود را بر گرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بتافت و او را
 پی کرد و پیچید و بگشت همه در خوردن آن بیفتادند و بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید
 در حالت اهرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت و بی نگاه داشتند بود پس بحضرت ﷺ آمدند و حقیقت
 حال را عرض نمودند حضرت ﷺ فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را با اصطیاد آن یاد لایمی
 یا اعانتی نمود بدون اشارتی کرد بد آن گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورائید شما را
 خدا این تعالی بخورید از آنچه باقی ماند است و خود نیز بخورید و میگویم و ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند

که یزید بن ارقم گفت آیا میباید و عادی داری که اهل اکر دوشد لحم صید برای رسول خدا (ص) قبول نکرد و گفت ما محرم مانیم و الله اعلم این است که قصه اهل ای صعب بن جثامه است با قصه دیگران است و ابو داؤد از عبد الله بن الحارث آورده که حارث که خلیفه عثمان رفر بود بر طایف برای عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی رفر تا در آن مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخور اندک این طعام را و هر می که حلال باشد یعنی غیر محرم و ما محرم مانیم و فرمود سوگند میدهم بخور کسی را که در این طعام است (و بی هیچ اشک) آیا میباید آنکه فرستاده شد برای رسول خدا (ص) گوشت حمار و حشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرم مانیم گفتند لحم البیضین است و مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم ما با طلحه رفر محرم پس فرستاده شد برای مالک طبر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی دور نمودند و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنکه خورده بودند و گفت خورده ایم ما آن را با حضرت (ص) خوردیم و در مطا از عثمان رفر آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صیدی نزد وی آوردند پس گفت مرا صاحب خود را بخورید گفتند تو چرا بخوری گفت لیستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما * فرع * صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن آن بران حرام است و اگر بکنند جزای آن بر وی لازم آید اما اکل و لحم صید را درین جا تفصیل است اگر خود صید کند یا محرم می دیگر آن نیز با تفیق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی یا بی اذن وی یا بی ملأه و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرم مانیم پس علت عدم قبول همین احرام را ساعت نقطه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را نسخ احادیث دیگر که در اباحت آن آمده اند و این سخن نسبت بای قناده درست است که قصه آن در عام حدیث بود و این در حقیقه الرداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان رفر ملأه کور شد منافات دارد که اگر منسوخ میبود خوردن و امر کردن بدان از ایشان جایز نمی بود و ملأه مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند با اذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال و خوردن آن حضرت (ص) و اذن بخوردن وی صید ای قناده را از بیجهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و نا خوردن از آن بیجهت احتیاط و تنزه بود با احتمال و ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال دیران است و عدم اکل امیر المؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احوال بود و اکل طلحه و عرافت او با اعلان بیجهت عدم اصطیاد برای ایشان و این یعنی در حدیث موطا از امیر المؤمنین عثمان رفر معلوم شود

[illegible]

بعد از توقف کردن امر بر این فرض بود که اگر آن طراحت و سبکی که افعال عمره است و روی کرد آن بود از حج رخصتی
روی و او یعنی عایشه بعد از آنکه از حج رخصتی است و عمره بستمه بود فقط متمتع بود اما چون با من حضرت
در آن حج زائر عمره در آن روز قازان شد و منصرف میگردید که این قول اصح است و اول است و احدی چنانکه از سبکی
الضمة و معلوم شد که لا یتبرع به غیر این تمکین چه در مورد آن حضرت ^ص عایشه ریز را که اکنون حلال شد
از حج و عمره صرف نیست در آن پس فرمودن بعمره از تعلیم برای من و اطاعت قلب و روی بود و بعضی از علمای
میگویند که چون حایض شد امر کرد و میز که رخص و در آن آن حضور که از حج رخصتی روی بسته بود کند
و ایتقال کند بجهت مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که از حج رخصتی بسته بود
و این قولی امام ابوحنیفه است و صاحب و فی رحمتهم الله که امرأة چون متمتع شود و احرام بعمره به بند
و پیش از طواف حایض کرد آن وقت که آن عمره را و احرام بپوشد و بعد از آن قضیه عایشه را
دلیل آن آن است و آنچه در رجل بند آمده که از قضیه عمره آن زن که عمره خود را و در و او ایستاده و در
و در روایتی از منی عمره آن زن آمده است اگر چه تاویل کنند او را که مراد بر نفس و در
عمره الحلق و برآمدن از انحصار بیرون حلال احرام عمره و در روی حج را و در روایت مسلم
اصحی عن العمره نیز آمده و این مصنف و خیرین است و آنچه در حلال آمده که عایشه
در گفت یا رسول الله همه حج با عمره کنند یعنی اشیاء الله و منین و من یزکرم بحج که عمره با او نیست نیز
بظا هر تعویذ و تأیید ملک منب نمائند و پیغمبر ^ص در موضع آن حرف صحابه را فرمود که هر که ملک بی برادران
و میخواستند که ملک خود را عمره سازند و نبود و هر که ملک بی برادران و از آن امر بطریق تعیین
بود اما چون ممکنه آمد فرمود بر طریق جزم و وجوب که هر که ملک بی برادران از آنکه ملک خود
را عمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و در و منقسم بی الحجه از احرام حج بر بند و هر که
ملک بی برادران عمره پیش معین باشد و بیرون این برآمدن از احرام بی برادران آن ملک فرمود اگر من نیز ملکی
نداشتمی حلال میشد مخرج این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا کمال طبع و خود آن حضرت ^ص این
بظورت تعیین و تأیید بطریق وجوب یا اجتهاد و در و ملکی بود بر این حج یا برای تعیین یا سبکی احرام بود
که ملک کور کرد و کسر شوزت استبعاد و استعجاب ایشان کند چه آنکه از آن معلوم بود که عمره راد و
رسم جاهلیت از آن حج مجبور و میبایستند و الله اعلم و آن حضرت ^ص پیش از آنکه ملک را ملکی طوی بضم
طاوله و در بعضی مکسر طاوله نیز تعیین کرده اند موضوعی است نزد یک با هم لا رسین و آنکه در لوط فرمود شبت
یکشنبه یا نیمه ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای در آمدن منجه غسل کردند و شهر مکه آمدند از
طایفه آفتاب بزمانی از راه حج چون بفتح خای منجه و ضم جیم که نام کوایست آن مکه است که آن را میگویند
کوینک و کذا بفتح کاف بی ملک فی زمان آن ^ص آن است که در آن موضع است در آنک و آن حضرت ^ص در مدینه

در وقت که در آن مکدر و غمناک بود و در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواستید
 در شب در آنجا بمانید و در آنجا بمانید و در آنجا بمانید و در آنجا بمانید و در آنجا بمانید و در آنجا بمانید
 و اقامت کنید و راه انسانی و متعارف درین روزگار مزاحل دیار هند را وقت سحر است و بی وقت غمور و
 ممانعت است و چون بدین شبیه که آن را باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواند که
 اللهم زد بيمتك هذا تشريفا وتعظيما وتكريما ومهابة ودر بعض روایات آنست که در همان در آمدن
 چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد بی دستها برداشتی و تکبیر گفتی و این دعا بر خواندی اللهم ابت السلام
 ومنتك السلام حينما ربنا بالسلام اللهم زد هذا البيت تشريفا وتعظيما وتكريما ومهابة وزد من حجه واعتمره
 تکریمات و تعظیما و تشریفات و در آنجا در آمد راست سوی کعبه روان شد و بتخت مسجد کلا ازین
 مشغول نشد زیرا که تخت بیت الحرام طواف است چنانکه تخت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز
 دارد چون بر حجر اسود رسید استلام کرد و بوسه داد آن را و استلام مسح حجر است بقیة
 افعال است از سلام بمعنی تخت و از جهت اهل یمن و کن اسود را محبا خواند زیرا که مردم تخت میکنند
 او را قاله الازهری و جومری گفته مشتق است از سلام بکسر بمعنی حجاره واحد و بی سلمه است بفتح السین
 و کسر الهم استلام حجر ای استنه چنانکه گفته اند که کلمات از کمال آمده و بعض گفته اند افعال است از مساله کوبا
 که کاری کرد که مسلم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام بمعنی تخت کردن است نفس خود را در حجر اسلام زیرا که
 حجر جواب وی نمیدهد چنانکه گویند احتمال اذالم یکن له خادم و این اعرابی گفته وی همورا لا صل
 است نزله کرده شد همزه وی مشتق است از ملائمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق است از لایمه بمعنی
 سلاح کوبا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر و کرا الوحوه کلها الرزکشی فی شرح الخیراتی
 و مصنف میگوید که آنحضرت ﷺ در وقت ابتداء ای استلام حجر اسود در رفع یدین نکرد
 و احتیاج بتکمیل نکرد چنانکه چهارال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتداء حجر
 اسود کند و مستعمل او یا بستم و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در حد ایه حدیث
 درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آنحضرت فرمود ﷺ برداشته نشود دستها مکرر هفت
 موطن و از جمله استلام حجر است والله اعلم و بعض آن هفت موطن را در ترکیب نقعس صمیع
 جمع کرده اند و شیخ ابن البهام گفته که طبرانی ایستاد و بر بستان خود تا ابن عباس روایت کرده
 و در وی ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون
 نظر بخانه کعبه افتاد و بر صفا و بر مروره و بعرفات و بمنزله و فزد حمر تین و ممکن است که الحاق کرده شود
 استلام حجر با افتتاح صلوة قیاس شبه نه علت و درین حدیث فسخن است و حق آنست که حصر نیست
 از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انهمی والله اعلم و بعد از استلام حجر شروع در طواف

کرد و خانه کعبه را بر دست چپ خود تک اش و این طواف قبل و است و او را طواف تبعیت گویند
 و این مرآتقی را سنت است نزد امام ابوحنیفه و نزد یک مالک واجب و طواف زیارت که اگر کسی حج کند و در
 است دیگر است که بعد از توقف عرفات در روز عید از من آمده هوا اهل کرد و در هیچ مکانی از آنکه
 طواف دعائی مخصوص مروی نیست که با سند صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شده باشد اگر چه در آثار
 از سلف در موضوعی از آن دعائی معین آمده اما از آنحضرت صلی الله علیه و آله پسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان
 هر دو رکعت یمنی و حیرا سود که آنجا میگفت **ربنا اننا نالد لک نیل حیرا** یا لا حیرة حسنة و قناهل اب النار
 و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده **اللهم انی اسألك العفو والعافية**
فی الدنیا و الآخرة و گفته مکرر کرد انیله شده است برکن یمنی هفتاد و نه مرتبه پس هر که بخواند این
 دعا آمین میگوید آن فرشتگان او را و نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم
 لکن مکرره **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله** محو کرده میشود
 از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنة و بنا کرد انیله میشود برای وی ده درجه و عفو و کفایت
 در دنیا و رحمت و امام یمن تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی را گفته که تعیین دعا مزیل
 رقت قلب است و با وجود آن اگر هر که و یمن منقول و ما ثور کند حسن است کذا فی الیهادیه و در سه طوفه
 اول از هفت طوفه که طواف بیعت عمارت از سنت و در مشهور هر کدام از این طوfoهای هفتگانه را شرط خوانند
 که در لغت بمعنی یکبار روان شدن است ناحی می معین و طواف هفت شرط است و اطلاق شود در کتب مناسک
 مذکور و مشهور است و مصنف در قاموس لغت میگوید که مکرر و یا بنده داشته اند جماعه از فقها که طواف را
 اشواط گویند و چه آن بیان نکرده یارب مکرر از جهت رعایت تعظیم و ادبست یا لفظی است که در جاهلیت
 میگفتند چنانکه در کرامت تسمیه مذینه مطهره بی شرب گفته اند **والله اعلم و ازین جهت درین کتاب**
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول به تعبیر میفرستد و کامها را نزدیک می نهاد چنانکه کشی کبرانی
می روند و این فعل را مل گویند بفتح میم و علت این حکم در ایشال اظهار جلالت و قوت بود از مسلمانان بر
مشرکان مکه که گفتند ائنه هم حتی یثرب لا غر کرد انیل این گروه مسلمانان را تبع و کر می مینه پس حکم شد
که تیز و پهلوانانه بر وند و اظهار جلالت و قوت نمایند و اینک ای انعم در عمره قضا بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این
را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه درینوقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز
این حکم باقی است دیگر این فعل هنت مستقله شد و از مناسک حج کشت لیکن تارک او تارک عملی از اعمال حج
نمود بلکه تارک صفتی و صفتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند بتلبیه تارک تلبیه
نمود و چیزی بر وی لازم نکرد دکن الی الی الی الی الی الطبری و اگر این اظهار جلالت و غلبه را نسبت اعلا بر
باطن که فی سلطان و جنود او مت ملاحظه و اعتنا نمایند در ذوق و حضور اقر و ادخل بود و زبانی مبارک را از زیر

تعلی است نیز و آوردن بر این جهت است و این را اصطلاح خوانند و این نیز مخصوص به شوط اول
بود و اصل است و در این طریقی که اصطلاح پیش از شروع در طواف کند با نیت و زمانی و در چهار طریقه
آخر آهسته رفت و مانا که اقتضای شوط است آنست که تدارک اکثر طواف جاری بر قیاس که صورت ادب و رفتار
در آنست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر است و الله اعلم و در مل نزد ما مخصوص بطواف قدوم است
و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم با طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید
در مل نیست و لیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرد است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است
نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از رجوعی است در مل است و هر توبت که برابر حجر اسود در سیدای تکبیر
بر آوردن و اشارت کردی حجر اسود بجوی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث
تعبیر از این چوب همچون بکسر میم و شکون حای مہمله و فتح جیم کرده اند و همچنین بمعنی طول جان آید و
همین بمعنی اعوجاج است ولیکن مراد اینجا چوبی است سرکی چنانکه گفت و آن چوب بدعصای بود کونده
سرکی مشابه بصولجان و عصا در هر یک از اینها عود را گویند و همچنین است و عود و عصاره گل انار و غیره است
و عذره متوسط و عصاره تیر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله اکثر اوقات این چوبین چوبی محمود و درین روز
طواف نیز داشت و رای عذر که عبادمان برای مصلحت ستره و غیره منواه میداد شنبلیله و از آن حضرت صلی الله علیه و آله
منروی نیست که راه بلالین عصبی معارف که میرانند در دست گیرند و با عیضا در آن راه روید و میرفتند و این
چنان معلوم شود که این استلام بجای در طواف زیارت بود که سوره کبر و این طواف قدوم عود پیاده
بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و با لحنه تعلیل بجای و بنا بر اشارت دست و چوب مسنون
است و اگر هیچ یکی از اینها میسر نیاید بسم بجای است و تعلیل کند و تکبیر و تهلیل و عمل و صلوة گویند و
یکل رد نکلی ای الیه اید و در برابر رکن یمنی که یکی از ارکان اربعه بیت است و بجانب یمن است اشارت
کردی بر رکن یمن یا چوب اما از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله ثابت نشده که رکن یمنی را یاد دست خود را یا چوب
را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شد که آن را بوسه میداد و در روی مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث
آمده که لم یای مجار که بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در بعضی کردن باید که آواز نکند چنانچه در
بوسه کردن زان کذا فی فتح الماری و کاه دست مجار که بر آن می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت
استلام میگفت بسم الله و استاکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسید می میگفت الله اکبر و کاه بر
حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا بجای میکرد و آنکه می نویسد این کیفیت مجموع در صحیح ثابت شد
بل آنکه بخانه کعبه و اچهار رکن است یکی حجر اسود درونی مرکز است و آنرا رکن امود نیز خوانند و میان
و رکن باب البیت یکم مسافت است و مابین حجر و باب را نیز گویند که در وقت دعا سینه را بوی بجای بپسپانند
و اینرا مکنند و رکن دیگر را که در همین جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من ليالي شهر ربيع الاول سنة ثمان مائة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظ کل شته است و فی آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانه که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شنبان کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهوده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصلی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن را میفهم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اتفاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقررین خطبه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مقرر نیست مثل اختراعات اوقات

در دورکن دیگر چنانکه آمد از این دو معنی نبود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این برای
جمهور است و از بعضی تفصیل رکن یمانی نیز مستحب است و گفته که از اینجا حفظ مراتب و اعطاء عمل
ذی حقیقه نماز و محاسبه نمودن و دوازه اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم
نام جنگی که در وی نشان پانی ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام است و آن جای ایستادن است و در وقتی که
بد آمد و بخواند مردم را بحج بموجب امر الهی عز شانه * و اذن فی الناس بالحج الایة * و در وقتی که بنای بیت
میشروع بود پس فرورفت هر دو پای او در آن سنگ تا پاشنها و مراد اینجا آن موضعی است که این سنگ
در اینجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ
بر که گفت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده
بود برآمد جواب آن موضع که این سنگ در اینجا نهاده بود جانب شرقی بیت است و آن جانب مغرب است و بلند
که معلا در آنجا است و مقابل آن غربی بیت جانب مغرب و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت
تمیز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر
در جانب مقابل این روند گویند صعدنا الیه حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که در آنجا
است روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم نیز در آنجا است گفت بمقام ابراهیم
برآمد فافهم و این آیت را بقصد ترغیب و افضلیت صلوٰة در آن مقام بخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و مقام ابراهیم مصلی
در آنجا و ادوات است بضیغه ما فی و امر انگاه نور رکعت نماز در آن مقام بگذارد و مقام زادن میان خویش
و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
سنت و در هر جا که بگذارد آنرا مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارد و مقام آن
زمان نزدیک کعبه نهاده بود و در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله تا دو رکعت عمر بن الخطاب ریز در پیش
خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود پس بفرمود عمر ریز تا پیش خانه نصمش کردند و الآن
حجره است که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد و درون وی صندوق سنگین دیگری است که دیگر است که دیگر در وی
این مقام موضوعست و در آن دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت
ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی شوی حجر آورد و بیاورد و آن را استلام کرد
و در هدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد از وی سعی است و از در میانی یعنی باب
مشرق از درهای مسجد که بجانب صفاروند که پنج در است بیرون شد و بر بالای صفای که نام کوهی مشهور
است در پایان حبل ایپی قبیس و صفای از اصل بمعنی سنگ سخت صافست که بر وی چیزی نرویند برآمد و چون
نزدیک صفار سید این آیت بجهت تعریف و اشعار بن کر آن دو قرآن و تسبیح در ابتدا ای سعی از صفای بخواند
ان الضفا و المروة من شعائره * و بعد از آن گفت ابدایماید الیه به ابتدا کنیم و صفای که ابتدا کرده است

الله تعالى در کتاب خود یک کُرآن و تفسیر هم کرد آن را بر مرده و در روایت نسائی ابی بصیر صفا
 خطاب عام و مختص که خطاب به نفس شریف خود کرده باشد آنکه کعبه را توان دید بر بالای صفا
 برآمده با ستاد و کعبه را مستقبل شد در آن وقت کعبه در وادی بود پامان چون کسی برین کوه میرآمد
 کعبه نمايان ميشد الآن که زمینها پر شد و دیوارها گرد کعبه کشیده و در هار کعبه بالجانته صفا اند چنان
 ساخته اند که از میان آنها کوهی از کعبه در جانب رکن اسرار نمایان می گردد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بالای صفا
 برآمد حق تعالی را تکبیر گفت و کبیت لاله الا الله وحده لا شریک له الله والحمد لله و صراطی کل شیء قدیر
 لاله الا الله وحده صلیق و عله و نصر عبده و هم الامحاب و حله و دعا کرد و گفت اللهم اننا نسألك موجبات
 رحمتك و عزائم مغفرتك والغنیمه من كل بر والسلامة من كل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته
 ولا كربا الا كشفته ولا حاجة و در روایتی زیادت من خواجی الدینا و الاخرة الا قضیها سه بار تهلل
 مل گور گفت و میان آن دعا می کرد بعد ازان فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بر صفا مرویست
 اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم و انك لا تخلف الیعاد و اناسا لك كما هل یبني الاسلام ان لا تنزع منه
 حتى فتوفاني و انما مسلم و تطویل دعا در اینجا ماثور است و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت
 رسالت پداهی صلی الله علیه و آله در جمیع ادعیه مسنون و مستحب است و صفیه بنت شیمه روایت میکند که در میان
 صفا و مرویه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت رب اغفر وارحم اذ انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تهلل
 رفت و چون از وادی بکشت باز آمده رفت و الآن علامی برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده
 اند که آن را بین المیلین الا حضرمین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجرام اسمعیل
 و برادران هنگام که طفل بود بر در کعبه کشته بطلب آب برآمد و چون در وادی می آمد اسمعیل از
 نظارش پنهان میگشت پس برای دیدن اسمعیل بجبل صفا می برآمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی
 خبر می داشت و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستحبه شد و نیز در وادی
 در حالت انصاف قدم و نزول انحال و واقع میشود و بموافقت و اتباع آن ضرورت کشت و پیاده
 سعی میکرد و از صفا برویه میرفت و از مرویه بصفا می آمد هفت بار و مرویه در لغت سنک سفیل بر اقی را
 گویند که آتش از وی بجعل و مرویه نام این کوه مشهوریمکه است و در انبای سعی چون از دحام از جهت کثرت
 اهل سعی و مردم دیگر که بمشاشی جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله برآمده بودند بسیار شد بر ناه سوار شد
 و سعی را سواره تمام کرد و محلم و ابوداؤد از ای الطفیل آورده اند که گفت کفتم مرابن عباس را خبر ده مرا که
 طواف میان صفا و مرویه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند
 و دروغ میگویند کفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دحام مردم
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و می گفتند هذا یحیی هذا یحیی نامخت رات و بکار از خانه برآمد و نمود در پیش

آنحضرت صلی الله علیه و آله ضرب و طرد و راندن و در پایش و پویه شو و راندن و لیکن مشی و سعی افضل است الحدیث
یعنی اگر مرد ایشان از سنه گفتن سعی سواره صلی و وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله راست میگویند
و اگر مقوله و ادعیه و فضیلت و ولایت و صفت دروغ میگویند زیرا که باعث مر آنحضرت صلی الله علیه و آله راندن
سوار بی تقرب و تعب نمود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جا بر کشت در سه طوفه و این
کامل کرد و این سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیاده گوی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و این
پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بعد است و منقول نیز از اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب
علی که داشت سواره کرد و ختم سعی را بسره کرد و هرگاه بسره رسید همان اذکار و دعوات که در
صفا خواند بی در مروره همان خواند و چون سعی بین الصفا و المروه تمام کرد صحابه را فرمود که هرگاه
هنگامی بر آن وارد حلال شود یعنی از احرام بر آید و تحلل بر ایشان فرض کرد تحلل تام از وطی و طیب و لبس
مخیط و غیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است و چون از احرام بر آمدند مباح شدن و تحلل تام از
جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی از این چیزها نه تمام چنانکه بوم الحرام بعد از بی طیب و لبس
مخیط و مائید آن مباح میگردد و لیکن وظی حلال نمیشود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد
و وظی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز نرویه که هشتم
ذی الحجه است این روز را بر روز نرویه از آن گویند که نرویه سیراب کرد انبیا است و هشتان راد رین و زآب
میدهند و سیراب میگردانند تا هیچ بر آید و میفرمود که من اگر هک می نیوندا شقی حلال میشدم شرح
و تحقیق این سخن ما بقامل کور شد و در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز حلال شد ثابت
نیست و غلط است و اینقول معاویه بود که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از
سعی قصر نکرد و صحابه او را درین حجر تخطیه و تغایط کردند چنانکه کشت و آنحضرت صلی الله علیه و آله
درین محل که صحابه بدرموده و بی از احرام بر آمدند و بعضی حلق کردند و بعضی ایشان را دعا کرد و گفت
اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون بمقصودین بسیار التماس و التماس کردند
یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت و المقصرین و از اینجا معلوم شد که این دعا بر حمت و منفعت محلقین را
در حجة الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم گردد که در روز حدیمه بود که بمکه آمدند و آمده و حمزه
ناکل ازده از احرام بر آمدند و بمکه برگشتند و در صلی الله علیه و آله این از بی هر پیره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان
آنکه در حدیمه گفت یاد حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از بی هر پیره
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت خلص میگردیم که در حجة الوداع بود زیرا که
ابو هریره در حدیمه نمود چه قضیه حدیمه در سال ششم است و اعلام بی هر پیره در سال هفتم در غزوہ تبوک و در
بعضی احادیث تعیین حدیمه وقوع یافته و در بعضی تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در روی

تعیین حجة الرداع است اکثر واضح اند و نوی گفته هوالفهم المشهور و گفته که در فیه است که در هر
دو جا باشد و این دقیق العید گفته که اقرب همین است و در فتح الباری گفته بلکه تعیین است همین
از جهت توار و نظائر روایات در مرد و ولیکن سبب در مرد و مختلف است آنچه در محل بمیه بود و در بعضی
بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با وجود مشاهدات ائمه
پس در آنفس خود و چون صالح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله با آنکه در ای عمره برگرد و سال آنکه
باز آید امر کرد ایشان را با احلال و چون توقف کونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت بمیه نمود
و وی را اشارت کرد با احلال آنحضرت صلی الله علیه و آله تا صحابه در آن بی اختیار شوند پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعضی تخلیق کردند و بعضی تصبیر و هرگاه میبایست کرد
به تخلیق اسرع و اقرب بود با مثال امر از کسی که اقتضای نمود بر تصبیر پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله مصلحین
را مکرر و داخل کرد مصلحین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا مصلحین زاد حجة الرداع آن بود که
چون اکثر صحابه سوق ملی نکردند بودند و حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل
از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نمود از اطاعت و امثال امر تصبیر در آنفس ایشان سبک تر و آسانتر
از تخلیق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح و تحسین نمود فعل مصلحین
را که ظاهر تر و قویتر در امثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور
و ترجیح ابدان و خلق در طبیعت ایشان مکرر بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح
آن نمود و دعا کرد در مصلحین را کافای المواجه و سراقه بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج
بعمره و احلال از احرام خاص است یا این مردم یا این حکم دایم است تا ابد و شامل است مرسان
امت را فرمود دایم است تا ابد و در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود و آمد
عمره در حج تار و زیارت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص است
بصحابه در آن سال مخصوص یا بنامی است مرایشان را و مرعیز ایشان را قار و زیارت امام احمد و طایفه از
اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی است تار و زیارت پس جائز است مگر کسی را که احرام حج
بسته و یا خود ملی ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و تحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابوحنیفه
و جماهیر علما از سلف و خاف بر آنند که این مخصوص است در همان سال مخصوص و جائز نیست
بعبارت نوی و امر کرده شد که بدان در آن سال از برای آنها مخالفت مراسم جا فلیت که نیم عمره
است در شهر حج و دلیل جماهیر حدیث این است که مسلم آورده که بود مشهور در حج مرا صاحب
محمد را صلی الله علیه و آله خاصه یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت که تم
یا رسول الله خبر ده من از آنکه فسخ حج بعمره مخصوص بما است یا عام است مرتباً آدمیان را پس

فرمود آنحضرت علیه السلام من شمارا است خاصه و لوی گفته اما آنچه در حدیث مرآت بن مالک آمده
 معنی و آنست که جمعی از اصحاب در شهر حج و قرا ن مخصوص بنی سبئست بلکه عام است پس حاصل
 آن مجموع احادیث و طرقی آن شود که در شهر حج جائز است از روز قیامت و همچنین قرا ن
 و قریه حج بمصره مخصوص است بعیثابه و الله اعلم انتمی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم
 و اولادهم و اصحابه و انتمی این صحابه عظام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بودند و اما امیرالمؤمنین علی
 علیه السلام و اولاد و اصحاب و همراه آورد و همی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز آورد و مجموع آنچه من آورد
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله مزایه بود صد شتر بود و چون حضرت صلی الله علیه و آله از وی به پرسید آنچه احرام بستی وجه
 نیت کردی گفت اهلک بما اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بستم رسول
 خدا امر نیز بستم پس فرمود او حلال مشو و هم بر احرام خود باش و امهات مؤمنین حلال شد که چه
 مدی نداشتند و فاطمه نه نیز حلال شد چه مدی نداشتند و حدیث جا بر آمده که چون علی از
 بن آمد و فاطمه را دید که حلال شد و جامه رنگین پوشیده و سرمه در چشم کشیده و انگار کرد بوزی
 و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امر را مؤمنین علی این را در عراق بمردم میگفت
 که چون از فاطمه این سخن شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت
صلی الله علیه و آله را که من بوفاطمه انگار کردم و بوزی میگویم پدر من موافک این امر کرده فرمود صدقت صدقت
 راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله معین و ما کن بود بجهت آنکه نیت اقامت
 نکرده بود نماز را بقصر میکشید و در منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار روز بیکشت
 احد و الثین و ثلاثاء و از بعضی چون آفتاب بلند شد چاشمه از روز پنجشنبه بنی متوجه شد با
 مجموع خلائق منی را منی از آن تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن و انداختن آید و ریخته
 میشود و بی خون ذیابح و از این عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا برد چون مفارقت
 کرد گفت چه تمناداری گفت بهشت شنیدم از این را منی گفت من مشق از تنی کل ای القاموس
 و هر که از صحابه حلال شده بود درین روز احرام چاکید بجهت بشت هر کس در منزل خویش چون بنی
 رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بیکبار و دو شب آنجا بیدار نشد و شب جمعه بود و این رفتن بنی و بیرون رفتن
 کردن در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسکی و طهاری مخصوص نیست که
 اقامت آن کنند و اگر یکی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور
 بنی نکند جایز است ولیکن اساعی دارد از جهت عکس اما قتل نیست رسول الله صلی الله علیه و آله و چون آفتاب
 برآمد از منی روان شد بر راه چپ که آن را طریق ضب کزینک بضاد معجمه متوجه بسوی عرفه یعنی
 مکان وزمان مرد و آمده و عرفات بضیغه جمع مخصوص بمکانست و تسمیه او باین اهم بجهت تعارف آدم

و حواس در این مکان بعد از مبداء یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با برادران علیهم السلام در اینجا تعلیم
مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعراف است که بجهت آنکه مکانی است معظم و مشهور و کوه بسیار از تعریف
معروف است و برین وجه مشفق از معرفت بود و بعض کویند مشفق است از عرف بسکون. آنکه اکثر التحصیل
و در اینجا طبعه است چون در منی و رانج منته به جهت کثرت شدن ذبایح پیدا آید این مکان را در مقابل
و در آن کوه که خالی است از این روایح بعضی از صحابه آنجا می رفتند و بعضی طلبه می گفتند یک کسی
الکافیه کرد همه را تقریر کرد و تجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلفظ
تلمیه گفتن اولی و افضل چون بنمره و هیل بفتح ثون و کسر میم و فتح را در آخرها که موضوعی است نزد بعضی از
و آخر زمین حرم است و کویا بر زخمی است در میان خل و حرم و در قاموس بتدریس گفت که آن نام موضوعی
است بعرفات یا جبلی که آنجا است و درین مقام چون نزول کرد دو آنجا گفت حمل او بر موضع اولی
و السبب باشد کویا تشبیه کرده اند آن جبل را بنسب که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور که تنگ
از جهت تشبیه آن جبل بگا و در شکل و در جهت قبه پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} که از موی بود حسب الحکم که پیش از
بر آمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بود و فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود ناراحله را که
نام وی قضا بود زمین نهادند و بر راحله جوارش و بهطن وادی آمد و خطبه کرد مرعبلایق را بحدایت
بلیغ و شامل و در آن خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگر چه معلوم بود تقریر و ناکیه فرمود و اساس شرک
و جاهلیت بکلی برکنند و مقرر ما فی که در جمیع قبل ثابت التحريم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را
با سرهاد رزیر با آورد و ربا های جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهای شما و اموال شما حرام است بر شما
مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد مراد هر روز و هر ماه و این بلد است و بسماء ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه
معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پای من یعنی هر چه از رسوم و اوضاع
جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ما ختم عادت عرب است که در امری که آن را باطل و نابود سازند
که باز دیگر گرد آن نکرند و رجوع بدان ننمایند کویند که ا و رازیر پای خود کردم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و دلت راست یعنی هر که ابر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شدن بود اکنون
آن دعوی بر طرف کردم و دلت را ختم و فرمود اولی خونهای از خونهای ما که آن را بیهاد م و دلت را ختم
خون ابن ربیع بن الحارث و ابن ربیع بن سعد است رضاع میکرد و شیر میخورد قبیله مذیل
او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم ^{صلی الله علیه و آله} است و ربیع ابن عم وی صحابی است و امن بود از حضرت
نعمت بود در خلافت عمر و وفات کرد و نام پسر وی یاس بود و در مساریه که میان بنی سعد و بنی یل بود
سنگی با آن پسر رسید و کشته شد و بنی عبد المطلب دعوی آن خون برایشان داشتند و فرمود ربا های جاهلیت
موضوعست قریش را عادت بود که در جاهلیت ربا میخوردند و دعوی این دیون که بر پا بود بر یکدیگر

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از وادی و بهشت داشتی و آنجا برقی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محلل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از وادی مدینه مطهره و ران شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویر پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنجمله و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کثرت این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقا ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عیننا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل نامجلا عاماطیقا سعادنا اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علیه نامد را را شافعی این دعا را السلام بن عبد الله عن ابی هریرة
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنرا
است که لازم کیرد استغفار را بد خدا و را بخلایه تعالی از هر تنگی فراخی را زمراند و در دعا و استغفار
رساند او را از انجا که کمان دل برد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود عجب از

که همچنین کرد در منزل علی علیه السلام در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکنند که خطابه بعد از
 نماز خواند چنانچه در عهد امام علی علیه السلام امام احمد همان طور است که در عهد عثمان رضی الله عنه من گفتگو و خطبه در آن
 از ایشان دور و اجتناب است گویند یا نگویند و نماز ظهر و عصر را بجمع و عصر بیکبار در بیابان و در اقامت و در میان
 صلواتین نمازی دیگر از سنت و نقل هیچ نقل ندارد و این از برای تعجیل و توقف و فصل امتداد زمان و عاید
الصلوات میگویند که آن چه مقام است که در وی فرض برای عاید نقل نکرده میکنند میگویند که در
 عرفات است که در وی فرض که وقت عصر است بجهت نقل که دعا است نکرده کنند و این جمع میان دو نماز
 مرکبی است که ظهر را بجماعت با امام بکند و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش بکند و اگر
 بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جایز است و ملک هب امام احمد نیز همین است
 زیرا که جمع بجهت حاجت بامتداد و توقف است و منفرد نیز محتاج است بآن و امام ابوحنیفه فرماید که
 محافظت وقت فرض است بخصوص پس نکرده و بی جایز نبود مگر در آنجا که وادار شده است در شرع و آن
 جمع است نزد جماعت با امام و نقل هم از برای صیانت جماعت است زیرا که متعذر است اجتماع برای
 عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت بامتداد و توقف و منفرد قادر است بر گذاردن عصر در موقف
 خود با اشتغال بوقوف کلی الهی ایه بعد از آن بدانکه جمع بین الصلواتین در عرفه مجمع علیه است میان
 امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است و مخصوص است بوی و جمعی از شافعیان نیز بر آنند و نزد
 دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از آنهایی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه
 مصنف میگویند و اهل مکه در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و نماز بدین طریق بیکبار در آنجا است
 بر آنکه جمع بجهت تنسک بوده سفر و الا منع میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را از جمع و ایشان گویند در این مقام
 جمع از مقیمان بجهت متابعت و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و مصنف نیز در عبارت خود ایمانی با جمعی کرد
 و اما قصر خود البته بجهت سفر بود بانفاق در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از التمام رکعتین
 فرمود التمام کنی ای اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند اجزاء جمع مرقیمان
 را بمتابعت امام مسافران و دلیل می آرند و اگر جایز نبود می منع کرده چنانکه از قصر کرد و ظاهر
 عبارت مصنف در آنست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گذاردند یارب مکر اشارت بدین طریق مخصوص
 بجمع دارند که مقصود بآنکه گرامت درین مقام چون آنحضرت صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد و سوار شد و عرفات آمد
 و در آمدن کوه عرفات که آن را جبل الرحمت گویند نزد یک آن سنگهایی سیاه بزرگ که انجا است و در آنها لب
 عمارتی است قدیم در یک در آمده و مردم آن را طماخ آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع و توقف
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بالشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صحرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن بکنند
 بکردار موقوف شریف را در یافته باشد و بر آید آن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آنحضرت

[illegible]

صحیح واقع شده است من شعله ذکر می من مسئلی اعطی الله افضل ما اعطی الله ائمه من فرمود هر که باز دارد
 اورا مشغولی ذکر من از سوال و دعا می کند هم اورا به منزلت الهی بدین سوال و دعا کنند کان یا ایها الله تقدر
 و توطیة دعائی است که بعد از وی ملک کور بود چنانکه گفت و در سنن بیهقی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
 بیستمرد عای من و دعای سایر پیغمبران علیهم السلام در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك
 و الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً اللهم اشرح لی
 صدری و یسر لی امری اغفر ذنوبی و سواسن الاصل و شتات الامر و فتنة القهر اللهم انی اعوذ بک من شر ما
 یلج فی اللیل و شر ما یلج فی النهار و شر ما تنهب به الریاح و من شر یوقی الدهر و یطی بر جمع الجوامع از بیهقی
 و ابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر مسلمانی که روزه کند عشیة عرفه بموقف
 و با یستند مستقیم قبله و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد بیکه الخیر و هو علی
 کل شیء قدیر صد بار بستر بخواند ام الكتاب صد بار پس تر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
 و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صد بار بستر تسبیح کند خدا این دعا را صد بار و بگوید سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله صد بار بستر بخواند تل و الله احد صد بار بستر بگوید
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم اذک حمید مجید و علیه نامعهم صد بار بگوید
 پروردگار تعالی بسلائی که گوید گواه شود که آمرزیدم این بند را و قبول کردم شفاعت او و رزقش
 و بی و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت خود قبول میکنند شفاعت او را و طهرانی از ابن مسعود این دعا را
 در روز عرفه نیز آورده سبحان الله فی السماء عرشه سبحان الله فی الارض موطئه سبحان الله فی
 البحر تمیله سبحان الله فی القبور قضاؤه سبحان الله فی الجنة رضوانه سبحان الله فی النار سلطانه
 سبحان الله فی الهوی و روحه سبحان الله فی رفع السماء سبحان الله فی وضع الارض سبحان الله فی لا منجی
 منه الا الله و در عرفات این آیه نازل کرد * الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمی و رضیت لکم
 الاسلام دیناً را که چه نزل این کریمه موجب سرور و خرق اهل اسلام شد ما چون بعضی از قیصر بستان و
 رمز شناسان صحابه از اینجا قریب زمان رحلت و حلول آمدت فرقت آنحضرت صلی الله علیه و آله فهمیدند شکسته دل
 شدند یعنی مکث و بقاء پیغمبر صلی الله علیه و آله درین دار برای تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت
 بودند چون این کار تمام شد دیگر توقف در اینجا برای چه خواست بود همچنانکه نزد نزل سوره اذا جاء
 نصر الله و الفتح که بعد ازین نازل شد نیز باین معنی مقننه و مستشعر شدند و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 بکبریا از من دین خود را که سال آینه مراد ریابید یانه صلی الله علیه و آله و جزاه عن امتی خیر او در روز یکی
 از حاضران عرفه از شتر نزد صغرات که موقوف بود بیعتا و وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نا
 اورا با بورد کنار بشویند و در جامه های احرام از او برداشتن کنند و وی صلی الله علیه و آله که محرم را استعمال آن ممنوع

است بکار آمدن آن و سر و روی او را نهوشانند چنانچه حکم محرم است و فرمود که و روز قیامت این شخص
 لبیک گویند و حاضر شود اینچنین است در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا ملاحظه شد و
 معلوم شد که ظاهر عمارت حدیث در خصوص اینچنین است و بطریق ضابطه و کلیه نفرمود و احکام میت از احادیث
 دیگر کلیه معلوم شده است و لعل نزد امام ابوحنیفه محرم و غیر محرم را نجابر ابراست و چون بعد از

معلم غروب افاضه کردا ساعه بن زید را در برف خود ساخت و مهارش را کشید و میداشت چنانچه

بزیمن میسود و میگفت ای مردمان آرمیده با شهید و ساکن روید که نیکوئی نه درشتافتن است و
 بر هیولای نه در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت ﷺ

از عرفة بهم در افتادند مردم از کثرت از دحام و میزدند شمران را و تیزی مینمودند در رفتن و برآمدن بمن
 اشارت بمقاربان نه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جراح و قرار قلب
 و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال است و خیر فکرت و اضطراب و سبب
 تشویش قلب و تفرقه باطن و پیرشانی عاقل و بلیای منع از دیدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه
 و برآمدن در غار که بعضی بخوردان و همگساران کنند هم چنین است و آنحضرت ﷺ را صفت سکون

و وقار بغایت خوش آمدی یکباری رفت غیب القیاس بدین راه آمدند و بدین بیان آنحضرت ﷺ خود را از
 مرآب انداختند و اضطراب بین نمودند و تیزی اول به منزل خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه
 پوشید و مسجد شریف آمد و نماز کمال کرد و نماخوانان پس از آن آمستة آمستة پیله از بیت شریف رسید و
 دریافت آنحضرت ﷺ را این وضع و بی عیوض آمد و فرمود بدین روی که در تود و محصلت است که دوست میدارد

آن را بخل او رسول خدا و آن دو محصلت الباعث و وقار است و از راه مازنین بر صغره تشبیه بسکون را بی و تشبیه
 است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و مدینه و از راه مازنین و بر کشتن در عرفات نیز مسلول
 میداشت که از طریق ضرب رفت و از راه مازنین بر کشتن و در کتب و روایات است

چنانکه میان سر یح و بطنی میرفت و چون بفرار از جانی رسیدی قلای بیست و پنج روزی و چون به بیت یح
 رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی تا با سانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه یکصد و یک مرتبه است تا احرام است
 تلبیه است و انقطاع این با انقطاع لوست و وقت انقطاع به پانزده روز است چنانکه معلوم گردد و نیز
 امام مالک تلبیه بر قوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبه از شعبات شعبت بکنش شین راه میان دو کوه را کوئین

و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضو ساخت نه با سماع و کمال آنچنانکه بکوه بکوه میساخت ساعه
 گفت غبار یعنی غبار مغرب حیوانی کلال از دیار رسول الله فرمود که غبار یعنی غبار است یعنی در مزدلفه با غبار عشا کلال
 در حواله شد هوا روشن و بزدلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشرق از زلف یعنی

جمع و قرب و دال بدل از ای اجتماع است و او را جمع جمع و سجون میگویند و نسبت به مکان
 باین اسم بهشت اجتماع و اقتراب آدم و هوا است در بنیاد در عرفان و تعریف و این اجتماع و جمع
 با اعتبار جمع بهی الصلواتین یا اجتماع مردم در روی کوبند نیز جائز است و فریش در جاهلست و این جا
 و توفی میگردند و اجتماع مینودند و عرفات تمیز فتنه و میگردند اما میبایست که مردم را از حرم بیرون
 نرود و تمامه مردم و توفی بعرفه میگردند و در قول سمعانه و امیر و این حدیث افان الناس و افان
 بآن است و در مدله و ضری کامل ساخت و هر مود تا با نیک نماز داد نیک و افان نکردند و نماز شام نیک و پیش
 از آنکه بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرود بخوابانند و چون با هم فرود نهادند اقامت کردند و نماز
 عشاء نیز نیک آرد و از برای نماز حقن با نیک گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشاء هیچ نماز نیک آرد و از اینجا
 معلوم شد که جمع میان مغرب و عشاء بیک اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفان میان ظهر و عصر بود و در حدیث
 بخاری و مسلم از اسامة بن زید و حنیف آمده و ملک و ابی امام از فرو شافعی و بعضی آمده دیگر همین است
 و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت است و این روایت از ابن قسیر
 در صحیح مسلم آمده و در ملی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشاء در اینجا در وقت
 خود است با فردا اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی
 اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان اینها تمایل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح
 بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و میسر امر کرد با اذان و اقامت و بیک آرد مغرب را و بیک آرد بعد از
 وی دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بنظر و بعد از آن امر کرد با اذان و اقامت و نماز
 عشاء کند و راوی حدیث شک کرده در آن و اینکن اقامت بجزم است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از ادای
 عشاء آنجا خواب کرد تا صبح بد میباید و حیاتی شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت
 بر آن تا حدی که از آن پاییهای مبارکه نیاماسید و از جهت رعایت احتیاط در رعایت حق بدن و در احتیاطی
 شب عید در مدله هیچ حدیث صحیح وارد نشده و در میباید پس از اذان اقامت است نزد جماعه از شافعیه
 فرض است و نزد امام ابوحنیفه و احمد واجب رجائز نیست دفع بمنی پیش از نصف لیل و اگر بکنند دم واجب کردند
 و نزد مالک اگر مرور کنند و نوزول نکنند بر و است دم و اگر نوزول کنند کفایت است و آنحضرت صلی الله علیه و آله ضعفا
 اهل خویش را رخصت فرمود که متعلق شوند با و بیشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید
 که من از آنها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله امر آنهاست مزد دفع در ضعفای اهل خویش رواه الجماعة
 الا مطا و در روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ضعفای منی ما هم
 را که برآیند از جمع شب و در روایت دیگر قریب و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را
 که گفت نه کن فرمود که میخمار نیکند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر آورده و نهائی از ابن عباس

آنکه آنکه گفت بمشعل فرستاد رسول خدا ﷺ شب مزدله ما پسرکان و خورندگان بنی عبدالمطلب را
 بر سر کتاف سراز و گفت ای پسرکان و می جانان نیکوید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عایشه رضی الله عنها که
 ام سلمه را طلب نمود فرستاد و در می جانان پیش از فجر کرد و بمکه رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزی
 بود که رسول خدا ﷺ نزد وی بود در آنجا آن حدیث مقالات است و اما طین حدیث و مشایخ و بی
 که قوی و محکم اند در نقل احادیث بانکار آن قائل و این حدیث را ابو داؤد از عایشه رضی الله عنها روایت کرده
 و در روایت نسائی از وی نیز میهم آمده که امر کرد یکی از نسائی خود را که بر آید از جمع و در می کند
 جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
 یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخاری و مسلم و نسائی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که ازین
 طلحید موده رضی الله عنها از حضرت پیغمبر ﷺ در شب جمع که بیرون رود بشب بود و بی زنی ثقیله ثبطه
 و در روایتی ضخمة ثبطه پس اذن داد از رسول خدا ﷺ گفت عایشه رضی الله عنها شکلی من قیزان منی طلحیدم
 چنانچه موده طلحید تا میگذارد من صبح را بر منی میگردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون
 مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وی بآنکه میگوید و جمعی از شمار آورده و شب فرستاد و در می
 چهارم در شب گذردند بعن ر عوف مزاحمت موده و عوامل بود و هر که از نسائی با وی بود و در جامع
 الاصول از حدیث ام حبیبه بر روایت مسلم و نسائی آورده که او را نیز از جمع بشب فرستادند اما از
 می جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ماکت است و از عالم بن عبد الله بن عمر بن رواحت
 و موطا آمده که این عمر بن مفرستاد ضعیفی اهل خود را بنی در شب پس میگردند و قوف میزدند
 در شب و ذکر میگردند حدیث از صحابه آنچه روی میآید ایشان را پس عمر بن روان میگردند بجانب منی
 پیش از قوف امام و روان شدن وی و میر میگردند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از وی
 و همان وقت که میر میگردند میگردند و آنکه گفت این عمر که رخصت کرده است رسول خدا
 در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابی بکر نیز از روایت حممه غیر ترمذی آمده که چون
 ماه می نشست روان میشت و میر سید بمنی در ناریکی و بعد از آن وقت منی میگردند و میبایست
 میگردند ما در حدیث رسول خدا ﷺ و بالجمله می جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد
 از وی مجموع ثابت شده است و از اینجاست اختلاف علماء بالحدیث که گفت و علمای ازین مسئله سه قول است شافعی و
 احمد و حنبل و مالک میگویند بعد از نصف شب جایز است بمنی و از علمای ازین مسئله سه قول است شافعی و
 ابو حنیفه و حنبل میگویند جائز نیست هیچ کس را از آنکه از طلوع شمس از جهت آنکه بعد از آن عباس
 که گفت بیشتر فرستاد ما را و فرمود که از می جانان نیکوید تا آنکه آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث
 باین عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که آنکه بعضی از ضعیفان در شب از جمع بر آیدند

و بمنی برسند دست است و له کن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و از این
 گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل است و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در
 سرد و روایت که آمده لا ترموا الجمرة الا مصححين حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مسوط نقل
 میکند که مابعد طلوع فجر وقت حرام است با ساعت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر
 وقت این رمی بالغرب و با آفتاب است آنگاه وی الموطا من این صحر و اگر تا صبح کرد ناشی رمی کند و چیزی لازم
 نیاید و اگر تا فردا نماند نیز رمی کند زیرا که آنوقت جنس رمی است و لیکن دم لازم کرد تا از امام
 ابوحنیفه و جمعی از علمای کوفه و بغداد و از جاثلیق نیست الا بعد از طلوع شمس و بعد از زوال وقت
 خوف مزاحمت و ضرر بد آن نیز عدل است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش
 از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعض احادیث بکن میگردانند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود روایت آورده
 اند که گفت ندیدم من رسول خدا را ص که گذارد هیچ نماز را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب
 و عشا و گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرمائی در شرح این حدیث میگوید یعنی نقل بم کرد بر وقت
 ظهور صبح ظهوری شبیه و نه تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را ص بوحی یا بغیر و حی و
 حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی این مسعود فجر را وقتی که طلوع
 کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا ص فرمود تغییر
 داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد در این مکان بوقت عشا و نماز فجر درین
 ساعت مفسر این حدیث است و مصرح است بنابین که در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن
 فجر در اول وقت درین روزا شد و آنکه است انتهى و طبیعی گفته که قبل وقت معتاد لیکن بعد تحقیق فجر
 زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تا وی و نه تحقیق ثابت شده است
 در صبح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بعد از طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول
 خدا ص فجر را درین ساعت انتهى و نزد حدیثیه که مستحب است صبح است درین روز تغلیس مستحب
 است یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در
 تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر است چنانکه مذهب ما است و امروز که در تاریکی
 گذارد پیش از وقت معتاد گذاردن قبل بر پس سوار شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح میم است و در بعض
 قرآنها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت است که از علامات حج است و تمامه علامات حج مشاعر
 است و آن تلمه است در میان مزدلفه و بران عبارت آن کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقه میگویند
 که آن کوهی است کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور مشعر حرام نیست و بیست و یکمین حدیث صحیح
 آنست که مشعر حرام این مقام معروف معمور است پس در مشعر حرام بایستاد و وقف نمود و این قول

بمشعر بخام نرسد شافعی ظاهر است و نیز داهام احمد مستحب و نزد ما واجب است و اگر ننگ خج تمام است
 ولیکن ندیم واجب شود اگر عاری نبود از ضعف یا عالت یا خوف از دحام و مرا مراة را همچنین است در هله ایله
 و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفر ضیعت و رکنیت و قوف بشافعی سهواست زیرا که کتب
 شافعیه ناطق است بسننیت و بی در میصراط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن
 ذکر کرده انجمنی و روی بقیله آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد و آورد و این ماحجه از عباس بن
 مرواس آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد مرا مت خود را در عشیة عرفة به مغفرت جواب آمد که
 مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بکیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله پروردگار من
 تو قادر ی اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به نشتی در آن وقت جواب این دعا نیاورد چون در مزدلفه
 صبح کرد اعاده کرد و این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 ابو بکر و عمر و غیره گفتند یا رسول الله ما در وید ما فلدا یقربا د این ساعی نبود که تود را اینجا بخندی
 همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود خدا را به ابدی من چون دانست که اجابت کرد خدا تعالی دعای
 مرا و بخندید امت مرا خاله بر سر ریخت و بوی و یلا در یاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
 و فزع و بی و گفته اند که مراد بامت در اینجا و فلان در فله اند و از اینجا گفته اند بعضی که هیچ مگر حقوق
 العباد نیز میشود و طمرا بی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و
 بیبھی نیز ما نند و ایت ابی داؤد و ابن ماحجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت
 است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر مادون ذلک بمس است و ظلم نیز مادون شرک است و با الجملة حقوق
 الله مغفور است از حجاج و در محقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام است و الله اعلم
 و در تکمیل و تهلل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزد یک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل
 ابن عباس را ردیف خویش ساخت و اما مده بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن
 عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار بردارد مثل حصی خد ف بفتح حاء و سکون ذال معجمتین و
 خد ف انداختن سنگریزه یا خسته خرما و مانند آن بکرفتن آن میان دوا نکشت همابه و انداختن بدان
 یا بخد ف از بی یا چوب و حصی خد ف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خورد تر از بندق باشد و
 از ابن عمر آمده که مثل بعره غنم و این نزد یک بتفسیر اول است و اگر بستمکهای کلان تر از آن بیندازد
 نیز جائز بود ولیکن خلاف سنت است بعد از آن بدانکه ظاهر عبادت ناظر است که برداشتن سنگریزه
 از راه امر و بعضی روایات از مزدلفه آمده و این منقول است از ابن عمر و شعبه بن جبیر و مختار است که
 از هر دو طرح دعه بر تار در است است الا از جمرات که و می کرده شده است آنها را و با وجود آن نیز جائز
 است از جهت جود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چپ از زمین و ده صلی الله علیه و آله داد از اینجا معلوم شود که

برداشتن هفت منکریزه که در روز حجر برای رمی خمره العقیقه بکار برده اند است و اکثر بر آن اتفاق
 شافعی تصریح کرده است در انتخاب احدی برای یوم حجر عاصه و بعضی گویند منکریزه آنست که
 بردارد آنقدر که برای رمی مایه را بام برد و نوری تصحیح کرد و جزم نموده بدان و بعد از آن درین
 آون نیز همین است و آن هفتاد منکریزه بود هفت برای روز حجر و شصت و نه برای ایام دیگر هر روز بیست
 و نه کفحه اند که اگر بیشتر بر دارد بهتر است شاید که بعضی از آن در جانی به قتل و حکم خود و حضرت
 در کف مبارک خود آن را می سنکرین هار از چهار یا که میکرد و بعد بعضی اگر بشوید بهتر است اما
 در بعضی از حضرت علیه السلام و در رمی علیه السلام و در قول است و می گفت آن حضرت علیه السلام امثال مرء
 فار ما اند این منکریزه هار ایمنی مثل حصی علف که گفته شد یا ما اند این در کعبه یعنی هفت و الاول
 هو الاظهر ولیکن قول و یایا کم والغلو فی الدین و در در این خود را از غلو و افراط در دین فی الجملة ناظر در معنی
 ثانی است فانه فانه من یمن قبلکم بالغلو فی الدین پس ملاک نشاندن کسی است که پیش از شما بوده اند مگر
 بغلو در دین و درین راه زنی از قبیله خنعم به فتح خای معجمه و سکون ثانی مثله و فتح عین مهمله بغایت جمیله
 پیش آمد و سوال کرد که پدر من مردی پیر است او بر پشت شتر مستقیم نمی تواند شد آیا حاجی کنم از جانب وی
 فرمود که نعم تو حج از قبل وی بکنار و فضل بن عباس که ردیف علیه السلام بود بآن زن نگاه میکرد و آن زن نیز
 بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب می ساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت
 فضل بن عباس است که در صحیحین و غیرهما واقع است و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت علیه السلام
 پیش کردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا اینچنینی کردن این عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
 و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان و بواسطه شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش رو و خوش موی و بود سقیل صاحب حسن و چون
 روان شد آن حضرت صلی الله علیه و آله در کمال شرم و خجالت ایشان را و مرد و چو که او بجزین بود نک پس فضل نظاره کردن
 کردت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
 خود را بجانب دیگران حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک را بگردانید بگرد بر روی او و گردانید باز وی را و بجانب دیگر
 گردانید و بآن زنان نظر می کرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است
 آنکه ابن عباس گفت که مرا باضعفای اهل خود در شب بیشتر یعنی فرستاد و برد و فضل با حضرت صلی الله علیه و آله
 بود ردیفی مگر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی
 روایت کرده که موال عشقیه نزد منبر بود بعد از آنکه از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود و اهل علم و
 مسلمین را و آن حضرت صلی الله علیه و آله را پیر زنی پیش آمده از مادرش عرض می کرد که بغایت عاجز و ناتوان
 شد و اگر بر ختم می بندم بهم هلاکت است آیا حاجی بکنارم از جانب وی فرمود اگر بر مادرت نمودین خلق

از آن موضع بگذشتی چنانچه در مشهوره ترمذی چون بقریه قوم لوط و خانیان ایشان را در میان رود کلاشت
 و صحابه را نیز امر کردند تا از آن بگذرند و درین بطن وادی محسرا صاحب فیل را که برای خرابی کردن
 خانه که مراده الله تعالی تشریفها و تعظیما آمده بود نک رسیده الیه در قرآن دو سوره فیل مذکور است و
 از جهت این وادی را وادی محسرا خوانند که فیل چون در آن محل رسید بخسبید و در مالک و از حرکت
 بهتری مکه ها بپزد و هر چند بزدند و سعی کردند بر نجات محسرا در وقت عاجز و در مالد و منقطع
 کردند انکه نیست و این وادی عاجز و منقطع کرد انید فیل را از میریا اصحاب فیل را از آمدن بکنه و هر مواهب
 از استوفی که از اعظم علمای شافعیه است نقل میکنند که سبب تعجیل در کشتن ازین وادی آن بود که
 نصاری و قوف میکردند روی چنانچه راغبی گفته است یا عرب در جاهلیت و قوف میکردند چنانچه در
 وسط آورده پس مامور شدیم ما بخالف آن و گفت که ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول
 جلد است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرشکی در شرح کتاب حرثی گفته که کویا تسمیه او بمحسرا
 جهت آنست که وی عاجز و مانده میکرد اند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را و گفته که شافعی
 در افلا گفته تواند که تیز کند شمن از آن جهت سرعت و فراخی موضع باشد و بعض گفته اند جا نواست
 که جهت آن باشد که وی ما را ی شیا ظن و جای بودن ایشان است و بعض گفته اند که جهت آنست که فیل
 و اصحاب فیل در اینجا عاجز و مانده شده بودند انعمی و ازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و
 افادات بعض علمای متأخرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و عدم تعجیل درین وادی در وقت
 زقین بعرفات از جهت آن ذکر کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت رفتن برای دیگر رفته بود و وقت در آمدن
 برای دیگر آمد چنانچه معلوم گشت و این بطن محسرا چون بر زخی است میان منی و مزدلفه نه ازین و نه
 از آن و هم ازین و هم از آن و گفته اند که آنچه او در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه
 بمنی می آید از منی چنانکه هر نه و نمره بر زخی است میان عرفه و مشعر حرام و در ما بین ملک و رشید
 و اما عرفه بضم عین و فتح را و لون نیز نام همین وادی است و در قافا موس گفته عرفه وادی است بعرفات
 و همچنین بر راه میانه منی میراند نادرا سفل وادی بوقت چاشت آمد و بر جمره العقیقه یا یستاد جمره
 اصل بمعنی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بر آن موضع که می جمرات کنند و آن
 سه موضع است جمره اولی بجانب مسجد حنیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بروی بگذرند
 بعد از وی جمره وسطی بعد از وی جمره العقیقه و عقیقه را بر آمدن کوه و این جمره در دامن
 کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول و زلح که آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده از آن دو جمره اول
 و وسطی گذشتند بر این جمره العقیقه آمد و با یستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست
 راست و هزاره سنگهای هفتگانه را یکیک بر محل جمرات می انداخت و با هر يك سنگ یکبار میگفت رمی

حمزه سواره در سن روز و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلاث کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره
 کند جایز است ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آرند از ابراهیم
 جراح که گفت در آمدن برای یوسف در مرض موت وی پس بکشد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر است
 یا پیاده که گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی بستر گفتم هر رمی که بعد وی وقف
 نماست یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل است و آنکه نیست بعد وی وقف سواره افضل یعنی چون
 در دعا نضرع و قلل مطلوب است رمی در آنجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون به در آمدن
 آواز مرا داد و شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالات و در فتاوی قاضی خان گفته که
 نزد این حنیفه و محرج رمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله سواره کرده همه را و گفته اند
 که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کلامی شرح این الهام و در جامع ترمذی از ابن عباس
 آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روز لشکر سواره و گفته اند احدی است حسن و از این عمر آورده
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون رمی میکرد چنان را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته اند احدی است حسن
 صحیح و جعل بر نیست نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کنند روز لشکر و پیاده کنند در روزهای
 دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطن از قاضی ابن نجیم می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمرات
 میکنند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسی که سوار شد معاویه بن ابی صفیه آن بود و انداختن
 هر صفا سنگ یکبارگی جایز نبود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر نه
 پای خود بیند از اصل جواز دارد از جهت تحقیق رمی ولیکن اساعی نادانان جهت مخالفت سنت و اگر
 حصی را بر زمین بیند جائز نمود از جهت علم تحقیق رمی و اگر بجای ننگ میرساند و نه هیچ چیز دیگر
 جائز است و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام یعنی بنهک و استعمال با انگشت
 نمایان کند و آنست که اگر بمطن انگشت نمایان و ابهام بگیرد و بیند از د چنانچه عادت است گفایت
 دارد و بعد از رمی جمرات تلمیه قطع کرد ابتدای تلمیه از وقت احرام است و انتهای اوقات تلمیه چنانکه
 اصحاب کتب متعه از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث این مسموع و جا بر نیز آمده و بلال و سامه
 بن زید بوقت رمی حمزه در رکاب بودند یکی رمی تمام بشتر در دست داشت و یکی چتر کوبه برداشته بود
 تا از آفتاب رحمت نه بیند و در روایتی داؤد آمده که جامه خود برداشته بود که پرده میگردانید از گرمی
 و بر هر ثقلی از اینها معلوم شود جواز استیلا و محرم و ساقیه کردن آن و بعمل و مانند آن و در سابق معلوم
 شد که در حمزه قبله برای وی صلی الله علیه و آله زده شد که در روی به نشست و پوشید آن هر غیر نمایان کردن است
 و اگر روز تمام سرپوشد دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز
 دم است و در اول ادویه حنیفه نیز برین بود در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بجز پوشیدن واجب کرد

دم و بعد از رمی بمنزل باز گشت نزد يك مسجد خفيف بفتح چاي مسجد و در آن روز در آن مسجد خفيف
 مکان منحل از جبل و مرتفع از منبیل آب را کوبید و آن مسجدی است که در آن روز در آن مسجد خفيف
 مکان پیغمبر است و در آن مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت چنانکه آواز وی بمجموع خلایق
 که در آن روز غیمها بردند رسید و این رسیدن آواز بد و روز دیگر و شنوایان مرایشان را از جمله
 معجزات حضرت نبوی بود که درین روز ظاهر شد بامشعر بود و در اکثر احیان بود ابرو و
 و نسائی از عبد الرحمن بن معاذ قیمی آورده اند که گفت خطبه کرد مارا رسول خدا ﷺ در منی و یکشاد
 کوشای ما را تا شنیدیم ماهمه الحجه می گفت و مادر منازل خود بودیم و تعلیم کرد میامک را درین خطبه
 اعلام کرد خلایق را بحرمت روز لحر و فضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکره و آمده
 که خطبه خواند رسول خدا ﷺ روز لحر و گفت که زمان گردید بر هیئت و وضعی که اول داشت
 در روزی که پیداکرد خدا بی تعالی آسمانها و زمین را سال دوازده ماه است چهار از آن حرام سه پیاپی
 ذوالقعد و الحج و محرم چهارم رجب میان جمادی و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما که ام ماه است
 این گفتیم خدا و رسول خدا انا نراست پس خاموش شد تا کنان بودیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند
 فرمود آیا نیست این ذی الحج گفتیم بلی یا رسول الله فرمود که ام یلک است این گفتیم خدا و رسول
 خدا انا نراست بل ان پس خاموش شد تا آنکه کان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند
 فرمود آیا نیست این بله یعنی مکه و بله بنام اسمای غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود
 که ام روز است این گفتیم خدا و رسول خدا انا نراست بآن پس خاموش شد تا کنان بودیم که بنامی
 دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز لحر گفتیم بلی یا رسول الله فرمود بدین و راستی که خونی
 شما و مالهای شما و بروهایی شما حرام است بر یکدیگر و هر چه حرمت این روز درین بله درین
 ماه و فرمود نزد یکست که پیش آنکه پروردگار خود را و به پسر شما را از کردارهای شما دانای
 و آگاه باشد بیکدیگر و بعد از من که راه و در روایتی نکرده یک کفار که بر نیک بعضی از شما کردن بعض
 را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما و فرمود خداوند انوکاه باش و باید که برسند
 این را حاضر بغایب و ساکسی که رسانید شود بوی حفظ و اعلام باشد از سامع و مردمان را فرمود
 تا مناسک حج بیاموزند و گفتند که دیگر بار من حج نکنم و امر کرد بسمع و طاعت هر اسیر را که بکتاب الله
 دعوت کنند و مهاجر و انصار را در منازل خود فرود آورد و امر کرد مهاجرین را بنزول در مقدم
 مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را به میمنه و انصار را به بيسر و مشعر و
 آمدند سائر ناس و کثرت بعد از سن گذشت و در روایتی که راه نشوید که بعضی قتل بعضی ازین چنانکه
 کشت و بکشت و بکشت هر که خیراتی میکند در حق خدا و رسول خدا و خالق بر نفس خویش میکند بعضی

اما آنچه در موطا از طی آورده که گفت **لحذر** کرد آنحضرت **علیه السلام** بعضی مدعی را بدست خود و حجر کردید در
 آن را غیر او منافات بهیچ حد پیش نداد و چون از نحو فارغ شد و اعلام کرد که همه زمین منی منزه است
 و همه قجاج مکه جمع فی بمعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و منحر
 و حجر مخصوص نیست به بعضی اما کن هر جا که حجر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را
 بشترافید و چون حلاق که معمر بفتح میم و سکون هین بن هبل الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون
 ضاد معجمه قرشی مدوی است و فلیم الاسلام هجرت کرده بحبشه و آنجا حجر کرد در هجرت مدینه پست
 هجرت کرد بدین یکه و آن سکونت کرد و وی معمر و است در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست
 بر بالایی عربی معمر **علیه السلام** با استاد و استر در دست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا معمر امکان
 رسول الله قدرت داد ثار رسول خدا من شحمة اذنیه بر لرمه کوش خود و فلیم المومی و در دست نیست
 اسیره یعنی هشیار باش و فلیم این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن
 نعمه الله طی و منه این امکان من در ین مقام هر آینه از نعمت حق تعالی است بر من و مدت روی عزوجل قال
 اجل گفت رسول خدا **علیه السلام** برای فصل یقوی و اظهار امتنان حق بروی آری هیچدین است این از نعمتهای
 عظیم است انگاه اشارت فرمود بحلای تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آنحضرت **علیه السلام** است
 و در حدیث متفق علیه در مشکوٰۃ از انس رفر نیز نصیریم بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانب راست
 حلاق اعتبار کنند و چون از حلق جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب و اشارت
 فرمود تا جانب چپ را نیز خلع کرد و مجموع آن را با برطلحه انصاری روج ام سلیم که ام النعم بن مالک است
 داد و اینجهت در بعضی روایات آمده که با ام سلیم داد و در روایتی آمده که فرمود ابو طلحه که چنانکه است
 پس عطا کرد او را و مصدق میگوید که ابو طلحه از مویهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود پیش از همه
 کس و در مشکوٰۃ از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب راست همه را با برطلحه داد و در مویهای دست
 چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم و در روایتی گفته که قسمت مویهای مبارک در اصحاب بجهت آن
 بود که تا این برکت در میان ایشان باقی ماند و باعث تلکزه و یاد داشتی بود ایشان را از وجود شریف
 آنحضرت **علیه السلام** و گویا که اشارتی کرد با قتراب اجل و انقضای زمان صحبت و میگوید کان میبرم که تخصیص
 ابی طلحه به زیل قسمت العفات و اشارت باین معنی بود چه او بود که قبر شریف و احد مبارک وی را حفر کرد
 و بخشش عام بنالود و الله اعلم و چون از حلق فارغ شد و مردمان هر یکی را یکتاره موی یاد و ناره
 موی رسید و گویا اشعار این قصه اشارت کرده است « مرا از زلف تو موئی بسند است » **فصلی**
 بوئی بسند است « با عزرا حسن انکشتان مبارک را تقسیم کرد و آن را نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه
 حلق نکردند و آنکی از ایشان تقصیر کردند و خلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله **صلی الله علیه و آله** و نیز

بجهت تخصیص آن حضرت علیه السلام مکرراً محققین را بدعا بقول خود اللهم ارحم المخلوقین وذر آخرها بالتمام
 واستغفارهای ایشان فرمود و المقصودین چنانکه کلیت و حلق مرزبان را حرام است ایشان را البته بقصیر
 باید کرد و اگر مردان را نیز مانعی از حلق باشد تصیر متعین است و اگر یکی را موی بر سر نباشد امر از موی
 شرط است و حلق ربع راس نزد ماکالی است و همچنین در مذهب ائمه ثلاثه کفایت میکند در حلق همان
 مقدار که در مسح راس معتبر است در وضو کفایتی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده
 که بایستاد آن حضرت علیه السلام در می برای مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله
 من نك النعم وحلق کردم پیش از حجر فرمود نسیح کن و هیچ باکی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی
 فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق کردم پیش از رمی و دیگری گفت طواف کردم پیش از
 رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست و یکی گفت رمی کردم در شب فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکی
 نهر سید از نعلیم و تاخیر مناسک مکر آنکه فرمود هیچ باکی نیست و هلمنا در اینجا اختلاف است که این
 ترتیب واجب است یا مستحب و وظایف روز نحر بانداق چهار است رمی جمره النعمه و نحر هدی و حلق
 راس یا قصر و طواف زیارت و معنی نعل از رمی و بصحت رسیده که آن حضرت علیه السلام این مناسک را باین ترتیب
 بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لا جرم ترتیب مستحسن و مستحب
 بود و برتر له و فوت آن دم واجب نکرد و و تارک آن آثم نبود و با فاعلی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند
 و منک هم امام ابوحنیفه و جوب ترتیب است و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و تاویل قول آن حضرت
علیه السلام هیچ باکی نیست آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما نفل به واجب و نزد ایشان در فوت شرایط احرام
 و ارتکاب محرمات آن مثلاً هر چند به نسیان و عطا بود جزا واجب است و اگر آثم نیست و چون مقصد
 و عمل کتب هم آثم بود و هم جزا و منک هم امام احمد آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نکرد
 و اگر بعلم و عمد بود جزا واجب است و گفته اند که این منک مستحب است از جهت دلیلی که دلالت
 کرده بر وجوب اتباع رسول صلی الله علیه و آله در حج زیرا که فرمود خدا و اعمی مناسککم و این احادیث که در رخصت
 نفلیم و تاخیر آمده مغفرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم با نسیان و بیانی مانده
 حالت عمل بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بسکه روان شد و طواف کرد
 و این طواف آخر ارکان حج و فرائض و است و بعد از وی سعی است و رمی جمرات ایام تشریق و آن در منک هم
 ما از واجبات است نه از فرائض فرض در حج احرام است که شرط است ووقوف بعرفة است و طواف و این
 طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه بعد از افاضت از عرفات و معنی است ما بخود از قول حق
 سبحانه * ثم افیضوا من حيث افاض الناس * و افاضه در لغت بمعنی دفع و رجوع و تفرق آید و طواف زیارت
 از جهت زیارت خانه کعبه در وی و طواف صد رفته صاف مهمله و دال مهمله از جهت صدور رجوع از مکه

بعد از وی مقابل و رود بر وی که در طواف کند و بود نیز عنوانی و مشهور اطلاق طواف کند بر طواف است
 که بدان رود باغ بوخت است که کند و وصلد و رجوع بوطن نماید و اطلاق این اسم بر طواف افاضه هر چه کلام مصنف
 نیست یا هم را الله اعلم و این طواف زیارت طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از احادیث که وارد شده که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طواف زیارت را در ناله میفرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن غلط است اگر چه این حدیث
 را از مندی و ابوداؤد و ابن ماجه از عایشه و ابن عباس و زراره و غیره روایت کرده اند اما حدیث حسن صحیح
 گفته که رکعت کرده اند بعضی از اهل علم در ناله هر طواف زیارت تا شب معتقد داشته اند و یوم النحر
 و توسیع کرده اند بعضی که تا خیر کرده شود تا ایام منی التمی و نزد امام ابوحنیفه و ثقیف و ی بعد از طلوع
 فجر یوم نحر است و پیش از آن جایز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم
 نحر است و جائز است در ایام نحر و اگر از این ایام تا خیر کنند م واجب نکرد و بعد از این طواف سعی
 بین الصفا و المروه ذکر کرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده که طواف نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و نه صحابه
 وی میان صفا و مروه مکرر یک طواف و در حدیثی میگوید اگر سعی بین الصفا و المروه بعد از طواف کند و
 کرده است هر مل در این طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر نفل هم سعی کرده و مل کند روی و سعی کند
 بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه بز زمزم از جهت بسیاری
 آب است و زمزم و زمزم و زمزم مایه کثیر را گویند و بعضی گویند که این لغت مشتق نیست از چیزی اسمی
 است که ابتدای علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام است که چون اسمعیل
 آشفته شد قدم زد از آنجا چشمه پیدا شد ما حرام اسمعیل آن را کرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کنند پراکنده
 نشود و اگر میکند آشفته چشمه میشود جاری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل علیه السلام آنجا چاهی کند
 و چون هر دم ماکن مکه شدند آن را با آنها شستند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله
 چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بنویس و دعوت نمود پس وی حفر کرد در عام ذیل
 و بر وایتی پیش از آن و بعد از وی ابو طالب آن را بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بنده نفس خود سبک میکشید
 کلافی نارنج مکه و آثار و اخبار در فضل و کرامات و خواص وی بسیار آمده و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از
 طواف بر چاه زمزم آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایه بیت بدست ایشان
 بود فرمود آب یکشید ای پسران عبدالمطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردند پس خود
 فرود آمد می و آب از چاه بر کشید می و شمارا بر سقایه عادت کرد می از جهت فضل و برکت و بر کسی اینکار
 یعنی اگر من این را بکنم بعد از من همت کردد پرامت من و مردم همدیگر این کار تصدایع من دست و پا
 بر شما غالب اند و ذویت شما نرسد و این منصب جز از دست شما برود پس او که عباس علیه السلام بود و وی
 نیز عرض کردند نماز اول کرد ایستاده و ایستاده و می در حالت شرب رای بیان جواز بود تا بعد از آن که

آب ایستاده خوردن جایز است و حرام نیست اگر چه افضل شسته خوردن است یا برای ضرورت و حاجت
 بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم و بعضی گویند که
 ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیه وضو است و سزا انجام است که بنیاد تحقیق این محکم
 در آخر کتاب انشاء الله تعالی و بخاری و ابن عباس را آورده که رسول خدا ﷺ بسقا به عباس آمد و آب
 الحامید میلش به پسر خود فضل گفت یا فضل بر و بر مادر خود و برای رسول خدا ﷺ آبی از نزد وی بیا فرمود
 از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای خود در بین آب می اندازند از نل فرمود بدو از همین آب بستر
 از آن آب خورد بستر بر زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدادند و مشقت می کشیدند فرمود بکنیند اینکار
 را که این عمل صالح است و فرمود اگر ترش غلبه مردم نمی بود بر شما هر آینه درود می آمد م و میبهاد م ریحمان
 بر هاتنی خود و پیغمبر ﷺ و این طواف بر راه حله سوار بود و سب سوار شدن بعضی میگویند کثرت
 از حام بود و در طواف و نه اینقدر بود یا سبب اشرف بر مردم بود تا مجموع حاضران که در بین
 طواف مجموع تر از طواف اول بود و بر مشاهده کنند و طواف را بنام مؤلف و آداب و احکام آن را معلوم
 کنند و بعضی میگویند در پای مبارک زخمی بود و درید داشت از روی ضرورت هواره طواف کرد و در
 زمان جمعی بازگشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در همین از ابن حجر و غیره روایت و گفت نافع که
 همچنین میگردد این عمره و میگوید که عمل آنحضرت ﷺ مجزین بود و در صحیح مسلم بر وایت دیگر
 از عایشه و جابر روایت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل
 جابر و چون مرد و حدیث صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی از این دو هم است و ترجیح یکی
 بر دیگری از همیشه صحیح میسر نموده بود و چون دیگر ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت
 مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را در صحیح روایت کرده اند جابر و عایشه و غیر
 و آن حدیث صحیحین را یکی این عمر و لاجرم حدیث بعد از او قوت پیدا کرد و وجه دوم آنکه عایشه
 و غیر از بعضی از این عمره را که از جمیع نام در اطلاع بر احوال اخص بود بر رسول خدا ﷺ و اعلم باحوال وی
 میبود آنکه جابر روایت کرد حدیث حجة آنحضرت ﷺ را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود
 این قصه را و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیاتش حتی امور را که متعلق بمنازک هم نموده اند چنانچه
 نزول آنحضرت ﷺ در طریق مزدلفه و یول و زبور و وجه تسمیه و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده
 باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر و زوال و احوال و جزئیاتش چنانچه حجة التوابع در ماه آذر بود که
 روز و شب در وی میبایست و اینهمه کارها که در بین روز و در آن شب از مزدلفه قبیل طلوع آفتاب بسوی
 منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و از چندین شتر و قسمت آن کردن و بخشیدن باره کشت از آن و
 خوردن و خلیق راس کردن و جامه پوشیدن و نظایب استعمال کردن و سکه آمدن و طواف کردن و بر سقایه و زمزم

آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آنچه موردن این همه افعال بجا آوردن و رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و هیچکس آن را از معجزات بشمرده پس لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب تر و راحی تر باشد پنجم آنکه چون مرد و جدیست تعارض کردند لابد حمل بر نماز کردن در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضامینت فرایض در وی و بعضی از علما ترجیح جدیست این عمر میکنند چه این عمل بدست متفق علیه است و درین حدیث اضطرابی نیست معنی حدیث مضطرب در مکه کتاب معلوم شده و حدیث عایشه در مضطرب آمده در چند جا یکی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کردند آنها را و در روایتی دیگر تا خبر کردند آنها تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیز رجال ائمه آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق و عبد الله بن عمر و نافع و ایشان اعظام و اجل اند و حدیث عایشه در از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است در احتیاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قویتر باشد پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر که منبئ بر سماع است کذا فی المراسم اللک لیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که وی محتج به امت و لاهل اعدلی در مختصر خود گفته که هر حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین را کنیم که بمکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر عاده بسببی که مطلع کشت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن که موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد او لا انتهی و الله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب پنجشنبه و وقت کرد بیعت و در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترك آن و عدم آن منبئ برین خلاف است و معتبر در محبت اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آنحضرت صلی الله علیه و آله که بیعت و وقت کند بمکه در لیلای منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را و اگر بیعت و وقت در منی واجب بودی اذن ندادی در ترك واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت یا مانع آن نباشد جایز نباشد ترك آن و لیل بعض روایات بلفظ رخصت آمده و از اینجا معلوم شود که عزیمت خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مله بجمهور است زیرا که اگر واجب نبود بی طلب اذن در کار نبود و این چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود خصوصاً در این مقام که مستلزم مجازات هائیر ناس و ترك ملازمت حضرت رسول است صلی الله علیه و آله پس استیذان برای اسقاط اساعتی است که در ترك سنت و در عادیه میگوید که بیعت و وقت بمنی از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذت نه بلکه

از جهت آنست که سهل گردد بر روی رمی در ایام آن و اگر در غیر منی بیعت وقت کنند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی بپوشد مگر و است بجهت ترک متابعت فعل آنحضرت علیه السلام و هم فاروق ریز نادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال نمود و پیاده پیش از ادای صلوٰه ظهر در احادیث همین قل و آمد که چون زوال کرد آفتاب بر روی جمره اول آمد و جمره اولی جمره است که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند اول بوی بز شنود و رمی جمرات پیاده اگر علی بن ابی طالب افضل و احب است و آنحضرت علیه السلام در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره گردید و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بینداخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در احوال آمده است که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسوسه میکرد پس وی شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود بعد از آن سنت شد و مل بجه اسمعیل موضعی است در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور است آنجا سنگی است از میان ترقیلیه و کویند که ابراهیم کار دی بران زد از آن ترقیل اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را کویند که آنجا سنگ نبود ضد حزن و درابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چند آن زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود تطویل قیام درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از غیر باچندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا فارغ شد جمره وسطی که پایان تراز و است در جانب مکّه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر می کرد و از آن جا بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن مواضع اول و نزدیک بآن روان شد تا پیش جمره العقبه آمد و آنجا برابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی بر رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست عدل اجزاء این مقام کسی است که فرستاده شد است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وقت کد اقال الکرمائی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعتی توقف بازگشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن جمره اردحام عظیم بود و جای ایستادن نبود ازینجهت نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمده بود در بنجار می کرد نیز همین عمل را بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت علیه السلام بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مراعت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت و وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی است

در صلب عبادت و درونی که در جمعه اولی و وسطی و قریب یا نیت کرده بودند عبادت صلب عبادت
افضل است از آنکه در ایام عبادت و بعد از وی کنند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر
نشد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و شیخ ابن الهیام گفته که روایات متفاوته
و متواتر اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در رمی جمرة عقبه نایستاد و حکمی در نیت حصص و قیام و عبادت
غیر این جمرة ظاهر نمیشود و چنین تخمیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق
و افاضه و مکه از جهت نایستاد و لیکن این معنی منع است از ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمرة
عقبه در طریق است و توقف در آن موجب قطع سار و طریق میکشد بر مردم و باعث شکست از حاکم ایستادگان
و کد و دکان می شد و مفضی میکشد بضرر عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند
بلکه در کوچه الدار راه انتهایی و قریبی که کاتب حروف عهد الحق بن سید الدین عفا الله عنه بایمان این
عبادت مشرف بود بی سابقه تا مل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در دل ریخت امید که بر صواب
باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمرة اخیر و ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن
در اینجا بجهت آن بود که چون در رمی جمرة اولی بر در رحمت با ایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده
کشید در آخر فایز بعفو و مسامحه و مسامحه گشت پس اشارت است از رب رحیم و اعلام از رسول کریم
که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بونته ریاضت و مجاهده بکشد آخر وی آسایش
و راحت است و این کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت عظامی حج که
منتج و مثر آنهاست عفو و مغفرت است و در روز اول بجهت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش داشتند
ایستاد و این نکته را با قاضی علی بن شیخ جلاله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما
احسن هذا و باجماعه صنادید و اکابر علمای مکه معظمه که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کرد
همه استحسن نمودند و تعیین فرمودند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله تعجیل نکرد در رفع و برآمدن
از می و یوم النفر بختیروز و سیوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که جامعان از می بار کنند کلافی
المهلب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از می نعر و تعجیل
در نعر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر
روز سیزدهم جائز نیست نعر از جهت دخول وقت رمی اگر برآمدن است پیش از آن برآید ولیکن تاخیر
در روز چهارم افضل است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز
نحر و در روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام
تشریق است و چون عرفة درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در آن کرد روز شنبه و یکشنبه
و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که در این روز بعد از آن روز رمی کرد بلافروهای سابق که

پیش از ادای صلوٰۃ ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفته و نزد ابوحنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز است و این استحسان است و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز و روزهای دیگر است در رکعت نماز است پیش از آن و چون با یستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز و روزهای دیگر برابر باشد و مله با ابوحنیفه مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز را اصل ترک رمی ظهور آن در علم تعیین وقت بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی اینچنین است اما این روایت از وی مرخوع است و راجع بعد از زوال و روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای محمله و فتح صاد محمله مشدده که مکانی است بیرون مکه و قسمیه و ی بد آن جهت کثرت حصای یعنی سنگریزه است در وی و آنرا بطح نیز می خوانند و بطح مسیل واسع که در وی سنگریزه های دقیق باشد چنانکه در وادیها و رودهای باشد و مکه را که بطحا و بطح نام است هم از اینجا است و حقیقت بنی کنانه نیز همین جا را گویند آنجا نزول فرمود چه ابراهیم که مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله و کاشته و عهده د او بار خاند و ی بود آنجا فرود آمده بود و حیمه رسول الله صلی الله علیه و آله آنجا رده بود بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امری از آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه مسلم از ابراهیم آورده که گفت امر نکرد مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله که نزول در بطح کنم و تنبیه بپیران آمد از منی ولیکن بطور خود آمد م و قبه شریف در آنجا ردم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشاء را آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد و مواهب لدیه نیز اینچنین آورده و ظاهرش اینست که مراد بعد از ادای نماز ظهر باشد بقربینه قول او سابقا در رمی در روز اول که پیش از ادای صلوٰۃ ظهر رسوی حمره اولی آمد پس نماز ظهر رمی گزیند و اینجا میگویند که نماز ظهر در محصب گذارد و هم چنین آمده است در صحیحین از انس که گفت کند او رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محصب پس از آن بخواب رفت پسر سوار شد بجانب بیت یارب مکر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد یعنی رمی کرد و نفر نمود و محصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله عصر را یوم النفر گفت با بطح و ظاهرش آنست که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجیب که در اینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین تکلم نکردند و از آن بر و بالجملة مشتق اند و محصب گذاردن و اندکی از شب بختسپید و چون بید از شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف و اداع کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیح از اهل مکه شافعی نیز همین است از جهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس نقل آورده که گفت بودند مردم که میرفتند

بهر جانب پس گفت رسول خدا ﷺ که نفر ننگ هیچ یکی تا آنکه باشد آخر عهد و بی به بیت و این عمل به
 صحیح است بلکه بعضی گفته اند که مشهور است و اگر ثبوت شود جبر کرده شود بلکه و نیز دام مالک
 سنت است و چیزی نیست در ترکه او و فرض نیست با اتفاق و درین طواف رمل نکرد ولیکن رکعتین طواف
 کرده آن وظیفه طواف است مطلقا و اجماعا کان او نفلا و بخاری از زهری بطریق تعلیق آورده که گفت
 طواف نکرد رسول خدا ﷺ هرگز مگر آنکه کند ارد برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همین آمد
 و بعضی گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما انصاف در آنست و طواف و اداع
 اگر چه واجب است ولیکن از حایض ماقط است اگر طواف زیارت کرده است و در رکعتین از عایشه
 زهر آمد که همدارین روز صغیه حیض کرد عمر بن خطاب و پیغمبر ﷺ رسید فرمود نگاه داشت مارا
 یعنی مارا چند روز باید ایستاد و توقف کرد تا وی پالاک شود و طواف و اداع بکنند پست و فرمود طواف افاضه
 کرده است گفتند بای یارسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف و اداع بکنند و عایشه و زهر چون
 عمر و ننگارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شه ایچ و عمره باز کردید و من تنها چه کار کرده باشم
 بی عمره مرا اجازت ده که عمره بکنم پس درین شب رغبت کرد که عمره بکند و او را اجازت داد و برادر او را
 عبد الرحمن بن ابی بکر استاد قاتل نعم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود رفتند
 و احرام بستند و که آمد و عمره تمام کردند و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شدند و مصعب رجوع
 کرد پیغمبر ﷺ فرمود فرغ شد یک گفتند آری پس ندا فرمود بر حیل و صمد رحلت گزیدند پیغمبر ﷺ
 بطواف و اداع رفت و از اینجا از اسهل مکه از کلبه ایض کاف مقصود آنرا باب شیب که ایض شین معجمه و فتح با
 مصغرا بملینه روان شک بر خلاف راهی که بآن در آمده بود که اعلائی مکه باشد بعد از شریفی
 که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز بعد کشت و بعضی در اینجا
 گفته اند در آمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلائی شان وی بود و بر آمدن از جانب سهل بجهت
 تخفیف و بر ترقی بیت کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام نیز اینچنین بود و مصنف کلامی متعلق بنزول
 آنحضرت ﷺ در مصعب که عقلم برین کلام ذکر یا است کرده اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت
 و در مصعب یعنی نزول آنحضرت ﷺ در مصعب اختلاف است علماء را بعضی میگویند اسری از ثاقبی بود
 که ابو رافع انما لما حیمه آنحضرت ﷺ را اجازه از آنجا و منحنی حج نیست و مصعب ابن عباس برینست
 گفته است وی را التخصیص لیس بشی یعنی در و آمدن آنحضرت ﷺ در مصعب چیزی داخل نماسد
 اجماع نیست انما و منزل نزله رسول الله ﷺ و بی منزلی بود که اتفاقا در و آمد رسول خدا ﷺ در و بی راه
 البخاری و لیکن پوشیده نیست که چون آنحضرت ﷺ نزول کرد در وی اگر چه نه بر سمیل نرسد و تعبید
 بود اتباع وی ﷺ مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خافای را شد بن رضوان الله علیه اجماعین

نیز آن را میکردند و امام حسین در موطامی آمد که امیر المؤمنین عمر بن خطاب را در ظهر و عصر و مغرب و غشا را
 به حسب بستر می در آمدن مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میگوید که این بهتر است و اگر نکنم هم
 لازم نمی آید چیزی بر روی قول بنحیفه ریز اینست انتمی و غالب آنست که توقف و اقبال آنحضرت
 تا وقت غشا بجهت اعتقاد عایشه بود و تا اگر این نمی بود شاید که وقف کمتر از این نیز میکرد
 و چون این بنده ضعیف عبدالحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در حدیث شیخ
 اجل امام اکرم عبد الوهاب النبی القادری الشاذلی رحمه الله واسعه از منی بمحض آمدن نماز ظهر در مقام
 کدازند و خواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت شیخ فرمود ریز اکنون بر آید اینقدر در احراز سعادت
 انبیا درین باب کافی است و فرمودند یکبار بزرگواران شاء الله تعالی و بعضی میگویند از سنن حج و تمام
 مناسک است چه پیغمبر ﷺ در می فرمود اناناز لرون غدا بدین سی که مافرود آید کانیم فردان شاء الله تعالی
 بنحیف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیگر سوگند خورد و عهد کردند بود که هرگز
 و مراد بنحیف بنی کنانه همین محض است چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خود سوگند خوردند و عهد
 بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب اینچنین است در نسخهای کتاب و در بعضی روایات بنی عبد المطلب
 یافت میشود و اول صحیح تراست و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکردند و مناسک و مواضات
 و مباحث نمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث
 در آخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن بیاید ان شاء الله تعالی و حضرت رضالت ﷺ بنزول در محض قصد
 کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در آن محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که
 او را عطا کرد بجا آورد و طوافی در اوسط آن عمر بن الخطاب بر آورده که گفت از سنت است نزول با طایف
 در شب آنکه روز و نیز امر میگوید ریز بمحض در شب نهد و بعد اینه میگوید که اصم آنست که
 نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آنحضرت ﷺ درین مکان بقصد بود و
 از برای نمودن بشارت لطف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که با وی کرد بعد از آن سنت شد چنانکه
 رمل در طواف کرد از برای اظهار جلالت و شجاعت مر مشرکان را پس از آن سنت شد انتمی و الله اعلم * فصل *
 در دخول خانه کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف و داع جماعتی از علما و فقها بر آنند که در حال
 که حج کردند راند و ون کعبه رفت و این باند و ون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بر آن
 میکنند که دخول وی ﷺ در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتم مکه بود که سال
 هشتم از هجرت است و در بعضی روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر ریز گفت دخل رسول الله در آمد
 پیغمبر خدا ﷺ یوم فتح مکه در روز فتح مکه ملی نانه که سامة موارده بر فاقه که مرا سامة بن زید را
 بود حیاتی ناخ بنده العنیمه نا آنکه بنشانند نانه را در صحن خانه کعبه که عاتمان بن طلحة پس خوانند

حضرت عثمان بن طلحه رات یابی با مفتاح تابیار د کلید در کعبه را انجا به بفتح پس آورد عثمان
 بن طلحه کلید را و بکشد در کعبه را فلک عمل النبی پس در آمد پیغمبر خدا ﷺ درون کعبه عثمان بن
 ابی طلحه بن عبد العزی العجفی بفتح حای مهمله و حیم و الا ان ایشان را شیمی میگویند نسبت بشیبه
 که بود در این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود و چون آنحضرت ﷺ بفتح مکه
 آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نمایند و منصب سد انت کعبه را با سقا به
 برای وی جمع کند پس آنحضرت ﷺ علی مرتضی را برادر بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد
 پس این آیت نازل شد: ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها * علی مرتضی و فرمود تا مفتاح را به
 عثمان بسپارد و باری علی را بخواهی کند چون علی رفت مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بروی را بیا
 کردی و این نر می و علی را خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شد و این آیت را بروی بخواند
 عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمد رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین
 بریاست مفتاح و سد انت در اولاد ایشان است تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود
 که شبیه نام داشت سپرد و عثمان را پسری نبود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از
 عثمان طلبید عثمان نزد والد خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والد اش از دادن
 ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدهم و اگر نه ششبار از کبر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و
 بحضرت آورد و حضرت ﷺ بدست مبارک خود بکشد و ابن سعد در طبعات خود از عثمان بن
 طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمیگشادند
 روزی آنحضرت ﷺ نزد من آمد و التماس در بخشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی
 در شی کردم و سخت گفتم وی صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باش که این مفتاح را در دست من
 ببری تا هر جا که بخواهم آن را بنهم من گفتم مگر تریش در آن روز هلاک شوند و خواهر کرد فلان روز این
 کلاه در دل من نشست که رجوع امری خواهم بود و چون روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیا آوردم
 و اردست من بستان و هم بدست من داد و بگفت بکیر تا روز قیامت نسیه الله او را از دست شما مگر ظالمی
 و فرمود یا عثمان امن میبخشیم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما از من بیت
 یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و می نهم آن را در دست تو که
 خواهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله و بالجملة آنحضرت ﷺ درون کعبه در آمد و ساعه را بلا
 و طلحه نیز بان حضرت ﷺ در آمدند فامانوا علیهم الباب ملای پس در بستند در خانه کعبه را سا عتاج
 مد یک از زمان تم نسیه بستر نگشادند در انجا تر تاله س پس عبادت کردند مردم او بود و سپید
 بایشان قال گفت ان غیر فوجت بلا که علی امام پس بفتح نازل را برد و گفت پس گفت این تالی بر سر نه

از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گذاردن است در کعبه و راجع است اقتضای نمودن بنا بر روایت
اسامه که نفی نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله در کعبه می کند تعرض نکرد و اختلاف بین اصحاب و تابعین و تطبیق
آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت خبر داد مرا اسامه
که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در آمد از درون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و نیکو از دیوار در و بی تا بیرون آمد و چون
بیرون آمد بکنار در پیش بیت و فرمود هذه القبلة وهم اخاری و مسلم از ابن عمر آورده که گفت گفت مرا بلال
بگذاشت چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شد ~~که گفت بگذاشت بگذاشت بگذاشت~~ که گفت بگذاشت بگذاشت بگذاشت
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدلیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات
کرد اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آنشود که گفت میگوید بنماز
گذارد اما من ندیدم فلا تناقض و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال
و بر آنکه وی مثبت است و خبر مثبت مقلد است بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که بانافی نیست که
تقریری اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمد ندید و بستند هر کس در ناحیه بایستاده و مشغول
بدعا گشتند اسامه آنحضرت صلی الله علیه و آله را در عادیست مشغول شد اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آنحضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ در ناحیه دیگر و بلال چون فریب آنحضرت صلی الله علیه و آله بود نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله را بدید و اسامه
چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزد بیت بود و بدید یکی
که دور بود ندید و در نباشد و بعضی گفته اند که اسامه را آنحضرت صلی الله علیه و آله بگاری بیرون فرستاده بود از آن
ندید و موبد این است که ابوداؤد طیالسی از اسامه می آید که گفت در آمدم با صلی الله علیه و آله پس دید آنحضرت
~~صلی الله علیه و آله~~ صور منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوی از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن
صور را بپوشید و محو کرد تا نیکوئی فتح الهاری و اما وقوف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را
کوینک زیرا که التزام میکنند آن را و می بینند بدان و مضامین آن یکبار است چنانکه یک کف دست
برد و باشد و دیگری بر حجر رسنن ابوداؤد از عبد الله بن عمر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیدم
که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در است و در کعبه ایستاد و روی و سینه را برد و در کعبه نهاد
و هر دو ذراع و هر دو کتف مبارک را برد و در کعبه بسط کرد و چون این را عطف کرد و وقت راع کعبه روایت
کرده اند بی نقیصه بحج یا روز فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال
بود چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب آنست که بعد از طواف و دعاء در ملتزم
بایستند و دعا کنند چه هیچ اثر بدو در آن محل خاصی را از حضرت رب العزة نخواست الا که حاجت
وی را باشد باین نقل بودن وی در حج لایم حیایا اما وجود وی در فتح بر احتمال است و چون نماز
جمع بگذاشت بر این کعبه و در آن نماز سرور و الطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب است که در

وقت وداع کعبه بر سر زمزم و نل و سیرا بکردند و زوایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله اینچنین کرد و
 بنفیس نفیس خود دلوی از آن بر کشید و بخورد و بقیه آن را در چاه انداخت و در وقت وداع با بی بی زهرا
 متحسر امتیاز کمالی الهی ایستاد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در راه مدینه بمنزل رسید که آن را راحا
 میخوانند در شب جمعی از موارین را دید برایشان سلام کرد پرسید چه کسانیک گفتند ما مسلمانانیم شما چه
 گمانیک گفت من رسول خدا ایم زنی پیش آمد و کودک خود را از من جدا داشت و پیش آورد و گفت
 یا رسول الله این طفل را چه در دست باشد فرمود آری او را چه باشد و ترا که تعبیل و تربیت وی میکنی نیز
 ثوابی باشد یعنی اگر چه حج بروی واجب نیست و بد آن مکلفانه و ایکن اگر بکنند صحیح است چنانچه
 حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب کرد و همچنین عبد
 بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بیل بی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت فرمود
 چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صبح بیل پنهان شد اینچنان نیز بعضی گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله در
 ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا بدین راه شبانه در آید و عادت شریف
 در قلوم آوردن بیل پنهان و وقت چاشت بود و از قلوم آوردن بخانه در شب پنهانی میفرمود و دوست میداشت
 که مسافر بعد از قلوم بیشتر خمری بخانه بفرستند تا اهل خانه استعمال دو تهیه قلوم وی بکنند چون
 مدینه را دید بنصو و عظمت و کبریا ی الهی و ظهور آثار و قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهد
 الخوار و اسرار این بزرگوار طایفه و ملا حظة شرف و بزرگی این مقام عالی سه بار تکبیر گفت و بعد از آن بسمت
 مستمره خود که در وقت در آمدن بیل داشت و بشکرانه اعانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت
 و رجوع بخیر و عافیت و حصول بهر امر من و سلامت گفت لا اله الا الله و حله لا شریک له لا اله الا الله
 و هر طایفه کل شیء قل یرا یحیون ثائمون عابدون ساجدون لر بنا حامدون صلی الله علیه و آله و نصر عبد
 و همز لا حزاب و حله پس در مدینه در آمد و الحمد لله علی اتمام النعمة و نعمة الا تمام * فصل * در بیان ذبائح *
 بدانکه ذبائحی که بلبح آن ازین حیثیت که ذبح است قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هدی
 است که او را بحرم اهل انشاءند همراه برنک یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند
 دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چرن ذبح کنند و بقرانند اما قنایند
 قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدی نیست و نه اضحیه و نه عقیقه چوایش آنکه اشارت کردیم که
 مراد حصول قربت به نفس ذبح است و ازین حیثیت که ذبح است و درین صورت که ذکر کرده شد نه چنین است
 چه اگر قیمت او را دادی نیز قربت که بجهت مواصات فقر است حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان
 هر یکی از اینها فصلی علیحده علق کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای هدی هم کوه سفید فرستاد
 و هم شتر و از جهت اموات مؤمنان کاور اهدای کرد چنانچه کند شت واد نانی هدی شاة است و اعی شتر و کاور

و چون بحکم میرفت هندی را بر این بود چنانچه سابقا معلوم شد و هرگاه که بعضی از مردم هندی را بر این
بود و میانی که اقامت میبرد هندی را در محنت دیگران و سکه و سندی اما در آن حال چیزی از آنچه
هر محرم حرام شود بروی حرام نشد یعنی اگر خود اقامت کرد و هندی ملک است دیگران فرستادی محرم
نشد و احکام احرام بجا نیامد و چنانچه در صحیحین از حدیث آمده که گفت با ائمه من
تلاذ ما یبدی و پیغمبر را از حدیث است بخود پس آنحضرت فرمود و انداخته شد و آمد از حدیث
آن را محرم و حرام کرده شد در آنحضرت فرمود چیزی از آنچه که در حدیث آمده است و او را و طبعی گفته که
این اهل بیت ابو بکر صدیق بود زیرا که در سنده ناسخ پیش از رفتن آنحضرت پیغمبر رفت و در حدیث
د دیگران صحیحین ضریح آمده که گفت عایشه زهر با غنم من قلاذ بد ن لی را پیغمبر از غنم و لیکن که نزد
من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این با اتفاق است میان علما نعم اختلاف است که بتقلید هندی
محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد و چنانچه گفته بتابعیه و لیکن اگر همراه خود نزد و حقوق ملک اما
اگر ملک است دیگران بفرستد که و طبعی گفته است که ابن عباس لغوی داد مر آنرا که هندی فرستاد و خود
ترفت بنوعی با احکام احرام نابری هندی بمکه و تحریر کرده شود و این قول که در حدیث آمده است فرمود امارت کرد در
قول ابن عباس و عادت آنست که چون کرسند هندی باشد تقلید کند و در کردن آن چیزی بیاموزد
که علامت هندی باشد چنانچه در صحیحین از عایشه زهر آورده که گفت اهل اکم پیغمبر را یکبار غنم را
پس تقلید کرد آن را و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مستون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند که
فرمود لا تقلد الغنم و ترمذی نیز حدیثی در تقلید غنم هندی آورده و گفته که حمل بر نیست نزد بعض
اهل علم از صحابه و غیر هم که قائل اند بتقلید غنم و ازین عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان
قائل نیستند بد آن پس ملک است ابوحنیفه موافق قول ابن عباس است و لابد چون بعضی از صحابه برین
نادانند و این امری نیست که با جهاد در یافته شود بسماع از پیغمبر و او را ملک بود و چون شتر هندی
کردی هم تقلید بودی و هر اشعار که شقی سنام بعمر ایت بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق
خلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است
و بدنه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شتر است و نزد امام ابوحنیفه شامل بقره نیز هست و لیکن چون در هندی
پیغمبر را بقره بقره بود مصنف نگفت و چون هندی را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هر چه
از آن بره لاف مشرف شود آن را ذبح کند بعد از آن نعل ویرا که قلاذ د و است بخون وی بیا لای و راک
کند و بر صافه وی زلف اعلای است باشد بر آنکه وی هندی است و بیکل ارد و کسی از این جماعت که وجه فقاهی
وی باشد گوشت و بر آنخور و چنانکه مسلم از ابن عباس آورده که از اینها و نا فقر اجنا که ظاهر اخلاق
حل است ناظر در آنست با که اگر جمعی از اینها حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کنند و این قول

شافعی واجب است و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام
ابوحنیفه نه بخوردن مخصوص باغنیاست و اطلاق حد بیست نیز معمول بر آن است چه تصدیق بر فقر باشد و راست
از آنکه آن را برای سباج بنگارند و آنها میگویند که اهل بیاد بی درد نهال ایشان میروند و منقطع می شوند
ولیکن این محقق است یعنی نیست و نیز آنکه حکم ملک خوردن امام ابوحنیفه مخصوص است بهیچ تطوع
و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مذهب روح را هر چه خواست کند بخورد یا بفروشد یا تصدیق
کند و در کتب درین باب از این عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین است و در حد بیست
این عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب
معین چنانکه گویند نزد ما این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از شیر
معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیممی میگوید که این در آنست که واجب کرد الیه است بر نفس خود و اما
اگر تطوع باشد نذر کند و بخورد زیرا که بمجرد تعلیم از ملک وی نمی بر آید و این مذهب شافعی و
جماعه از اهل علم است و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصلانه در تطوع و نه در واجب انتمی و شتر و
گاو را از هفت کس هدی میگرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیح و بسیار درین باب ورود
یافته و در حد بیست ثمر مادی و نسائی اشترک سبعه در بقرة و عشرة و وابل آمده و گفته که قول اسحق
منهیم نیست ولیکن گفته که انجیل بیست غریب است ثنی شناسم او را مکرر از وجه واحد و در هدایه از امام
مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند یکی کافی است اما از اهل دو بیت جائز نبود
و مباح میباشد رکوب هدی برادر و امت حاجت آنست که هر کوب دیگر میباشد در حد بیست از این هر دو
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله مرد برادر بد که میرا بد بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است
فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و بد شک راوی است که اینکامه را در کرت ثانی فرموده
یا ثالث و ثمر مادی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع و بد شک یا و بد شک گفت هدی احد بیست
در حد بیست و گفته اند فرمودی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سوار
باشد و این قول شافعی و احمدی و اسحق امتی است و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتمی
و قول امام ابوحنیفه اینست و در هدایه میگوید که هر که هدی کرد بدنه را پس مضطر شد به سوار
شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص بدهد حاجت صرف عین آن یا منافع آن بنفس خود
مناسب نمیشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حد بیست آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرر بسواری آن معمول
در حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر و امت ضمان
آن نقصان و اگر هدی شیر داشته باشد بد شک و شک و لب سرد بر پستان وی باشد تا شیر منقطع گردد و این
بر تنه پیری که نزد یک بود بوقت ذبح و اگر در ور باشد بد شک و تصدیق کند و اگر بجا است خود صرف کند

ضمان دهان انتهایی و شتر را ایستاده و دست چپ بسته آخر میکرد و در وقت نحر تسمیه و کبیر مکت و ورن
 کوسه نکران را ذبح کردی پایی مبارک بر صفحه کوسه نکران نهادی سنت را اهل نحر است ایستاده و دست چپ بسته
 نیزه زن میان حلقوم و سینه گذاشت از آلت کوبید و در بقدر ختم ذبح است و سنانک و بر جانب چپ پای
 کشاید در صحنین از این عمر بر آمده که وی بر مردی کشت که لشکر بود شتر را و نحر می کرد
 گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و نحر کرد و نحر کرد و در روایتی
 گفت بسم الله الله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن نحر در اهل اهل جهت موافقت
 فعل صلی الله علیه و آله و مباح گردانیدن در ایستاده و خوش بخورند و نحر کنند در شیر صورت مذکوره
 سابقا و در ابتدا ای اسلام که در مردم نکی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام
 و منہی عنه بود و در آخر چون و معنی و فراحی در میان آمد و رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخور الیل
 و نحره کنیل کنل اجاعلی الصحنین و نحر امام ابوحنیفه جائز است اکل از هکلی تطوع و تمتع و
 قران زیرا که اینها هم نمک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزله اضعیه و بصحت رسید که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بخورد از لحم هکلی بخورد و بنوشید از شور پای آن چنانکه کشت ولیکن از هکلی ای دیگر
 که در ما و کفارات جنایت است جائز نبود و آنکه از حلیت ناجیه اسلمی آمده که فرمود بخوری تو
 و رفیقان تو از آن چیزی در هکلی ای بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله در احضار حدیمه بعث کرده بود کذا فی الهدایه
 و گوشت هکلی را کاه قسمت میکرد و کاه میفرمود که هر کرا حاجت است برای خود قطع کند ابوداؤد از
 عبد الله بن قریط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم
 کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از آن که میگوید در بیلوی و بی بود که چه فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه از آن و مصنف میگوید که بعضی علما
 از این قول حضرت صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند بر حوازی نهی و تجارت در نثار یعنی اگر یکی مالی را نثار میکند
 افتادن در آن و تجارت کردن آن حائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آنحضرت صلی الله علیه و آله رخصت و باحت
 فرمود اگر مقصود حوازی نثار است بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر باذن است هیچ اشکالی ندارد و هر دلی
 که در عمره برابر بردی و به کهرقی و عمره کناردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه معصرت شد در
 حدیمه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیمه بعضی اوجرم است و بعضی او حل
 و هکلی که در حج بودی در منی نحر کردی چنانکه کشت و این خود یکبار بیش نبود در حدیمت آمده که
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنی هکلی منحر و کل منی منحر و گفت در عمره هکلی المنحر یعنی مروه و کل لبحاج مکه منحر
 و سه کوههای مکه و راههای منحر است آخرجه مالک فی الموطا و اشارت هکلی المنحر در منی بمکان مخصوص

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از وادی و بهشت داشتی و آنجا برقی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محلل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از وادی مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید گفته و این معنی
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا ابوادی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کثرت این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقاء ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عیننا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل نامجلا عاماطیقا سعادنا اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علینا من اشد دعائنا و دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنست که
است که لازم کنید استغفار را بد و او را عملایه تعالی از هر تنگی فراخی را زایل کند و در آنست که
رساند او را از انجا که گمان نه کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

وله از صحابه در کتب بغير اين سه نوع از ذبايح تضحية کرده باشند وليکن غنم دو صنف دارد معز که آن را بزگویند و بجان که آن را میش خوانند و جاموس يعنی گاو میش از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تضحية نمی جائز است و ثنی از ابل پنجم ساله را گویند و از بقدر دو ساله و از غنم یک ساله این چنین است در هدایه و ملک صنف حقیقه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز یک ساله و در قاموس نیز همین گفته و در کتاب ملک مالک ثنی غنم یک ساله و ثنی بقدر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در ملک امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یک ساله و نیز بعضی دو ساله و از ابل پنجم ساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند که در بین همین ثنیا یا که دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و مسنده نیز بمعنی ثنی آمده از من بمعنی سال یا بمعنی دندان و یا بمعنی از اقسام این ذبايح برای تضحية ثنی شرایط است با اختلاف تفاسیر مکرر در میان که جلج از وی نیز کافیست و در هدایه گفته که جلج از ضان در ملک صنف فقها آن بود که شش ماه تمام بر وی یک شده باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جلج از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یک ساله و این بنا بر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقولی شش ماهه نیز آمد و در ملک صنف مالک یک ساله و بقولی هشت ماهه و بقولی ده ماهه و در ملک صنف امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولی شش یا هفت ماهه و عرقی که از کبار علمای ملک صنف ایشان است از ابل با دینه نقل کرده که ضان را جلج آنوقت گویند که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کعبه از آن کافی نه مگر در ضان که کافی است و احادیث درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر آورد که گفت گفت رسول خدا ﷺ ذبیح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبیح کنید برین تقدیر جلج از ضان را و در هدایه در همین حدیث بجای مسنه ثنیا با آورد و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلب از پدرش آورد که گفت بودیم ما با مردی از اصحاب رسول الله ﷺ که نام او مجاشع بود از بنی سلیم پس عزیز و نادر شد و خود غنم پس فرمود وی منادی و آنکه نداد رد آنکه گفته است رسول خدا ﷺ که جلج از ضان وفا میکند بالچه وفا میکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کماش آورد که گفت آوردیم من غنم بسیار از قسم جلج در ملینه نزد یک عید اضحی پس گمانه شد بر من و نمیزد هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از آن گفت شنیدم رسول خدا ﷺ را میفرمود نیکو تضحیه است جلج از ضان پس همچو آمدند مردم و میروند آن همه را از من و از بعضی احادیث کفایت مطلق جلج معلوم میشود اما مراد بدان همان جلج از ضان است بدلیل احادیث دیگر که در آن مقید واقع شده و اما جلج از معز و انعم و آنچه در حدیثین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو مرد پس از نماز پس فرمود آنحضرت ﷺ

شاة نوشاة لحم است یعنی نه از اضحیه بدایر عدم حوازم فضحیه پیش از نماز یمن که تا امروز در یار سویل الله
نزد من چند عفت است از معز فرمود ذبیح کن و جا از نماز شد او غیر تر یمن از آن فرمود هر که ذبیح آورد پیش از نماز
ذبیح نکرد مگر برای نفس خود و هر که ذبیح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و در یاد سنت مسلمین را چون
معلوم کردی آنچه ذکر کردیم تا آنجا که قول مصنف که گفت و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر کس یکساله
و از غیر میشت در ساله رواه تا علی اطلاقه در سنت نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دانند و در حدیث
ضمان را تفسیر یکساله کنند و ذبیح را بدو ساله ولیکن این بیان قاصر است از مجموع روز عید و سه
روز ایام تشریق ایام ذبیح است مذاهب امام ابوحنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبیح یوم نحر است
و در روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورد که گفت اضحی دو روز
است بعد از روز اضحی و نیز آورده که رحیمه است ما را از شی بن ابی طالب نیز مثل آن و نیز کشی آورده در
شرح شریقی که این قول در روایت ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس است و طی الله عنهم اجمعین و از امام
احمد آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة و در روایتی پنج از صحابه ملک و ابن
کثنه غیر انس و ابن ابی عمیر از حضرت نبوت لقمان گفت چند تعیین مقدار بر برای و قیاس اثبات نتوان
کرد و نیز شاعی ایام ذبیح سه روز است بعد یوم نحر و ما حلی می درین کتب هرین قول نیافتیم و آنکه ایام
اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در ملک آمده آورده در دلیل مذاهب شاعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ایام التشریق کلهای ایام ذبیح و نیز گفته که در اخبار معارض است و ما اشد بمتیقن گردیم انهم و
نیز در تعلیل عدم حوازم ذبیح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله نهی کرد از اذکار لغوم اضحی
فوق ثلثة ایام و هرگاه که اذکار لغوم بعد از سه روز در سنت نبود ذبیح نیز در سنت نباشد و اگر چه نهی از اذکار
منسوخ شده اما اینجا لازم نیاید نسخ عدم حوازم ذبیح بعد از سه روز چه این دو حکم است و از نسخ یکی
نسخ دیگری لازم نیاید کمال الزر کشی و فیه تامل و از سن حضرت نموی رحمته الله علیه آن بود که میفرمود
هر که حرامی که قربان کند چرن ماه ذی الحجه بیند از موی و نخ و خود چیزی دور نکند و ازین روایت صورت
محرمان می باشد مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه زهر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون
به یمنین ملال ذی الحجه را و حرامی یکی از شما که تضحیه کند پس گوید که اساله کند از موی شود و ناخن
خورد و در بعض روایات آمده حتی تضحی و بعضی از علمای مذاهب امام احمد برین اند که این منع و نهی
بر مایل نحر هم است و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث ها باشد و که گفت که میبایست من
تلا بک مدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت صلی الله علیه و آله تعلیم مادی میکرد و میفرمود مادی را و حرام نیست از وی
چیزی از آن حلال کرده حد ایتعالی متعلق علیه یعنی احکام احرام بجائی آورده و لابد رسیدن مادی
تشریعی الحجه میبود و زکشی گفته که دلالت حدیث امام محمد اقوی است چه آن را برای امت فرمود شاید

که آنچه در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده مخصوص بحضرت وی باشد و نیز قص شعر و ظاهر قلیل
الرقوع است مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عایشه رضی الله عنها آن را ندیده باشد انتهای و در جامع الاصول از مسلم
از عمر بن مسلم بن عمار لیشی می آید که گفت بودیم مادر حمام نزد یک برور از عجمی پس دلالا کردند
یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حمام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم سعید بن
مسیب را مل کور کردم این سخن را با و گفتم یا ابن اخی النحل یعنی است که مردم فراموش کرده اند آن را و
ترک داده اند حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی ﷺ گفت گفت رسول خدا ﷺ چون به بیدید ماه ذی
الحجه را الحادیت تنبیه * آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظهار است
فیه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث
عایشه بر حدیث ام سلمه گفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد باطله
مستل سخن است و الله اعلم و میفرمود که از برای قربانی فریده ترو نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبحه را پیدا
کند و برید و گوش و شکسته مزون و یک چشم و شکافته گوش و ریده گوش و آنچه مقلد گوش و بر یا موهر
گوش و بر یا موی و بر یا بریده باشند این مجموع را قربان نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در
احادیث واقع شده و در کتب فقه مل کور کشته مالک و احمد و ترمذی را بوداؤد و غیر ایشان از
براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیدند که رسول خدا ﷺ چه چیز است که پرهیز کرده
شود از ضحیا یا یعنی در رخت نداشتن ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار
است العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی و یعنی آنکه نتواند بهای خود
تا به منسك رسید کل ای الهی ایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی
و مشارکت در علف زیرا که این سه نقصان لهم و مضی به زال او است و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد
جائز است و العوراء البین عورها دوم ازین چهار که روا نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است
یکچشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن مختلف است روایت از امام
ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقلد از ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیادت
بر ثلث رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای
ورثه جائز است پس ثلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع
رود جائز نیست و اگر کمتر ازین رود جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب
وضیعت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و امارع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام
دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم باقی ماند جائز است و در نصف
دور روایت است از ایشان و معرفت مقلد باقی و ذهاب از چشم دقتی دارد و گفته اند که طریق شناخت

بجای او بخزید بعد از آن که شله و دزدیده پیدا شد اگر خدای است یکی ذبح کند و اگر فقیر است هر دو
 کند ای الهی این عادت حضرت امیر علیه السلام آن بود که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر میگوید در حاضری
 بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون نان بلند کرد و خطبه کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلای
 عبد الله حضرت صلی الله علیه و آله منبر داشت و آنکه در میان مردم گردیده شد یک کبش را یعنی میشی که کنار آن قرار گرفته بود
 بیاوردند و بدست خود میش زدند و در وقت ذبح گفت بسم الله اکبر هل اعني وعمن لم يضع من امي
 رواه الترمذي وابن تيمية و احسان الاحمرات علیه السلام است بانه مر حومه خود که ایشان را درین عمل
 شریک میشاختند آنکه کفایت است از ذبح ایشان بدین حضرت صلی الله علیه و آله و تو انکه مخصوص بود بفقر
 که برای ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته اند بر و هم از جابر بر در سنن
 ابی داؤد و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت است که ذبح يوم النحر و در و ابی یوم الذبح یعنی
 ذبح کرد حضرت صلی الله علیه و آله تر روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املح آنکه بیاض و بی
 بیشتر بود از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بلی بیاض شد بد موجبین کوفته شد خصمین و بی
 یعنی خصی فلما وجهه خافس هرگاه که کرد این روی الهی را بجانب قبله قال گفت این کلمات را الهی و جهت
 وجهی للک فی فطر السموات والارض خنیفا و ما انا من المشرکین ان صلواتی و مسکینی و معیای و منافی لله رب العالمین
 لا شریک له و بدین امرت و انا من المسلمین اللهم منك و لك عن عبد و امته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات
 را و خواند پس فرمود که کرد و امر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول و مشکوٰۃ
 و کتب دیگر مذکور است داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احم و مسلم
 و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چون قتل کنیک کنیک قتل او چون ذبح کنیک کنیک کنیک ذبح او نیز کنیک کار دار و او را کنیک ذبح کنیک او
 ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد
 که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه اش آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را
 با احسان و نیکی کردن در وقت ذبح و میفرمود بار خدایا بر همه چیز احسان و نیکی نوشته است پس چون
 ذبح کنیک احسان کنیک و چون قتل کنیک احسان کنیک و احسان در ذبح چنان بود که کار و تیغ را نیز کنیک
 باز و تمام شود و عمل اب نکش و در قتل نیز سه چیز خواست بود و بعضی ذبایع را در حضور بعضی ذبح کنند
 و پیش از کال و تمام موت و سکون اعضا و سرد شدن مله بوح سلخ نکنند و در حدیث ما پیشه رفته آمده است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی سپهر میکرد زمین را تر سیاهی و می نشست در سیاهی و نظار
 میکرد در سیاهی یعنی پای و شکم و چشم و بی سیاه بود پس گفت یا عایشه کار دار و آن را نیز کن بسنک
 بستر بگرفت کار دار را گرفت کبش را و بخشید او را و ذبح کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من عبد و آل عبد و

من امة بعد رواه مسلم * فضل * در سنن حضرت نمویی ^ع در عقیده بد آنکه عقیده سنت است نزد
 امام مالک و شافعی و احمد در مذاهب مشهور و بر و ایمنی از وی واجب و اکثر احادیث ناظر بر عدم وجوب
 است الا حدیث کل غلام مرتین بعهده چنانکه بیاید و چون ^ع اغلب احادیث در آن جانب است این نیز معمول
 بر تائید ^ع است و مستحب است خواندن بود و مرید آنست که امر به سمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بد آن مقرر و
 واقع شده و اسمیه بانه ای واجب نه پس این نیز لما شد نه بسجود آنکه قرآن در ذکر موجب تر آن در حکم
 است بلکه از جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید ^ع این ^ع بین العقیده و المجاز و هر چه در
 الضحیه معتبر است از شرایط و احکام در عقیده نیز معتبر و نزد امام ابو حنیفه ^ع عقیده سنت نیست امام
 بعد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیده از رسوم حادث است در دین اسلام نیز معمول
 شد پس از آن نسخ کرد الضحیه فرد بی و آنکه پیش از آن بود و نسخ کرد صوم ایام رمضان هر صومی را که پیش
 از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از آن بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
 از وی بود ^ع اینچنین رسیده است پس از آنکه از آن رسوم عباده و اصحابی و غیر ایشان منقول است که
 عقیده در اصل نام آن موی است که اول بر سر دال بر و ن می آید و در وقت ولادت بر سر وی میباشند و
 نمیه وی باین اسم از جهت آنست لانه ^ع یعنی اللحم و العظم زیرا که آن موی حق میکند گوشت و پوست را
 ای یسقمها و بخرج یعنی شق میکند آنها را و بر و ن می آید و عقی یعنی شق است یعنی شکافتن بعد از آن
 اطلاق کرده شد بر شاة مذ بوجه مجاز بطریق تنسیه مسبب باهم سبب پس مجاز متعارف شد بچای که نزد
 اطلاق فهم کرده نشود از آن مگر ذبحه و این عمل الهی را امام احمد نقل کرده که وی انکار کرده است
 این تفسیر را و گفته عقی بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عتوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس
 عقیده بمعنی ذبحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر ^ع این نام را مکرر و مکرر داشته
 چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت ^ع که
 عقیده فرمود من عتوق را دوست نمیدارم چون این لفظ از عتوق والدین که از اشد کبائر است یاد
 میداد ذکر آن را مکرر و داشت و در روایت احمد و نسائی و ابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جد
 آمده که خدا دوست نسیدارد عتوق را و چون صحابه کرامت این لفظ از آنحضرت ^ع نه میبند
 ادای این مقصود بعباری دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست
 میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر و کوسخت کند و از دختر یک گرفته و بکشد و بکشد
 زیاده نکرد شان مکافهتان یعنی و کوسخت هم من یعنی مرد و در سنی باشند که جائز است ذبح آن در
 الضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب و زورکشی
 از حسن از سمرة آورده و گفته رواه الخمسة و صححه الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان

گفته اند که نشانی حسن از مسره مکر حلیت عقیقه را وارد است که رسول خدا ﷺ فرمود که کل غلام مرهونه
 بمعنی مرهون و قاتری مبالغه است و در روایاتی مرتب بعقیقه و در اکثر روایات بعقیقه گفته به ای ضمیر تلحیح عنه يوم
 السابع از قبیل اضافه موصوفی بصفات است مثل الجاهل الجامع و یخلق راسه و یسمی یعنی سرپرسی در کمر و است
 بصلقه که در وقت زادن میبندند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق میگرداند
 از وی موی سر وی و نام نهاده شود و او را امام احمد بن حنبل علیه السلام میگوید که معنی حلیت و تحریطی که بوفعل عقیقه
 و ولید ی که بر تزل آن واقع شده و مرهونیشی که از ذبح عقیقه بخلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
 از وی عقیقه کرده باشد و هم در ظاهر ولیدت بمرده شد است نمیکند والدین خود را پس در زدن محسوس و
 ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندانند و معنی رهن در لغت خمس و منع است
 و بعضی میگویند معنی حلیت آنست که در زدن محسوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت
 نشو و نما بر نعمت محسوسه تا عقیقه او را ندانند و زدن یک با این است آنچه گفته شده است که وی مثل شیعی
 مرهون است که تمام نمیشود اجتماع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه را که وی نعمتی است
 از نعم الهی که واجب است مقابله آن بشکر و بعضی میگویند مرهونست با ذی و پلیدی زیرا که در
 حلیت بکر آمده فامیطوا عنه الا ذی پس دور کنی از وی پلیدی را یعنی آنچه چسبیده است بوی از خون
 رحم کذا قبل و در بعضی روایات بدل و یسمی و یمن می افتاده که از تلحیح معنی خون آلوده کردن
 و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تلحیح میباید گفت که آن را و گفت که چون ذبح کنند
 گوشت را بازه پشم را از آن بکشند گیرند و آن را مقابل داند با و دا ج و بی یعنی بر کهای کردن وی که
 آن را بریده اند پس آن را بخوبی که از مل بچ می چپ آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهاد تا مانند
 لفظی بر مرقی سر وی روان شود انگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این روایت را ابو داؤد
 آورده و گفته که این وهم است از همام و آنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ است
 و روایت یسمی اصح است و همچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و اباس بن و غفل از حسن و همچنین
 روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و لیلی المصنف میگوید که
 صواب آنست که تلحیح نکند زیرا که روایت یمنی تعریف بعضی از رواه است که همام باشد چنانچه
 معلوم شد چه پیغمبر ﷺ عقیقه حسن و حسین رضی الله عنهما دو گوشت ذبح کرد از هر یک با از هر دو تحقیق
 این بیاید مقصود اینجا اینست که در عقیقه ایشان این فعل که تلحیح میباید نکرد و این فعل بعواید
 و رسوم اهل جاهلیت شبهه است و الله اعلم و ابو داؤد از بریده رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم مادر جاهلیت چون
 زائیده میشد مرگش را از ما غلامی ذبح میکرد شانی و لوی آلود سر او را بخون وی و چون نوبت اسلام
 آمد ذبح میکردیم شانه او و روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بر هفران و زیاده کرد در بحدیث

را این نسخه را و عطایی گفت چگونه امر کند بنحس کردن موی آوردن وی بخون لبرو حال آنکه امر
 فرموده است با ماط اذی و در کردن نجاسه خشک از بدنش اما آوردن موی بخون و در این بجای
 دم تجویز کرده اند بعضی از علماء و امام مالک فرموده که لا بأس به و بعضی ندیده را بخنان تاویل کرده
 و ذکر حکمان بیابان و چون ذکر ذبیح عقیقه اما همین طریقی استعمال کرد اکثرین بتفصیل تحقیق آن می کنند
 و میگویند و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یک یک کوسند است چنانچه این داؤد از این عهد
 آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین هر یک یک کیش و نسائی از این عهد آورده
 که دو دو کیش و از پرید مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین هر یک یک کیش از طرف
 و آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین یک کوسند و فاطمه را بر فرمود که هر ش بتراشی
 و بوزن آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند معادل یک گرم نقره بود و در لفظ ترمذی در هم
 یا بعضی دو هم واقع شده و گفته اند که آن حدیث حسن و حسین غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که بعد از
 پدر که راوی این حدیث است در نبافته است علی ابن ابی طالب را انتهای رد موطا از امام محمد باقر
 آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و از بد و ام کلثوم را و تصدیق کرد بوزن آن نقره و نزد امام
 مالک و شافعی اگر نقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبیح بیکشاة و در عقیقه امام
 حسن و حسین را استدل با فقره آن را قول خود و لکن حدیث عن الغلام شاذان که ام کرز که از صحابه است
 روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را از آنکه می گفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و سرور
 نمیکند شمارا که نریاشد نیاماده و در روایتی شاذان مکافیتان و در روایتی شاذان مثلاً ن افوی واضح
 است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه بر آن روایت میکنند ثمرنی گفته درین باب حدیث از علی و عایشه
 و ام کرز و بویله و مسرة و ابی هريرة و عبد الله بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس را و گفته اند
 که حدیث ام کرز و حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت کرده اند است از پیغمبر
 در جود مسموده که از علامه و شاة و از جاریه بیکشاة و نیز روایت کرده شده است که آنحضرت
 عقیقه کرد از حسن بیکشاة و بعضی اهل علم باین جانب نیز رفته اند و وجه دیگر در ترجمه ذبیح دو شاة
 از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر از فعل افوی و اتم است چه فعل احتمالی است نه تصریح حضرت
 نهوت دارد بخلاف قول که اختصاصی ندارد بیک کسی از احادیث مکرر آنکه تصریح و تخصیص کرده باند فرید را
 و این چنانچه در حوا از نسخه بیست و هفتم از معز بن یزید را و احادیث شهادت و احادیث پیغمبر و وجه دیگر آنکه
 فعل دال است بر حوا از فعل بیست و هفتم از معز بن یزید که حرام و مکروه بود و دال است بر اختصاص باب چه ادنی امر و طلب
 شارح ندب را احتیاج است و این دو مسئله دو اصول فقهی است که در روایت و احادیث و احادیث از انبیا و ائمه
 داشت و وجه دیگر آنکه ذبیح عقیقه از حسن و حسین هر یک یک کیش و نسائی از این عهد آورده

سال اول امام حسن است بود و همام دیگر که بعد از آنست سال ولادت امام حسین است و حدیث است که در
 عام حدیثیه است سنه ۱۰۰ و این آنچه متأخر بود ناسخ متقدم باشد و یک وجه معقول از راه قیاس برای
 تأیید حکم دوشا از پیش و یکشا از دین حضرت ائمه حق جل شانہ تفضیل ذکر برائش کرده در میزاث که فرمود
 لکن کرم مثل خطا لا تبین و در مجموع امور مثل مباحات و امامت صغیر و کبری و این مقتضی فرق است بین باب یعنی
 در باب عقیقه نیز و فرق یا باین نهج بود که از ائمه عقیقه باشند از دین حضرت چنانچه در امامت و این خود
 منتفی است بحکم احادیث و آمده در عقیقه از ائمه یا باین وجه که عقیقه پسرد و چند بود از عقیقه دین حضرت
 و چون از عقیقه روزی یا فقه است احادیث و آمده در و بی ارحم و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم
 و در حدیث انس به چند آنچه در بغض روایات آمده است که عنه بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را
 چون در وقت ولادت معلوم می نشد که کردنی یا نه دین کرده اماد را حدیث آن حدیث ضعیف است و محالی
 از بعد فی هم نیست و الله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد
 شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نکرد و روز چهارم هم نکند و اگر چهارم هم میسر نکرد دین نیست و یکم
 و الا بیست و هشتم و لادری و پیغمبر علی فدا القیاس و بهر روایت از امام احمد یکشا پس را در اول کند
 و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و در مالک نه و نیز در کتب شافعیه
 مذکور است که اگر بختی تصدق کنند به عز و اگر شیرین بزنند به عز و بختی تفاوت بحالات اخلاقی مولود
 و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت است و ابو زافع چنانچه فرمودی آورده و گفته که حدیث حسن
 صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را به بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند و آنحضرت
 در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت زرین خواندن سوره اخلاص نیز آمده و از عمر بن
 عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانه
 مسلمانان مولودی می آمد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله می آوردند پس دعا میکرد بهرکت و تحنیک
 میسود بتمره یا این نوع که تمر را مضغ میفرمود و در کام مولود می چسباند و گاهی بهیژی شیرین غیر
 تمر نیز میکرد و گاهی آب دهان مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله و اجماع بنت ابی بکر زید
 میگوید که حامل شدم من بعد از آنکه بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمکه و نه زول کردم بقباور ائیم
 او را پیوسته آوردم او را در حضرت صلی الله علیه و آله پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را در کنار خود و طلبید تمره و بخائید
 و دیند است آب دهان مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول
 بود صلی الله علیه و آله پستری تحنیک کرد او را بتمره و دعا کرد بهرکت و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت
 وی بود و خوشش آمدند مسلمانیان بنو لایت وی زیاده که میگفتند مردم با ایشان که بنهود میگردیدند این
 شمار تا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری و دیگران ذکر کرده اند و در وی

که جمع کرد میان آنها بمزد لقمه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عزائم و ایام جمع از جهت مناسک حج بود لقمه سفر و نیز وقوع فعل جمع از حضرت صلی الله علیه و آله ادای می نمود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در نحوه نموده است و ثابت نیست که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلامه کان دلاله بر دوام و استمرار ندارد که حقیقی فی موصعه و در جامع الاصول بر روایتی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز میان مغرب و عشاء هیچ هفت روزی مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی روز جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جانی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی دیگر در آنجا در بار دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن بهول الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله بن عمر در سفر گفت لا مکر بمزد لقمه و احادیث در جمع ثقلیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نمائند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تا ویش آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و کلامه در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیة را و کلامه در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری قاضیه اند که بظاهر وضو و رکعت جمع است نه حقیقه و معنی با اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه درین جمع سفر تصورین میکنند در حال بیست در باب استحاضه آمدن در حال بیست بحدت حجبش فقبل بر او اگر چه لفظ حد بیست در بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگردارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را با آنست که در وی توبه جمع است که اگر یکی را فراغ و در فامیت حال وسعت میجان در کنان زمان در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نه باشد تاخیر کند و در آخر وقت بکمال آرد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیة و توسعه و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناختن وقت پس و آرد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جانی هوام فتد برویه تحقیق روایت کرده است ابو داؤد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که چون مسافرت میکرد سیو میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میخوابید مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد و بستر میکرد و عشاء را و حال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام حسن در موطنی خود میگوید که رسید به استیما از ابن عمر که وی کلام مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابو داؤد از نافع و عبد بن وائل می آید که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سه و کن تا قبل غروب شفق پس

لا یخفون الرجل حتی یلک به فان لم یکن قد صلیه مرد را تا می رسد و این خبری نیست در معنی بلوغ
 شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شی است و قش را و نهایش را و این عباس در وقت رحلت
 حضرت علیه السلام بقول صحیح سیده مالیه بود و لا د تا و پیش از هجرت مبه سال بود یا دو سال و بعضی از
 شافعیه گفته اند که واجب است بر وی که عقال کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی که در تابعین است
 و میگوید ابراهیم علیه السلام پیش خود را اسحاق علیه السلام مر و هفتم چنان کرد و اسامعیل را در سیزده
 سالگی پس در او لا تا اسامعیل علیه السلام این است مایل که در سیزده سالگی کند و عبادت حضرت
 نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که مولود را با یم حویث تعیین کردی و می گفت در و من ترین نامها بخدا ای تعالی عبد الله
 و عبد الرحمن است از جهت در لا لی و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بلات منقل من حق
 و تمسک بصفت و حمایت که مخصوص ذات پاک اوست و می گفت در است ترین نامها حارث و همام است اما
 اول زیرا که حارث بمعنی کسب است و هیچ کس از این صفت عقال نمرد و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی
 از انحال یا محنت آن بخالی بود و نیز بمعنی راعیت آید و در لغت آمده است و هر کار را که آدمی کند
 تخم راعیت آید و بود اما قالی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و وزن عقال نمرد و زشت ترین نامها
 حرب و نزه است از جهت در لا لی و آن نیز معنی جنگ و حضور و تلخی و تلخ خونی و ظاهر آنست که غیر این
 اسمای ملک گویا آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم اخراست بود و ذکر حضور بعضی اسما بطریق
 تمثیل است و همچنین در اسما که ذکر آن نباید و میفرمود که بخوار ترین قایمها نزد حق شاهنشاه است
 در حدیث ابوهریره آمده که ایمنی و در روای ایمنی اسما نزد خدا تعالی ملک الا ملاه است و در روای
 این زیاد آمده که فرمود لا ملک الا الله و صفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الا ملاه شاهنشاه
 است بقالی معنی ایمنی دلیل و حقا بمعنی فحش آید و اخراج نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری
 و مسلم است و روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عبد الله الفظایم القیامة
 و در روای از مسلم آمده که مغضوب ترین و بدست ترین مردم نزد خدا تعالی روز قیامت مردی است
 که نام کرده خود را ملک الا ملاه لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را ولیکن این
 اسما اغلب نام غلامان می باشد بل این جهت فرمود غلامان را بخار و ریح و بجمیع و افلاح نام نهند و در
 روای از نافع ملک گویا است به اجماع و از اینجا معلوم شود که مراد بخصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر
 بعد از ان اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بوجه آن و فرمود چه گویند افلاح یا ریح یا فلان آنجا است و چون
 حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلاح یا ریح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی
 این الفاظ در قال ایمبارات مسند کرده می افتد اگر چه مراد آن ذات معین است ولیکن معنی اجلی در
 اعلام فی الجملة ملحوظ منظور می افتد و عادت شرع آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که چون نامی مستکره را

بشنید ی تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بدست حضرت بن الخطاب هر که عاصبه نام داشت
 او را حمیل نام نهاد و چنانچه بزرگوار که نام بدست عمارت بود و یکی از اراج مطهره است نامش را داد و خوب بود
 نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بزرگ یا بعلی است که ملک کور شد و ریسار و زباج را مثال آن
 چنانچه در صحیح مسلم در آخر این عمل یک واقع شده که مکرر می داشت که گفته شود بیرون آمدن از
 پیش بزرگوار اصل بمعنی لیکوکار است و یا بجهت آنکه در بعضی بزرگوار که نفس و عجب است چنانچه
 در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغصیر و تمکیل نام بزرگوار است که فرمود بزرگوار
 نکند انفس خود را عمل ادا نافرست بخداوندان لیکوکار است و چنانچه در آخر نام نهاد در سنن
 ابی داؤد آمده فردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرع
 باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زرع از زراعت که معنی از صرم و
 برکت است و بنالجه حزن بفتح حای مهمله و سکون را که جمله معیک بن السجی است و اصل بمعنی زمین
 سخت است ای اسهل نام کرد که بمعنی زمین نرم است بخاری از معیک بن المسیب آورده که گفت جمله وی حزن
 قل و آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بنالجه مذموم پس بیا باشد
 گفت نیستیم من تغییر دهم و نامی را که پدر من نهاده این المسیب میگوید همیشه بود در مادر و نیت و سختی
 و شدت تا الان و این حزن صحابیهست قرشی مغزومی از مهاجرین و بود وی بقرا از اشراف قریش در جاهلیت
 روایت کرد از وی پس روی مسیب که وی نیز صحابیهست از انجماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قبل يوم
 الیمامة و صحب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله یارب مکر این حکایت پیش از اسلام
 وی باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضلالت و مضطجع را که بمعنی بر پهلوانتاده است و یاد از
 کسل و بیکاری و سستی میله مل متبعث نام کرد که بمعنی بر خیزند است و بنوا الزبیه را بکسر ز و مکنون چون
 که نام قبیله است بنوا الزبیه بکسر ز و مکنون بن معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه
 و مکنون عین مهمله را می که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دارد است او را شعب الهدی نام
 کرد و اسایی دیگر که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عربز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب
 و شهاب و جزآن و امت را بتحصین اما فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهاده اند و بود او از
 ابی الدرداء نیز آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خوانده میشود یک شمار و زیادت نامهای شما
 و نامهای پدران شما من نیک به نهید نامهای خود را و درین معنی در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت
 است بدانکه افعال با اول که مناسب اسما باشد در حسن وجه اسما و اول افعال است و معنی افعال موافق
 اسما و براندازه آنها است و اسما علامت است و اول بران و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
 لا حرم مقتضای حکایت ریائی آنکه میان ایشان فی الجملة آن نمایی و اسما و افعال بود و این حکایت

اچکلیسی و منی مناسبت محض نباشد بمعنیی که میان ایشان بصیچ و حله تعلقی نبود زیرا که حکمت از بین معنی
 آتی است و واقع و مشاهد خلاف اینست و قاضی است از مسیحات بوجود صفات و صفات و افعالی مناسبت
 آن و آثار مناسبت در اشیا با اشخاصشان نموده بآن ظاهر و باطن لغتی اشارت کرده قائل این بیت * و قل
 این البصر عینا الذی القلب * الاثر علیا ان فکرت القلب * محامل این بیت این است که معانی و صفات هر ذات
 در اتم و قلب و بیرون است و تخصیص القلب الی اینجهت است که ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم
 است در وی افعال و اظفار است و توأیل که لغت انتخاب معنی مطلق علم باشد و مصنف از این رای تقویت
 و تأیید ملاحظه معنی اتم در شخصی آورده که حضرت زین العابدین علیه السلام را می بیند و میگوید ای ابا عبد الله
 میگرد و آن تعبیر جواب میگرد چند آنچه در جلیج مسلم از انس روایت کرده که حضرت زین العابدین علیه السلام میگرد
 جواب دید که در حاله عقیده بن واقع قرشی صحابی ابن خالده عمر و بن العاص حاضر شد و فتنه مصر
 را و عمر و بن العاص از راه بولایت مغرب فرستاد و در سه تلیث و عین بلخ و یثرب در راه او که تلیث یک طایفه
 رطب ابن طایف که نوعی از رطب ملکینه است و این طایف شخصی بود که این نوع رطب نبوی منسوب است
 رطب ابن طایف میگویند و علی ابن طایف و عمر ابن طایف نیز میگویند و پیش وی و یاران وی آوردند با مقدار
 تعبیر فرمود که هلاکت خیر ایشان را است در دنیا و آخرت این معنی را از لفظ عقیده گرفته و در جامع الاصول
 از حدیث مسلم آورده که در معنی این طایف را است و بعد از این واقع است فرمود که که فرمود آن حضرت
 اللهم الله و آن دینی که انچه را کرده است حق تعالی برای ایشان قله رطب و طایف هب و و خوش آمدن ایشان را
 این را از لفظ رطب ابن طایف گرفته و از حیز جواب در میان روی نیز از اسماء معانی اجل کرده جدا نموده در سفر و هجرت
 از مکه بمن یثرب و یثرب از اجتماعه از سواران در راه دید که کاشقه قزیش بود برای طلب آن حضرت علیه السلام
 و گرفتن وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بر یک فرمود قل بزدام را خوشی و خوشی شد در کار ما با بر رسید
 نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حفظ السلامه لنا با بر رسید از کلام اسلام گفت از بنی سهم فرمود
 قل اسمیت سهمك ثم تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بر یک اسلام آورد و همراه آن حضرت علیه السلام بمن یثرب
 شد الحدیث و نیز در تهاؤل حضرت علیه السلام با ساو کرامیت و رضای او بدینان و فرمودن کارمزدی که نام خوش
 دارد می آنرا تلیث یکبار در بکر اشاعت فرمود بن و عیال بن کور استقلی شخصی از جماعت
 برخاست تا بد و شک فرمود فلان تو چیست گفت مره گفت بشین بدیکوی بر خاست فرمود که نام تو چیست
 گفت شارب فرمود که به بشین دیگر بر خاست فرمود که نام تو چیست گفت بعیش گفت بد و ش و همچنین
 راه ها و منازل گذام مملو شده داشتی از غنور و نور و آنجا بجنب فرمودی بنهیب او تیا طلی که میان اسماء
 و مسیحات موجود است و ایاس بن معویه هر شخصی را که بنیادی به مشاهدات و صفات و افعال وی

نفوس بنام وی خودی و کفای با ایل که نام وی لیلان باشد و عطا کم و اتم شدی کاتب هر وقت بنده مسکین
 عبد الحق بن سیف الدین از هم خود شیخ رزق الله که موردی لطیف و روحانی و بزرگ بود شنیده است
 که می گفت مردی بود که از ملاحظه ذات و صفات و صورت مردم نفوس با سیمای کردی روزی مراد به
 یاران گفت که بگو نام ایشان چیست عزت پایی مرا بگو نیست و تا بل کرد پس از آن گفت که نام وی
 روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نکردم بگو نام او چیست گفتند نام وی رزق الله است
 گفت من غلط نکردم پدر و مادر وی نام وی را بنیافتند ایشان قال قرآن درینجا که هر کس را بر آید نام
 وی روح الله می باشد داشت عطا کرد و رزق الله نام نهادند مصنف با وی تا کتب و تائید مدعی
 خود که وجود ربط و مناسبت میان اهرم و مسماء و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون
 انبیاء صلوات الله و سلامه علیه اشراف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشراف اخلاق و اسمای ایشان
 اشراف اسماء بود ازین رو و تاثیر نام بر هر مود بتسمیه با اسمای انبیاء چنانکه در سنن نسائی
 و ابی داؤد است از وهب جشمی که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود تسموا با اسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تهریر
 و تائید ادعائی که در مناسبت و تعلق اسماء به صفات و تاثیر هر یکی در دیگری کرد مبالغه کرد و به تقصیر از
 خود راضی نشد اما این حکایت بی تشبیه و تمویلی نیست چه ربطی و تعلقی که میان اسماء و صفات است
 بعلا نه وضع و وساطت جعل است نه بحکم عقل و رابطه طبیعت و تاثیر وی در صفات و افعال و اخلاق
 و دلالت بران معقولیت ندارد خصوصاً در غیر القاب و اسمای منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی
 دیگری ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرکی چند که نه عین ذات و نه داخل دران و نه قایم
 بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین مسمی است معنی دیگر و تا ویلی دیگر دارد که در سخن
 خود معامول شده است و آنکه گفت که مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از
 یکدیگر اجتنابی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلق نباشد مسلم میان ایشان ارتباط
 و تعلق هست بد دلالت این بران و لکن آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمی که در وضع اسماء است همین
 است و مقتضای آن ثابت و رای این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد
 نیز بر خلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضای معانی اسمای
 آنها است و نیز کافیه اسماء متعبد و متضاد اند در معانی که اجتماع بر مقتضیات آن دشوار است و تواند
 که یک شخص را اول نام یک نهنگ بعد از آن یک یا برعکس و تواند که نام وی نزدیک یکی این بود و نزد دیگر
 آن ویسا دو کس شریک در اسمی که مخالف و مبااین باشند در افعال و صفات نام را هیچ اعتباری نیست
 و یک عسیمی ادعای آنکه کرد دیگر احوال است و این ظاهر است و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نام یک نهادی
 و مرید آن کردی و نام یک را تغییر دادی و بجای آن نام نیکو تعیین فرمودی برای نیکوئی و اول

و حکم آن است چنانچه از سابق احادیث روشن است و آنکه تعبیر جواب و تقریر حال بمعانی اصلیه
اسما کرد نیز از باب تفاؤل و تاویل است و ملا حظة معانی اصلیه جنسمیه در اعلام و القاب ثابت است معنی
و ملایسمیه با سمی و تعبیر با سمی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست که از جهت آنکه اسما را تاثیر است
در افعال و صفات مسمی این را باقی قیاس نمیتوان کرد و بدین استدلالات برین نمیتوان نمود و اگر امریه تعبیر اسما را
تسمیه بر آن دارند که افعال باید که مناسب است با آنها باشد و در نیست ولیکن بحسب متابعت ظاهر نه
تأثیر حقیقی زیرا که تسمیه مسمی باسم و نحو اندن از بی بد آن کو با مقتضای توصیف و تعریف اوست بمعنی
کلی این اسم و تسمی و لقب باین اسم مشعر باد عای اقصاف مذکور است پس مخالفت در آن و عدم
جریان بر مقتضای آن مناسب نمود و کراهت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بد داشتند نیز از جهت
تفاؤل و تنزه بود چنانکه عدم رضایت و شیدن در حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام است
بخلاف بعیش که نام خوش و مناسب حال و شیدن است و در بافت نام شخص از ذات
و صفات وی بر لقب بر صحت و کلیت آن از جمله فراستها خواهد بود که بعضی مؤمنان را
می باشد نه با استدلال و تفرس از مسما بر آن و بالجمله نام نیک حلیه جمال و ثیمه کمال مزداست بحسب
ظاهر اما تأثیر آن در حقیقت حال مجزوم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیزیست
که ما ذکر کردیم فلا نزاع و لا فلا طایل تعبیر را به علم و با کثرت نزد حرب نوع اگر امی است مکن
را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب می باشد و کثرت گاهی با اضافه بولک می باشد مخصوصا
با کبر و لاد گاهی بی آنکه او را اولی باشد اضافه بوی کند تفاؤل و گاهی با انسانی یا حیوانی یا جز آن
که مخصوص و محبوب وی باشد و عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا کثرت را فرمود کثرت کن
بخواهر زاده خود عبد الله ابن الزبیر پس عایشه را ام عبد الله کثرت شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ابو عبید
کثرت کرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را ابو تراب با کثرت اول که ابو الحسن است جمع کرد و این کثرت دوستی و کرامتی
نزد بود بعضی از کثرت اول از جهت تواضع و محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قصه کثرت و بی کثرت چنانچه بخاری و
مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست که گفت در آمد و بی کرم الله وجهه بر فاطمه رضی الله عنها
ببرون رفت و عصبید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بیت فاطمه در آمد و بی کرم الله وجهه رسید کجا است این
هم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عرب است که گویند و خواست که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رضی الله عنها
میان من و وی چیزی واقع شد پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که به بیند کجا است علی آنکس آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد خواب می کند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در مسجد بر سر وی آمد و بدید که بر پهلوی خفته و دای او از پهلوی افتاده و بدنش شریفش کرد آلوده شده
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قم با تراب قم با تراب از آن روز کثرت او با تراب شد و مخالفان و معاندان

زیرا با این کلمات متوجه شدیم که در این حدیث که در روای کمال تعلیم و تکریم
 او بود و بعضی اهل تحقیق از آن باب تصوف را درین اسم اشارت می نمایند و معانی بلیغ است که دلالت بر کمال
 زتبه و نهایت فضیلت او دارد و آنرا با اشارت بر وجود اهل توحید و فنا داران یک پیش حاصل معنی ابوتراب
 آنشود که وی در اصل و معنی را با نام و ترجمه ظاهر و در او با نام و اصل نیست چنانچه معنی ای شلاسل
 ششایح طریقت است و درین معنی را اجتناب از معانی ایهاب صاحب الامر را و الاثر از جمال الکین
 چرا که عین باطنی درین معنی در بعضی کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته * نظم * من حاصل
 الخطاب کویم * مضمون ابوتراب کویم * عین آن جماعتی که مردند * معنی آنست که می شود چه در دنیا
 از سطر است و در آن گفته * در آن به افر و نهفته * کردی نه به پشت پای از ایشان * در گفت پای خود
 چه امکان * هر خلقه خاکیان علی بود * هر سلسله همان علی بود * زان بجز و نه برنگ یکشود * یکسر
 حسن و حبیب را و * هر زلف و سر و دینیک بغداد * کز وی طریقی کثیر یکشود * یکسوی دیگر لطیفه با
 * مستور برین زده * عین رسول و زین عباد * پس با هر و مادی که در این سلسله
 از طلای نایب است * این همان تمام آفتاب است * معنی ابوتراب اینست * تفسیر اشارت اینچنین است *
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله برادر انس را در مطلق ابوعبیر کنیت کرد و میفرمود یا اباعبیر ما فعل ابوعبیر مری در
 شایل النبی در باب مزاج صلی الله علیه و آله از انس آورده که گفت بود مرا برادر می فرمود و ترا کجاشکی داشت در
 دست که بد آن بازی میکرد نزد رسول صلی الله علیه و آله می آمد تاگاه آن کجاشکی وی نمرد و بسره محزون شد و
 نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد فرمود یا اباعبیر ما فعل ابوعبیر و عین معجمه بر صیغه تصغیر اثر است مثل
 مصغور سرخ منقار و ابوهریره را بجهت دوستی اوهره را ابوهریره کنیت کرد و نام اصل او عبد الرحمن
 است با اختلافی که در نام اوست و انس را که خرد بود و عادم آنحضرت صلی الله علیه و آله ابو حمزه کنیت کرد بجهت
 آنکه روزی وی حمزه که نام تره مشهور است که او را بنام تره نیزه کویم می آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 دید و فرمود یا اباحمزه و اینچنین معلوم کرد که کنیت کاهمی بجهت ترحم و لطف نیز باشد و با وجود آن
 مقصود نوعی از اکرام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن شخصی بهتر کنیتی که باشد چیزی ثابت نشده
 بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه و آله درین حدیث که بخاری و مسلم و ابوداؤد از انس در بره
 آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله تسو اباسمی و لا تکنوا کنیتی یعنی نام من بنهید بر فرزندان اما کنیت
 من از آن دور با شیعی و علمای ادرین مسئله تسمیه با اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و تسمیه بکنیت او صلی الله علیه و آله
 اقوال است بعضی میگویند روا نیست مطلقا که امر القاسم که کنیت آنحضرت صلی الله علیه و آله است
 کنیت کسی سازند خواه نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت هر دو در وی جاری گردد یا غیر محمد باشد
 کنیت بجز در باشد و این قول از شافعی منقول است و حدیثی که در کور دایم او است چه ظاهر و چه باطنی

اباحت تسمیه است با اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله و منع و نهی از تکلیف بکنیت وی صلی الله علیه و آله مطلقا خواهد بود یا
 غیر آن قول دوم آنکه روائیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و یکی را گویند محمد ابوالقاسم
 اما کنیت تنها بی اسم مستخرج نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شد که من تسمی با سبی فلا یتکلی
 بکنیتی هر که نام نهی بنام من بپاید که کنیت نکند بکنیت من و من تکلیف بکنیتی فلا یتسمی با سبی و هر که کنیت
 نکند بکنیت من بپاید که نام نهی بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر هر کدام را تنها کند راست
 است در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده و حدیث ترمذی را با این لفظ آورده که پیغمبر
صلی الله علیه و آله نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایت دیگر از ائمه تسمیت بی فلا نکند بی چون نام
 بنام من نهی کنیت بکنیت من نکند این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید
 کنند و تفسیر کنند آن حدیث است یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شد و مقید است با آنکه نام
 محمد باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع است و حمل آن برین چند ان بعمل نیست گویا که گفته تسمیه کنیت بنام
 من و چون تسمیه کرد بدین نام من کنیت نکند بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکنند که قول
 امام محمد این است قول پیغمبر آنکه جمع میان کنیت و اسم راست و این قول از امام مالک رحمته الله علیه منقول است و استدللال
 او بحديث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت یا رسول الله این ولد بی بعد از من ولد اگر زائیده شود
 بعد از رحلت تو برای من پسری اسمی با سبی و کنیت با نام نهی آن پسر را بنام تو و کنیت بکنیت
 تو قال نعم گفت صلی الله علیه و آله آری تسمیه و کنیت بکن او را بنام و کنیت من قال علی و کانت رخصه لی گفت علی رد
 بود این رخصت برای من صلی الله علیه و آله الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده و ترمذی و در جامع الاصول
 این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه و نیز دلیل مالک بر حرمان نام و کنیت حدیث
 عایشه رضی الله عنها است که گفت عایشه هر جماعت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و آله فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ای قی و لذت غلام مایل رسی که من زائیده ام پسر پیغمبر است
 محمد او کنیت ابوالقاسم پس نام کرده ام او را محمد و کنیت کرده ام او را ابوالقاسم فلنکرلی انک نکره ذلك پس گفته
 شد مرا که تو ناخوش داری آنرا یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ما الی اجل اسمی و الحرم کنیتی چه چیز است که حلال و روا گردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا
 گردانیده کنیت کردن را به کنیت من و راوی شک دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم
 است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شک یا برعکس چنانچه گفته ما الی در حرمت کنیتی و اجل اسمی و این
 هیچ تفاوتی در معصود ندارد لیکن محمد ثانی رعایت اختلاف الفاظ حدیث این نقل میکند که لفظ شریف
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آنست یا این یعنی تسمیه و تکلیف مرد و زن است جمعا و فرادی و از میان این حدیث معلوم
 میگردد که جواز تسمیه امری مقرر است و کراهت در تکلیف است تنها یا با اسم اینطایفه که تجویز جمع

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من لاي شي من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شنبان کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه هر دو هیچ یکی ازین دو وقت باشد معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا مچنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال با اوقات

حال را واهی کلا او بعضا بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غرابت باین معنی منافات ندارد بصحت
 و تحقیق فی اصول الحدیث و فیه مزی القلم و در صحت حدیث علی رضی الله عنه که دلالت دارد بر جواز بعد از
 حیات حضرت ﷺ و تومانی بصحت آن حکم کرده است نظراست و بعضی از نقادان تضعیف کرده اند
 والله اعلم و مع ذلک و با وجود آن دلیل محسوس بر جواز آن علی العموم چه در حدیث او ثابت است که
 گفت این رخصت مرأست یعنی مخصوص است باین و این دلالت میکند بر بقای منع و الله اعلم و بیوطی
 در جمع الخوامع از این عسا کر آورده که واقع شد در میان طلحه و طی زکامی و گفت طلحه بنویس کرم
 الله وجهه که توانم کردی بپسر خود را باسم پیغمبر ﷺ و کنیت کردی او را بکنیت او و حال آنکه نهی کرد
 آنحضرت ﷺ از جمع کردن دزدان پس فرمود طی زکامی که کسی است که جرأت کند برخلاف رسول
 وی پس طلبید جماعه از اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گواهی دادند که آنحضرت ﷺ رخصت
 کرد مرطی زکامی را که جمیع کنند در آن و حرام کرد اندک و بر ما بر امت جزوی و آنحضرت ﷺ منع فرمود
 از آنکه عنب را کرم خوانند چه کرم ذل مؤمن است و در روایعی کرم مزدمنان است رواه مسلم عن
 ابی هریره عن شجر عنب را کرم خوانند بسکون را زیرا که شرب خمر که از آن حاصل شود مورت سخاوت
 و کرم است پس نهی کرده شد که این درخت را کرم بخوانند زیرا که کرم قلب مؤمن است و درین نهی دو وجه
 است یکی آنکه مراد نهی است از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه ذل مؤمن بآن اولی پس برین توجیه
 این نهی منع نباشد از تسمیه عنب بکرم بلکه نهی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل
 این وجه آنست که مصنف در قاموس میگوید که هر ض از ابکلام حقیقه نهی نیست از تسمیه عنب به کرم
 ولیکن این رمز است بآنکه چون این نوع از جنس درختان مسمی است باسم مشتق از کرم هر از این
 شما ای مسلمانان که او را اهل و لایق این تسمیه ندانید از جهت غیرت الهی بر مسلمان متقی را که شریک
 کرد اند غیر خود را در آنچه تسمیه کرده خدا بندگان او را بدین اسم و مخصوص کرد اندک او را بآن صفت
 یعنی کرم و زنجیری گفته که مقصود تقریر قول حق تعالی است * ان اکرمکم عند الله اتقاهم * بطریقه انبیه
 و اشارت است بآنکه مؤمن متقی اهل و مستحق ترات باسم مشتق از کرم که کریم است و مدعی کریم جامع
 انواع عبیر و شرف و دنیا نل است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم گویند اثبات کردی مر او را قیامه
 اقسام خیرات و شرف و دنیا نل آنحضرت ﷺ در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم و قلب مؤمن
 معدن انوار علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم و وجه دوم آنکه مراد منع است از تسمیه
 عنب بکرم چه وصف درختی که اصل ام الثبائن یعنی خمر است بکرم و خیر کردن در یقه است بملح
 محرمت و هیچ نفوس بر آن و ترغیب وی در آن و ظاهر عبارت حدیث همد زین معنی است ولیکن زیادت
 قول وی ﷺ فان اکرم قلب المؤمن او ان اکرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجه اولی والله اعلم * تنبیه * کرم

مسكون به معنی مصداق است چنانچه کرم بفتح را و مرد و لغت است و وصف شخص بدان است گفته
 میشود رجل کرم بزور و رجل هلق یا حاصل معنی و راد اسم مشتق از کرم است چنانچه در ضمن بیان
 اشارت بدان واقع شد و آنچه و آن حضرت شوقی می فرمود از این جمله دشمنی از عثم یعنی تاریکی
شب و کشتن وی شوقی چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر لا یمنکم الا عراب باید که غالب بیایند
 شمار اعراب یعنی بادی به دشمنان عرب مل اسم صاوی نار شمای معنی نماز عشا و ذکر عشا بصریح
 نیز در آنچه صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده آن مراد به نهی اعراب از عشا درین اسم نهی اصحاب است
 از تسمیه وی بعهده چنانچه ایشان میگفت یعنی ایشان عشا را عثم میگویند عشا عثم و این تسمیه ایشان
 بر شما لازم نباید چنانچه فرموده الا اسمی با شید و انما العشاء نام این نماز عشا است و در روایتی کتاب
 الله العشا و در قرآن مجید نام صلیبه عشا بر من نماز آمد و چنانچه در سوره بقره من قبل صلیبه العجا و من بعد
صلیبه العشاء و انما مستوفی است معنی که و اعراب نام می نهید او اعثم و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا
 را عثم می گویند و این از جهت معانی است لسان شریع و کتاب الله و لایا اکثر علماء ائمه و دانشمندان
 این تسمیه را و از این عدمی آنرا که چون مشتق این اطلاق را در عصب می آمد و ملک میگفت انها
 من العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بآنچه تسمیه کرده است خدا تعالی و نذر
 بعض مکرره نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بشنا می گفت از این هر دو
 آورده اطلاق لفظ عثم به عشا وارد شده که نویسمون اگر یک گفت مسلمانان منی لعنه الله و عثم به بر
 که در نماز عشا و صبح است از فضیلت و ثواب لا تو صا و لو حیوا آینه بیایند ایشان این دو نماز را در دستها
 و زانوها یا بر مقل یعنی اگر بر پای نهانند آنرا از جهت ضعف و بیماری جهت حرص بر احراز فضیلت
 و ثواب یا به حالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند و نقل م و تا آخر یکی از این دو حدیث
 یقین و اتفاق معلوم شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عثم بر عشا متقدم است و حدیث حجاز
 متاخر و مکنون مع منسوخ است حجاز و نذر بعض حدیث حجاز متقدم است و میگویند حجاز منسوخ است
 مع روایتی آمده است که و حدیثی که اطلاق عثم در ابتدا می امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق
و جاری شد آنرا السنه عواص و عوام نهی کرد از آن و رسول خدا من قال لعنه الله علی عثم حاکمیت
 بر دست نهاده و الله اعلم و گفته اند که جواب آنست که تعارض میان این روایت با روایتی که می
 نقل نمودیم اطلاق اسم عثم به عثم نهی فرمود از اجز و ترک اطلاق لعنه الله علیه و الله
 و آخرت این آنچه عثم است و در حدیثی که از آن روایت شد که لا یمنکم الا عراب و در حدیثی که
 منسوخ است و در حدیثی که لا یمنکم الا عراب منسوخ است و در حدیثی که لا یمنکم الا عراب منسوخ است
 است فکری آنکه استعجال عثم بر او از آن جهت است که از آن جهت است که از آن جهت است که از آن جهت است

احمد بن ابی هريرة قال كُنت ابي هريرة قيل للذي كُفِّه شئ من ليلة من ليالي شهر ربيع الثاني يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة و فيها المظشة و هو روي است
 ضعفه و بعهده و بطشه معاني الابن الفاظ کل شئ است و فی آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استجيب له بروشك ثمانك که بالبحرین است و اول آن ساعت از روز شنبان کرد که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصلی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن را میبیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرهای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی دیگر یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرر و مخطمه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مقرر نیست مثل اختراعات افادت

اگر چه در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است هر جمعه را غالباً به نسبت نماز روزینه است اما بعضی
 ظاهر عظمی و دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظمی و موکله تراست و مسلمانی را این عظمی
 آورده که پیش از نماز رکعت اول در هر روز مرتومی را که تخلف کنند از جمعه تحقیق قصص کردم که اگر
 موردی را که نماز گذارد یا مردم بستر بسوزم من بر جماعتی که تخلف کنند از جمعه عاقلان ایشانی
 و گفته اند که هرگز اذیت شود جمعه بپایان نرسد که کسی کند یا نماز یا نصفه یا در هر نصفه
 در هر یا صاع جنطه یا نصف صاع جنطه و هر که در رکعات آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا بر دوازده فرمودی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جهم بن مسعود را روایت از صفوان بن سلمه و احمد
 از ابن قتاده آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت نماز یا هر که در نماز آن عجله کند یا هر که در نماز
 و این هزینه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را از احمد بن حنبل و در زین در روایت آورده بری شود
 خدا یا تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را یا در صورت نوشته شود از
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاده کرده شده و از
 ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتجدد انداخته اسلام را پس پشت می زند و قلندر
 کسان بحضرت کثیری در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معی و مدارت بود بآن چنانچه از میاق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مله امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب احمد
 نیز استحباب است و بر روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل وجوب چنانچه
 مله مالک و بعضی از هنادیله است دلیل قائلین بوجوب و بر وجوب نماز است چنانچه مختار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله من جالساً یوم الجمعة
 فلیغسل در موطا از ابن السبکی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب را آمده چنانچه روایت کرده اند
 استحباب کتب منه الا ترمذی از ابن سعید که گفت صلی الله علیه و آله غسل و مسواک است در روز و بر روایتی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میابد و گفت عمره امام مسلم بخوانی میباید و بر استحباب است
 و اما مسواک و طیب و الله اعلم واجب است یا نه ولیکن اینها نیز آید در حدیث کمالی
 و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی غسل چنانکه در روز از ابی هریره
 آمده که پیش از نماز در هر روز غسل کند در هر هفته و از هر هفته سه غسل کند
 گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن در جمعه و لازم است بر هر روزی که غسل و ترمذی گفته که در روز

عالم الغیب والشهادة انت حکم بین عبادک فیما كانوا فیہ یختلفون اهل فی ما اختلف فیہ من الحق یا ذک انک
تهدی من تشاء الى صراط مستقیم وگاه بودی که غار را باین دعا افتتاح کردی و چون از غار و تر فارغ شدی
سه بار گفتی سبحان الملك القل و پس ود ربار اکرین آواز بلند بر کشیدی و در بعض روایات آمده که
در بار آخرین زیاده کردی رب الملائکة والروح و هرگاه که از خانه بیرون خواستی شد و مسجد رفت چنانچه
در بیوت بودی یا بکار دیگر برآمدی و با جمله در وقت بیرون آمدن از خانه این دعا خواندی بسم الله
توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اضر او یجمل علی و میفرمود که هر که در وقت بیرون
آمدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله فانکلی او را گوید یعنی از ملائکه هلاکت
و وفیت و کدیت راه نموده شد بخونکاهد اشته شدی تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان
دوری نماید این عباس زید گفت آنشب که در خانه میخوابیدم بودم شنیدم که پیغمبر ﷺ و قبی که
از خانه بسوی مسجد روان شد برای نماز صبح در راه میبگفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً واجعل فی لسانی
نوراً واجعل فی سمعی نوراً واجعل فی بصری نوراً واجعل من خلفی نوراً واجعل من امامی نوراً واجعل
من فوقی نوراً واجعل تحتی نوراً اللهم اعطی نوراً و ابوسعید خدری زید میگوید پیغمبر ﷺ فرمود
که هیچ کس از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن و این دعا را بخواند الا که بار یحیی هفتاد هزار فرشته
بکمال دعا بر او آمرزش بخواهند و حضرت کمرها اقبال کند بر وی بوجه خویش تا آن زمان که
از غار فارغ شود و دعا اینست اللهم انی اسألك بحق السائلین علیک و بحق ممشیئ هذه الیک فانی لم اخرج
بطراً ولا اشراراً ولا بقاء ولا سمعة خرجت انقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک اسألك ان تنقل لی من النار و ان تغفر لی
ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داؤد وارد است که هر که در وقت آمدن
در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجه الکریم و سلطانه التلییم من الشیطان الرجیم شیطان گوید
این شخص امروز از شر من نکاهد اشته شد و میفرمود چون کسی خواهد که در مسجد در آید باید
که هر من در و در فرستد و سلام دهد انگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که بیرون
رود بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در بعض روایات در آمدن و بر آمدن بسم الله و السلام علی
رسول الله نیز آمده و تخصیص حوال فضل که بمعنی زیادت است بوقت بیرون آمدن برای طلب مزید
است که باز آمدن بمسجد و عود بمقام عبادت است یا مراد بان طلب رزق و کسب معیشت است و این
وجه و انساب است بقول وی سبحانه و تعالی و را به خواص فضل الله * چنانچه ظاهر اینست و پیغمبر ﷺ
چون در مسجد خواهد شد گفتی اللهم صل علی محمد و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك
اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است که در وقت در آمدن و بر آمدن دایما مطلوب و مأمول است و چون نماز
صبح بکمال ادبی بر مصلی بپاییدی و یک کرد و عامشغول بودی تا آفتاب بر آمدی و قدر یک و نیزه از افق

و استنشاق را بکند و در این بین میگوید و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو هریره که وی
وضو میکردی مضغه و استنشاق و گفت اینها در حدیث من رسول خدا را میبینم و در جامع الاصول نیز روایتی از
ابو داود آورده که در وی مضغه و استنشاق ذکر نکرده است و در بعضی شروح حدیثی نیز حدیثی
آورده اند از عایشه که آنها که آنحضرت را وضو میکردی مضغه و استنشاق نکردی و فرمود این وضوئی
است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را مگر بوقت و بعد از آن و لیکن ایضا گفته مضغه و استنشاق
را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل احمد بن حنبل گفته در حدیث مشهور از وی مضغه و استنشاق
واجب است در وضو و غسل و دلیل ایشان آنست که حق تعالی امر کرد بغسل رجه مطلقاً و تنصیر کرد آن را
بدست بر حدیثی که در آنست و تعلیم خود و همچنین نقل نکرده از آن حضرت که مضغه و استنشاق نکردی و بگوید
اقتضای وضو بقدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خداوند تعالی نماز را
مگر بوقت و نیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود در حدیثی صحیح آمده است از ابی هریره که مضغه
و روایت کرد از قطی از ابی هریره که گفت امر کرد رسول خدا ﷺ مضغه و استنشاق و نیز فرمود و انب در حکم ظاهر
الذو لیا اگر یکی طعامی در اینها بنهد موجب طهارت نکند و اگر زنی شیر در دهان بریزد و بگوید یا ایها الذی
حکم و در حدیثی رضاع ثابت نکرده و همچنین بنهادن شیر در آنهاست واجب نکردن و بروج آنهاست
در آنهاست و واجب شود در روایتی از وی استنشاق واجب است نه مضغه از جهت وضو و حدیث صحیح
که اندک وضو آنست که غسل با آنست و اینست روایتی من و ضا لست استنشاق و دلیل بر علم و حریم حدیثی
است که ترمذی آن را تحسین کرده و هرگاه که تصحیح نموده که گفت رسول خدا ﷺ مرا امر کرد که طلب تعلیم
وضو کرد و وضو بکن چنانچه امر کرده است حدیثی از ابی هریره که در وضو و وجه کرد و وجه چوبیست که بوی موافقت را تم
شود و داخل فم و الف نه اینچنین است و از علم ترمذی آنحضرت مضغه و استنشاق و مواظبت وی بر آن
لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بیرونه و خوب بانکه در بعضی ترمذی آنحضرت آنرا از آنکه چنانکه ذکر کردیم
چنین فعلی را برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر بر او واجب نیست در فم و انب چنانکه در حکم
ظاهر آنست حکم باطن نیز دارد و لکن با ابتلاع رقیق و شام روز باطل نکردن و بیعت نماز و وضو و عروجه
و دعوی در غسل فرض شد و آن جهت ورود میانه در تطهیر در غسل اختلاف بود و که در بعضی اصل اعتقاد
است از روایتی از امام احمد بن حنبل که در حدیثی که در وضو و عروجه و بیعت نماز و وضو و عروجه و بیعت نماز
صایم را سنت است و در حدیثی مضغه بغیر غرض است و در حدیثی استنشاق را سنت است و در حدیثی بیعت و اگر بخورد
آب در آن روزی که آنست که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست
و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست
و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست و در حدیثی که آنست

میگرد اورا که در وقت صبح بگوئی سبحان الله و بحمدہ ولا حول ولا قوۃ الا بالله ما شاء الله کن و ما لم یشاء لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما و گفت هر گاه این را در صبح بگوید در حفظ و ایمان حد ای باشد تا شب شود و اگر در مساکوبید در حفظ حق باشد نار و ز شود و یکی از صحابه را گفت ابو ذر از پی معبدی ری فر آورده که گفت مردی در حضرت رسالت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله لازم افتاده بر من ممود یون چکار کنم فرمود آنها ترا بنامورم گلامی که چون او را بگوئی حق جل شانہ اندوه نریشاد بی بدل کند و ام ترا یکبار دگفت بلی یا رسول الله بخاموز مرا آن کلام را فرمود چون بآمد ادوشب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن واعوذ بك من العجز والكسل واعوذ بك من الجبن والبخل واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال آنسرد گفت این دعا را خوانند بار یسمان اندوه مرابردودین مرا کذا کرد و فرمود هر گاه در بامداد و شهابگاه این کلمات بگوید حق تعالی کفایت میکند از وی اندوه دنیا و آخرت را و کلمات اینست اللهم ما أصبحت منك في فاقة وما نية وسع فاقتي على نعمتك وعافيتك وسرك لي الدنيا والاخرة وشخصي نزد ﷻ آمد و گفت یا رسول الله آفات جسم را در من میرسد فرمود که چون صبح شود بگویم اسم الله علی نفسی و اهلی و مالی کدائی بقوت رسد روزی مرده نامنه را بر گرفت ترا چه مانع است از آنکه چون بآمد ادکی رچون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بك أستغث فاصلح لی شأنی که ولا تکفی الی نفسی طرفه عین و فرمود که هر که در صبح و هر مسافت نار بگوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم حق جل شانہ هموم دنیا و آخرت و بی زکافات کند این وردی عظیم است بعضی از مشایخ سلسله قویمه شاذلیه قدس الله امرار هم گفته اند که اگر کسی بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی است و آنحضرت ﷺ ما موراست که ابن ابکر یک بند قرآن که فان تولوا قل حسبی الله الآية و خواندن این در او را د مشایخ ده بار نیز آمده و آن را مذکور نیز هست اما اصح روایت بحسب روایت هفت بار است و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی سوی نرسد نا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت عليك توکلنا وانت ربنا العرش الكريم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن لاحول ولا قوۃ الا بالله العلی العظيم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما اللهم انی اعوذ بك من شر نفسي ومن شر كل دابة أنت آخذ بها حتى ان يبي علي صراط مستقیم گویند ابو الدرداء را ببخبر کردند که خانه نویسوخت گفت خانه من نسزدن برا که کالانی که من از حضرت نبوت ﷺ شنیده ام آنچه است و حق سمعنا الخافه انسرد چون بدیدند اطراف خانه او سوخته بود خانه او سالم ماند و میفرمود بهتر است مغفارها آنست که بتو بگوید اللهم انت می لا اله الا انت خلقتی و انا عبدك و اعانت عملك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوالفضل بن عمر با خود می دانم که

گوید از صریحین و در آن شب بمیرد در آن درخت در آن روز که مردم بمیرند و روزی زودتر و
 مریمتر و دینی آنکه موقوفه سوال و دعا بشد و آن را بامداد آن بود که بیشک بمیرد و دینا آنچه در لفظ
 بخاری آمده من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صبح و مساکو یک صلوات بر سجدان الله و بحکم
 در روز قیامت کسی حاضر نشود بعمل فاضل تر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ
 حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره رفته آمده است که نیاز هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر
 از آنچه وی آورده مگر آنکسی که گفته است مثل الله وی گفته یا زیاده کرده بران و در اینجا دو اشکال است
 یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود نعم
 در صورت زیاده در صحت می آید جوابش آنکه مستثنی در اینجا منقطع است نقد بر کلام نیاز هیچ یکی
 عملی فاضلتر از عمل وی لیکن کسی که گفته است مثل الله وی گفته است می آورد عملی را که مساوی
 عمل اوست و کسی که زیاده گفته است می آورد عملی را که زایل است بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده
 بر صلوات گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده
 است جائز نبود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کند از قبیل تسبیح و اعتدال و اسراف بود
 مثل اعتدال در کجای و طهارات مثلا در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و داخل اعتدال است و در تسبیحات
 و اذکار نیز حال همین است چنانکه آورده اند که یکی از مشایخ در خواب دید که میخواند آن را
 که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نمازهای فرض و نیز آنجا بود و یک که میخواند صد مرتبه در سجده
 و بی زدن و در آن صد گفتند توبه از ایشان ایشانی آنکه مانند کسی و سه بار گویند و زیاده بران میگوئی
 جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدال در جای بود که عددی مخصوص تعیین یافته باشد و چون شارع
 اشارت تجاوز زیادت در اینجا کرده از آن قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدال از حد بود و نیز گفته
 اند که مراد از زیادت اینجا اعمال دیگر است از غیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف
 ابا است ازین توجیه یارب مکررین روایت دیگر بود و الله اعلم و میفرمود هر که در صبح ده بار گوید
 لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شیء قدير او راده حسنه نوشته شود ده حسنه
 خود بوحده کریم و عزاسمه بر هر عمل خیر می نویسد و مریت این ذکر بآن بود که گفت و ده کناه
 محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد و در آن روز خدا ای تعالی او را در زینهار خود در آورد و هر که در هر
 صبح و هر مساکو یک صلوات بر سجدان الله و یا صلوات بر سجدان الله نوشته شود و صلوات کناه
 از وی محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بمشورت نیاز و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا
 ﷺ ازین بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صبح لبیک اللهم لبیک و سبحانک
 و الخیر فی یوم یک و منک و الیک اللهم ما قلت من قول او حدثت من حلف او نزلت من نزلت و شیئتک

[illegible]

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من لاي شي من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظ کل شته است و فی آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شنبان کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا مچنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی دیگر یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرد و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال با اوقات

بعل د امری چنانچه بعض گفته اند که اسری د و م در مکنه بود یاد ر شب اسری د ان شنبه بالای
 آسمان ولیکن ما موریش باقا می آن بر روز زمین را اینها نگذاشت است و صحیح آنست که در مکنه بود
 چنانچه در صحیحین از ابن عباس روایت آمده که چون قلم آوردند مسلمانان بمکنه جمع میشدند برای نماز
 و قرار میدادند و قی معین را آنکه نیکو کند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند و روی درین
 باب که چه باید کرد بعض گفتند تا قوسی باید زد مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن بهود
 و در روی آمله که بعض گفتند آنشی برافروزند مثل آتش صوفی پس گفت عمر در چرا مرد مرا
 نهر ما بیند که ند آنکس بنماز پس فرمود پیغمبر علی بن ابی طالب بر عیسی بلال و لیا جوده بنماز و میگویند
 گفته و بنماز همین ند اشلی کیفیت مخصوصه اذ ان وقت د یکر جبک الله بن زید انصاری گفته و راضی است
 الاذن ان کویند و جواب د یلمردی را که ناقوسی در دست د ارد گفت آیا میفروشی ای بند خدا این
 ناقوس را بمن آنبرد که کت چکار میکنی این را گفت تا بخوانم مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی
 بیاموزم پس بهما موخت ہوید ان را چون صحیح شد بلا زمت حضرت موقت آمد و واقعه را عرض کرد
 فرمود ندر سقیه زایشی که این رویا حق است هر خیز و القا کن بر بلال که آواز و عزم ترو بلند ترو
 شیرین تراست بعل ان عمر بن الخطاب بنفر نیز این واقعه دید و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 انکم و کویند که هفت صحافی ز بروایی چهارده مرافق نیک بکر خوابد یلدند و ز آمله که بعل ان
 وحی نیز موافق آن آمد و الله اعلم ذرا ان پنجم چیز تشریح فرمود یکی آنکه سماع انچه از مودن بشنود
 مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلا حول ولا قوة الا بالله بید کند و حدیثی
 در جمع میان حو قله و حیمله ثابت نشد و قد در اقتصار بر حیمله و بعض احادیث صحیح و اقم شد آنکه
 بگوید آنچه بگوید مودن بگوید حو قله در حیمله و ظاهرش اقتصار بر حیمله است و در بعض احادیث
 آمده که بگوید در حیمله لا حول ولا قوة الا بالله و جمع میان حیمله و حو قله و حیمله است مر حیمله
 را کذا فی بعض شروح الحوض النصب و آنچه بعض مردم در حیمله الفلاح گویند ما شاء الله کان و عالم
 بشاء لم یکن نیز صحیح نشد و در وقت شهادت بن وانا و انالیز آمده و گفته اند که انحرور و حیمله فصل نماز
 در آمله است اجابت مودن لازم نمود زیرا که چون اجابت فعلی نبود تا و جرد آن اجابت قولی حاجت
 نبود و م آنکه نکر بیدر حیت با سر با ویا لا سلام د یما و و حیمله سر و و فرمود که این قول موجب مغفرت است
 و در منکوره از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله و حله لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
 رسوله نیز در اول این کتاب یاد شده و سیوم آنکه صلوة بر صلی الله علیه و آله است بعل اجابت مودن حیمله
 آنکه این دعا بخواند اللهم رب العالمین و صلوة العائمه آت محمدا و آله و صلوة و فضیله و ایه
 مکن ما معبود الذي وعدته انك لا تحلف الميثاق بغيره آنکه دعا برای اعترت و نهای خودش بگذرد و در

بعضی از روایات مستند امام احمد آمله که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القامة
والصلوة النافعة صل على محمد وارض عن قرصی لا یخطی بعدة بار یبعثنا لی دعاوی ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت
پیغمبر ﷺ مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک واد بار لهارک واصوات
دعائک فاغفر لی و ابوامامه میگوید حضرت رسالت ﷺ چون آواز اذان بشنید ی این دعا بخواند
اللهم رب هذه الدعوة المستجابة المستجاب لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها و اعلی علیها
واجعل من صالحی اهلها عملا یوم القيمة و میفرمود دعا میان بانک نماز و اقامت مردود نیست که بعد
چه بخوانیم فرمود عافیت بخوانید در دنیا و آخرت * آن بیده * میفرمود که آنحضرت ﷺ بنده فقیه
عمر غفران گفته یا نه جواب میگوید آری یکبار در هر روز و قی که یا لا یار ان بود و پایان کل وکل ارد
نماز را با اصحاب خود در راهی که آمدند الصبیحی بر روایت الثرمذی و ثوری نیز از روایت ترمذی بدان
جزم کرده و بعضی گویند مراد امر بلال است باذان هر طریقه مجاز یفرماید روایت احمد در مسند خود
مد و بن واقع فامر بلال فاذا نزلت یکر اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا اقامت قول مطهر
آنکه هر کرا بنده خود با امامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود و الا اذان و نیز اختلاف است
که بر بیان اذان و امامت نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است
در جمیع کوردها بقرآن التور و یصحح و یصلح از غیر غیر که گفت که اگر اذان با خلافت جمیع امتی شد
آن مکلف من یک الی دفع الی یاری و ان فعل امام ابوحنیفه نیز جمیع میان مرد و نقل کرده اند و اگر گفته آنحضرت
در کور بصحبت رسول ثابت شود جمیع میان اذان و امامت بیکر است * فصل در اجماع و مشهوره فی الجملة
در مشهوره فی الجملة حضرت رسول ﷺ بعد از اذان و تکبیر و تحمید و در بعضی روایات
و از کشته که بعد از اذان و تکبیر گفتی از نماز باطل ارد و زهره تا عصر آخر ایام تشریق از بی هر نماز
فرغ گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار
واقع شد و مشهور و ملکورد در کتب ویر السنة دویار است و الله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث
بدان که صحیح نیست و اما عمل اهل اسلام مجموع بر نیست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است
میان آنکه از بعد و لیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه و ظاهر کلام و ماله این این و در این که
در ملک امام ماله صنف نیز هم برین است و مستحب است نزد غیر ایشان و لیکن اختلاف اهل این
آنکه در وقت اذان و اتمام آن نزد امام ابوحنیفه ابتدا ی آن بعد از فجر هر چه و از این تا آن عصر یوم
تکبیر و جمیع آن مشقت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و حنفی و شافعی و مالک و از فجر هر روز
تا عصر آخر ایام تشریق که جمیع آن بیست و سه نماز بود و از این تا آنکه تشریق برین ملک
ظاهر است و معتدل بر حقیقت با اعتبار اکثر اما بقول اول مشکل است و بر اکثر پیشتر از ایام تشریق است

بشمار و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده
لا جمعة ولا تشریق الا لی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا یصل الا بعد التشریق ای بعد صلوة التشریق
کذا فی شرح الهدایة و صمد الا لی از شافعیه گفته که برینست عمل در اصرار و قیود گفته که همین است
اظهار نزد معتزین بجهت روز عید و تشریق و قیود در مذهب حنفی نیز مبررین است و نزد امام مالک
و یقول نزد شافعی و اظهار یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن با نذر و نماز است برای حجاج
و غیرهم زیرا که حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز النحر و قطع میکنند تلبیه را با اول رمی که روز نحر
میکند پس ظهر یوم النحر اول نمازی بر دکه منعقد میشود در وی تلبیه را بخوانند میکنند بد تکبیر و اما
انتهای فجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آن را با اینکه این نماز آخر نمازی است که کذا آورده و بخورد
در رمی و غیر حجاج تابع حجاج اند و یقول از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج
را از مغرب لیلۃ النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون است در گرجها و مساجد و اسواق
تا فجر آخر ایام تشریق که مرده نماز بود و یقول مثل قول اول و بر روایتی از احمد حجاج از ظهر یوم نحر
تا عصر آخر ایام تشریق و بر روایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در مذهب میگوید که درین مسئله صحابه
نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از فجر عرفة تا عصر آخر ایام تشریق است و شک نیست که گفته
درینقول است و در مورد حق سبحانه و تبارک و تعالی ایام معدودات و تفسیر کرده اند ایام معدودات را با ایام
تشریق و تشریق در لغت بمعنی قلید کردن گوشت است در آفتاب و درین ایام قلید کرده میشود و
اصاحی در آفتاب رموز آنست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایام تشریق
ایام اکل و شرب و ذکر خدا و تعالی اند و در قضای بطارق معتقدند از جا بر آورده که کذا دارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
نماز صبح را روز عرفة پسترووی آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام
تشریق کذا آورد از رکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند صلی الله علیه و آله بکدام دلیل حکم کردید
شما که تکبیر از نماز فجر عرفة است تا عصر آخر ایام تشریق گفت با جماع ضروری و این همانست و این مسعود
رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از بی هر نماز فرض بی تعلیل بجماعت اشارت است با آنکه جماعت
در وی شرط نیست چنانچه قول ابو یوسف و محمد و ثناء دیگر است و نزد امام ابو حنیفه جماعت شرط است و نیز عروقه
و از امام احمد فرورایت است اصح آنست که شرط است زیرا که این مسعود فرمود است و از این روایت
صلی بجماعة و از این عصر نیز آورده اند که کذا در نماز آنها و تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نمود
با اتفاق و بعد از نماز صلی الله علیه و آله نیست و بعد از نماز جماعت و بر زبان مسافران صلی الله علیه و آله نمود مگر اقتدا کنند
مسافران و یقینان در صلی الله علیه و آله قبول است و شرط آنست که نماز بجماعت در مقصر کذا آورده شود و در قریات و اگر
امام فراموش کند بر معنی لازم بود همه این مذهب امام ابو حنیفه است و نیز در مذهب و بی یکنوا

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سبیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از نادوست داشتنی و آنجا برفی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به مترالها ان کنت
لست بواله * وقال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام * و ان اسهر رقی بالفرق و ناموا حظرت علی النور
و هو محفل * و حللتم الثعلب و هو حرام * و غیر آن وادی از اودیة مدینه بطهره روان شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه بکعبه و این معنی
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا ابوادی عقیق باشد که احادیث بطلهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کک شی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده وانزلنا من السماء
ماء طهورا * و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثابت شد که میگوید اللهم اسقنا عینا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل نامجلا عاماطیقا سعادنا اللهم اسقنا العیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علینا من اشد دعائنا و دعا رسول الله صلی الله علیه و آله عن ابی هریرة
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده است و آنرا
است که لازم کنید استغفار را بد خدا و را بخلایق تعالی از هر تنگی فراخی را از هر اندوه و آفت و آسایش
رساند او را از آنجا که کمان نه اند و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

است باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و الله الحمد و نزد شافعی سه بار است و از
 امام شافعی نقل است که اگر بگوید ده مرتبه بود و زیادت ایستد الله اکبر کمیرا
 و الحمد لله اکبر او سمع الله بکرة و اصله لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون
 لا اله الا الله وحده و صدق و صده و نصر و عده و هزم الا حزب وحده لا اله الا الله و الله اکبر و نزد امام
 مالك همین نقل است الله اکبر الله اکبر و اگر تهلل و تحمیل زیاده کند حسن است و مذنب امام احمد موافق
 مذنب امام ابو حنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر یاد عارفان دیگر که در باب حج کذب است و از بیعت مصنف
 انجیل آحاد و نکرد * فصل * در ادعیه دین ماه نو * حضرت نموی رحمته الله علیه چون ماه نو بدی کفای اللهم امله
 علمینا بالامر و الایمان و الاسلام و الاسلام ربی و ربک الله و کافای الله اکبر اللهم امله علمینا بالامر و الایمان و
 الاسلام و الاسلام لما تعجب و قرسی ربنا و ربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون ماه نو بدی کفای ملائک خیر و ملائک خیر و ملائک خیر و ملائک خیر و ملائک خیر و ملائک خیر
 ملائک الحمد لله الذي ذهب بشهر کل و جاء بشهر کل و اسناد این حدیث ضعیف است از اینجا این معلوم گردد
 در حدیثی که در دین ملائک این ادعیه میخوانند اما آنکه عادت شریف بر آن بود که الهیة مقبول میشدند
 و نین ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نیست مگر در ماه رمضان و عید و ثانی الحجه که التماس
 دن و جستن آنها مستحب و مستنون است اما تهنیت و مصافحه بدین ماه نو و ریاضت و یکر را
 چنانچه متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن از جهت خصوص این وقت
 سنت نمود اگر چه تهنیت بدین ماه رمضان و بغیرین ماثور است و بعضی از علمای شافعیة گفته اند که تهنیت
 بغیرین و شهور و اعوام مباح است نه سنت و نه بدعت و الله اعلم * فصل * در بیان ادعیه طعام خوردن *
 حضرت نموی رحمته الله علیه چون طعام خوردی ابتدا بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن فرمودی گفت چون
 کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر در امورش کند در اول باید که آخر یا انجیل که یادش آید بگوید بسم الله
 بل کر و آخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث ائمه و صحیحین و
 لیک از معارض است و ظاهر امر و جریب است مادام که آن را معارضی نماید و نزد اکثر فقهای امرایان برای
 استحباب است و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است سخن در تحمیل بعد از نام اما اگر در جمعی
 باشد تسمیه یکی از این جماعه مجزی و کافی است از تسمیه دیگران یا فنی جمعی از علمای مکررین چیزی است
 و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یا کس که کثرت بس است کویا مقصود ایشان این است که بسم الله
 باین که بر طعام چنانکه رشود قابر کی و قوی در آن پیل آید گویند یا کس یا الحمد از جماعه بایشتر اما
 حدیث حدیثی از این سخن نیست چه ویر روایت میکند که کثرت اذا حضرنا مع النبي یکرر بسی که

حاضر شدیم با پیغمبر ﷺ طعامی را آوردند و آنحضرت ﷺ در طعام نهاد و خورد و ما نیز
 یاد بی که داشتیم دست نهاده و نجاست جاریه کانه اندفع پس آمدند که با کسی که در آنجا بود
 طعام یعنی از آنها یک کاسی را اختیار می افشاد بر طعام که صفت آن طعام پس مراست آن زن
 که بنده شد و گفت خود را در طعام فاش کرد و آنرا پس گرفت پیغمبر ﷺ و خورد و آن زن را آن طعام
 با ایشان نشو و روزی که اعرابی پسر آمد مردی را با دیده نهان در میان صفت چنانچه در بعضی روایات
 آمده که تا یک دفعه و زوی نیز خواست که دست در طعام بزند تا عمل کند پس آنرا آنحضرت ﷺ دست
 او را نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ﷺ ان الشیطان یستحل الطعام بشره که شیطان حلال
 نمیکرد آنک طعام را برای خود یعنی قادر میکرد و وضو آن نبود میسازد طعام را آن لایق گرام الله علیه
 از جهت آنکه نام خدا برده نمیشود بر آن و آنه جاء بهله التجار و یکدیگر میگویند که شیطان آورد این را و
 لیستحل بهانا حلال کرد آنک طعام را برای خود بسمی و بیاعتنا بید ما پس گرفتیم و سوار و آنرا
 الا عرابی پس آورد شیطان این اعرابی المستحل به زاحلال را در هوا ساقی می نمود و برای خود فاش
 بید پس گرفتیم دست او را و الذی نفسی بیده من خجلت آن حدای که بقای تات من در دست در برابر دست
 آن بید لغی یل یمن یک یمن ما بید روی که دست شیطان و دست آنجا به و او را در دست دست و آنحضرت ﷺ
 نکند داشته ام آنها را آن ذکر اسم الله و اکل بشیر یاد کرد آنحضرت ﷺ نام آنرا در آنجا
 نیز از حدیث عایشه رضی الله عنهما فی موافق این حدیث حدیث ثابت است که گفت پیغمبر ﷺ ما شربنا من ماء
 طعام میخور و ناگاه یک اعرابی در آمد و آن طعام را مجموع بد و لقمه بخورد پیغمبر ﷺ فرمود که این
 اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شمارا کالی بودی و محقق است که پیغمبر ﷺ او را دست بسم الله گفته
 بودند پس اگر تسمیه یحیی کالی بودی از تسمیه باقی محتاج به تسمیه اعرابی نشد و این در آنجا
 کسی را که بگوید که در این طعام اگر یکی از جماعه که میخورد یا غلبه بر طعام تسمیه کند که میگوید اما
 اگر در آنای طعام یکی در آید و شریک کرد و چون حال انقضای طعام اوست تسمیه او را باید کرد و قضای
 این در حدیث از بن قریل است بدانکه نسک مصنف بعد از حدیث در علم کفایت تسمیه قدرت
 جماعه میبری بر آنست که آمدن جاریه و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام و آنرا از آنجا
 که پیغمبر ﷺ و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن را نقل کرده است و در آنجا
 آمدن آنرا در اول طعام بود که آنحضرت ﷺ و جماعه ابتدا نکردند و دست در طعام بردند
 چنانکه در مکتوب آورده که گفت حدیث بودیم ما که چون حاضر می شدیم را بید پیغمبر ﷺ و جماعه
 نفس نهاده دستهای خود را در طعام نهادیم و رسول خدا ﷺ و می فرمودند که هر که در
 حاضر شدیم با آنحضرت ﷺ یک اعرابی طعامی را پس آمد جاریه کویا کسی می فرمودند که

دارد و وجه تطهیر در آن و تحقیق این بحث در آخر فصل معالجات بنیاد انشاء الله تعالی و امر میگرد که
 بدست از انت طعام غوریلد و بدست چپ میخورید که شیطان بدست چپ میخورد و می آید
 از اینجا منع از آفتابیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت کرد پیش آنحضرت علیه السلام از آنکه چندان
 میخورم سیر نمی شوم فرمود متفرقی میخورید همه با یکدیگر میخورید و باید حق کنید تا بزرگت بر شما نزول
 کند * و فصل * در سلام و آداب حضرت امیر علیه السلام درین باب در حدیث صحیح ثابت است که افضل
 الاسلام و خیر الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف یعنی فاضلترین و نیکوترین امور
 مسلمانی دو چیز است یکی خوراندن سلام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناسی و بر آنکه
 ندانستی اشارت است بخوارت و تواضع که اصل صفات و عمل و خصایل مسلمانی است و از اینجا معلوم شد
 که سلام حق اسلام است نه صمیمت و در عبادت و مانند آن اختلافی ظاهر میشود نزد بعضی حق اسلام است
 و نزد بعضی حق صمیمت چنانچه در ما سبق بدان اشارت کردیم و در حدیثی است که چون بار خدای تعالی
 آدم را بیافرید گفت بر و نزل آسمان را ملائکه و بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند
 که آن جواب تعجب تو و تعجب ذریت نسبت پس آدم بر پشت و بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
 ایشان در جواب گفتند السلام علیکم و رحمة الله لفظ و رحمة الله زیاده کردند و در سلام زیاده و رحمة الله
 احسن و احسن است و زیاده بر آن و بر کائنات آمد و در بعضی روایات و مغرره نیز آمده چنانکه بنیاد و تکریم السلام
 بر مائده یا عکس مرد و جانور است و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه امر میفرمود با دشمنی سلام را آنست
 که آنکس که بروی سلام میکند بشعور و همچنین در سلام و سلام مرد و را شامل است و احوال دارد
 که مراد با شما اکثر و جمیع آن باشد یا شما و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را افش کنید میان شما دوستی
 پیدا آید و کسان به بهشت نروند تا ایمان نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوستدارند
 و در حدیثی بخاری است قال عمار ثلث من جمعهم فقد جمع الايمان الا نضاف من نفسک و بدل
 السلام للجماع و الاتفاق من الاتفاقیین سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات است چه انصاف
 موجب ادای حقوق الهی و مخلوق است بر وجه اکتل و انصاف بحسب لغت نصف نصف کردن است و چون
 در صورت ادای حقوق مرد و جانب مرعی و ملحوظ است که یا نصف نصف قسمت یافت از بیجهت و را انصاف
 گفتند و بدل سلام مرعوم خلاقی را که مستلزم تواضع و منهو ثانی و غرض خلقی است و اطعام طعام
 و اتفاق مال که اثر جود و رحمت و شفقت است خصوصاً از مرقت و در ویشی چون با انصاف جمع کنی
 جامع فروع و امتون ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت
 پیر زنان و شکسته گان میگذشت و سلام میکرد و اگر چه قاعده آنست که خوردن بر برادران سلام کنند چنانچه
 گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و بزرگ بر شکسته و سوار بر پیاده و جمیع قلیل بر جمیع کثیر

و گفته اند که این بر تفضل پرست که پیش آید در کس در راهی اما اگر یکی قاعد بود و دیگری وارد اجل
 کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساری بافتند در یک صفات هر که اول باشد آنکس بسلام
 افضل است او را و اگر راجع و زاید بود و ابتدا کند بطریقه اولی افضل است او را بود چنانکه آنحضرت میفرمود
 و میفرمود که در یک ترویج ترخده احد ایستاد آنکس است که پیشی میبرد در سلام کردن و عادت
 حضرت لموی علیه السلام آن بود که چون در آمدی سلام کردی و چون باز کردی سلام کردی میفرمود
 او اقل احد کم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و به اشیند یکی از شما در مجلس بیاید که سلام کند
 و چون برخیزد و برود نیز سلام کند یا نیست الا اول یا حق من العزرة پس نیست کورت اولی که وقت در آمدن است
 سزاوارتر بسلام کردن از کورت ثانیه که وقت برخاستن است و ای دیگر فرمود از انبی احد کم صاحب فلیسلم
 مایه چون ملاقات کند یکی از شما صاحب خود را بگوید سلام کند بر وی فان حال بهینه یا شجرة او جدا
 ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر خایل شود میان آن در کس در خشی یا دیواری پس عمر ملاقات کند یکی
 دیگر را بگوید سلام کند بر وی درین ملاقات لزومی با این مقام از مدارات و مه اصلت سلام مستحب
 بود چه جای زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حد و تحریر بر استصحاب سلام و رعایت این ادب
 و چون در مسجد در آمدی افتتاح به نیت مسجید کردی و دو رکعت نماز بکنی که حکم سلام بکردن
 بر مسجید دارد لکن سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم درگاه عزت
 است جل جلاله مقلد است بر حق خلق که باعث برترحم و تکریم ایشان است و نقلیم حق عباد در چنانی
 است که ایشان محتاج اند و از خیر حق موجب قوت مقاصد و آرب ایشان کرد چنانچه در قصاص و مازاد
 آن و چون شب در خانه در آمدی سلام که سنت است نزد آمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیاید آن
 بشیند ندی و هفتگان بیدار نشاندی و میفرمود السلام قبل الکلام و لاند عوا احد الی الداعی حتی یسلم
 یعنی اول بیاید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا کلام کردن خوب نیست و مخوانید
 کسی را بطعام پیش از آن که سلام کند مقصود نقلیم سلام است بر کلام و طعام و اگر بسلام بصفه و اول
 یا بلند خطاب خوانند نیز واجب است اگر بر واجب درست آید و الله اعلم و معنی میکند که هر چند در آن خانه
 آن ضعیفی هست اما اهل اسلام را است که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و بطعام میخوانند
 و این دلیل است بر صحت اول حدیث و ثانی میکند معنی است آنرا در حدیثی که وارد است
 السلام قبل السؤال فمن آکم بالسؤال قبل السلام فلا ینبیه و معنی بیاید که اول سلام کند و بعد از آن
 چیزی پرسد و طلب کند هر که ابتدا سوال بطلب کند جزا باشد از عباد الله که کمال بیجهت زحمت
 و توفیق برترک سلام و از بعضی روایات آمده که هر که سلام نکردی و از آنستوری در آمدن ندی
 و دیگران را نیز منع کردن از آن و دستور در آمدن دادن هر کسی را که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة منور الليلة الاولى شئ من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئنا است وفي آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز نولان کرد که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت ملاک و هیچ یکی ازین دو وقت ملاک نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در تفسیر اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مرفرداعی را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت کرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا م چنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا آنکه در مای
 حدیث ملاک را تضعیف کرد و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة التمسک است
 اتمت چندان قوی نیست نزد متقدمان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرر و مخطمه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اختراعات اوقات

الفضائل همچنین می باشد کسب و تحصیل فضیلتها یعنی اجزای برهان است و در اسناد اینچنین
 ضعیفی هست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضایل معتبر و معقول است و هرگز باید بدی این اسلام
 کردی این سخن مکرر شده و منقریب گشته است و ذکر و تکرار و ترویج و توطئه علیه
 اوست چنانکه گفت و اگر کسی بزوی سلام نکردی مثل آن یا افضل از آن بزوی ذکر کردی علی
 الفوری تا غیر مکرر علی بودی مانند نماز یا قضا یا حاجت یعنی بول و غایط و جواب سلام و چنان گفتی
 که مستم بشنود و باشارت و ایما که تنگ نکردی مکرر نماز که در احادیث صحیح است ثابت شده که اگر
 کسی در نماز بزوی سلام کردی یا نکشت مبارک اشارت کردی بجهت آن احادیث چنانچه
 در باب نماز گفته اشارت بدست واقع شده که با انگشت نقل کرده اند و این احادیث را معارضی نیست
 مگر حدیثی مجهول الراوی که من اشارتی صلواته اشاره بهم من فایده صلواته کسی که اذارت کند در فضایل خود
 اشارتی که بهم کرده شود از وی مدعی باید که اعادت کند در آن آیه باین اذارت فاسد شده و این حدیث معارضه
 آن حدیث را نیز شاید قابل تمسک نه و در این باب سلام السلام عا یا رب رحمة الله (یعنی رحمت داشتی که
 در اینک ابکرینک علیه السلام ابو جری می گفت نزد یک ^{مؤمن} آمد و گفت یا رب رحمة الله یا رب رحمة الله
 فرمود لا تغفل عليك السلام فان عليك السلام تحية الموتى یعنی عادت ایدست شعرا را و غیر ایشان را که سردگان
 و باین صیغه تحیت کنند پس از آن در حق احیاء احترام کن نه آنکه البته تحیت موتی علیه السلام بود
 ولیکن چون در موتی احتمالی در دو توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا علیه السلام دور نما شد و نیز نقل بهم
 لفظ سلام بر علیه برای احیاء تحیت مبادرت با من و سلامت و عدم مخالفت است که وضع و غریبیت سلام
 برای آنست و نقل بهم علیه ابتداء مومم خلاف آن است و موتی این ملا حظه مفقود و عادت بعض مردم
 چنانکه مصنف گفت نیز بر آن افتاده پس تحیت احیاء با آن مناسب اما شد که اقول او در جواب سلام و علیه
 السلام بر او گفتی که قبول سلام مسلم و جواب بزوی معافاده می کنند بخلاف ترک و او که مومم بعد م
 قبول است کلاً لا یخلف و بعضی از آنها میگویند اگر کسی را در جواب دهند و فریض ماقط نکرد چه
 مخالفت است و بیشتر علما میگویند ماقط شود و استدلال بنص نیز می کنند و نقل را سلاما قال سلام
 ضمیر قالوا راجع به آنکه است که برای املا که قوم لوط آمده بود و این را بر ابراهیم علیه السلام کردند
 و ضمیر قال عا یا رب ابراهیم که جواب سلام ایشان گفت بی را و این نیز ترك سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید
 الا اساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون را ضعیف شد بنقصان در
 جواب سلام ملائکه علیه السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفتند ای که تحیت ابراهیم بطریق احسن
 و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجملة اصح است که معیار دوام و عادت بود و تحیت ملائکه بد علیه
 پس این وجه چهار آن لغزش آن در اصل و بی فرمود از ابتدا ای سلام باهل کباب بر هر چه در و راست میکنند

و امرا و میفرمود اگر کسی بید ستوری در خانه قومی نگاه کند حلال است ایشان را که چشم او را بر کنند
 ولادیه و لا قصاب و فرمود مستان را که اگر ویرا بگویند کیست در جواب نگویند منم بلکه نام یا کنیت
 یا لقب بخویش که بد آن بی اشتهاء تشخیص ذات وی حاصل گردد ذکر کنند چنانچه جابر رفر گفت
 آمدیم بر در آنحضرت و بگویم در رافرمود کیست گفتیم انا فرمود انا لا نگویم مکر و آمد او را این لفظ از من اگر چه
 این لفظ در بعض اوقات بحسب شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله مکر و بود
 نگویند بهتر و نیز نوافل که کرامت و انکار و بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعضی از معصوفه گویند که
 مکر و است که آدمی انا گوید که منی از هیئت و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص
 است بآنکه هر وجه تکبر و نفی بانیث و انانیت بود الا چون در احادیث و وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد
 چنانچه کثرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیست که امر و رعایات مریض کرده باشد ابو بکر گفت زید
 انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم
 است و کرامت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مغنی مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب یکی فرستاده
 باشند و بر وی بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که
 ابو هریره رفر در حدیثی است که روایت کرده آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله اذن له فی لفظ اذن
 احدکم الی طعام چون خوراند شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول یسئرا ثم یسئرا ثم یسئرا فان
 ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مرا و از احتیاج باصطیلان نیست و هرگاه در محلی
 اجتنال خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن درون نلکد از
 چنانکه روزی در بستانی که بر بیرار یس بود در آمد و ابو موسی اشعری را رفر در بانی فرمود تا هیچ کس
 را بی اذن نلکد پس ابو بکر رفر بیامد و ریزد ابو موسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب
 و بشارت ده او را بجهت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رحیم فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت
 پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت و به بلائی که بر سر وی نیامد و با
 بعضی از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که دوه کس نزد من اند در آنکه ترا اذن است و
 با من مسعود رفر فرمود که اذن تو اینست که حجاب از محاله برداری و بدانی که من در خانه ام اگر چه
 و کسی آمده در سخن با هم در آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردی بحضرت رسالت آمد
 و گفت ای استیذان بزم مادر بخویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او در يك خانه ام فرمود استیذان کن
 گفت من خانه ام فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی فصل در بیان عطسه چون حضرت
 نموی را صلی الله علیه و آله عطسه آمد است مبارک یا جامه را برد من نهادی و آواز عطسه را بخوابانیدی و در
 روایت ترمذی و ابوداؤد آمده است روی خود را بدست یا جامه پوشیدی و آواز عطسه را پست کردی

و میفرمود که قه اوب یعنی فانه با قه اطر عطسه سخت است و شیطان است و چنانچه عطره را در دست میزد و در
تثاویب را که ایت میزد در دریاچه عطسه میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
چنانچه عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
نفس و گنگ و رتق و خراس و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
شیطان بآن عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
مسلمانان که حاصل و آشنود که بگوید بر حاکم الله و اما ثواب از شیطان است چون کسی ثواب آید باید که آن را
دفع کند چنانکه نواله را که یکی از شما چون ثواب کند یعنی مبالغه در آن کند و در آن ادا را که گشاید محضند
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
مسلم است که چون ثواب کند یکی از شما باید که بگوید بر حاکم الله و اما ثواب از شیطان است چون کسی ثواب آید باید که آن را
و در صحیح بخاری است که چون یکی از شما عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
باشد و بشنود باید که بگوید او ای رحمت الله و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که در عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
شخص گفت یا رسول الله فلان را شمشیت کردی و بر حاکم الله گفتی و مرا نکشتی و فرمود او حاکم الله گفت و لو
نکشتی رواه البخاری و مسلم و شامت خوش شدن دشمنان و حامدان امت بدیدن نایب بر کسی و شمشیت
عاطس جواب گفتی او ای رحمت الله که عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
آنکه عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
او ای رحمت الله که عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
شش است چون نیت شود عبادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون
طالب نصیحت نماید در بخندد و آنچه شرط نصیحت میفرماید را در حق او نصیحت بخواند و در آن
حمایت نرود و چون عطسه کند بر حاکم الله بگوید و چون عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
عبادت مریض کند شفا است و دلالت دارد بر آنکه عبادت از حقوق اسلام است و از حقوق صحبت و در سنن
ابو داود است مسلم صحیح از اعصاب احدی که فایده دل چون عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
را بحاکم الله فی کل حال و بعضی از صحابه گفتند آنکه عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
شما است می آید اما این است که عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد
شد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد و عطره را در دست میزد

بالکرم و ظاهر احادیث صحیح آنست که تشبیهت فرض است بر هر کسی که تشبیه غاطس بشود و تشبیهت یکی
 مجزی نیست از دیگران و این قول چنانچه از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعض سنت است علی
 الکفایه و گفتن یکی از حاضران کافی است که قال الطیبی و این شعار در بلاد هند و ستان بلکه بعض بلاد
 دیگر هم بغایت مشهور است و اطمینان بآن نکنند مگر خواص صلحار و متعان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و اما عموم خلایق
 باین معروف و اذ اندک و شناسند و نسأل الله تعالی السلامه و در سنن ابی داؤد است و در جامع ترمذی
 نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عطسه زد و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علیک و علی امک
 سلام بر تو باد و بر مادر تو و فرمود اذ عطس احدکم فله عتبه یعنی چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید
 خدا را و لیقل من عندک و باید که بگوید کسی که نزد از است بر حاکم الله و بگوید یعنی علیهم و باید که باز بگوید
 غاطس در جواب آنکس که گفت بر حاکم الله بفرموده الله و انکم و اینک فرمود در جواب وی علیک و علی امک دو
 اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بموقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام بر مادر تو کند و دوم
 آنکه تل کیری است بآنکه ادب میان است و کیسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و رکنار ما در آداب و ناله
 کسب کرده و تنبیه است بر حماقت و بیجهت مزایات صفات او در وی من مقرر شد بد عامر مادر او را بسلامت
 از آفات و در بعض شروح نقل بر علیک و علی امک اینچنین کرده که علیک الویل و علی امک یعنی وای بر تو
 که ادب دنیا موعی و وای بر ما در تو که نرا آداب دنیا موعی و تربیت خوب نکرد و تشریح جعل در وقت
 غطاس از این روست که عطسه نعمتی است و سبب حصول منفعتی و خروج بخارات مختلفه از دماغ و بقای
 آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بجهت صیل نرا این معلوم شد و در صحیح مسلم است که
 شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تشبیهت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشبیهت نکرد و فرمود که
 این مرتکب از کام است از اینجا معلوم شود که تشبیهت در عطسه اول است و پس و در دوم نیست و در روای
 از ترمذی آمده که این را در کرت سیوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشبیهت کرد و در هیوم فرمود این مرد را
 زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشبیهت کن برادر خود را سه بار فم از دهان و زکام و آنچه
 بر سهز زیاده شود پس آن بعد از زکام است و در لفظ دیگر فرمود اذ عطس احدکم فلیشمته جلیشه و آن را ب
 علی الثلاث فهو مزکوم و لا تشمت به الثلاث و از اینجا معلوم شد که تاسه کرت تشبیهت آمده است و اگر
 غاطس حمد نکوید حاضران بجمع حمد بگویند تل کیری و بعضی برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید
 و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نکویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را و این قول صحیح تر و قویتر
 است چه اگر تل کیری بود پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بودی به عمل آن فصل در اذکار سفر اول ذکر و دعائی که در
 مبادی سفر مشروع و مقرون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بمسافر نبود بلکه بر جمیع
 کارهاش مطلق باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قنکلی کاری کند که اهتمام

فاصرفه عنى واصرفنى عنه والذلى التغير حيث كان ثم رخصني به فوجدت درين كه عباد استخاره عبادى
 ليافتم اما عمل برين موافق حدیث استخارات و مناسبات اتباع سنت است طریقه مشایخ در او را ذکر دارند
 استخاره یومیه است و طلب غیر درین روز و شب و کاتب بطور هر روز طلب غیر مطابق ثامنت هم کنند
 و تخصیص نیز و شب ندما یلوشک نیست که تخصیص یوم اقرب با استخاره سنت است ولیکن عدت صریح حکم
 بیش از یکروز ندارد بلکه نه ادلیار و زی بیش نیست والله اعلم **فصل** در بیان ادعیه سوار شایان حضرت
 امیري **تذکره** چون نوزاد شده سوار شدی سه بار بگویی الله کبر انکاه کدی **مستحان** اللهم صفر لنا ما اوتانا الله من
 وانا الى ربنا المتقلمون اللهم انى اسألك فى سفرى بك البر والتقوى ومن العمل ما ترضى اللهم هون علينا سفرنا
 دل او اطرحنا بعد المهر انت الصاحب فى السفر والخليفة فى الاقل والمال اللهم اصحبنا فى سفرنا واغنىنا
 اننا و چون از سفر بازگشتی کفای آید من ناثمرون ان شاء الله عابدون و ناثمرون و در مستحان امام احمد
 لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فى السفر والخليفة فى الاقل اللهم انى اسألك من الغنى فى السفر
 والكفاية فى المنقلب اللهم اغنىنا ذلك من هون علينا السفر واذ اراد الرجوع قال آمون ناثمرون عابدون
 ناثمرون و چون در شهر آمدی بگویی تو یا ربنا اربنا لا یخافنا حواء و در صبح مسلم لغز دعا اینست
 اللهم انت الصاحب فى السفر والخليفة فى الاقل اللهم اصحبنا فى سفرنا واخلفنا فى اقلنا اللهم انى اسألك
 من وعشاء السفر واثابة المنقلب ومن الحور بمل الكور ومن دعوة الظلوم ومن سوء المنار الى المال والاقل
 و در بعض روایات است که چون پای میارند در رکاب نهادی کفای نسیم الله و چون بر پشت مرکب است
 شدی بگویی الحمد لله الحمد لله الحمد لله اکبر الله اکبر الله سبحان الله سبحان الله لا اله الا انت سبحانك انى ظلمت نفسي واهملت انى لا يغفر الذنوب الا انت و چون در گاه سفر دعا کفای آردی
 مسافر بگویی استودع الله دينك واما فتكر عوانيم عملك ويكي از صحابه گفت مستخارم تا استخار و م مرا
 زواده فرمود زود دعا الله التقوى گفت زواده فرمائی گفت و غفر ذنبك گفت زواده فرمائی گفت ويسرك
 الخبر حينما كنت رد بكرى كنت عزم مفرد او فرمود ترا وصيت ميكنم بهر هيئت كاري عباد و تكبير گفتن
 بر مر بگویی و چون پشت داد برای رفتن گفت اللهم ازله الا من هون علينا السفر واذ اراد الرجوع قال آمون ناثمرون عابدون
 بگویی تكبير گفتی و چون در آمدی نسیم آفندی و که در بگویی فرمودي اللهم لك الشرف على كل شرف
 ولك الحمد على كل حال و نفس فرمود از تنهاى در سفر و استصحاب صاحب جرس نگاه داشتن كلب منهي عنه
 است وليكن برامه با مجامى سرا و منزل و مواشى و صيد مباح داشته اند را متصاحب جرس نیز مكره است
 ولى العدت لا تصحب الا كذا و فقط فيها جرس و در وجه كراست آن بعض گفته اند كه آواز وي صيت
 اعلام را ظهار اوست و آنحضرت **تذکره** دوست میداشت كه دهستان دین را از آمدن مسلمانان خبر
 نشود تا آنكه آن بر سر ایشان نه نشاند و بين وجه ضعف است و بعضی حدیث چند ان موافق نه و ظاهر

قالت كفت عايشة رضي الله عنها لما قدم جعفر و أصحابه هرگاه قلزم آوردند جعفر من این طالب را صاحب وی قرار
 همیشه در روز فتح خیبر تلقاء النبی پیش آمد او را پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} در گنبد بین عینیه و اعینیه پس بوسه داد
 آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} میان دو چشم جعفر و در کنار کردت او را و در روایتی آمده که فرمود عیال من که بفتح
 خیبر خوش شوم یا بقل و م جعفر و کن اصحاب رسول الله و بودند یاران پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} اذ انك موا من سفر
 چون قلوم می آوردند از سفر تعانق و در کنار می گرفتند یکدیگر و اولی در حدیث عایشه آمده که
 قل و م آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در خانه من بود پس زید آمد و
 در بگرفت حضرت ^{صلی الله علیه و آله} تن بر بند چادر کشان از خانه برآمد و در کنار کردت او را و بوسه داد و هرگز ندید
 دودم من آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} را اینچنین و در بعض احادیث آمده که قل عبد القیس چون بساط به قلزم
 آوردند از مرا که خود زود فرود آمدند و دست و پای آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} را بوسه دادند و راه او را و داند نقل
 است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس در آمد ^{رحمه الله} علیهم مالک مصاحفه کرد او را
 و کفت معالقه نیز میکردم اگر یک عت نموده و سفیان کفت بشعنه حق معالقه که کرده است آنده بهتر است
 از من و تو معالقه کرده است پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} جعفر را و در تقبیل کرده است او را در وقت قلوم او را
 همیشه مالک کفت آن مخصوص بجعفر است سفیان کفت لایکه عام است حکم ما جعفر یکی است اگر ایضا الحان
 باشیم رکعت اذن میله می که در مجلس نوشتن یثکنم مالک کفت نعم اذن دادم پس سفیان سورتی حدیث
 کرد پسندید که داشت و مالک سکوت کرد کفانی تاریخ المدینه للسید السمهودی و فقهار در جواز معالقه
 و کراهیت آن اختلافی و تفصیلی است و پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} اگر چه در غیر قلوم سفر ندیداشد و چون آنحضرت
^{صلی الله علیه و آله} اسفر بر سیدی پیش از دخول بیت دور کعت نماز در مسجد بگذاشت پس از آن معالقه در آید
 فصل در بیان تعلیم خطبه مهمات حضرت لموی ^{رحمه الله} عا و را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم
 فرمود الحمد لله المستعیده و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و مآات اعمالنا من بعدی الله فلا مذل له و من
 یضله فلا دانی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
 ولا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا الله انکم لانی خلقکم من نفس واحدة و انکم لمنها از وجب او و است منها
 و یا لا تغیروا نساء و انقوا الله الذی تساعون به و الارحام ان الله کن علمکم الله و یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 و قوا و ادراک الله یصلح لکم اعصابکم و یغفر لکم ذنوبکم و من بدع الله و رسوله فقد فارقنا عن اعظامنا شعبه
 کت و انی حدیث بر سیدم که این خطبه نکاح است یا غرض نکاح کفت این خطبه همه حاجات است
 و نزد شافعی و امامیه مستنون است نزد هر گاری و عقلی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی
 شافعی را بقتل و یا بحدی با خود دادند را بخورد باید که موی پیشانی و برانگیرد و اسم الله بگوید
 و عاشر کت بران کت الله بگوید اللهم انی امأ لک غیرها و غیر ما حبلت علیه و اعوذ بک من شرها

اگر چه در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است هر جمعه را غالباً به نسبت نماز روز جمعه است اما بعضی
 ظاهر عظمی و دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمانین این نماز عظمی و موعظه تراست و مسلمانی را این عظمی
 آورده که پیش از نماز رکعت اول در سجده فرموده می راند که تخلف کنند از جمعه تحقیق قصد کردم که اگر
 می بود بر آنکه نماز گذارد با مردم بستر بسوزم من بر جماعتی که تخلف کنند از جمعه عاقلان ایشانی
 و گفته اند که هرگز اذیت شود جمعه بی عملی تا آنکه کسی کند بنماز یا نصفه بنماز یا در هر نصفه
 در هم یا صاع جنطه یا صاع صابون و هر که در رکعات آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا بر دوازده فرمودی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جحله مرسل روایت از صفوان بن سلیم و احمد
 از ابن قتاده آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت نماز آن جمعه مهر نهد خدا بر دل وی
 و این همزه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را از احمد بن حنبل و در زین در روای آورده بری شود
 خدا را بتعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را پیش از وقت نوشته شود از
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاده کرده شده و از
 ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیای پی بتعدیل انداخته اسلام را پس پشیمان شود و قلند
 کسان بحضرت کثیری در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معنی و مدارت بود بآن چنانچه از مذاق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مله امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب احمد
 نیز استحباب است و بر روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل وجوب چنانچه
 مله مالک و بعضی از هنبالیه است دلیل قائلین بوجوب و بر وجوب نماز است چنانچه مختار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله من جالساً یوم الجمعة
 فلیغسل در موطا از ابن السبکی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب را آمده چنانچه روایت کرده اند
 استحباب کتب منه الا ترمذی از ابی سعید که گفت صلی الله علیه و آله غسل و مسواک است در روز و بر روایتی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میابد و گفت عمره امام مسلم بخوانی میآید هم و بر استحباب است
 و اما مسواک و طیب و الله اعلم واجب است یا نه ولیکن اینها نیز آید در حدیث کمالی
 و در موطا از ابی مرید آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی غسل چنانکه در روز از ابی مرید
 آمده که پیش از نماز در روز جمعه است و هر که غسل کند در هر هفته و از هر هفته سه عمل که
 گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن در جمعه و لازم است بر هر روزی که جمعه غسل و ترمذی گفته که در روز

عظام و مشکل است چیزی دیگر بخوابه کفم مومن و مومن فرمود پس احوال خود را بگویند مرا بگفت
سجود یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که افضل عبادات است و چهار گن که مستحق و اول آن شوی
یعنی من مدد میکنم ولیکن تو بر فرموده و چنانکه طایب گوید من علاج تو کنم چه عبادت ترا اگر بر
فرموده من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احتسائی لعل الله علیه پس بگوید
و زی مرا احسان کنند و اجزا که الله خیرا فله بلغ فی الثناء پس بگوید بگویند سید در این روی یعنی
اگر زیاد برین مکافات نتواند کرد اینقدر هم کافی و والی است و از کسی بگویند الله ابن ابی ربیعہ د یعنی سید
بود و چون آن را وفا کرد در حق وی گفت بارک الله لك فی ادلك و مالک و فرمود چون آواز در را ز گوش
بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس بشنوید بگوئید اللهم انی سألک
من فضلك و در حدیث آمده است که در را ز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند و نیز آمده که در
زرد آواز خروس مستجاب است و بی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا
مکانی دیگر و در آن خانه تکبیر گوئید که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب است و گفته اند که سردر
اطفائی تکبیر آتش را آنست که در آتش علو و سرکشی و هیبت و کبر مانی است پس ذکر کبر یا جلال حق آن را
فرو می نشاند و با یک که هیچ کس در مجلس نه نشیند الا که بیاد حق بر خیزد یعنی مجلس بیدار خدا
نگردد و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلس را که ذکر خدا در وی نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود بر ایشان و ز قیامت و چون شهادت که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمیدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر ﷺ وقت
برخاستن از مجلس این سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قوی شنیدم که پیش از من نمی شنیدم
فرمود که این کفایت آن چیز است که در مجلس واقع شد و خالد بن الولید از بی خوابی و نای شب شکایت
کرد فرمود که چرخ در خوابگاه حرامی شد بگو اللهم رب السموات السبع و ما اقلنت و رب الارضین السبع
و ما اقلنت و رب الشیاطین و ما اقلنت کن لی جارا من شر خلقک کلهم حیما ان یغترط علی احد منهم و ان یغشی
عزجاری و دل ثناء که لا اله الا انت و یکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو اعوذ
بکلمات الله امانات من غصبه و عقابه و شر عباد و من همزات الشیاطین و ان یحضر دین و نهی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و بگوید کسی یا آنحضرت ﷺ گفت ما شاء الله و شاءت هر چه خدا خواهد
و تو خواهی فرمود جعلت فی الله ذللا گفت مرا همای خدا را معالی ساختی و ازین قبیل است مادر پناه خدا ائمه
و در پناه شایسته است و بر سبب امن الفاظ و امان امن مسمی شده است و از آن سوری شرک می آید
و از منتهای آن از آن مرع فرمودی آنکه در شام بخوابی و بگو یا الله و یا محمد و یا علی و آواز میکنند و
دعا در وقت آواز وی ملحق است و شام بیدار من بگویم که مرهم علی من یضامع الیه و صنع او است و همین

حکم دارد شکایت از گرمی هوا یا د و باران و امثال آن از حوادثی که مکرره طبیعت افتد و از آن ضرری
 عاجل متوجه نگردد و مسئله آنرا را بیکدیگر در شام مذهب طریقه‌های جاهلیت بکنار یکدیگر مثل عصمت و دعوت
 بقایا بد و کس بیکدیگر را از آنکه ویند چون سه نفر یا شنبه تا باعث آزار و توهین آن شخص میوم نشود که چه
 میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبی میکنند و هیچ زنی محتاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید
 تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه و باعث فتنه گردد و در دعا نگوید اللهم اغفر لی ان شئت بلکه
 در دعا جزم و حتم باید آخر خود متین میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که
 موجب نفوذ در توجه و یقین است سوکنند بسیار مخورند که مورت غفلت و قساوت قلب کرد و در روضای
 بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوکنند خوردن بخند اگر چه
 راست باشد بر خود به بندد که باعث تعظیم حق در دل و مورت عظمت شان این بند است سوکنند بغیر
 خدا مشورند که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال نکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از
 برای خدا اینکار بکن و بمن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکفی نور الله مرقد و
 قدس روحه و افاضل علیها فیلوضه و فتوحه میفرمود که در اعجاز و آثار آمده است که اگر یکی از دیگر
 لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قلزت و استطاعت دل ملعون گردد و اگر کنهایش دادن
 نداشته باشد لعنت راجع بجا نل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از حضرة علیه السلام
 چیزی را لوجه الله درخواست میفرمود چیزی ندادم اگر خواهی مرا بفروش و نین آن در کار خود کن
 آن مرد ششتر را بدست یکی از اغنیایا بفروخت بعد از مدتی آن غنی که حاضر را بخود یکد بود بشتری رفت
 و مهم عیارت را بخضر رسانید و بی توانی که از مجرای عادت بیرون بود عیارت را تمام باخت
 چون از شکر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد این مرد از اهل عبوس و مظهر خارق عادت است گفت
 بگویی که تو کیستی فرمود من بنده خدا ایم و خدا متکارتو گفت لوجه الله بگویی که تو کیستی فرمود همین
 لوجه الله است که مرا بنده تو ساخت پس قصه را بیان گفت آن مرد عذر خواست و او را از قیل و خمد
 بخود آرا کرد مدینه را بشرب میخوانید بشرب نام مدینه است در جاهلیت بود در شرع نام وی طایفه
 و جز آنست و نهی کرد از تسمیه او به بشرب امام مالک گفت بر حقه الله جلایه هر که مدینه را بشرب بخواند
 بخزیرش باید کرد و ادب باید داد که بتلا فی آن ده باز بگوید طایفه و وجه نهی آنست که بشرب مشتق
 از ثرب است به تهریک بمعنی هلاک یا تمام کافر است که وی را بنام وی میخوانند و اینکلام در
 کتاب جلد بالقلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شد است بتمهیل مذکور
 است کسی از کسی سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر که ضرورت باشد که مری باشد
 که نثران گفت کان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح میخوانند که قزح نام شیطان است که

كفار آن را بوی نسبت دهند * فصل * در الفاظی که در کرامت آن حکمی را خلاف نیست * ملک
 الملوك قاضی القضاة که بحقیقت جز حد ایتعالی دیگر نیامد سید الناس سید الاعمال که جز
 پیغمبر ﷺ دیگر براندگان کمت بنده من برستار من در هیچ مسلم از ابی بریره آمد که
 در مورد پیغمبر ﷺ باید که نکوید یکی از شما عبدی و امانی که همه مردان بند باین
 حد ایند همه زنان داهان و بند و نکوید بنده مرصاحب خود را بی بلکه سید بی و ولایتی و در روایتی
 مولائی نیز نکوید زیرا که مولای شما حد است و دیگر از جمله آن الفاظی که کرامت دارد من مراست و در بعض
 نسخ متن من نیست و در بعض آن را تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و برین لفظ برای دولت است من
 که بطریق انانیت و تکبر گوید دیگر مراست که بمعنی ثبوت ملک است حقیقت مرخص خود را و از تصحیح
 بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دولت را یکبار داشته باین معنی که من کندن و اثبات انانیت کردن
 مراست و ثابت دیگر لفظ از من است کرامت این نیز بحقیقت اصالت انانیت و اثبات اوست مرخص
 را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذهب خود است که میگوید نزد من انانیت است و حق
 همین است و اما آنکه علما گفته اند مندی کندانه باین قصد است دیگر این الفاظی که عمر شامی در زاد
 چه عمری که نهاده اند در از و گویند نکود و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع است که البریز به العمر
 و امثال آن بمعنی دیگر است و مقصود ترغیب در راستی طلب زیادت عمر و کفر آن را ثابت از عالمی و رفیق
 بر داند میشود ولیکن معارف خلاف سنت است ایام شما دایم باد مراد ایام دولت و نظامی است و آن
 همچون رادایم نبود هزار سال بری این نیز غیر واقع و محال باد و است پس خواستن آن در حق نبود و پوشید
 لسان که الفاظ مذکوره بمعنی ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب ذوالی و قوجه
 مفتوح است برین لفظی ظاهر آنست که کرامت نیز بهی باشد نه تحریمی چه آنچه در بعض حواشی نوشته اند
 والله اعلم و در مسائل اجتهاد و نکوید این را حد ایتعالی حلال کرده یا حرام کرده باشد این عبارت را
 در حدیثی گوید که نص بنهریم یا بتحلیل آن وارد شده باشد اگر چه علما گفته اند آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد
 میباشد است و معنی محتمل بکتاب و سنت و ثابت بدست چه آنچه گفته اند که قیاس ظاهر است نه مثبت
 ولیکن بل وجود آن حقیقت همان است که مصنف گفت و آن در آن حدیثی ظاهر و در حدیثی دیگر از حد
 و مجازات نکوید چه این اطلاق اگر چه صحیح داشته باشد ولیکن حرمت آن را از حدیثی دیگر
 معنی مراد در حدیثی دیگر لا سیما نزد کسانی که شیعیه و مذهب را بر اهل حق و وفای حق
 حجج و حجتی از حدیثی که ثابت است با بایات یا امر و معجزات قاهره که شک و شبهه اند
 علیه و صاف اند از حضرت نبوت ﷺ که ثابت است با بایات یا امر و معجزات قاهره که شک و شبهه اند
 تسلط را نیست و الله الموفق * فصل * در اسماء و اشراج حدیثی حضرت زکریا علیه السلام

هوره الم نشرح لك صدره براي امتنان ان نعمت منزل شده شرح صدر را كه بحضرت رسالت
 ﷺ انما كثره مفسر ان تفسیر آن كرده اند بنور سميع و تفسیر او براي جمع میان مناجات حق و دعوت
 خالق تا حاضر غائب و كاین پائین كشت و فکاره و شد این از كفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب
 و محض و مولی تعالی و تقدس و بایداغ اسرار حکم و انوار معارف و علوم و از اله ظلمات جهل و ضیق نكرت
 و تیسر و تفسیر وحي بعد از ان كه شاق و ثقیل بود بیايد دانست كه بزرگترین اسباب انشراح صدر توحید
 و ایمان است و بحسب كال و تمامی و قوت و زیاده ای آن انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی * فمن
 شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه * كسیكه كشا دخل ایتعالی سینه او را برای قبول دین اسلام
 و صفت استسلام پس وی بر نور بصیرت كه وارد است از جانت پروردگار وی و قال الله تعالی * فمن یرد الله
 ان یرد به یشرح صدره للإسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا خرجا كما یضعل فی السماء * حق
 استجاده هر كرا خواهد كه راه نماید كشاده گرداند سینه او را برای قبول دین اسلام و هر كرا خواهد كمره
 گرداند تنك كنگ سینه او را در قبول اسلام چنان به تنك آید و مشقت یابد گویا بر آسمان میسر آید لا جرم
 توحید و هدايت از اعظم اسباب انشراح صدر است و شرك و ضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر و تنك لی
 و از جمله اسباب انشراح صدر غریبی است كه بار یتعالی در دل بنده می تاباند و آن نور ایمان است كه چون
 در دل بنده افتاد و بر وی و نور و انشراح و فراخی در دل وی پیدا آید و چون آن نور فایده شد در تنك لی
 افتاد و بسختی و مشقت گرفتار كشت قال ﷺ اذ ادخل نور القلب چون در آید نور ایمان و یقین در دل
 بنده انفس و انشراح فراخ شود و كشاده شود دل قالوا وما علامه ذلك كفتیل چه چیز است نشان در آمدن
 آن نور در دل كه بوی فراخ و كشاده میگردد یا رسول الله قال الاثابه الی دار الخلد فرمود نشان در آمدن
 آن نور سه چیز است یکی روی آوردن و رجوع نمودن بنده بدار آخرت كه مغلك و موبد است چه
 بروشنای آن نور بیدار بصیرت بنعت یقین دریافت كه دنیا محل فنا و زوال است و آخرت باقی
 و دایم لا جرم روی از دار فنا گردانید و توجه بندار بقا آورد و التجانی عن دار الغرور و م نشان آن
 در روشن شدن دل بر كندن از مرای دنیا كه فریب دهند و از راه بر نده است كه بظا هر خود را
 آراسته و مزین نماید و مكر و غیبه و دلال خود دل و بایك چنانچه در حدیث آمده است كه دنیا سبز و شیرین
 است یعنی هم در نظر محوش نمایند و هم در دل شیرین آید است و الاستعداد للموت قبل نزوله هیوم نشان
 در آمدن نور ایمان در دل مهیا شدن و ساختگی نمودن است مروت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانكه
 بعد از موت از همه چیز منقطع و بی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیار می كه در روشن
 كسب آن كند و ملوك طریق آن نمایند این بود این هر سه علامت مجمل را جمع بیک چیز است كه تعبیر از آن
 بتوجه الی الله یا سلوك طریق النصول الی الله یا تحصیل محبة الله و امثال آن تواند گرد و آنچه در حدیث

احمد بن ابی هريرة قال كُنت ابي هريرة قيل للذي كُفِّه شئ من ليلة من ليالي شهر ربيع الثاني يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شوال کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اشتغال باوقات

و فسحت میدان حال است که لها این کمال و نهایت جامعیت اینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه
 * الم نشرح بیان کردیم و این بسم و الله و هو الم و حضرت و هیبت و دهمشت که ذکر کردم منافات ندارد منافات
 بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ مشربی است که کنجایش یکجا نباشد در نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون
 حوصله فراخ شد و میدان معرفت و وسیع آمد همه را در محل خود جایست و هر یک بجای خود است انا
 للضیال للفقول و التمشیر النور اشارت باین جامعیت است و حزنه فی قلبه و بشراه فی وجهه بیان اینحال و
 بر آنحضرت نیز علیه السلام در ابتدا این کار بحکم جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضمیمی
 و تنگی طریق بیان میباید آنحضرت به تربیت و تادیه حضرت عزت که در مقام تهنیت و تکمیل وی بود شرح
 صدری نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی بر وجه کمال و غایت اعتدال بیه زحمت و معارضت
 ادا مییافت و حصول اینحالت اعتدالی و هیبت و جدائی مر جوهر مقلد من نبوت را علیه السلام پر تو جامعیت
 و جود ذات اقدس الهی است جل و علا و نتیجه محاذات و مرآتیت وی مر آن ذات کامل الصفات را
 تعالی شانه و عظم بر ماله * باب * در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و آن مشتمل است بر فصول
 * فصل * در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آن را در نگریدی و در
 طلب مفقود تکلفا نفرمودی و هرگاه طعامی صالح از طبیعات اطعمه حاضر شدی البته از آن تناول کردی
 و هرگز هیچ طعام را عیب نکریدی اگر چه بواسطی تناول کردی و اگر نه خواستی نزل کردی و خلوا و غسل بسیار
 یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهای دیگر خوردی و دوست داشتی و این اثر و مقتضای ذوق حلاوت
 ایمان است که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة الایمان و المؤمن حلوی اشارت بدانست و هر روز
 یکبار غسل را بآب آمیخته نجرع نمودی که متضمن جل نافع بدنی است و گفته اند که در نوشیدن این غسل
 مزروع بآب حفظ صحتی است که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطباء چه شرب غسل و لغی آن بر ناشنا
 ازاله میکنند بلغم را و میشویک معده را و در میکنند لزوجت او را و دفع میکنند آروی فضلات را و کرم
 میکنند او را باعتدال و میکشاید سنگ ها را و آب بار در طب است که قمع میکنند حرارت را و حفظ میکنند صحت
 بدن را و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله هر روز غسل بآب آمیخته خوردی و بر آن صبر فرمودی تا شهرت طعام
 غلبه کردی نگاه داری نان جوین بآبی یا بادامی بخوردی و بدان اکتفا کردی و در صحیح ثابت است که
 گوشت شتر و گوشت کوسه و گوشت مرغ ماکیان و گوشت جباری که طایر است مشهور و گوشت خرگوش
 در حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اللحم از آن را خورده اند
 گوید که ابو طلحه بدست من ران و هرین خرگوش آنحضرت وی فرستاد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و در روایت ترمذی بشکر او می آمد ران یا سرین و لیکن در جامع الاصول از حدیثی داؤد می آید
 که شیعی نزد عیال الله بن عمر و از نسائی آورده که صدق کرده بود آن را و گفت یا عیال الله ابن عمر وجه میگوئی

[illegible]

(معنی ماثل معتمد بر یکشوق است و مراد نه اینست و متکی اینجا بمعنی معتمد بر فراشی که زیاده است
و ممکن و محذوفی بر آن است و مراد آنست که در وقت اکل ممکن و مستقر بر فراش نمزدی چنانکه بسیار عواران و
اهل شره و متکبران بنشینند بلکه چنان نشستی که کو با همین ساعت بر میخیزد و لغت چند تناول کردی
و کمر خاستی و بعض گفته اند که انکا اینجا بمعنی تعدد هر وجه ممکن و استواس است بلکه سنت در اکل آنست
که ماثل بطعام و متوجه و منحنی بوی نشیند و گفته اند که حمل انکا بر میل باحد اینجا تئیم و منع از آن
بر ملاب اهل طب است که گویند بخوردن برین وضع منحل نمی شود طعام در مجاری و گوارا میشود
چنانچه باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفته که نخورد مکی ونه بر روی افتاده ونه
ایستاده بلکه به نشیند بر دوزانو یا بر صورت اقاعها بردو یا یا بردارد زانوی راحت و به نشیند بر زانوی
چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمد اکثر اطیبامبارکافیه غیر مکفی و لامودع ولا مستغنی
عنہ بنا و آگاه گفتی الحمد لله الذي اطعم من الطعام وسقنى من الشراب وكفني من العري وهدي من الضلالة
وبصر من العمى وفضل علي كغير ممن خلق بفضل الله رب العالمين و آگاه گفتی الحمد لله الذي اطعم
وسقى و صوغه و عادت نبود که بعد از طعام دست بشوید دائما در فضیلت دست شستن پیش از طعام
و بعد از وی احادیث واقع شده است و آمده که برکت طعام در وضو است قبل الطعام و بعد و نیز آمده
که مسیح میگردد بتروی دود هست که می نشست بعد از طعام روی مبارک خود را و ذرا عین را و سر را و میگرد
این وضو است از آن چیزی که تغییر داد او را آتش و راه القرمطی و ناشستن دست مکرر طعامی باشد
که جرب نمودی و شوربا نداشتی و در اشعیاء العلوم از بعض ی تکلفان صحابه به راز اب زهد می آمد
که بجهت کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و مند بل ایشان پاشنه پای ایشان بودی
والله اعلم و اما لبنا نشسته آب آشامیدنی و از آشامیدن آب در حال ایستادن کمی منع و زجر کردی و بیکبار
ایستاده آب آشامید بعض گویند آن ناسخ نبهی است و بعض گویند نبهی ناسخ این است و بعض گویند
شراب ایستاده بر یابرای بیان حراز بود و بعض گویند برای علری بود لاجرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب
نشاید خورد و چون علری مانع از نشستن پدید آید ایستاده روا بود در مواهب اللذیه می آمد که عادت
شریف آن بود که آب نشسته آشامیدی رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نبهی کرد از شرب قایما
و در روایتی آمده که فرمود نباید که نوشید یکی از شما آب ایستاده و اگر بغیر اموشی بنوشد باید که پی کند
و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت ﷺ دلوری را از آب زمزم پس
بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ بخاری آمده که وی آب بنوشید ایستاده و فرمود که مردم
مکرره میل کنند شرب قایما و بیغمجرحا ﷺ کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است
و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرد کسی که زمین مسح کرده و برای چه قائل شوفا بنسخ با وجود امکان

جمع و تطهیر و وضو آب آنست که نهی محمول است بر کراهت نوشیدن آن و اما در این باب برای بیان
 حوازی بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب آن و حال آنکه اینست رسید که عمل آن حضرت است
 حوازی بش آنکه چون آن حضرت ^{علیه السلام} آن را برای بیان حوازی کرد در حق و نه مکروه و اما در این باب
 بیان حوازی بر شارع واجب است و در حق غیر وی مکروه بود و اولی ترک آن و اما حدیثی که در محمول است
 بر لب و استحباب پس مستحب باشد بر آن را که نوشید اینست که هر کس عیال بهیچ وجه نکند قال
 النوفیری و مالکیه بر آنست که با کسی نیست بنوشیدن آب اینستاده و در حدیثی که در این باب آمده است که گفت
 دیدم من ابابکر صدیق را که مینوشید اینستاده و امام مالک گفته است که در حدیثی که در این باب آمده است که
 و علی رضی الله عنهما اجمعین اینستاده مینوشیدند و عبدالحق که از اعظام علمای حدیث است که گفته است که حدیثی
 ابوهریره که ناطق است بنهر از شرب تا یما و یی کردن نزد لعیان ضعیف است و در امتدادی عمرو بن حمزه عمری
 است و وی ضعیف است و بعضی از علماء گفته اند که نهی محمول و منصرف است بکسی که برای اصحاب
 خود آید آورد و مبادرت کرد بشرب تا یما و یی از ایشان و رعایت جانب ایشان نشود و بعد از سالی القرم
 آخر هم عمل نکرد و اظهار آنست که این موقوف بر این هر چه است و قول اوست نه حدیث پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله}
 و مختار آنست که احادیث شرب تا یما و یی در حدیثی که در این باب آمده است محمول اند بر اصحاب و نه غیر
 بر اولی و اکمل زیرا که در عرب اینستاده و غیرها است بدی و مکروه هم بهیچ وجه است و امام احمد
 از اب هریره آورده که وی شخصی را دید که مینوشید اینستاده پس گفت کن گفت برای چه گفت
 آباد است میداری تو که بنوشد آب امرأه نوکر به گفت لا گفت بخدای تو شید با تو کسی که بدتر
 است از کرب و آن شیدا نیست انهمی کلام المومنین چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} آب آشامید یا بشیر و اندک آن
 اول بکسی دادی که برده است راست وی بودی اگر چه برده است چپ وی کسی از روزی که در آن روزی
 چنانکه در حدیث آمده است که بکباری ابو بکر صدیق را برده است چپ آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بود و وی
 برده است راست و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از خوردن آب بآن کردی دادند بای بکر و فرمود این حق اوست
 و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خاندن التورید و در جانب چپ این عیال بود پس آنحضرت
^{صلی الله علیه و آله} بخاند گفت این حق نیست اگر خواهی بد به برادر خود وی گفت من هرگز اینرا نشنیده به بقیة آب
 دهی تو کسی را پس بخورد و باین عباس فدک داد و این مسئله را جمع نکرد و در حدیثی که در این باب آمده است
 جائز است بانه مثلا یکی آب و دیگری را و آن را از آن دیگری و هر دو قسم سازد یا در استفاده از آن
 امام در جانب چپ تراغم کند و بدیگری بد کند و خود بهیچ وجه با او حدیثی که در این باب آمده است
 نیست و قضایای دارد چه در این ترک قنوت الی اینستاده است اینستاده در امور است و در امور است و
 و بعضی مطالب را در اینجا مخفی است که در حدیثی که در این باب آمده است که تقریب حدیث و اندک را علم

فصل در پوشش حضرت نموی علیه السلام غالب آنچه پوشیدی جامه بنیک بودی و صحابه اخیار رضوان الله علیهم
 اجمعین نیز همچون و کلاه پشمینه پوشیدی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا
 نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیر جامه و رد او موزه و لعل این مجموع پوشیده در قداموس میگردید
 آنچه ثوب معروف و در گرمائی است ثوب مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه
 جامه بجه قلع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بپیرن میرود
 از وی مثل رد او از او و عمامه و امثال آنست و اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی است اما مقابلت وی بقبا
 و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لیس جبه این حدیث است که در صحیحین
 و جامع ترمذی آمده که پوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله جبه رومیه تنک آستین را و در روی جبه شامیه از
 صوف تنک آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین پر آورد یعنی چنان تنک آستین بود که بی آنکه
 دست بر آرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم
 از اصحاب بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طلیالس که سر و انده را که در زیر بغلها میبود و هر دو شق
 وی از پیش و پس بدیبا دوخته بود تنک و معلّم ها گفته و کسر و انده نسبت یکسری است که با د شاده فرس
 بود و آن از لباس عجم است ملور از صوف سیاه و گفت اصحاب بنت ابی بکر که این جبه رسول خدا است صلی الله علیه و آله
 که نزد عایشه میبود و چون عایشه در فوت کرد بمن رسید و آنحضرت صلی الله علیه و آله آن را می پوشید اکنون ما میپوشیم
 آن را و به بیماران میل مییم تا شفا یابند و گفته اند که از حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته
 بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه
 در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نمیپوشم من قمیص مکلف را
 یعنی مرغج جنب و اطراف آستینها و دامن بجزیر محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این
 محمول بر ورع است و حدیث اصحاب بر خصیت کذا اقل و اما قضا در مشارق الانوار میگوید که جامه نیک
 است از جامه های عجم منتهی و در قداموس میگوید که قمر در لغت انضمام و بهم چسبیدن میان دو لب بود
 و از اینجا گرفته شده قبا که نوعی است از جامه را بن الاثیر در نهایی گفته که قبا طاق جامه بعض بن بعض
 بهم بر بسته اندهی و بالجمله قبا آنجامه که آن را اگر بپایان نمود و یک نه وی بر ته دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص
 که آنجامه است که او را اگر بپایان بود و در حدیث آمده که بهیله فرستاده شده بود قباها بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
 پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روی قباها از دیا بمکملهای طلال پس قسمت کرد و یکی را
 برای ص که یکی از اصحاب بود حدیث اگر د پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله آن قبا را پوشید تا بنماید
 او را و بپایان آن را این شاید پیش از تحریم لمس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه
 بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بود آستینهای پیراهن روی تا بدیبا نسبت و داشت قمیص وی نگهها بود و جنب

نکهتهای آن بر سینه چنانکه الآن معارف تمامه دیار عرب را در حدیث ثرمذی و ابوداؤد و معاویه
 بن قرة آمده است که گفت آمدم به خدمت خدا را و با قوم از من گشته تا بیست گتم بوی و بود نکهتهای پیراهن
 و کفشاده پس در آوردم دست خود را در کریان پیراهن آنحضرت صلی الله علیه و آله و مسایس کردم عاتق
 نبوت را و شیخ جلال الدین میرطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم بعنت نیست گمان بردند
 که کلاشتن جیب قمیض بر سینه بد عیبت و لیس گنایه و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه
 عادت نموده بعضی از آنها بگراشت آن حکم کرده که نشاید به لباس آن چنانکه بعضی از اعراب
 نقایه مختصروا به لعل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث است و معجزه اصل است و در عرب
 آنچه متعارف مردان عجم است عادت تمام است و بدلیل آنکه متعارف قمیض عربی و آنکه عجمی
 محال بین است کلاشتن جیب و نکهتهای بر سینه است و فلان امر را تحقیق و اما بر جامه که مصنف گفته
 ظاهر آنست که مراد بوی شعار یا شاکر و آنجامه را اگر بگویند که در زیور جامه دیگر پوشیدن و بلبان ملصق
 باشد و در زیور جامه بالا را گویند و اگر مقصود لبس در جامه است ظاهر عبارت آنست که ممکنست و می پوشید
 جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان وی آنست که در زیور جامه دیگرش پوشیدن
 و غالب آنست که آنجامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آن را می پوشید و احتمال دارد که مراد از زیور جامه
 جامه بود که زیور جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه دو تپه می پوشید و ما ذکر این لباس
 در کتب نیافتیم تا تعیین مقصود بدان نمائیم و اگر یکی از مطالبه گفتن آن را در یابد باید که ثبت نماید
 جزا اله عیبر او که هی عمامه را عاقل بد و در کاف استی از میان دو شانه و عمامه را بر روی بیض به پوشیدنی
 و کلاه تخت العنق بر روی بد آنکه پوشیدن عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است
 در مورد العمامه همچنان العرب یعنی عمامه را بر سر را بمنزله تاجها است مرعوم را و فرمود بهوشید عمامه را
 ناز باده کبیک عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارسی است میلان ما و مشرکان و در روایتی عمامه را رقی است
 میان کفر و ایمان داده میشود و در حدیثی است که میگوید اندک از مرد بوس خود نوری
 در رکعت بعمامه بهتر است از مفتاح در رکعت بی عمامه باز نقل بود با فرض دستار بعقده دیال در مساجد
 که عمامه نایب مسلمانان است لازم بکبریا بعد از آن صیای ملائکه است پروردگار تعالی مل در کرد
 مرار و بار و چنین سلائی که که عمامه پوشید و بود نک این نوع یعنی عمامه به رکعتی عمامه مرعومه
 را در سنت است و لیکن دایمی نیست ثرمذی در سائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول
 خدا صلی الله علیه و آله چون عمامه می پوشید سدل میکرد و معنی سدل همین ارسال و از عمامه طرف عمامه
 است و در روایت مسنده آمده که میگفت اشتر طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض
 احادیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله میکرد انبیل بدش دستار و بر سر و غلا نیل یکدل و به یعنی یکطرف

دستار را در دستار و میکل داشت و بابه دیگر را میان دو کتف و مسلم از عمرو بن خریث آورده که گفت
 دیدم رسول خدا را ص بر منبر و بود بر سر وی دستار سیاه و کلاه شقه بود طرف آنرا میان دو کتف
 و نیز مسلم از جا بر می آید که آنحضرت ص در آمد مکّه معظمه را و بر وی عمامه سیاه بود و در آنجا بیت
 ذکر خرابه نیست از این ظاهر میشود که آن همیشه نبود و لیکن بعضی گفته اند که چون در قر آمدن
 مکّه معظمه از قتال داشت و مغرب بر سر مبارک او بود و سال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی کرد که
 مناسب آن بود کلاهی الموهب اللّه نیمه و این ابی شیمه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت عمامه بهشت
 بر سر من ص و حدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه آمده
 که گفت دستار بهشت مرار رسول خدا ص پس حدل کرد پیش و پس من و بعضی گفته اند که این مخصوص
 عبد الرحمن است و اما حدیث آنحضرت ص و قتیکه میکل داشت پس پشت بودی غالباً و بر جانب دست
 راست احیاناً و گاهی دو حدل به میبود میان دو کتف و کلاه این حدل به در جانب دینت چپ بود عبت است و اقل مقلد از
 حدل به چهار انگشت است و بعضی گفته اند که اکثر یک است است و گفته اند تطویل حدل به متجاوز از نصف
 ظاهر بدعت است و داخل اسماء و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و غیلا باشد حرام و الا مکروه است
 مخالف سنت و بعضی گفته اند که تخصیص از سال حدل به بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق
 آنست که از سال حدل به مستحب است و از سنن روا یلها است که مقابل سنن حدی است در ترک آن اثمی
 و اما عتی نیست اگر چه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه حکم عادات شریف است در ملا بهس و
 مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موهله است توهم و خلاف تحقیق است و مصنف نیز
 در فصل آید که بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و در کتف و کلاه لبس السواد و سال دینب العمامه
 بین گفته و کلاهی سائر اکتب الکفیه و الله اعلم و در بردن حدل به تحت العنق که از آن تعبیر میکنند
 ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعضی علمای شافعیه گفته اند عمامه بی حدل به و کتفیک
 مکروه است و چون جامه نوحا صل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت
 کسوتی حدل اللقمیض والرداء والعمامة اسألك بحیرة و بحیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و من شر ما صنع له *
 این حدیث در باب اذکار کتف و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز کتف شد و ذکر وی در اینجا بتقریب
 لباس است و در اینجا بتقریب ذکر و چون جامه پوشیدنی ابتدا از طرف راست کردی در آستین و مثل آن
 چنانچه در اینجا سر اوایل و این عادت مسنونه آنحضرت ص است در رعایت تیامن در هر شی و گفته اند
 که مراد شی است که متضمن تقرب و فضیلت است چنانچه در حوال مسجل نه خروج از آن که مستحب
 از آن در وی ابتدا بسیار است و همچنین در در آمدن بآن بخانه و باین قیاس باید که در بر آوردن جامه
 از بدن ابتدا بسیار کنند و الله اعلم و گاه جامه مرئینه پوشیدنی عایشه رضی الله عنها گفت که رسول خدا ص

ترمیمی از عایشه رضی می آن که گفت گفت مرا رسول خدا ﷺ یا عایشه اگر میخواهی حقوق و اتصال بمن
 باین که بسنده بود ترا از دنیا مثل توشه هواری و در دار وجود را از محالست اغنیاء و کهنه بکن جامه را
 و میکنی از بدن تاپوشن لکنی آنرا و در حدیث این داده آمد که آنحضرت ﷺ بپاکید فرمود آیات نمی شنوید
 آیات نمی شنوید که بد اذت از ایمان است بد اذت از ایمان است یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار
 ظهور اخلاقی اهل ایمان است و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت
 بر آن بقصد تواضع بپوشاند او را خدا ایتعالی خله کرامت و آمانی در حدیث ترمیمی آمده که ﷺ
 فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وی بر بنده یعنی چون خدا ایتعالی بر بندۀ خود نعمتی
 داده اوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنطیف و تجدید آن
 بقدر امکان بی مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان تصدق کنند و طالمان زکوة و صدقات
 بروی بپایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم
 ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفاده کنند همچنین شرح کرده اند
 این حدیث را و ابوالاحوص از این روایت می آن که گفت آمد م من رسول خدا ﷺ و بر تن من جامه بود
 دون فرمود ترا مالی هفت گفتم نعمت گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خدا ایتعالی
 از ابل و فقر و غم و اسب و برده فرمود چون داده است ترا خدا ایتعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت
 و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامه در غایت کهنگی پوشیده فرمود
 مگر جامه ندانم این مرد گفت مراد و جامه نودر خانه است فرمود پس باید که پوشی آنرا و اظهار کنی نعمت
 حق را و آنحضرت ﷺ تامل و تزئین هیأت و تحسین سمیت را دوست داشتی جابر گوید رضی که آمد
 آنحضرت ﷺ روزی بزیارت ما پس دید مردی را از ولیده و پریشان موی فرمود این مرد چیزی نمی باید
 که بدان اصلاح راه خود بکند و مردی را دید که جامه چرکین بر بدن دارد فرمود وی چیزی نمی باید که
 بدان جامه خود را بشوید و یکی را یکباری دید پریشان موی و پشیمان موی و هیچ فرمود بپوشی یکی می آید که بپوشد
 شیطان است و آن حضرت ﷺ نیز چون او افغان بروی میر میداند احسن ثیاب خود را می پوشید
 و تامل می نمود و اصحاب را قیروید آن امر میگرد و در جمعه و عیدین این پنج تن میگرد و صاحبان نیز میفرمود
 تا اینچنین کنند و بالعمله معتبر در اینجا ب قصد و نیت است ترک تامل و لبس ثیاب بدون اگر
 از جهت تامل و خست طبع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریای مردم بود ملوم است و بتصل زهد
 و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفیع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر و است نیز قبیح
 و بیجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحسن ملایم بر نیت است
 و از اینجا است اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله ابرار هم در بنیاب و صاحب موابد لکنیه

بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقه مذهب صالح بر یک اذیت میآید و رذائت
 ثیابست پس چیست حال اهل ملسله شریفه شاذلیه از صوفیه که نجمل میکنند در هیأت و ملابس
 خود و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بحدیث نبوی و طریقه مذهب صالح است جواب میگوید که نظر بقوم
 بر معانی و حکم است و چون دیدند که مذهب صالح بجهت و جد آن اهل غفلت و غفل ایشان بد نیاید دنیای
 خود منتهک و شالی اند در زیارت ظاهره بجهت آنها خیر بود و اطمینان بدان مخالفت نکردند
 ایشان را اختیار کردند بد اذیت ثیاب را بجهت اظهار حقارت الهیه تحقیر کرده و از حق جل و علا تعظیم کردند
 آنرا با غفلان و بقصد تعظیم و تنویر شان فقر و آخرت و چون گذشت بر آن مذهب شد دلها بنحیانی
 اینمغنی و ذهل این حکمت گرفتند اول غفلت رذائت ملابس و بد اذیت میآید را حیل و در مخالفت معاشرت
 و علامت بر نهم و در یا منعکس شد امر پس کشت در حقیقت مخالفت این قوم در لباس و هیأت طریقه مذهب
 و علامت سنت و کشت نجمل در ثیاب و هیأت علامت صدق و اخلاص و ستر حال و با این معنی ارماد و اشارت کرد
 سید الامام ابو الحسن شاذلی قدس سره العزیز در و تکیه انکار کردند بر وی بعضی از منکران اهل
 بد اذیت و رذائت بقول خود که فرمودیم اما این هیأت من گویا بزبان حال میگوید که الحمد لله الذی
 اغنائی بفضل و این لباس تو میگوید اعطونی شیئا من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم دأراست بر حکمت
 و نیت انتمی کلام المواهب و بعضی از این قوم مامور و ماثون اند از جناب صمدیت عزاحه بلباس نفیس
 در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن
 ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که نابیست و پنج مال در صحاری و براری بغلاد میکشند نه جای
 معین بر دونه طعایم و نه لباس جز مشرورت می آرند مامور شد بلباسی که در اعیان بد بنار باشد و در لباس
 نفیس میفرمودند که من المیت و کمن المیت اجمل و لهذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعد که دو مقام ترک
 نکد بپروا اختیار و رتبه عالی داشت می آرند که کاهی لباس میپوشید که بپهار در هم می آرند و کاهی نفیس
 قیمتی در غایت فقر است و با جمله سلامت حال مرید در آنجا بقدر ضرورت است و زیاده بر آن مباح
 است آنرا نکمر و حبله را انداخته و توسط اقتصاد در سه باب اول و در آنچه قومی را معتاد و متعارف شده و باعث
 تمیز و تعریف ایشان گشته نیز و بعضی هست و مقام قوم عالی است و معنی بر نیات و حکم است که ایشان
 داشتند و الله اعلم فصل ۵ شیخ ابن فضل زبدر و روشهای مختلف جدا از فضل سابق آورد و اگر یکی
 مدح است هم مینویسد فصل ۶ بعضی از معاصد این فصل تا از تکراری هم نیست پس گفت حضرت نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر مراد از این است که بپوشد و از این است که بپوشد و از این است که بپوشد و از این است که بپوشد
 احدی از اینها را بداند و اگر بداند مراد از این بود در پوشیدن آنحضرت فصل ۷ آنرا اختلاف است بعضی جزم
 کرده اند که نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در شرح شفا گفته که پوشیده است و لیکن خریدن آن ضرور را و بد را

معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث کرمانی و ابی داؤد آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دار می نیز آورده و این شرای سراویل در مکه بود و ابوعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدن از روزی در بازار رسول خدا ﷺ پس خرید سراویل به پارد رهم و اهل سوق را و زانی بود که بر میکشید اتمان را پس آنحضرت ﷺ بوی فرمود برکشید و بر تیر کش پس آنحضرت ﷺ در آن گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن اینکلمه بگوید پس ابوهریره گفت وای بر تو نه شناسی پیغمبر خود را پس آنحضرت ﷺ از دست بینداخت و برخواست نداشت آنحضرت ﷺ بموسد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را از وی بکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک عذر بکنند و من ملوک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت ﷺ سراویل بگرفت و روان شد ابوهریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آنحضرت ﷺ بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سراوار تراست ببرد اشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری داد و را برداشت و گفتیم یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضور و سفر و در شب و روز زیرا که من مأمورم بشستن و نمی یابم ساتر را ازین جامه چیزی را تن همان و طهرانی و دار قطنی و عقلمی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن با سائید ضعیفه و مل از این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است حدیث او با الحمله خریدن آنحضرت ﷺ سراویل را صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدای النبی گفته که ظاهر اینست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت ﷺ سراویل پوشید و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثی در باب لباس او نیامده زیرا که صحیح نشده بطریق و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در روز یکشنبه او را شپیل کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود بکیرید پوشیدن سراویل از پراک و وی ساتر ترین ثیاب شما است و محسن و محفوظ که دانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی با ایشان مناسب تر و لا ینق تراست خصوصا در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعض المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین رضی الله عنه آورده و باین لفظ که گفت بودم من نشسته بودم در منزل خدا ﷺ در بقیع در روزی باران پس بکشدت زنی سوار بر حماری و بود با وی مکالمی پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی کرد انید آنحضرت ﷺ از وی گفت یا رسول الله وی سراویل پوش است فرمود اللهم اغفر للمسلمین و لات من امتی یا ایها الناس اتقوا الله و السراویل و لات فانه امن استر ثیابکم و حصنوا بها نفوسکم رواه الترمذی و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی فی الاصاب و الذیلمی فی مسند الفرد و من و گفته که این حوزی این حدیث را در موضوعات آورده و لکن صواب نگرد و این حدیث نزد من ثابت است بطریق

متعدد انتهی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله کلاه عمامه می پوشید و کلاه بالا و کلاه بی عمامه و عمامه را اعلیه میان دو شانه مبارک فرو گذاشتی در اکثر احوال چنین بودی و در بعضی احوال بی عمامه که آتش که در خواب دید که حضرت بهر ت فرمود یا محمد بنی بختصم الملاء الا علی قلت لا ادری قال فوضع یلین کتفی فعلمت ما بین السبابة والارض صباح آن عمامه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت و تمام این حدیث چنانکه احمد و ترمذی از عبد الرحمن بن عمار و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند اینچنین است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یادم پروردگار خود را در این صورتی که بر شانه من چه چیز خصوصیت یعنی بحث و نزاع و گفتگو میکنند ترشتگان یعنی کدام اعمال است که در مقابل آن بحث و مذاکره میکنند و بیعت کردن و بردن آن بآسمان بر یکدیگر مسابقت میدادند و منبسط میشدند و خود را نری ای پروردگار من بدان پس نهاده است قدرت خود را میان دو شانه من پس بالتم من سر دی دست پروردگار و منبسط نمود پس منکشف شد در من و حاصل شد مرا علم هر چیزی که در آسمان و زمین است کنایت است از حصول تمام علوم کائنات علوی و سماعی پس از آن خوانند آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیه را و کل لك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین باز بر شانه پروردگار داخل و عمامه را بر شانه می گذاشتی در چه چیز خصوصیت میکنند ترشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیزی بر من دانید پس و الله اعلم ان از برای افکار علم من این ما و گفتیم نعم خصوصیت میکنند و کفارات یعنی عمامه ای که مگذارند بر شانه است اند و آن اعمال این است مکش کردن در مساجد بعد از گذاردن ناز یا انتظار غازی دیگر و پادشاه و قتل برای در دامت جماعتی ناز و ناز و سیراب و کامل کردن و خود در مکاره یعنی در احوال و اوقات و مکر و و شاق بود بر نفس و خود کردن و آب ریختن از جهت ضعف و برودت و ماندن آن و هر که بگذرد این اعمال را از دل کانی کند به نیکی و بپیرد به نیکی و پاک کرد از گناهان خود چنانچه در روایات مذکور است از مادر و تعلیم کرد مرا پروردگار من امن دعاء اللهم انی اسألك فعل الخیرات و ترک الخیرات و حب المساکین فاذا اردت بعبدك فتنه فایضنی اليك غیر مفتون و گفت پروردگار من در حاجات به نیکی اعمالی که سبب ثواب در حاجات شود این همه چیز است انی سلام و اطمینان طعام و شراب کن در شب و وقت بودن مردم در مقام رکعت ترمذی سوال کردم بخار بر آن حضرت گفت صحیح است پس مصنف میگوید در شمی که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله این واقعه را در آن شب عمامه را در میان دو شانه فرو گذاشت یعنی بر این تعظیم و تکریم موهبی که پروردگار تعالی دادست خود را بر آن نهاد و در مواهب میگوید که اصل این نکته از احادیث این حدیث است و این هم گفته است این فایده را اصلی در غیر کلام وی نمی یابیم این حدیثی نیز گفته که این اصلی از آنست و آنست و این حدیث را در میان ما بیند که هر دست مبارکش بر روی او و روایات ظاهر از حدیثان آمده و اگر زیادتر آن آید بی ضرری و پیراهن را در دست

داشی و گاهی حله حمرا پوشیدنی در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه و عید میپاداشی و ترمذی
و دارمی از جابر بن صمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله در شب تاب در حله حمرا بودم من که
نگاه میکردم گاهی بجانب قری صلی الله علیه و آله و گاهی بجانب قمر و آنحضرت صلی الله علیه و آله نیکو تر و روشن و تابان تر بود
نزد من از ماه و قول جابر بر آنست که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه و آله گفت
ولا نزد همه کس و در نفس الا مرهمچنین است و نیز ترمذی از بزاء بن عازب آورده که گفت ندیدم
هیچ یکی را از آدمیان بهتر و زیاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حله حمرا چون در اینجا بعضی از مردم را
توهم و اشتباه آن شده که هرگاه از حله جامه آفریشمی باشد و از حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث
رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عبارتست از دو جامه و حمرا آن خطوط سرخ است که در آن بود و مراد
بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منتهی غنه است عینا بن عمر و بن العاص جامه
سرخ از رنگ گل معصفر پوشیدند بود گفت این چیست که پوشید از آنحضرت صلی الله علیه و آله گراحت آن فهم کرد چون بخانه
آمد در تنور انداخت و بصورت دیگر و چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت
در مود فلا کسوته بعض اهلک چرا اینوشانید ای آنگاه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لا باس
به لایما عزیزا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مرزنان را و در صحیح آمده که دو جامه
سرخ را بر کسی دید فرمود ان من الباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران است پس پوشش آنرا و نیز
آمد مرزی بگلشت و برود و جامه سرخ بود و بر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلام کرد آنحضرت سلام او را جواب نگفت
رواه الترمذی و ابوداؤد و فی المجله ان پوشیدن پوشش سرخ مخالف احترام بایک کرد و همچنین از زرد
و آنچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر حرمان از پوشیدن آن پیش از وقوع نهی است
و در کتب فقه در باب اقوال مختلف آمده و صحیح در مذمب امام ابوحنیفه آنست که مکروه است گراحت
نهریمی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران که گراحت و حرمت در مطلق رنگ سرخ است
یا مخصوص است بر رنگ سرخ در شیعیه قاضی خنفری رحمه الله که از متأخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق
رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است و لیهلاد و بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم
شد که اینهمه مطلق اجمرا شامل است و الله اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علمدارین و علمایان و غیر آن اما
گفته اند باینکه که دیبا و هریر و زاده بر چهار انگشت آرد و کمتر از آن مجاح است و جامه سیاه پوشیده
چنانکه در کتاب عظامه جمعه آمده است که در ستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین
بود و بعض کویینک که درین روز از مغفر که بر مرد اشتاد حجاز رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعین
است و با جمله پوشیدن کسای سیاه و عمامه سیاه از آنحضرت صلی الله علیه و آله بصحت رسیده است و فی الکثور
ناله بهلبس السواد و از امام محمد شیبانی رحمه الله علیه آورده اند که عمامه سیاه بر سر داشی و لباس باختر در بر

جنائی یکسان داشت زوایای نزدیکی با سقفا آمدن حیران خیال و بی شک و میاه می دستار را با سفید
 روی و بی غایت تقسیم نمود بدین موی کشت دیگری بی غایت علیّه دستار میاه تهر شید و لیا از لغات است لباس
 اعتدال کردی که مرار تان بسیار اندک از خود را آراستند دارم ترسم که نظرد رجائی نه گفتند و مرد
 بی کانه طمع کنند و الله اعلم بر همین شکه اطراف آن بسندس دوخته بودند و مرز و نعل رنای سر مه که
 تسمی خاص است از نعل ضخیمتر از نعل متعارف طاقهای جرم در هم دوخته اینها را بر میده ترمک و در
 شما بل از بریده آورده که غره غار انجاشی برای آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در مرز میاه ماده پس پوشید آنرا
 پس وضو کرد و مسح کرد بران و تعالین آنحضرت را ^{صلی الله علیه و آله} دودال بود بعضی ^{صلی الله علیه و آله} آنرا انگشت پای را انگشت
 متصل با و دیگر میان انگشت میانه و انگشتی که متصل با و است و یکدوال دیگر بود بر پیشانی و نعل نعل
 آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} هواس و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محکمین رحاله جدا در بیان آن جمع کرده و
 گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود هر زوایان است از شریعی و عبادت و رحمتا شرار و از هر شیطان مارد
 و اگر زنی که دشوار شده باشد را این وی آنرا نگاه دارد آسان شود بروی این دشواری و بعضی از
 محبان را از هلاک و محکمین اشعار و قصائد است و مدح آن کمالی المواقف اللذیه و انگشتی در دست
 کرده امار وایت مختلف است. فتن بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و
 مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه کاهی در دست چپ و کاهی در دست راست بود نقش آن بخیر و مراد الله
 بر این میات بود و نهی فرمود که هیچ آفریده با یک که نقش انگشتی من بر انگشتی خود نندارد بلکه
 گرفت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} خانم را و پوشیدن وی آنرا بصورت رنیده و عالم وی ^{صلی الله علیه و آله} از نقره بود و لیسوی نیز
 از نقره و در روی آمل که نص وی حبشی بود یعنی منکی بود که در همیشه میباشند یا مراد آنست که میاه بود
 کلا قالوا و آنکه در حدیث هر ی از انص آمل که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} انداخت خانم را و پوشید و در روی
 یکروز پوشید بعد از آن بینداخت آن در خانم طلا بود یا خانم از حد بل میوه بغضه که ساخته بدند برای وی
^{صلی الله علیه و آله} پس بینداخت آنرا و نهی کرد از آن و آنکه در حدیث ترمبل می آمل که گرفت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} خانم را پس ختم
 میکرد روی و نهی پوشید محمولست بر آنکه در اول همچنین بود بعد از آن پوشید و مستند شد پوشیدن آن و خانم
 آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بعد از وی بدست او بر کمر می یزد بود و بعد از وی بدست عسکری و بعد از وی بدست
 عسکری و در آخر عهد خلافت وی از کفایت معصیه که عمامه وی بود در میان راس افکند و هر چند
 بجهت یک نشک و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و بدیشائی و اختلاف که در عهد عثمان بود و بعد
 از وی پیدا شد کم شدن آن خانم بود که در روی سر وی از امر الهی بود که عیب انتظام و التیام امر بود
 چنانچه در خانم ملایم علیه اسلام و ز پوشیدن انگشتی آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج
 در مورد که از آن موی اصنام می آید نه اصنام را از آن موی است و در قفس در مورد که آن حلیه و پوشش اهل

نان است و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمه اربعه مکروه است و نزد بعض علماء جائز و از بعض صحابه مثل
 طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق اخبار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر
 و برکت است و ثانی فقر و فقر و روایی آمده که عقیق زرد دفع طاعون است و پوشیدن آن حضرت علیه السلام آنرا
 بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید و در هدایه تفسیر خاتم مطلق مکروه داشته و در کافی میگوید
 عقیق پوشیدن از آن مستثنی است بر قول اسحق و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نگویند زیرا که
 قوام خاتم بر روایت پوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور و علما امانه بقصد زینت و بعض گفته اند مکروه
 است مگر کسی را که ویرانگمی و سلاطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اصل در استعمال
 فضه و ذهب حرمت و کراهت است پس باید که از قدر ضرورت و زیاده نبود و هم از بیجهت پوشیدن و آنکه نری
 و زیاده از آن مکروه است ولیکن گرفتن خواهم متعلد مکروه نیست اگر بنوبت به پوشیدن و اختلاف کرده اند
 در آنکه افضل نختم در یمن است یا در یسار و اکثر احادیث بر آنست که در یمن است و بعض در یسار نیز آمده
 و گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله اول در یمن میپوشید و آخر در یسار قرار یافت و الله اعلم و نختم در غیر خضر
 مکروه است و آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله شش ماهی در خاتم از برای یاد داشت امری و امانتش خاتم وی صلی الله علیه و آله
 بعد رسول الله بود ولیکن کتابت وی نه بر ترس عادی بود بلکه مغلوب چنانچه معتاد است در خوانیم
 تا بعد از ختم کتابت را بعد از آنکه در آن روز صلی الله علیه و آله که امیر جلاله فوق بود بعد تحت و رسول در میان و بعض
 از مشایخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و توان آنکه بر عکس باشد بلکه گفته که روایت
 آمده که ای که از رواه بخاری است آنست که کثرت مطراول بعد و مطر ثانی رسول و مطر ثالث الله بظاهر مخالف
 آنست که ای المواهب فتد بر ومنع آنحضرت صلی الله علیه و آله دیگر آنرا از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف و امتیاز
 و علو مقام وی بود تا دیگر در آن شریک نباشد و درین نقل بر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت خوف
 تلبس بختهم شریف وی بود که نزد اشتراف لازم می آید و برین نقل نیز منع مخصوص بزمان مبارک وی
 بود و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله زره پوشیده و خود و خویش و کاهمی دوز و در یک حال پوشیده چنانکه در روز
 غزوه احد و این از کمال شجاعت و کارزاری آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که بیشتر سلاح جنگ از مردان آنها پوشیدن
 که در حدیث کار بیشتر در آن روز و از اینجا معلوم شد که صلاح پوشیدن و مما شرت اسباب عادی کردن منافی
 مقام توکل نیست بلکه در آن بندگی و امتثال امر الهی است در انجام و التماس با همایی که خلق در مودت
 و حبه حسروانی داشت که شکایای آنرا فرایزد و بپایند و عجز بود و مراد صلی الله علیه و آله طایفه کسر و انیه مکفوف بل بهماج
 که در حدیث آمده واقع شده اینست چنانچه کل شت اما طایسان در بحالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی
 که فرمان صلی الله علیه و آله یافته بود نیمروز بخانه ابی بکر آمد طایسان در بر کرده اما در حدیث آنس آمده که
 کان یکثر القناع یعنی طایسان را بسیار پوشیدنی بعض حمل بر اوقات ضرورت کرده اند بلکه در لیس

طایلسان بمعنی پوشیدن سر بر دوازده ارباب که آنرا بر کف که آنرا قلع و قمع و قناع نیز گویند بعضی از مردم
 خلافی کرده اند و آنرا مکر و عمل موم دانسته و صحیح آنست که آن جائز است بیکراهت و آنحضرت صلی الله علیه و آله صحابه
 را از آن کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گریه آفتاب و از ننگ آن و میل
 مصنف با اینجانب است و محتاج به مهور خلاف آنست و هیچ به لال الدین میرطای درین باب رساله نوشته
 مسمی بطی اللسان من ذم الطیلسان و در وی احادیث معتبره من مدح طایلسان و بپس آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و بعضی اصحاب آورده و گفته اند که بیعتی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت و صف کرده شد
 رسول خدا را صلی الله علیه و آله طایلسان در مورد انجامه است که ادا کرده نمیشود مگر از موضع حدیث دیگر آمد
 که پوشیدن سر بر دوازده طایلسان ضروری است و در حدیث است و فرموده الا و لکن است العرب
 و الاکتناح امة الایمان و این را از ابن عباس آورده که گفت نبی رسول خدا صلی الله علیه و آله که بسیار
 میکرد قلع و قمع مشورت نمود با پیغمبر و آن می فرمود که چاره از جامه زاری است بواسطه پوشیدن سر که در آن روغن
 می افتد است و خوب میشود پس فرموده این جامه پوشیدن طایلسان است که بر سر می نهاده اند و بعضی گفته اند
 که مراد به باغ انجیر گرفته است که در وقت اذان بدان سر می پوشند و تحقیق که تقدیم حدیثی است
 بر دوازده طایلسان پوشیدن کل آن فتح الباری رحمته الله علیه در حدیث این آمده که صلی الله علیه و آله بکنز الباع و در وانی ام
 آن که از طریق انجیر و حدیث دیگر از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تکفیر است کند سر بر سر
 و حدیثی در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 این که بآورده که گفت شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله که ذکر میکرد در روزی که در قریه آنرا فاکه در دین
 مکتب شد و متعجب شویدی فرمود این مرد در آن روز در راه است و راهی بود پس با بستن دامن در راه
 آن مرد را که کیست تا که دیدم که عشان ابن عشان است ظاهر آمدن کرد و گفتا فلان مرد بود که اهل مصر
 در آن وقت بود و به تلاش دل و از امام حسن ابن علی بود آورده اند که دیدند او را و این را که از آن
 آنجا آمده بود و در راه بود و از وی پرسیدند که چرا این جامه پوشیدی و او گفت که در راه بودم و دیدم که
 تا پس از آنکه از آنجا رفتم و در راه بودم و از وی پرسیدند که چرا این جامه پوشیدی و او گفت که در راه بودم و دیدم که
 علم و علم و حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که از آنجا که در راه بودم و از وی پرسیدند که چرا این جامه پوشیدی و او گفت که در راه بودم و دیدم که
 زمانه است از وی پرسیدند که چرا این جامه پوشیدی و او گفت که در راه بودم و دیدم که
 پوشیدن طایلسان از آنجا که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که از آنجا که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و از آنجا که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

یهود و خیم و در حدیث صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من
 تشبه بغيرنا جوابش چنانچه در فتح الباری گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام است که طایفه از شعاع
 ایشان بودند و آن درین ازمه مرتفع شد پس در عموم مباح داخل بود و قول از من به تشبیه آنجماعه به یهود بجهت آن
 بود که انس یهود را بسمیاردین و بود که تطلس میکردند و غیر ایشانرا مجمع باین هیئت کم دینک پس تشبیه کرد
 بایشان و از یهودی که کرامت لیس طیلسان علی الاطلاق لازم نیاید بدلیل روایت وی در تطلس و قنعر از آن حضرت
 و بعضی گفته اند که کرامت انس اثر بصیحت و فکاهی این طایفه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است
 والله اعلم و در سفرجه آشتین ننگ پوشیدی جنبه رومیه ضیق الگهین که در حدیث آمده اینست
 چنانکه کدشت کاهی از روز داپوشیدی و دوازده اشش گز بود و در عرض سه گز و یک رجب
 و درازی از چهار گز بود و یک رجب در عرض دو گز و یک رجب گز یک است است که آنرا ذراع گویند و این دوشهر است
 و نیز نیست و چهار انگشت بعد در عرف لاله الا الله چنانکه مشهور است * فصل * در عادت حضرت نبوی ﷺ
 در معاشرت با اهل راج طهارات میفرمود و در جمعی من دنیاکم النساء و الطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از
 مصنفان ثلاث را زیاد میکنند و آن غلط است چون مستقیم نیست آنرا و ثلاث میگویند و همه سهواست و نماز
 از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصل صلوٰه تفصیل ذکر کردیم فلینقل کرد و مستقرین چیزی
 حضرت رسالت ﷺ را مورد نیازان بود و قوی عوش و در بستر از ایشانها مجموع حرهای نه گانه
 را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا و پیرا کرامت شد و بود لا حرم مباح شد و پیرا چندانکه
 خواهل زن بشکاح خود در آرد نه و زیاد و بر نه بل آنکه غراید نکاح بعد از حفظ نسل و دام نوع
 انسانی بکمال لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه جنس و احتقان منی مورت و مولد امراض شکریه
 و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباحات بقوت باه و شهوت جماع و ثنائج
 بک آن و تشغیل و تحقیر بضد آن اموی مقرر و معزوف است و عادت مسخر است میان مردان و محبت
 نسا و نکاح مجلد از کمان شیخ انسانی و موجود در کمال افراد این نوع است و ثما مه انبیاء و رسل اهل تزوج
 و اهل نبودند الا عیسی و یحیی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم
 خلیل الرحمن هر روز از شام براتی سوار بشوقی صحبت ما حرام اسمعیل بمکه می آمد از جهت کمال
 شغف او بوی و قلت صبر از وی و داؤد پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود و با وجود آن زن دیگر نکاح
 کرد تا مایه تمام شد و علیه ان علیه السلام را سیصد و هشتاد و نه زن سریده بود و یک شب بر حد زن طواف
 کردی و بخار من انس آورده که حضرت رسالت ﷺ میبکشت بر قوما مه تسای خود در یکشب
 و آنها بازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که تحکیم میکردیم که داده شد است او را قوت
 می نفر و طاف و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت

موقوف بیکماه ایلا نزد فقها سوکنک خوردن مرد است که قریبان نکند امرأه خود را مدت چهار ماه و حکم
وی آنست که تعرض نکند و قریبان ننماید و را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کبریه * و علی الذین
یؤتون من نسائهم ثربصا اربعة اشهر الایة حکم میکند و اگر بکنند کفارت بچهارت بچهارت یا جزائی که بران مشرب
صاحبه چنانچه گفت اگر قریبان کنم بیکماه ازاد مثلا و اگر چهار ماه گذشت و قریبان نکرد واقع شد طلاق باین
نزد امام اعظم ابوحنیفه و اصحاب وی و مالک و سفیان ثوری و بعض علماء دیگر همین است و نزد مالک
و شافعی و احمد و مسیح واقع نشود طلاق بیک شتن چهار ماه بلکه حبس و جبر کرده شود و او را بآنکه یا
رجوع کند و کفارت بچهارت بچهارت یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق نکند طلاق داده شود بروی جبر
بیک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از نسای خود
یکماه و رسید بود بپای مبارک او زخمی در بند استخوان پس بنشست در غره بیست و نه روز پست
فرود آمد گفتند یا رسول الله سوکنک یکماه عبورده بودی و بعد از بیست و نه روز برآمدی فرمود
ماه بیست و نه روز میماند ایلا درین حدیث بمعنی حلف است مطلقا و در حدیث مسلم از جابر
آمده است که در آمد روزی ابو بکر صدیق بر در رسول خدا صلی الله علیه و آله و عادت وی بود که تا اذن نمی طلبید
و امر نمیشد نمی در آمد و بد مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بعد از آمدن اذن نشد
پس اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن در آمد و عرض نمود و اذن نمود و اذن کرد و شد برای وی و بدید
آنحضرت صلی الله علیه و آله را ماکت و جزین نشسته و ساگردوی جمع آمد و طلب نفقه میکنند پس گفت عمر زید در دل
خود و الله چیزی بگویم که بخند انم آنحضرت صلی الله علیه و آله را پس گفت یا رسول الله اگر نفقت خارج که نام زوجه
عمر است از من نفقه طلبد بر عیزم و مشتی در کردن او زلم پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت همچون
این زن آن کرد من آمده و طلب میکنند نفقه را پس برخاست ابو بکر و مشتی در کردن عایشه نه زد
و بر خاست عمر و مشتی در کردن حفصه زد و گفتند آیا شما می طلبید از رسول خدا چیزی بیکه نزد وی
نیست گفتند لا والله نه امیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پستتر گوشه گرفت آنحضرت از زنان
یکماه بعد از آن نازل شد این آیت * یا ایها النبی قل لا رجا علیکم ان کنتم ترون الخیرة الله نینا الایة
و الحدیث اما ظاهر نکرد و بعضی از فقها که گفته اند ظاهر نیز کرد غلطی ظاهر است و سهوی فاضح ظاهر
گفتن مرد است مرزن خود را الت طی کظا را می تو بر متن مثل پشت مادر منی یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین واقع میشود و اگر قریبان کند کفارت ظاهر و چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بیک
و نزد محققین از فقها و محدثین آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر واقع نشد و در احادیث و کتو آن و ورود
لیافته و سیرت وی بایشان بهترین سیرتها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لا هیله بهترین شما کسی است
که بهترین است سیرت او با اهل و عیال از و انا خیرکم لا هیله و من بهترین شما ام مرا اهل خود

و از راه الترمذی و الدارمی و رواه ابن ماجه من ابن عباس و له انزل علی در روایتی اینست که
کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین ایشان از وی خلق و گرم ترین ایشان باطل عود و آنحضرت
در آنحضرت در آنحضرت و سرفایه عایشه در آنحضرت تا با وی ملائمه کنند و چون التماس امری کرد
بپایگاه که در آن هیچ مصلحتی نبود موافقت فرمودی و متابعت نمودی و چون از کوزه آب بخورد
آن کوزه را بگرفت و لب از لب عایشه در آنحضرت و آب خوردی و چون استخوانی برد
و گوشت از آن بداند آن بخوردی آن استخوان را از وی بستندی و آن موضع دهن وی گوشت تناول
کردی و بروی تکیه زده قرآن خواندی و گاه در مبارک برگشتی و نهادی و قرآن خواندی و گاه
عایشه بودی و گاه در حیض بودی تا از از بند و سیبای از از با وی ملائمه کردی و عایشه را
بشره وی رها نیدی و در ایام روزه او را بوسه دادی و از کمال لطافت و غایت مکارم اخلاق وی باطل
بیت آن بود که ویرا یعنی عایشه را نه تمکین دادی از بازی کردن بلعبت چه بالعبه عادت دستراحت
که از تنهایی خامه لعبتها سازد و بآن بازی کنند و بردوش مبارک وی تکیه زده در حبه و رقص ایشان
نگاه کردی عادت همیشه است که نه نیز فای هر د بازی میکنند و گفته اند که این بازی ایشان از رادی
ساز جنگ است با اعدای دین و باین فصل از حمله همدان و مبادی آن کرد مثل تیراندازی و نیزه بازی و تیراندازی
و یکبار روزی از عید اینجاست در صحن مسجد شریف این عمل میکردند پس میگوید عایشه که آنحضرت
در آنحضرت من با استفاد و بهر شیک مرادای خود تا نظر کنم به بازی ایشان و نهادم روی خود را
میان کوش و دوش آنحضرت پس استفاد ما اند و بر نکشت آنحضرت تا من بر نکشتم و گفت
عایشه در آنحضرت کنه و عیال کنه که در حرکت جرد مال که حریص بود بر بدن بازی چگونه
با بستند و بازی نماید از بدن آن حال مرادان قمار کنند و اینست که لالت دارد بر ابا حنیفه
لعب و تیراندازی در آنحضرت صغیر السن بجانب آن در ایام طرح و سرور مثل و تیراندازی و در آنحضرت
دو بار با وی مسابقت کرد بهای یعنی آنحضرت و عایشه در بارگاه یکدیگر بدی و آنحضرت که تا اتمام یکی
از ایشان غالب آید و پیشتر و در جناحه ها زبان با صبا مسابقت در میدان کنند مره اول عایشه در
حقیقت کرد و در مرت ثانیه عایشه در ثلث و رشک یعنی در به و گوشت داشت حضرت رسالت
گرفت پس فرمودند ابد الی یعنی این مسابقت من بدل آن مسابقت است که در آنحضرت و عایشه
از در حیره بیرون می آمدند در درگاه مرد و یکبار در آمدند و یکی آن دیگری را دفع میکرد تا بیرون
شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعه زدی هر کرا قرعه افتاد و برابر دی و چون رجوع
فرمودی دیگران را اضا نکردی و زده بودی که در حضرت مجرم بر یکی از ایشان دهن نهادی
و ملائمت کردی و هر روز چون نماز عصر میل اردی بر مجموع حشرات بکاهی و احوال ایشان تغافل کردی

و چون شب شد ی در حجره آنکه نوبت وی بودی بختوبت فرمودی و میان هشت زن قسم کردی در آن
 وقت که از واج مطهره نه بود عایشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میسرکه زینب بنت جحش
 جویزه رضی الله تعالی عنهن زیرا که سوده که نهی بود نوبت هر یک از اینها عایشه بعد از عایشه بعد
 را و شب بود و دیگران را یکشب و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آنزنی که آنرا قسم
 نمیکرد صفیه بود غلط صریح است از عطا و صحیح این و هم آنست که رسول ﷺ روزی بر صفیه خشم گرفت
 صفیه مضطرب شد عایشه بعد از آن گفت هیچ توانی که حضرت ﷺ را از من راضی کنی و من نوبت خود را
 بنوبت خشم عایشه بعد از آن گفت آری پس عایشه بعد از بیامد و بر جانب پیغمبر ﷺ بنشست در رویکه نوبت صفیه بود
 فرمود در شو که امر و نوبت تو نیست عایشه بعد از آنکه نوبت فضل الله بر نوبت من باشد و حکایت باز گفت پیغمبر
 ﷺ از صفیه را رضی شد و آنحال دیگر روز بود و یک نوبت بود لا غیر از اینجهت بعضی از روایه
 و هم کرده که زن که از آن قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بدانکه در
 مشکوٰۃ از بخاری و مسلم از عطا می آید که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میجوئه بسرف پس گفت
 این زوجه رسول خدا است ﷺ چون بردارید لعش او را بجنبانید و حرکت ندهید او را و بر می کنید بآن
 و گفت بود نزد رسول خدا ﷺ نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت
 عطا با چنین رسیده که آنکه قسم نمیکرد برای وی صفیه بود و نبود وی آخر نسای وی در موت و زینب گفت
 که غیر عطا براند که آن زن که قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر است زیرا که وی بخشید بود
 روز خود را برای عایشه و قتیکه خراست رسول خدا ﷺ که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا
 و من نوبت خود را به عایشه بخشیدم با مید آنکه شاید که در بهشت در زمره نسای تو باشم
 خطاب گفت که این سخن از عطا و هم است و غلط روی از این جریح است که راوی این حدیث است
 و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که چون نازل شد قول حق تعالی * ترجی
 من شاء منهن و تزویج الیک من شاء یعنی بران از خود هر کرا میخواهی از زنان و بخوان بخود هر کرا
 خواهی از ایشان اختیار کنست و این آیت است معتمد جماعتی که گویند قسم بر آن حضرت
 ﷺ واجب نبود پس براند آن حضرت ﷺ سوده و جویزه و صفیه و ام حبیبه و میسرکه را و بخواند بخود
 عایشه و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات یافت آن حضرت ﷺ در حالیکه ایوا کرد و بخواند همه
 را مگر صفیه را که او را ارجا کرد و براند و قسم نکرد برای وی و بعد از عطا از آن امر و الله اعلم و عادت
 نموی ﷺ آن بود که چون در اول شب مواقت کردی گاه غسل کردی و آنحضرتی و گاه وضو کردی و آنحضرتی
 و غسل در آخر شب کردی و حدیثی که از عایشه نقل مرویست که رهاکان ینام و لا یمس ماعیسا بود که
 خواب نمیکرد آن حضرت ﷺ و دست نمیکرد آنها را غلط است از بعض روایه از جهت ثبوت غسل یا وضو

و احتمال دارد و در نهایت که مراد بنسب آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بودی که هر مجموع طواف
 کردی و در آخر یک غسل کردی و گاه در عقب هر مراقبت غسل کردی و چون از صحرای آمدی شب هنگام در
 خانه نيامد فی الجمله و در باب معاشرت اسب آورد زیرا که این نیز بلا حلقه حال ایشان بود نامتنهی
 شوند و یکبار برای ایشان نماید و در این از حکمتها می دیگر فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی
 ﷺ گاه بر فراش یعنی جامه خواب بپوشید و گاه بر طمع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین میخورد و آن
 حضرت را ﷺ سر بری نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سر بر روی
 در مسجد و سر بر روی در جمع الجوامع آورده که در مرض موت آنحضرت ﷺ عباس بن عبدالمطلب
 و بر سر بر روی بنشست و آنحضرت ﷺ امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بر روی و دست گرفته و مراد است
 آورده که آنحضرت ﷺ بر سر بر حلقه بود و فرامی در روز بر خود نداشت و اگر کرده بود ریسان سر بر
 در پهلوی مبارک وی و لب الیوی از پوخت بود خشوری لیف درخت عمر ما بعوض پخته اینجکه سالها کشته
 است و از برای شب پلاسی داشت از موی که بران خفتید و بر آن را در شب و ترمیم کرد و در شب آنرا
 چهار نو کرد و آنرا متر باشد از آن نمی فرمود گفت بحال اول دونه سازید چه دوش مرا از غار متع کرد و لب
 آنجمله بر فراش خفتید و راحه بر خود پوشید و فرمود که جبرائیل بر من نیاید در راحه هیچ (نسخ)
 راحه عایشه و بالش وی از آدم بود و در میان آن لیف عمر ما این نیز سالها کشته است و فصل
 در سواری آنحضرت ﷺ گاه بر اسب و گاه بر شتر و گاه بر استروگاه بر دوازده گوش و آن چند تا
 بود یکی عقیر که مقوس اهدا کرده بود و بعضی که فروه بن عمرو الجندی فرستاد و گفته اند که این
 مرد و نام یکدل است و غیر این و نیز بود و گاه بر اسب برهنه بی زین چنانکه در باب چنانکه کشت و گاه
 اسب را یک و آنیک و هر چند کند و و هر دو بودی در تحت آنحضرت ﷺ مثل سبل و آن شد و و هالبا
 آنها سوار شد و بعضی احیان بر شتر کسی را در یف ما حتی و گاهی از پیش خویش کسی دیگر را سوار
 کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودند و گاه بعضی از امپات مؤمنین را بر عقیر خویش سوار کردی و
 بیشتر مرکوبات آنحضرت ﷺ اسب و شتر بودی اما بغال در ارض عرب حکم آورد یک بغله بهدی
 از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوس بود و نام این بغله دل و آن سید
 بود و یک بغله دیگر بود و نام او فطه فروه بن عمرو آنرا فرستاده و یکی دیگر این العلا صاحب ایاه فرستاده
 دیگر از رمة الجندل آمده و دیگر یازدهش نجاشی و بعضی گفته اند که کسری نیز بغله برای آنحضرت
 ﷺ فرستاده بود و این سخن بعدی دارد چه کسری که در حبشه انقیاد آنحضرت ﷺ نه در آمده
 و کتابت او را پاره کرده اند ای او را است کمال و الله اعلم و چون استر در ارض عرب که بود صحابه
 که تملک مالیز در از گوش بر اسب اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انسا یفعل ذلک انک لا تعلمون یعنی

این را دانان کنند که جنس را بغیر جنس انچه اند و این امر را مذاهب را از کتاب کنند * فصل * حضرت
 نبوی را صلی الله علیه و آله یک کله کوسفتند بود بعد دند و دوست داشتی که بر صند زیاد شود چون بران زایل شد بی
 بدل آنرا کوسپندیدند بیج کردی و شتران از نروماده نیز بسیار بود و عده و اسامی آن در کتب میر مسطور
 است و حال اسفرو در از گوش معلوم نشد و اما اسبان چند از آنچه در کتب مسطور است یکی نام وی سگب
 است و سگب در لغت ریختن آبست و درس سگب بمعنی کثیر الجری آمده کویا میر یزد و میرود مثل آب
 و این اول اسبی است که در ملک آنحضرت صلی الله علیه و آله در آمد و یک آفریده و بود اگر محجل یعنی
 سفید جمبه و سفید پا و کمیت بود و این اثر گفته اند هم دوم مرتجز ما خود از رجز که نوعی از بحور شعر
 است خوش آینه تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهيل و عوی آواز وی و سفید بود سیوم ظراب
 بطای معجمه تسمیه کرده شد باین از جهت کبر و من و بی و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافرو و
 اهدا کرده آنرا فروه بن عمر و جلای چهارم الحیف بحای مهمله اهدا کرد آنرا بیعت بن ابی البراء ما خود
 است از لحاف تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن و کبر و کویا می پرشید از من و این هم بود که در از
 بود چنانچه بلحاف بهوشند بنیم لدا از لک بمعنی التصاق و اتصال اعضا و ویکدیگر ملغزق و ملتصق
 و برهم بنهید و خوش اندام بود اهدا کرده بود آنرا مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ اندام بود تسمیه
 داری آنحضرت صلی الله علیه و آله فرستاده و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا با میرا ابو مدین عمر بن شعیب و وی در راه خلد یکی
 را بران سوار کرده بعد از آن دید که آنرا از آن میفرود شد خواست که باز خرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را از
 خریدن منع کرد تا عود بصل که لازم نیاید چنانکه در باب صفات کلمات هفتم صبحه از صباحت بمعنی شدا
 فرس صابح حسن الجری اسب اشقر بود خربده بود آنرا از اعرابی یک شتر هفتم بحر اسب سفید بود از چهار
 یسن خربده و بیان دواب و اسلحه آنحضرت صلی الله علیه و آله و اسامی آنها که در غایت مناسبت و لطافت اند به تفصیل
 در کتب میر منگورا است و هر چیز را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله نامی بود مناسب از آن میان همین نام اسبان نقل
 افتاد که دلالت ظاهره دارد بر آنچه گفته شد و کنیزکان و غلامان داشی از آن جمله آزاد کردگان زیاد از ارقا
 بودی و بیشتر موالی و عتقا از عینک بودی نه از امانا در مواهب الله نیه از این حوزی نقل کرده که گفت
 موالی آنحضرت صلی الله علیه و آله جهل و مه بود و اما یازده و میرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند
 مردی مسلمان را کان فکا که من النار باشد این آزاد کردن موجب آزاد شدن او و آتش و باز شدن از کروان
 مجزی کل عضو منه عضو امانه جزا داده میشود هر عضوی از آن آزاد کرده شد عضوی از آن آزاد کند و ایما امرأ
 مسلم اعتق امرأ من مسلمین و هر مرد مسلمان که آزاد کند دوزن مسلمان را کاتبا باشند آن دوزن آزاد
 کرده شد فکا که من النار مجزی کل عضوین منها عضو امانه جزا داده شود هر د و عضو از آن دوزن
 عضو را از آن مزد و انجلیت صحیح است و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است

آزاد کردن کنیزك و آنكه عتق يك بند و نظير متقی در كنيزك است چنانچه در وزن خم
 بگردان در شهادت * فصل * در ربيع و شری که حضرت نوحی کرده اما بعد از نزول وحی هر يك غالب
 بود بر فر و همتن و ثمر و همتن اندك بود اما بعد از هجرت فر و همتن محفوظ است مگر در سه صورت و اما هر يك از
 بسیار بود و با جارت دادن و با جارت شدن و استیجار یعنی چیزی با جاره گرفتن زیاد است و از بسیار
 با جاره دادن و محفوظ است كه پیش از ثبوت خود را با جاره داد برای كرم شدن چنانچه در حدیث
 آمده است كه هیچ پیغمبری نیست كه كرم شدن نچرالیده و آن از حق سبحانه تعالی تعلیم تربیت و اصلاح
 امت است زیرا كه ریاست در معنی چوبانی است و نیز آمده است كه اصحاب هدم اهل نراضع و مسكن
 باشند و اصحاب اهل و فرس اهل تكبر و خیل و يكبار دیگر خود را با جارت داد بخدا بجه تا برای بی تجارت كند
 و در صحیح ها هم است كه دو بار خود را با جارت داد بخدا بجه در دو سفر فر نوبی بلكه شتر و شركت كردی
 با كسان و كسان را و كیل خود ساختی و خود و كالت ایشان قبول كردی اما تو كیل زیاد از تو كل بود و مدیه
 بكسان در ستاد و از كسان مدیه قبول كرد و عوض داد عادت شریف بود كه مكافات مدیه را حسان كردی و بر
 خود منت كسان نهادی و بخشید و بخشید قبول كرد سله بن الاكوع را بر در به صغیر و انت كنیزكی خود بر وی
 تعیب شده بود و بر آفت این را بمن بخشید و بمهاله فرمود به بخش این كنیزك را بمن و من
 بخشید آن كنیزك را بوی آنرا بعتل و چندین اسیر را از اسرای ملكه بآن كنیزك داد و خلاص كرد از اسیر
 و قرض برهن و پذیر و هن كردی و استعاره كردی و كاه بنقل و كاه بنسبه چیزی شریلدی و حسان شدی از حق تعالی
 ضمايه خاص در حق كسی كه فلا ن عمل كند چنانكه در مورد من ضمنی ما بین اعینه و ما بین ر حلیه صنت له
 بالحنه هر كه ضامن و مقفیل شود مرا بنگاه داشتن چیزی كه میان دو كاه است یعنی زبان كه از خود رد و گرفتن
 حرام آنرا بنگاه داشتن ضامن شود چیزی را كه میان دو پای اوست یعنی در چ را از روی حرام نگاه دارد
 ضامن غوم مرا و رابه بهشت و مثل این ضامن در سنت بسیار واقع شك و كاه ضامن ندی حسان هم
 از برای دیون هر كه وفات كند و وفای نكند از مردن خود را و شفا عیج گرددی بكسان و كسان
 بوی شفا عت كرد ندی و يكبار برای مغیث شفا عت كردن زن روی بر بره و قبول ذكر بر بره
 شفاعت ویرا و از روی ترجیح و بر روی عتاب نكرد قصه بر بره آنست كه وی كنیزك عایشه بود
 بر و عایشه بر ویرا اعتناق كرد و حکم امت چمن معتق كرد دانست كه وی اختیار دارد كه تحت شوهر
 خود كه در حالت بندگی داشت باشد یا فكاك چاقی را بخرید و از ملك وی بر آید نزد امام ابو حنیفه
 مطلق است خواه شوهر وی حر بود یا عمل و نزد امام شافعی اگر عمل بود كالتی القله و مغیث شوهر وی
 بود و چون بر بره آزاد شد لغو است كه در نعمت وی باشد و مغیث در عشق وی و اله و حوران میباید
 آنحضرت ﷺ شفاعت كرد مغیث را نزد بر بره تا توفیق اقبال كند و در نكاح وی باشد بر بره شفاعت آنحضرت

قبول نکرد و منع کرد نکاح او را چون مصلحت دین بر توره این بود حضرت علیه السلام ویرا تکلیف نکرد
 و از وی ترجمید و سوگند بسیار خوردی بخدا ای تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح زیاد بر مشنا د
 موضع است و بار تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را علیه السلام سوگند بخوردن اول قال الله تعالی * وستموننک احق
 هو قل ای و ربی الیه الحق * دوم قال الله تعالی * و قال الی من کفر و الا تأتینا الساعه قل بلی و ربی
 لتأتینکم * سوم قال الله تعالی * و عم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتمعنن ثم لننزلنهم بها عملنهم
 و ذلک علی الله یسیر * درین سه آیت امر است بر آنحضرت را علیه السلام که سوگند بخورد بهروردگار تعالی
 و بشا کمال بگوید که دین اسلام حق است و قیامت آمدنی است و حق سبحانه خواهد بر آنکسخت آد میان را
 و جزای اهل شان داد و مانا که مقصود مصنف از ذکر این که آنحضرت علیه السلام سوگند بحیار میخورد
 و ما مور است بسوگند بخوردن اشارتست بآنکه سوگند بخوردن بخدا ای رب العزت در آنچه حق است منع
 نیست چنانکه وصیت بعض مشایخ عظام است از باب طریقت قدس الله امر از هم مرطالمان را که سوگند
 بخدا بخورند ولیکن پوشیده نمائند که مقصود ایشان منع است از آن بوجهی که مسقط تعظیم اسم الهی و
 حشمت درگاه عزت بود چنانکه در مجازات و معاملات مجتهد عموم فاس است و قسم بر حقیقت دین
 اسلام و تأکید شرایع و احکام در مقام موعظت و ارشاد چنانکه در کلام نبوت و آن مجید واقع است نه
 ازین قبیل است آنموضع دیگر است و این مقام دیگر که لا یخفی زکاه در یمین است ثنا کردی مراد باستثنا
 در اینجا انشاء الله تعالی که حق است و این استثنا مانع است از انعقاد یمین و لزوم حدث بر تقلید مردم وقوع
 امری که بران یمین یاد کرده و همچنین در مواعیل و عقود و کاه سوگند را کفارت دادی و آن کار نکردی
 و میفرمود من سوگند بچیزی بخورم و غیر آن چیز را بیکوترینیم الا آنچه نیکوتر است آنرا بکنم و سوگند را
 کفارت بدم و مزاح کردی اما در مزاح غیر حق نكهی چنانچه شخصی از حضرت وی علیه السلام شمری التماس
 کرد فرمود بچو شتر بچه یک هم گفت یا رسول الله شتر بچه بچکار من می آید مرا شتر در کار است فرمود آیا
 هیچ شمری هست که بچه شتر نماشد و شتر آنرا از آید و چنانچه پیره زنی از حضرت وی علیه السلام آمد و درخواست
 دعا کرد که الله تعالی او را به بهشت در آرد گفت هیچ پیره زنی به بهشت نه در آید پس آن زن غمگین
 شد و گفت بچه شتر پیره زنان را که به بهشت نه در آید و بگریه رفت فرمود یا وی بگوید که حق تعالی میگوید
 * انا انشانا من السماء فجعلنا من ابکار اعریا اقرابا * حق سبحانه زنان را بگریه و جوان سازد و در بهشت
 در آرد باین معنی در مت است که پیره زن در بهشت نه در آید و توری به گزیدی توری به در لغت پوشیدن است
 و در سخن پوشیدن غرض در مضمون قلب و اظهار خلاف آن بود و توری به غیر حق نكهی چنانکه اگر عزم جانی
 کردی بچمر راه جایی دیگر بهر سیدی و آبها و مراعی و منازل آن و ازین باب است آنچه روایت کرده اند که
 چون آنحضرت علیه السلام عزیمت فتح مکه کرد خیمه بچا نمیداد و نه تا بال فعل ازین خبر شایع نشود و هر

فاش نکردند و دشمن عجز از شکست در مقام توجه اسباب معارفه نیامد و امثال این ثور بهادر هرگز در
 جهاد بسیار کردی و مشهورت کردی و مشورت دادی و بیمار پر امید و جفازه را حاضر شدی و دعوت را
 اجابت کردی و باران آبیروز و منه کینان زد میدان برای قضا و حاجت ایشان سرافرازی و کارهای آنرا
 کفایت کردی و از شعر امدح غنیمت بی زایش انرا عطا دادی و رحمت بخشیدی و مرویست که آنحضرت را
 (علیه السلام) مدح ذات شریف خود به ابیت خویش آمد و بر آنکه آن علامت صرف ایمان و دین خالص و ناظمی
 از محبت حق و صلی محض است از آنکه هر چه مدح وی گفتند و ثانیاً تمامت عرواست کت قطره است از آفرین
 پس عطای ریایشانرا بر قول حق بود و امام مدح غیر او از ملوک و امرا و اهل دنیا و دین و بهتان صریح است
 لا حرم فرموده ثرواتی و جوه المدا حین القرباب بیند از بد روزی مدح گویندگان دروغ کبریا را
 فصل در بعض اخلاق آنحضرت (علیه السلام) در ویدن بهای مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عایشه
 زید کاندشت و باکسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی بود که نام سخت قوی و علم کشتی
 را چون از کسی نمیکشید و مردم از بلاد بمصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می انداخت و هیچ کس
 او را بر زمین نرفته روزی در راهی از راههای مکه با آنحضرت (علیه السلام) پیش آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد
 و گفت یار کانه چرا از خدا خیر نمی و دعوت مرا قبول نمیکنی و کانه گفت یا محمد هیچ شامدی بر صلی دعوی
 خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زخمی آری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود
 پس مشی و شو برای مصارعت پس بمصارعت در آمد آنحضرت (علیه السلام) او را بکشت و بر زمین زد و کانه ازین
 حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین و تا سه بار چنان کرد پس گفت و کانه و ابیه ان شانك
 لعجب و راه الحاکم فی المستدرک و ابوداؤد و الترمذی و نیز آورده اند که مردی بود که او را ابوالاسود حنبل
 میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی می استاده و جماعه از هر طرف
 آن پوست را از زیر پای وی میکشیدند و وی از جای خود نمی جنبید و بایش نمی لغزید تا پوست پاره پاره
 میشد و روزی آنحضرت (علیه السلام) او را دعوت کرد با سلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بعمو بیارم آنحضرت
 (علیه السلام) بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد و لیکن وی ایمان نیاورد و فی القصة طول کذا فی المواب
 و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و در جامه خود بدست خود رقع درخته و دلوته الله عرویش بدست
 مبارک عرویش رقع زده و در سینه را بدست مبارک خود دو شید و جامه عرویش از بینغال جانور پاک کرده و لفظ
 حدیث اینست و کان یفلی ثوبه و فلی در لغت کاوش و تفتیش میباش و امثال اوست از جامه و گفته اند که
 هرگز در جامه آنحضرت (علیه السلام) سبش نیفتاده و انرا نکرده و ازین شریف وی چرا که بر جامه نشسته نقله
 فی المواب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که هرگز بر جامه و بدن شریف پیغمبر
 (علیه السلام) مکمن نشسته و پشه نکزیده و لیکن لازم فلی خود چیزی موفی است فی الجملة قمل یا بر عرویش یا مانند

احمد بن ابی هريرة قال كنت ابي هريرة قيل للذي كلفه شي من ليلة من لاي شي من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة وفيها المظشة وروى است
 ضعفه وبعثه ويطشه معاني الابن الفاظك شئت است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة مريضة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول بر آنکه آخر ساعات از روز شنبان کرد که آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت ملاک و هیچ یکی ازین دو وقت ملاک نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ﷺ راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامه شریف شد از امام احمد نیز مثل
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در بعضی اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مگر ادعای را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا مچنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه در مدی
 حدیث ملاک را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة احمد است
 امت چندان قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقررین عظیمه است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن مورد نیست مثل اختراعات اوقات

که از جانب آب حوض است و آنکه از جانب کعبه و جمع و کثرت است و در روزی که در حوض است و حضرت
 او را یل بخلاف هر دو امراض قلجیه که داریم و باقی امراض چون در وصول سابق علاج امراض قلجیه ذکر یافتم
 و خواست که در این چند فصل میان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نهوت آمده نیز میان
 و علاج امراض حضرت نبوی ^{صلی الله علیه و آله} بر سه نوع کردی یکی بادویه طبیعی که عبارتست از اجزای جسمانی
 و نباتی و حیوانی و دوم بادویه الهی که ادویه و ادکار و آیات شرآئی است میوم بادویه مرکب از این دو قسم
 اما علاج بادویه طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت و گرمی که منبث میشود از قلب نبوی
 اعضا و ضار است بافعالی که مداد راحت از قوای یک لیه در بیان آن مصنف گفته اما علاج تب را میسر مود
 النظمی من فیج جهنم فابرد و ما با الماء تساقیرا کنک کی گرمی در رخ است یعنی نشانی و نمونه آن و بعد پس سرد
 کنید آنرا با استعمال آب چه سردی نشاند و کشتن و کرمی است و در حدیث دیگر آمده که احم احکم
 فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیل من السحر چون تب زده شود یکی از شما پس باید که رختنه شود مروی
 آب سرد را سه شب و وقت معروجا بدیگر آمده در مستند امام احمد کان ^{رحمه الله} ادا هم دعا بقوله من
 ماء فافرغها علی راعه فاغتسل بود رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون تب میکرد میطلبید مشک از آب پس میرخت
 آنرا بر سر خود و غسل میکرد و در جامی نرمی ثبات است اذا اصابک الحمی فانما الحمی قطعت من النار
 فلیطها بالماء البارد و لیستقبل نهر اجار یا فلیستقبل جرته الماء بعد الشجر قبل طلوع الشمس و لیقل
 بسم الله اللهم اشفهمک و صدق رسولک و ینغمس فیہ ثلاث غسالت ثلاثه ایام فان برأ لا حساسان
 لم یبرأ فی خمس سبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا نکاد نجار و التسع باذن الله فرمود چون بر حدی که از شما
 را تب و تب نیست مگر یار از آتش پس باید که بکشد و را با آب سرد و باید که احتیال کند و پیش آید
 جوی روان را باید که استعمال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر بخور از برآمدن آفتاب که وقت
 سردی است و باید که بگوید بسم الله خداوند الهی باده بند و خود را و ^{صلی الله علیه و آله} گوگرد آن پیغمبر بود را
 یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زند در آن آب جاری و غوطه نامه روزاگره شد و تب
 مفارقت کرد و باها و الا غوطه زند در وقت ملک کرد و آب جاری بنجر و زرد کرد و بنجر و زرد
 نشود تا وقت روز این عمل بکند اگر در وقت روز هم بنجر نشد دیگر از نه روز نمیکنند
 باذن خدا و چون درین علاج اطباء طبیعی را استبعادی روزی مبدل مذ چه معلوم است
 که بعضی از اقسام تب را استعمال آب سرد مضرات است اما مصنف در ربع ابن استبعاد گفت که اهل حدیث را
 اتفاق است که این خطاب عام است باهل حجاز و آن کرم است همچون خطاب حق لا تستقبلوا
 القلجیه و لا تستقل بر و ما لکن شرقوا او غربوا که در وقت نشستن در خلاف فرموده و ذکر آن کشت مخصوص
 است باهل مدینه و هر که در آن صفت است و قبله ایشان جنوبی است و چون اکثر حمیات که ایشانرا عارض

شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت آفتاب و امثال آن بود مانند استعمال دوائی کرم یا حرکت
 مفرط یا غضب یا بیداری و نحوها علاج آن بآب سرد فرمودن شرابا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله در علاج امراض بدن را بطریق تجمع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشید و هم
 بآن نوع که غالب الوقوع در آن دیار بود اقتصار فرمود و الله اعلم * فصل * در علاج استطلاق بطریقی استطلاق بطن
 را چون از کثرت ماده بودنی علاج بتقویت اطلاق کردی چنانچه در صحیحین است ان رجلا اتى النبي صلی الله علیه و آله فقال
 ان احی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقه عسلا فلک هب ثم رجع فقال قد سقیمته فلم یغن عنه شیاً
 وفي لفظ فلم یزده الا استطلاقاً مرتین او فلا تأکل ذلك یقول له اسقه عسلاً فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله
 وکلب بطن اخیک وفي صحیح مسلم ان احی عرب بطنه ای فسله فمعه واعتلت معه ثم مر به بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آمد و گفت برا در مرا شکم روان است علاج آن التماس دارم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بیاشامان او را غسل
 آنمرد رفت و باز آمد و گفت بیاشامانیدم او را غسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دوبار شد
 این واقعه یا سه بار شک را وی است و هر بار مرا بآشامیدن غسل میکرد و در بار پنجم یا چهارم فرمود
 راست گفته است خدا یعنی که غسل را شفا ی امراض ساخته بقول خود قینه شفاء للناس یا راست گفته
 است در آنکه و حی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وی در آشامیدن غسل است و گفته اند که ای نه معنی
 بهتر است زیرا که آیت دلالت ندارد بر آن که غسل شفای هر مرض است و دروغ میگوید شکم برادر تو که
 قبول شفا نمیکند و عربها استعمال کلب در موضع عطا کنند چنانکه کلب سمعک دروغ گفت کوش تو
 یعنی عطا کرد و در نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کلب بطنه یعنی صلا حیت قبول شفا نکرد و عطا کرد
 از ان راجع فخرالدین رازی گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله به نور و حی دریافت که دفع غسل در امتطلاق بطن
 وی آخر ظاهر شد لی است و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفعی نیست
 دروغ گفت از بیجهت اطلاق آن ببران کرد و در تکرار امر بآشامیدن غسل نکته لطیف است چه در او
 می باید که آنرا مقاداری و گشتن غلبه جان مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکای مرض را زایل نکند و اگر
 از ان زیاده آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر فوبتی چندان غسل ندادی که
 مقاوم مرض شدی لا جرم اطلاق زیاده میشود و امر با عاده شرب غسل میفرمود تا بحال خویش را عید
 لا جرم فرمود صدق الله وکلب بطن اخیک وکلب بطن اخیک عمار تست از کثرت ماده فاسده و چون
 در آخر آن قدر داد که در اخراج ماده و دفع مرض وی کافی و رانی کرد دفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر
 شدیست صحیحین آمده بران وجه که در مشکوٰۃ و غیره آورده است فبراً یعنی پس از ان به شکم وی
 و عجب که مصنف این روایت را نیار و بد آنکه طب نبوی بطن اطباء نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن
 النبیج است قطعاً صادر شد از وحی الهی و مشکوٰۃ نبوی و کال عقل را طب غیر وی غالباً ما خود است از حدس

را بموت کشید و لیکن پوشید و غایتی که مراد اینجاست طاعون مرگ عام است که آنرا با خواندن پیر سبب
 که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورد حضرت نهوی علیه السلام میفرمود الطاعون رجز رسولی
 طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذاب است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن
 گروهی است که امر کرده شد بودند بدخول باب مسجد او مخالفت کردند و فرستاد پادشاه جرایشان
 طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قتلکم و مخصوص به بنی اسرائیل
 نیست بلکه بر بعضی امم دیگر نیز فرستاده شد و اذ اسمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنیدند شما
 طاعون و وینا در زمینی و شهری در نیائیل آن زمین را و اذ وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرار مده
 و چون واقع شود در جائی و شما را آنجا باشد بپروین نیائیل از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری و مسلم
 و موطا و ابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر در بیجا شب شام و در
 راه شنید که در شام و بانی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من میا جرین اولین را چون آمدند
 مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف
 کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن مناسب نبود و بعضی گفتند با آنرا صاحب
 رسول الله و مردم دیگر اند اقام بر بلاد و با نیکو نیا شد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز
 اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت فریشت را که از مهاجرین فتنه اند بخوانند با ایشان
 نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقام بر و بادرت نیست عمر در بر قول
 ایشان قرار داد درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قل رخا امیکر یزی عمر گفت اگر غیر تو کسی
 این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای ابا عبیده از قل رخا امیکر یزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف
 حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از علیه السلام که فرمود اذ اسمعتم به بارض فلا تفلحوا
 علیه السلام پس حمد گفت عمر مر خدا را و بر کشت و در حدیثی دیگر ثابته است الطاعون شهادة
 لكل مسلم طاعون سبب شهادت است مگر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پدید آید و یکی صبر کند
 بر آن و راضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون رجز الرحمن و رجز
 طعن غیر نا فلرا کونند و این امریست که جز بخرشار نعمان دانست و عقل را بند یافت آن راه نیست و لهذا
 اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بشری باور می است یا قرو حی است چنین و چنان در
 واقع اثر همان رجز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلائل برین معنی آنست که گاهی پدید میگردد در
 بلادی که اصح است هوای او و طیب است مای و وی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی با یستی که مرکز از روی
 زمین منقطع نکشی چه در هیچ زمانی بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج
 آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفت و وی مختص بود بموضعی

را بموت کشید و لیکن پوشید و نمائی که مراد اینجا بطاعون مرگ عام است که آنرا با خواندن بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نهوی علیه السلام میفرمود الطاعون رجز رسول طایفه من بنی اسرائیل طاعون عذاب است که فرستاده شد است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن گروهی است که امر کرده شد بودند بن خول باب مسجد او مخالفت کردند و فرستاد شد جرایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلکم و مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعضی امم دیگر نیز فرستاده شد و اذ اسمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنویند شما طاعون و و ببار در زمینی و شهری در نیائید آن زمین را و اذ وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرار مانده و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت کربختن از آن بلا بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجماعت شب و در راه شنید که در شام و بانی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من میاجری من اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن مناسب نبود و بعضی گفتند با آن صاحب رسول الله و مردم دیگر اند اقام بر بلاد و با نیکو نما شد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتنه اند بخوانند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر و بادرست نیست عمر رضی الله عنه بر قول ایشان قرار داد درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قل رخ امیکریزی عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگویم بوی چیزی ای ابا عبیده از قل رخ امیکریزی بمقل رخدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود اذ اسمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه السلام پس حمل گفت عمر مرخل را و بر کشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است مگر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پدید آید و یکی صحر کند بر آن و راضی گردد بخصای الهی اگر ببرد شهید ببرد و در حدیث دیگر آمده ان طاعون رجز العن و رجز طعن غیر نافذ را گویند و این امریست که جز بخمر شارح نمیتوان دانست و عقل را بنده یافت آن راه نیست و لعل اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بشری یا ورمی است یا قروحی است چنین و چنان در واقع اثر همان رجز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلائل برین معنی آنست که گاهی پدید میگردد در بلادی که اصح است هوای او و طیب است مای و وی و نیز اگر سمب فساد هوا بودی با یستی که هرگز از روی زمین منقطع نکشی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفت و وی مختص بود بموضعی

از بدن و بالجمله حد و ث آن در اجتناب بطله و قیاس در نیاید و اگر بجهت تسامد هوا بودی آنرا ضابطه
و قیامی بودی کذا قیل و اینها قرائین و امارات است بر استبعاد و جردوی از تسامد هوا و الحار و ی در آن
نه دلائل قطعیه بر آن و اصل دلیل هم مشعر صادقی است اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن
احتیاج بدلائل دیگر نیست و چه چیز معارض آن میشود و در روایت دیگر الطاعون دعوی نمیشود و وجود طاعون
در حق قومی بدعا یا پیغمبر او متکده عاگردناحق تعالی ملک این را بر ایشان بفرستد عموماً باخصه صاً
و این حدیث منافی نیست آنرا که حد و ث آن تسامد هوا بود و باطن من کلاً لایق بود و من حدیثی که نهی
فرمود از در آمدن در شهری که در و رو با باشد و از بیرون رفتن از آنجا و این حدیث است که هرگز و پرهیز تسامد از و با
زیرا که در آمدن در محل و با تعرض است مر بلا را و انقائ و نفس است در نهی که و این مخالف بشریعت است
و منافی عقل و در حدیث دیگر ثابت شده آن من القوف الخلف بدم مشکی که پیدا میشود و از قوف خلف
یعنی قوف سبب تلف و القای نفس در تنهاده است و قوف مدانات مرض و مقارنت و با است پس درین نهی
تمام امر است بحد و حسیمت و نهی است از تعرض اسباب تلف و اما نهی از خروج از محلی که و باد آمده
باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی حمل نفس بر توکل و اعتدال کف بر حق تعالی و دیگر بر رضا
و زما آن و معنی دوم آنکه اطباء میگویند واجب است بر هر که در راه ملک که از و با احترام کند
تقلیل غذا و امیراج و طویات فضلیه از بدن بحد و ث و در مواجب الکلام انقل کرد و در جای
لفظ لطیف مضفف آورده و این مناصب تراست بمقام و از ریاضت و حسام پرهیز کند تا بداند
ردیه که در قهر بدن گامین است یعنی پورقیده منبعت نکرد و واجب باشد که سکون و آسایش را آرام را
اختیار کند تا از هیجان اختلاط سالم مانند رشک نیست که خروج از بدن و با مشرب و از و با
بحرکت سخت ممکن شود و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جانی که در و ی
و با باشد مقصود از آن علاج علت و با است و در سن آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و و با که مصنف گفته
و چنانکه علاج جسمانی بدن میموم شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا
نسبتان الله ما انهم الام انه و واجله و اکله و بعضی از علما در نهی از خروج حکمتی ای دیگر نیز ذکر
کرده اند یکی آنکه طاعون و و باد غالب احوال عام میباشند در بدن که واقع شود شامل مرعاه اهل
آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس ثما اهل آن با و راه یافت و مدد است ندوده
است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیافاده بود چه وجود مفسد است و علت چون متعین شد و انفکاک از آن
غیر متوقع احترام و فرار همیشه با ندم و لایق محال عمال نمود و دیگر آنکه اگر مردم در مساجد و جوامع و
متمو و متوافق شوند آنکه عاجز بود در مرض ملک و با بغیر آن ضابطه و عراب کرد و بجهت قتل که کسی
نعمت و تفقد حال و ی کند در حیات و عمل از مسکن و فرار اگر چه در مسکن و جوامع و مردم و اعتقاد بشر و حسیمت

در بر آمدن باکی و مبالاتی نداند چندی بی باله و بی اندیشه بر آمدند و موجب کسر قلوب ضعفا
و بیداری ایشان گشتی و همین حکمت است در ورود و عین بر فراز از حفر یعنی گریختن از معرکه جنگ افکار
که باعث کسر قلب آنها نکه ثابت مانده اند و ادخال رعب بر آنها نکرد و دیگر آنکه بیرون آیند و گریزند
خواهند گفت اگر من آنجا بودم می و مقیم ماندم می مبتلا شد می قبل و آنکه بیرون نیامدم و نگر بسته
گردید اگر بیرون آمدم می ملامت ماندم می ازین بلا پس هر دو در لو و لیت افتاد می که از ان منع کرده اند و
لیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سودمند نبود و هر چه واقع شد فی استالمته واقع شود و هر کس را اجل
معین است قوله تعالی: **اینها نگویند و یکرکنم الموت الا یة** اگر شارع این گریختن را سبب میساخت و بدان
اذن میکرد می گریختیم و چون نهی از ان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المراسم
الدنیه * **فصل** * در استسقاء بدن آنکه استسقاء مرض باد می است که سبب وی ماده غریبه است بارده که
متحمل میشود اعضا را پس بلند میشود و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضا یا موارضه یا موضع خالیه که
در وی بدن پیر غل او غلاط است و آن فضایی جوف است و استسقاء بر سه نوع است رقی و لحمی و طبعی رقی استسقاء رقی
است که میریزد روی مائیت بموضع ملک کوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه رذیه و تسمیه وی
بزرقی از جهت تشبیه بطن صاحب او است بمشک پر آب و لعل احساس کرده میشود خضضه آب نرزد حرکت
و انتقال از جانی بجای دیگر و لحمی استسقاء رقی است که پراکنده میشود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجمعه
اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالامی اید لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت
از دیاد لحم صاحب او است بحسب ظاهر اختلاف فربهی که در وی از دیاد است بحسب حقیقت و طبلی
استسقاء رقی است که پراکنده میشود در وی ماده ریحیه در مواضع ملک کوره و محتبس میگردد در ان
و منتفخ میگردد در وی بطن بماده ریحیه یا شی از رطوبت و وجه تسمیه او بطبعی بجهت تشبیه بطن است
بطبل و لعل اشنیده میشود در ذرق بطن مثل آواز طبل حضرت نموی **ع** علاج آن بالمان و ابوالشتر
میفرمود در صحیحین اما **ع** که در مطب از قبیله عکله و عرینه بمدینه آمدند و هوای مدینه ایشانرا مخالف
آمد پس مستسقی شد ند پیش **ع** آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتمعینا المکینه فعضمت بطوننا
و از نهشت اعضا و نابک رستمیکه ماننا سازگار با فتمیم هوای مدینه را و یمار ساخت ما را و کلان شد و آما سید
شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضا ما و از نهشت بشین و همین هر دو آمده فرمود لو خرجتم الی
ابل الصدقه فشربتم من ابوالها و المانها اگر بیرون آئید و بر وین بسوی شتران صدقه و زکوة پس
بیا شامید از بول و شیر آنها نفع کند شمار اودر اینجا اختلاف است نزد امام ابی یوسف حلال است شرب بول
ما یوکل لحمه از جهت تدافیه غیر تدافیه و این قصه دلیل است بران و نزد امام محمد حلال است مطلقا زیرا که
شفاد حرام نبود چنانکه احادیث صحیحیه درین باب آمده و چون ثابت شد هر ان شفا ثابت شد که

خلال است و احرام ابو حنیفه کز لکله حرام است مطلقا چه برای نیک او و چه برای غیر نیک او و بقوله
استز هو امن الهون و اذن بشر بان در قصه هر بین مختصرا با ایشان است و تحقیق این در کتب
اصول فقه کرده اند **فعلوا فلنا صوماء** و **الحی الرعاة** و **قلوبهم** و استاقوا الا بل و حاروا الله و رسولهم
عمل کردند الجماعة بفرموده آن حضرت **صوموا** و **صحت** یا **فعلوا** و چون صحت یافتند فصل کردند چراغ نیکان آن
شماران و کشتند ایشان را و بدند شتران را و محاربه کردند **فعلوا** و رسول خدا را یعنی راه رفتن کرد نیک
فبعث **صوموا** لی آثارهم تاخذوا و افقطع ایدیههم و ارجلهم و حمل اهلهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس
بفرستاد آن حضرت **صوموا** مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کردند بر ایشان در بندن بایهائی
ایشان و بمر آوردن چشمهائی ایشان بمیل کرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و
گفته اند که ایشان نیز چراغ نیکان شتران و همچنین کرده بودند بقصاص آن بایشان نیز همچنین کردند و
بعض گفته اند که این پیش از نزول حد و بدو ربیع از نزول آن نبی کرد از منله و محققان اهل ارا اتفاق
است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیر در اقریب العهد بنتاج و بول حمال بکسر هم جمع حمل
شتر قرانادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعرابیه که مشهور شیخ و
قیصوم را خصوصاً و قتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غلبه آب نافع است درین مرض حد او تحقیقی
افتادند جماعه ازین بیماران در بلا دهر و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و همچنین ابوال
ابل و معزا عرابیه از نبی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و قلیین واد را است و قلیف و قتیق مدد است
خصوصاً و قتیکه اکثر عری و شیخ و قیصوم و با بونج و اقحوان واذ هر باطل و غیران از ادویه که نافع
است در استعمال و صوابی که استعمال کرده شود بحرارت وی که برون آید از پستان و بول فصل
بهمان حرارت که بیرون می آید از درون برا که این بول زیاد میکند ملوحت این را زنده می کند
فضول را و زیاد میکند اطلاق بطن را * فصل در علاج جراحات حصیر سوخته اشارت می فرمود و در
روز احد چون روی مبارک **صوموا** مجروح شد بجهت آنکه اسب آن حضرت **صوموا** بدغز بند و کوی بیفتاد پس میب
خود در رخساره مبارک بخلاف و مضبوط شدی که صحابی بدندان خود آن میب را بر آورد تا چند دندان آن
صحابی از بیخ برآمد فاطمه رضی الله عنها اخون را می شست و امیرالمؤمنین علیه السلام آب میب ریخت و خون منقطع
زمنی شد فاطمه ره با اشارت آن حضرت **صوموا** پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر
را بر جراحات نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بر دی بود و در آن بلا دهر شتر حصیر از بر دی
بود خاکستر برد و افروخت تمام است در پستان خون فی القاموس البردی نعت معروف و در حاشیه کتاب از مهلب نوشته
البردی دو خمره فصل در فواید غسل **صوموا** و داغ کردن * میفرمود که شفاء در سه چیز است شستن از غسل
و بریدن **صوموا** و داغ کردن بآنش **صوموا** آینه از حد بد که بری حیات کنند و لفظ احد بی شرطه **صوموا** و شرطه **صوموا**

وزن کمر به زدن بمشروط یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وی خون و مصدق تعبیر کرد
از آن به بریدن به حکم امامان آمده خود را نمی میگویم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نمی
تنبیه است چه مشهور آنست که وی جسم ماده زدن در میگویند و نمی کرد تا اعتقاد نکنند تا اثر و استقلال
آنها را بکنند و امید شفا از جناب حق در از این جایز است و بعض گفته اند نمی از داغ در موضع خط
و ترید است علما میگویند این عمل یث اشارت است بمعالجه جمیع امراض مادی چه امراض مادی
یا دمی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دمی است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سه قسم دیگر
است علاج آن باسهال است پس بعمل تنبیه کرد بر مسیلات و حکم بر قصد و حجامت اشارت کرد بآنکه
بر بدن این حکم اینجا شامل فصل و حجامت هر دو است و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کند مطلقا چنانچه
ذکر عمل بر مطلق مسهل است تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث
بر فضیلت حجامت مقابل فصل را ده نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر جالتیکه طمیب از
معالجه عاجز آید و در مائیل و اخر الله و العلی زیرا که منفع میشود بر وی بخلط باغی و منجم میگردد ماده
وی و چون ابو طیمه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد و جرئت ویراد و صاع طعام فرمود و آن اینجا
معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطای جرئت بر عمل حرام جایز نباشد و سادات
یعنی خواجها و بر آن گفت تا از خراج وی که بیرونی باشد بودند چنانچه در عرب رسم است که خواجها بر
غلامان خراجی و وظیفه معین بنهند و قرار دهند تا این قل را بایشان پدید آورده بدهند و باقی صرف
معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و محبتشالی آنحضرت صلی الله علیه و آله است از
عمل وی که از خواجهای وی تخفیف و مسامله در خواست کرد و میفرمود خیر مائیل و یتیم به الحجامه
بهترین چیزی که دوا کند شما بدان چیز حجامت است یعنی برای امراض دمی چنانچه مصنف کتب
و میفرمود در شب سراسر هیچ گروه از ملائکه نکند شتم الا گفتند یا محمد مرا متک بالحجامه امر کن
امت خود را حجامت روایت کرد این عمل یث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت هلا
حال یث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج
میکند و مجموع اطما قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصل چه خون ایشان رقیق است
و بخته و بر سطح بدن می آید و حجامت بیرون می آید نه بقصد و فصل اعماق بدن را نافع است و به بلاد
بارده مناسب و در ص است کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحجم ثلاثا و احدی علی کاهله و اثبتین علی الاصلین
یعنی حجامت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر
رد و رکمی که بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول ص یحجم و ابی داؤد و ترمذی و ابن لفظ آورده
که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت میکرد در اخل عین و کاهل و فی الصحیح انه یحجم و هو محرم فی راسه لصداغ

کان به در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صدای که
 در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صدای که در یکجانب سر بود و در رفع
 حجامت بر آید در احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع بخیره یا اخلاط عار یا باران است بجان
 دماغ اگر مصلی بیایند که از آن یک روز و حادث کرده صداع پس اگر مایل شد یکجانب شقیقه بود
 و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضة گویند بجهت تشبیه سر به بیضة سلاح که آنرا بیضة سرانند و
 گاهی بجهت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استغراغ و مهز و کثرت کلاه و گاهی از اعراض
 لغشائیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاهی بجهت حدوث حراره در این یا در دماغ یا
 برداشتن بار کران که زهر کند سر را یا گرم کردن ریا سر که در غار از اعتدال بود و غالباً دفع حجامت
 در بعضی از این اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری و سنن ابی داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ
 یکی در سر و اندر آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرراً آنکه میفرمود حجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود و الله اعلم
 و در سنن ابن ماجه مروی است که در آنکه و فرمود حجامت اخلاط عین و کاهل را طبا کفشد اند که
 حجامت بر احد عین نافع است از امراض راس و وجه و اندام و همین بود دندان ریخته و در سنن ابی داؤد
 است انه احتیج می ور که من و ثقی کان به حجامت کرد در سر بین مبارک از جهت و ثقی که در آن داشت و و ثقی
 بقتیم و او و سکون منلثه کوفته شدن بدن است از سقه یا ضربه کوفتی که بخام و کسر نرسد فصل
 در بیان داغ کردن فصل داغ کردن دوست نه حجامت و امتر انهی میگردان از آن اماند و وقت ضرورت
 داغ فرمودی کردن یکبار طبعی را فرستاد تا ای این کعب را بر یک داغ کرد و چون سعد بن معاذ
 بر زخم خورد بر آنکه داغ فرمود و رم کرد بار دیگر داغ فرمود آنکه رکی است در وسط ذراع غالب
 است فصل وی و او را عرق حیات نام است در دست و در عرضوی از وی شعبه است و در فخذ مسی
 بنساست و در یک با آنکه و در پشت با مهر و اسعد بن راره را بر داغ فرمود از مرض دو که و شو که سرخی
 است قوی که بر روی و پیشانی مستوی شود و قاموس می حمرة القلب الجسد و جابر را بر داغ کرد در
 آنکه این میسوع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نوبی گردامت و از داغ کردن پس میان
 این قهی رل نعارض و تناقض بود جراب آنست که احادیث داغ و چهار نوع است بعضی دالست بر فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و آله داغ را به بعض اصحاب و بعض دالست بر عدم صحبت آن بعض دالست بر قنای مدح
 ترک آن و بعض مشغل است بر نهی از آن اما فعل دالست بر حوازمیکند و عدم صحبت دالست بر منع نمیکند
 و اما ثنائ مدح مر ترک آنرا دالست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی از آن محمول است بر آنکه بر منیبل
 اختیار بود بی با عنده ضروری از مرض و مانند آن ما محمول بر آنکه در چند مرض بود ولیکن احتیاج
 بآن نبود و بعلا جی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت

تره و موضع را بود پس میان احادیث تعارضی نبود بد آنکه داغ کردن از علایج طبیعه است که استعمال
 کرده میشود آنرا در خلط باغی که منجم و منقطع نمیشود ماده او مکرر بد آن واحدیت و اخبار در باب
 کی مختلف آمده بعضی دال بر جواز چنانکه بعضی از صحابه عظام را بد آن فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده
 و از انس در نیز آمده که گفت داغ کرد مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و در موطا از ابن عمر آورده
 که وی در داغ کرده از لقوه و رقیه کرده از عقب و بعضی دال بر نهی از آن و مسلم از عمران بن الحصین
 در آورده که گفت میشنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از آن محبوب شدیم پس توبه کردم
 از آن و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمیدی و بود از دهم از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی
 میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از داغ کردن پس مبعلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجات و گفته اند
 که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله بد داغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و بره و صحت در انجام متیقن و نهی
 بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عرب و امثال ایشان شایع شده که آخر الدواء
 الکبی پس نهی از آن معمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز فرمودم داغ کردن را در حصول شفا عظیم
 می بنداشتند و بد آن جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر آن داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند
 عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد از آن تا در ورطه شرک حقیقی در نیفتند و از دایره
 توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین است حال در سایر ادویه و علایج
 اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را معتقد بدانند آنرا موثر بدانند حرام است بلا شبهه و لهذا در حدیث
 مدح آنجماعه که افسون بخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار بخورند واقع شده و نیز گفته اند
 که داغ کردن از اسباب و هیمیه است که مناسبت آن قاذح است در توکل بخلاف معالجه باد و به دیگر که ظنی
 است و اگر ایلیچا نیز ظن غالب بمرء حاصل شود جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثی صحیح
 نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را داغ کرده باشد و بعضی تره کرده اند که وی صلی الله علیه و آله داغ کرد بر جراحتی
 که او را روز احد رسید و میگوید که ای بنی خبیث نیست و صحیح آنست که فاطمه زهرا علیها السلام را جراحت
 و نیز جراحت نهاد و این نه در اصل داغ متعارف است که از آن نهی آمده چنانکه کتبت و بالجمله مختار
 آنست که داغ کردن و سرخ کردن عضو مکرره است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق
 والله اعلم * فصلی * در علاج عرق النساء بکسر طین و بفتح نون نام و کی است که مبتدئ میشود از مفصل
 و رک و منتهی می شود تا آخر قدام و رای پاشنه و سابقا معلوم شد که همان بکر کست که در دست اکحل
 نام دارد و در آن نسا و لیکن اینجا عرق النساء کویند باضافه عرق بسوی وی و در اینجا عرق الاکحل
 نیامده بلکه اکحل کویند باضافه و کویند که تسمیه این رک بنسب آنجست آنست که الموی نسیان ماسوی
 می آرد و شخص را هم بوی مشغول میدارد و الآن عرق النساء نام وضعی است که در وین رک پیدا می شود

اگر چه در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است هر جمعه را غالبا به نسبت نماز روزینه است اما بعضی
 ظاهر عظمی و دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظمی و موکله تراست و مسلمانی را این عظمی
 آورده که پیش از نماز رکعت اول در هر روز مرتومی را که تخلف کنند از جمعه تحقیق قصد کردم که اگر
 موردی را که نماز گذارد یا مردم بستر بسوزم من بر جماعتی که تخلف کنند از جمعه عا نهان ایشان
 و گفته اند که هرگز اذیت شود جمعه بپایان نرسد که کسی کند یا نماز یا نصفه یا در هر نصفه
 در هر یا صاع جنطه یا نصف صاع جنطه و هر که در رکعات آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا بر دوازده مرتبه و نسیانی را این ماحه و دارمی از ابو جندب و در بیان صفوان بن سلمه و احمد
 از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت نماز یا هر که در نماز یا هر که در نماز
 و این هزینه را بن حبان در صحیحین خود این حدیث را از احمد بن حنبل و در بیان صفوان بن سلمه و احمد
 خدا یتعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را یا هر که در نماز یا هر که در نماز
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات نقل شده که هر که
 این عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را یا هر که در نماز یا هر که در نماز
 کسان بحضرت کثیری در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معی و مدارت بود بآن چنانچه از مذاق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مله امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب احمد
 نیز استحباب است و بر روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل وجوب چنانچه
 مله مالک و بعضی از هنبالیه است دلیل قائلین بوجوب و بر وجوب نماز است چنانچه مختار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله من حیة یوم الجمعة
 فلیغتسل و موطا از ابن السبکی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب را آمده چنانچه روایت کرده اند
 استحباب کتب منه الا ترمذی از ابی سعید که گفت صلی الله علیه و آله غسل کنید و اینست که در روایتی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میابد و گفت عمره امام مسلم بخوانی میآید و بر واجب است
 و اما مسواک و طیب و انه اعلم واجب است یا نه ولیکن اینها نیز آمده در حدیث کمالی
 و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی غسل چنانچه در روزی هر روز
 آمده که پیش از نماز اگر چه در روزی که غسل کند در هر هفته و از هر هفته سه عمل که
 گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن در جمعه و لازم است بر هر روزی که غسل و ترمذی گفته که در روز

والتشابه معدله و غیر ذلک و گفته اند که صخرائی او حار یابس است در درجه ثالثه و رطبتی در
 ثانیه ششم شمس حار یابس در درجه ثانیه در انضاج و تلخیص است نافع هفتم خرمایشتم عملی است که درین
 ظروف روغن میباشند و این معنی اقرب است زیرا که سنائی گفته است منجمه بسنوت که عملی است مخلوط
 بروغن برای آمهال اصلح و اقوی باشد و در حدیثی دیگر آمده خیر ماند او یتیم به السعوط و اللود
 و الحامه و المشی بفتح میم و کسر شین و تشدید یای لحن ثانیه معوط دوائی است که از راه بینی در
 دماغ بکافکند و لد و دوائی را گویند که از جانب دهن در حلق ریخته و مشی در وی مسهل نقل این عمل است
 درین فصل جهت همین لفظ است که با مهال مناسبت دارد * فصل * در عارض بدن سبب حکه بخارات
 غیر کونیه است آنکه یابس است مختلط صفرائی محترقه مخالط دم است و رطوبت از مخالط بلغم مالح
 بدن و حدوث آن غالباً از کثرت اکل طعمهای مالح خریف و حلو و ثوابل حاره و علاج آن در کتب
 طب مکرون است مصنف در اینجا علاج عارض که از غلبه قمل یعنی هیش پیداشود بیان کرد و گفت
 و عارض غلبه قمل و امعالجه بهوشیدن پیراهن ابریشمین فرمودی در صحنه آمده که انس بن
 مالک گفت عبد الرحمن بن صوف و زبیر ابن العوام را در عارض بدن پید آمد و از آن مشقت
 میدادند ایشان را حضرت فرمود که پیراهن ابریشمین بهوشند و در بعض روایات صحیح
 مسلم آمده که ایشان در بعض عزوات شکایت کردند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کثرت قمل
 پهل ایشان را حضرت داد و بوشیدن پیراهنهای ابریشمین و بدین حدیث احوال متعلق است یکی
 فقهی و دیگری طبی اما فقهی حرمت حریر بر ذکر است که از لفظان حضرت مفهوم شده یا آن از احادیث
 دیگر مفهوم و مقرر است و مستفاد از حدیث این است که ذکر کردن بقول خود الا برای حاجت یا
 مصلحتی راجح و این مله من شافعی است و نزد مالک جائز نیست و در حدیثی همگوید لا یباس است بلیمس
 حریر و دیما در حرب عند هوا وایت کرد شععی که آن حضرت صلی الله علیه و آله حضرت کرد در لمس حریر و دیما در
 حرب زیرا که در جای خالص دافع تر است از سختی سلاح را و همچنین تر است در چشم عد و نزد امام ابوحنیفه
 مکروه است از جهت اطلاق نهی و ضرورت مندفع است بمخلوط انتمی و اما مرطوبی آن اوی بلیمس حریر
 از امراض جائده سود اوی زیرا که حریر از ادویه حیوانی است و از غواص آن تقویت قلب و تفریح
 و دفع غلبه سود او امری است که از آن پید امی آید و آن گرم و تر است و بعض گویند معتدل و در آن
 اصلاً چیزی از یابس و خشونت نیست لاجرم از حکه و جرب و امثال آن نافع بود و به موجب ملاست قمل در آن
 جای نگیرد و در موجز گفته که ابریشم حار مفرح است و بوشیدن آن منع میکند قمل را و در شرح وی
 آورده که ابوطی بن سینا ابریشم را دارد و به غلبه آورده و گفته که حار یابس است در درجه اولی
 و از پنجم در وی تلطیف و تشیف است اما تلطیف بحرارت و تشیف به بوی و صاحب تقریم گفته

که جان رطب است و کان آنست که معتدل است در رطوبت و بهر جهت و روی از مفرحات قویه است
 و مخصوص نیست لغز و بی جهت اوج بلکه ملائم است بر جوهر روح را مطلقا و بهر جهت میگرداند
 نه از جهت اعتدال ای بدن از روی بلکه از جهت تقویه روح طبعی بر تصرف در غل او در شرح دیگر میگوید
 که منع لیمن او از قلی است که حد و کف آن بر سبیل تولد است زیرا که ابریشم فاسد میگرداند آنرا که
 حادث میشود از بیضه پس متولد نمیشود از آن قلی **فصل در ذات الجنب ذات الجنب ورم جگر**
 است در لواحق صدر در مضلات باطنه و حجاب داخل با حجاب خارج میان آلات غل او و آلات
 و این را خالص نام است و این اعظم واحرف اتسام او است با در مضلات خارج ظاهره و حجاب خارج
 بنهارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاد و سعال و ضیق نفس و رجوع ناعص و عطش و اختلاط
 ذهن است و با جمله آن از امراض غلید مملکه است زیرا که حادث است میان دل و جگر و علاج آن
 بحال از تعمیری نیست و آن حضرت **علیه السلام** در علاج وی امر فرمودی با استعمال قسط بحری و آن ضم
 قاف و مکرر سینه دوائی است عسیمی معروف بعضی از آن شیرین است و بعضی تلخ و شیرین و رومی است
 و سبیل که بروی ظاهر دارد و تلخ و نیک و صیقلی که بروی صریح دارد در جامع نرمی است غن زبد
 بن ارقم ان النبی **علیه السلام** قال تد او وامن ذات الجنب بالقطط البحری و الزیت فرمودند ارا که کنید
 از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و زیت حلیت آرد و القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح
 بخاری آمده که لازم گیرید این عود هند را که داروی غشاست از وقت هلت یکی از آن ذات الجنب است و ذات
 الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی رومی است که در غشائی که در میان اختلاط است پیدا میشود
 و غیر حقیقی الم جانب پیدا است که از احتقان بادهای غلیظه پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول
 است و تکلم اطباء هم بر و است و کاهی برین نوع ورم نیز اطلاق میکنند و این بجای از است و این دوائی این
 نوع است زیرا که قسط هند را چون نیک آس کنند و زیت آمیخته کنند و بر آن مکان بمالند یا با انگشت از آن
 تناول کنند تحلیل آن ماده کنند و اعضا باطن را تقویت کنند و سبیل ها را تسخیر کنند و این نوع **علیه السلام** اگر ماده
 آن بلغمی باشد هر بدین در علاج یک بر بوده به تخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر در موم و صغری
 بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و کوبا مقصود **علیه السلام** این کلام
 رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از اینجا ذی الزیت و سبیل حقیقی نیست
 بلکه معنی دیگر است که بروی نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک
 قسم وی که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صریح دارد و این کلام را این قیمن از مسیحی نقل کرد و کانی
 المواب و چون پیغمبر **علیه السلام** بیمار شد اهل حرم و عیال و ممرضان یعنی آنها که بیمار داری آن حضرت
علیه السلام میگرداند پنداشتند که خشکی وی از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود و در دزدان

مبارک و پس بختند چنانکه اشارت کرد که مکنید تصور کردید که بر عادت بیمار آن که که دار و نخواهند
منع میفرماید چون از آن غشی باز آمد بفرمود تا آن جمیع را بکلی همان دار و در حلق ریختند گفتند
ما بپنداشتیم که نهی نواز برای کراهت و است و از ذات العجب تر میباید فرمود که باری تعالی مرا آن رنج گرفتار
نکند و سیاق الحدیث الهی اشتغال به مرضه و کان عتده لساوه و العباس و ام الفضل بنت الحارث و اسماء بنت
عمیس فتشاوروا لی لک فلدوه و هو مغمور فلما افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا و اشار
بیمه الی ارض الحبشه یشیر به الی ام سلمه و اسماء فقالوا یا رسول الله خشینا بک ان یکون بک ذات العجب
قال فیم یلک یقولون قالوا بالعود الیه و شی من ورس و قطرات من زیت فقال ما کان الله لیه فی بلدک
الداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لک الا عی العباس فانه لم یشهد کم حاصل معی
حدیث اینست که این جماعه دار و در حلق آنحضرت علیه السلام ریختند پس آنحضرت علیه السلام ناخوش آمد
و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دار و را بریزند و این عمل بشریعت بود از آنحضرت علیه السلام
که قصاص گرفت از ایشان و لیل افرمود عباس را بریزند که وی شریک نبود و هر که بپزشای کسی بگمان
خطا با وی عملی کند عرصه علاجی کند بنیاتی قصاص آن بر وی ثابت کرد و بگوید یا عفو کند و عفو یب
بیماید که اگر کمی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند و ضرر آن بوزیر مد قصاص و
همان بروی ثابت کرد و دوا سه اعلم * فصل * در علاج درد سر * حضرت نموی علیه السلام چون در دوا سر
حادث شدی حدیث بر سر مبارک نهادی و فرمودی صداع را این سود مند است فی سنین این حاجه ان البی
علیه السلام کان اذا صدع غلف راسه بالحناء و یقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آنحضرت
علیه السلام را غلاف میکرد و می پوشید سر مبارک را بحناء و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از
درد سر و مراد بآن نوعی است از انواع صداع و آن صداعی است که مادی نه باشد بلکه از حرارتی باشد
ملتهب و این نوع را حنا نافع است لا سیما چون بگویند و یا سر که آمیخته کنند و بر پیشانی ضام کنند
و اگر مادی باشد از غشون علاج جوی علیه السلام بجماعت فرمودی چنانکه گفت و در سنین ای د اود است ان علیه السلام
ما شکى البی احد و جماعی راسه الا قال له احتجم ولا شکى احد و جماعی بطنه الا قال له اختضب بالحناء
اگر کمی شکایت از درد سر کردی امر بجماعت نمودی و اگر شکایت از درد شکم آوردی خطاب کردن بحناء
فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج
مخصوص بآنها آن دیا فرمودی که و قوع آن در ایشان غالب بودی و کلام متعلق بصداع با بقا
در بعضی فصول نیز ذکر شده است ذیل کرد و رجوع ترمیمی است عن ام را فح قالت کان لا یجیب
علیه السلام قرحه و لا شوکه الا وضع علیه الحناء نمی برآمد مرا آنحضرت علیه السلام قرحه در بدن
و نمی در آمد خاری و جراحتی مگر آنکه می نهاد بروی حناء * فصل * در بیان ظعام و شراب بیمار

که جمع کرد میان آنها بمزد لقمه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود لقمه سفر و نیز وقوع فعل جمع از حضرت صلی الله علیه و آله ادائیجی نموده بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در نحوه نموده است و ثابت نیست که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلامه کان دلالی بر دوام و استمرار ندارد که حقیقی فی موصعه و در جامع الاصول بر روایتی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز میان مغرب و عشاء هیچ هفت روزی مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی روز جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جانی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی دیگر در آنجا در بار دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن بهول الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله بن عمر در روزی از صلوة در سفر گفت لا مکر بمزد لقمه و احادیث در جمع ثقلیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نمائند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تا ویش آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و کلامه در آنجا آورده اند و آخر وقتش و تعجیل کرده شود تا نیمی را و کلامه در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری قاضی اند که بظاهر وضو و رکعت جمع است نه حقیقه و معنی با اطلاق جمع بر مثل این صورت که احتیجه در این جمع سفر تصورین میکنند در حال بیست در باب استحاضه آمده در حدیث بعد از غسل و قبل بر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگردارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را با آنست که در وی توبه جمع است که اگر یکی را فراغ و در تمامیت حال وسعت مجال در کنان نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نه باشد تاخیر کند و در آخر وقت بکمال آرد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناختن وقت پس و آرد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در عمل باین طریق حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جایی هوام فتد برویه تحقیق روایت کرده است ابو داؤد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که چون مسافرت میکرد سیو میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میخوابید و مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد و بستر میکرد و عشاء را و حال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام حسن در موطای خود میگوید که رسیدم است بمان از ابن عمر که وی کلام مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابو داؤد از نافع و عبد بن وائل می آید که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سه و کن تا قبل غروب شفق پس

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة منور ^{الليلة} الا شئ من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة و فيها المظشة و هو روى است
 ضعفة وبعثة ويطشه معاني الابن الفاظ کل شئ است و فی آخر ثلاث ساعات فيها ساعة موهبة و فيها
 استجابة له بر شئ نماید که باطل نیست استدلال بر این است که از این روایت آنکه آخر ساعات
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال اینست و قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 نمائند در فتح الباری میگویند که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت بلکه در هیچ یکی ازین دو وقت نیست معارض نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} راه نهوده شک باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم ما نال آنکه در این اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است موفرداعی را بشرط تقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعض و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مستند را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت نیست و یکم آنکه صدق را درین روز مزیت است بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرهای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا آنکه در مدی
 حدیث مدکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة الترمذی است
 این حدیث را قوی نیست نزد متقدمان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است باوقات
 که مقرون بصلوة است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن موهبت نیست مثل اختراعات اوقات

فرمانده او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و برهیز میفرماید یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب
 مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیبت و نارسائی وی بکنز و بار دنیا و معامله
 آن و غفلت و فراغ وی از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض
 و استقامت گرفته باشد و چون تقریب احتمالش شلخ اشارت کرده به بعض احادیث که درین باب
 ملک کور است بر السنه و حکم کرد بعد م صحت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
 و یکی از آن اینست است الحمة راس کل دواء و المعلة یفتح میهم و کسر عین و یکسر میهم و سکون
 عین نیز آمده است کل داء و عود و اکل جسد ما اعتاد میگوید بر همین اصل هر دوا است و معلة خانه و منزل
 هر در دواست و معتاد کرد اندک هر جسد را با آنچه معتاد او است یعنی عادت را در طعام و شراب و محل
 نسام است طعامی است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر را معتاد نیست
 با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و کور از بود و این دیگر برعکس آن چنانکه می گویند العادة
 طمیعة ثانیة و میگویند که این حدیث از مقتریات و موضوعات است و صحیح شانه که از کلام حارث
 بن کاهه است که نزدی مستطیب بود چنانکه ملک کور شد صحابی در مقاصد حسنه حدیث المعلة
 بهیئت الداء آورده و گفته که صحیح خشد رفیع و بی تحضیرت به غیر ص بلکه وی از کلام حارث بن
 کاهه است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیاء مرقعها آورده که البطنة اصل الداء و الحمة
 اصل الدواء و عود و اکل بدن بما اعتاد و مخرج احیاء البطنة که نیافتم من این را اصلی و در حدیث دیگر
 آمده که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و ملک کور است بر زبان مردم و صحیح نشده ان المعلة حوض البدن
 و العروق الیها و ارده فاذا صحت المعلة صدرت العروق بالصحة و اذا سقمّت المعلة صدرت العروق
 بالسقم گفت معلة حوض بدن است و رگها بسوی وی آیند و مجتمع شوند و اند چنانکه جماعه برای آب
 خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون صحیح وی علت است معلة باز میگردند رگها از وی
 بسوی اعضاء و عروق بطریقات حیدیه که صحت ایشان و چون بیمار و معلول است معلة باز میگردند به
 بیماری و بطریقات ریه را از وی جلب میکنند که بیمار میسازد بد آنکه این حدیث را در مشکوة از بیهقی
 در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی
 در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی
 اوست معتمد نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در وثقات ذکر کرده و میگوید
 که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ما حخته افندی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در
 اوسط این حدیث را از راهوی از زهری از ابی هریره و آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر
 زید ابن ابی انیسه و منقره است زهاوی بر روایت از زوی و ذکر کرد در قطبی در رجال ازین طریق و گفته

که صحیح نیست و شناخته شد است از کلام نموده و وی کلام عبد الملك بن عبد الله بن الجراح است

فصل در بیان علاج درد چشم حضرت زهرا علیها السلام در چشم را در آب سکن و آب سکن و راحت فرمودی

و امیر المؤمنین علی را نیز در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از اینها را در چشم را چشم

در کردی یا وی در یک نشانی ناشناخته یا ناشناخته یا احتمالی بود صاحب رطب را امری مقرر است

نزد اطباء و مضرات آن را که در کتاب التاریخ است و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما از آن را

شاید که جهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آرامش و راحت است یا جهت دیگر این بر تعلق نیست

که از نزد یک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید به علت عروق و جود حرکات

بود و با جملة عادت شریف اینچنین بردطبا و طبعا و الله اعلم فصل در علاج درد چشم و دواهای کلیدی با آب

سرد فرمودی بعد از جمع های معجمه و دال مهمله علی است که حادث میشود در حساس و موجب

لغزان و میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظت را در روح یا از جهت کیفیت ماده که حادث

میشود در عضو چنانکه در گردن مار مثلاً یا از جهت غلظت جوهر عصب یا از جهت سده از هر خطی که

باشد یا بسبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیدن شدن آن چنانچه حادث میشود در دزد جالوس بر قدم

و علاج خلل و قالی و لقوه و ریشه و امثال آن تعریف میزاج و مواد هان را ضمه و استعمال تریاق و

مشرود یطوس و امثال آن چنانچه در کتب عامه منثور است و مراد در اینجا بعضی انواع و می خواست بود

چنانکه در حکایت آمده است که جمعی در راه بدر آه می رسیدند و نادانسته از آن درخت تناول کردند

بر جای فمرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} فرمود قر سوا الماء فی الشنان و سوا

عدهم فیما بین الاذانین یعنی هر دکنید آب را در خیمکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانه غان یعنی

بانه شجر و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغایب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده

است و تعیین وقت فجر غالباً بقرینه تبریک است و الله اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت

در آن آنست که بر فتن آب سرد با تسکین مسامات حرارت در درون محصور گردیده و بسبب حرکات

حس و وجود آن شود و الله اعلم فصل در علاج طعام و شرب که مکس در آن افتد و بسبب عود مکس

و نام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک بروی زهر است و در یکی قربان و مکس در زهر آلوده

را مقلد می دارد و اینست مضمون حدیثی که ابو هریره روایت میکنند اذ وقع الذباب فی اناء احدکم

فاقلوه فان فی احد جناحیه داء ولی الاخره شفاء و ازین حدیث همین قل معلوم شد که در یک

پرویی در داء است و در پروی دیگر شفاء و تقلیم بر بر پشه از حدیث دیگر معلوم کرد و چنانچه گفت

و در روایتی سعید حدیثی میگوید فامقلوه فانه یقلد السم و بر شفاء و درین حدیث دواء

است یکی نقی و یکی طبی اما نقی دال است بر آنکه اگر مکس در آبی یا در مایعی یعنی مری سیال

مثل سوز که و شور با و جز آن افتد و میبرد آنرا نجس نکند و این قول جمهور علما است و مله با امام
 ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبی دفع ضرر اشیا است با ضد ادویه که مکس چون در طعام یا
 شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلامتی که دارد که آن بر زهر آلود است بکند آنرا مقدم دارد لا جرم
 فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر وی دفع شود * فصل * در بشرات بلی و پیره علاج
 میفرمود بثره عمارت است از خراجی کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن هر چه و ج میزند و ذریه دوائی
 است هندی که از قصه الدریه بیرون می آید عن بعض اروج النبی علیه السلام قالت دخل علی النبی صلی الله علیه و آله
 و قال خرج لی اصبی بثره فقال من ذریه قلت نعم قال ضعیفها بعضی از اروج مطهره گفته که
 در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بمن نزد تو
 ذریه هست گفتم آری هست فرمود بده آنرا برین بثره و قوی و بخوان این دعا را اللهم مصغرا الکبیر
 و مکبر الصغیر صغری ما بی و اگر کسی ورمی بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی رضی الله عنه قال دخلت مع صلی الله علیه و آله
 علی رضی الله عنه رجل یعوده بظهره و زم فقال لواء رسول الله صلی الله علیه و آله غلغله قال بطوا عنه قال علی فما برحت عنه حتی بطن و النبی
صلی الله علیه و آله شاهد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و گفت در آمدیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردی که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعیادت
 وی آمده بود در پشت آن مرد و می بود گفتند یا رسول الله این غلغله است و غلغله بضم غین غلغله
 که در جسد باشد که ماده وی شحم است و قطعه شحم که میان عصب افتد فرمود بشکافید آنرا و گفت علی رضی الله عنه
 نرفتم من از آنجا تا آنکه شکافید آن غلغله و رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و گفتند یا رسول الله این غلغله است و شکافید
 آنرا که ورم کرده بود ببط کرد یعنی بشکافت گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله بل ینفع الطب آیا و این می کند طبیعی کردن
 و علاج نمودن فرمود اللی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آنکسی که فرستاده است درد را فرستاده است شفا
 را در آنچه خواهد است یعنی حق سبحانه تعالی مرد در ادوائی پیدا کرد و همه بتقدیر او است و مشیت وی
 * فصل * در بیهان شاد و بدن مریض و کانه مریض صلی الله علیه و آله بودی که بسختی خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید
 ابو سعید رضی الله عنه این را میگوید اگر کسی را از مریض فتنه سوائی الاجل فان ذلك لا یرد شیء و یطیب نفس المریض
 چون خراشید بر بیمار تنفیس و ناخیر کنید در مدت عمروی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
 بسیار است و اجل تو مختار است و مخور زیرا که این گفتن در نمیکنند چیز را از عقل بر آید و خوش میکند نفس بیمار
 را و نفع می کند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعمه رقیق که از دقیق شعیر
 غیر منخول یعنی نابسته سازند و کاهنی از عمل نیز بان همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در قوام
 و رقیق مثل شیر باشد و از بجهت آنرا تلبینه که از جرم مایه خود است خوانند و آنرا حکم ماء الشعیر است که
 عمل اطباء است در معالجه اکثر امراض عن عایشه رضی الله عنها انها کانت اذا ماتت المیت من اهلها اجتمع لک
 النساء از عایشه رضی الله عنها است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع می شد لک بجهت آن زنان ثم

تفرقن الی اهلین پسترم تفرق میشدند بخانهها و ملخانههای خود امرت نمره تلمینه طعام
 حکم میکرد عایشه بر به تختن دیگری از تلمینه پس بخته میشد تلمینه و صنعت لری انم صبت التلمینه
 علیه و میساخت عایشه بر اشکته پسترم میر بخت تلمینه را بر ان اشکته ثم قالت کوا منها پسترم مهرود
 بخورید از این تلمینه که بخته شده است بر اشکته فانی سمعت رسول الله يقول التلمینه مجتة لفراد المردود
 تلمینه بعض العزن زیرا که من شنیده ام رسول خدا فرمود که میرود تلمینه راحت دهنده
 است مردل بیمار را و میرد از دل نم و اندوه را و در حدیثی دیگر آمده علیکم بالنعیم النافع التلمینه لازم
 کیریک بر خوردن شمن نفع کنند را که تلمینه است و شمن یا باعتبار آنکه در او مفعول و مکرره است نزد
 طبع و غیوت نفس در ان نه ولیکن نافع است در دفع مرض و اندوه و در وقت اشکته شد و است از بیجهت
 یا باعتبار آنکه این طعام در مزاق طبع چند ان عوش آینه نیست و عوش و لذیذ نه اما باید خورد برای
 نفع و دفع کراست مرض را و در حدیث عایشه بر ثابت شده که گفت کن رسول الله بر در رسول خدا
 التلمینه اذا قبل ان لا تاكل من طعام امرأته بیکه که تلمینه است حضرت امیر که اگر فلان کس در ذاک است
 لم یخورد طعام را فقال علیکم بالتلمینه فحشوه ایام الا لا کم کیریک تلمینه و بنه شانیله و از کن بقول
 رآلی نفسی تلمینه انما تفضل بطن احدکم کاغسل احدی یکن وجهها من الوسخ و میرود سوکن
 برورد کار که تلمینه میشود و صاف میگردد انداز آگاهی شکم یکی از شمارا چنانچه میشود یکی از زنان
 شماروی خود را از چرک و تخم حصص شستن و بی زنان بیجهت آنخواهد بود که مبالغه زنان در شست و شویی
 روی از چرک بیشتر از مردان است فصل در علاج زهر در خمیر را که کوسفند بریان زهر آلوده کرد
 و پیش رسول خدا فرمود که از ان تناول فرمود کوسفند بریان بنطاق آمده که زاده از من مغرور که
 زهر آلوده ام آنرا را طلب کرد و گفت چرا چنین کردی گفت اگر پیغمبری تر از یان تر سار آنکه چند اقله
 بخورد و بعد از ان خمیر دار شد برای ظهور معجزه بود و یکی از صحابه که خورده بود سرد درین نیز
 ظهور امتیاز را عجاظ بود و در روایت آمده که آنرا را بجماعت آن صحابی بگفت بگو در حدیث حضرت رسول
 زهر آن کوسفند کار گرفته اند و اسامی ناشیری نبود پس حجامت کرد بین الکتمین در سه موضع بران آمد
 دیگر انرا حجامت کنند و بعد از ان سه سال نریست زیرا که غزو خمیر در سال هفتم بود و در سال
 فرمودی که همیشه لم لقمه که در خمیر خورد م می بایم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من ان الله
 الی اکلت من الشاة یوم خمیر حقا کان هذا و ان انقطاع الی پیغمبری فمونی و شهادت فرمود همیشه
 می یافتم از ان لقمه که خورده بودم از کوسفند زهر آلوده و روز خمیر ناشد اکنون وقت کسستن رک سینه
 من از ان پس وفات یافت رسول خدا و شهادت الهی در باقی اثر آن تا وقت موت شود فایده
 بود و معالجه زهر بر در پنج است یکی با صنم غلات که میسوز آن پنج قسم است چنانکه بیاید در

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از نادوست داشتنی و آنجا برفی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محفل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از او دیده مدینه مطهره و ران شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنجمله و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کک شی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقا ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عیننا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل تا مجللا عاماطیقا سعادنا اللهم اسقنا الغیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علیه نامد را را شافعی این دعا را السلام بن عبد الله عن ابی هریرة
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنرا
است که لازم کنید استغفار را بد خدا و را بخلایق تعالی از هر تنگی فراخی را از هر اندوه و آفت و آسایش
رساند او را از آنجا که کمان دل برد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

در بخوره و عرق را بصریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعضی معالجات که مذکور شد بوده باشد * فصل * اگر
 کسی معالجه کردی و طب ندانستی او را تضمین فرموی عن عمر و عن العاص یرفعه من تطمیت و لم یعلم منه الطب
 قبل ذلك فهو ضامن کسی که علاج کند کسی را بی آنکه طیب باشد و انا بطیبی ضامن است و علم را بخلافی نیست
 که هر که بنادانی طیبی کند و مزبض را ملال کند یا عضوی از اعضای او را یا مال او را تلف کند بروی ضمان
 لازم آید و اگر دو طیب بوسیله ارشاد فرمودی بآنکه در طب حاذق تو است امام مالک رحمته در موطا روایت کرده
 از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله فردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جرح فاحشین الدم
 مجروح شد پس محتمل شد خون در جراحت وی و ان الرجل د عارجلین من بنی امار فنظر الیه و آن
 مرد و مرد را از قبیله که در آن بنی امار است از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در
 حال آن مجروح تا علاج کنند فرمود ان صلی الله علیه و آله قال لهما ایکم اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله مر آن دو مرد را کد آم یکی از شما طیب تر و حاذق تر است یعنی هر کدام که حاذق تر است و ادانا
 تر علاج بکنید فقالا و فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله تفاوت
 و تفاضل در طب و بودن یکی بهتر و نا فاع تر از دیگری فهمیدند پس هر یک از آنها طب نفعی و خیر و تمی
 هست در نفس الا مروا مرید صحیح صحیفه صلی الله علیه و آله فقال انزل الدواء الذي انزل الله اے پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله هر که در معده است در زامان کس فرستاده است و از این معده فرود و بقیه بر الهی است و پیدا
 کنند و تاثیر بخشند حق است سبحانه و تعالی * فصل * در پرهیز * پرهیز فرمودی حضرت فرمودی صلی الله علیه و آله از معاشرت
 ارباب امراض متعلیه که از مصاحبت به صاحب دیکر تجاوز کند و برسد چنانکه جل ام و جرب
 برسانند آن و چون بحکم خاصیت احتمالات و این و تجاوز و زدن معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز
 کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود فر من المجلوم و م که نفر من
 الا سلب بکریز از صاحب جل ام چنانچه میبکریزی از شیر تا بتو نرسد و ترا ملال نکند و در حدیث جابر
 صحیح است انه کان فی وفد ثقیف رجل مجلوم فقال انا بايعناك فارجح مردی از ثقیف برای بیعت اسلام
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدن بود که مجلوم بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بخود طلبید و دست و پا آورد سنت خود نکردت و فرمود
 بیعت کردم ما با تودر قصه و نیست دست گرفتن حاجت نیست بر کرد و زرد ما مباحش و در حدیث ابن عباس
 در مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود لا تدیموا النظر الی المجلوم و بین به بیمار نظر نکنید بحاجت
 مجلوم و مان که مکرر و است و ناخوش آید و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد که نا طلینین آن ثقیفی
 مجلوم در حضور و همچنین نبی از اداست نظر بجهت آن بود تا وی مجبور و محقر نه نماید و اید انکشد
 و الله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در آنست که مراد همان معنی اول است که ناظر در انقار و اجتناب است
 و در حدیث دیگر آمده کلام المجلوم و بنیک و بینة ثقیف رمح او و بین سخن کن با مجلوم از ورائل آنکه

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از وادی و بهشت داشتی و آنجا برقی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النوم
و لم یخلل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از او دیده مدینه مطهره و ران شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنجمله و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کثرت این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدین کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثابت شد که میگوید اللهم اسقنا عینا مغیثا منیا مر یا مر یا
غل نامجلا عاماطیقا سعادنا اللهم اسقنا العیث و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك كنت غفارا فاسل السماء علینا من رزقنا و دعا را السلام عبد الله عن ابیه وایت
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنست که
است که لازم کنید استغفار را بدو و را بعلی یتعالی از هر تنگی فراخی راز مراند و در دعا و استغفار
رساند او را از انجا که گمان ند کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود عجب از

و حقوقي بطريقه تولک اهل کند و ضعيف بطريقه حفظ * فصل * در تداوي بيمحرمات * اول تداوي بيمحرمات منع
فرمودي ابودرداه بر روايت کند که آنحضرت عليه السلام فرمود ان الله انزل الداء والى واعوجعه لكل داء و اعتقد او را
ولا تداءوا بالبحرم خله اي تعالى فرستاد در تداوي دار و و او هر د ر د و انهي بيم اگر د پس
دوا بکنيد وليکن ما مري که آنرا حرام کرد انيك هاست نکند و ابن مسعود بر روايت کرد ان الله لم يجعل
شفاكم فيما حرم عليكم و طارقي جعفي سوال کرد از خمر صاحب نهي فرمود گفت براي دوا ميسازم فرمود ليس
بداء و لکنه داء يمني خمر ضرر دين براي دواي بدن ميسازي وليکن وي در حقيقت در د است که بدن
توضير دارد و ظاهر آنست که مراد در بدن است و سبب شفای آن نيست چنانچه از احاديث ديگر
ظاهر است و محققين اطباء اسلاميه ميگويند که در قول حق تعالى که در شان خمر فرمود * و مضاف
للناس * مراد منفعت بدن و صحت وي نيست بلکه افتعاش و نشاط طبع است است که بتناول آن
پیدا ميشود و در آخر مضرات بدن و مملکت است چنانکه از حال اهل اديان ظاهر ميگردد
و در لفظي ديگر در متن ابي داؤد و ترمذي است من طارقي قلت ما رسول الله اين يار خدا اعتنا يا
نعصره و شرب منها قاتل لا طارقي حضرت عليه السلام عرض داشت که در زمين ما انگور بسيار است
عصرو ميکنيم آنرا يعني خمر ميگزينيم و آنرا فرمود نوشيدن آن حرام است چرا که حقه قتل
الانسانه شفي المبريض پس باز گفتيم که ما بين ان طيب شفای مريض ميکنيم و اين قضيه منفيون هم قال ان ذلک
ليس شفاء و لکنه داء فرمود اين شفای نيست وليکن علت و در د است اين پرمدين طارقي اگر پيش از علم
به تحریم خمر است خود در هت است و آنحضرت عليه السلام نهيته کرد بر تحریم آن که موجب نص قرآني است و اگر
بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد بزي شفا فرمود آن نیز جایز نيست فافهم و در مدين نيسائي
مروي است که طبعي ذکر کرد که در مدين دار و ضلع بنگار مي آيد او را نهي فرمود از قتل ضلع و بنگار
بودن آن در دار و در حد يثد ذکر ثابت شده من تداوين بالخمز فلا شفاء الله کسی که تداوي کند
بخمز شفا ندهد و را خداي تعالی دعا است يا جبر و الله اعلم * فصل * در علاج قمل بيشا شين سر فرمودي
قامه عليه السلام انخروه منفتح شود و تصاعد کند و ماده که قمل از آن معولد ميشود طبعي کرم د پوشيدن هر بر
و انيز در علاج قمل فرمودي و از بعض شروح مؤخر تخصيص اين بنوعی بخاص ليون نقل کرديم چنانچه کشت
* فصل * در معالجه باد و بقر و حائيه و رانبيه و ادويه مرکبه از آن و از طبيعیه بدن که شفائي اعم و النفع
و اعظام از قرآن فرود نيامد چنانچه فرمود * و ينزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين * و کلمه من
در اینجا بايد انيه است نه تبعيضيه و قرآن شفا است از امراض روحانيه و جسمانيه چه امراض روحانيه فسادات
فاسده و اخلاق ذميه و اعمال قبيحه است و قرآن مشتمل است بر بيان مداخلات و اشاد بطريق ازاله
آنها بر وجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانيه بجهت آنست که تيموك و تيم من بشارت داري

نافع است در بیماری از امر این دوا و آثار و ادعاست بر آنجا که در احادیث آمده که هیچ
 کس نیستشف بالقرآن ثلاثه الله و نافع الكتاب و دواء لكل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیج بفاعله
 الكتاب مجرب اکابر است و نیز در بعضی ادویه ماثوره آمده است و ان فی کل القرآن رقیه للمی و شفاه
 صلی و باید دانست که آیات و ذکر و ادویه که استشفاف رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها است
 و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت و فاعل و تاثیر و شرط است و اکثر تخلف کنند شفا یا از جهت
 ضعف یا اثر و قوت فاعل است یا از ممر عدم قبول محل منفعل یا در بعضی مانعی قوی است که با وجود
 قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
 پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است و در این گاهی از جهت وجود مانع از
 رسیدن اثر دوا است بوی و نیز آنکه طبیعت چون بکیرد و در او را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول
 بود و همچنین قلب چون رقی و قوا و بلد را بکیرد بقبول تمام و قوت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین
 دما که صدق توجه و حضور قلب در رقی نیز معتبر است و عدم اجابت و رقی گاهی بجهت ضعف نفس
 دها است که مریضی که محروم الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر خدا ب عزت در
 وقت دعا بحضور نام و توجه کمال و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و
 مانند آن و رقیه بمعزوات و غیر آن از اسماء الهی طهر و طهارت است اگر چاره شود بر لسان ابرار و اقویا
 بتوجه نام و قوت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده از آن
 فارغ و غافل نشستن و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام
 خدا و اسماء و صفات و اشعاعی باشد و زبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد
 آنکه مؤثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت راوی که در مدینه
 مادر زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در پندار بفرمود عرض کنید که این خود را
 بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید یا کی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر بن عبد الله آمده که نهی کرد آنحضرت
 از رقی پس بعضی صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای عقر میکردیم و آن را به آنحضرت
 عرض کردند فرمود مانعی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید برادر خیر در او تمسک کرد و نفع دومی
 باین عموم و تجویز کرد و نفع رقیه را که مجرب شده است منتفعتری اگر چه معنی آن معلوم نه باشد و لیکن
 احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی ذر و ابن عباس
 آمده و صحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا فرمود که رقی و ثابیم و ثوله شد است
 و ثابیم جمع نمیده است و آن هرزه یا قلاده که در گردن بیاورند و آنرا در جاهلیت رقی و ثابیم
 میکردند ثوله بکسر مثنیات و بفتح و اولام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این

کسی از سحر و جادو و از زینب امر آله عمل الله بن مسعود آورده اند که گفت دیدم عمل الله در کردن من
 رشته را گفت این چیست گفتیم عیسی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا و باره
 کرد و گفت شما ای آل عمل الله بی نیاز از شرک و محتاج ناید بآن شیطان من ص را که گفت رقی و تماجم
 و توله شرک است گفتیم چرا این چنین بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت
 چرا را و اشک را پس به ملک ص بود و بر من و وی افسون بخواند و همه درد ها برفت و آرام یافتیم گفت عمل الله
 این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز
 داشت آنرا و لازم بود ترا که میبکفی چنانچه رسول خدا ص میگفت اذ صبا البأس رب الناس واشف انت
 الشافی لا شفاء الا شفاءک ص لا یغادر معمار واه ابوداؤد و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل
 جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بغير نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی
 باشد در حکم وی داخل نمائند و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار ص چنانکه
 بیاید و بعضی گفته اند که نهی از ان رقی است که استعمال میکنند اهل عزائم و من عیان ص و می آرند
 با مور مشتمله مرکبه از کف و باطل و جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای و تعالی و اسمای شیاطین و ذکر
 ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و گریخته اند که چون از جهت خداوندی که بالطبع با انسان دارند باین
 علاقه با شیاطین دستند و چون خوانده شود عزائم با اسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون
 میروند از جای خود و همچنین لایع چون آن نیز کافیه اثر جن میماند و مثل وی بصورت مار و گاو و قیبه
 خوانده شود با اسمای شیاطین سیلان میکنند سرور آن از بدن انسان از جهت ذکر و استرقیه که
 ملک کر الله و هما و صفات وی خاصه نمود و با جمله اجماع دارند علمای امت بر کرامت رقیه بغير کتاب الله
 و اسما و صفات وی و این وصف از امام مالک نقل کرده است کرامت رقیه بحل بدن و مایع و عقل و خاتم سلیمان
 که مینویسند و گفت که نمود اینها امر قدس مادر اسلام و الله اعلم و آنحضرت ص میفرمود که العین حق و لو کان شی
 ما بق القلب ص رقیه العین تاثیر عین یعنی چشم زخ و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی
 این را صحت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر میبود چیزی که پیش دهی و غلبه میکرد و ضاوت را
 هر آینه جفت میکرد آنرا عین و اینمجالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنند از چشم
 زخ و از رقیه یعنی نیش عقرب و از غله ریشها که بر پهلویها ظاهر شود چنانکه بیاید مالک روایت کرده
 عامر بن ربيعة مهلب بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله که من
ص را دیدم در مردان و نه پوست دختران منخل و سهیل در ساعت بسر در آمد خبر فرود ص
 رسید بر عامر چشم گرفت و گفت علام بقتل امر ص اکرم اخاه الا برکت اغسل له لغسل عامر وجهه و یدیه و مرفقیه
 و رگمیه و اطراف رجليه و داخله از ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و هو رایتی فراح سهیل

مع الناس ليس به بأس يعني براي چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا گفتی باز از این جهت
 در نظر تو خوب آمد پس بفرمود تا اطراف و برابری اعضای ما مرا که در حدیث من گویانک بشنودند
 و بروی یعنی بر شهل بن حنیف بریزند چنان کرد که در مساجد نیکو شد و کیفیت شستن را از هر ی که این
 کرده که عاقلان را بفرمایند که دست راست در قلح آب کند و یک کف بردارد و وضو کند و در آن قلح
 بریزد و یک کف را بردارد و بروی را در قلح شوید باز دست چپ را در قلح ببرد و آب بردارد و بروی را
 چپ بریزد اینچنین است در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن بروی در قلح گفته که بشوید و آن
 دست چپ و بریزد بر دست راست بشوید و آن دست راست را و بریزد بر دست چپ بشوید و آن دست چپ
 پس بریزد بر مرق ایمن بشوید و آن دست راست را و بریزد بر مرق ایمن بشوید و آن دست
 چپ را پس بریزد بر قلح م راست بشوید و آن دست راست را پس بریزد بر قلح چپ بشوید و آن دست
 چپ را و بریزد بر زانوی راست بشوید و آن دست راست را و بریزد بر زانوی چپ بشوید و آن دست
 از آنرا و این موافق و مناسب است غسل این اشیاء را که مل گورند در حدیث و ما فی الامم و کما فی متن
 اینهمه اقتاده است و بان درون از او شویید و در داخله از او و قول است یحیی اندک مراد مراد است دوم
 آنکه مراد طرف از راست آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض
 که یا مراد جسم او است که متصل با زانوی و بعض گفته اند برین است که متصل از راست و بخط شیخ
 صفاری نوشته دیه اند که این کنایت است از زانویی که متصل است بجلد کفانی المواهب و قلح را بر زمین
 نهد و آن آب را از طرف پس سر بر معیون ریزند و این معانی ممکن نیست در رک و ی از جانب عقل و عاقل است
 و ی در ریاضت آن قاضی ابو بکر بن العربی گفته که اگر توقف کند متشرعی او را باید گفت که بگوید
 و الله و رسوله اعلم و حال آنکه تأکید کرده است آنرا تجربه و تصدیق کرده معانیه و اگر متفلسف توقف کند
 رد بروی ظاهر تر است چه نزد فلاسفه و اگر اگاهی فعل بقوت خود کند و گاهی بخاصیت در رک معنی آن
 ممکن نه و گویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع بشد که این نیز از قیاس قیاس باشد و در خانه
 ام ساحه کنیز کی را دید که بروی اثر نظر حق است و در لفظ صحیحین اینچنین است که جاریه دهنده که در
 روی وی مدعه است یعنی صفت فرمود است و قولها فان بها النظرة افردون بخوانید برای این کنیز که بروی نظرها
 است یعنی نظر کرده است چو را سبب هائیکه است از اینجا معلوم شد که مسیحیان که از آدمی عین می رسد
 از جن نیز می رسد و گفته اند که نظرها ایشان نیز تر از هنان است و بعضی از شراح نظر را مراد ساخته و گفته
 نظرها پس یا جن و در حدیث دیگر آنکه در خانه ام سله در آمد و در وی کودکی بود گفتند که بروی چشم رسید
 است فرمود چرا افسون نسید که او را از عین و در سبب این داده است از شهل بن حنیف نه گفته بر آب کد
 در انبار فتم و غسل کردم مرا تا بگرفت چشم بر سر من و در سبب و قال من و انما فتم و فرمود امر که یک بار از آب

گفتند و جماعتی از سلف رو داده اند که آیات قرآن بنویسند و معیون بها علی ما یجاءل کون
 لا یأس ان یکتب القرآن و فیه و یسقیه المریض یا کسی نیست که بنویسد قرآن را و بشوید آن را
 و بنویسند بیمار را و مطلق قرآن را یا آنی که مناعت شفا یا مشتمل بر ذکر و اسما و صفات علا باشد و لا ینسب
 و از این جماعتی که در مریض است که زنی در طلق مانده بود آیهی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسند و
 بشویند و بخورند نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری که گفت که بیمار را شستوی من بنویس و من
 آنکه مشرف شد بر موت و سخت شد بر من کار و پی پس دیدم پیغمبر را ^ص در خواب پس شکایت کردم در
 حضرت وی ^ص قصه و دل را فرمود کجائی نواز آیات شفا پس بیدار شد و من ^ص در قرآن آیات شفا را
 و یافتیم درش موضع قوله تعالی «و یشف صدور قوم مؤمنین» و شفاء للمانی الصلح ^ص بخارج من بطون لها شراب
 مختلف الالوان فیه شفاء للناس «و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذین آمنین» و از او مرخص شد و یسقیه
 قل هو الله بن آمنوا بآیهی و شفاء «پس نوشتم این آیات را و حل کردم با آب بنویسند و آن آب را پس
 شفا یا فتنی الحال کویا که بنده از یای او کشاده شد کذا فی الواهب اللدنی و قاسم بیضاوی نیز در تفسیر
 کریمه «و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذین آمنین» اشارت با آیات شفا کرده و سجد جمعی درها گشته آیات
 مذکور را تعیین نموده و حکایت اسناد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و در حق سجد از این مقام
 ذکر کرده و قراءت آیات مذکوره را بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را با آب بنویسند و
 به بیمار آورده و از شیخ ناج الدین سمی نقل کرده است که گفت در یک م بسیار از مشایخ را که می نوشند
 این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کتابت حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره در این عمل
 را برای بیمار آن مشاهده نموده است و یکی از رقیهای چشم زخ آنست که از ابو عبد الله بناهی مرویست
 که گفت در ره فرمودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی منسوب بود به شتر زخم زدند و هر چه
 نظراستحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله بناهی را گفت شتر خود را از شر و نگاه دار بناهی
 گفت او را بر شتر من قتل نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا بناهی از منزل غایب شد بمنزل
 وی آمد و دشت روی نگاه کرد شتر مضطرب شد و بیفتاد چون نخلی که از بیخ برکنند چون بناهی آمد
 او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بر و برید بیا من چون عاین را دید که گفت بسم الله
 حبس حابس و شجر یا بس و شهاب قابس و دشت عین العاین علیه و قل احب الناس الیه دار جم البصر هل
 نری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر فاستأود و حسیر فخرحت حلقه العاین و قام
 الینا فله لا بأس به چون بناهی این دعا بخواند در زمان چشم آلود بیرون آمد از محل خود و شتر تند رست
 بر خاست بد آنکه صابت بالعمین و تاثیر چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق
 و حدیث العین حق حجت آنست اگر چه جماعه متبذل از ادل اعتزال و من بعد و حدیث هم آنرا منکرند

چنانچه هر چه محال نبود و در عقل جائز باشد و مخیر صادق بدان خبر داده واجب است اعتماد آن چنانچه
 سایر امور از امور آخرت و مراد بتا قیر نه آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقل بلکنه مراد صعب
 عادی است که حق سبحانه و تعالی نظر عایش را سبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
 و تأثیر و ترتیب ضرر را راد و علق اوست تعالی چنانچه در سایر اسباب عادی و تکلم مجرده اند در
 کیفیت اصابت عین کجاست است و نقل کرده اند از بعضی از ان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت
 هرگاه که نظر کنیم چیزی بر وجه استعجاب حرارت را احساس کنیم که از چشم من بر آید و بعضی گفته اند که
 از چشم عاین قوت سبب منبعت گردد که مفصل کردیم معینون که باعث هلاک یا فساد کرد و مثل زهری که از
 از افعی بلك یغ برسد و بعضی افغانی بواسطه نظر نیز زهر میرسد و یا الجمله بر مثال تیر چیزی از جانب
 عاین بجانب معین روانه کرد و اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود برسد و کار گرفتار
 و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و عود و عاست و صول و نفوذ نیابد و اگر سپهر سخت و قوی
 بود تواند که هم بجانب وی بر گردد بر مثال تیر محسوس و هو الحفیظ * فصل * در مجموع امراض و آلام
 با این دعا علاج فرمودی که ابوداؤد در روایت میکند سمعت عن رسول الله من اشتكى منكم فليقل كسيكه مريض
 شود ان شاء الله ان يلك بكونه ان دعاء را دعا الله الذي في السماء تفكس اسمك امرك في السماء والارض
 كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطيبين انزل رحمة من رحمتك
 وشفاء من شفاك على هذا الوجه چون این دعا را بخواند فیجرا باذن الله پس به شود باذن خدا
 و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت عسکتی داشت جبرئیل
 گفت علیه السلام بسم الله از قبلك من كل داء يؤذيك ومن كل نفس وعین بسم الله ارقبك والله
 يشفيك و آنچه روایت کردیم که لاریة الای عین ارحمة مراد آنست که لاریة اولی و انفع منه فی ذاك
 یعنی مراد اینجا حصص و از شرعیت رقیة نیست در عین و حمة زیرا که رقیة در جمیع امراض و آلام
 مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین و حمة نیز آمده است چنانچه در حمی
 و در دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که در بین دو چیز اولی و انفع است از دیگر امراض و مثل
 و پوشیده نماید که آنچه ما بقا روایت کرد نفوس و حمة و لدغه است و چون مراد بنفوس عین است و حمة
 و لدغه نزد یک بهم اند و در معنی يك چیز اند ما ل معنی رقیة در عین و حمة باشد و پس و بر کترین
 رقیة فافتحه الكتاب است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خیر الله واء القرآن و فافتحه از اجل سور قرآنست و مشغل بر معانی
 آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حل یثابی سعید خلی ری در صحیح مسلم ثابت است که جمیع از صحابه
 در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزورک ایشان را ماری بگزید ایشان
 از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه ناداوده رقیة خواستند گفتند چون ما را ضیافت

نگردد يك ماشمارا رقيه نكنيم تا ما را اخروي نيكو نماند بريك كره منكر اراد الله و در و ايمن آمد
مجموع می گویند بود یکی از الجماعه برکت و بروی فائده کتاب خواند در سلامت بیکوشل چون
پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و او را از آن حال خبر کردند آن شخص رقيه كند و بدانچه فرمود که
تو اعلام کرد که فائده کتاب رقيه است بیکو کرد يك كوشش انرا قسمت کنید و از آن مرانصیبی دهید
در بقول تاکید و مبالغه است در بودن روی حلال طیب و در و ایمن آمد و وضعت يده آن حضرت صلی الله علیه و آله
و از بخت بد معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن بر رقيه جایز است و این را بطریق دیگر آری در جایز
و در روی فریب و خداع نهاده چنانکه بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها آورده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در آنکه بر روی
هر اجنی نهاده بود روی در آن خراج وی معذور و روزی آنعلام چیزه آورد و این را از آن بخورد پس گفت آن
علام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت که آنست که در دهان مردم در جای طهارت مرانصیبی را نمود مرا علم
که آنست ولیکن خدای کردم با وی الان ملاقات کرد مرا و او را از چیزی در اجرت آن و آنرا در حدیث مت آوردم پس
در آن روی رقیه دست نمود را در حلق خود و قی کرد هر چه در شکم وی بود و حکم طلب نیز همین خواهد بود
و اگر بیدان عقرب در مسند ای بکر بن ابی شریحه مرویست از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نماز میکند از عقری در آنکشت مبارک او و در آن ای بکر بن مسعود رضی الله عنه از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله لعن عقریه
لا تلحق بها ولا غیره لعن من کذب علیها صلی الله علیه و آله عقری انشیکل از پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن
ظرف آب و لکه را طلب کرد و آن انکشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذت این معوذت گاه آن را بیل
شد و در سنن ابی داود از شامه بن عبد الله مرویست که گفت دهل علی رضی الله عنه و انما هلك خفصه فقال لا
تعلمون هل رقيه الاملة كعلمتها الكتابه در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نزد حفظه بودم پس
گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله آیا تعلم لمیکلی این را یعنی حفصه را افسون نموده و چنانکه تعلیم کرده نواز و اعط
و کتابت را غالباً این زن حفصه تعلیم کتابت کرده بود و از بخت بد معلوم شود که تعلیم کتابت
مرئسا را مکروه نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص امواج مطهره است بحکم لعن کاحد من النساء
و غیر لا تعلم و من الکتابه محمول بر نسای عامه است از جهت عرف ابغلا و افغان بر بنها و در علم و شهادت
که بر پهلرها ظاهر میشود و بغایت مولم است و مریض احساس حرکت نمیکند و شهادت میکند از او اما
در مکه رقيه میکرد این رقیه را چون آنحضرت صلی الله علیه و آله هجرت کردند نزد صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
جاءت افسون اما میگویم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله صلیت علی نوح و علی ابراهیم
و لا تضر احد اللهم انشف الناس رب الناس این دعا را بر جوی خواند و آنرا استغنی ملک ملک بصره که نیز
حاشق و بر ریش و الا زنا و اسامه سائر جراحات و ترواج عایشه رضی الله عنها و است سکنه کن و لا تشکلی
الانسان او نیست به قرحه او چراغ نال با صده و نال او وضع سحرین صلی الله علیه و آله و او را بر قهر و عهده نام چون شکایت

میگردانند یعنی بیمار و شکایت گاهی به معنی درد شکم آری یا می بود یا نکس ریشی یا جرا حتی
 اشارت میکرد با انگشت میان انگشتان خود همچنین و سفیدان ثور می که را و یا این حدیث است برای نمودن کیفیت
 این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین بستر برداشت انگشت راسفیان بستر گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 این دعا را بستم الله تر به ارضنا بر یقه بعضی یسفی سقیمنا باذن ربنا و این ملاجی است سهل و آسان
 و اگر مرکب از طبعی و الهی به خاک مرد در خشک است و مجفف طویات قروح و جراحات طریقه مخصوص
 در بلاد خار و لا سیما از این زمین مدینه که برگی خاص و تاثیر مخصوص در آن نهاده اقبال و باقادر باب
 اذکار گلام در حدیث کرده ایم فتل کر و کسی آمد و گفت یا رسول الله مرا در بدن و جمعی عظیم است و از
 اول سلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بزن و سه بار بگو بسم الله و هفت
 بار بگو عوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر و در الم مصاببت و دفع آن میفرمود هر که بگوید
 اللهم اجزنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله و انا الیه راجعون یا رب تعالی او را بدل و اجر
 خیر کرامت کنند چون بوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بغایت مردی نیکو
 خوش معامله بود و بزرگ بود آنحضرت صلی الله علیه و آله ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و امر بخواندن فرمود و
 گفت هر که این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبرئیل و جبرائیل را و بهتر از آن که داشت بگفت ام سلمه گفت
 یا رسول الله بهتر از این بوسلمه خواست بود که بدان چه کسر من خواست شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت
 تزوج آنحضرت صلی الله علیه و آله مشرف شد **فصل در علاج غم و اندوه** و هم این مرد و لفظ در اطلاقات نزد یک بهم
 واقع شوند و هم عبارت است از آن تنگی و تیرگی که از طریقان بعضی والد و پدر نشیند مشتق از غم جمعی
 این که عارض گردد و هم معنی که از قصد کردن چیزی و توجه دل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و
 اندوه کین و پریشان کرد اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم العظیم لا اله
 الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم و در جامع ترمذی است
 که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی یا حی یا قیوم بر حمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی
 آمده که چون کاری ویرا اند و فکین کردی نظر سوی آسمان کردی و گفتی سبحان الله العظیم و چون در
 دعا اجتهاد نمودی فرمودی یا چه یا قیوم و میفرمود دعا یا ایل و فکین اینست اللهم رحمتک ارجو لا نکلی الی
 نفسی طرفه عین و اصلح لی شانی که لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را گفت ترا بما موزم کلامه چند که در
 وقت اندوه کوئی گفت آری گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیأ هفت بار و فرمود صبح آفریده را همی و
 در بی نرسد و این بگوید الا که از این خلاص یابند اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک فاصبر بربک ما مضی
 فی حکمتک عدل فی قضاؤک اسألك بكل اسم هو لک سمیت به فی کتابک و انزلته فی کتابک او علیه احد امن
 خلقتک و استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ریح قلمی و نور صد ری و جلاء حزنی

وذهب همی و فرمود دعای ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هیچ مسلمانی نگوید که مستجاب شود یکی از انصار را ابوامامه میخوانند پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} او را در زندان
مسجد در غیر وقت نماز که تعداد مسجد چه میکند درین وقت گفت اندوه بسیار بود بین شیعیان مرا اینجا
آورد فرمود ترا کلماتی بیاموزم که چون آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله
گفت چون بنام داد و شهادت کنی بگو اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والاعسار
واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدين وقهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برکت
و دین من وفا شد و فرمود من لازم الاستغفار جعل الله له من کل هم ترجا و من کل همق مخرجاً و رزقه من
حيث لا يحتسب ما بقا در فصل اذکار گلامی متعلق با استغفار را گذاشته است و ^{در} سند امام احمد است که
چون کاری و پیرا ^{صلی الله علیه و آله} بتک آوردی پناه بنماز ببردی و میفرمودی که در جهاد کوشید که در ریاست از
درهای بهشت و دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهی میفرمود که هر کرا سوّم و غموم بسیار شود باینکه
بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله و این کنزی است از دشمنان بهشت و در ^{در} سند امام احمد است
که کسی دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت التائبان المذنبان یح
السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و آله} فرمودند که ما الله باسمه
الاعظم الذي اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطى و در علاج خرف و جنون میفرمود بگوید
اللهم رب السموات السبع وما اطلمت ورب الارضين وما اقلت ورب اشجارها وما اخلت كن لی
جاراً من شر خلقك کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم اوان یمشی عن جارك وجل ثنائی ولا اله غیرک
و در علاج حریق امر بتکمیر فرمودی و حکمت در اطعمای حریق بتکمیر آن گفته اند که حریق سمی
وی نار است که ماده شیطان است که مخلوق است وی از و در وی فساد عام است که مناسب امر شیطان
و ماده ارمه و آتش به طبع طالب علم و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبرای حق
قمع میکند شیطان و فعل او را و لمی ایستند نزد کبریا و بینعانی خانه هیچ چیز پس چون یاد آورد مؤمن
کبریا حق خامل شد بر وی نار که ماده شیطان است و اطعمای نار بتکمیر مجرب است نزد اکبر علیاً و لقله صدق
فی ذلك * فصل * در عادت حضرت نبوی ^{صلی الله علیه و آله} در طعام و شراب پوشید و نمائند که ما بقا ذکر طعام
و شراب آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} کرده و بعضی از احوال درین فصل مکرراً آمده اول آن بود که در راه را در محل
راحد در یک فصل ذکر میکرد و وجه تفریق این اصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا
أكل متکبلاً انما اجلس العبد و اکل کما اکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند
بند و نخورم مگر چنانچه بخورد بند و اینست ما بقا مذکور شده است و معنی آنکه نیز معلوم شده
ند که روانی فرمود از آن که کسی بر روی افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگر چه بر روی نیفتاده

رنگ هم مکرر است مکرر مثل تمر و کاله خشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خورده
 و این غایت اعتدال و توسط است چنانکه تمر از آن خورده من صورت تکمیل دارد و تعریق و تغلیر در طعام
 آن دو بزاده بران علامت خورده و هر دو و تکثیر و خشک و هرگز تنها نخورد و هرگز جمع نکردن میان لبن
 و سبک و نه میان لبن و خواص و نه میان دو غلظت و نه میان دو نرم و نه دو غلظت و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض
 و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو نرم و نه میان دو خشک و نه میان دو سرد و نه میان دو گرم و نه میان دو
 یک را پیش از هضم شدن دیگری نخورد و غلظت در علم جمع دو غلظت ای متفق در کیفیت خوف غلبه و افراط
 آن کیفیت خواهد بود و اما علم جمع میان مختلفین خوف جلد و ث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و
 تضاد است چنانکه کشف غلظت میان دو مختلف چون قابض و منهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان
 مشوی و مطموخ و نه میان قلد و کازه و نه جمع میکرد میان شیر و پنجه و نه میان گوشت و شیرجه آن نیز
 احداث کیفیت ردیه میکنند چنانکه میان سبک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد
 نشانی اشارت کرد با آنکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام سرد
 الحار است طبرانی در صغیر و از حدیث بلال بن ابی مریره از رسول آورده که آورده شد نزد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طبعی از طعام که میجو شیل در مودحت ای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث
 دیگر آمده که طعام سرد نخوردی که در روی برگت است و در طعام حار برگت نیست و طعام شبانه را
 صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد همچون آبکامها و مخلات و ملوحات ثابت نشده که
 هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باصله آن زایل کردی چنانچه حرما را بر وغن و رطب
 یا یا ثما حرما چون عفونی و حرارتی دارد و وغن مصلح آن باشد و در حدیث ثمر با مسکه واقع شده
 و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را طبعین نام کردی و همچنین حرارت رطب را ابرودت
 ثما زایل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بطیخ را بر رطب خورده و می شکست گرمی
 یکی را سردی دیگری بعضی گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
 و جواب داده اند که اصفر اگر چه بجهت جلا و تقوی از گرمی دارد ولیکن نسبت بر رطب سرد است و در
 بعض احادیث حر بن یزید بخاری معجمه و سکنز را و کمر موجه نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ
 اصفر است و در بعض روایات بطیخ بتقلیم طابیر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است
 در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید نشاء الله تعالی
 و از حدیث ابن اسلم آرد که وی بطیخ نم خورده از علم صحت کیفیت اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله مر آنرا کفانی
 المواهب و آب حرمای منقوع که در آب تر کرده باشند و شیرینی از وی جلا شده را برای هضم طعام
 آید امیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن را اگر چه یک کف از حرما باشد کوبند که گرسنه خفتن مضعف

بدن است اما برای صاحب رمل مضروب نمی کردی از خمیدگی بدن بعد از اکل که باعث حدوث اختلال در حرکت
او است بل ماغ و نیز حرکت ادخل است در مضم و نیز علامت غفلت و شیوه غافلان است که سر در
و خفتن کار ایشان است و موجب تساوت قلب است چنانکه در مرد چون طعام غمور بدن کمال احتیاج کرده اند اگر
بدن کمر و نام و در عقب طعام در خواب مشغول که دلهای شما سخت کرد چنانکه سابقا گفت شد و در خواب
لذتیه از کتاب هدی نقل کرده که طبا گفته اند هر که حفظ صحیح عروا بد بد کند که بعد از غذا شربت
اگر چه صند عطره بود و خواب نکند بعد از طعام که بسی مضراست و امداد و هر چه شربت را آب سرد
کردی را شامیدی ما بقا گفت که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آنرا فواید بسیار است و بعضی آب
شیرین مرد را که در حدیث کان احب الشراب الی و الله اعلم و واقع شده بر همین آب سرد
مزوج بعمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بآن ماء عذب است و چون افضل شیرینها
با جماع اهل علم غسل است که نتیجه وحی است که حق سبحانه و تعالی به لاجر آن چنانچه فرموده و اوحی
ربنا الی النحل الایة و حمل این عبارت بر ذکر ویدی و روحی آسمانی و آیت قرآنی بعید است و مناسب
نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از سه شیرینهاد و سرداشتی و آب بایت یعنی آنکه شب کند شسته بر و حی
د و سرداشتی از آب تازه از اینجهت چون در بستان ابن القیمین در آمدن گفت انکان عندکم ماء یات فی شدة
والا کرعنا اگر آبی است که شب در خیمه حفته است بیارید و اگر نه بدین از جوی آب بخورید و اصل معنی نکرع
اینست ولیکن مراد بکرم اینجا اشتراف است بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدن خوردن است
از جوی یا شرب بدن است در الحالت متعل ر بود و ضرورت مودی شد بکرم و الا بی ضرورت اعتبار نکرع
بعید است و الله اعلم و نشسته بخوردی و منع کردی که کمی ایستاده آب خورد و میوه و مود که هر که
فرا موش کند و آب ایستاده بخورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حیم یاد کردیم که
ایستاده آب و زمزم خورد بعضی میگویند که این ناصح نهی است و بعضی میگویند مبین است که نهی برای
تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تنزیه این معنی نیز ما بقا گفت شده است و در اینجا گفته که بعضی میگویند
که نهی ناصح اینست و بعضی میگویند که میان حدیث شرب قایما و نهی از آن تعارضی نیست زیرا که ایستاده
از روی ضرورت خوردن جهت تنگی مجال نشستن اما بی ضرورت عادت شریفانه برایستاده خوردن
بود و شرح ابن الهمام مذکور است که از ادبست که بقیه آب و ضرورت است قبل از استاده بخورد و اگر
شواهد نشسته بخورد و در اناء سه بار نفس کزدی و میفرمود آنرا روی و امرا را بر این سیرا بداند
تر است و کوارا تر و شفا دهند و مراد بتنفس در شرب جدا کردن تنگ است از بدن و تنفس زدن و بیرون
آوردن حدیث آتک است که آب در سه نفس خوردی در اول هر نفس بسم الله گفتی و در آخر الحمد لله
و آنکه در بعضی احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن نشستن در داخل آنست که موجب

تغیر آب بطرد و اجابت بودن متغیر لغیر بسبب اعلی طعام کویه الراحه یا بعد عهد از مساو و
مضغه مثلا و میفرمود بطور الاناء و اگر اناء السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها و بقاء لا تمر با ناء لیس علیه
غطاء و سقاء لیس علیه و کاع الا وقع فیہ من ذلک الداء یعنی سر طرفها بنوشید و سر مشکها به بند یک که در
هر سال یکشمی است که در آن شب و بامی افتد هر طرف که مکشوف باشد یا هر مشک که کشاده باشد از آن
و با بهر مملکت و در هر محول میکند و می افتد در آن طرف یا مشک چیزی از آن و با و نهی میفرمود که
آب از لیلۃ تلخ خوردن یعنی از مکالمی شکسته و میبندی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی
چسبد و آن در روی و سرامه میبرد و نیز آن موضع در غالب چرکین و فاشسته میباشند و شیر و خالص را
آشامید و رگه با آب آمیخته آشامید و نیز رگه شیر در وقت دوشیدن کرم میباشند و در بلاد چهار خالی
از ضرری نبود پس می شکست کرمی او را بسردی آب و در حدیث ابن التیمانی که مذکور شده آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله آب سرد که شب کرده باشد در شن طلب داشت و آب سرد در قلح ریخت و
کوسند ی را در روی دوشید و بخند مت آورد پس بنوشید و این روایت از افس در صحیحین آمد که
گفتند و شبده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شای و آمیخته شد با آب پس نوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و باقی مالد
از آن چیزی و بردست چپ وی ابو بکر ریخ بود و بردست راست اعرابی عمر ریخ القاس کرد تا آنرا بای بکر
دهد آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا با عروای داد که بردست راست وی بود و فرمود لا یمن فالایمن و میفرمود چیزی
نیست که تا یم مقام طعام و شراب تواند شد جز شیر و راه الغرملی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید
رد کرد لیم و وساده و دهن و در روایتی طلب مکان دهن آمده و حرمان را در آب می انداختند یکشب
و گاهی دوشب و گاهی سه شب میکل شد و روز دیگر می آشامید و هر چه باقی ماندی از آنچه سه شب اندر ول
بر آن کشته بودی غلامی را دادی رگه فرمودی نابریز نک غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفتی بغلامی دادی
و اگر تنگ و سخت شدی امر بر تختن فرمودی و این معنی در خاتمه بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی
* فصل * در امر مسکن و منزل التفاتی نمودی نه وی زاونه صاحب وی را چه ایشا ترا معلوم بود که
بر طهر سه روز از مجاز با آن مقل را گفتا کردندی که دفع حر و برد کن و از ولوج و در آمدن
دواب و بهایم مانع آید و استنار از حیون بینی آدم حاصل شود و اگر احیاناً یکی از ایشانرا عمارت خانه محکم
و مرصص بودی اما از خرفه یعنی نقش کردن و وزن و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیه بلند کرد اندین
خالها و توسعه فراخ کرد اندین خانه اصلاً نمودی گفته اند که بلند ی خانه تا سقف مفت
دست باید * فصل * در تنبیر نوم و یقظه * اما تنبیر نوم و یقظه بر اعدا و جوه بود اول شب در
خواب شد ی و در اول نیت آخر شب بیدار شد ی و مساو کردی و وضو و احتیج و تهجد بر و هسی که
بیان کردیم بکزاردی لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از ریاضت حظی تمام داشتی

با وفور و اجر و کمال عبادت و رعایت نرسد و اعتدال و ادای حقوق نفس و اهل و عیال و کامی نیامد و در
 خواب و بیداری و وضو و نماز کمال شی پیدا می شود و وضو می کند و نماز می کند و خواب می برد
 با زبید از میوه و خواب می برد و یاد از فکر و محتاج الیه خواب نکردی و نفس را از فکر
 محتاج الیه منع نکردی و چون قصد خواب کردی بر دست راست و چپین و لا يزال بیدار مشغول بودی
 تا چشمان مبارک در خواب شدی قبل چشمان بجهت آن کرد که در شریف مرکز در خواب غفلت نیامد
 عیدای و لا ینام قلدی و بر نهالیهای بلند نرم بر هم نهاده لغتت بی و بر زمین مجرد بخت کردی
 و گاه سر بر بالین که از جرم بود محشو بلیف حرمانی و کامی بر ساعت نماز که داخل است در
 بیدار خوابی و تیسر نیامد * فصل * در حفظ صحت با استعمال بوی خوش امر فرمودی و بسیار بکار
 داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش سبب حفظ صحت و التعماش طبع و تقریب خاطر و تقویت
 قلب و صحت بدن است و طاری خاص داشت برای عطر و بوی خوش و طیب از انجمن کار میاید از دست و سرگز
 بوی خوش رد نکردی و فرمودی که هرگز بوی خوش بروی عرض نکنی باید که در ننگ چه بوی خوش
 بخوش است پس رد کن که ناظر در نفرت و کراهت است خوش نداشت و در آن کران با و بی نیست نه از جهت
 منبت و نه از جهت حمل و برداشتن و در مسند بزار ثابت است که فرمود آن الله طیب یحب الطیب و الطیب
 یحب الطیفة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود و ذلک و الا انکم و ساحا نکم و لا تشبهوا بالجهود و یحسبون
 الا کما علی دور هم یعنی خدا یعالی طیب است و دوست میدارد طیب را و لطیف است دوست میدارد
 لطافت را و کریم است دوست میدارد کرم را و حواد است دوست میدارد دجه در پس طیب و نظافت
 را بکار برید و خانه او پیش درها و آستانها پاک و بی خاشاک دارند و مانند ای نیکوین چه بود که در خانه
 اکما جمع می کنند و اکما سرکین است و زیاله و ثابت شد که فرمود آن الله حافظ کل مسلم ان بغسل
 فی کل مبعده ایام و انکان له طیب ان یمس منه مرید ایتعالی راحی است ثابت بر ذمه هر مسلمانی که
 غسل کند در هر وقت روزی در روز جمعه و اگر باشد او بوی خوش مس کند باری از وی و استعمال
 کند آنرا و در قول وی و انکان له اشارت است به منع سوال از غیر نهایش اگر کسی بداند آن در ذلک و در
 کتبی نزد امام ابوحنیفه داخل طیب است و لعل ای استعمال وی در احوام جنابت شود و تمهید استعمال
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طیب را حکم نور علی نور داشت و صحبت وی موثر در حقیقت است که میبایست و سناست
 ذاتی بود که الطیب یحب الطیب مصلحتی است و الا طیب را سینه ذاتی وی صلی الله علیه و آله بود که تمامه
 روایح طیبیه عالم بشمه از آن فرستد آنس کوی در نیر نیرم هرگز هیچ ریحی را و نه مشک را و نه عنبری
 و در روایتی و نه عطر را و خوشبو را و عرق صلی الله علیه و آله و نیز از آنس که کشت چون میبکشت آنحضرت
 بر اندی از راههای ملایمه می یافتند بوی خوش از آن و می گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از این راه کشته

استخوان واه ابوعلی و البزار با شاهد صحیح و مرویست از عایشه رضی الله عنها که گفت بود رضی الله عنها خواب و ترپن مردم
وروشن ترپن میزدند مثل ماه شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارك و رضی الله عنها و خوشبو تر از مشک اذ در و جابر
بن عبد الله میگوید که نمیکند شب آنحضرت صلی الله علیه و آله برای مکر آنکه شام خفته میشد از طیب عرق و نمیکند شب
در هیچ منگی مکر آنکه صلی الله علیه و آله میکرد مرار و رواج البیهی و الدار می و ابو نعیم و مسلم روایت کرده
از آنکه صلی الله علیه و آله گفت در آمد صلی الله علیه و آله بر ما و قیلولة کرد در خانه ما و عرق کرد و آورد مادر من ام سلمه
شیشه را پس من یک عرق را از بدن مبارك و میگردیدم در آن شیشه پس بیدار گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت
چکار میکنی یا ام سلمه گفتم این عرق تست یا رسول الله در طیب خود می اندازیم و هو اظیب الطیب
و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبة بن فرقس سلمی گفت که وی چهار زن داشت
و هر یک ام صلی الله علیه و آله و کوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگری خوشبو تر باشد نزد وی و وی یعنی
عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد چرا که گاهی مسیح میکرد بد من صلی الله علیه و آله خود را و حال آنکه وی خوشبو
تر میبود از ما و ماهی چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بر وی نمیزدیم روزی از وی پرسیدیم
که سبب آن چیست گفت رسید بودم در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله علت شری که بطور صغار مرخ است
که جوش میزد بد آن بدن یکایک و خارش می آید و ایل میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آنحضرت
و علاج طلبیدم پس برهنه گردیدم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله در دست مبارك خود و بر آورد
بر پشت و شکم من پس بیدار شد از روز این بوی خوش در من و مریدی آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
که تزویج و تنجیز و حتر میکنم و چیزی ندانم که ویزاید ای مطیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از عرق
خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن و را باین دیگر تا بود از وی راحه طیب می یافتند و خانه ایشان را بوی
المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که کل سرخ از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله بیدار شد چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین پکید و از آن کل سرخ روئید و از آنجا میوه ها است
آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که خواهد که بوی مراد را بپايد گو که بوی کند کل سرخ را و لیکن این احادیث
نزد محمد ثنین با صلاحي که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد و لم یصل علی
لعل جفانی را نیز از مرغوعات می آید و احادیث دیگر آمده در طیب راحه فضلات وی صلی الله علیه و آله و آنها
نیز همین حکم دارند و این مبحث در خانه بتفصیل بیاید و الله اعلم * فصل * در حفظ صحت چشم امر
فرمودی بعد اومت بر آنکه حال در وقت خواب و میفرمود که سرمه خوشبوی هر شب در چشم کنی
در سنن ابی داؤد ثابت شده است صلی الله علیه و آله بالاثم المرقع عند النوم و قال لیثقه الصائم امر کرد
بسر مه خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرمیز کند از سرمه که هیچکس وزه دار است و محرم را
نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب راحه است نه ذاتی و مروج آنست که بمشک آنرا خوشبوی

ننگ با این طریق که آنرا در دهان برورند یا چوبی از شکم در ریه بیندازند ظاهر می شود
 من این مایه آورده است و هر آنکه بخواهد آنرا بکار ابرو و چشم و صورت و سایر اعضا
 است بکمر هفت که چنگی است مشهور و روشن میگرداند بصر را و میرواند بلك چشم و از چشم می
 در و و این را دیگر آمد و علیکم با لا اله الا الله فانه مصفاة للعين من غشاة العين مصفاة للعين و حضرت قمر
 را ^{بسم الله} سرمه دانی بود عاصی یعنی مخصوص بری که دیگر در آن غریب نبود و در مشهور و چشم را
 بودی و همچنین آئینه همراه داشتی و در آن جمال درویش را بعلی از آن و غیره و یکی و آیات کمال
 صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی و الحقی آئینه دیدن او را از آنکه مظهر جمال و کمال علی بود و آن شاهان
 دیگر آئینه حسن تر از آن نیست و در آن تجلی حسن است و در آن نیست و چون سرمه کشیدی در دهان
 در چشم راست کشیدی و سه بار در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ و بار
 ابتدا بر امت کردی و عظم هم بر امت کردی و اول و میل در چشم راست کردی دیگر و میل در چشم چپ
 دیگر و میل در چشم راست و میسر و در آن کمال فایده بود و این را در میان است یکی آنکه در هر چشم سه میل
 کشد تا هر یکی و تر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و در چشم چپ دو و ابتدا و انتها بر است باشد
 تا مجموع و تر باشد که پنج بار است تفصیل میسر آنکه در روی سه بار کرده شد و ابتدا از وی شود و اگر
 که این اشارت است بر جمیع این طریق ولیکن اول مشهور است و اینها تمام است و در این و سادگی
 عادت لبوی ^{بسم الله} آن بود که فرکو تر و افزون تر از آنچه شده بود و یا کردی و در هر دو و در هر دو
 بار که الله فی اهلک و مالک انما جزاء السلف است و الا انما اینکلام داخل در عادت بلکه میسر مایل جزای
 قرض و سلف ادا کردن است و فکر گفتن بر تو بودی ادا ای کنویت و قضا و جهل صاع قوت از انصاری بسلف
 بخیر و انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری در است تا سخی
 گوید در هر ^{بسم الله} که از با نرا نگاهدار و مگوی الا غیر که بهترین کسی ده که سلف گرفت منم پس جهل صاع قوت
 و مرا با تمام داد و جهل صاع دیگر و قریب ادا کرد مجموع و شهاد صاع شد و ای عمر ای بیامد و نقاد ای
 من کرد عمر بن الخطاب برخواست تا ویراناد بپایان فرمود که من یا عمر گفت احوج الی ان نامری
 بالوفاء و کان احوج الی ان نامری بالصبر یعنی بازمان ای عمر از زجر و نادیده و بی من محتاج ترم بآنکه
 مرا بود ای دین در مانی از آنکه مرا تعصب کنی و وی محتاج تر بود بآنکه ویرا بر صبر فرماید از آنکه ویرا زجر
 و نادیده کنی یعنی مناسب در مقام آن بود که مرا باعث بر و دای دین شوی و اگر از من تا غیر
 در ادای آن مشاهد کنی او را امر بصر و ترک سخی کنی اما اینکه بجهت من تعصب کنی و او را انکار
 نادیده کنی چیزی نیست از کارم اخلاق نه یکبار بودی و اهل و دین را نقاد آورد پیغمبر ^ص فرمود
 که هنوز اجل دین تو نیست و من نادین تو حال شود و آن وقت و اجل که برای تو ادای آن قرار یافته

[illegible]

بعد از آن در مقام تفصیل می آید و بنا بر آنچه در قرآن آن وجه جدا آوردن این قسم ظاهر نیست باری
 مکرر ابرار باشد یا آنکه آنچه در کتب علمای مذکور شده همین چهار است کویا تعریض فعلی است بر ایشان
 بعد از آن این قسم و مانع از علم مذکور ایشان را که فایده کز اصول اقسام است و الله اعلم و بالجمله جهاد
 بر منکرات و بلیغ که بمعنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است اول بلیغ است بدفع و ضرر و قتل و اگر
 بعد از آن بلیغ است بر بیان نهی و سب و هتک و مانند آن و اگر عاجز شود بلیغ یا نیکار و عداوت و قصد دفع این سه مرتبه
 مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود علامت بی نفاق و بی بود چنانکه در حدیث آمده است که من مات
 ولم یجهد بنفسه بغیر و مات علی شعبة من النفاق هر که بمیزد و حکایت نکند نفس خود را بغیر و جهاد
 قصد نکند و همت بر تحصیل آن نکند بمرور بر شعبه و نوعی از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این
 مراتب حضرت رسالت بود ^{صلی الله علیه و آله} چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لا یزال در جهاد بود و چون و انس
 و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و نروماده و ایمنی دعوت میکرد و راه راست می نمود و از شرک
 و کفر و اذلال منم می کرد و چون در میان مبارک بسبب و همت اصنام و عبادت قریش و عداوت بر خاستند
 و چون اذی و معادات ایشان بغایت در میان فرمان بهجرت شد جماعتی بن زمین همیشه هجرت کردند عثمان
 بن عفان باریقه و خنجر ^{صلی الله علیه و آله} باده بغیر رفتند و ناگهان در راه پیاده بودند بعد از آن بنصف دینا و کشتی
 کربلا ^{صلی الله علیه و آله} و اول کسی که بمیزون آمدند بهجرت عثمان بن نه بود چون حجر و صول آورد بر کشید پنجمین رهبر
 نکران آن بود تا یکی از زنان قدوم کردند و گفتند ای م ا و را که برداشته بودند و نه را بر حماری و خود
 پیاده میرفت پس فرمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} عثمان بن اول کسی است که منها جرت کرد با اهل خود بعد از او
 علیه السلام و چون قریش استغفار از اصحاب ^{صلی الله علیه و آله} و تمکن و امن ایشان و ادب جمعه در یافتند عمر بن
 العاص و عیاد الله بن ابی ربه را ببلد ایوان کعبه بمشقه نزد عباسی فرستاد تا آنکه از ملک خود
 بدر کند و بدین بیان ایشان باز فرستاد تا جاشی بسا بقده معادتی که قدر قبول نمی آخرا از زمان داشت سخن ایشان
 گوش نکرد و آن دو کس را خایب و عا سر یا ملک ایوان کعبه ایشان باز کردند تا حمزه بن عبد المطلب که
 از قتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود و عزت و مورد ابله تر از وی کسی نبود در آخر سال پنجم از
 شایع موت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و ترزا بد گرفت و بعد از وی اسلام هم بر بن الخطاب ره بعد از سه
 روز که اثر اجابت دعای آنحضرت بود ^{صلی الله علیه و آله} سبب مزین قوت و شوکت و عزت کشت و عدد اهل
 اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بودند که مگر فی المواقف و مشهور آنست که کمال و تمام عدد
 در یمن و هم بر بن الخطاب بود و در کفار و در اضطراب شد تا یکدیگر را قتل کردند که با بنی المطلب و با
 بنی عبد مناف میا بعت و صدا گشت و نکند و از مکالمه و میا بست منتهی شد تا پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} تسلیم ایشان
 کنند بدینکه عیاد الله بن عبد کلان حضرت سید الانبیاء است و وی ^{صلی الله علیه و آله} بن عبد الله بن عبد المطلب

بنی هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم بن عبد مناف آنحضرت را پدر و سه بکر
 عبد الشمس که پسر او امیه است و عبد شمس را امیه و عبد مناف را امیه و عبد مناف را امیه و بنو هاشم و بنو امیه
 همه بنی عبد مناف اند و در قریه یسرد یکدیگر مطلق و تولد و مطلب برادر هاشم است و عم عبد المطلب
 و عمه بنو هاشم و عبد المطلب با این نام بیعت است و بیعت است و آنچنان است که هاشم در روزی
 یک پنهان رفته بود و در آنجا از آن هوا شده و پسر یکی که آمده آمد چون مطلب آمد از وی آنهاره پسر را
 دید بصفات پسندیده آنرا به آنکه بود آنکی و فرزند آنکی پسر آمده گفت این پسر من است غایب که گویا از قوم
 ما است گفتند بلی این پسر هاشم بن عبد مناف است که از آنجا آمد و در روزی عواصم و از وی این
 پسر ماند و است مطلب بزاد زاده خود را در آنجا نمود و ساعده به آنکه می آورد و در آنجا هر که از وی
 میبرد میداد که این کیست میگفت که بنده من است از آن باز و پسر عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شبیه
 است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر یکدیگر را محبت و مشورت و یکدیگر بودند
 بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه برادر محبت و مشورت بنی هاشم میزدند و در
 کتب احادیث و سیر و تواتر بخبر می آید که چون قریش عزت حضرت رسالت و آنکسانیکه
 باری پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وی که همیشه زنده بودند و جمیع اسلام بر قایل میشدند
 کردند تا آنکه حاصل و عداوت ایشان نیز شد و اتفاق کردند که آنحضرت را از آنجا که آمدند و یکدیگر
 و چون این خبر با بوطالب که معاون آنحضرت بود رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع
 کردند و امر کردند که آنحضرت را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگذارند
 همه یکدل و یکجان شدند و این را حسی گفتند مسلمانان بدو علاقه داشت و محبت و احترام بدو
 محبت و محبت و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاویه نمودند با یکدیگر عهد کردند
 که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات صلح و محبت و با ایشان محبت و معاشرت نمایند و در بعض
 کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع شد از اول اصم و ظاهر است چون این معلوم شد پس
 آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاشرت کردند که با بنی المطلب و بنی عبد مناف معاشرت
 و منافقت نکردند بخلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل کرده که واقع در کتب بنی
 هاشم و بنی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم و بنو المطلب بوده
 اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آنحضرت بودند و معاقدان
 کفار بودند مگر کسی که از اینها سعادت اسلام و محبت و میل بود مثل عثمان بن عفان که
 ابی العاص بن امیه بن عبد شمس را از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که هم آنحضرت را
 محبت نیز موافق گذارند و در آنکه گفته شود که گذارد بکر و قریش هر چه از بنو حنیف شمس موقوف ایشان

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سبیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از نادوست داشتنی و آنجا برفی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیها ان کن
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النوم
و هو محفل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از او دیده مدینه مطهره و ران شدی فرمودی اخرجوا
بنابریک ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیک است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنجمله و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کک شی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدی که کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارمیت به و اعوذ بك من شرفها
و شرفها و شر ما ارمیت به و در بعض ادعیه استسقاء ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عینا مغنینا عن الماء
و غلنا عما طیقا سعادنا اللهم اسقنا العین و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم
انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدمرا را شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابی هریرایت
کرده که الی المواهب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و زیادت در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنرا
است که لازم کبیر استغفار را بد خدا و را بخلایق تعالی از هر تنگی فراخی را از هر اندوه و آفت و آسایش
رساند او را از آنجا که کمان نه از او از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

از آن زمان را که کوفه کافر اویند کافر ابدی و آنچه بمالیدی میان لشکر قنیمت کردی سوار راه سهم و پیاده را یکسهم
و اینست امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و مقبول است از ابن عمر از فعل حضرت رسالت
و نزد امام ابی حنیفه سوار را دوسهم و پیاده را یکسهم و از ابن عباس از فعل حضرت علیه السلام پیاده را
مقبول است و چون حد یثین فعل متعارض اند احدی کردند بقول آنحضرت علیه السلام للفقارس سهمان و
لکرا حمل سهم واحد و آنچه صحیح شده اینست که انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت د بدی و
بعضی گویند انفال از جمله خمس بودی و بعضی گویند از خمس الخمس بودی و این از ضعف اقوال است انفال
جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا که عطیه و زیادت فضل الهی است بر مجاهدان و بمعنی تنقیل که شرط
کردن امام است مرکبی را که کاری زیادت از دیگران کند پیزی زیاده از غنیمت چنانچه کک شت و مراد
اینجا این معنی است و متعارف اینست که این از خمس غنیمت است نه از خمس و خمس الخمس و در بعضی از
غزوات سنامه بن الا کوخ را پنج سهم داد چه و برادران جنگ توفیق عظیم رفیق شکر و دست برد های عجیب
نمود و در راه ایام میگویند که یکبارگی او را دوسهم داد و وی پیاده بود و این محمول بر تنقیل است و بر
مصلحت د بدی امام و میان ضعیف و قوی مساوات کردی در قسمت چه همه ضعیف و شکر و سبب قوت و شوکت
املام اند و چون قصد یار دشمنان کردی گاه سر به را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی
از آنچه خمس بیرون کردی آنچه بمالیدی از آن ربعی جدا کردی و تا اصل سوره دهمی آنچه بمالیدی میان
ایشان و مائثر لشکر بمویت قسمت کردی و معدل نفل را اگر اهل میدانست که بردارند و میفرمودا قویار باید
که رد کنند بر ضعیفا و او را ربعی حضرت پیغمبر علیه السلام از غنیمت سهمی خاص نمود که آنرا صفی میخوانند
از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر خواستی بدنه یا کنیزکی یا اسبی یا آنچه خوش آمدی
آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت علیه السلام و بعد از وی کسی را از آن نرسد و خلفای
راشدین نیز نمیکردند و صفیه رز و ذوالفقار از آن جمله بود اما صفیه از غنایم غزوه خیبر بود و از
اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آنحضرت علیه السلام او را آزاد کرد و عقد نکاح بر بست و ذوالفقار
از غزوه بد ز بود و آن شمشیر منیه بن الحجاج سهمی بود و در روز بد ز سر عاص ابن منیه داشت
علی بن ابی طالب رز او را کشت و شمشیر را بنظر آنحضرت علیه السلام آورد و آن حضرت علیه السلام اجزای خود اختیار کرد
بعد از آن بعلی بخشید و قسمت وی بر بآن شمشیر مشهور و مل کورا است و ذوالفقار از آنجهت گویند
که در وسط وی مثل فقار ظاهر یعنی مهرهای استخوان پشت بود و در قای فقار فتح و کسر هر دو جایز
است و فتح افصح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی و در هر معرکه و جنگ با وی بودی
و سلمه و بنی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غایب بودی او را سهمی بدادی چنانچه
عثمان را بر در دیان در روز بد ز چه وی بتمریض د مختر پیغمبر علیه السلام و علیه السلام میخواست بود فرمودان

عثمان انطلق فی حاجة الله و حاجة رسول له یسهم و اجاره عثمان را بخت داشت در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت علیه السلام برای وی سهم وی را جری و ضرر و زیادت این دادند از این عمر آمد و منایعت کرد آنحضرت علیه السلام عثمان را و بزد دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان است و سهم ذوی القربی را که در نص علیه السلام همیشه و لایزال و لدی القربی است ثابت است در بنی ماضی و بنی المطلب نسبت میکرد و برادران ایشان بنی عبد شمس و بنی عبد مناف را بعد از او میگفت انما بنو المطلب و بنو ماضی شی و احد شی ضرر و زیادت مشهوره است بین محبیه بعضی مشهور و بعضی مخفی پس بین محبیه بعضی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بلد آنکه در احباب آمد و است که چون آنحضرت علیه السلام سهم ذوی القربی را از خمس عثمانیم خیمه بر بنی ماضی و بنی المطلب نسبت کرد عثمان و هر که از اولاد عبد شمس است و جمیع بنی مطعم و درازا و اولاد ثور و بنی حضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی ماضی را برود و کار تعالی شری و فضلی داد که غیر ایشان نیست زیرا که ثرا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت تر است چرا ایشان را رگزینای و مخصوص کردی پس سهم ذوی القربی و ما را ندادی فرمود بنی المطلب با بنی ماضی همیشه متصل و مشتق بودند و در جاهلیت و اسلام و در آورده آنحضرت علیه السلام برای نص و در تمثیل احتمال و اتصال انکشاف مسا. لا حدود از یکدیگر و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن علیه السلام تصورند و در هر لیله از خند چنانچه علیه السلام از این عمر آورده که گفت می یافتیم مادر مغازی خود عسل را و عنب را تصور و در تسبیح انتم عبد الله بن معقل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من از این جواب کسی را نخواهم داد آنرا بروی من فرمود و در حدیثین آمده که تبسم کرد آنحضرت علیه السلام بر بنی قریظ و در غلول و حیانت از عیبت ناکند و اصل یک عظیم مینمود و میگفت مونا و عار و فساد علی اهل الی یوم القيمة در مذهب در شهن مفتوحه گفت الشار العیب ولی القام من الشار کما یقال العیب والعار والاموال مشهور بالشفعة و کسی غلول کرد بود فرمود که کلاهای و برایش بسوزند و او بگری و عسر علیه السلام چنین کردند و این از باب زجر بر مالی است و اکثر علماء بر آنند که در واد این بر عمل نقل است و امام احمد آنرا بر ظاهر حمل و در و الله اعلم علیه السلام کتاب در اشارت با سوانی که در آن حدیث مروی است و هیچ از آن صحیح نیست و از حدیثی است علمای حدیث قذیبت فکشفه و هر چند این هر قدر در غایب اختصار است اما مشتمل بر تمام است و است بدانکه شیخ مصنف ما رحمه الله تعالی و نقل من در این کتابه علیه السلام در آن روایت کرده و میباید که فرموده است و در مقام انتقاد آمد و نقل بعضی از این قوم که منقول اند در این باب کرده برجسته از احادیث خارج و طعن نموده است بر بعضی حکم بعلوم علیه السلام بحث کرده و در بعضی بعلوم است و بر بعضی حکم بعلوم و انکار نموده و بر بعضی حدیث بر بعضی تشویش و حال آنکه در این میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است

و نزد کبرای علمای دین از لغتها و محال نفس معلوم و ائمه فقه تمسک و احتیاج به آن نموده اند مطالعه
این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما محکم بعلم صحت بصحیح اصطلاح محال نیست
چند آن هراچت اند از دجه صحیح در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجه اعلا است و دایره
آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی در این شش کتاب که آنرا اصحاب گفته و گویند
نه باطل الا باطل صحیح است بلکه تسبیح آنها بصحیح با اعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث
صحیح است و حجت و ضعیف و هر یکی از صحیح و حسن و لدنه و غیره و هر یکی از این اقسام سابقا
معلوم شده احتیاج با عاده و تکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف لغتی صحت از حدیث میکند و میگوید
که حدیث صحیح نیست یا لغتی درجه اول میکند که صحیح است یا احتمال آنکه حدیث
تضییق و تشدید که در شروط صحیح مکرره افل زفته باشد موافق آنچه از بعض مردم در این باب نقل
کردیم و قول وی که گفته بصحت نرسیده لغتی صحیح لغیره بنود یعنی در حدیث ذات صحیح نه و تکفیرت
طریق و نقل در روایات نیز بدانجه صحت نرسیده لغتی مورد و فهم صحیح نموده باشد یا این مورد و
حدیث که صحیح باشد و بصحت نرسیده لغتی بود بر هر نقلی در حدیث چنانچه این موجب حیرت
و وحشت نموده اما آنکه میگوید ثابت باشد و به ثبوت نرسیده ظاهر در لغتی درجه دوم است که حسن
است و لدنه و لغیره و لغتی مرتبه ضعیف نیز احتمال دارد و نیز صحیح لغتی بر حدیث که مراد وی لغتی
لفظ حدیث بود یعنی ورود حدیث با این لفظ مخصوص صحیح باشد و به ثبوت نرسیده بلکه آنچه
به ثبوت نرسیده لفظ دیگر است مضایقه مطلب لغتی در حدیث با این لفظ و با این لفظ تغییر می که در لفظ
ورود و احادیث در یک موضوع است اما این مضایقه اجل است بجه متبادر یا فهم لغتی صحت و ثبوت معنی
و مضمون آن کرد در دریل صورت باید که نصرت کند که این لفظ صحیح و ثابت باشد و آنچه که گویند
در این باب چیزی بصحت نرسیده لغتی ثبوت آن به پیرونده ظاهر مراد لغتی مطلق مضمون است و لفظ که
باشد و آنچه که گفته موضوع است و مقارن باطل حدیث آنکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا
در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم موضوع و افعال نیست مگر و نظایر غالب و تخمین و جزم و تعیین
در این باب ضرورت نه بدی در آنچه که ضرورت بدی در فانی الکل و ب قل یصل ق یعنی کاهی بود که
در وع کوز است نیز گویند پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند در وع
گو باشد همچنانکه است و نیز با مکان فعل محتمل است که در وع گویند بنیای این باب و مل را این کار بر ظن
غالب است و میگویند که مراد حدیث را و مکرر این شانرا ملکه جاس و تمیز می مخصوص و آشنائی تمام
بکلام نبوت علی مصلحه الصلوة و التجهیه پیدا میشود که بدان صحیح را از سقیم میشناسند و جدا میکنند
هر چند موجب آنرا تعیین و تشخیص نتوانند نمود و اینکار کسی است از میان ایشان که اطلاع و روی و مهارت

دیگر و حکایت دیگر اثبات کرده باطل در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی ملحا
 در نفس الامر لازم نیاید و معنی ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این خانه
 گرم است و وجود آتش را دلیل آورد و دیگری گوید که اینجا خود آتشی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی
 می‌خانه باطل کرد و شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال
 ثبوت ملزوم باید دلیل دیگر این سخن اگر چه بمقصود مصنف دعوی ندارد چه سخن وی در ترتیب حدیث
 است و باطلان ملزوم کار عشر نه بجهت تسلی خاطر طالب کفعم که وحشت فکشد که چون این احادیث
 که اکابر بنیان این مذهب در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
 این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که کوشش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما
 بر صحیح و تحسین و تضعیف و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال است لا جرم محل وقوع اختلاف
 بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و ملایم است که از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات
 است که یکی بوجوب رفته و دیگری بحزمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی
 که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و وقوع می‌آید
 شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده
 و اثبات نموده این معنی بر مقتضای مذهب و معتقدین است و نیز باید دانست که از باب
 اعتقاد احادیث جماعه اند که در پنجاب غلو و افراط دارند و بر آه تعصب و تعجیل و نلایمانند که توهمی
 و شائمه و همی نسبت بوضع کنند و یک آن فساد رت نمایند مثل امین جوزی و امثال وی بمجرد آنکه بعض
 مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا مثروله یا مظهر و
 و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب بمطالان آن شهادت دهند
 و له مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بوضع آن مگر تکلم همان بعض
 در راوی آن و این نیز معجزانفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف
 و من وی کنند و چنانکه این احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مذهب این
 شان آن را اثبات کرده و تضعیف و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز کرد و جمله از این در ضمن
 احادیث که مصنف درین مجامعه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقل الصحیح له الاعتراض علیه من احادیث
 اصابع گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عنین است زیرا که آن صورت نه باشد مگر بعد از جمع طرق
 و کثرت تمییز و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بر وی طعن کرده شد تاریخی دیگر نبود
 و وجود قراین کثیره بجهت باعث شود حافظ متمیز را بر جزم بکتاب حدیث و این در نهایت تعسر و اشکال است
 و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابوالفرح بن جوزی در کتاب موضوعاتش بجهت توضع کرده است در آن

حکم بر وضع بر بسیاری از احادیث که باین مشابه است و در آن میان احادیثی است که معتدل
 است و ممکن است تصحیح بدان در ترجمه و ترمیم و نیز احادیثی است که احادیثی است که بعضی از
 آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلی الله علیه و آله و سلم را احادیثی است که بر آنرا طریقی دیگر است که قوی
 میگوید حدیث بدان و مطلع باشد این حوزی بر آن پس در آمد آیت بیرونی باین وجه و تعلیل که
 اثر از حکم بر وضع بر آن احادیثی است که بعد از وی آمده و از آنجا که تدریج و تعلیل بدان احادیثی است که
 حدیثی است که از آن متقل میباشند این شان است که کمال نه حوزی در وضع و احادیثی است که در حدیثی است که
 مثل شعبه و شعبه و شعبه بن العطار و عبد الرحمن بن مهدی و امثال ایشان بعد از این احادیثی است که
 احادیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 اینچنانچه مثل حدیثی و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان در حدیثی است که
 بعد از ایشان کسی نیامد که معاصری باشد ایشان را در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 یکی از متقل میباشند حکم بر حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 آنچه داده است بر هر روز کار تعالی ایشان را از حفظ و تعلیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل از این احادیثی است که
 در آن ترجمه و تطبیق بود و این در آن احادیثی است که معتدل بر فرد است در آن و الا بسیاری از احادیثی است که
 بود که بشهادت قلب حکم بر وضع آن توان کرد و آسان است انحصار کردن در آن از هر که موضوع شود
 بکثرت ممارست درین فن و غالب کتب این حوزی ازین قبیل است و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف است
 در رساله مذکور و از اینچنانچه ظاهر شد که حکم بر حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 دارد و این امر مختصر است و آنچه متقل میباشند و از اینها آخرین در حدیثی است که در حدیثی است که
 بسیاری از احادیثی است که باین مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنها در این رساله بر حمله از احادیثی است که
 حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قلیل است آیا معتدل است از آنکه متقل میباشند و بر حدیثی است که
 نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مخالفت فیما بین و این را باید کرد تا حقیقت حال متکلف
 کرد و اغلب از آن باب است که این حوزی و امثال بیرون بدان حکم کرده و بعضی از آن قبیل که لایع است
 آثار و وضع بر آن و اهل ممارست بشهادت قلمی حکم بر وضع آن تراختی حکم در بعضی از آن در کتب معتبره
 مذکور است و آنچه در آنرا وایت بوده اند حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند
 بی تعرض بیکدیگر ازین صفات آن خود محکوم موضع نخواهد بود و آنرا حکمی دانسته حکم کرده باشد مختلف
 نبوده باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده در دست دوم بعضی چنان اند که مصنف
 آنها را سابقا در ابواب معتدل گذارفته ذکر کرده و چون در باب احادیثی که گفته اند که این چند باب
 بر وجهی که در صحاح آنها ثابت شده در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که

باین لفظ آورده که الا یمان قول و عمل یزید و بنقص تعلیم بالکتاب و السنه و این حدیث را آورده
 که الا یمان یزید و بنقص گفته که این سه حدیث را شواهد است و جزو ثانی اعراض آن کرده و گفته حدیث حسن
 غریب و حدیث احموز را ابرداورد آورده و بران سکوت کرده و مقرر شده است که هر چه ابو داود در کتاب
 خود آورده و بران سکوت کرده صالح حجت است و اما این قول را که الا یمان لا یزید و لا ینقص اهل
 کتب احادیث اگر چه ضعیف نیز باشد پیدا نشد و غیر آنکه در کتاب تخریج الشریع من کتب مشهورات
 ابن جوزی نقل کرده که ابو مریر گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت ~~صلی الله علیه و آله~~ یزید را
 زیادت و نقصان میشود فرمود لا زیاده کفر و نقصان شرک و نیز از حدیث ابن مسعود نقل کرده
 که الا یمان لا یزید و لا ینقص و گفته که یکی در اسنادی احمد بن عبد الله جویماری است و وی کتاب
 و دجال است و وضع کرده احادیث کثیره را و نیز از احادیث ابن حبان آورده که هر چه بگوید ایمان
 زیادت و نقصان می یابد یا فرمود اگر نوبه کرد غیبا و لا کرد نش یزید و وی حدیثی حدیثی است نه نماز
 است او را و نه زکوة و نه صوم و نه حج و نه دین باشد حدیثی دیگر در اسناد ابن حبان حدیثی حدیثی القاسم
 طایفانی است و ضاع است مرا حدیث را انهم و الجملة تحقیق آنست که این اقوال از انحضرت ~~صلی الله علیه و آله~~
 اصحبت لرسول ~~صلی الله علیه و آله~~ مخصوصا حدیث زیادت و نقصان بلکه از اقوال اکابر سلف است چنانکه مصنف گفت
 والله اعلم * تنبیه * مشهور نزد جماع امراء سنت و جماعت آنست که ایمان عبارت است از تصدیق
 بالقلب و اقرار باللسان نا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد و بی وجود علم و ضرورت چنانکه
 بکم و اگر اقرار بوجود نیامد عند الله مؤمن نباشد و تحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق
 قلبی است و اشتراط اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیا است و شخص را اگر مؤمن است عند الله اگر چه
 ما جهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نموده ایم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل
 وجود الادر ایمان کامل و صاحب تصدیق و اقرار بعمل جماع ایمان مؤمن است و ناقص الا یمان
 را و را مؤمن ناسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که هر چه را جزو ایمان دانند و شخص را عمل نزد این
 فرقه خارج از ایمان بود اگر چه داخل در کفر نیز نبود و اسی نزد ایشان نه مؤمن است و نه کافر و
 خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند و آنکه از علمای معتزله مشهور شده است که
 الا یمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل با لایزال مراد بدان ایمان کامل است
 و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مدعیان است نه اصل ایمان چنانکه
 مدعیان اعتزال و بعض مردم چون بدانند که ایشان بظواهر ایمان عبارت از تصدیق و اقرار و عمل می دانند
 و اثبات آن با احادیث می کنند چنانچه نظایر در محکم مورد ذکر کرده و فرمودند که مگر مدعیان
 ایشان مخالف مدعیان است و مراد از این اعتزال حاشا و مدعیان مؤمن مدعیان مدعیان

علمای صریح است که صریحاً و بقرینه ايمان را اعمارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عامتر و عمل
 قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ايمان مذهب سلف از فقها
 و محدثین آنست که الايمان یزید و ینقص و اکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت
 و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و بر شکی نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر است و آن را جمع
 به معنی کار و عمل و نه به معنی و نزاع باعتبار تصدیق است شیخ محمد بن نورانی میگوید که اظهر و مختار
 آنست که تصدیق یزید و ناقص میباشند بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ايمان و تصدیق
 همان یقین اقوی و کامل است از ايمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احوال یقین
 و خلاص و توکل و اعظم واقف است بخلاف بعض احوال دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری
 و مالک ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و او را عی و ابن جریر و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند
 صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد از علمای امصار و ندیدم هیچ یکی
 از ایشان را که اختلاف کنند درین که الايمان قول و عمل و یزید و ینقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین
 نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آنرا از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از
 امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل میکنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الايمان لا یزید و لا ینقص
 و از بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان علم قبول تصدیق است زیادت و نقصان
 را بحسب ذات چه مرتبه یقین یکبیت و خالفتی است که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و عدا
 و ظهور احکام و آثار آنست که آن باعتبار عارض و بخارج از ذات است و در مجموع نزاع لفظی است و تحقیق
 ایدمقامات در علم غلام است و الله اعلم و در باب مرجیه و دلریه و جهیمه و اشعریه هیچ حدیثی صحیح
 نشاء مرجیه فرقه است که فائذ بائکه هیچ معصیتی با وجود ايمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر
 سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از رجاء است بمعنی تاخیر و ترك و اصال و این فرقه تاخیر میکنند عمل
 را بر نیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد معاش گو و بعض از رجاء
 دارند و لفظ مرجیه را بهمه نخوانند زیرا که ایشان را جمعی و امیدوار میسازند بشرط و قید عمل و بعض از علمای
 اهل اعتزال رجاء را باهل سنت و جماعت نسبت میکنند که جانب مغفرت و امید واری را رعایت مینمایند و
 میگویند اگر خدا خواهد همه گناهان را ببخشند اگر چه مقرون بتوبه نبود و قاصد مخلد در نار نبود و این
 محض تعصب و مکابره است چه رجاء آنست که موافق با اصله و عقاب را اصلاً و نه اند فند و بد این قایل نباشند
 و گویند که معصیت با وجود ايمان اصلاً ضرر ندارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر به مشیت
 و ارادت حق است تعالی که * یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء * و علمای ابراهیمی ااثبات میکنند و از ضرر
 آن خایف میباشند ولیکن الايمان بین الخوف و الرجاء و دلریه به تجربه و کمال مقابل جوریه بسکون

[illegible]

فقهای متقدمین از تابعین و تابعان ایشان نیز آن بوده اند و اجماع کرده و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بر آن بود تا مصدوق جان نباشد ان الله یبعث لهدی الامه علیها من کل مائه سنه من بعدد امری و اینها آمد و گفتند وی و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما آتوا علیه و اصحابی است و شیخ ابوالحسن اشعری در فرقه بر مذهب شافعی بود و دیگر از مویدان مذهب سنت و جماعت شیخ ابو منصور ملا تریکی بود و مناقب و مناقب و بیرون از حد حصر و احصا است و وی حنفی المذهب است از اصحاب است که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در عقاید و اهل سنت و جماعت که گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه و ذم فرقه های دیگر از مرجیه و قدریه و مرجیه احادیث نقل کرده اند و ما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم مرجیه نیز بعض احادیث آمده و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حدیثی نقل کرده که گفت رسول خدا ﷺ مرا مرمت را مجوس است و مجوس این امت آنانند که نفی قتل کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازه او را و هر که بیمار کردند از ایشان عیادت نکنید او را و ایشان شیعه دجال اند و حق امت بر الله تعالی که لاحق کرد اند ایشان را و هم در جامع الاصول از ابی داؤد در مشکوٰۃ از احمد و ابی داؤد از ابن عمر و آورده اند که فرمود آنحضرت ﷺ قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مرا ایشان را و اگر بمیرند حاضر نشوید جنازه ایشان را و نیز از ابن عمر و آورده اند که فرمود وی آمد و گفت فلانی که یکی از دوستان وی بود از اهل شام سلام میخواهد بفرمود مرا چنین رحیمه است که وی احداث کرده است تکلیف قتل را اگر حال چنین است بخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا ﷺ که میگفت میباشد مرا مت من خسف و منسحق و آن در تکلیف کنندگان قتل را مت رواه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نیز در حدیث ابوداؤد از عمر و آورده که فرمود آنحضرت ﷺ مجالست نکنید اهل قتل و راو مع ثقت نکنید ایشان را بکلام یعنی ابتدای سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید و در گفت و گو کشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباس و آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ در وصف اهل از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب مرجیه و قدریه و گفته اند احدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار از ابن عباس از حدیث معاذ بن جبل و آورده که گفت آنحضرت ﷺ بعث کرده نشد پیش از من پیغمبر را مکر آنکه در امت وی مرجیه و قدریه بودند که مشوش میساختند بروی امر امت و مرا بعد از وی و حق تعالی لعنت کرده مرجیه و قدریه را بر زبان حق تعالی پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بروی در آخرت و عذاب وی نیست مگر در دنیا مکر

[illegible]

آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق و من قال لا خلق ولا مخلوق کافر و در لفظی القرآن کلام الله عزوجل
لیس بخالق و لا مخلوق و من زعم غیر ذلک فقد عطف علی کلام الله عزوجل و فی آیه آمل و من مات و هو یقول
القرآن مخلوق لعن الله یوم القيمة و وجهه ای که در آیه آمل و من مات و هو یقول
حدیث ابو سعید رضی الله عنه از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله عزوجل و گفته این حدیث و مانند آن در کتب
احادیث و تفاسیر آمده و معتقدین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت رضی الله عنه بصحت آن حدیث
و آثار صحیحین تأیید می نمایند از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه لغیر از صحابه را در یافتن می گفتند هر که
مخلوق قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرد که می گفت در یافتن اصحاب
رضی الله عنه و غیر ایشان را تمامت هفتاد سال و می گفتند الله الخالق و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منه
خارج و الیه یعود و این دو اثر صحیح است انقضی و در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابو هریره و در هر که روایت
می کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود یا ماله عزوجل جبرئیل کل غداة ان یدخل السور فینغمس فیہ انعاما سه
ثم یخرج فینفض انعاما فیه یخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عزوجل من کل قطرة ملكا این حدیث
را طرق بسیار است و هیچ یکی صحیح نشد و له در پیغمبر حدیثی ثابت ترجمه امر می کند پروردگار
تعالی جبرئیل را هر بنا آمد ادب و آمدن در دریای نور پس غوطه می خورد جبرئیل در وی و بیرون
می آید و می افشاند خود را بیرون می آید از وی طافه ها طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف
فرشته را و در کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را با این لفظ آورده که در پنج شصت نهی است
که در می آید او را جبرئیل و بیرون می آید و می افشاند آب را بر آبیان این حدیث حق عزوجل از هر قطره
فرشته را و در روایت دیگر آورده که حدیثی تبارک و تعالی را نهی است در هواست مقل از زمین نزل می کند
فرشته از آسمان و می آید در آن نهر و غسل می کند و چون بیرون می آید پیل این حدیث حق تعالی
از هر قطره فرشته که تسبیح می کند خدایتعالی را عزوجل بتمامه تسبیح خدایتعالی را مثال این احادیث
در بیان عظمت حق و وسعت ملک الهی بسیار آمده و در حدیث آنکه از محمد بن سنان است و الله اعلم
و در باب فضیلت تسمیه به محمد و احمد و منع از آن چیزی صحیح نشد و تحقیق این حدیث در آخر کتاب
خارج از باب عقیده ما بقا کلیشه است و از اینجا معلوم شد که تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه و آله بمقتضای ظاهر
حدیث تسمیه و یا اسمی که صحیح است مستحب است یا مباح و الجمع بین التسمیه و الکنیه ممنوع بقول
مشترک و احادیث دیگر در فضیلت تسمیه به محمد و احمد آمده که موصوف بوضع اند چنانچه آمده که
ذو کس را بیک عزت بیارند و حکم شود که ایشان را بهشت برین پس بگویند آن ذو کس خداوند است
ما را اصل نمرود که جزای آن بهشت بود ما بچه چیز اهل آن شدیم فرمایند ای محمد کان من هو کنت
خورده ام بر خود که در نیارم درد و زنج کسی را که نام وی احمد یا محمد است و نیز آمده که لایک خل

الفقر بیتافیه اسمی و نیز آمده که هر قومی که مجتمع شوند در امور مشترک و در این نام کسی بود که نام او
محمد است البته بر نکست کرده شود در آن مشورت و در لفظی آمده که نام وی محمد است یا احمد و نیز آمده
فرستاده نیکه قربان کند بر وجه خود و نیت کند که اگر حامله شود نام وی محمد کنس البته حق تعالی
بمقرر و زی کرد الله و هیچ خانه نه بود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در این آمده
که چون حامله شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نهاد و نام محمد بگوید یا محمد یا محمد
که اگر در خبر بود بکرد الله او را پروردگار تعالی پسر و آمده هر گز آنکه پسر شود هیچ یکی را نام محمد نکند
پس تحقیق جدا کرده بر خود و چون محمد نام کرد باید گفت از اسم و شایستگی و نیز آنکه تعدد
کند و یا اگر ام و تشریف مخصوص دارد و میگویند که اینها همه موضوعات الله و الله اعلم و از عبارت
مصنف ظاهر میشود که اسم آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در این حکم شامل احمد نیز هست و مخصوص محمد نه و الله اعلم
و در باب عقل و فضل آن حدیثی نموی صحیح نقل شده و در مجمع البحار از کتاب الدیل آورد که حارث
ابن اسامه در مسند خود از داؤد بن محمد می و چند حدیث در باب عقل آورده است و این حدیثها که همه
آن احادیث موضوع الله و هم در مجمع البحار نقل میکنند که گفته اند که هر حدیثی که وارد شد و در وی ذکر عقل
است غیر ثابت است انتهی و در تنزیه الشریعة از همین داؤد بن محمد که یکی از اصحابان حدیث است و نجاشی و چند
حدیث در فضیلت عقل آورده و گفته که این حدیث در مطالب عالییه و امور موم بوضع و التزام داشته و مذکور
در این احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا است و در ریاست صلاح مبدی او معاد و تسبیح میان خیر و شر و
احترام از احترام از غوائل و آفات نه سر راستی و وصول به معرفت حق است چنانچه از حدیث انس آورده اند
که قومی در حضرت ^{صلی الله علیه و آله} سالت ^{عن} ثنا کردند بر مردی و میبانه نمودند از آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} در مورد عقلش
چگونه است گفتند یا رسول الله ما از اجتهاد وی در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و نواز عقل وی
می پرستی فرمودا همی بحق خود میرسد و ارتکاب می کنند عظیم تر از فجور فاجر و بنده آن که ترقی
در درجات مینماید و قرب الهی حاصل میکنند بر تقدیر عقل خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر
آورده که در میباید مرد بحسن خلق خود درجه صایم قایم را و تمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود
عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان و بی طاعت و بی مرد و پروردگار را و تصدیق آن وی مرد شمن حق و لا اله
ایلیس است و از حدیث عمر رضی الله عنه آورده اند که مروت هزار عابد قایم الایل صایم النهار آسان تر است از مروت
یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اعتقالات جمعی مخلوق اولی که اولی ما خالق الله العاقل از این نشان میدهد
داخل این احادیث نمود و نزد محمد ثنید در آن هم سخن است و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که
هر حدیثی که وارد شده در وی ذکر عقل غیر ثابت است اصل آنست که نام او در مقابل حدیث گفته است
که حدیث آن الله ما خلق الله العاقل قال له اقبل فاقبل ثم قال لا تادبر فادبر فقال ورتبه جلالی ما خلقت اشرف

منك فیک آخذ و یک اعطی ابن تیمیہ کہ فرمایند و جمعیت او کرده کہ این حدیث کذبی است موضوع با اتفاق
 و در روایت عبد الله بن امام احمد آنرا تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال
 روایت نمود و داؤد بن المحمدر از حسن بزیاد تو لا اکرم علی منک لانی یکا عرف و یکا عبد آورد و حدیث
 اولی خلق الله العقل نیز آورده و گفته اند کہ ابن محرز کذا است و ابن حجر گفته کہ حدیث اول
 ما خلق الله القلم ثابت تر از حدیث عقل است انتهى و سیوطی در در منثور در احادیث مشهوره گفته کہ
 مر حدیث عقل را اصلی صالح است کہ عبد الله بن امام احمد در روایت از حسن بصری ارسال آورده
 و اسناد وی حبی است و وی در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث ابی امامه و حدیث
 ابی هریره با سنادی که عیض و در تهییز الطیب من الخبیث آورده کہ عراقی آنرا در تخریج احادیث گفته
 کہ طبرانی در معجم کبیر و اوسط و بونعم در حلیه آنرا بد و اسناد ضعیف آورده و الله اعلم و در باب
 عمر خضر و الیاس و در راری آن و بقای ایشان حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان
 موسی علیه السلام و صحیح است و بی باوی بحال حدیث بخاری و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمه * قوجا احمد
 من عبادنا * واقع شک ثابت است و در بعض تواریخ ابتدای بعثت و بر علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله
 علیه الصلوٰۃ والسلام و یا بعد از فوت وی ذکر کرده و در وجود وی در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 و بعد از آن در زمان صحابه و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار و روایات یافته اگر در صحیح
 آنها بر اصطلاح محمد ثنین سخن باشد و در نیست اگر چه کثرت طرق آن بجائی رسیده است کہ
 نزد یک است کہ جمیع روایاتی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین
 محیی الدین شیخ عبد القادر جیلانی بسیار است و مقصود شیخ مصنف علم و ورود حدیث صحیح
 است از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و در اینجا مجال مناقشه تنگ است و الله اعلم و آنچه مشهور است از احادیث
 در نفی حیات خضر در زمان شریف نموی رحمته الله اینقول است کہ لو کان الخضر حیالزانی و در مجمع
 البحار از مقاصد حسنه نقل میکنند کہ گفته اینقول مرفوعاً ثابت نشد بلکه از کلام کسی است کہ منکر
 است حیات او را از سلف انتهى و بعض گویند کہ ضل و زایل کلام از حضرت صلی الله علیه و آله پیش از وقوع ملاقات
 بود و این سخن چیزی نیست چه این ترکیب بلفظی لونی حیات کند پس وقوع ملاقات بعد
 از آن صورت نه بندد مگر آنکه گویند کہ بنای ملازمت بر عرف و عادت و طبع غالب است کما فی قوله
 آنست که در آخر عمر شریف فرموده کہ هیچ جا نداری کہ بر روی زمین است بقای وی از حد
 سال نکند و با این حدیث جماعه که انکار بقای وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و اغلب خواص
 بر و در خصوص وجودی که خضر از آن بیرون آید و الله اعلم و در بعض کتب بر وایت خضر و الیاس
 علیهما السلام از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی کہ شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد

الرداد الصوفی المحدث از شیخ مصنف با سنادی که در این جمع کرده جمله از آن آورده است و جزیری
 در حصن حصین از دستدار که هنگام آوردن کلاه بعد از رحلت آنحضرت علیه السلام مردی جسم صمیم سفید
 ریش در آمد و بگریست و ضحاکه را نه زیت کرد و بر کشت پس ابو بکر و علی و در فرمودند که این حقیر بود علیه
 السلام و بیوقوفی در جمع الحوامع از این مساکر آورد که بعد بن المکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب
 در روزی بر جنازه مردی ناگاه ما نغمی آورداد که شعبی گفت که بشنم رحمت کند شما را صلی الله تعالی علی
 النظار کرد عمر در تالاحق شد بصف مردی پس تکبیر بر آورد و تکبیر گفتند با وی مردم پس آنکس آنسود
 خداوند را اگر عمل ابش کنی معصیت کرده است ترا بهیار و اگر بیامری محتاج است و بی بر حمت تو و بدیدند
 عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت و بر تختند بر وی چنانکه گفت آن مرد عروسی
 و خنکی باد ترا ای صاحب تیرا اگر عریف و جالی و خازن و کاتب و شرطی نموده پس گفت عمر تکبیر بد آنسود
 نابه پرسم او را از نماز و کلام وی و پرسم از وی که کیست پس غایب شد از نظر ما و دیدیم نشان قدم را
 که یکبار راجع بود پس فرمود عمر در راه که این حضرات که خبر داده است ما را ای وی به خبر خدا را
 انبیهی و در تنزیله الشریعه از ریاح بن عبید که آورده که گفت دیدم مردی را با عمر بن عبید انبیهی که
 تکیه بردست وی زده استاده است گفتیم بادل خود که ایتمرد عجب جانی است که انبیهی استاده است
 پس پرسیدم از عمر که این که بود که تکیه بردست تو کرده استاده بود گفت آید بدی تو او را یا ریاح
 گفتیم نعم گفت را مت میگوئی من ترا بی مردی صالح میدانم یا ریاح این برادرم حضرت بود و این حدیث را
 تضعیف کرده اند و این حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزی است که در باب حضرت آمده و گفته
 که ریاح اگر چه مردم در وی سخن دارند ولیکن این معین و غیر وی او را نه میل اندک و از حدیث
 عمر بن حوف آورده که حضرت علیه السلام در مسجد نماز میکرد پس شنید کلامی را از وی جدا کرد تا نالی
 میگوید اللهم اعنی علی ما لا یجیبی مما عرفت فی پس رفتند صحابه تا به بینند که وی کیست ناگاه دیدند
 که حضرت است و زانس نیز مانند این آورده و در حدیثی در آنورد عا آورده که میگوید اللهم اعنی
 من مله الامة المارشدة الرحومة الثاب علیها و از امیرا المومنین علی در آورده که گفت طواف میکردم
 خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق با ستار کعبه و میگوید یا من لا یغفله طبع عن مسع یا من لا یغفل
 المسایل یا من لا یرم بالعاج الملحین اذ فی برد غلزل و حلاوة رحمتك پس گفتیم باز بخوان یا عبید الله
 اینکلام را باز بر خواند و گفت سوگند بخدا ای که ذات حضرت را و حود حضرت را و حود حضرت را و حود
 این کلمات را بعد از نماز فریضه بگوید آمرزیده شود کفایان وی اگر چه مثل رمل عالی و بعد از طهارت
 مطر و ورق شجر بود آنکه در سبغات عشر رفته و در می میوه و راحت نیز روایت حضرت می گویند و لیکن
 میگویند رادر صحت تسمیه این روایات سخن است والله اعلم و اما الیاس و فی نیز بحکم کلام مجید از انبیای

هر سال است و نام پدرش بقول بعض یا سید است و بقول بعضی از اولاد هارون و بعضی از اولاد سام بن نوح
 داشته و بعض عم جد حضرت گفته و گفته اند که حضرت والیا من هر سال در مدینه صلوات الله علیه در مسجد نماز می
 جمع می شود پس از آن مقرر کرد ندود را اطراف عالم سیاحت کنند و ملاقات خلق خدا بنمایند
 و سیوطی از ابن عباس کرا از حدیث واثله بن الاسقع آورده که در غزوه تبوک با آنحضرت صلوات الله علیه میرفتیم
 قادیان را دیدیم و می بینیم که آنجا داشت ناکاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غل پری
 دیدیم و آنرا آب و خوردیم و بر فتمیم دود انگ از شب کک شده بود که بالکی شنیدیم که کسی با آواز
 عزین میگوید اللهم اجعلی من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها الممارك علیها پس آنحضرت صلوات الله علیه
 بحال دیده و انس فرمود در آنجا درین شعب و دریا بید که این آواز چیست و آواز کننده کیست غل دیده
 و انس میگوید که در آنجا مرد پیراد دیدیم جامهای سفید تراز برف پوشیده و روی و موی نیز
 سفید و نوارلی است و قائم نش از قاضیهای مادی و مه کز بدایت تر پس سلام کردیم بروی و داد و دی جواب سلام
 ما را و گفت مرحبا شما را اشما رسول خدا الی این گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی و حضرت گفت ای شما را که گفت
 من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شماراد دیدم لشکری از ملائکه که بر مقبله ایشان
 جبرئیل و بر ساقه می کائیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد صلوات الله علیه است او را به بین و بروی سلام کن برگردید
 و سلام من بر سائیل و کوئیل که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که دشمنان از طول
 قامت من بترسند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود را اینجا نشریف بیار و انس و حل دیده گویند که ما
 مصافحه کردیم او را و انس گفت که این حل دیده بن الیمان است صاحب سر صلوات الله علیه و گفت که وی در آسمان
 مشهور تر است از زمین آسمانیان او را صاحب سر صلوات الله علیه خوانند پس حضرت صلوات الله علیه بیامد و با وی مصافحه
 کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه الحدیث را مختصر تر
 ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجامیل اند
 که شناخته نمی شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت
 احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح الحدیث تحصیل نموده و بهیچ نیز در لا ٲل
 النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف است و قطب حیطری گفته که دل کواهی میبند
 بوضع الحدیث انتمی والله اعلم و حکایات ملاقات حضرت علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر
 از حد احصا است و در حکایات قطب الوقت شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی نیز که حضرت
 در اکثر ایات بتلازم می آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی می کرد
 آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و تکلم برد که حضرت در هوا می گفت شستیم فرمودت یا اسرائیلی
 و اسمع کلام المحملی و قل و اهل کشف شیخ علاء الدین و له منائی فرمود که هرگز آنکار وجود حضرت

میکند پس آن از غایت جهل او مت پس از آن احوال او را در بعضی از مرتبه نامشروع آن ننموده چنانچه
در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و فریب علم حدیث طالب العلم فریضه
و آنچه درین معنی است صحیح نشد و این حدیث از مسانید امام ابوحنیفه است از انس بن مالک بلط
طالب العلم فریضه بل کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العالم از حدیث بن سلام بن ابی کثیر بن شهاب از عیسی بن سیرین از
انس مرفوعاً بزیادت این عبارت که و رافع العلم عند غیر ائمه کتات الخطاب مر السیور و السیور
و انک هب و خفص که یکی از روایة این حدیث است ضعیف است حدیثی بلکه اهمیت کرده اند و بعضی
بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وی صالح احتیاج است و اگر چه این حدیث باین اسناد
ضعیف است ولیکن آنرا شواهد است از حدیث ابن شامه از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که
وی غریب است و گفته اند که و حال وی ثقات اند و روایت کرده اند و است از مسانید نیست تابعی از
انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بن ابی و اور طریق معتد به است و حدیث و لفظ
وی اینست طلبنا لفقہ حتم واجب علی کل مسلم و این عانکه و در اول وی اینست که اطلبوا العلم و لولا العلمین و غیر
این مذکورین ولیکن در هر طریق وی معین است و این حدیث ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود
از انس بوجه کثیر و همه آن و حوجه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و در گفته که احسن
امانید وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعاً
و گفته که نمیکانم منک ی مرفعی را از انس سوان این را بویکرین ابی داؤد سجستانی آورده و از ثابت
بنانی از انس و گفته که بل من گفته است که نیست در این حدیث اسنادی صحیح تر از این و همچنین روایت
کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درینما با جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه
و امام حسین بن علی و سلیمان و عمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و ابی ایوب و ابی سعید
و ابی هریره و عایشه و ام هانئ و غیر ایشان و بسا کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر خود در
احیاء العلوم را و با وجود این بییهی گفته است من این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت
کرده اند و است از و حرج معتد به که هر یکی از این معنی است و پوش از بییهی امام احمد نیز همچون
گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت بن کثیر نزد امام بن بابویه و اسحق بن ابی و گفته اند که
لفظ وی صحیح نیست امام بن وی صحیح است و همچنین گفته اند از ابی عبد الله المرزبان بزیادت ایضا و بیان و است
کرده است باین حدیث ابن صلاح در حدیث مشهور و از حدیثی است و در آن حدیث آمده است و این حدیث و این حدیث
عراقی گفته است که بعضی از بعض طایفه آنرا صحیح ننموده اند و بعضی از آنکه تعلیق طایفه و این حدیث را
حسین و مسانید و احمد طریق بن طریق عثمان و ثابت است از انس و طریق معانی از ابن عبد الله بن سلام و بعضی از

مشی میباید آنکه این سوره را با تمام و چون نزد یک و میدم گفتیم یارسول الله سوره را که وعده
 کرده بودی قرآن را فرمود چگونه قرائت میکنی و قتی که افتتاح میکنی نماز را پس بر خواند ام الحکم لله
 رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن مؤمنان و مؤمنه و این است سمع مثانی و قرآن عظیم که
 داده شده است مرا و از خلیفان ترمذی که حکم بحسن صحبت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
 پیغمبر چون آمد رسول خدا ﷺ برای من کعب روی نماز میکرد ارد پس گفت مرا و رسول خدا ﷺ
 بیای من ای ایستاد بجانب آن حضرت ﷺ کرد اما جواب نداد و باز را خفیف کرد و برگشت و حضرت
 ﷺ آمد و گفت السلام علیه یارسول الله فرمود که چه منع کرد ترا ای ابی از جواب دادن من وقتی
 که خدا کردم ترا گفتیم در نماز بودم یارسول الله فرمود آیتا نوافقه فودر آنچه وحی کرده شده است
 بر من این را که * استجیبوا لله و للرسول اذ دعاکم لما یحییکم * اجابت کنید و جواب کوئید و قتی که
 بخواند شمار خدا و رسول خدا برای چیزی که زنده میکند شما را بولای ابی که گفتیم باز
 اینچنین نکنم الشاء الله فرمود دوست میداری که بیا انانم ترا حوریتی که فرستاده شده است
 نه در نوریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان ای آخر الجحیمت و از ترمذی و نسائی از ابی
 بن کعب آورده همین مقلد آن که گفت رسول خدا ﷺ فرستاده شده است در نوریت و انجیل مثل
 ام القرآن و او است سمع مثانی روی مقسوم است میان من و میان بنی من و مریدان را است آنچه سوال
 کرده بودی این احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح ملک کور نیست مگر معنی ارشاد
 که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده ملک کور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی
 که از حال خود خبر داد آن حدیث در صحیح بخاری آمده ملک کور است که گفت نیاز میگردم
 در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر ﷺ و جواب نداد ام آن حضرت ﷺ و بعد از آن بنی آمد م
 و گفتیم یارسول الله من نیاز میگردم از آن رو جواب نداد م فرمود آیتا نکفنه الله من شئ ابی
 * استجیبوا لله و للرسول اذ دعاکم * و فرمود آیتا بنی انانم ترا اعظم سورتی را در قرآن پیش از آنچه
 در بیرون اثی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت ﷺ دست مرا و چون خواستم که بیرون آیم از مسجد
 گفتیم یارسول الله فرموده بودی که بیا تا بنی ترا اعظم سورتی از قرآن فرمود الحمد لله رب العالمین
 همین است سمع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مرا و از صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس
 در آمده که نیشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد ﷺ ناگاه شنید جبرئیل آوازی مثل آواز کشاده
 شدن در پسین برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز در پی از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده
 نشده بود و فرود آمده از وی در شت بزمین که هرگز نرسد بیا آمده بود پس سلام داد آن فرشته بر
 حضرت ﷺ و گفت بشارت باد ترا بدو نوری که داده شدی تو آنرا داده شد آنرا هیچ پیغمبری

پیش از توفاتجۃ الکتاب و توفاتجۃ المؤمنین مؤذنه بقرة العسل است و این احادیث که مصنف در باب که
در باب فضایل قرآن صحیح است و این حدیث است که در باب سورة بقره و سورة آل عمران و سورة اعراف و سورة
که این دو سورة هفتاد و دو آیه است و این حدیث است از ابی امامه با همی که گفت که شنیدم
رسول خدا را که میفرمود بخوانید قرآن را که وی می آید روز قیامت صحیح مرا صحاب بود و او بخوانید
و هر آیه را که بقره و آل عمران است زیرا که این دو سورة می آید در روز قیامت که با آن غیامتین اند یعنی
دو ابرو که با غیامتین یعنی دو سایه آن و سایه الحجه سایه کند بالای سر او و غیر آن یاد و کرده اند از طبر
صفحه و رجعت و مجادله میکنند از صحاب خود بخوانید سورة که در حدیثی است و ترک و بی
حضرت و خوانند و این حدیث را بکسر کند اقال العلی و هم در حدیث مسلم آمده
است که معاویه بن سلام که یکی از رواة این حدیث است گفته که بمن چنین رسید که مراد به بطله صحیح است
و از حدیثی که در حدیثی نیز مانند این آورد و از مسلم و ترمذی از ابی هریرة آورده که گفت گفت
میکریم از شیطان از خانه که خواند شد در وی سورة بقره دیگر از آن احادیث حدیث آنکه الکرمی
که در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمده که گفت که گفت از رسول خدا را با ابی امامه با همی
که کل ام آیه است از کتاب خدا که تا تست اعظم گفت لا اله الا هو الحی القیوم پس رد دست مبارک
بر حینه من و فرمود که او را یاد ترا عالم یا ابی بلال را این روایت مسلم است و در روایت ابی داؤد آمده که
چون اول بار رسیدند آنحضرت از مدینه از وی گفته خدا و رسول خدا را است بآن باز پرسید پس
گفت لا اله الا هو الحی القیوم الحمد لله و از ابی هریرة آمده که بعد از آنکه قرآن آنکه الکرمی است
روایت ترمذی و صحیح دیگر حدیثی که هم در فضل سورة بقره و آل عمران واقع شده است و مسلم و ترمذی
از نواس بن سمعان آورده که فرمود که در روز قیامت قرآن و این قرآن که هر یک در حدیث
بدان در دو او پیش پیش ایشان میروند بقره و آل عمران و این جزو حدیثی است که مصنف
آورده و آنرا حدیث حدیثی است و اما حدیثی که از جامع الاصول و مشکوٰۃ در آخر این حدیث
نیز آورده و این حدیثی است از طبرستان و در حدیثی که از ابی امامه با همی که در حدیثی که
در سورة بقره و آل عمران یا در حدیثی که میان ایشان شرق است و در حدیثی که از ابی امامه با همی که
روایتی مفتوحه در آخر آنکه یعنی اشراق و در روایتی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
که این نور و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
فضل دو آیه آخر سورة بقره که آمن الرسول تا آخر سورة است واقع شده و روایت کرده اند از بخاری و
مسلم را بود و در حدیثی که از ابی مسعود انصاری که گفت که گفت از رسول خدا را که در آخر سورة
بقره اند در حدیثی که از ابی مسعود انصاری که گفت که گفت از رسول خدا را که در آخر سورة

و از اینجا معلوم شد که بعض طرق تحصیل است و بعض محسن و اگر نه با فید هم کثرت طرق جمیع نقصان کرده است و الله اعلم باقی مانند کلام در آنکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست هر طایفه آنرا بجائی برده بعض کویست مراد بیک آن علم بقوه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم تکلیف اخلاقی و تصنیف باطن است بعض کویست علم غواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقابل حسنیه از بییهایی نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی است که کنجایش نداد بالغ عاقل را چهل آن یا علم است چیزی که عارف شود مراد و از احاطه یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در وی کفایت و دیگر بجائی وی بایست که مراد بدان علمی است که تحصیل آن ضرر و زیست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن علم قرآن و واجبات با این ترتیب که یکی ایمان آورد بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان نماز فی که وقتش در روز سب و مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید و هنوز اگر در وقت است طلب علم رکوع واجب نبود و چون علمی شد و نماز و طهارت رکوع بهم رسید علم رکوع واجب شد و چون اعطانت حج یا نیت علم حج واجب گشت و اگر مجرد است و نخواست طلب علم حوض و نفاس واجب نبود و چون زن خواست واجب گشت بر تریب و اگر تا جز است علم بیع و شرع واجب بود و اگر نه واجب نبود مگر آنچه ضروری است از آن وطن ملک القیاس و تعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نمود و اگر بکند او حق و افضلیت باشد و بالله التوفیق و در باب من مثل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نقل شد در جامع الاضواء اینچنین است از ابن ابی داؤد و ترمذی و در مشکوٰۃ از ایشان و از احمد بن حنبل از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علمه ثم حجه الخیم یوم النعمه یعلمهم من قار و در مقابل حسنیه از ابن جماعه و ابی حلی و حاکم نقل کرده و گفته که تصحیح کرده وی آنرا از بییهایی از حدیث ابی هریره مراد و گفت که آن نزد حاکم و ترمذی و ابی داؤد و ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد ظفر بن ابی اسحاق و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقابل بللظ من کتم علما یعلمهم الخ الخ لایست از ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کردنی افلا یابن در و کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح است یعنی و در باب فضایل قرآن که من قرأ سورة کذا افله کذا از اول قرآن تا آخر سورة سوره زاذکر کرده و فضیلت قراءت هر سوره را روایت کرده و او شهادت باینکه کتب نموده مجمع آن احادیث معتبره و موضوع است باجماع اهل حدیث و از ابی فضیل قرآن آنچه صحیح شده حدیث است که او را فرمود الا اعلمک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الکمل لله رب العالمین و در حدیث المقر و آل عمران غامقان و بعد از آیه الطیرسی که ابی بن کعبه نقل کرده گفت انکری ای آیه فی کتاب الله تعالی محکم اعلم و حدیث یزعی و در التیاضه بالقرآن و اهله انک فی کذا و یعملون به فی الدنیا نقل مهم

البقرة و آل عمران و خلد بنی من قرأ آیه من عز و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
لکد و ب در فضل آیات الکونین و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
من آیات البقره و آل عمران و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
احادیث که در فضایل قرآن از اول تا آخر خود و من قرأ آیه من عز و جلاله و جلاله و جلاله
استدیان معانی و من قرأ آیه من عز و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و ما نا حکم ملک مبرور و جلاله و جلاله و جلاله
چنانکه ملک مبرور و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
محمد بن اسحق مشغول شد و تلاوت قرآن را ترک داد و ادله حسنه الله این احادیث را وضع کردیم تا مردم
را با عتله تلاوت و رغبت در آن بیند آید و بسیاری از مفسران در این احادیث در تفسیر خود
خطا کرده مثل تعلیمی و واحدی و گفته اند که از اینها هیچ نیست زیرا که ایشان حمل شده اند و اندک عجب
از صاحب کشف است که نسبی باین علم شریف داشته و مثل فایق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده و تفسیری
بیضای و عجیب تر است که در اینها در تفسیر خود تبعیت صاحب کشف نموده است با تفسیر و تفسیری
که بروی دارد و وی نیز نسبی تمام بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده و گفته اند او را
سنگ عالی است از آباء خود و منتهای امتداد آن احادیث ابی بن کعب است و وی بری است از آن کذا
و قالوا له کن در مختصر طبعی آنها را التبعیت باین عباس داده و گفته که گفته شد مرا بی عصه نوح
بن ابی مریم را که از کجا رسید است بتو این احادیث در فضایل قرآن مروره مروره گفت از عکرمه
از ابن عباس دیگر وی علی ملک کور را بیان کرد و در شرح آن از خلاصه نقل کرده و گفته که هیچ نیست
حال حدیث طویل که در اینجا آمده و منتهای آن است که در فضایل قرآن مروره مروره
زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نموده از مخرج آن نامنتهی شد یکسی که اعتراف کرد که وی با جماعه
دیگر وضع کرد و آنرا اثر و وضع بروی این است و گفت بر و غیر این از احادیث در فضایل قرآن مروره مروره
آن در کتب ائمه مذکور است و بصحت رسید و مصنف میگوید که در باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده
این حدیث است که یکی حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا ﷺ او را فرمود آید انا انتم ترا سورتها
که منتهای سورتنی است در قرآن و آن مروره و آنچه است الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
مباحس الانزل از موطن آورده که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا ﷺ آنرا کرد ابی بن کعب
و او وی را از میان آورد و چون فارغ شد بخدمت آمد و بنهاد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را
بر دست وی و فرمود ای ابی کعب که بیرون نهائی توان مسجد قبا را بساز و آنرا که در سنان نه نشسته
است نه در قورین و نه در الحیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وی میگوید ابی که در نیک کردم من در

فرمود قل هو الله احد براثر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله مردی را با لشکر عربی امیر ساختند و در روزی در نماز قرآن مشغول بود بقل هو الله احد و گفت میگوید
بعد از فاتحه قل هو الله احد و هر آنکس که آن الطیبه را از حد بیفتد بخاری معلوم میشود که اثرش در روزی
دیگر میماند و الله احد قل هو الله احد بآن میخواند صحابه چون باز آمدند ایی فعل آنست
حضرت میفرماید ذکر کردن آن فرمود که هر سید از وی گفته چرا اینچنین میگوید پس پرسیدند از او
گفت که این سوره صفت رحمت و امت و من دوست میدارم که بخوانم آنرا فرمود عمر و سید او را که
خدا یا فعالی دوست میدارد و او را بخواند و ترمذی از انس روایت کرده که مردی گفت یا رسول الله
من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را فرمود حبك ايها الله خلك الجنة و وصت داغين
تو این سوره را در آورد ترا بهشتند و دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطرق متعدد از عقیقه بن
عامر آورده که آنحضرت ﷺ خطاب بوی کرد و گفت آیا نمی بینی آیات را که فرستاده شده است بر من
امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی آمده
که فرمود آیا بدان نام ترا بهترین در سورتی که خوانده شوند بمن تعلیم نکرد قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را چون دیدم از آن حضرت ﷺ که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استمع عادی از آن
در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و
بجای آن من التفات نمود و فرمود دیدی یا عقیقه بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد است که آنرا
در نماز صبح بخوانی و خواندن این دو سوره در روزی که نماز صبح در سفر است برون است و این قضیه
از آنحضرت ﷺ نیز در سفر بود و گفته اند که ملائکه بخیریت و افضلیت آنها را باین معوذت است
هر حدیثی که در آمده با عقیقه تعوذ بهما تعوذ متعوز بهما و حدیث خواندن آنحضرت ﷺ
هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد و میدان در هر روز دست و مسح کردن جسد شریف را باین دو سوره
نیز متفق علیه است چنانچه سابقا گفته شد دیگر حدیثی است که در باب سوره کهف مسلم و ابی داود از
ابن الدرداء آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ من حفظ عشر آیات من اول سورة الكهف عصم من
النجال مر که یاد گیر ده آیت را از اول سوره کهف در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین است در
مشکو که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همین آورده در روایتی از آخر سوره کهف
آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و ترمذی در جامع خود گفته است
که احادیث حسن و صحیح و مصنف مطابق آورده بیست و یکمین اول یا آخر وی و بجای من حفظ من قرأ کفته
است که نبیند ظاهر کلام مصنف در آنست که ورود احادیث صحیح و مستحسن است باین سوره آیات مذکوره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسجد ابراهیم در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
و مسجد در فاصله در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
که در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
سلام علیکم بنی آدم علیه السلام و علی خاندان و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
بن عمر مرثیه عباسی است که در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
چیز را از حدیث و در جواب این که در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
مسجد بن کرده و در مدینه و در مسجد اقصی است که در فاصله میان بنای این دو مسجد
روایت کرده شد است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد وی
بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد وی بنای بیت المقدس را نهاد و باشد بعد از آن بنا کرد ابراهیم
عجالت کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیز را که گواهی
میداد باینکه این قول را که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد
امر کرد او را پروردگار تعالی بمسیر بآن نواحی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را
و بعد از آن موی تعالی را در روی و بنای آدم بیت را خود مشهور است که کانی بعضی شروح مشکوٰۃ
دیگر حدیث الصلوة فیہ تعدل بخمس مائة صلوة یکبار در بیت المقدس که مسجد اقصی است بر این است
به انصاف غار روایات در تعیین حد مضاعفت عمل درین مضاعف مضاعف آمده و بعضی علماء بعد از
تعمیر احادیث و تطبیق آنها از چندین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بعد از نماز بر این است و در
مسجد مکه نیز و در مسجد اقصی بنا شد و حدیثی نیز باین در تیسر روایت کنند و این مسجد بشما
در تاریخ مدینه مطهره مطهره ذکر کرده ایم در اینجا باید بدست * تنبییه * پوشیده نمازند که در فضایل
بلا و بکر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مضاعف بد آن تعرض نکردم ضرر و م
اسکن ریه و فارس و مرو و مصر و حاک و عدل و عمان و حضور موت والله اعلم و در باب اذابلغ الماء قلعین
لم یعمل جمعا جمعی میزنند حدیث صحیح نشک و جمعی میگویند ایستاد حدیث صحیح است و اگر اهل
حدیث در مصنفات خود ابراد کرده اند قلعین تنبیه قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جره عظیمه
یعنی کوزه بزرگ یا قالین که در روی آب اندازند و تسمیه وی بقلعه بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت
آنکه مردی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میکرد آن و قله نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد و
از این جهت قله چهل وجه قله قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلای هجر است بفتح هاء و جیم چنانکه
در بعضی روایات حدیث بصریح آمده است این الماء قلعین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف

احمد بن ابی هريرة قال كفت ابو هريرة قيل للذي كفته شئ من ليلة منور الليلة الاولى شئ من يوم الجمعة
 از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فيها طينعت طينة ابيك آدم از جهت آنکه در روز جمعه
 ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است و فيها الضعفة والبعثة و فيها المظشة و هو روى است
 ضعفة وبعثة ويطشه معاني الابن الفاظك شئنا است و في آخر ثلاث ساعات فيها ساعة موروثة فيها
 استحيب له بروشك ثمانك که با این حدیث استدل اول روز جمعه را از جهت آنکه در روز نولان کرد که آخر ساعت
 اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
 چنانچه صاحب ذکر کردیم الحاصل از جمیع اقوال این دو قول آمد و در ترجمه یکی ازین دو برد دیگری اختلاف
 مانند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوله کرده و اعتبار نموده که ساعت جمعه
 منحصر است در یکی ازین دو وقت ملاک و هیچ یکی ازین دو وقت ملاک نیست دیگر را با احتمال آنکه
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله راه نهاده شک باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار و حی آمد که
 در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چندین آمد که این ساعت دیگر نیز نیست پس هر دو ساعت اجابت
 باشد و این قول مختار این عبد المر است که گفت میباید درین دو وقت بدعامش باشد از امام احمد نیز منقول
 این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم مانند آنکه در تفسیر اشکال
 آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مرفرداعی را بشرط مقدم با آنکه زمان مشتلف میشود
 با اختلاف بلاد و مصالح و مقدم میشود بعضی بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف
 جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد باهل هر مصالحی چنانکه ما قبل
 این در ساعت گرامت نیز گفته اند و ما نا که فایده کرد انیدن وقت مبتدا را مثلاً ساعت عین است اگر چه
 آن ساعت عقیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تغلیر چنین باشد و وقت
 جواز عطیه یا صلوة و مانند آن مثلاً پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن بلیغیم
 ساعت بیست و یکم آنکه صد تا را درین روز مزیت است بر صد تا مائرا یا م چنانکه در حدیث آمد
 بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ثمرای از انس من
 مالک آورده که پیوسته شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام صدقه فاضلتر است بر مود صدقه در رمضان و اخلاق
 این حدیث منافات دارد با اخلاق حدیث الفضل صدقه روز جمعه مگر آنکه تعلیل کنند یکی ازین دو حدیث را
 با یکی ازین یا هر کدام را بقرینه دیگری ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا آنکه در مای
 حدیث ملاک را تضعیف کرد و گفته که این حدیث غریب است و حدیث بن موسی که یکی از رواة التمسک است
 اتمت چندان قوی نیست نزد معتدلان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوصست بساز جمعه
 که مفر و نفعی است و احب مخصوص بشرا با و امور که در غیر آن موهبت نیست مثل اختراعات افادت

و اگر تغییر در بدن طعم و بوی و غیره را پیدا کند و عامه علمای بر اینند که اگر قلیل بود نجس شود
 و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن احتیاطاً کرده اند در حد فاضل میان قلیل و کثیر پس امام مالک
 گفته اگر تغییر در بدن طعم یا بوی یا رنگ پس آن قلیل است و اگر تغییر در بدن کثیر پس وی همین تغییر
 و بعد از آن در اعتبار قلیل و کثرت دانسته و امام شافعی گفته و مذاهب امام احمد نیز همین است که
 چون آب مقلان قلیل بود کثیر است و احتمال عفت اندارد و نجس نکردد و الا قلیل بود و نجس کردد
 و احتیاطاً ما یعنی علمای حنفیه و کثرت دانسته اند که اگر آب بحالی بود که بعضی وی محال و جدا کردد
 از بعضی قلیل است و اگر خاص نکند کثیر اما اصحاب طواهر احتیاج ایشان بظاهر قول آنحضرت است
 که الماء طهور الا نجسه شیء آنجا در موردی که پسیندن یا رسول الله وضو کنیم از بیلر بضاعه و حال آنکه وی
 چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی عرقها بخون حیض آلوده و نجاساتها و لحوم گلاب در مود آب
 پالده است نجس نمیکردند او را چیزی و این حدیث را ابو داؤد و ترمذی و ابی یوسف و غیره روایت کرده اند
 حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر
 و متغیر و غیر متغیر ولیکن بد لالت حال مخصوص است بکثیر و بد لالت احادیث دیگر مخصوص است
 بغير متغیر و بتحقق روایت کرده است ابو امامه که گفت و عنون حدیث الماء الا نجسه شیء الا
 طعمه علی ریح و لونه و طعمه رواه ابن ماجه و آل ارقطبی و لفظ وی الا ما غیر من طعمه و لونه است
 و احتیاج کرده امام مالک بخدایت خلق الماء طهور الا نجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او و ریح
 و این تمهید حدیث این است که ظاهر به آلوده اند چنانکه بیان کردیم با آنرا تخصیص کردیم با این
 ظاهر در دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلیل است و ما را دلیل حدیث صحیح است
 اذا استعملت احداکم من مناعه فلا یغسلون فی الاثاء حتی یغسلوا ثلاثا فانها لا بد من فی این
 بانی برده میفرماید که چون بیدار کردی یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را بر او
 آید و بشوید دست را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست و پا یعنی شایسته که دست
 در موضع احتیاج افتاده باشد و چیزی متلوک گشته و با این حدیث اثبات کرده اند شریف عمل بدین
 حدیث ای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بنوع نجاست و الاغسل من یغسل ثلاثا بجهت
 ترمیم نجاست می نماید و همچنین احادیث مستفیض و مشهور است در امر بغسل ظر و قنوا و فی از دهان
 انداختن سله در آن با وجود آنکه وی نه تغییر در بدن می کند و نه طعم و بوی و نیز در حدیث صحیح
 که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته
 و حسن کند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا متنجس نجاست است و الا
 در نمی آید نجس آن ببول و اغتسال فایده نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال در وی اکثر از قلیلین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و واجب بود جمع بین این اجتماع از جانب امام ابوحنیفه میگردید که لیلۃ الجن معتدله است و همچنین آنکه در مکه
 بود در مکه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگوید که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند
 بدان حکایت و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الیهایه و در بعض شروح وی محل کوراست که
 از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت است که وضو به نیت هر وضویی کسی است که نباید آب را از این عباس آورده که گفت
 وضو کنید به نیت هر وضو و نیت بشیر و از این مسعود روایت است که وی را میداشت وضو به نیت
 هر نزد نایافته آب انتمی و حیوطی در جمع الجوامع آورده که در قطعی روایت کرده از ابن عباس
 که گفت وضو به نیت وضویی کسی است که نباید آب را و بعض در تضعیف این حدیث گفته اند که
 بصحت رسیده است که علقه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله
 لیلۃ الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطریق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود بعد در لیلۃ
 الجن در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله کرد وی عطی کشید و فرمود از این خطا بیرون
 میا و این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مل کور و ابوفعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و ما لاکه مواد
 با آنکه در حدیث گفته که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور است در وقت در آمدن
 ایشان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و مفاوضه و مکالمه وی با ایشان و ثور پشی گفته که حدیث توضیح به نیت
 تمس روایت کرده است از ابن مسعود در موجوده معتدله روایت کرده است از ابن عباس از ابن مسعود
 و از ابن مسعود در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شی خالیها
 می آید بر طریقی محتمل حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحیح حدیث علقه از ابن مسعود که گفت نبودم
 من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث
 منکر است به احتمال آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعای صلی الله علیه و آله ایشان را
 با سلام و آنچه ان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشاند و باشد چند خطی بصریح
 در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت صلی الله علیه و آله تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید بر کرد من
 و نشانند مراد رون وی صلی الله علیه و آله فرمود که از این خط بیرون نیایی پس شب کردم در آنجا تا آمدن آنحضرت
صلی الله علیه و آله با طلوع سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت بیرون بر آمدن همراه نموده
 باشد بستر لا حق شده باشد با وی در آخر شب و قهقهه فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آنحضرت
صلی الله علیه و آله از وی که در ادای توجیه است و جواب دادن وی که نیت است الحدیث بوجود آمده پس نا بودن
 او با حضرت لیلۃ الجن بودن هر دو در حدیث و این وجه اوثق است زیرا که در بعض طرق حدیث
 علقه آمده که گفتیم مرا ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکی از شمار رسول خدا را صلی الله علیه و آله لیلۃ الجن
 گفت هیچ یکی از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه کم کردیم آنحضرت صلی الله علیه و آله را درین شب و همین را

گفتیم که چهار نوعی از جن بود آن جن بر مایل ترین جنی که در دنیا است و این جن را جن
نزدیک میگویند و این جن که از عالم جنیل حرامی آید بعد از آن جنی که در عالم جنیل است
جنیل است و این جن که روایت کرده اند و از اسلام در کتاب مورد بیان این جنات ندارد بقول او که گفت
هر از سر آمد الیله الجن به من جنی از آن جنات است و بعد از آن جنی که در عالم جنیل است و این جن
را با این وجهه که این جنی همیشه از استقامت و احکام و پیش از آن که در عالم جنیل است و این جن
انجام هر دو آن احادیث انهمی و در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
است پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه کلدش و شیخ کمال الدین بن الهام گفته اند که قاضی
ابو بکر بن العری در شرح ترمذی گفته است ابو زید مولا همرو این جنی که در عالم جنیل است و این جن
از وی را از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
همگی گفته است که در جنیل این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
جنی که از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
است که ابو قزازه را وی را از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
و اما آنچه روایت کرده اند که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
یعنی معارض است با آنچه در روایت این ابی شیبه است که در این مسعودی را وی را از عالم جنیل است و این جن
گفته است حنف بن شافعی از وی که گفته بودم من را حضرت ابی شیبه را از عالم جنیل است و این جن
مسعودی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
و اما مقلد است بر نیمی و اگر جمع کنیم میان هر دو این اثر کنیم که در عالم جنیل است و این جن
یکی از ما با حضرت ابی شیبه را از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
بود و البتة اختصاص مورد حضور صاحب اکام البرجانی فی احکام الجنان گفته است که در عالم جنیل است و این جن
در روایت جن در آن است که آن شش کورت بوده و کورت از آن طریق غرض بود و آن جنی که در عالم جنیل است و این جن
مسعودی و در بار دیگر خا خا در مکه و کورت چهارم بیرون مکه بود و آن جنی که در عالم جنیل است و این جن
العوام و این وجهه تطمیع نسیم نتوان کرد این مسعودی بنی الهام است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
اس انیس که از جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جن
اثره از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
و نزد اشیاء و این نسیم از جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
کرد ایشان محسوس است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است
بر کیمی از عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است و این جنی که در عالم جنیل است

امروز حاصل کرد و اما احادیث و آراء در این باب که در حدیث دلیل و قرینه حمل بر یکی از این
دو معنی است. شریف مصنف میگوید که حدیثی در باب حمل مطلق و خصوصاً حمل نسبی باشد و حال
آنکه هر چه در حدیثها پیش آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا
و مردی بای من در جانب قبله آنحضرت صلی الله علیه و آله بودی و چون بیدار میشدم آنحضرت صلی الله علیه و آله بر میخیزد
و مرا بیدار میکند و میگوید من با ما میخیزد و چون بر میخیزد فریاد میکند و شک نیست
که هم در چنین مستلزم حمل آنهاست و در حدیث دیگر آمده بود و نسبی و ترکیبی هم از آنها پیش
آورده که گفت بوس کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله را از زنان خود بستر برون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و آنکه وضو کند الجمل و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بوس میکرد بعض
از ارج خود را بستر نماز میکرد بی آنکه وضو سازد ترکیبی گوید که روایت کرد ابن عبد بن رافع
و احادیثی از اهل علم از صحابه و تابعین و همایان ثوری گفته که در پوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و
تابعین بر آنند که وضو نیست که این حدیث عایشه را صحیح نیست و بعضی بن عبد القطان و بعضی بن
احمد بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حدیث بن ثابت که راوی این حدیث است
از گروه ضاع اند آمد و این حدیث از ابراهیم تیمی از عایشه را نیز آمده و این نیز صحیح نیست انهمی در
مسند الاصول از موطن قول ابن عمرو ابن مسعود را آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو
است و کتبیه و همچنین که در حمل نسبی اختلاف است در مسند ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال
علما تمام حدیثی در موطن خود میگوید که در وضو وضو نبود و احادیث و آثار کثیره در این باب
آمده در حدیثی آمده است که وی کوشش پاره از دست و این عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم
ذکر خود را یا نه یعنی خود را یعنی مرد و کوشش پاره از دست میان اینها فرقی نه و شخصی از ابن عباس
پرسید که آیا مساس میتوان کرد که کوشش و بعد از وضو گفت اگر نجس میدانی بر آنرا بجزو میشد از
وضو و از دار قلمی نقل میکنند که جماع از آنکه احمل بن حنبل و طی ابن مدنی و یحیی بن معین از
ایشان در مسند حدیث که در وضو وضو نیست و در نقض وضو هم مسند ذکر اختلاف کردند و اخبار و
آثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که این عمر بن مسعود از مسند ذکر و ابن مدنی
آورد که ابن مسعود وضو میکرد از آن و میگفت که وی کوشش پاره است از تو پس فرار دادند که چون
عمر بن عباس را از این اختلاف گفتند ابن مسعود اولی است با جماع و امام احمد حنبل فرمود نعم
این مسند را میسر است ولیکن در اسناد این اثر ابوقیس است و احتیاج بحمل حدیث و نمیتوان کرد پس ابن مدنی
این حدیث را ذکر کرد و از عمار ابن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر را بر
آن حدیث است و این حدیث با این حدیث و هر که خواهد حمل کند یا ن اقتضی قال الجمل الضعیف عفا الله عنه

[illegible]

محدث و نیز روایت کرده و بی‌شکی نیز از وی تلفظ امامت المسلمین علی صلواتهم و سحور هم آورده و جز
او را سحر طایف از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه می‌کنند برای شما نماز را اگر صواب
کردند و این آن مرعوم است و اگر خطا کردند فایده آن مرعوم است و ضرر آن برای ایشان و از ابی داؤد
و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعليه ولا عليهم و همین
مضمون را از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقیقه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب
حدیث از ابی هریره و از عایشه و سهل بن سعد و عقیقه بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره
را ابو موسی از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و صفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد
از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی ﷺ نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح
از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از یکرش از عایشه عن النبی ﷺ نیز
روایت آمده و می‌گوید که شنیدم اباندره را که می‌گفت حدیث ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث
ابی صالح از عایشه و شنیدم محمد را که می‌گفت حدیث ابی صالح از عایشه از حدیث ابی هریره اصح است و علی ابن
الحلی ذکر کرده که ثابت نشد حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عایشه و نه
کلام الترمذی و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیہ است میان ائمه و اکثر طرق و صحیح
پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام
ضامن و متکفل امور صلوٰه قوم است و بر می‌آورد قرأت را از جاذب ایشان و محافظت می‌کند بر آن ایشان
ارکان را و سنن را و اهل در کعبات را و متولی است سفارت و میانجی شدن از میان ایشان و میان
پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی
کیستائیت ائم و ظاهر است و مؤذن امین مسلمانان است و اوقات که اعتماد می‌کنند و نماز و روزه و باقی
وظائف موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند بعضی شراح ازین حدیث
تفضل وی بر ائمتا مستنبط کنند و آن عمل نظر است و در باب لا صلوٰه لجماع المسجد الا فی المسجد چیزی
صحیح نشد و در مقاصد حسنیه می‌گوید که این حدیث در اقلی و حاکم و طبرانی در املائی خود آورده
و از طریق دلمی از ابی هریره نیز آورده و در اقلی و حاکم از عیاض بن مزعلی مرعوم نیز آورده و ابن همان
در معنی از عایشه نیز آورده و ساقی ابن حدیث ضعیف است اگرچه مشهور است میان مردم و این حزم
گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی بن رضوان و این حدیث از شافعی از طریق ابن همان
نیز عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوٰه لجماع
المسجد الا فی المسجد اذ ان دار غار صحیح است پس می‌آید که جابر مسجد کیست و هر کسی که بشنود اذان
را و همچنین اشراج کرده او را سعید بن منصور در سنن ائمه و سیوطی این اثر را از ابی هریره از علی بن الرزاق

[illegible]

چهار گفته که در هر تکبیر بر آید و اینها را انجام می‌دهد مگر در باب رفع یمن در تکبیرات نماز چهار
چیزی صحیح نشد و اما صحیح رفع یمن در رکوع و گاه اعتدال و گاه قیام از شهادت اول و دوم است
گفته و مخالفه در صحت و ثبوت آن وارد و باطل مخالفی کرده است آنجا نیز آنچه گفته است صحیح گفته شده
است فلینقل در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده و این جزو حدیثی است که در باب
در آوردن عقیقه از سجده گاه مصلی بگذرد و روایت یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا
ﷺ لا یقطع الصلوة شیء و ادروا اما استطعتم فانما هو شیطان یقطع تمیماً نماز را و باطل نمیکرد آن
آنرا چیزی و دفع کنید و برانید چنانکه توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز و اگر کسی شیطان
است آن حدیث را ابوداؤد از ابی سعید خدری زمر روایت کرده و طبعی این را در و معنی گفته یکی مراد
بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را دفع کردن شما آن کلمه را و فعلی که دفع کردن لازم آید
پس دفع کنید بطل استطاعت خود چنانکه ثوابی و بالذکر از این دیگر آنکه مراد بشیء مرور
بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد و لیکن با وجود آن آنکه در که
فرانید دفع کنید تا قطع عشاء نکند و نیز برای نگاهداشتن وی از اثم و معصیت و آن حدیث منضم در حکم
است یکی در آوردن مار بین یمن و اخصی و این حدیث صحیح است از بخاری و مسلم و غیر ایشان
ورود یافته باقی الغه و زجر بلیغ که در آن مذکور است در صحیحین از ابی جهم آمده که گفت گفت رسول خدا
ﷺ اگر بکند آنکه بگذرد از پیش مصلی که چه لازم می آید بروی هر آینه باشد امتداد آن و بهتر از گذشتن
تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید
بر روایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بگذرد یکی از شما نماز بستره پس خواهد یکی
که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر آرد وی یعنی مدافع نکرد و خواهد که البته
بگذرد باید که مقابله کند او را و در بعضی روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان است و مراد بمقابله
دفع اوست و عطف نه حقیقت قتل و در روایت بخاری آمده که ابو سعید خدری نماز میکرد و حواری
از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و وی بر مینه وی زد آن جوان با
آورد از آنکه نکند در این بار سخت تراز بار اول زد پس وی بشکایت ابی سعید بنزد سرور آن رفت در دنیا
وی ابو سعید نزد سرور آن در آمد سرور آن گفت یا ابی سعید چرا این چنین کردی با من منم دوست پس ابو سعید
ابن سعید را برخواست و مسلم صیبن حلیت را آورد نه گفته را و در روایتی آمده که آن کلمه را پس
سرور آن بود که اگر چه دشمنان پیش پند رفتند و بنی ابی سعید گفت که چرا او را زاده نمود و این
پس ابو سعید گفت من او را زدم ام شیطان را زدم و این حدیث در صحیحین مذکور آنکه قطع نمیکند نماز
و چیزی یعنی گذشتن چیزی از پیش مصلی و همین است مراد از حدیث صحیحین که مراد از حدیث صحیحین

آنکه که قطع نمیکند نماز را هیچ چیز نمیکنند تا آنکه آنرا که میروند و کلب را که شیطان
از او جدا کند این حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ قطع
نمیکند نماز را که شقی امرأة و حمار و کلب و در بعضی روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند
که مراد قطع خشوع و دل بر امت که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند
بر قطع صلوٰه تا کید و مبالغه است در حد بر نصیب مغرور و لیکن این معنی بتخصیص این امور ثلثه ایا کونه
دارد مگر آنکه گویند منع و اشغال اینها از خشوع بلیغ تر است و راست است اما امرأة بخود ظاهر است و اما
حمار از جهت کثرت ملازمت و شیاطین را چنانکه دلالت میکند بر آن امر بعود نزد نبی و وی که
ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلط است و کلب اقل التوازی نیز آمده است که عایشه
رفر انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخیل بدان کردند گفت که
جمع کردید و تشبیه دادید شما ما را با قوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا ﷺ که نماز میکرد
در شب و من بار خضی اقامه بودم میان وی و میان قبیله مثل پیش افتادن چنانکه روایه البخاری و مسلم و ابن
انکار را از امامان مذکور در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که
شما فهمید که ای که مرور قاطع صلوٰه است حقیقت و مبطل او است بلکه وی تاویلی دیگر و مغنی دیگر
دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث صلوٰه لا یقطعها شیء که
روایتی داوود است میکند مانا که ترجیح حدیث قطع صلوٰه نمیکند بمرور اشیا و ثلثه مل کوزه که
روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست
و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعضی و امام احمد رحمه گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع
نمیکند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار تردید هست و است و استقی این را هوایه نیز گفته که قطع نمیکند
مگر کلب اسود گفت اقال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث این چهار که در صحیحین است
نیز آمده که گفت پیش آمد بر ماده خری سوار و من در آن ایام ببلوغ نرسیده بودم و حال آنکه
رسول خدا ﷺ نماز میکرد در میان نه بجانب دیواری یعنی بی شتره میکرد و پس کلب شخم من از بعض
صف و کلب اشتم حرکت را و این معجزه یعنی پیش صف و من در وصف در آمدیم و هیچ کس بر من انکار نکرد و
مانا که مسلم امام احمد و اسحق بتخصیص کلب از اینجا است که از حدیث عایشه رفر و ابن عباس عدم
قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهرا مصنف را طلاق حدیث عدم قطع سخن دارد فقل بر و ترمذی
در حدیث حسن کلب با جود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلب هرگز
قطع نماز نمیکند گفت که من نیز از حضرت ﷺ این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است
و در حدیث دیگر گفته اند اگر هر مصلی ضرورتی دارد و کلب رفته بی ضرورت از پیش وی بگذرد حکم اینست

[illegible]

این کتاب از حسن بن محمد بن علی بن ابی حمزة نقل شده است و روایت کرده نشد و استعد در وی از امامی اجتناب
 ازین و نویسنده گفته که شاید در بعضی از اینها از امامی و غیر وی از اهل علم صلوة تسمیه را روا کرده باشند و اند
 فضل در وی و ما هم گفته است که از این جهت است که لا توان کرد بوی هر یک از این صلوة عمل کردن از آنکه است
 مثل این امامی و بعضی بدان و تذکره اول صالحین من آنرا از یکدیگر و درین تقویات است موهبت
 مزبور را و شیروانی این را از امامی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت
 کرده شده است عیسی بن عمار از وی ابو اسحق و ابن عباس بن عبد الله بن بصری است که از ثقات تابعین است
 و ثابت شده از جماعتی که بعد از اویند و اثبات کرده آنرا ائمه طریقهین از شافعی و روایت کرده این را
 از وی یحیی بن حسن بن محمد بن العزیز ابن ابی داود که مقدم بر ابن ابی الخوارزمی است گفته من اراد
 الحجة فعليه بصلوة التسمیه و ابو عثمان حیرى را من گفته که بدیدم برای رفع شأن اهل و مهموم مثل صلوة
 تسمیه و هر یک از اینها را طرق است که مجموع آن شش طریق است و بعضی از اینها یکی یکی و بعضی باهمه
 و تائید بدیدم است و ائمه ابن شاکر و اکابر ابن فضال و دیگران روایت کرده اند و این عمل در این زمان هم
 است که بعد از آنکه در آن مملکت است این بوی را از امامی است و اینچنین تسمیه بلکه وی از ابن عباس بن
 د مشقی است معروف بسیمین بعضی او را از جهت حیاط تصحیف کرده اند و جماعتی او را از جهت دیگر و جماعتی
 عراقی که وی معتزله است این کلام تبدیل به البشر بعد است که نقل کرده شب و مامر آخر کلام در میان بعضی
 طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس است و صوری در مرقاة الصعودی و سنن ابی داود و غیر
 مثل کلام وی آورده در عبارت است و ما را بعضی از این در تفسیریه الشریعة گفته اند که این حجر ثانی
 زده است و در تخریج را بنویسیده است که حق آنست که بینه طرق وی در بعضی است و جماعتی از اینها
 در بعضی بطرح حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت فردی در وی و همچنین کلام نووی نیز درین
 باب مختلف آمده در نهیل ابی الاسماء آنرا تفسیر کرده اند که کل است و در آن کار است جماعتی آنرا موکد ساخته
 و در شرح مهلب تضعیف کرده و ابی اسلم الخمی و جماعتی در شافعی این صلوة را خلاف گفته اند و بعضی
 و بنظر ترمذی و تصحیح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و حزم مشیخ مصنف به علمیم صحبت اجالدی و طرق
 وارده در وی محل اغراض است لا اقل از اینها با اختلاف با نیست که در بعضی درین باب طریقه این جزوی می رود
 و در حکم یک جانب بسی بی صرفه و بی نفعی است و ثانی و ثقیف در محل تردد و خلاف شرط انصاف است
 و در باب المیزان و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلۃ المعراج و صلوة لیلۃ
 القدر و صلوة کل لیلۃ من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوة و امثال آن
 در آنرا بعضی مشایخ تاریقت نوشته اند و بعضی از ایشان معقول و کشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت
 نرسیده و بعضی از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سبک می آید این را و در آنکه از مشایخ مشایخ

در باب از مغرب است در وصایای خود گفته و لا تکل بصلوة الا بام والا جابع وقول فصل در باب از مغرب است
در رساله توضیح الایمان الی الخ و بیان احکام الا حزاب والا ویراد گفته ایم و احادیث در این باب
نیز آمده بعضی موموم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة غایب کرده و گفته است آن بسیار
نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده هر یک در باب از مغرب آورده
و گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یکی از کتب سنی آنرا نیافتیم و این حدیث مطعون
فیہ انشئی و در باب زکوة حلی چیزی ثابت نشده بد آنکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و نقره گفته اند زیرا بود
ایمه و اختلاف است امام ابوحنیفه گوید که در وی زکوة هست و امام مالک گوید که در وی زکوة نیست که مباح
است استعمال وی زکوة نمود و این ظاهر قولین است از امام شافعی و مختار در مذہب امام احمد نیز
محقق است و در النجاة نهوشند و یا برای کرا و تجارت یا خرام بود یا برای النفاق عند الحاجة مع
ما خفته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلی در این چهار مورد یکی بود نیست در وی
زکوة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل است در مباح پس باید که در کتاب و نقره و نقره
مستعمل شود چنانکه دلیل امام ابوحنیفه و تابعان وی عموم قول حق سبحانه و تعالی است و لا یزکون
الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله الا به و عموم قول پیغمبر ﷺ فی الزرق و
العشر یعنی در نقره واجب است چنانکه و این عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آنکه باشد
یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال ناعم است و دلیل عام بر اینست در ذهب و نقره از وی خلط
و معتبر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده
اما در جانبی و جریب که مذہب حنفیه است ابوداؤد و ترمذی و نسائی از حدیث ابن مسعود را بن
شعب بن ابیه من عنده من عنده که زکوة حضرت ﷺ آمد و یا از حدیثی بود مرسل و از حدیثی
در حدیثی بود سنان بود از طلحه بود آیا میگوید زکوة این را گفت لا یا رسول الله و این مرسل و حدیثی
می آید ترا که پو شاند پرو و کار تعالی روز قیامت خود سخاوت از آتش پس بر کشید ازین دسترا آنها
را و بینداخت بجانب حضرت ﷺ و گفت هذا لله و لرسوله این گفتاری را از اسامی و نسائی گفته که زنی آمد
از اهل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که در زکوة از آن حضرت ﷺ
و در دست آنها دو مورد الحدیث و شعی گفته که این کتاب گفته است که اسناد این حدیث صحیح
است و نیز روایت کرد از دو حدیث که در شرط شعیب از عبادیه روایت کرده که گفت در آمدن من پس از حدیث
پس در حدیث من آنکه من برای من از انشور فرمود چنانکه ایها عبادیه نسائی ساجد امام
تایید ایم خود را بر این مورد آید از حدیثی زکوة این را گفتیم که فرمود پس است اوها و در آتش در زکوة
و زکوة در شرح مرقی گفته که در اسناد این دو حدیث شعیب است و در روایت موطا از امام مالک

گفت که میبهره بدهم من حلی از ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنراست فرمود هر چه زکوة او است
 بکند نیز نمود اما در جانب عدم وجوب احمدا گفته است که پنجگس از صحابه به آنکه مدعی ایشان
 عدم وجوب زکوة است ابن عمر و عایشه و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر و غیره و از جابر مرفوعا نیز آمده
 آن ضعیف است انقی و بیضی گفته که آنچه روایت کرده شاکست از جابر مرفوعا که لیست فی الحلی
 زکوة باطل است و اصلی آنکه در آنچه مرویست قول اوست و مرویست که ابن عمر می پرسیدند بنات و عواری
 بود در حلی از ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عایشه می پرسید بنات درادر خود را که بشیم
 بود در کنار خود و میبهره ها بدهد ایشانرا حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث
 در جامع الاصول مذکورند و اسماء بنت ابی بکر میبهره بنات خود را ذهب مانند بنیاده هزا رو
 زکوة نمیداد و در حدیثی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته
 فی الحلی زکوة و صحیحان شوری و عبد الله ابن ابی مبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر و عایشه
 و جابر ابن عبد الله و ابی بن مالک از ایشانند گویند لیست فی الحلی زکوة و بعض تابعین نیز باین قائل اند
 و مالک ابن انس و شاذلی و احمد و اصحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله درین باب
 چیزی انقی و بعض گفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنهاست روایت کرده شده است باین
 تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیره ایشان و در تفسیر برترک مذکور آمده است چنانکه
 در قبل و بی صحابه و تعالی و و بمنعزل الماعون و کل اقل الزرکشی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی
 از نقباء بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد پیغمبری از حدیث کامل ابن العلاء از حمیم ابن ثابت از قول ابن
 عمر ثابت است و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت بیلجس و یعار
 باین آنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیاً و ایماً تا
 بلکه نفی آن امری است بآن و در اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه
 مذکور است امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة غسل با کثرت مرویات چیزی ثابت نشده و در باب زکوة
 حضرات چیزی ثابت نشده ذکر این مرد و باب سابق در باب زکوة و قبل قاتل گفته است و در باب
 حوال اطلبوا من الریحاء و من حستان الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است در مقاصد حسنه
 میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسان الوجوه از حدیث یزید ابن عقیفه عن ابیه عن
 جده مرفوعاً آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و ابن مشهور است و مراد طریقی است از انس و جابر و
 عایشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر و ابی هریره و غیره و لفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عن حسان
 الوجوه و در لفظی اند اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه و الخیر
 و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری است و نزد بعض این زیاده است بآن فی قضی حاجتکم

[illegible]

حدیث و توسیع تفکات و افعال آن که اینها از قبیل مقابله فاعل با مفعول است و در این باب
 و وارد نشد و در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت ^{علیه السلام} و نه از هیچ یکی از اصحاب و تابعین آنرا
 صحیح و یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان وارد نشده درین باب در کتاب معتبر چیزی
 نه صحیح و نه ضعیف مگر آنکه در کتاب الصواعق الخرقه و الله اعلم و در باب روزی و در باب فضل آن چیزی
 ثابت نشده بلکه گرامت آن ثابت شده سابقا در باب صیام ذکر روزی این ما بهمان وجه است حاجت
 با عاده نیست و در باب الحجامة نظر الصیام چیزی صحیح نشده در ین باب نیز در کتاب صیام اشباع
 در کلام کرده شده است و در باب حج و قبل آن لا تحجوا و حدیث من امکنه الحج ولم یحج فلیست ان عات
 یهود یا ران شاء نصرا یا چیزی ثابت نشد مضمون این حدیث تا کی و معالیه نیست در وجوب حج و معادرت
 در ادای آن میفرماید حج کنید پیش از آنکه نفرا نیک کرد آنرا و هرگز قدرت و استطاعت حج پیدا شد
 و حج نکرد برابر است خواه بر دین یهود و سیرد یا بر دین نصاری و حدیثی که از این لا تحجوا
 را سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده و گفته که ابو امامه و ابی بنی اسلم و غیره از این خبر
 مرزوها آورده اند و گفته که نزد دار قطنی در سنن نیز آمده و در کس از روای این طریق صحیح و اول حدیث
 از بخاری آنرا در کشف آورده و نزد ابن ابی شیبہ از ابن عمر مرغوعا آمده و ابن حبان و هاکم و غیره از طریق
 نیز آورده اند و سیوطی از حدیث حاکم و بیہقی از طریق ابی درین خبر آورده و در سنن ابی داود است
 آمده که حج کنید پیش از آنکه حج نفوا نیک کرد در آن وقت که بنشینند اهراب همه از قوادیه ای میروند
 و نکلانند هیچ یکی را که در آید آنرا بی مکه را و در روایتی آمده که من می بینم کسی که در کوفه کعبه است
 و پای را که در دستری کلنگ است و ویران میکنند کعبه را سنگ سنگ و این خبر از احمد بن حنبل و ابن
 و اما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث در مزی آنرا از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از امیر المؤمنین
 یمنی و الله و لم یحج فلا علیه ان یصوت یهود یا و نصرا یا آورده و گفته که حدیث غریب
 لا تعرفه الا من قلنا الوجه ولی اسناد مقال و دلاله این حدیث صحیح و الحارث یضعف فی الحدیث
 و در باب کل قرض حر منفعه فی یو و چیزی ثابت نشده است در این باب در مع کذا متاخرین علی او محدثین
 دیار یمن است در کتاب نسیم الطیب من الخبیث فیما یقال فی الاصل قد من الاحادیث الحدیث را از حارث
 ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المؤمنین علی بن مرغوعا آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوٰۃ را
 حدیث ابن ماجه و بیہقی در شعب الایمان از انس رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون قرض از حدیث
 از شاعران و غیره نقل شده و مستحق است که در این باب حدیثی که از شاعران و غیره نقل شده و مستحق است که

و از آثار صحابه درین باب نیز آمده و در باب نکاح ابوبولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده است
 لا نکاح الا بولی و این جامع الاصول از ابی موسی اشعری روایت کرده و در مشکوٰۃ از احمد و
 ابن ماجه و از ابی یزید آورده و زکشی در شرح بحری گفته که رواه الخمیسه الا النعمانی و صححه ابن الدن و غیره و
 مربوطی از احمد و ترمذی و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد
 و ابن ماجه از عایشه آورده لا نکاح الا بولی و السلطان و ابی یزید و ابی له و حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدین
 را از طبرانی و ابی موسی آورده و لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عایشه
 آورده و ترمذی در جامع حدود حدیث لا نکاح الا بولی را از ابی موسی بطریق متصله آورده و گفته
 که در بیاب از عایشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در
 حدیث ابی موسی اختلاف رواه است و انرا بشیخی بیان نموده و گفته که حدیث عایشه در نزد من حسن
 است و ترمذی حدیث لا نکاح الا بینه را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ از انبیاء آنانند که نکاح می کنند نفسهای خود را بغير ینه و گفته که رفع کرده است حدیث را
 عبد الاملی در کتاب تغییر و وقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و حدیث اصح و گفته که حدیث
 عبد الاملی مرفوعا غیر محفوظ است و نمیدانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مکررا چه مویست
 از عبد الاملی از صحابه از قتاده و صحیح است که روایت کرده است از قول ابن عباس لا نکاح الا بینه
 و در بیاب از عمران بن حصین نیز آمده انهمی بد انکه در نکاح امرأه بالغه بی اذن ولی و تزویج وی
 نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالکی و احمد بن حنبل و ابی یزید و گفته جایز نیست و تمسک
 ایشان بیهی حدیث لا نکاح الا بولی است که در وی مشایخ حدیث در آن است چنانکه معلوم
 شد و حدیث دیگر است که از احمد و ترمذی و ابی داؤد را بن حاجه و از عایشه در روایت کرده
 اند که ایما امرأه نکحت بغير اذن ولیها فاشکها باطل شد مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس و از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین حدیث اند و مله حدیثیه
 آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایز است و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده حتی
 تنکح و جا غیره استاء نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایز است و لا بد این در بالغه
 خردان بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ ایما بغير اذن ولیها نکحت فاشکها باطل شد مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس و از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین حدیث اند و مله حدیثیه
 آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایز است و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده حتی
 تنکح و جا غیره استاء نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایز است و لا بد این در بالغه
 خردان بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا
 ﷺ ایما بغير اذن ولیها نکحت فاشکها باطل شد مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس و از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین حدیث اند و مله حدیثیه
 آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایز است و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده حتی
 تنکح و جا غیره استاء نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایز است و لا بد این در بالغه
 خردان بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا

اگر زن بالغه خود را بغير که و دهان نکاح و صحیح است ولیکن از این امر اثرش با آن میرسد که نزد حکم بر زن و
 طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل است و گفته اند که این اصح و جزا است و علیه القری
 یزید ما نیاک قال الشیء اما نکاح بغير نية و شهود اتفاق است حرمت را بر بطلان آن و نیز ملکی گفته که نزد
 قومی از متأخرین اهل علم اتهمی و در بعضی روایات نادره هم معتوله از بعضی حنفیه نیز می آورند و
 ملکی صحیح مقرر نزد ما نیست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج و زوجه
 شرط است و اگر یکی بشنود و برود و یازد یکی بیاید و بشنود جائز نیست و نزد ملکی مردود و قوی نیز
 جائز است و ملکی احمد نیز همین است و در باب امر با نكاح سراي چیزی ثابت نشده در تفسیر الشریعة
 از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالصراحي فانهم مبارکات الارحام و در روایت
 عقيلي فانهم النجب اولاد و اگر چه در اسناد اینها کمالاتی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن
 طریق اولی حاکم در مستدرک آورده و ثانی شاهد است و او را شاهد دیگر است که روایت کرده است
 او را ابو حمزه در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسای است که لا باس است با سند وی و شاهد
 دیگر است ابو مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در طریق خود و شاهد دیگر از مرسل
 علی ابن الحسین که روایت کرده او را ابو زکریا بخاری در طریق خود و او را شاهد است آنچه احمد ز ابو یعلی
 از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی ابا هی بکم الایم یوم القيمة انهم و این علی از طی
 و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرد کمی که عورتش دارد که ملاکات کند برورد کار و تعالی
 را پاک باید که تروج کند حرا بر او اگر چه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت
 ابن ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا و مطهرا فلیتزوج الحرایر که اسناد وی سالم است از ان شاهد است
 و در مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح المیت و الاماء فساد المیت و قال ملائک المیت و حکم بضعف
 او کرده و سیوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده احادیث
 صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چند ان واقع شد که از انجا دم عزوبت بروحانم لازم آید و بصریح نیز
 احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعضی احادیث که متضمن ترغیب از
 نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعد از ثبوت میگذارد چنانکه در بعضی از مسند الفردوس از ابی مالک
 اشعری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دشمن ترین دشمنان نوزوجه نیست که میخواهی
 میکند ترا و آنهایی که مملوکان تواند و طبرانی از حدیث حدیث آورده گفته مرد در مال او است و در زوجه
 وی و ملک وی و انچه در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حدیث آورده که آن مرد مردم
 زمان که فاضلترین اهل آن زمان گشته بود که خلیف السجاد باشد گفتند یا رسول الله خیر الیها چیست
 فرمود قلیل العیال و در روایتها بر علی آمده که خلیف السجاد گشته است که او را انداد است و نه و

[illegible]

و طعمی در آن مطرب و نوعی از الحامی و عملی از معنی فی ایضاح الا کمال و ابن الجوزی فی الرامیات
نیز آورده و باز خود آن صحیح نیست اما علم و احکامات در بعضی از اینها غیر ثابت است و بعد از آنکه احکامات
فی الجوزی الطعم و در لفظی فضل الکرات علی سایر البقول که فضل الخبز علی سایر الاشياء
ولیکن آنست که حکم بصل است و اما فیل و تعزیه الشریعه از ابن مسعود آورده که گفت
چون بخورید فیل را و خواهید که بوی نیل یا نیل کبک را در روایتی در و فرستید بر من و
گفته که این حدیث منقطع است و در روایتی میگوید اندک و سخاو و در قول بدیع گفته است که صحیح
نست و این حدیث انتمی و بعضی از علمای متاخرین ابن را در فضایل صلوة علی النبی ﷺ آورده اند
و الله اعلم و در باب فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنيا والآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل
لحم بالفاظ مختلفه آمده ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنها است و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث
انص آورده که سید ادم کم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و از ابن ابی الدنيا از ابی الدرداء
آورده بلفظ میباید طعام الدنيا والآخرة اللحم و گفته که در روایتی بلفظ و اما فی الجنة آمده
و گفته که سنک و می ضعف آید ولیکن او را شواهد است از حدیث علی رضی عنهما که میباید طعام الدنيا
اللحم و الارز و اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از ضعیف بلفظ میباید الطعام فی الدنيا والآخرة اللحم ثم
الارز و میباید الشراب فی الدنيا والآخرة الماء واه الدیلمی و از بریک بلفظ میباید الادام فی الدنيا والآخرة
و غیر آن نظیر این و کل ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ خمر و ابو عثمان صابونی بلفظ میباید الادام اللحم
و غیر آن بن کعب بلفظ افضل طعام الدنيا والآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الصحیح و ابن کعب
است حدیث او عقلی گفته لا یصح فی شئ و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و فیج ابن حجر گفته
ظاهر نشده بر من حکم بوضع برین متن و ابوالشیمخ از روایت ابن مسعود آورده که گفت شهادت از عیاض
طعم میباید بود و میباید برین طعام از حدیثی که میباید اللحم و میباید و در حدیثی که از زیاد
میگوید و میگوید فی بهترین طعامها است در دنیا و آخرت و اگر حوال کنیم پروردگار خود را که
بخوراند از هر گوشتی و اگر از هر گوشتی در شام یا از حدیثی که میگوید که گوشت
آدم را در روز قیامت در منزل پسندیدیم ما شایسته بود که با ایشان دانستند که ماد و ست میباید برین
لحم را و هیچ نواز همه قول او است و فضل عایشه رضی عنهما فی النساء که فضل الثریک علی سایر الطعام
گفته است اما شایسته که اگر نمیخواهد میباید عقل و انی لام المقاصد و ما نا که تمسک بحدیث
کنند و بنابر این که ثریک در دنیا و آخرت و میباید مکرر اللحم و دنیا به گفته که مراد از آن شایسته عین
ثریك بلکه طعام متغذیه از لحم و ثریک و گفته اند که افضل طعام عربی ثریک بالحم است و لا بد در
مقام بیان و فضل عایشه آنرا آورده که در حدیثی که میگوید ثریک را فتم المراد و هو طعمی از احادیث مذکوره را

مرده ها آورده و انچه و سرانبره الشریعه از امیر المؤمنین علی می آید که گفت بودم نزد رسول خدا
 و ذکر کرده ام که در دین ادیان در مورد آن حضرت ^{علیه السلام} فضل در دفعه بر ما برادمان ^{علیه السلام} فضل
 این است که ^{علیه السلام} در آن حضرت ^{علیه السلام} که آن مردان میکرد تا آن وضعی نمی بود و در مواضع
 که آنجا روایت کرده شده است که در پیدا کرده است از عرق آن حضرت ^{علیه السلام} یا از عرق
 براق و شیخ مادر ادبیت مشهوره گفته که نوری گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام این خبر گفته
 که موضوع است و پیش از وی اخیر عساکر نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند ابی هریرة و در مسند
 آورده که که الورد الا بیض خلق من عرقی لیلۃ المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد
 الا صفر خلق من عرق المراقی رواه من طریق الکی ابن بندار الزنجالی و این مرد نیست که منتهی ندارد
 او را در قطنی موضع و مر این را طریقی دیگر است که روایت کرده بدان طریق ابو الفرج محمد بن ابی
 از حدیث الطی که گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} چون بر دند مرا با همان بگریدند و چون بعد از من
 و بر و ثیل از وی کبر چون باز آمدیم افتاد قطره از عرق من بر زمین و هر قطره که در آن بود
 خفته به زمین را نجات می یابد که بیوید کل هر یک را انچه و در تزیین الشریعه نیز این احادیث
 آورده اند و بعضی و بطلان کرده است و در بعضی است آخر آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین
 بخشد یک زمین و بر و ثیل از وی کل و اما مرز نکوش در تزیین الشریعه از این عباس آورده که گفته است
 پس حضرت ^{صلی الله علیه و آله} نشسته ناگاه مردی آمد و در دست وی دستنه از زنجیران پس منتهی بگفت آنرا من می دانم
 آمد و شش مرز نکوش در دست وی و گفت آنرا ^{علیه السلام} پس در آن وقت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 دست خود را بجانب وی و بگریخت و بوی کرد و فرمود نیکو ربحا نیست این و منتهی است که منبر و در هر
 و آب و شفا است مر چشم را رواه التعلیل و در همان ^{علیه السلام} این عباد است و از انس می آید که
 تا ده شده ای حضرت ^{صلی الله علیه و آله} با حسین ^{علیه السلام} من تلف پس رد کرده را و اختیار کرد مرز نکوش را گفتند
 یا رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} این را و اختیار کردی مرز نکوش را فرمود در شب معراج دیدم که
 مرز نکوش از زیر عرش ^{صلی الله علیه و آله} می آید و نیز از انس آورده که مرز نکوش گفت در بهشت خانه است که
 وی از مرز نکوش است این را آورده که علیکم بالمرز نکوش ^{صلی الله علیه و آله} و الله ^{صلی الله علیه و آله} هیکل الخشام و نیز آمده که منع
 سبک مرز نکوش از در آمدن جن و شیطان را اما حدیث من هم التور الا صبر ولم یصل علی ثقل حقانی
 در میزان ^{صلی الله علیه و آله} است و معمر ^{صلی الله علیه و آله} بود از عرب که در حد و دهنه و به معاینه یا بعد
 از آن مرد و صوفی کرد که بوی از صحابه ^{صلی الله علیه و آله} می آید که در آن است پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} و آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 او را دانسته و فرمود یا معمر عمره الله و بمرکت دعای آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} تا ^{صلی الله علیه و آله} و در مقصد از هجرت باقی
 نماند و نهان است که در آن ^{صلی الله علیه و آله} که در آن ^{صلی الله علیه و آله} که گفت من هم التور و لم یصل

[illegible]

ابو بکر جهل باقی در غضاب میکرد بخنا و عقم که کیا می است و لیکن در آن هیاه نیست بلکه مرغ مایل
بسیاهی کند انرا و ما ندانیم آنچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است و الله اعلم و غضاب زن در صحت
و باقی را بخنا برای ترئین مرز و ج خود را یادام که در آن صورت و تائیل نماید لا باس است و جاویه صغیره
را نیز لا باس است و مرد را و صمی را نمی نباید کرد مگر آنکه عذر داشته باشد و مکر و ه است غضاب بمسواد
و بالجملة غضاب بخنا جائز است با اتفاق اما در غضاب بمسواد خلائی صحت و لیکن مختار در مذاهب
حرمت و گرامت است و در باب نهی از تلف شیب چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد
و ترمذی و نسائی از عمر و ابن شعبه عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا ص تلف نکیند
شیب را یعنی نهی میکند موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را
نوری روایات و روایاتی آمده که بنویسد او را خدا یا تعالی بداند آن حسنه و کم کند بد آن خطیه این
روایت ابی داؤد است و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر ص نهی کرده از تلف شیب و گفته که موی نور
مسلمان است از شیب و میو طبع و جمع الجوامع آورده کسی که رنگ کند بیهیاهی نظر نکند خدا یا تعالی
بمسوف و بی زقیامت و کسی که نقب کند شیب را قمع کند پوست او را خدا یا تعالی بمقام از آنش روز قیامت
رواه ابن عساکر عن عمر و ابن شعبه عن ابیه عن جده و تلف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است
اگر بجهت ترئین باشد و امام محمد گفته لا باس به ذل انی مطالب المیز منین تغلا من الغلاصة و مختار آنست
که مکروه است بجهت ورود نهی از آن در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت تلا می که در صحت
و ثبوت این احادیث است و ما ندانیم حکم مصنف بعد از ثبوت این بجهت این است که عمر و ابن شعبه
عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمر و را جمع است این حدیث مرسل است و اگر باب
در این بود می قطع زیرا که اصل نسبت این حدیث به عمر و ابن شعبه بن عبد بن عبد الله این حدیث و این
تأیید و چون ضمیر جده به عمر و بن عبد بن عبد الله است و تابعی است و تابعی چون رفع کند
حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمر و بود و و و صحاب بیست و لیکن شعبه از و و
سماع از و پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست و الله اعلم و در باب نختم
بخاتم عقیق و نختم در دست راست و است و میزنی ثابت نشده در نختم بخاتم عقیق احادیث آمده که و ی مبارک
است و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که نختم کند بعقیق و نقش کند بر روی و ماتوفیقی الا بالله توفیق دهد
خدا یا تعالی او را برای هر چیزی و دست در آنک او را هر د و فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت
عقیق است و آمده که هر که نختم کند بعقیق همیشه بیند چیز را که دوست می دارد و قضا کرده نشود
مرا و مکر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت ترند چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه
گفته که در باب نختم در دست راست چیزی ثابت نشده در حدیث است از جهت ورود احادیث صحیحه

در بیان جهل موی سفید

در بیان جهل موی سفید

حسن ابن علی در مورد بود و نمره از نمره صد که نزد آن حضرت علیه السلام آورده بود ند بر گرفت
 و در دهن نهاد حضرت علیه السلام فرمود کج و زجر کرد تا بیدار آید آنرا از دهن و فرمود که آیا
 نیکی است که ما صدقه نمغوریم و کج اقال الظیمری و لیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور
 محل بحث است تواند که مشترک بود میان لغت عرب و فارسی چنانکه چنانچه آن گفته اند
 و منه فوائد که اخذ صاع حسنه بود و کج کج صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کل اقالوا و در باب کرامت
 سخن فارسی گفتن چیزی ثابت لشک و حدیث کلمه فارسیه من احسن العربیة لم یحسنها خطیئة خطا است
 در تنزیه الشریعه آورده که بعضی الکلام الی الله الفارسیة و کلام الشیاطین الخوزیة و کلام اهل النار
 البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة و گفته که جوز قالی انجیل یث را آورده و در اسناد وی اسمعیل ابن زیاد
 بلخی است و وی متهم است بوضع انجیل یث و حافظ ابن حجر گفته که ابن اسمعیل از شیوخ بخاری
 است در غیر صحیح و کوبا که آلت در انجیل یث از پایان اوست انجیلی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة
 زادت لی بعد و لغت من مرویه و گفته که روایت کرده ابن را ابن علی از ابن و در وی طلحة بن زید است
 تعجب کرده شک است بآن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک و ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناد
 واه و مزاورا شاهد است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان
 یتکلم بالعربیة یتکلم بالفارسیة قاله یورث النفاق و از امیر المؤمنین علیه السلام آورده که گفت لا تعلموا طائفة
 الاعاجم و هم از وی آمد که شنید مرد یراکه تکلم میکند بفارسی در طواف پس برگشت مرد و باز وی را
 و گفت بکبر بسوی عربیت راه را و اهل المیهی الا ولی السین و الثانی فی الشعب انجیلی و نیز آورده است
 که نمر ستاد حق تعالی هیچ و حی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر عربیت بعد از ان وی میرساند بقوم خود بزبان
 ایشان و از ابن مرد و به در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت و حی کرده میشود هر چه نیکو زبان
 عربی و می آرد وی بر هر پیغمبری بزبان وی هیچ یکی از آنها صحیح نیست و عجیب آنکه حدیث دیگر می آرد که
 ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آنکسانیکه کرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون
 خواهد و حی کند یعنی بآنگسانی که کرد عرش اند امر را که در وی نرمی و آسانی است و حی میکند بدای و حی
 و اگر خواهد و حی کند امر را که در وی سختی است و حی میکند بقربی و بلفظ دیگر آمد که چون غضب کند و حی
 بعد بی بفرستد و چون راضی بود بفارسی و حی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب اول الزنا آنکه مشهور شد
 که ولد الزنا لا یلد فی الجنة حدیثی ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم
 در معجم از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و اعلال کرده آنرا دار قطنی یا نجه مجاهد از ابی هریره سماع
 ند اردو ثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز ظمیری و ابولخیم و نسائی روایت کرده لیکن در تعیین
 واسطه مذکور اند و از مجاهد از ابی هریره و عبد الله ابن عمر و ابن العاص نیز آمده و زعم کرده

اگر چه در روز بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است هر جمعه را غالباً به نسبت نماز روزینه است اما بعضی
 ظاهر عظمی و دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمانین این نماز عظمی و موعظه تراست و مسلمانی را این عظمی
 آورده که پیش از نماز رکعت اول در سجده فرموده می راند که تخلف کنند از جمعه تحقیق قصد کردم که اگر
 می بود بر آنکه نماز گذارد با مردم بستر بسوزم من بر جماعتی که تخلف کنند از جمعه عاقلان این ایشانی
 و گفته اند که هرگز اذیت شود جمعه بپایان نرسد که کسی کند نماز یا نصف نماز یا در هر نصف
 در هر یا صاع جنطه یا نصف صاع جنطه و هر که در رکعات آن نماز کند بر دل وی ختم نهاده شود
 یا بر دوازده فرمودی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جحله مرسل است از صفوان بن سلیم و احمد
 از ابن قتاده آورده که هر که ترک کند جمعه از جهت نماز این جمعه مهر نهد خدا بر دل وی
 و این هزینه را بن حبان در صحیحین خود این حدیث را از احمد بن حنبل و در زین در روای آورده بری بود
 خدا را بتعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بر وی عتاب نوشته شود از
 جمله منافقان در کتابی که مخرج کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاده کرده شده و از
 ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتجدد انداخته اسلام را پس پشت می زند و قلندر
 کسان بحضرت کثیری در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
 و درجات ایشان بحسب معی و مدارت بود بآن چنانچه از میاق احادیث لایح می گردد و خاصیت چهارم
 استحباب و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مله امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب احمد
 نیز استحباب است و بر وایتی و خوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش از غسل و خوب چنانچه
 مله مالک و بعضی از هنادیه است دلیل قائلین بر خوب و روز جمعه نماز است چنانکه اخبار و مسلمانی
 و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله من جالساً یوم الجمعة
 فلیغسل در موطا از ابن السبکی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله در جمعه از همه فرمود که ای گروه مسلمانی
 این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب و دل پاک اگر کسی
 کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ و خوب است از احمد و جلاله و ابی یوسف و احمد
 استحباب کتب منه الا ترمذی از ابی سعید که گفت صلی الله علیه و آله غسل و اینست که در روایتی و بر وایتی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر میابد و گفت عمره امام مسلم بخوانی میآید اسم الله و بر واجب است
 و اما مسواک و طیب و الله اعلم واجب است یا نه ولیکن اینها نیز آید در حدیث کمالی
 و در موطا از ابی مرزبان آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی غسل چنانکه در روز از ابی مرزبان
 آمده که پیش از نماز در روز جمعه است و هر که غسل کند در هر هفته و از هر هفته سه عمل که
 گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن در جمعه و لازم است بر هر روزی که جمعه غسل و ترمذی گفته که در روز

در مباحث اخباری و سماعی و بی‌اروی معلوم و معروض است و اخباری از روی احادیث دارند بصیغه
نحل و اخباری گویند که صاحب زهره اثر احوال کرده در چهار جهت و اخباری منزه و مبرزه اخبار
مستقیم و هیچ کس از اینان نسبت نکرد و وصف ننموده پس این جهت صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و
عامه علمای و محدثین و این اندک الا این حرم که در محکم و در بسیاری از امور درین مسئله مخالف
جمهور استاده و برآه خلاف ایشان رفته است و بر ظاهر حال که صیغه قال است استاده و گفته که اتصال
این حدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام کوفی که حدیث را از قال هشام سماع این حدیث از روی
صریح معلوم نیست کرد و نمیداند که هشام از شیوخ بخاری است و از روی سماع دارد شاید آنکه
در این حدیث شاید که سماع بطریق مذکور باشد نه بقصد نحل و سماع از این جهت قال گفت نه حدیث
و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و نکته اینست که گفته شد و این حرم در کتاب خود گفته است
که اگر روی حدیث را بگوید از کسی که او را در یافته است معمول بر لغو سماع بود خواه به گویند اعمرو یا یا
حدیث یا عن فلان یا قال فلان همه معمول بر سماع است و این تناقض صریح است که اینتر گفته و روی
را بگوید که متحقق در اتصال و صحت این حدیث کند گفتا نکرد بلکه بعضی که در اثبات ابحاث دارد
بوقوع اتصال و هر چه درین باب مرویست محکم کرده و از شیخ مصنف در احوال و مبالغه در گذشت و این
زیر آنکه مصنف میگوید که حدیث صحیح و از لشکر و وی میگوید که هر چه آورده الی این موضوع است
و محدثین او را در بنیاب تحطیم عظیم کرده اند و این حدیث معارف را این همان و غیر و این آنست و این حدیث
تصحیح نموده اند و گفته که ده کس از اصحاب هشام از روی روایت کرده و صحیحین از دیگر شیوخ روی
مثل حدیث و این جابر روایات متفق بر آنست که این حدیث از شاربان حدیث اکنون شد آن که تو بگوئی
که پس تراجه اعتقاد است و تو در کتاب خود می دانی که از کسی که بر آن اصرار و احتیاط دارد و از کفار
تعصب را بر صاف بود در مسئله که در روی نزاع و خلاف را داشته باشد با قطع نظر از این حدیث و هر چه
جز سکو و توقیف چه صورت بدو درین مسئله هم میان فقها و مشایخ نزاع است و هم میان محدثین و طریقت
بیکدیگر اختلاف و هر که تتبع احادیث و اقوال فقهاء و سلف کند بداند که متعارف و مشهور میان
ایشان حرمت و کراهت آن بود و غایت توحید و تطبیق آنست که آنرا مقید و معطل بطریق اولی و لعب
دارند بهر آنکه آنکه این فقه در آن زمان متعارف و شعاع اهل سنت و جماعت بود و چون بعد از آن جماعه
از باب بدیانت و ذوق و وجدان و وله و محبت بجهت تصرف و تأثیر که سماع هتاد و نفوس و قلوب
دارد و آثار متکامل و بواطن مواجید و احوال کنند در آن افتادند و اولی و لعب میکردند و اثر آنرا
و احوال ایشان راه اندازان خارج بود، باشند و بالجمله آنچه در اینجا گفته میگردد اینست که
در حرمت سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از هر روایات دین ثابت نشد و عمل و اعتقاد آن خلاف طریقه

در بیان تحریر لفظ شطرنج

التماع است و هر که آنرا بطریق علم و اجتهاد بداند و آثار و احوال اثبات کند محل کثرت و کرامت و احترام است و هر که
 بطریق مکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر گردد معلوم و هر چه نه از مردم جاهل و بی ادب و بی ملاحظه
 و مهالاة آید متکبر و الله اعلم و در باب تحریر لفظ شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیثی در تحریر لفظ شطرنج
 نیز آمده و لیکن میگویند که این احادیث صحیح تر نیستند است از این جهت که در آن آمده است که
 بقومی گذشت که لعب لکون شطرنج پس بجهل ایشان و هفت نمود و فرموده دانوا که با شیدای
 قوم که شما برای غیر اینکلوا فرین شده اند و اگر ابرس این نمی بود که سنت و طریقه سرانند
 هر آینه میزدیم من این را بروی شما و راه التبیانی را از این صاحب نیز آمده که وی در کثرت بر قومی
 که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما مله التفاضل التي انتم لها عاكفون اگر مساس کنند یکی از شما
 اینکروانا آنکه مورد شود بهر است از آنکه مساس کنند این را و اینست کرده الله این عمل را این ای شیعه
 و عبد بن حمید و ابن ابی الدنایه در دم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی در آمده
 که فرمود که سلام مکن بر صاحب لود غیر و شطرنج رواه ابن مساکر و نیز آمده که ملعون من لعب
 بالشطرنج و الناظر إليها كما كل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در ضرر و محنت و همت
 نظر رحمت است بر بندگان خود و نظر میکند در آن بصری صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنزد غیر
 بگوید که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار و بحیث آمده و در ملک
 شافعی بالجمله رعیتی در بنیای همت و مشهور و مختار در ملک همدانی حرمت و کرامت است و در باب
 لا تقتل المرأة الا اذنك حدیث صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث
 من بدل دینه فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و نیز از روایت
 کرده و گفته من امام است و ما ملک کبر و مولود پس مرأة لیزد و یحکم داخل باشد چنانچه مله همد
 امام طالق و طلاق و احادیث و بعضی علمای دیگر است و نیز از امام ابو حمزه و صفیان از وی روایت ایشان
 مرأة را بعلت ارئاد نکشتن اگر توبه کرد و بپوشید و الا حبس کنند تا اسلام آید و در لیل ایشان آنست که
 در صحیح آمده که پیغمبر رحمت الله علیه که در آن لیل رسا مطلقا حراه کافر اصلیه بود یا مرئیه و نیز اصل
 ناخیر اجزیه است بصورتی آخرت که در آن لیل است و تعجیل در مردان همت عروب شرعاً اجل است که معاربه
 و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در رسا صلاحیت آن نه و لیل ادراجها: کفار قتل اینها جائز نبود
 کذا فی الهدایه و در بعضی احادیث مذکور است که قتل مرأة بصریح لیزر و و د یا ذنبا است پناه ندهد و بطریق
 در جمع الجوامع و حدیث طبرانی از معاذ ابن جبل مرئیه آورده که هر مردی که مرئیه شود از اسلام
 دعوت کن او را با اسلام اگر توبه کرد توبه کن از وی و اگر توبه نکرد بزن کردن او و هر مردی که مرئیه
 شود دعوت کن او را اگر توبه نکرد بزن کردن او و اگر توبه نکرد بزن کردن او و هر مردی که مرئیه

و در بیان حدیث

[illegible]

معل را بر خطار این هر که خواهد که حجامت کند روز پنجشنبه کنایه در نام حجامت روزی که در حجامت کند
در روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و چهارشنبه و یکشنبه و روز سه شنبه و یکشنبه و یکشنبه
حجامت را روز چهارشنبه را که روزی است که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند
بر من مکرر روز چهارشنبه را که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند
کلی حجامت را روز چهارشنبه را که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند
در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند
که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند در روزی که در حجامت کند
نیز از حدیث احمد و ابی داؤد از زهری مرسل آورده که هر که حجامت کند در روز چهارشنبه یا روز شنبه
و برسد او را بر من باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابوداؤد گفته که اسناد این حدیث از حدیث
این مرسل آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت را روز سه شنبه در حدیث مرسل آورده
را و گفته که روایت کرد از حدیث احمد و ابی داؤد از زهری مرسل آورده که هر که حجامت کند در روز چهارشنبه
این را بر من باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابوداؤد گفته که اسناد این حدیث از حدیث
اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و یکشنبه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله روز سه شنبه و یکشنبه
غلبه خون و در وی مانعی است که مانع نمیشود خون در وی مانعی است که حجامت را باقی مانده در وی
بسیار که بهلاکت انجام میدهد عدم انقطاع دم کمالی بعضی اشخاص و در وی مانعی است که حجامت را باقی مانده در وی
میباشد مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
شریفتر حجامت مقل هم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل وضع آن و از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
ابی داؤد آمده که آن شفا است مرهم در او گفته اند که خون بلکه صبح و طو بات از او ماه ناصف
در غلبه و طو بات از او ماه ناصف در غلبه و طو بات از او ماه ناصف در غلبه و طو بات از او ماه ناصف
در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت را در حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر ماهی بود یعنی چهار اس مبارک بود از شاه منصور که در حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت را در ماهی بود که در حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
نقل کرده و هشتم دانه الکتاب را در ماهی بود که در حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
و اصل از افش مرده آورده که حجامت در نقره راس مورب نسیان است نسیان کنایه از این و عطیم
گفته که این و اصل متهم است موضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماهی بود که در حدیث مرسل است
مرحوم از دردی که در ماهی بود که در حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است
و از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است و اسناد آن از حدیث مرسل است

[illegible]

بدین صفت است که در خصوص از احوال عوارج و سایر احوال ایشان در وقت
 میت باشد و در هر دو اختیار عزت و ترکه صحبت با خلق و قرار ازین بهیاب واقع شد و از حد احصا
 خارج نیست و گفته اند که در بعضی از این و اصل بعد متواتر قرار گرفته و از آن در صحاح نیز آمده و اما
 این حدیث در بعضی از کتب معتبره ذکر کرده و احتمال دارد که این حدیث از احادیث مذکور باشد یا با اعتبار تعیین
 وقت نظر بخارج معلوم شده باشد و اما حدیث الثغراء گفته میشود در بعضی از کتب که کسی آن یکی قرآن در
 جوف ظالم که معنی آن از لا و ت و عمل بدان انجامی آید و دیگر مصنف در بعضی از کتب خود ذکر
 مردی صالح دو میان قوم بد را که حدیث را میگویند از حدیث دیکس در حدیثی که درین از این حدیث
 آورده و گفته که در با چهارالد و مسجد در محله قومی که در وی غارتگری زیاد کرده و در تار و تار و تار
 از حدیث این همان از این مورد آورده که چون منه ثلثین و مایه خود چهار چیز در دست باشد در
 دنیا و گفته که در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب
 بعد از آن در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب
 خارج از حدیث و احصا است و لیکن در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 که این حدیث در بعضی از کتب آمده است که حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 است و تعقیب کرده اند که این حدیث از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 که در وی عرن این عبارت است و وی ضعیف است و در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 در حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 نشک در حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 صلیبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما که بجهت این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 و بی حدیث و در تنزیه الشریعة باین لفظ آورد و آن حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 روایت کرد این حدیث را حکم بن مضعب از ابن عباس روایت کرده است و در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 را بن ماجه از وی روایت دارند و در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 گفته که در موضوع است و ابو نعیم در حلیه از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 در تاریخ عردان آورده و در مستدرک نه در حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 التجارة تا آنکه گفته و آن حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 و همه ضعیف و به بن منجر بن بعضی حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث
 حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث در بعضی از کتب از حدیث این حدیث

از جهت آنکه دستکناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین احوال و تعلیم
است مراعات را بنفرت و در غایت در آنچه خیر و برکت است از حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله از وادی و بهشت داشتی و آنجا برقی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا عقیق هذا العقیق نقف به متوالیهان گفت
لست بواله و قال آخر علی هاکذا البطن العقیق سلام و ان اسهر رقی بالفراق و ناموا حظرت علی النور
و هو محفل و حللتم الثعلب و هو حرام و غیر آن وادی از وادی مدینه مطهره و آن شکی فرمودی آخر حوا
بنابریک ما را و بیرون آنکه همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد آنکه است
هذا یتعالی آب ویرا پاک کنند و نظهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آنکه و این معنی
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و بعد الله علیه و حمد و ثناء کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا ابودی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کثرت این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء
ماء طهورا و نیز عادت شریف آن بود که چون باد زایر بدی که کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتها سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفت و خوف نزل عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در رقی که بادنند
و زیکی این دعا بخواند یا اللهم انی اسألك بحیرها و بحیر ما فیها و بحیر ما ارملت به و اعوذ بك من شرفها
و شرمها و شر ما رسلت به و در بعض ادعیه استسقاء ذات شد که میگوید اللهم اسقنا عینا مغنیاً عننا
عن قنا مجللاً عاماً طیباً سعاداً انما اللهم اسقنا العین و لا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و
الخلق من الادواء و الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انمت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من بركات السماء و انزلنا
من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و الجوع و العری و اكشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم
انا نستغفرک انک کنت غفارا فاسل السماء علینا من دعا و اسألم من عبد الله عن ابیه و ابیه
کرده که الی المواهب بل آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و بركات در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار آمده و آنکه
است که لازم کنید استغفار را بعد از اذان و بعد از نماز و بعد از هر تنگی فراخی را از هر اندوه و آسایش
رساند او را از آنجا که گمان ندانند و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده عجب از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شروع یافت می‌بای آن حال می‌آورد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود (رضی الله عنه) تحریم نمیکند پس
 می‌فرمود ما تحریم او را چنانکه شاهد عدل و شهادت شدیم ما نمی‌دانیم آنرا و باید داشتیم ما
 آنرا نمی‌دانیم و اگر دید شما رواه ابن جریر و از امیر المؤمنین عمر (رضی الله عنه) گفت ما می‌نویسیم این
 نمیکند شد و این قطع کنیم بوی چیزی که در شکم می‌باشد است از بی مبادی شتر تا این که کند ما را و اگر
 گفت می‌اندازد شمار چیزی باید که مؤخر از آن است از این ابی شیمه و از ابن عمر (رضی الله عنه) می‌آورد که
 که مکروه شد نزد وی نمیکند حرمت نکرده نمیکند آنرا منزل خدا (صلی الله علیه و آله) و لیکن در افتادند صاحب
 وی در جرار عیمر پس ای کردایشان را علی بن ابی طالب و از ابن جریر و احادیث و ابن بابکثیر است و بالجمله
 پس از انبیا در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقا و نوع یافته بود و در آخر رخصت و
 اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابی سلمه از زبیر بن عوف آورده که گفت گفت آنحضرت (صلی الله علیه و آله) که نمی‌کرده
 بودم شمار از زبیر بن عوف را که بکنید زیارت را و نمی‌کرده بودم از نگاه داشتن کوشش و عصبه زیاد
 بر من و او اکنون ایضا دارد یک پاهو و یک که خوش آید شمار او نمی‌کرده بودم از نمیکند مکروه مشک
 اکنون بنویسید در مشک ظروف که خواستید و بنویسید مشک را انهی و امر بانکه در مشک بجهت آن بود
 که مشک آبرامد میگرداند پس نمیکند ظروفی شدت نمی‌یابد آنچنانکه در ظروف دیگر و بعضی کتب گفته
 می‌کنند است که اگر نمیکند اشتداد یابد هر چند که بیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز و یک روز
 و شدت نیابد در اینجا اختلاف است و در انبیا در این حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) احادیث آمده است
 در مشکوة از حدیث عثمان بن انس زبیر آورده که گفت آنحضرت فرمودند ام من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باین
 دلج که در همه اقسام مشروبات غسل و نمیکند آب و شیر و از عایشه آورده که گفت بودیم ما که
 نمیکند می‌انداختیم برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مشک که می‌بستیم دهن آنرا از بالا و مرا آن مشک را دهنی
 بود در بایان یعنی مورخی که از وی آبتوان نمود نمیکند در مشک برای و می‌نویسد مشک را
 و می‌نویسد مشک را نگاه و می‌نویسد بامداد و از ابن عمر (رضی الله عنه) آورده که ما می‌نویسد نمیکند برای آنحضرت
 (صلی الله علیه و آله) اول شب و می‌نویسد در وقت صبح آن روز و شبی که بعد از وی می‌آمد و فردای آن روز و شب دیگر و فردای
 دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند آن روزی از آن می‌نویسد نمیکند بخادم را یا می‌نویسد بر یخن آن انهی
 ها انبیا شدت نیابد نمیکند آنکه می‌نویسد مشک را یا بخادم چون دادند آنرا بامداد که اگر
 مسکرمی‌شد می‌نویسد فریخت و اگر نه بخادم می‌نویسد نمیکند بخادم از جهت رخصت بود و بی و از یخن
 از جهت احتیاط و از جابر زبیر آورده که گفت نمیکند سبیل برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مشک و اگر
 بی افتاد مشک را نمیکند می‌انداختند در ظرفی که از مشک بودی و از زبیر بن عوف آورده که گفت رسول
 خدا (صلی الله علیه و آله) نمی‌نویسد مشک را از ظرف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نکرده اند و هر مشک که می‌نویسد

و در روایت اصل و آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعی است پس بیصوم بود و بعضی علمای معتزله
 در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام احمد بن حنبله کرده اند و این را معتکف در سنت پیدا نمی شود مگر روایت
 اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روایات اول شوال که روز فطر است کل اقاله الشیخ
 ابن الهمام و در مواهب لدنیة همدین روایت را دلیل آورده اند بر آنکه بی صوم شرط نیست
 مگر بالشرام و لیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است و الله اعلم و در مجموع مضامین
 اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر در یک عشر رمضان که اعتکاف از روی قوت شد و در ماه شوال قضا
 فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و نسائی بالغای مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میکرد میزدن در آمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار از آن
 طلبید از روی عایشه رفر که اعتکاف نشیند پس از آن در اندازد عایشه رفر خیمه را در مسجد پس حفصه
 شنید که عایشه رفر برای اعتکاف خیمه در مسجد زد و بی از آن عالمی و خیمه زد و زینب شنید و بی نیز
 خیمه زد چون از نماز بآمد ادبر کشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه و آله بود
 که پیش از همه زده بودند و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که
 این خیمه های عایشه و حفصه و زینب رفر است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا
 نیکی خواسته اند ازین و در روایتی مکرر فرمود این کلامه را و فرمود بردار این خیمه ها و خیمه بخود را نیز فرمود
 که بردار پس در آن ماه باعتکاف نه نشست تا آنکه به ششصد در عشر از شوال و در روایتی عشر اخیر در روایتی
 عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از شوال متیقن بود مصنف همان نقل کرد و یکی از فضایل و عیایض سنت
 اعتکاف اینست که بر نفل یرفوات آن راقضا کرد با آنکه قضای منن و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث
 استفاده کرده که قضای منن و نوافل مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و آله یکبار در عشر اول از رمضان
 اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر و چون معلوم شد در آن عشر فتنه شب قدر درین
 عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود تا آخر حال و ابی حمزه در جامع الاصول
 از ابی سعید خدری بر روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه
 عشر اول و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری رفر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف فرمود عشر
 اول از رمضان پسترا اعتکاف فرمود عشر اوسط رقبه ترکیه پستری بیرون آورد و مر مبارک خود را از قبه
 و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پسترا اعتکاف کردم عشر اوسط
 را پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود بامن باید که
 اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پستری فراموش کرد اندک شد مرا و
 به تهنیت می دادم خود را که سید می کنم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر

قیامت را که در آن کتب است که از حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از صاحب من و یکی نیست
مردمانی و توبه و توبه برای خدا است و باطل علم است و اینست که در توبه و توبه و توبه و توبه
عقوبت معلمان را جایز بر صمیمان می آید که معلم صمیمان چون عدل نیکو میان ایشان نوشته شود روز
قیامت یا ظالمین روایت کرده این را این مرد و به و در وجه مطهر نافتد و آنچه معروف است
از آنست که این مرد در کتب خود روایت کرده که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است
این فتنه و به از قول مجاهد و موقوف بر این عجاظ نیز آورده و اسنادی منتهی است و روایت کرده از ابی امامه
مرفوعا که در روزی که مردم از عجلای عز و جل روایت کردند که دو کس اند یکی مردیست که مجاهد است
میکنند با مرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکنند ایشان را دیگر معلم صمیمان که عدل و مواظبات
نمیکنند میان ایشان و مراقبت نمیکنند بر آن را در یتیم و در اسناد اینست که مجاهد و لایق و نیز آورده که
بدترین مردم معلمانیست که کم میکنند رحمت پروریم و غلظت و شدت می نمایند بر مسکین و در اسناد و بی
سیف و سعد الله و سعد الله متهم تر است در اینجا زیرا که میگویند که روزی بحر و بیابان و بیابان آمد پرسید
که چه شد ترا که میگری ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من چرا میزدن و بیابان میزدن
پس وضع کرد اینست را و گفت خداوند تبارک و تعالی و اما در دقایق بر معلم این از حد بیفتش می آید و در
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شوید و بپردازید و بپردازید و بپردازید و بپردازید
و صغای خود را بپسندید گفت خداوند تبارک و تعالی و بپردازید و بپردازید و بپردازید و بپردازید
و در اسناد این نیز مجاهد و لایق و صغای گفته است که شاید که اینست که در آن کتب است که در آن کتب است
و در مدح معلمان و دقایق برای ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که گفته میشود
ذکر یعنی قرآن دو میگرداند و را و عطا کنید بر ایشان و اجازه بکنید تا بیرون نیارند ایشان را از
ثواب و معام چون بگوید مرصی را بگوید بسم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صغای بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسد حق تعالی براءت مرصی را و براءت مرصی را و براءت مرصی را و براءت مرصی را و براءت مرصی را
اینست که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است
مرد معلمان را بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید و بپسندید
کن ایشان را در روزی که سایه نیست جز سایه توبه را که ایشان را تعلیم می کنند کتاب ترا که
منزل است و صغای گفته که افترا کرده است از آن فرجیان و سیوطی گفته که این را شواهد است و الله اعلم
و از عایشه و مرفوعا آورده که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است
کتاب الله است و روایت کرد اینست که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است که در آن کتب است
ببخاز است که در رقیه بکتاب الله آمن و موا و راقصه است و از این عجز آورده که گفت گفتی

ثابت نشد یعنی آنچه ثابت شد اقتضای امت بر همه داد و همنه فرقه است نه همنه دوت و فرقه و در بعض
نسخ متن بجای لغت آمده و این است اگر این بین است کلام مصنف محل سخن است چنانچه ثابت کردیم
و الله اعلم اکنون بدانکه در هر فرقه احدی است گفته اند که مراد بامت اجابت است یعنی آنها که اسلام
آورده و دعوت ایمان را از حضرت صلی الله علیه و آله اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر در این معنی است نه امت
دعوت چه دعوت و بعثت صلی الله علیه و آله بر کافه ناس است و بیشک فرقی کایه ناس زیاده برین حد است
و مراد لغو باین حد است و تواند که در وقتی زیادت ازان نیز کرد و نیز مراد فرقی در اصول و عقائد
است و الا در فروع و احکام فقیهیه بیشتر ازان است و مراد باین محول دار و ثجات ازان بجهت عقید است نه
عمل و الا در محول فرقه ناجیه در ناز بجزان عمل نیز جائز است و این فرقی همه اهل قبله اند و تکمیل آنها
مذهب اهل سنت و جماعت نه اگر چه کفر بر آنها لازم آمد و درین مقام مقال بسبب اراست و الله اعلم
بحقیقه الحال و الیه المرجع صلی الله علیه و آله و صلی الله علیه و آله السید المصطفی الامین محمد و اله و صلیه و آله
اجمعین و هذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تغلیقه علی شرح
دال الکتاب المستطاب و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ثم تسوید هذا الکتاب بین الصلواتین
من یوم الاثنين الرابع والعشرين من شهر جمادی الاولی سنة ست و عشرين و الف و الحمد لله

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي اجتمع كلامه على رسالة الكريم واتم برهان رسالته بالقرآن العظيم صلى الله عليه
وعلى اله واصحابه الذين هم هذه الدين القويم ودعاة الانام الى الطريق المستقيم اما بعد يوشيك لنا ان
كتاب مستطاب شرح سفر السعادة في تاليف افضل الفضلاء اكمل العلماء ائمة الحق في سلافة الحمد ثين صاحب
تصنيف مشهورة مالت فضائل ماثورة وحيد الدرر في العصر الفارق بين الماثل والحق مولانا شاه
عبد الحق دهلوي قدس الله سره العز يزاستحقوا لعماده هذه هي من ان ذلك خلق وبني آدم

۵۰ * خدا عالم لکچر نوی

آثار بدعا و سنت و تصحیح تمام افضل مقام اکمل واقفت اسرار احیاء و آیات کافیه استقامت و بیانات
العلامه الامیر الشہیر الحافظ الحاج مولانا احمد کبیر و عالم متعلق عمدة المحققین و فاضل کرم فرخ
الملحقین المامر النہاء المولوی قدر تانہ و عالم اور عہد و فاضل اجل امجد النہیہ الا وحده المولوی
عجیب احمد و فاضل جہنم المعنی و عالم فہمیل لودھی السہی القاری القاضی محمد الباری و فاضل
الرب و عالم ارب صاحب التقوی و الصلاخ المولوی عبد القہار و فاضل احمد و محدث اکمل صاحب المورخ

وفاقی سے مراد عالم باعمل و فاعل و مقرر علم و نور العالی فی مبادین الملوکی و باطنی و ظاہری و
 اظہار و باطنی و صاف و کھلم و عیار و رقم و عطار و علم و اشعاع من الزمان و الحقیقہ و ایدہ و برین
 و تفسیر و منقش و تفسیر العالم العالی المولوی محمد صادق و عزیز و مانی و محمد آوان و فی الف
 العالی المولوی یوسف علی عالم و فی و فاضل فطیمہ الوریع الفہم المولوی محمد الرحیم اہلام آیات
 اللہ ایدہ العارفین فی الدارین و احفظہم من آفات الزمان فی الملوکی بحرہ و بی الثقلین
 وآتہ را صاحبہ المولوی فی الکوتین *

در کلمتہ بہ مطبع مہمنی با فضلہ المطابع *

الجمعة التاسع والعشرين من شهر شعبان المعظم عام اربعين وخمسين بعد المائتين والالف
 * الاعوام الهجرية الف مئة على صاحبها الف طاعة و نصية بطبع در آوردم
 قطعات تاریخی طبع کتاب قدس

از منشی اما داد حسن بریلوی کہ از حرف اول هر مضروع بر می آید

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| * زعادات تہوی علیہ السلام * | * کتابیست سفر السعادة تمام * |
| * جوہود آن زبس مجمل و مختصر * | * یک ذلہ عاجزان فی آیت خاتمہ و عام * |
| * امام زمان علیہ حق و علوی * | * مشروح نمودن بصلہ اهتمام * |
| * زہی شرح سفر السعادة بکثرت * | * متمسک زو و معش ملائک تمام * |
| * چنان حل معنی هر عقدہ و کتب * | * حکمہ بی دقت آید فہم عوام * |
| * بگویم چہا موشکی ن نمود * | * زہن باد رحمت بروسان دوام * |
| * زہو نور پسند کن آن کتاب * | * چنان شد علما کوفتہ از مرام * |
| * ملائک فہم مولوی اعلیٰ * | * جوہود یک انجمن مسعودی انتظام * |
| * زہانکہ بہم لہجہ عامی صحیح * | * نمودہ بہ تصدیح آن التفسیرام * |
| * بعاقلک عظام و لہا ہر * | * نقدہ و مجتہدات فصیح الزام * |
| * معنی لغت حافظہ و ہر * | * کہ علم و عمل خدایین و ہر نام * |
| * زہر را بہ معش جبارہ * | * ہر آورد اخلاص آرا تمام * |
| * سودہ ہر طبع آن نیک مود * | * خدا با با نادر فیض مدام * |
| * جوہود آثار بہ ہر بخت * | * زہو ہر فہم مستخرج آمل تمام * |

| صفت | معارف | صفت | معارف | صفت | معارف |
|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|
| ان | ان | ان | ان | ان | ان |
| الدر المنشرة | الدر المنشرة | الدر المنشرة | الدر المنشرة | الدر المنشرة | الدر المنشرة |
| بالله | بالله | بالله | بالله | بالله | بالله |
| وور | وور | وور | وور | وور | وور |
| دار | دار | دار | دار | دار | دار |
| معانی | معانی | معانی | معانی | معانی | معانی |
| مرفوع | مرفوع | مرفوع | مرفوع | مرفوع | مرفوع |
| واضح | واضح | واضح | واضح | واضح | واضح |
| شاد | شاد | شاد | شاد | شاد | شاد |
| لص | لص | لص | لص | لص | لص |
| یا آواز | یا آواز | یا آواز | یا آواز | یا آواز | یا آواز |
| معتبر غلامه | معتبر غلامه | معتبر غلامه | معتبر غلامه | معتبر غلامه | معتبر غلامه |
| کرد | کرد | کرد | کرد | کرد | کرد |
| فیس | فیس | فیس | فیس | فیس | فیس |
| وافرادا | وافرادا | وافرادا | وافرادا | وافرادا | وافرادا |
| ضعیف | ضعیف | ضعیف | ضعیف | ضعیف | ضعیف |
| بهرت | بهرت | بهرت | بهرت | بهرت | بهرت |
| واین دیگران | واین دیگران | واین دیگران | واین دیگران | واین دیگران | واین دیگران |
| قیمت | قیمت | قیمت | قیمت | قیمت | قیمت |
| میان | میان | میان | میان | میان | میان |
| تمیز | تمیز | تمیز | تمیز | تمیز | تمیز |
| تمیز | تمیز | تمیز | تمیز | تمیز | تمیز |
| پیش | پیش | پیش | پیش | پیش | پیش |
| الزام | الزام | الزام | الزام | الزام | الزام |
| قرارداد و محالین | قرارداد و محالین | قرارداد و محالین | قرارداد و محالین | قرارداد و محالین | قرارداد و محالین |
| احایث | احایث | احایث | احایث | احایث | احایث |
| مطر | مطر | مطر | مطر | مطر | مطر |
| انیمت | انیمت | انیمت | انیمت | انیمت | انیمت |
| از صبح | از صبح | از صبح | از صبح | از صبح | از صبح |
| و اخبار | و اخبار | و اخبار | و اخبار | و اخبار | و اخبار |
| کتاب | کتاب | کتاب | کتاب | کتاب | کتاب |
| اول کتب | اول کتب | اول کتب | اول کتب | اول کتب | اول کتب |
| بدل مجهود | بدل مجهود | بدل مجهود | بدل مجهود | بدل مجهود | بدل مجهود |
| بجی | بجی | بجی | بجی | بجی | بجی |
| دائرة | دائرة | دائرة | دائرة | دائرة | دائرة |
| نموده | نموده | نموده | نموده | نموده | نموده |
| خرج | خرج | خرج | خرج | خرج | خرج |
| دروغده | دروغده | دروغده | دروغده | دروغده | دروغده |
| هجبت قیاس | هجبت قیاس | هجبت قیاس | هجبت قیاس | هجبت قیاس | هجبت قیاس |
| امداد | امداد | امداد | امداد | امداد | امداد |
| را | را | را | را | را | را |
| شعور | شعور | شعور | شعور | شعور | شعور |
| آینه | آینه | آینه | آینه | آینه | آینه |
| اعتدال | اعتدال | اعتدال | اعتدال | اعتدال | اعتدال |
| نامه | نامه | نامه | نامه | نامه | نامه |
| لا نعلاد | لا نعلاد | لا نعلاد | لا نعلاد | لا نعلاد | لا نعلاد |
| اما | اما | اما | اما | اما | اما |
| را | را | را | را | را | را |
| نقص | نقص | نقص | نقص | نقص | نقص |
| اعطاء | اعطاء | اعطاء | اعطاء | اعطاء | اعطاء |
| لکنه جیل | لکنه جیل | لکنه جیل | لکنه جیل | لکنه جیل | لکنه جیل |
| والحضرت | والحضرت | والحضرت | والحضرت | والحضرت | والحضرت |
| مواضع | مواضع | مواضع | مواضع | مواضع | مواضع |

CALL No. { ۱۲۲۴۱ } ACC. NO. ۱۲۲۴۱

AUTHOR

TITLE

Acc. No. ۱۲۲۴۱

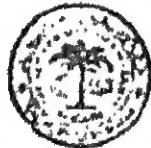
Class No.

Book No. ۱۲۲۴۱

Author

Title

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|----------------|------------|----------------|------------|
|----------------|------------|----------------|------------|



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

